



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی



رسالت
علیهما الصلوات
والتسلیمات

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

حج و حرمین شریفین

در تشریح نمونہ

بہ گوشتش

سید علی قاضی عسگر



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه

نویسنده:

آیت الله العظمی ناصر مکارم شیرازی (دام ظلّه)

ناشر چاپی:

مشعر

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۲۲	حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه
۲۲	مشخصات کتاب
۲۲	مقدمه
۲۲	پیشگفتار
۲۳	بخش اول: زندگانی پرماجرایی ابراهیم علیه السلام
۲۳	زندگی پرماجرایی ابراهیم علیه السلام
۲۳	پیامبر بت‌شکن
۲۳	زادگاه و طفولیت ابراهیم
۲۴	مبارزه با گروه‌های مختلف بت‌پرست
۲۴	مبارزه منطقی با بت پرستان
۲۴	گفتگو با آزر
۲۵	نبوت ابراهیم
۲۵	مبارزه عملی با بت پرستان
۲۵	گفتگو با حاکم جبار!
۲۵	هجرت ابراهیم
۲۶	آخرین مرحله رسالت ابراهیم
۲۷	سرگذشت نوح و ابراهیم علیهما السلام
۲۹	طرح جالب بت‌شکنی ابراهیم علیه السلام
۳۲	نکته‌ها:
۳۲	۱- آیا پیامبران هم توریه می‌کنند؟
۳۳	۲- ابراهیم علیه السلام و قلب سلیم
۳۴	نقشه‌های مشرکان شکست می‌خورد

- خالق همه چیز او است ۳۶
- ابراهیم علیه السلام نقشه نابودی بت‌ها را می‌کشد ۳۶
- نکته‌ها: ۳۸
- ۱- بت‌پرستی در اشکال گوناگون ۳۸
- ۲- گفتار بت‌پرستان و پاسخ ابراهیم علیه السلام ۳۸
- برهان دندان‌شکن ابراهیم ۳۹
- آنجا که آتش گلستان می‌شود ۴۲
- نکته‌ها: ۴۳
- ۱- سبب‌سازی و سبب‌سوزی ۴۳
- ۲- نوجوان قهرمان ۴۴
- ۳- ابراهیم علیه السلام و نمرود ۴۴
- دلایل توحید در آسمانها ۴۴
- چگونگی استدلال ابراهیم بر توحید ۴۷
- منظور از ظلم در اینجا چیست؟ ۴۹
- هجرت ابراهیم علیه السلام از سرزمین بت‌پرستان ۵۰
- تبعید یا هجرت؟ ۵۱
- امامت اوج افتخار ابراهیم علیه السلام ۵۲
- نکته‌ها: ۵۲
- اشاره ۵۲
- ۱- منظور از کلمات چیست؟ ۵۲
- ۲- امام کیست؟ ۵۳
- ۳- فرق نبوت و امامت و رسالت ۵۴
- ۴- امامت یا آخرین سیر تکاملی ابراهیم علیه السلام ۵۴
- ۵- ظالم کیست؟ ۵۵

- ۵۵ ۶- امام از سوی خدا تعیین می‌شود
- ۵۵ ۷- پاسخ به دو سؤال
- ۵۶ ابراهیم به تنهایی یک امت بود
- ۵۸ مقام والای ابراهیم در قرآن
- ۵۹ ابراهیم علیه السلام بنده مؤمن خدا
- ۶۱ ابراهیم علیه السلام انسان نمونه
- ۶۲ ابراهیم علیه السلام برای همه شما اسوه بود
- ۶۴ نکته‌ها:
- ۶۴ ۱- الگوهای جاویدان
- ۶۵ ۲- خداوند از همگان بی‌نیاز است.
- ۶۵ ۳- اصل اساسی «حب فی الله» و «بغض فی الله»
- ۶۶ «ابراهیم علیه السلام و موهبت‌های الهی»
- ۶۶ اشاره
- ۶۸ ۱- فرزندان پیامبر
- ۶۹ ۲- چرا نام این پیامبران در سه گروه در سه آیه بیان شده است؟
- ۷۰ ۳- اهمیت فرزندان صالح در معرفی شخصیت انسان
- ۷۰ ۴- پاسخ به یک ایراد
- ۷۰ دعاهای ابراهیم علیه السلام
- ۷۱ دعاهای سازنده ابراهیم بت‌شکن علیه السلام
- ۷۲ نکته‌ها:
- ۷۲ ۱- آیا مکه در آن زمان شهر بود؟
- ۷۲ ۲- امنیت سرزمین مکه:
- ۷۳ ۳- چرا ابراهیم علیه السلام تقاضای دوری از بت پرستی می‌کند؟
- ۷۳ ۴- تابعان ابراهیم علیه السلام کیانند؟

- ۵- وادی غیر ذی ذرع و حرم امن خدا ۷۴
- ۶- تقاضاهای هفتگانه ابراهیم علیه السلام ۷۴
- ۷- آیا ابراهیم علیه السلام برای پدرش دعا می‌کند؟ ۷۵
- آیا آزر پدر ابراهیم علیه السلام بود؟ ۷۵
- خواسته‌های ابراهیم علیه السلام از پیشگاه پروردگار ۷۷
- ابراهیم خانه کعبه را بنا می‌کند ۷۸
- نکته‌ها: ۷۹
- ۱- هدف بعثت پیامبران ۷۹
- ۲- تعلیم مقدم است یا تربیت؟ ۷۹
- ۳- پیامبری از میان خود آنها ۸۰
- ابراهیم علیه السلام در قربانگاه ۸۰
- نکته‌ها: ۸۳
- ۱- ذبیح الله کیست؟ ۸۳
- ۲- آیا ابراهیم علیه السلام مأمور به ذبح فرزند بود؟ ۸۴
- ۳- چگونه خواب ابراهیم علیه السلام می‌توانست حجت باشد؟ ۸۵
- ۴- وسوسه‌های شیطان در روح بزرگ ابراهیم علیه السلام اثر نگذاشت ۸۵
- ۵- فلسفه تکبیرات در منی ۸۵
- ۶- حج یک عبادت مهم انسان‌ساز ۸۶
- بخش دوم: احکام و اسرار حج ۸۷
- اهمیت حج ۸۷
- اشاره ۸۷
- ۱- اهمیت حج در میان وظایف اسلامی! ۸۸
- محتوای سوره حج ۸۹
- فضیلت تلاوت سوره حج ۸۹

- مانعان خانه خدا! ۸۹
- نکته‌ها: ۹۰
- اشاره ۹۰
- ۴- منظور از مسجدالحرام در این آیه چیست؟ ۹۱
- ۵- الحاد به ظلم چیست؟ ۹۱
- دعوت عام برای حج! ۹۲
- اقسام حج ۹۴
- قسمتی از احکام مهم حج ۹۴
- چرا بعضی حج تمتع را به فراموشی سپرده‌اند؟ ۹۷
- بهترین زاد و توشه ۹۷
- نکته‌ها ۱۰۰
- بخش مهم دیگری از مناسک حج ۱۰۱
- نکته ۱۰۳
- تعظیم شعایر الهی نشانه تقوای دل‌ها است ۱۰۴
- هشت دستور در یک آیه ۱۰۶
- «قربانی» ۱۰۷
- قربانی برای چیست؟ ۱۰۸
- تکلیف گوشت‌های قربانی در عصر ما ۱۱۱
- سعی بین صفا و مروه ۱۱۱
- شأن نزول: ۱۱۱
- اعمال جاهلان نباید مانع کار مثبت گردد ۱۱۲
- نکته‌ها ۱۱۲
- ۱- صفا و مروه ۱۱۲
- ۲- قسمتی از اسرار سعی صفا و مروه ۱۱۳

- ۱۱۴ ۳- پاسخ به یک سؤال
- ۱۱۴ ۴- تطوع چیست؟
- ۱۱۵ ۵- شکرگزاری خداوند
- ۱۱۵ «حج و یاد خدا»
- ۱۱۵ شأن نزول:
- ۱۱۷ آخرین سخن درباره حج
- ۱۱۸ نکته‌ها
- ۱۱۸ ۱- ایام معلومات چیست؟
- ۱۱۹ ۲- ذکر خداوند در سرزمین منا
- ۱۱۹ ۳- «استلام حجر»
- ۱۲۰ ۴- «برائت از مشرکان در حج»
- ۱۲۰ پیمان‌های مشرکان الغا می‌شود
- ۱۲۲ آنها که پیمانشان محترم است
- ۱۲۲ اشاره
- ۱۲۳ ۱- حج اکبر کدام است؟
- ۱۲۳ ۲- مواد چهارگانه‌ای که در آن روز اعلام شد
- ۱۲۳ فلسفه و اسرار عمیق حج!
- ۱۲۳ اشاره
- ۱۲۴ ۱- بعد اخلاقی حج
- ۱۲۴ ۲- بعد سیاسی حج
- ۱۲۵ ۳- بعد فرهنگی
- ۱۲۵ ۴- بعد اقتصادی حج
- ۱۲۶ بخش سوّم: مکه معظمه
- ۱۲۶ نخستین خانه مردم

- ۱۲۷ منظور از بکّه چیست؟
- ۱۲۷ توسعه مسجدالحرام
- ۱۲۸ امتیازات خانه کعبه:
- ۱۲۸ اشاره
- ۱۲۸ ۱- مبارکا
- ۱۲۹ ۲- هدی للعالمین
- ۱۲۹ ۳- فیه آیات بینات مقام ابراهیم
- ۱۲۹ ۴- و من دخله کان آمنا
- ۱۳۰ عمران مسجد در صلاحیت همه کس نیست
- ۱۳۰ اشاره
- ۱۳۱ ۱- منظور از عمران چیست؟
- ۱۳۱ ۲- عمل خالص تنها از ایمان سرچشمه می‌گیرد.
- ۱۳۱ ۳- پاسداران شجاع
- ۱۳۱ ۴- آیا تنها مسجدالحرام منظور است؟
- ۱۳۱ ۵- اهمیت بنای مساجد
- ۱۳۲ مقیاس افتخار و فضیلت
- ۱۳۲ شأن نزول:
- ۱۳۳ تفسیر:
- ۱۳۳ اشاره
- ۱۳۴ ۱- تحریف تاریخ:
- ۱۳۵ نخستین مهاجران اسلام
- ۱۳۶ شأن نزول: نخستین مهاجران اسلام
- ۱۳۷ کینه‌توزی یهود و نرمش نصاری
- ۱۳۹ حرم امن

- ۱۳۹ شأن نزول:
- ۱۴۰ سوگند به این شهر مقدس
- ۱۴۲ سوره فیل
- ۱۴۲ محتوی و فضیلت سوره فیل
- ۱۴۳ داستان اصحاب الفیل
- ۱۴۳ شأن نزول:
- ۱۴۵ با ابرهه گو کز پی تعجیل نیاید!
- ۱۴۶ نکته‌ها:
- ۱۴۶ ۱- معجزه بی نظیر! این خانه را صاحبی است!
- ۱۴۷ ۲- سخت‌ترین مجازات با کمترین وسیله!
- ۱۴۷ ۳- اهداف داستان فیل
- ۱۴۸ ۴- یک رویداد مسلم تاریخی
- ۱۴۸ سوره قریش
- ۱۴۸ اشاره
- ۱۴۸ محتوی و فضیلت تلاوت سوره قریش
- ۱۴۸ پروردگار این خانه را باید عبادت کرد
- ۱۵۰ معراج
- ۱۵۰ سوره اسراء
- ۱۵۰ اشاره
- ۱۵۰ ۱- نام‌های این سوره و محل نزول آن
- ۱۵۱ ۲- فضیلت این سوره
- ۱۵۱ ۳- محتوای این سوره در یک نگاه کوتاه
- ۱۵۱ معراج‌گاه پیامبر صلی الله علیه و آله
- ۱۵۳ مساله معراج

- ۱- معراج از نظر قرآن و حدیث ۱۵۳
- آیا معراج جسمانی بوده یا روحانی؟ ۱۵۴
- هدف معراج ۱۵۵
- معراج و علوم روز ۱۵۵
- دومین دیدار! ۱۵۶
- نکته‌ها: ۱۵۸
- ۱- معراج یک واقعیت مسلم است ۱۵۸
- ۲- هدف معراج ۱۵۹
- ۳- معراج و بهشت ۱۵۹
- ۴- معراج در روایات اسلامی ۱۵۹
- ۵- گوشه‌ای از گفتگوهای خداوند با پیامبرش صلی الله علیه و آله در شب معراج: ۱۶۰
- قیام از امّ القری ۱۶۲
- وحی و هدف نهایی از آن ۱۶۳
- نامگذاری مکه بهام القری ۱۶۳
- آغاز وحی ۱۶۵
- شأن نزول: ۱۶۵
- بخوان به نام پروردگارت ۱۶۶
- نکته‌ها: ۱۶۷
- ۱- آغاز وحی همراه با آغاز یک حرکت علمی بود ۱۶۷
- ۲- ذکر خداوند در هر حال ۱۶۸
- ۳- پیامبر اسلام قبل از نبوت چه آئینی داشت؟ ۱۶۸
- پاسخ به یک سؤال ۱۶۹
- یک نکته ادبی ۱۶۹
- ابی لهب ۱۶۹

- سوره تبت ۱۶۹
- محتوی و فضیلت سوره تبت ۱۷۰
- شأن نزول سوره ۱۷۰
- بریده باد دست ابو لهب! ۱۷۰
- نکته‌ها: ۱۷۳
- باز هم نشانه دیگری از اعجاز قرآن ۱۷۳
- پاسخ به یک سؤال ۱۷۳
- همیشه نزدیکان بی بصر دورند! ۱۷۳
- ایمان ابوطالب و جنجالی که در این زمینه برپا کرده‌اند! ۱۷۴
- پیشگامان در اسلام ۱۷۵
- اشاره ۱۷۵
- ۱- موقعیت پیشگامان ۱۷۶
- ۲- تابعین چه اشخاصی بودند؟ ۱۷۶
- ۳- نخستین مسلمان چه کسی بود؟ ۱۷۷
- ۴- آیا همه صحابه افراد صالحی بودند؟ ۱۷۸
- فتح مکه بزرگترین پیروزی اسلام ۱۸۰
- محتوی و فضیلت سوره نصر ۱۸۰
- بخش چهارم: مدینه منوره ۱۸۳
- اولین مسجد در مدینه ۱۸۳
- شأن نزول: ۱۸۴
- درس بزرگ ۱۸۶
- نفی به تنهایی کافی نیست! ۱۸۶
- اذان، شعار بزرگ اسلام ۱۸۷
- اذان از طریق وحی به پیغمبر صلی الله علیه و آله رسید. ۱۸۸

۱۸۸ نماز جمعه
۱۸۸ شأن نزول:
۱۸۹ بزرگترین اجتماع عبادی سیاسی هفته
۱۹۰ نکته‌ها:
۱۹۰ ۱- نخستین نماز جمعه در اسلام
۱۹۱ ۲- اهمیت نماز جمعه
۱۹۲ ۳- فلسفه نماز عبادی سیاسی جمعه
۱۹۳ ۴- آداب نماز جمعه و محتوای خطبه‌ها
۱۹۴ ۵- شرایط و جوب نماز جمعه
۱۹۴ مهاجرین و انصار
۱۹۸ نکته: صحابه در میزان قرآن و تاریخ
۱۹۸ تغییر قبله
۱۹۸ شأن نزول:
۱۹۹ به هر سو رو کنید، خدا آنجا است!
۱۹۹ نکته‌ها:
۱۹۹ ۱- فلسفه قبله
۱۹۹ ۲- تعبیر به وجه‌الله
۲۰۰ ۳- صحت نماز در هر جهت
۲۰۰ اسرار تغییر قبله
۲۰۰ ماجرای تغییر قبله
۲۰۱ نکته‌ها:
۲۰۱ امت وسط
۲۰۲ نکته‌ها:
۲۰۲ ۱- اسرار تغییر قبله

- ۲- امت اسلامی یک امت میانه ۲۰۳
- ۳- امتی که می‌تواند از هر نظر الگو باشد ۲۰۳
- ۴- تفسیر جمله لنعلم ۲۰۴
- همه جا رو به سوی کعبه کنید ۲۰۴
- نکته‌ها ۲۰۵
- ۱- نظم آیات ۲۰۵
- ۲- انتظار دردناک! ۲۰۵
- ۳ معنی شطر ۲۰۵
- ۴- خطاب همگانی ۲۰۵
- ۵- آیا تغییر قبله به خاطر خشنودی پیامبر بود؟ ۲۰۶
- ۶- کعبه مرکز یک دایره بزرگ ۲۰۶
- آنها به هیچ قیمت راضی نمی‌شوند ۲۰۶
- هر امتی قبله‌ای دارد ۲۰۷
- نکته‌ها ۲۰۸
- ۱- آن روز که یاران مهدی علیه السلام جمع می‌شوند، ۲۰۸
- ۲- تفسیر جمله و لكل وجهه هو مولیها ۲۰۸
- تنها از خدا بترس ۲۰۹
- غزوه بدر نخستین درگیری مسلحانه اسلام و کفر ۲۱۰
- درس‌های آموزنده در میدان بدر ۲۱۴
- آیا فرشتگان جنگیدند؟ ۲۱۵
- فرار از جهاد ممنوع! ۲۱۷
- شنوندگان ناشنوا! ۲۲۰
- انفال ۲۲۲
- شان نزول: ۲۲۳

- ۲۲۳ انفال چیست؟
- ۲۲۵ پنج صفت ویژه مؤمنان
- ۲۲۷ جنگ احد
- ۲۲۸ سرچشمه وقوع جنگ
- ۲۲۸ گزارش به موقع عباس
- ۲۲۹ پیغمبر صلی الله علیه و آله با مسلمانان مشورت می‌کند
- ۲۲۹ مسلمانان برای دفاع آماده می‌شوند
- ۲۳۰ جنگ شروع شد
- ۲۳۱ چه کسی با صدای بلند گفت محمد صلی الله علیه و آله کشته شد؟
- ۲۳۱ نتایج جنگ احد
- ۲۳۲ شان نزول
- ۲۳۳ میدان پرورش و تربیت
- ۲۳۳ سخنان تو خالی
- ۲۳۴ بررسی کوتاهی در علل شکست احد
- ۲۳۴ فرد پرستی ممنوع
- ۲۳۴ شأن نزول:
- ۲۳۶ مجاهدان پیشین
- ۲۳۸ اخطارهای مکرر
- ۲۳۹ پیروزی از طریق ترس دشمن
- ۲۳۹ شکست پس از پیروزی
- ۲۴۱ وسوسه‌های جاهلیت
- ۲۴۲ گناه سرچشمه گناه دیگر است
- ۲۴۲ بهره‌برداری منافقان
- ۲۴۳ فرمان عفو عمومی

- ۲۴۴ دستور به مشورت
- ۲۴۵ اهمیت مشاوره در اسلام
- ۲۴۶ با چه اشخاصی مشورت کنیم؟
- ۲۴۶ وظیفه مشاور
- ۲۴۶ شورای عمر
- ۲۴۷ مرحله تصمیم نهایی
- ۲۴۸ نتیجه توکل
- ۲۴۸ هرگونه خیانتی ممنوع
- ۲۴۹ آنها که در جهاد شرکت نکردند
- ۲۵۰ یک روش مؤثر تربیتی
- ۲۵۰ بررسی دیگری روی جنگ احد
- ۲۵۱ باید صفوف مشخص شود
- ۲۵۲ گفته‌های بی اساس منافقان
- ۲۵۳ زندگان جاوید
- ۲۵۴ شهادی بر بقای روح
- ۲۵۴ مرحله خطرناک جنگ
- ۲۵۵ غزوه حمراء الاسد
- ۲۵۷ تأثیر سریع تربیت الهی
- ۲۵۸ تسلیت به پیامبر صلی الله علیه و آله
- ۲۵۹ سنگین بارها
- ۲۵۹ پاسخ به یک سؤال
- ۲۶۰ یک نکته ادبی
- ۲۶۰ مسلمانان تصفیه می‌شوند
- ۲۶۱ پیامبر صلی الله علیه و آله را تنها نگذارید!

- ۲۶۲ شأن نزول:
- ۲۶۵ سرسختی منافقان داخلی
- ۲۶۷ پایان توطئه یهود بنی‌نضیر در مدینه
- ۲۶۷ شأن نزول:
- ۲۷۱ نکته‌ها:
- ۲۷۲ ۱- لشکرهای نامربی خدا!
- ۲۷۲ ۲- توطئه‌های امروز یهود
- ۲۷۳ جنگ احزاب
- ۲۷۳ آزمایش بزرگ الهی در میدان احزاب
- ۲۷۵ منافقان و ضعیف‌الایمان‌ها در صحنه احزاب
- ۲۸۴ نکته‌ها:
- ۲۸۴ ۱- نکات مهمی از جنگ احزاب
- ۲۸۸ ۲- پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله
- ۲۸۹ ۳- بسیار یاد خدا کنید
- ۲۸۹ غزوه بنی‌قریظه یک پیروزی بزرگ دیگر
- ۲۹۱ نکته‌ها:
- ۲۹۱ ۱- ریشه اصلی غزوه بنی‌قریظه
- ۲۹۱ ۲- ماجرای غزوه بنی‌قریظه
- ۲۹۲ ۳- پیامدهای غزوه بنی‌قریظه
- ۲۹۲ ۴- تعبیرات پر معنی آیات
- ۲۹۳ عمره القضاء
- ۲۹۴ صلح حدیبیه
- ۲۹۴ شأن نزول:
- ۲۹۴ فرمان جنگ با ستمکاران

- نکته‌ها ۲۹۷
- ۱- مسأله جهاد در اسلام ۲۹۷
- ۲- اهداف جهاد در اسلام ۲۹۸
- ۳- چرا فرمان جهاد در مدینه نازل شد؟ ۲۹۹
- ۴- «ممنوعیت جهاد در ماه‌های حرام» ۲۹۹
- آتش بس اجباری ۳۰۰
- اول: فلسفه ماه‌های حرام ۳۰۱
- دوم: مفهوم و فلسفه نسیء در جاهلیت ۳۰۱
- سوم: وحدت کلمه در برابر دشمن ۳۰۲
- چهارم: چگونه اعمال زشت در نظر زیبا جلوه می‌کند؟ ۳۰۲
- صلح حدیبیه و فتح خیبر ۳۰۲
- محتوای سوره فتح ۳۰۳
- فضیلت تلاوت سوره فتح ۳۰۳
- فتح المبین! ۳۰۴
- داستان صلح حدیبیه ۳۰۴
- پیامدهای سیاسی و اجتماعی و مذهبی صلح حدیبیه ۳۰۶
- جنگ حنین ۳۰۷
- انبوه جمعیت به تنهایی کاری نمی‌کند ۳۰۷
- ۱- غزوه عبرت‌انگیز حنین ۳۰۸
- ۲- چه کسانی فرار کردند؟ ۳۱۰
- ۳- ایمان و آرامش ۳۱۰
- مباهله ۳۱۱
- شأن نزول: ۳۱۲
- مباهله با مسیحیان نجران ۳۱۲

- ۱- دعوت به مباحله یک دلیل روشن بر حقانیت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله ۳۱۳
- ۲- مباحله سند زنده‌ای برای عظمت اهل بیت: ۳۱۳
- ۳- پاسخ به یک سؤال ۳۱۴
- ۴- نوه‌های دختری فرزندان ما هستند. ۳۱۵
- ۵- آیا مباحله یک حکم عمومی است؟ ۳۱۶
- غدير خم ۳۱۶
- اعتدال در استفاده از گوشت ۳۱۸
- روز اکمال دین کدام روز است؟ ۳۱۸
- یک سؤال لازم: ۳۲۱
- آیه ولایت ۳۲۲
- شان نزول ۳۲۲
- شهادت احادیث و مفسران و مورخان ۳۲۳
- پاسخ به هشت ایراد مخالفان بر آیه ولایت ۳۲۴
- سوره کوثر ۳۲۶
- محتوی و فضیلت سوره کوثر ۳۲۶
- ما به تو خیر فراوان دادیم ۳۲۷
- نکته‌ها: ۳۲۹
- ۱- فاطمه علیها السلام و کوثر ۳۲۹
- ۲- اعجاز این سوره ۳۲۹
- ۳- ضمیر جمع در باره خدا برای چیست؟ ۳۲۹
- فدک ۳۳۰
- داستان غم‌انگیز فدک ۳۳۰
- درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان ۳۳۱

حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه

مشخصات کتاب

سرشناسه: مکارم شیرازی ناصر، - ۱۳۰۵ عنوان و نام پدیدآور: حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه بامقدمه مکارم شیرازی به کوشش علی قاضی عسکر مشخصات نشر: تهران مشعر، ۱۳۸۲. مشخصات ظاهری: ص ۷۲۸ شابک: ۴۰۰۰۰ ریال یادداشت: کتابنامه به صورت زیرنویس موضوع: حج موضوع: ابراهیم در قرآن شناسه افزوده: قاضی عسکر، علی ۱۳۲۵ - ، گردآورنده رده بندی کنگره: BP۱۸۸/۸-۷۵ ح ۳ ۱۳۸۲ رده بندی دیویی: ۲۹۷/۳۵۷ شماره کتابشناسی ملی: ۲۷۷۱۷-۸۲

مقدمه

با شکوه‌ترین مراسم عبادی بی‌شک، حج بزرگترین کنگره اسلامی است. در این کنگره نمایندگان واقعی امت اسلامی، از بیش از یکصد کشور دنیا (اعم از کشورهای اسلامی و غیر اسلامی) شرکت دارند و شایان توجه این که انگیزه شرکت در این مراسم یک انگیزه به تمام معنا معنوی است که فضای کنگره را برای رسیدن به یک وحدت نظر کلی آماده می‌سازد. گرچه ما هرگز از تمام ظرفیت حج استفاده نکرده‌ایم ولی همین مقدار که از آن بهره گرفته می‌شود گامی است بلند در راه عظمت اسلام و مسلمین، و مأیوس ساختن دشمن از نفوذ در این سدّ عظیم، به امید آن روز که مسلمانان جهان به ظرفیت واقعی برنامه عظیم معنوی و انسان‌ساز حج پی ببرند و از آن به عنوان وسیله‌ای برای تعالی در تمام زمینه‌ها استفاده کنند. در قرآن مجید درباره حج چند بحث مهم دیده می‌شود: نخست آثار و برکات به طور فشرده آمده است. در بخش دیگری، قسمت قابل توجهی درباره اعمال حج، طواف، سعی صفا و مروه، وقوف عرفات و مشعر و منا، قربانی و تقصیر و احکام دیگری درباره «مصدود» و امثال آن به طور کاملاً ظریف و دقیق بیان شده است. بخشی نیز درباره حضرت ابراهیم خلیل شیخ الانبیا و بنای خانه کعبه و مراسم قربانی فرزند و مانند آن است که بسیاری از اعمال حج تداعی کننده فداکاری‌های آن پیامبر بزرگ و تفسیر کننده اعمال او است. در تفسیر نمونه تمام این لطایف و ظرایف بحمد الله آمده است ولی به طور حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۲۰ پراکنده - به تناسب آیات - در مجلدات مختلف. بدیهی است گردآوری و تهذیب و تنقیح این مباحث سبب می‌شود که خوانندگان احاطه کاملی بر مسائل حج از دیدگاه قرآن مجید پیدا کنند. خوشبختانه دانشمند محترم حجة الاسلام والمسلمین آقای سیدعلی قاضی عسکر با ذوق و سلیقه خوب خود این مهم را بر عهده گرفته، مباحث را گردآوری و تبویب و تنقیح کرده و مجموعه پر ارزشی فراهم ساخته و در اختیار تمام کسانی که می‌خواهند شکوه و عظمت و اسرار حج را از طریق قرآن بدانند قرار داده‌اند. امیدواریم همگان بتوانند از آن بهره گیرند و ذخیره یوم المعاده ما و ایشان و خوانندگان عزیز باشد. قم - حوزه علمیه ناصر مکارم شیرازی حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۲۱

پیشگفتار

حج و مناسک و اسرار آن، در قرآن کریم، جایگاهی ویژه دارد و مفسران عالقدر از دیرباز در تفسیر آیات مرتبط با آن، نکات ارزشمند و آموزنده‌ای را مطرح کرده‌اند که به دلیل متمرکز و منسجم نبودن آیات و در نتیجه عدم پیوستگی تفاسیر و مطالب مطرح شده در باره آن، عموم مردم از دستیابی به لطایف آن محروم مانده‌اند. از این رو، از سال‌ها پیش، در این اندیشه بودم که با استخراج و گردآوری مباحث مربوط به حج و حرمین شریفین از تفاسیر مختلف، دستیابی به این گنجینه ارزشمند را برای علاقمندان هموار نمایم. در این راستا، پس از مشورت با برخی فرهیختگان، تفسیر نمونه را به دلیل فارسی بودن و قابل فهم بودن برای بیشتر

طبقات مردم برگزیدم. ابتدا این تفسیر شریف را از آغاز تا پایان مطالعه کرده، آیات و مباحث مرتبط با موضوع حج را مشخص نمودم، آنگاه مطالب مربوط به هر بحث را، که در آیات و سوره‌های مختلف آمده بود، با رعایت ترتیب بحث، منظم و در یک فصل قرار دادم تا خواننده هنگام مطالعه در مباحث هر بخش، احساس گسیختگی و در نتیجه خستگی نکند و بتواند از آغاز تا پایان هر موضوع را پیوسته ملاحظه و مطالعه کند. سپس با رعایت حفظ متن، مطالب و موضوعات گزینش شده ویرایش گردید تا عبارات انتخاب شده از بخش‌های مختلف، حتی المقدور هماهنگ شود. آیات و روایات نیز اعراب‌گذاری گردید تا خواننده را در درست‌خوانی آنها یاری دهد. آدرس مطالب گزینش شده از هر بخش، در پایان هر موضوع ذکر گردید تا آنانکه حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۲۲ مایلند با مراجعه به اصل تفسیر، مطالب را دنبال کنند، این امکان برای آنها فراهم شود. مباحث مختلف نیز در چهار فصل تنظیم گردید: فصل نخست: زندگانی حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام بنیانگذار حج ابراهیمی. فصل دوم: حج و مسائل مربوط به آن. فصل سوم: مکه و رویدادها و موضوعات مرتبط به آن. فصل چهارم: مدینه، رویدادها، جنگ‌ها و حوادثی که در آن رخ داده است. در صدد بودم مباحث مربوط به سیره نبوی و حوادث عصر بعثت را نیز به فصل‌های کتاب بیفزایم لیکن به دلیل حجیم شدن، از این تصمیم منصرف شدم. مجموعه فراهم شده، برای عموم مردم مفید و سودمند است اما برای روحانیون محترم کاروان‌ها، به‌خصوص در موسم حج و ایام عمره، که معمولاً دسترسی به منابع مختلف برای آنان فراهم نیست، می‌تواند نفع و بهره بیشتری در بر داشته باشد. به امید آنکه این حرکت استمرار یابد و مطالب و موضوعات مرتبط با حج و حرمین شریفین از تفاسیر دیگر نیز استخراج و برای گسترش فرهنگ حج در جامعه، در اختیار عموم قرار گیرد. در پایان لازم می‌دانم از مرجع عالیقدر، حضرت آیت‌الله العظمی آقای مکارم شیرازی - دامت برکاته - که با استقبال از این طرح و با ارائه رهنمودهای مفید و سازنده خود اینجانب را در تهیه و تنظیم این کتاب یاری کردند و نیز از همکاران ارجمندم در مرکز تحقیقات حج، صمیمانه تشکر و سپاسگزاری نمایم. سیدعلی قاضی عسکر

بخش اول: زندگانی پرماجرای ابراهیم علیه السلام

زندگی پرماجرای ابراهیم علیه السلام

پیامبر بت‌شکن

از آنجا که در قرآن تنها یک سوره به نام ابراهیم نامیده شده - هر چند حالات ابراهیم تنها در این سوره نیامده، بلکه در سوره‌های دیگر نیز به مناسبت‌های گوناگون از این پیامبر بزرگ الهی یاد شده است - لذا مناسب دیدیم تا زندگی پر افتخار این قهرمان توحید را فهرست‌وار ذکر نمایم، تا در تفسیر آیات مختلف که در آینده به آن برخورد می‌کنیم، و نیاز به احاطه بر زندگی این پیامبر دارد، آگاهی کافی وجود داشته باشد، و بتوانیم خوانندگان محترم را به این بحث ارجاع دهیم. زندگی ابراهیم را در سه دوره مشخص می‌توان مطرح کرد: ۱- دوران قبل از نبوت. ۲- دوران نبوت و مبارزه با بت پرستان در بابل. ۳- دوران هجرت از بابل و تلاش و کوشش در سرزمین مصر و فلسطین و مکه.

زادگاه و طفولیت ابراهیم

ابراهیم در سرزمین بابل، که از سرزمینهای شگفت‌انگیز جهان بود و حکومتی نیرومند و در عین حال ظالم و جبار بر آن سلطه داشت، تولد یافت. او در زمانی چشم به جهان گشود که نمرود بن کنعان، آن پادشاه جبار و ستمگر بر بابل حکومت می‌کرد و خود را خدای بزرگ بابل معرفی می‌نمود. حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۲۶ البته مردم بابل تنها این بت را نداشتند، بلکه در

عین حال بت‌هایی با اشکال گوناگون و از مواد مختلف ساخته و پرداخته بودند و به نیایش در مقابل آنها مشغول بودند. حکومت وقت، از آنجا که بت پرستی را وسیله مؤثری برای تحمیق و تخدیر افکار ساده‌لوحان می‌دید، سخت از آن حمایت می‌کرد و هرگونه اهانت و توهین به بت‌ها را یک گناه بزرگ و جرم نابخشودنی می‌دانست. مورخان درباره تولد ابراهیم داستان شگفت‌انگیزی نقل کرده‌اند که خلاصه‌اش چنین است: منجمان تولد شخصی را که با قدرت بی‌منازع نمود مبارزه خواهد کرد، پیش‌بینی کرده بودند و او با تمام قوا، هم برای جلوگیری از تولد چنین کودکی و هم برای کشتن او بر فرض تولد، تلاش و کوشش می‌کرد. امّا هیچ‌یک از اینها مؤثر نیفتاد و این نوزاد سرانجام تولد یافت. مادر برای حفظ او، وی را در گوشه غاری در نزدیکی زادگاهش پرورش می‌داد، به‌طوری که سیزده سال از عمر خود را در آنجا گذراند. دور از نظر مأموران نمود پرورش یافت و به سن نوجوانی رسید و تصمیم گرفت که آن خلوتگاه را برای همیشه ترک کند و به میان مردم گام نهد و درس توحیدی را که با الهام درون به ضمیمه مطالعات فکری دریافته بود برای مردم باز گوید.

مبارزه با گروه‌های مختلف بت‌پرست

در این هنگام که مردم بابل علاوه بر بت‌های ساختگی دست خود، موجودات آسمانی همچون خورشید و ماه و ستارگان را پرستش می‌کردند، ابراهیم تصمیم گرفت از طریق منطق و استدلال‌های روشن، وجدان خفته آنها را بیدار سازد و پرده‌های تاریک تلقینات غلط را از روی فطرت پاک آنها برگیرد، تا نور فطرت بدرخشد، و در راه توحید و یگانه پرستی گام بگذارند. او مدتها در باره آفرینش آسمان و زمین و قدرتی که بر آنها حکومت می‌کند و نظام شگفت‌انگیز آنها مطالعه کرده بود و نور یقین در قلبش می‌درخشید. (۱)

مبارزه منطقی با بت پرستان

نخست با ستاره پرستان روبه‌رو شد و در برابر گروهی که در برابر ستاره زهره که بلافاصله بعد از غروب آفتاب در افق مغرب می‌درخشد به تعظیم و پرستش مشغول می‌شدند قرار گرفت. ابراهیم یا از روی تعجب و استفهام انکاری، و یا به عنوان هماهنگی با طرف مقابل، به عنوان مقدمه برای اثبات اشتباهشان، صدا زد این خدای من است؟! اما هنگامی که غروب کرد گفت: من غروب کنندگان را دوست ندارم. هنگامی که ماه سینه افق را شکافت و ماه پرستان مراسم نیایش را شروع کردند، با آنها هم صدا شده، گفت: این خدای من است؟! اما آن هم که افول کرد گفت: اگر پروردگارم مرا راهنمایی نکند از گمراهان خواهم بود. خورشید پرده‌های تاریک شب را شکافت، و شعاع طلایی خود را بر کوه و صحرا گسترده، آفتاب پرستان به نیایش برخاستند، ابراهیم گفت: این خدای من است؟!، این از همه بزرگتر است. اما هنگامی که غروب کرد، صدا زد ای قوم من از شریک‌هایی که شما برای خدا می‌سازید بیزارم! اینها همه افول و غروب دارند. اینها همه دستخوش تغییر و اسیر دست قوانین آفرینش‌اند، و هرگز از خود اراده و اختیاری ندارند، تا چه رسد به اینکه خالق و گرداننده این جهان باشند. من روی خود را به سوی کسی کردم که آسمانها و زمین را آفریده، من در ایمان خود به او خالص و ثابت قدمم و هرگز از مشرکان نخواهم بود (سوره انعام آیه ۷۵ تا ۷۹). ابراهیم این مرحله از مبارزه خود را با بت پرستان، به عالی‌ترین صورت پشت سر گذاشت، و توانست عده‌ای را بیدار و حداقل عده دیگری را در شک و تردید فرو برد. چیزی نگذشت این زمزمه در آن منطقه پیچید، این جوان کیست که با این منطق گویا و بیان رسا در دل‌های توده مردم راه باز می‌کند؟!

گفتگو با آزر

در یک مرحله دیگر ابراهیم با عمویش آزر وارد بحث شد و با عباراتی بسیار محکم، حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۲۸ رسا و توأم با محبت و گاهی توییح، در زمینه بت پرستی به او هشدار داد، و به او گفت: چرا چیزی را می پرستی که نمی شنود و نمی بیند و نه هیچ مشکلی را درباره تو حل می کند؟ تو اگر از من پیروی کنی، من تو را به راه راست هدایت می کنم، من از این می ترسم که اگر از شیطان پیروی کنی مجازات الهی دامت را بگیرد. حتی هنگامی که عمویش در مقابل این نصایح، او را تهدید به سنگسار کردن می نمود او با جمله سلام علیک، من برای تو استغفار خواهم کرد کوشش نمود تا در دل سنگین او راهی پیدا کند (سوره مریم آیه ۴۷).

نبوت ابراهیم

در اینکه ابراهیم در چه سن و سالی به مقام نبوت نائل گشت دلیل روشنی در دست نداریم ولی همینقدر از سوره مریم استفاده می شود که او به هنگامی که با عمویش آزر به بحث پرداخت، به مقام نبوت رسیده بود؛ زیرا در این سوره می خوانیم: **وَإِذْ كَرَّمَ فِي الْكِتَابِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا** * إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ لِمَ تَعْبُدُ مَا لَا يَسْمَعُ وَلَا يُبْصِرُ وَلَا يُغْنِي عَنْكَ شَيْئًا. «۱» و می دانیم این ماجرا قبل از درگیری شدید بابت پرستان و داستان آتش سوزی او بوده است، و اگر آنچه را بعضی از مورخان نوشته اند که ابراهیم به هنگام داستان آتش سوزی ۱۶ ساله بود به آن بيفزاییم ثابت می شود که او از همان آغاز نوجوانی این رسالت بزرگ را بر دوش گرفته بود.

مبارزه عملی با بت پرستان

به هر حال ماجرای درگیری ابراهیم با بت پرستان، هر روز شدیدتر، و شدیدتر، می شد، تا به شکستن همه بت های بت خانه بابل (به استثنای یک بت بزرگ) با استفاده از یک فرصت کاملاً مناسب، انجامید!

گفتگو با حاکم جبار!

ماجرای مخالفت و مبارزه ابراهیم با بتها سرانجام به گوش نمرود رسید و او را احضار کرد تا به گمان خود از طریق نصیحت و اندرز، و یا توییح و تهدید وی را حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۲۹ خاموش سازد. او که در سفسطه بازی، چیره دست بود، از ابراهیم پرسید اگر تو این بت ها را نمی پرستی، پس پروردگار تو کیست؟ گفت: همان کسی که حیات و مرگ به دست او است. فریاد زد ای بی خبر این به دست من است، مگر نمی بینی مجرم محکوم به اعدام را آزاد می کنم، و زندانی غیر محکوم به اعدام را اگر بخواهم اعدام می نمایم؟! ابراهیم که در پاسخ های دندان شکن، فوق العاده مهارت داشت، با استمداد از قدرت نبوت به او گفت تنها حیات و مرگ نیست که به دست خدا است، همه عالم هستی به فرمان او بند، مگر نمی بینی صبحگاهان خورشید به فرمان او از افق مشرق سر بر می آورد و شامگاهان به فرمانش در افق مغرب فرو می رود؟ اگر تو حکم روا بر پهنه جهان هستی می باشی، فردا این قضیه را عکس کن، تا خورشید از مغرب سر بر آورد، و در مشرق فرو نشیند. نمرود چنان مبهوت شد که توانایی سخن گفتن را در برابر او از دست داد (بقره آیه ۲۵۸). بدون شک ابراهیم می دانست که نمرود در ادعای قدرت بر حیات و مرگ سفسطه می کند ولی مهارت او در استدلال اجازه نمی داد این مطلب که جای دستاویزی برای دشمن سفسطه باز در آن وجود دارد، تعقیب شود، لذا فوراً آن را رها کرد و به چیزی چسبید که هیچگونه قدرت دست و پا زدن در آن نداشت!

هجرت ابراهیم

سرانجام دستگاه حکومت جبار نمود که احساس کرد این جوان کم کم به صورت کانون خطری برای حکومت خود کامه او در آمده و زبان گویا و فکر توانا و منطق رسایش ممکن است سبب بیداری و آگاهی توده‌های تحت ستم گردد، و زنجیرهای استعمار او را سرانجام پاره کنند و بر او بشورند، تصمیم گرفت با دامن زدن به تعصبات جاهلانه بت پرستان، کار ابراهیم را یکسره کند و با مراسم خاصی که در سوره انبیا ذکر شده، او را در برابر دیدگان همه در میان دریای آتشی که به وسیله حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۳۰ جهل مردم و جنایت نظام حاکم بر افروخته شده بود، بسوزاند و برای همیشه فکر خود را راحت کند. اما هنگامی که آتش به فرمان خدا خاموش گشت و ابراهیم سالم از آن صحنه بیرون آمد، چنان لرزه‌ای بر دستگاه نمود که با او می‌زدند- نبود، بلکه به عنوان یک رهبر الهی و یک قهرمان شجاع که می‌تواند یک تنه و با دست خالی بر انبوه جباران قدرتمند یورش ببرد، در آمد! و به همین دلیل نمود و درباریانش که همچون زالو خون مردم بینوا را می‌مکیدند تصمیم گرفتند برای ادامه حکومت خود با تمام قوا در برابر ابراهیم بایستند و تا او را نابود نکنند از پای نشینند. از سوی دیگر ابراهیم سهم خود را از آن گروه گرفته بود؛ یعنی دل‌های آماده به او ایمان آورده بودند، او بهتر دید که با جمعیت مؤمنان و هوادارانش سرزمین بابل را ترک گوید، و برای گستردن دعوت حق به سوی شام و فلسطین و مصر، سرزمین فراعنه، روانه شود، و توانست در آن مناطق حقیقت توحید را تبلیغ نماید و مؤمنان فراوانی را به سوی پرستش خداوند یگانه بخواند.

آخرین مرحله رسالت ابراهیم

ابراهیم عمری را به مبارزه با بت پرستی در تمام اشکالش و مخصوصاً انسان پرستی گذراند و توانست دل‌های آماده را به نور توحید روشن سازد و در کالبد انسانها جان تازه‌ای دمید و گروه‌های زیادی را از زنجیر خود کامه گان رهایی بخشید. اکنون باید در آخرین مرحله عبودیت و بندگی خدا گام نهاد و هر چه را دارد در طبق اخلاص بگذارد، و به پیشگاهش تقدیم کند. تا از رهگذر آزمایش‌های بزرگ الهی با یک جهش بزرگ روحانی وارد مرحله امامت و پیشوایی انسانها گردد و مقارن همین حال، پایه‌های خانه توحید یعنی خانه کعبه را برافرازد، و آن را به صورت یک کانون بی نظیر خدا پرستی در آورد، و از همه مؤمنان آماده، به کنگره عظیمی در کنار این خانه عظیم توحید، دعوت کند. ماجرای حسادت ساره زن نخستین ابراهیم با هاجر کنیزی که او را به همسری اختیار حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۳۱ کرده بود و فرزندى به نام اسماعیل از او یافت، سبب شد که این مادر و کودک شیر خوار را به فرمان خدا از سرزمین فلسطین به بیابان خشک و تفتیده مکه در لابلای آن کوه‌های زمخت و خشن ببرد. و آنها را در آن سرزمین که حتی یک قطره آب در آن پیدا نمی‌شد، به فرمان خدا، و به عنوان یک آزمایش بزرگ بگذارد و باز گردد. پیدایش چشمه زمزم و آمدن قبیله جرهم به آن سرزمین و اجازه خواستن از هاجر برای زندگی در آن منطقه که هر کدام ماجرای طولانی و مفصلی دارد، سبب آبادی این سرزمین شد. ابراهیم از خدا خواسته بود که آن نقطه را شهری آباد و پر برکت سازد، و دل‌های مردم را به فرزندانش که در آن منطقه رو به فزونی بودند، متوجه گرداند. جالب اینکه بعضی از مورخان نقل کرده‌اند هنگامی که ابراهیم هاجر و اسماعیل شیر خوار را در مکه گذاشت، و می‌خواست از آنجا باز گردد، هاجر او را صدا زد که ای ابراهیم چه کسی به تو دستور داد ما را در سرزمینی بگذاری که نه گیاهی در آن وجود دارد، نه حیوان شیر دهنده‌ای، و نه حتی یک قطره آب، آن هم بدون زاد و توشه و مونس؟! ابراهیم در یک جمله کوتاه پاسخ گفت: پروردگارم مرا چنین دستور داده است. هنگامی که هاجر این جمله را شنید گفت: اکنون که چنین است، خدا هرگز ما را به حال خود رها نخواهد کرد! ابراهیم کرارا از فلسطین به قصد زیارت اسماعیل به مکه آمد، و در یکی از همین سفرها بود که مراسم حج را بجای آورد و به فرمان خدا اسماعیل فرزندش را که به صورت نوجوان برومند و فوق العاده پاک و با ایمان بود به قربانگاه برد و حاضر شد این بهترین میوه

شاخسار حیاتش را با دست خود در راه خدا قربانی کند. هنگامی که این مهمترین آزمایش را به عالی‌ترین صورتی از عهده بر آمد و تا آخرین مرحله آمادگی خود را در این راه نشان داد خدا قربانی‌اش را پذیرفت و اسماعیل را برای او حفظ کرد و گوسفندی به عنوان قربانی برای او فرستاد. سرانجام ابراهیم با ادا کردن حق همه این امتحانات، و بیرون آمدن از کوره همه این آزمایش‌ها، به بلندترین مقامی که یک انسان ممکن است به آن برسد ارتقا یافت و حج و حریمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۳۲ چنانکه قرآن می‌گوید: خداوند ابراهیم را به کلماتی آزمود و او همه آنها را به انجام رساند، و به دنبال آن به او فرمود من تورا امام و پیشوا قرار می‌دهم، ابراهیم که از این مژده به وجد آمده بود تقاضا کرد که این مقام را به بعضی از فرزندان من نیز ببخش، دعای او مستجاب شد ولی به این شرط که این مقام به کسی که ظلم و ستم و انحرافی از او سر زده باشد هرگز نخواهد رسید. «۱» حج و حریمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۳۳

سرگذشت نوح و ابراهیم علیهما السلام

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَلَبِثَ فِيهِمْ أَلْفَ سِنٍ إِلَّا حَمْسِينَ عَامًا فَأَخَذَهُمُ الطُّوفَانُ وَهُمْ ظَالِمُونَ (۱۴) فَأَنْجَيْنَاهُ وَأَصْحَابَ السَّفِينَةِ وَجَعَلْنَاهَا آيَةً لِلْعَالَمِينَ (۱۵) وَإِبْرَاهِيمَ إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاتَّقُوهُ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (۱۶) إِنَّمَا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ أَوْثَانًا وَتَخْلُقُونَ إِفْكًا إِنَّ الَّذِينَ تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ لَا يَمْلِكُونَ لَكُمْ رِزْقًا فَابْتَغُوا عِنْدَ اللَّهِ الرِّزْقَ وَاعْبُدُوهُ وَاشْكُرُوا لَهُ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (۱۷) وَإِن تَكذَّبُوا فَقَدْ كَذَّبَ أُمَمٌ مِّن قَبْلِكُمْ وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ (۱۸) أَوَلَمْ يَرَوْا كَيْفَ يُبْدِئُ اللَّهُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ إِنَّ ذَلِك عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ (۱۹) «۱» «۱۴- ما نوح را به سوی قومش فرستادیم و او در میان آنها هزار سال، جز پنجاه سال، درنگ کرد اما سرانجام طوفان آنها را فرا گرفت در حالی که حج و حریمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۳۴ ظالم بودند. ۱۵- ما او و اصحاب کشتی را رهایی بخشیدیم و آن را آیتی برای جهانیان قرار دادیم. ۱۶- ما ابراهیم را فرستادیم، هنگامی که به قومش گفت: خدا را پرستش کنید، و از او پرهیزید که این برای شما بهتر است اگر بدانید. ۱۷- شما غیر از خدا فقط بت‌ها (قطعات سنگ و چوبی) را می‌پرستید و دروغ‌هایی به هم می‌بافید، کسانی را که غیر از خدا پرستش می‌کنید مالک رزق شما نیستند، روزی را نزد خدا بطلید و او را پرستش کنید و شکر او را بجا آورید، که به سوی او باز می‌گردید. ۱۸- اگر شما (مرا) تکذیب کنید، امتهای پیش از شما نیز (پیامبرانشان را) تکذیب کردند وظیفه فرستاده خدا جز ابلاغ آشکار نیست. ۱۹- آیا آنها ندیدند چگونه خداوند آفرینش را آغاز می‌کند، سپس باز می‌گرداند؟ این کار برای خدا آسان است. چون در آیات قبلی سخن از آزمایش عمومی انسان‌ها بود، از اینجا به بعد بخش‌هایی از آزمایش‌های سخت انبیا علیهم السلام و اقوام پیشین را منعکس می‌کند که چگونه تحت فشار و آزار دشمنان قرار گرفتند و چگونه صبر کردند و سرانجام پیروزی نصیبشان شد، تا هم دل‌داری باشد برای دشمنان که مراقب پایان دردناک عمرشان باشد. نخست از اولین پیامبر اولوالعزم یعنی نوح علیه السلام شروع می‌کند و در عبارتی کوتاه آن بخش از زندگانی‌اش را که بیشتر متناسب وضع مسلمانان آن روز بود، بازگو می‌کند. می‌گوید: «ما نوح را به سوی قومش فرستادیم و او در میان آنها هزار سال به جز پنجاه سال، درنگ کرد»؛ و لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَلَبِثَ فِيهِمْ أَلْفَ سِنٍ إِلَّا حَمْسِينَ عَامًا شب و روز مشغول تبلیغ و دعوت به سوی توحید بود، در خلوت و تنهایی، در میان جمعیت و با استفاده از هر فرصت، آنها را در این مدت طولانی یعنی ۹۵۰ سال! به سوی خداوند فرا خواند و از این تلاش پی‌گیر خسته نشد و ضعف و فتوری به خود راه نداد، اما حج و حریمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۳۵ با این همه جز گروه اندکی (حدود هشتاد نفر طبق نقل تواریخ) ایمان نیاوردند (یعنی به طور متوسط هر دوازده سال یک نفر!). بنابر این شما در راه دعوت به سوی حق و مبارزه با انحرافات خسته نشوید که برنامه شما در مقابل برنامه نوح علیه السلام سهل و آسان است. ولی ببینید پایان این قوم ستمگر و لجوج به کجا رسید. «سرانجام طوفان عظیم آنها را فرا گرفت، در حالی که

ظالم و ستمگر بودند؛ ... فَأَخَذَهُمُ الطُّوفَانُ وَ هُمْ ظَالِمُونَ. به این ترتیب طومار زندگی ننگینشان درهم پیچیده شد و کاخ‌ها و قصرها و جسدهای بی‌جان‌شان در امواج طوفان دفن شد. تعبیر به هزار سال الا پنجاه سال- در حالی که ممکن بود از اول ۹۵۰ سال بگوید- برای اشاره به عظمت و طول این زمان است؛ زیرا عدد هزار آن هم به صورت هزار سال برای مدت تبلیغ عدد بسیار بزرگی محسوب می‌شود. ظاهر آیه فوق این است که این مقدار، تمام عمر نوح نبود- هر چند تورات کنونی این عدد را برای تمام مدت عمر نوح ذکر کرده است «۱» بلکه بعد از طوفان هم مدت دیگری زندگی کرد که طبق گفته بعضی از مفسران، سیصد سال بود. البته این عمر طولانی در مقیاس عمرهای زمان ما بسیار زیاد است و هیچگاه طبیعی به نظر نمی‌رسد. ممکن است میزان عمر در آن ایام با امروز تفاوت داشته، اصولاً قوم نوح علیه السلام چنان که از بعضی مدارک به دست می‌آید، عمر طولانی داشتند و در این میان عمر حضرت نوح علیه السلام نیز فوق‌العاده بوده است، ضمناً این نشان می‌دهد که ساختمان وجود انسان به او امکان عمر طولانی می‌دهد. مطالعات دانشمندان امروز نیز نشان داده که عمر انسان حد ثابت و معینی ندارد و اینکه بعضی آن را محدود به ۱۲۰ سال، یا کمتر و بیشتر، دانسته‌اند، کاملاً بی‌پایه است، بلکه با تغییر شرایط کاملاً ممکن است دگرگون شود. هم اکنون به وسیله آزمایش‌هایی توانسته‌اند عمر پاره‌ای از گیاهان و یا موجودات زنده دیگر را به دوازده برابر عمر معمولی و حتی در بعضی موارد، اگر تعجب نکنید به حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۳۶ نهصد برابر! برسانند و اگر موفق شوند با همین معیار عمر انسان را افزایش دهند، ممکن است انسان هزاران سال عمر کند. ضمناً باید توجه داشت که کلمه «طوفان» در اصل به معنی هر حادثه‌ای است که انسان را احاطه می‌کند (از ماده طواف) سپس به آب فراوان، یا سیل شدید که مساحت زیادی از زمین را فرا می‌گیرد و در خود فرو می‌برد، اطلاق شده است. همچنین به هر چیز شدید و فراوان که فراگیر باشد- اعم از باد و آتش و آب- نیز گفته می‌شود و گاه به معنی تاریکی شدید شب نیز آمده است. «۱» جالب اینکه می‌گوید: «وَ هُمْ ظَالِمُونَ» یعنی آنها به هنگام وقوع طوفان، همچنان به ظلم و ستم خود ادامه می‌دادند. اشاره به اینکه اگر این کار را رها کرده و نادم می‌شدند و به سوی خداوند می‌آمدند، هرگز گرفتار چنین سرنوشتی نمی‌شدند. در آیه بعد می‌افزاید: «ما نوح و اصحاب کشتی را رهایی بخشیدیم و آن را آیت و نشانه‌ای برای جهانیان قرار دادیم»؛ فَأَنْجَيْنَاهُ وَأَصْحَابَ السَّفِينَةِ وَ جَعَلْنَاهَا آيَةً لِلْعَالَمِينَ. سپس به دنبال ماجرای فشرده نوح علیه السلام و قومش به سراغ داستان ابراهیم علیه السلام دومین پیامبر بزرگ اولوا العزم می‌رود و می‌فرماید: «ما ابراهیم علیه السلام را فرستادیم هنگامی که به قومش گفت: خدای یگانه را پرستش کنید و از او پرهیزید که این برای شما بهتر است اگر بدانید»؛ وَ اِبْرَاهِيمَ إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَ اتَّقُوهُ ذَلِكَ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ. در اینجا دو برنامه مهم اعتقادی و عملی انبیا علیهم السلام را که دعوت به توحید و تقوا بوده است، با هم بیان کرده و در پایان می‌گوید: اگر شما درست بیندیشید پیروی از توحید و تقوا برای شما بهتر است که دنیایان را از آلودگی‌های شرک و گناه و بدبختی نجات می‌دهد و آخرت شما نیز سعادت جاویدان است. سپس ابراهیم علیه السلام به دلایل بطلان بت پرستی می‌پردازد و با چند تعبیر مختلف که هر کدام متضمن دلیلی است، آیین آنها را شدیداً محکوم می‌کند. نخست می‌گوید: «شما غیر از خدا فقط بت‌هایی را می‌پرستید»؛ إِنَّمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ. حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۳۷ همان بت‌هایی که مجسمه‌های بی‌روحي هستند، مجسمه‌هایی بی‌اراده، بی‌عقل و شعور و فاقد همه چیز که چگونگی منظره آنها خود دلیل گویایی بر بطلان عقیده بت‌پرستی است (توجه داشته باشید «أوثان» جمع «وثن» بر وزن صنم- به معنی سنگ‌هایی است که آنها را می‌تراشند و عبادت می‌کردند). بعد از این فراتر می‌رود و می‌گوید: نه تنها وضع این بت‌ها نشان می‌دهد که معبود نیستند، بلکه شما نیز می‌دانید که خودتان دروغ‌هایی به هم می‌بافید و نام معبود را بر این بت‌ها می‌گذارید؛ ... وَ تَخْلُقُونَ إِفْكَاً شما چه دلیلی برای این دروغ بزرگ جز یک مشت اوهام و خرافات دارید؟! از آنجا که «تَخْلُقُونَ» از ماده «خلق» است که گاهی به معنی آفریدن و ساختن می‌آید و گاه به معنی دروغ گفتن، بعضی از مفسران تفسیر دیگری برای این جمله غیر از آنچه در بالا گفتیم ذکر کرده‌اند و گفته‌اند منظور این است که شما این بت‌ها (این معبودهای قلبی) را با دست خود می‌تراشید و

خلق می‌کنید (بنابر این «إفک» به معنی معبودهای دروغین و خلق به معنی تراشیدن است). سپس به دلیل سومی می‌پردازد که پرستش شما نسبت به این بت‌ها یا به خاطر منافع مادی است و یا سرنوشتتان در جهان دیگر و هر کدام باشد باطل است، چرا که «کسانی را که غیر از خداوند می‌پرستید، قادر نیستند به شما رزق و روزی دهند»؛ إِنَّ الَّذِينَ تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَمْلِكُونَ لَكُمْ رِزْقًا. شما خود قبول دارید که بت‌ها خالق نیستند، بلکه خالق خداوند است، بنابر این روزی دهنده نیز او است. «سپس روزی را نزد خدا جستجو کنید»؛ فَابْتَغُوا عِنْدَ اللَّهِ الرِّزْقَ. «و چون روزی دهنده او است او را عبادت کنید و شکر او را به جا آورید»؛ وَاعْبُدُوهُ وَاشْكُرُوا لَهُ.... به تعبیر دیگر یکی از انگیزه‌های عبادت، حس شکرگزاری در مقابل منعم حقیقی است، شما می‌دانید منعم حقیقی خداوند است، پس شکر و عبادت نیز مخصوص ذات پاک خداوند است. و اگر زندگی دیگر را می‌طلبید، بدانید بازگشت همه شما به سوی او است و حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۳۸ نه به سوی بت‌ها!؛ ... إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ. بت‌ها نه در اینجا منشا اثری هستند و نه آنجا. به این ترتیب با چند دلیل کوتاه و روشن، منطق واهی آنها را می‌کوبد. سپس ابراهیم علیه السلام به عنوان تهدید، و همچنین بی‌اعتنایی نسبت به آنها می‌گوید: «اگر شما سخنان مرا تکذیب کنید، مطلب تازه‌ای نیست، امت‌های پیش از شما نیز پیامبران را تکذیب کردند (و به سرنوشت دردناکی گرفتار شدند)؛ وَإِنْ تُكَذِّبُوا فَقَدْ كَذَّبَ أُمَمٌ مِنْ قَبْلِكُمْ.... (وظیفه رسول و فرستاده خداوند جز ابلاغ آشکار نیست. خواه پذیرا شوند یا نشوند)؛ وَ مَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ. منظور از امت‌های پیشین، قوم نوح علیه السلام و اقوامی بودند که بعد از آنها روی کار آمدند. البته ارتباط آیات، ایجاب می‌کند که این جمله از سخنان ابراهیم علیه السلام باشد و بسیاری از مفسران نیز همین تفسیر را پذیرفته، یا به عنوان یک احتمال ذکر کرده‌اند. احتمال دیگر اینکه روی سخن در این آیه به مشرکان مکه و معاصران پیامبر صلی الله علیه و آله است و جمله: كَذَّبَ أُمَمٌ مِنْ قَبْلِكُمْ تناسب بیشتری با آن دارد، به علاوه شبیه این تعبیر که در آیه ۲۵ زمر و ۲۵ فاطر آمده نیز در مورد پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و مشرکان عرب است، ولی به هر حال هر کدام از این دو تفسیر باشد، از نظر نتیجه تفاوتی پیدا نمی‌کند. در اینجا قرآن داستان ابراهیم علیه السلام را موقتا رها کرده و بحثی را که ابراهیم علیه السلام در زمینه توحید و بیان رسالت خویش داشت، به وسیله ذکر دلیل بر معاد تکمیل می‌کند و می‌گوید: «آیا این منکران معاد، ندیدند چگونه خداوند آفرینش را آغاز می‌کند، سپس آن را بازمی‌گرداند؟»؛ أَوَلَمْ يَرَوْا كَيْفَ يُبْدِئُ اللَّهُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ. منظور از رؤیت و دیدن در اینجا همان مشاهده قلبی و علم است؛ یعنی آیا آنها چگونه آفرینش الهی را نمی‌دانند، همان کسی که قدرت بر ایجاد نخستین داشته، قادر بر اعاده آن نیز هست، که قدرت بر یک چیز، قدرت بر امثال و اشباه آن نیز هست. این احتمال نیز وجود دارد که رؤیت در اینجا به همان معنی مشاهده با چشم باشد، چرا که انسان در این دنیا زنده شدن زمین‌های مرده و رویدن گیاهان و تولد اطفال از نطفه حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۳۹ و جوجه‌ها را از تخم مرغ با چشم دیده است، کسی که قدرت بر چنین کاری دارد، می‌تواند بعد از مرگ مردگان را حیات ببخشد. در پایان آیه به عنوان تأکید می‌افزاید: «این کار برای خدا سهل و آسان است»؛ إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ. چرا که تجدید حیات در برابر ایجاد روز نخست، مسأله ساده‌تری محسوب می‌شود. البته این تعبیر به تناسب فهم و منطق انسانها است، و گرنه ساده و مشکل در برابر کسی که قدرتش بی‌انتهاست مفهومی ندارد، این قدرت‌های محدود ما است که این مفاهیم را آفریده و با توجه به کار آمد آن، اموری مشکل و اموری آسان شدند. «۱» حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۴۰

طرح جالب بت‌شکنی ابراهیم علیه السلام

وَإِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لِابْرَاهِيمَ (۸۳) إِذْ جَاءَ رَبَّهُ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ (۸۴) إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ مَاذَا تَعْبُدُونَ (۸۵) أَلِإِفْكًا آلِهَةً دُونَ اللَّهِ تُرِيدُونَ (۸۶) فَمَا ظَنُّكُمْ بِرَبِّ الْعَالَمِينَ (۸۷) فَظَنَرَ نَظْرَةً فِي النُّجُومِ (۸۸) فَقَالَ إِنِّي سَيِّئٌ (۸۹) فَتَوَلَّوْا عَنْهُ مُدْبِرِينَ (۹۰) فَرَاغَ إِلَى آلِهِتِهِمْ فَقَالَ أَلَا تَأْكُلُونَ (۹۱) مَا لَكُمْ لَا تَنْظِقُونَ (۹۲) فَرَاغَ عَلَيْهِمْ صَرْبًا بِالْيَمِينِ (۹۳) فَأَقْبَلُوا إِلَيْهِ يَزْفُونَ (۹۴) «۱» ۸۳- و از پیروان او (نوح) ابراهیم علیه

السلام بود. ۸۴- به خاطر بیاور هنگامی را که با قلب سلیم به پیشگاه پروردگارش آمد. حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۴۱ ۸۵- هنگامی که به پدر و قومش گفت: اینها چه چیز است که می‌پرستید؟! ۸۶- آیا غیر از خداوند، به سراغ این معبودهای دروغین می‌روید؟! ۸۷- شما در باره پروردگار عالمیان چه گمان می‌برید؟! ۸۸- (سپس) او نگاهی به ستارگان افکند. ۸۹- و گفت من بیمارم (و با شما به مراسم جشن نمی‌آیم). ۹۰- آنها از او روی برتافته و به او پشت کردند (و به سرعت دور شدند). ۹۱- (او وارد بت خانه شد) مخفیانه نگاهی به معبودهای آنها کرد و از روی تمسخر گفت: چرا از این غذاها نمی‌خورید؟! ۹۲- (اصلاً) چرا سخن نمی‌گویند؟! ۹۳- سپس ضربه‌ای محکم با دست راست و با توجه، بر پیکر آنها فرود آورد (و همه را جز بت بزرگ در هم شکست). ۹۴- آنها با سرعت به سراغ او آمدند. در این آیات بخش قابل ملاحظه‌ای از زندگی ابراهیم علیه السلام قهرمان بت‌شکن به دنبال گوشه‌هایی از تاریخ پر ماجرای نوح علیه السلام آمده است. در اینجا نخست از ماجرای بت‌شکنی ابراهیم علیه السلام و برخورد شدید بت‌پرستان با او سخن می‌گوید و در قسمت دیگری پیرامون بزرگترین صحنه فداکاری ابراهیم خلیل علیه السلام و مسأله قربانی فرزندش بحث می‌کند و این قسمت در قرآن مجید منحصر در همین جا مطرح شده است. آیه نخست ماجرای ابراهیم علیه السلام را به این صورت با ماجرای نوح علیه السلام پیوند می‌دهد و می‌فرماید: «و از پیروان نوح، ابراهیم علیه السلام بود؛ و إِنَّ مِنْ شَتِيعَتِهِ لِابْرَاهِيمَ». او در همان خط توحید و عدل، در همان مسیر تقوا و اخلاص که سنت نوح علیه السلام بود، گام بر می‌داشت که انبیا علیهم السلام همه مبلغان یک مکتب و استادان یک دانشگاه‌اند و هر کدام برنامه دیگری را تداوم می‌بخشند و تکمیل می‌کنند. چه تعبیر جالبی؟ ابراهیم علیه السلام از شیعیان نوح علیه السلام بود. با اینکه فاصله زمانی زیادی آن دو را از هم جدا می‌کرد (حدود ۲۶۰۰ سال به گفته بعضی از مفسران) ولی می‌دانیم در پیوند مکتبی، زمان کمترین تأثیری ندارد. حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۴۲ بعد از بیان این اجمال به تفصیل آن پرداخته، می‌فرماید: «به خاطر بیاور هنگامی را که ابراهیم علیه السلام با قلب سلیم به پیشگاه پروردگارش آمد؛ إِذْ جَاءَ رَبَّهُ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ. مفسران برای قلب سلیم، تفسیرهای متعددی بیان کرده‌اند که هر کدام به یکی از ابعاد این مسأله اشاره می‌کند، قلبی که پاک از شرک باشد، قلبی که خالص از معاصی و کینه و نفاق باشد، قلبی که از عشق دنیا تهی باشد، که حب دنیا سرچشمه همه خطاها است، و سرانجام قلبی که جز خداوند در آن نباشد! حقیقت این است که سلیم از ماده سلامت و هنگامی که سلامت به طور مطلق مطرح می‌شود، سلامتی از هرگونه بیماری اخلاقی و اعتقادی را شامل می‌شود. قرآن مجید در باره منافقان می‌گوید: فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَرَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا؛ «در دل‌های آنها یک نوع بیماری است و خداوند نیز (بر اثر لجاجت و گناهشان) بر این بیماری می‌افزاید». «۱) جالب‌ترین تفسیر را برای قلب سلیم امام صادق علیه السلام بیان فرموده: در آنجا که می‌خوانیم: «الْقَلْبُ السَّلِيمُ الَّذِي يَلْقَى رَبَّهُ وَ لَيْسَ فِيهِ أَحَدٌ سِوَاهُ»؛ «قلب سلیم، قلبی است که خداوند را ملاقات کند در حالی که هیچ کس جز او در آن نباشد». «۲) و این تعبیر، جامع همه اوصاف گذشته است. نیز در روایت دیگری از همان امام علیه السلام آمده است که فرمود: «صَاحِبُ النَّيِّ الصَّادِقِ صَاحِبُ الْقَلْبِ السَّلِيمِ لِأَنَّ سَلَامَةَ الْقَلْبِ مِنْ هَوَاجِسِ الْمَحْدُورَاتِ بِتَخْلِيصِ النَّيِّ لِلَّهِ فِي الْأُمُورِ كُلِّهَا»؛ «کسی که نیت صادقی دارد صاحب قلب سلیم است، چرا که سلامت قلب از شرک و شک، نیت را در همه چیز خالص می‌کند». «۳) درباره اهمیت قلب سلیم، همین بس که قرآن مجید آن را تنها سرمایه نجات روز قیامت شمرده، چنان که در سوره شعرا آیه ۸۸ و ۸۹ از زبان همین پیامبر بزرگ ابراهیم علیه السلام می‌خوانیم: يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ* إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ؛ «روزی که اموال و فرزندان سودی به حال انسان نمی‌بخشند، جز کسی که با قلب سلیم در پیشگاه خداوند حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۴۳ حضور یابد». «۱) آری ابراهیم علیه السلام با قلب سلیم و روح پاک و اراده نیرومند و عزم راسخ، مأمور مبارزه با بت‌پرستان شد و از پدر (عمو) و قوم خودش آغاز کرد، چنان که قرآن می‌گوید: «به خاطر بیاور هنگامی را که به پدر و قومش گفت: اینها چه چیز است که می‌پرستید؟!؛ إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ مَا تَعْبُدُونَ. حیف نیست انسان با آن شرافت ذاتی و عقل و خرد در مقابل مشتی سنگ و چوب بی‌ارزش تعظیم کند؟ عقلتان کجا است؟! سپس این تعبیر را که توأم با تحقیر آشکار

بت‌ها بود، با جمله دیگری تکمیل کرد و گفت: «آیا شما، جز الله که بر حق است به سراغ خدایان دروغین می‌روید؟»؛ أِفْكَأَ آلِهَةً دُونَ اللَّهِ تُرِيدُونَ. با توجه به اینکه «افک» به معنی دروغ بزرگ و یا زشت‌ترین دروغ‌ها است، قاطعیت سخن ابراهیم علیه السلام درباره بت‌ها روشن‌تر می‌شود. سرانجام سخنش را با جمله کوبنده دیگری در این مقطع پایان داد و گفت: «شما در باره پروردگار عالمیان چه گمان می‌برید؟!»؛ فَمَا ظَنُّكُمْ بِرَبِّ الْعَالَمِينَ. روزی او را می‌خورید، مواهب او سراسر وجود شما را احاطه کرده، با این حال موجودات بی‌ارزشی را هم‌ردیف او قرار داده‌اید، با این حال باز انتظار دارید به شما رحم کند، و شما را با اشد مجازات کیفر ندهد؟ چه اشتباه بزرگی؟ چه گمراهی خطرناکی؟ تعبیر رَبِّ الْعَالَمِينَ اشاره به این است که تمام عالم در سایه ربوبیت او اداره می‌شوند، شما او را رها ساخته به سراغ یک مشت پندار و اوهامی که هیچ منشأ اثر نیستند رفته‌اید. در تواریخ و تفاسیر آمده است که بت‌پرستان بابل، هر سال مراسم عید مخصوصی داشتند، غذاهایی در بت‌خانه آماده می‌کردند و در آنجا می‌چیدند، به این پندار که غذاها متبرک شود، سپس دسته جمعی به بیرون شهر می‌رفتند و در پایان روز باز می‌گشتند و برای نیایش و صرف غذا به بت‌خانه می‌آمدند، آن روز شهر خالی شد و فرصت خوبی برای در هم کوبیدن بت‌ها به دست ابراهیم علیه السلام افتاد. حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۴۴ فرصتی که ابراهیم علیه السلام مدتها انتظار آن را می‌کشید و مایل نبود به آسانی از دست برود. لذا هنگامی که در شب از او دعوت به شرکت در این مراسم کردند، «او نگاهی به ستارگان افکند»؛ فَنَظَرَ نَظْرَةً فِي النُّجُومِ. «وگفت من بیمارم»؛ فَقَالَ إِنِّي سَقِيمٌ. به این ترتیب عذر خود را خواست! «آنها به او پشت کرده و به سرعت از او دور شدند و به دنبال مراسم خود شتافتند»؛ فَتَوَلَّوْا عَنْهُ مُدْبِرِينَ. در اینجا دو سؤال مطرح است. نخست اینکه: چرا ابراهیم علیه السلام به ستارگان نگاه کرد، هدفش از این نگاه چه بود؟ دیگر اینکه آیا به راستی بیمار بود که گفت بیمارم؟ چه بیماری داشت؟ پاسخ سؤال اول با توجه به اعتقادات مردم بابل و رسوم و عادات آنها روشن است، آنها در علم نجوم مطالعاتی داشتند و حتی می‌گویند بت‌های آنها نیز هیاکل ستارگان بود و به این خاطر به آنها احترام می‌گذاشتند که سمبل ستارگان بودند. البته در کنار اطلاعات نجومی، خرافات بسیار نیز در این زمینه در میان آنها شایع بود، از جمله اینکه ستارگان را در سرنوشت خود مؤثر می‌دانستند و از آنها خیر و برکت می‌طلبیدند و از وضع آنها بر حوادث آینده استدلال می‌کردند. ابراهیم علیه السلام برای اینکه آنها را متقاعد کند، طبق رسوم آنها، نگاهی به ستارگان آسمان افکند، تا چنان تصور کنند که پیش بینی بیماری خود را از مطالعه اوضاع کواکب کرده است و قانع شوند! بعضی از مفسران بزرگ این احتمال را نیز داده‌اند که او می‌خواست از حرکت ستارگان، وقت بیماری خود را دقیقاً دریابد؛ زیرا یک نوع بیماری همچون تب در فواصل زمانی خاصی به سراغش می‌آمد، ولی با توجه به وضع افکار مردم بابل احتمال اول مناسب‌تر است. بعضی نیز احتمال داده‌اند که نگاه او به آسمان در واقع نگاه مطالعه در اسرار آفرینش بود، هر چند آنها نگاه او را نگاه یک منجم می‌پنداشتند که می‌خواهد از اوضاع کواکب حوادث آینده را پیش‌بینی کند. در مورد سؤال دوم پاسخ‌های متعددی داده‌اند از جمله اینکه او واقعا بیمار بود، هر چند اگر سالم هم بود هرگز در مراسم جشن بت‌ها شرکت نمی‌کرد، ولی بیماری‌اش بهانه خوبی برای عدم شرکت در آن مراسم و استفاده از فرصت طلایی برای درهم کوبیدن حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۴۵ بت‌ها بود و دلیلی ندارد که ما بگوییم او در اینجا توریه کرده، چرا که توریه برای انبیا مناسب نیست. بعضی دیگر گفته‌اند که ابراهیم علیه السلام واقعا بیماری جسمی نداشت، اما روحش بر اثر اعمال ناموزون این جمعیت و کفر و شرک و ظلم و فسادشان بیمار بود، بنابراین این او واقعیتی را بیان کرد، هر چند آنها طور دیگری فکر کردند و او را از نظر جسمی بیمار پنداشتند. این احتمال نیز داده شده است که او در این سخن توریه کرده باشد. مثل اینکه کسی بر در منزل می‌آید و سؤال می‌کند فلان کس در منزل است؟ آنها در پاسخ می‌گویند: اینجا نیست و منظورشان از کلمه اینجا پشت در خانه است، نه مجموع خانه، در حالی که شنونده این چنین نمی‌فهمد (اینگونه تعبیرات را که دروغ نیست اما ظاهرش چیز دیگر است، در فقه توریه می‌نامند). منظور ابراهیم علیه السلام از این سخن این بود که من در آینده ممکن است بیمار شوم تا دست از سر او بردارند و به سراغ کار خود بروند. اما تفسیر اول و دوم

مناسب‌تر به نظر می‌رسد. به این ترتیب ابراهیم علیه السلام تنها در شهر ماند و بت پرستان شهر را خالی کرده و بیرون رفتند، ابراهیم علیه السلام نگاهی به اطراف خود کرد، برق شوق در چشمانش نمایان شد، لحظاتی که از مدت‌ها قبل انتظارش را می‌کشید فرا رسید، باید یک تنه برخیزد و به جنگ بت‌ها برود و ضربه سختی بر پیکر آنان وارد سازد، ضربه‌ای که مغزهای خفته بت پرستان را تکان دهد و بیدار کند. قرآن می‌گوید: «او به سراغ خدایان آنها آمد، نگاهی به آنها و ظروف غذایی که در اطرافشان بود افکند و از روی تمسخر صدا زد: آیا از این غذاها نمی‌خورید؟!... فَرَاغٌ ﴿۱﴾ إِلَىٰ آلِهِمْ فَقَالَ أَلَا تَأْكُلُونَ این غذاها را عبادت کنندگانتان فراهم کرده‌اند، غذاها چرب و شیرین، متنوع و رنگین است، چرا میل نمی‌کنید؟! سپس افزود: اصلاً چرا حرف نمی‌زنید؟» چرا لال و بسته دهن هستید؟!؛ ما لَكُمْ لَا تَنْطُقُونَ. به این ترتیب تمام معتقدات خرافی آنها را به سخریه کشید، بدون شک او به خوبی حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۴۶ می‌دانست نه آنها غذا می‌خورند و نه سخن می‌گویند، موجودات بی‌جانی بیش نیستند، اما در حقیقت می‌خواست دلیل برنامه بت‌شکنی خود را به این صورت زیبا و لطیف ارائه داده باشد. سپس آستین را بالا زد، تبر را به دست گرفت و با قدرت حرکت داد و با توجه، ضربه‌ای محکم بر پیکر آنها فرود آورد؛ فَرَاغٌ عَلَيْهِمْ ضَرْبًا بِالْيَمِينِ. منظور از یمن یا واقعا همان دست راست است که انسان غالب کارهای خود را با آن انجام می‌دهد و یا کنایه از قدرت و قوت است (هر دو معنی نیز با هم قابل جمع است). به هر حال چیزی نگذشت که از آن بت خانه آباد و زیبا ویرانه‌ای وحشتناک ساخت. بت‌ها همه دست و پا شکسته، هر کدام به گوشه‌ای افتادند و به راستی برای بت پرستان منظره‌ای دلخراش و اسفبار و غم‌انگیز پیدا کردند. ابراهیم علیه السلام کار خود را کرد و مطمئن و آرام از بت‌کده بیرون آمد و به سراغ خانه خود رفت، در حالی که خود را برای حوادث آینده آماده می‌ساخت. او می‌دانست انفجار عظیمی در شهر، بلکه در سراسر کشور بابل ایجاد کرده که صدای آن در آینده بلند خواهد شد! طوفانی از خشم و غضب به راه می‌افتد که او در میان طوفان تنها است، اما او خداوند را دارد و همین او را کافی است. بت پرستان به شهر بازگشتند و به سراغ بت خانه آمدند، چه منظره وحشتناک و بهت‌آوری؟ گویی بر سر جایشان خشکشان زده است؟ لحظاتی چند، رشته افکارشان از دست رفت و مات و مبهوت، خیره خیره به آن ویرانه نگاه کردند و بت‌هایی را که پناه روز بی‌پناهی خود می‌پنداشتند، بی‌پناه در آنجا دیدند. سپس سکوت جای خود را به خروش و نعره و فریاد داد ... چه کسی این کار را کرده؟ کدام ستمگر؟! و چیزی نگذشت که به خاطرشان آمد جوان خداپرستی در این شهر وجود دارد، به نام ابراهیم علیه السلام که بت‌ها را به باد استهزا می‌گرفت و تهدید کرده بود من نقشه خطرناکی برای بت‌های شما کشیده‌ام! معلوم می‌شود کار، کار او است. سپس جمعیت به سوی او حرکت کردند، در حالی که با سرعت (و خشم) راه می‌رفتند؛ فَأَقْبَلُوا إِلَيْهِ يَزْفُونَ. «يَزْفُونَ» از ماده «زَفَ» (بر وزن کف) در اصل در مورد وزش باد و حرکت سریع حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۴۷ شتر مرغ که مخلوطی از راه رفتن و پریدن است به کار رفته، سپس این کلمه به طور کنایه در مورد زفاف عروس یعنی بردن عروس به خانه داماد استعمال شده است. به هر حال منظور این است که بت پرستان با سرعت به سوی ابراهیم علیه السلام آمدند که دنباله ماجرایش را در آیات بعد خواهیم خواند.

نکته‌ها:

۱- آیا پیامبران هم توریه می‌کنند؟

قبلاً لازم است بدانیم توریه چیست؟ توریه بر وزن توصیه که گاهی از آن تعبیر به معاریض نیز می‌شود، این است که سخنی بگویند که ظاهری دارد اما منظور گوینده چیز دیگر است، هر چند شنونده نظرش متوجه همان ظاهر می‌شود، فی المثل کسی از دیگری سؤال می‌کند کی از سفر آمدی؟ او می‌گوید: پیش از غروب در حالی که پیش از ظهر آمده است، شنونده از ظاهر این کلام کمی

قبل از غروب را می‌فهمد، در حالی که گوینده قبل از ظهر را اراده کرده، چرا که آن هم قبل از غروب است! یا کسی از دیگری سؤال می‌کند غذا خورده‌ای؟ می‌گوید آری، شنونده از این سخن چنین می‌فهمد که امروز غذا خورده در صورتی که منظورش این است دیروز غذا خورده است. این نکته در کتب فقهی مطرح است که آیا توریه دروغ محسوب می‌شود یا نه؟ جمعی از فقهای بزرگ از جمله شیخ انصاری (رضوان الله علیه) معتقد است که توریه جزو دروغ نیست، نه عرفاً کذب بر آن صادق است و نه از روایات اسلامی الحاق آن به کذب استفاده می‌شود، بلکه در پاره‌ای از روایات، عنوان کذب رسماً از آن نفی شده است. در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «الرَّجُلُ يُسْتَأْذَنُ عَلَيْهِ فَيَقُولُ لِلْجَارِيَةِ: قَوْلِي لَيْسَ هُوَ هَاهُنَا، قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَا بَأْسَ لَيْسَ بِكَذِبٍ!» «کسی دم در می‌آید و اجازه ورود به خانه می‌طلبد صاحب‌خانه (که مانعی از پذیرش او دارد) به کنیز می‌گوید: بگو: او اینجا نیست (و منظور از آن مثلاً همان پشت در خانه است) امام علیه السلام فرمود این دروغ نیست.» «۱» حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۴۸ ولی حق این است که در اینجا باید تفصیلی داد و به عنوان یک ضابطه کلی گفت: هر گاه لفظ از نظر مفهوم لغوی و عرفی قابلیت دو معنا دارد، ولی ذهنیات مخاطب، آن را بر معنی خاصی تطبیق می‌کند، در حالی که گوینده اراده معنی دیگری را دارد، این چنین توریه‌ای دروغ نیست. مثل اینکه لفظ مشترک را به کار برند و ذهن شنونده متوجه یک معنی شود، در حالی که گوینده نظرش معنی دیگری باشد. فی المثل در حالات سعید ابن جبیر آمده است که حجاج از او پرسید: «نظر تو در باره من چگونه است؟» گفت: «به عقیده من تو عادل هستی!» اطرافیان شاد شدند، حجاج گفت: «او با این سخن حکم کفر مرا صادر کرد؛ زیرا یک معنای عادل، عدول کننده از حق به باطل است!» اما اگر لفظ از نظر مفهوم لغوی و عرفی تنها یک معنی دارد و گوینده آن را رها می‌کند و به سوی معنای مجاز می‌رود، بی آنکه قرینه مجاز را ذکر کند، این چنین توریه‌ای بدون شک حرام است و ممکن است با این تفصیل میان نظرات مختلف فقها جمع کرد. ولی باید توجه داشت حتی در مواردی که توریه مصداق کذب و دروغ نیست، گاهی مفاسد آن را در بر دارد و سبب اغراء به جهل و افکندن مردم در خطا می‌شود و از این نظر گاه، ممکن است به مرحله حرام برسد. اما هر گاه نه چنین مفسده‌ای دارد و نه مصداق کذب و دروغ است، دلیلی بر حرمت آن نداریم و روایت امام صادق علیه السلام از این قبیل است. بنابر این تنها دروغ نبودن برای توریه کردن کافی نیست، بلکه باید مفاسد دیگر نیز در آن نباشد. البته در مواردی که ضرورتی ایجاب کند که انسان دروغی بگوید، مسلماً مادام که توریه ممکن است، باید توریه کرد، تا سخن مصداق دروغ نباشد. اما اینکه آیا برای پیامبران علیهم السلام توریه جایز است یا نه؟ باید گفت در صورتی که موجب تزلزل اعتماد عمومی مردم شود جایز نیست، چرا که سرمایه انبیا علیهم السلام در طریق تبلیغ همان سرمایه اعتماد عمومی مردم است و اما در مواردی مانند آنچه در داستان ابراهیم علیه السلام در آیات فوق آمده که اظهار بیماری کند و یا همچون منجمان نگاه در ستارگان آسمان بیفکند و هدف مهمی در این کار باشد، بی آنکه پایه‌های اعتماد حق‌جویان را متزلزل سازد، به هیچ وجه اشکالی ندارد.

۲- ابراهیم علیه السلام و قلب سلیم

می‌دانیم قلب در اصطلاح قرآن به معنی روح و عقل است، بنابر این قلب سلیم به روح پاک و سالمی گفته می‌شود که از هر گونه شرک و شک و فساد خالی است. قرآن مجید، بعضی از قلوب را به عنوان قاسیه (قساوت‌مند) توصیف کرده است (مائده- ۱۳). گاه قلبی را به عنوان ناپاک معرفی نموده (مائده- ۴۱). قلبهایی را بیمار معرفی می‌کند (بقره- ۶). قلبهایی را مهر خورده و بسته معرفی می‌نماید. (توبه- ۸۷). در مقابل آنها قلب سلیم را مطرح می‌کند که هیچ‌یک از این عیوب در آن نیست، هم پاک است و هم نرم و پر عطوفت، هم سالم و هم انعطاف‌پذیر در مقابل حق است. این همان قلبی است که به عنوان حرم خداوند در روایات توصیف شده است، چنانکه در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «الْقَلْبُ حَرَمٌ لِلَّهِ فَلَا تَشْكُنُ حَرَمَ اللَّهِ غَيْرَ اللَّهِ!» «قلب حرم خداوند است، غیر خدا را در حرم خدا ساکن مکن!» «۱» این همان قلبی است که می‌تواند حقایق غیب را ببیند و به ملکوت عالم بالا نظر

کند، چنان که در حدیثی از پیامبر صلی الله علیه و آله آمده است: «لَوْ لَا أَنْ الشَّيَاطِينَ يَحُومُونَ عَلَى قُلُوبِ بَنِي آدَمَ لَنَظَرُوا إِلَى الْمَلَكُوتِ!»؛ «اگر شیاطین قلوب فرزندان آدم را احاطه نکنند می‌توانند به جهان ملکوت نظر افکنند!» (۲) در هر حال بهترین سرمایه برای نجات در قیامت همین قلب سلیم است و همان بود که ابراهیم علیه السلام با آن به بارگاه پروردگارش شتافت و فرمان رسالت را دریافت کرد. این سخن را با حدیث دیگری پایان می‌دهیم. در روایتی آمده است: «أَنَّ لِلَّهِ فِي عِبَادِهِ آيَةً وَهُوَ الْقَلْبُ فَأَحَبَّهَا إِلَيْهِ أَصِيْفَاها وَ أَصِيْبَهَا وَ أَرْقَهَا أَصِيْبَهَا فِي دِينِ اللَّهِ وَأَصِيْفَاها مِنَ الذُّنُوبِ وَ أَرْقَهَا عَلَى الْإِخْوَانِ»؛ «خداوند در میان بندگانش ظرف و پیمان‌های دارد به نام دل که از همه آنها بهتر همان ظرفی است که صاف‌تر، محکم‌تر و لطیف‌تر باشد، حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۵۰ از همه محکم‌تر در دین خدا، از همه پاک‌تر از گناهان، از همه لطیف‌تر در مقابل برادران دینی!» (۱)

نقشه‌های مشرکان شکست می‌خورد

قَالَ أَعْزِدُونَ مَا تَنْحُتُونَ (۹۵) وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ وَمَا تَعْمَلُونَ (۹۶) قَالُوا إِنَّا لَهُ بُيُوتًا فَالْقُوهُ فِي الْجَحِيمِ (۹۷) فَأَرَادُوا بِهِ كَيْدًا فَجَعَلْنَاهُمُ الْأَشْقَلِينَ (۹۸) وَقَالَ إِنِّي ذَاهِبٌ إِلَى رَبِّي سَيَّهَدِينِ (۹۹) رَبِّ هَبْ لِي مِنَ الصَّالِحِينَ (۱۰۰) (۲) ۹۵- او (ابراهیم علیه السلام) گفت: آیا چیزی را می‌پرستید که با دست خود می‌تراشید؟ ۹۶- با اینکه خداوند هم شما را آفریده و هم بت‌هایی را که می‌سازید! ۹۷- آنها گفتند بنای مرتفعی برای او بسازید، و او را در جهنمی از آتش بیفکنید! ۹۸- آنها طرحی برای نابودی ابراهیم علیه السلام ریخته بودند ولی ما آنها را پست و مغلوب ساختیم. ۹۹- (او از این مهلکه به سلامت بیرون آمد) و گفت: من به سوی پروردگارم می‌روم، او مرا هدایت خواهد کرد. ۱۰۰- پروردگارا! به من از (فرزندان) صالح ببخش. سرانجام بعد از ماجرای بت‌شکنی، ابراهیم علیه السلام را به همین اتهام به دادگاه کشاندند و او را مورد سؤال قرار داده و از او خواستند توضیح دهد که حادثه وحشتناک بت‌خانه به دست چه کسی انجام یافته است؟ قرآن شرح این ماجرا را در سوره انبیا بیان کرده و در آیات مورد بحث، تنها به یک فراز حساس آن قناعت می‌کند و آن آخرین سخن ابراهیم علیه السلام با آنان در زمینه باطل بودن بت‌پرستی است می‌گوید: «ابراهیم علیه السلام گفت آیا حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۵۱ چیزی را پرستش می‌کنید که با دست خود می‌تراشید؟!؛ قَالَ أَعْزِدُونَ مَا تَنْحُتُونَ هیچ آدم عاقلی مصنوع خود را پرستش می‌کند؟ هیچ ذی شعوری در برابر مخلوق خود زانو به زمین می‌زند؟ کدام عقل و منطق به شما چنین اجازه‌ای داده است؟! معبود باید خالق انسان باشد نه مخلوق او، اکنون درست بنگرید و معبود حقیقی را پیدا کنید: «خداوند هم شما را آفریده و هم بت‌هایی را که می‌سازید»؛ وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ وَمَا تَعْمَلُونَ آسمان و زمین همه مخلوق اویند و زمان و مکان همه از او است، باید سر بر آستان چنین خالق‌ی نهاد و او را پرستش و نیایش کرد. این دلیلی است بسیار قوی و دندان‌شکن که هیچ پاسخی در مقابل آن نداشتند. ما در جمله «ما تعملون» به اصطلاح ما موصوله است (نه ما مصدریه) می‌خواهد بگوید خداوند هم شما را آفریده، و هم مصنوعات را، اگر بر بت‌ها کلمه مصنوع انسان یا معمول انسان اطلاق شود، به خاطر شکلی است که انسان به آن می‌دهد و گر نه ماده آن را هم خدا آفریده است. این درست به این می‌ماند که می‌گویند این فرش، آن خانه، و آن اتومبیل ساخته انسان است، مسلماً منظور این نیست که انسان مواد آنها را ساخته، بلکه صورت آنها به دست انسان شکل می‌گیرد. اما اگر «ما» را مصدریه بگیریم، مفهومش این است که خداوند هم شما را آفریده و هم اعمال شما را، البته این معنی غلط نیست و بر خلاف پندار بعضی سر از جبر در نمی‌آورد، چرا که اعمال ما هر چند به اراده ما انجام می‌گیرد، اما اراده و قدرت بر تصمیم‌گیری و نیروهای دیگری را که افعال خود را با آن انجام می‌دهیم همه از ناحیه خداوند است. ولی با این حال آیه ناظر به این معنی نیست، بلکه ناظر به بت‌ها است. می‌گوید خداوند هم خالق شما است و هم بت‌هایی که ساخته و پرداخته‌اید و لطف سخن نیز در همین است، چرا که بحث از بت‌ها بوده نه از اعمال آدمی. در حقیقت این آیه شبیهه مطلبی است که در داستان موسی علیه السلام و ساحران آمده که می‌گوید: فَإِذَا هِيَ تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ؛ «موسی عصا را رها کرد مار عظیمی شد و آنچه را به

دروغ ساخته بودند بلعید». (۱) (منظور مارهای ساختگی ساحران است) حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۵۲ ولی می دانیم زورگویان و قلدران هرگز با منطق و استدلال آشنا نبوده‌اند، به همین دلیل این برهان گویا و نیرومند ابراهیم علیه السلام در قلب سردمداران نظام جبار بابل اثر نگذاشت، هر چند گروهی از توده مردم مستضعف را بیدار کرد، اما مستکبران که پیشرفت این منطق توحیدی را مزاحم منافع خویش می‌دیدند، با منطق زور و سرنیزه و آتش به میدان آمدند، منطقی که هرگز جز آن را نمی‌فهمند، تکیه بر قدرت خویش کردند و «فریاد زدند برای او بنای مرتفعی بسازید و در میان آن آتش بیافروزید و او را در جهنمی سوزان بیافکنید!»؛ قَالُوا ابْنُوا لَهُ بُنْيَانًا فَأَلْقُوهُ فِي الْجَحِيمِ. از این تعبیر استفاده می‌شود که قبلاً دستور داده شد چهار دیواری بزرگی ساختند، سپس در درون آن آتش افروختند، شاید به این منظور که هم آتش را از پراکنده شدن و خطرات احتمالی مهار کنند و هم دوزخی را که ابراهیم علیه السلام، بت پرستان را با آن تهدید می‌کرد عملاً به وجود آورند! درست است که برای سوزاندن انسانی همچون ابراهیم علیه السلام یک بار کوچک هیزم کافی بود، ولی برای اینکه سوز دل خود را از شکستن بت‌ها فرو بنشانند و به اصطلاح انتقام خویش را به حد اعلی بگیرند، و در ضمن شکوه و عظمتی به بت‌ها بخشند که آبروی بر باد رفته آنها شاید برگردد، و نیز زهر چشمی از همه مخالفان خود بگیرند که این حادثه دیگر در تاریخ بابل تکرار نشود، این دریای آتش را به وجود آوردند. (۱) بعضی «بُنیان» را در اینجا به «منجیق» تفسیر کرده‌اند که وسیله پرتاب اشیای سنگین از فاصله‌های دور بود، ولی غالب مفسران همان تفسیر اول را برگزیده‌اند که بنیان همان ساختمان و چهار دیواری بزرگ است. در اینجا قرآن به ریزه‌کاری‌ها و جزئیات این مسأله که در سوره انبیا آمده است اشاره نمی‌کند، تنها در یک جمع‌بندی فشرده و جالب پایان این ماجرا را چنین بیان می‌کند: «آنها برای نابودی ابراهیم علیه السلام، نقشه دقیقی طرح کرده بودند، ولی ما آنها را پست و مغلوب ساختیم»؛ فَأَرَادُوا بِهِ كَيْدًا فَجَعَلْنَاهُمُ الْأَسْفَلِينَ. «کَید» در اصل به معنی هرگونه چاره‌اندیشی است، خواه در طریق صحیح باشد یا حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۵۳ غلط، هر چند غالباً در موارد مذموم استعمال می‌شود و با توجه به اینکه در اینجا به صورت نکره آمده، نکره‌ای که دلالت بر عظمت و اهمیت می‌کند. اشاره به نقشه وسیع و گسترده‌ای است که آنها برای نابود ساختن ابراهیم علیه السلام و برچیدن اثرات تبلیغ قولی و عملی او طرح کرده بودند. آری خداوند آنها را اسفل و پایین قرار داد، و ابراهیم علیه السلام را در مرتبه اعلی، همان‌گونه که منطوقش برتری داشت، در حادثه آتش‌سوزی نیز خداوند او را برتر قرار داد و دشمنان نیرومندش را به سقوط کشانید. آتش را بر او سرد و سالم ساخت و بی آنکه حتی یک تار موی او بسوزد از آن دریای آتش سالم به درآمد! یک روز نوح علیه السلام را از غرق شدن نجات می‌دهد و روز دیگر ابراهیم علیه السلام را از سوختن، تا روشن کند آب و آتش سر بر فرمان او دارند و آنچه خداوند می‌گوید آن می‌کنند. ابراهیم علیه السلام از این حادثه هولناک و توطئه خطرناکی که دشمن برای او چیده بود سالم و سر بلند بیرون آمد و چون رسالت خود را در بابل پایان یافته می‌دید، تصمیم بر مهاجرت به اراضی مقدس شام گرفت و گفت: «من به سوی پروردگارم می‌روم، او مرا هدایت خواهد کرد»؛ وَقَالَ إِنِّي ذَاهِبٌ إِلَىٰ رَبِّي سَيَهْدِينِ. بدیهی است خداوند مکانی ندارد، اما مهاجرت از محیط آلوده به محیط پاک، مهاجرت به سوی خداوند است. مهاجرت به سرزمین انبیا علیهم السلام و اولیا و کانون‌های وحی الهی، مهاجرت به سوی خداوند است، همان‌گونه که سفر به مکه سفر الی‌الله نامیده می‌شود. به علاوه مهاجرت برای انجام وظیفه و رسالت الهی، سفر به سوی دوست محسوب می‌شود، و در این سفر، هادی و راهنما در همه جا خداوند است. در اینجا نخستین تقاضایش از خداوند که در آیات فوق منعکس است، تقاضای فرزند صالح بود، فرزندی که بتواند خط رسالت او را تداوم بخشد و برنامه‌های نیمه‌تمامش را به پایان برساند. اینجا بود که عرض کرد: «پروردگارا! به من از فرزندان صالح ببخش»؛ رَبِّ هَبْ لِي مِنَ الصَّالِحِينَ. چه تعبیر جالبی! فرزند صالح و شایسته، شایسته از نظر اعتقاد و ایمان، شایسته از نظر گفتار و عمل، و شایسته از تمام جهات. حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۵۴ قابل توجه اینکه یک جا ابراهیم علیه السلام تقاضا می‌کند که در زمره صالحان باشد، چنانکه قرآن از قول او نقل می‌کند: رَبِّ هَبْ لِي حُكْمًا وَ الْخَيْرَ مِنَ الصَّالِحِينَ؛ (۱) «پروردگارا! به من علم و دانش

مرحمت فرما و مرا به صالحان ملحق کن.» در اینجا تقاضا می‌کند که فرزندان صالح به من مرحمت فرما، چرا که صالح وصفی است جامع که تمام شایستگی‌های یک انسان کامل در آن جمع است. خداوند نیز این دعا را مستجاب کرد و فرزندان صالحی همچون اسماعیل و اسحاق به او مرحمت فرمود، چنان که در آیات بعد همین سوره می‌خوانیم: وَبَشِّرْنَا بِإِسْحَاقَ نَبِيًّا مِنَ الصَّالِحِينَ؛ «ما او را بشارت دادیم به تولد اسحق علیه السلام پیامبری از صالحان». در مورد اسماعیل می‌گوید: وَإِسْمَاعِيلَ وَإِدْرِيسَ وَذَا الْكِفْلِ كُلٌّ مِنَ الصَّابِرِينَ* وَأَدْخَلْنَاهُمْ فِي رَحْمَتِنَا إِنَّهُمْ مِنَ الصَّالِحِينَ؛ «۲» و اسماعیل و ادريس و ذا الكفل را به یاد آور که همه از صابران بودند و ما آنها را در رحمت خود وارد کردیم چرا که از صالحان بودند.

خالق همه چیز او است

در آیات مورد بحث خواندیم: وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ وَمَا تَعْمَلُونَ؛ «ابراهیم علیه السلام به بت پرستان می‌گوید هم خودتان مخلوق خدا هستید و هم بت‌های ساختگی شما». بعضی آیه فوق را توجیهی برای مذهب فاسد جبر پنداشته‌اند (به این ترتیب که «ما» در جمله «مَا تَعْمَلُونَ» را «ما» مصدریه گرفته‌اند و گفته‌اند: مفهوم جمله این می‌شود که خداوند شما و اعمالتان را آفریده است و هنگامی که اعمال ما مخلوق خداوند است پس ما از خودمان اختیاری نداریم؟ این سخن از چند جهت بی اساس است: اولاً: چنانکه گفتیم منظور از ما تعملون در اینجا بت‌هایی است که با دست خود می‌ساختند، نه اعمال انسان‌ها و بدون شک آنها این مواد را از عالم خلقت می‌گرفتند ولی به آن شکل می‌دادند (بنابر این ما، ما موصوله است). ثانیاً: اگر مفهوم آیه آن باشد که آنها پنداشته‌اند، دلیلی می‌شد به نفع بت پرستان، نه حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۵۵ بر ضد آنها، چرا که آنها می‌توانستند بگویند چون عمل بت‌سازی و بت پرستی ما را خداوند آفریده پس ما در این میان بی تقصیر هستیم! ثالثاً: به فرض اینکه معنی آیه چنین باشد، باز دلیل بر جبر نیست؛ زیرا در عین آزادی اراده و اختیار باز هم به یک معنی خداوند خالق اعمال ما است، چرا که این آزادی اراده و قدرت بر تصمیم‌گیری و نیروهای جسمی و فکری و مادی و معنوی را چه کسی به ما داده است جز خداوند؟ پس خالق او است، در عین اینکه فعل، فعل اختیاری ما است. «۱» حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۵۶

ابراهیم علیه السلام نقشه نابودی بت‌ها را می‌کشد

وَلَقَدْ آتَيْنَا إِبْرَاهِيمَ رُشْدَهُ مِنْ قَبْلُ وَكُنَّا بِهِ عَالِمِينَ (۵۱) إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ مَا هَذِهِ التَّمَاثِيلُ الَّتِي أَنْتُمْ لَهَا عَاكِفُونَ (۵۲) قَالُوا وَجَدْنَا آبَاءَنَا لَهَا عَابِدِينَ (۵۳) قَالَ لَقَدْ كُنْتُمْ أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ (۵۴) قَالُوا أَجِئْنَا بِالْحَقِّ أَمْ أَنْتَ مِنَ اللَّاعِبِينَ (۵۵) قَالَ بَلْ رُبُّكُمْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الَّذِي فَطَرَهُنَّ وَآنَا عَلَىٰ ذَلِكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ (۵۶) وَتَاللَّهِ لَأَكِيدَنَّ أَصْنَامَكُمْ بَعْدَ أَنْ تُوَلُّوا مُدْبِرِينَ (۵۷) فَجَعَلَهُمْ جِبَادًا إِلَّا كَبِيرًا لَهُمْ لَعَلَّهُمْ إِلَيْهِ يَرْجِعُونَ (۵۸) «۱» ۵۱- ما وسیله رشد ابراهیم را از قبل به او دادیم و از (شایستگی) او آگاه بودیم. ۵۲- آن هنگام که به پدرش (آزر) و قوم او گفت این مجسمه‌های بی‌روحي را که شما همواره پرستش می‌کنید چیست؟ ۵۳- گفتند: ما پدران خود را دیدیم که آنها را عبادت می‌کنند! ۵۴- گفت: مسلماً شما و هم پدرانتان در گمراهی آشکاری بوده‌اید. ۵۵- گفتند: تو مطلب حقی برای ما آورده‌ای یا شوخی می‌کنی؟! حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۵۷ ۵۶- گفت: (کاملاً- حق آورده‌ام) پروردگار شما همان پروردگار آسمان‌ها و زمین است که آنها را ایجاد کرده و من از گواهان این موضوع هستم. ۵۷- و به خدا سوگند نقشه‌ای برای نابودی بت‌هایتان در غیاب شما طرح می‌کنم. ۵۸- سرانجام (با استفاده از یک فرصت مناسب) همه آنها- جز بت بزرگشان را- قطعه قطعه کرد، تا به سراغ او بیایند (و او حقایق را باز گو کند). گفتیم در این سوره همان گونه که از نامش پیدا است، فرازهای بسیاری از حالات انبیا (شانزده پیامبر) آمده است. در آیات گذشته اشاره کوتاهی به رسالت موسی علیه السلام و هارون علیه السلام شده بود و در آیات مورد بحث و قسمتی از آیات آینده بخش مهمی از زندگی و

مبارزات ابراهیم علیه السلام با بت پرستان انعکاس یافته، نخست می‌فرماید: «ما وسیله رشد و هدایت را از قبل در اختیار ابراهیم علیه السلام گذاشتیم، و به شایستگی او آگاه بودیم»؛ و لَقَدْ آتَيْنَا إِبْرَاهِيمَ رُشْدَهُ مِنْ قَبْلُ وَ كُنَّا بِهِ عَالِمِينَ. «رُشد» در اصل به معنی راه یافتن به مقصد است و در اینجا ممکن است اشاره به حقیقت توحید باشد که ابراهیم علیه السلام از سنین کودکی از آن آگاه شده بود و ممکن است اشاره به هر گونه خیر و صلاح به معنی وسیع کلمه باشد. تعبیر به «من قبل» اشاره به قبل از موسی علیه السلام و هارون علیه السلام است. جمله: كُنَّا بِهِ عَالِمِينَ اشاره به شایستگی‌های ابراهیم علیه السلام برای کسب این مواهب است. در حقیقت خداوند هیچ موهبتی را به کسی بدون دلیل نمی‌دهد، این شایستگی‌هاست که آمادگی برای پذیرش مواهب الهی است، هر چند مقام نبوت یک مقام موهبتی است. سپس به یکی از مهمترین برنامه‌های ابراهیم علیه السلام اشاره کرده، می‌گوید: این رشد و رشادت ابراهیم علیه السلام آنگاه ظاهر شد که به پدرش (اشاره به عمویش آزر است؛ زیرا عرب گاه به عمو «اب» می‌گویند) و قوم او گفت: «این تمثال‌هایی را که شما دل به آن بسته‌اید و شب و روز گرد آن می‌چرخید و دست از آن بر نمی‌دارید چیست؟»؛ إِذْ قَالَ لِأَيِّهِ وَ قَوْمِهِ مَا هَذِهِ التَّمَاثِيلُ الَّتِي أَنْتُمْ لَهَا عَاكِفُونَ، ابراهیم علیه السلام با این تعبیر بت‌هایی را که در نظر آنها فوق العاده عظمت داشت، شدیداً تحقیر کرد. حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۵۸ اولاً: با تعبیر «ما هذه»؛ «اینها چیست؟» (۱) ثانیاً: با تعبیر به «تَمَاثِيلُ» آورد؛ زیرا «تَمَاثِيلُ» جمع «تمثال» به معنای عکس یا مجسمه بی‌روح است. (۲) جمله «أَنْتُمْ لَهَا عَاكِفُونَ» با توجه به معنی «عکوف» که به معنی ملازمت توأم با احترام است، نشان می‌دهد که آنها آنچنان دل‌بستگی به این بت‌ها پیدا کرده بودند و سر بر آستانشان می‌ساییدند و بر گردشان می‌چرخیدند، که گویی همواره ملازم آنها بودند. این گفتار ابراهیم علیه السلام در حقیقت استدلال روشنی است برای ابطال بت‌پرستی؛ زیرا آنچه از بت‌ها می‌بینیم مجسمه و تمثال است، بقیه تخیل و توهم و پندار است، کدام انسان عاقل به خود اجازه می‌دهد، که برای یک مشت سنگ و چوب این همه عظمت و احترام و قدرت قایل باشد؟ چرا انسانی که خود اشرف مخلوقات است، در برابر مصنوع خویش، این چنین خضوع و کرنش کند و حل مشکلات خود را از آن بخواهد؟! ولی بت پرستان در حقیقت هیچگونه جوابی در برابر این منطق گویا نداشتند جز اینکه مطلب را از خود رد کنند و به نیاکانشان ارتباط دهند. لذا گفتند: «ما پدران و نیاکان خویش را دیدیم که اینها را پرستش می‌کنند و ما به سنت نیاکانمان وفاداریم»؛ قَالُوا وَ جَدُّنَا آبَاءَنَا لَهَا عَابِدِينَ. از آنجا که تنها سنت و روش نیاکان بودن هیچ مشکلی را حل نمی‌کند، و هیچ دلیلی نداریم که نیاکان عاقلتر و عالم‌تر از نسل‌های بعد باشند، بلکه غالباً قضیه به عکس است چون با گذشت زمان علم و دانشها گسترده‌تر می‌شود، ابراهیم علیه السلام بلافاصله به آنها پاسخ گفت: «هم شما و هم پدرانتان به طور قطع در گمراهی آشکار بودید»؛ قَالَ لَقَدْ كُنْتُمْ أَنْتُمْ وَ آبَاؤُكُمْ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ. این تعبیر که توأم با انواع تأکیدها و حاکی از قاطعیت تمام است، سبب شد که بت پرستان کمی به خود آمده در صدد تحقیق برآیند، رو به سوی ابراهیم علیه السلام کرده: گفتند: «آیا به راستی تو مطلب حقی را آورده‌ای، یا شوخی می‌کنی؟»؛ قَالُوا أَمْ جِئْنَا بِالْحَقِّ أَمْ حُجٌّ وَ حَرَمِينَ شَرِيفِينَ در تفسیر نمونه، ص: ۵۹ أَنْتَ مِنَ اللَّاعِبِينَ. زیرا آنها که به پرستش بت‌ها عادت کرده بودند و آن را یک واقعت قطعی می‌پنداشتند باور نمی‌کردند کسی جدی با بت پرستی مخالفت کند، لذا از روی تعجب این سؤال را از ابراهیم علیه السلام پرسیدند. اما ابراهیم علیه السلام صریحاً به آنها پاسخ گفت: «آنچه می‌گویم جدی است و عین واقعیت که پروردگار شما پروردگار آسمان‌ها و زمین است»؛ قَالَ بَلْ رَبُّكُمْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ. «همان خداوندی که آنها را آفریده و من از گواهان این عقیده‌ام»؛ الَّذِي فَطَرَهُنَّ وَ أَنَا عَلَىٰ ذَلِكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ. ابراهیم علیه السلام با این گفتار قاطع نشان داد آن کس شایسته پرستش است که آفریدگار آنها و زمین و همه موجودات است، اما قطعات سنگ و چوب که خود مخلوق ناچیزی هستند ارزش پرستش را ندارند، مخصوصاً با جمله: وَ أَنَا عَلَىٰ ذَلِكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ اثبات کرد تنها من نیستم که گواه بر این حقیقتم، بلکه همه آگاهان و فهمیده‌ها، همان‌ها که رشته‌های تقلید کورکورانه را پاره کرده‌اند، گواه بر این حقیقت‌اند. ابراهیم علیه السلام برای اینکه ثابت کند این مسأله صددرصد جدی است و او بر سر عقیده خود تاهمه‌جا ایستاده است و نتایج و لوازم آن را هر چه باشد با

جان و دل می‌پذیرد، اضافه کرد: «به خدا سوگند، من نقشه‌ای برای نابودی بت‌های شما به هنگامی که خودتان حاضر نباشید و از اینجاییرون روید خواهم کشید!»؛ وَ تَاللَّهِ لَأَكِيدَنَّ أَصْنَامَكُمْ بَعْدَ أَنْ تُوَلُّوا مُدْبِرِينَ. «أَكِيدَنَّ» از ماده «کید» گرفته شده که به معنی طرح پنهانی و چاره‌اندیشی مخفیانه است. منظورش این بود که به آنها با صراحت بفهماند سرانجام از یک فرصت استفاده خواهم کرد و آنها را درهم می‌شکنم! اما عظمت و ابهت بت‌ها در نظر آنها شاید به آن پایه بود که این سخن را جدی نگرفتند و عکس‌العملی نشان ندادند. شاید فکر کردند مگر ممکن است انسانی به خود اجازه دهد این چنین با مقدسات یک قوم و ملت که حکومتشان هم صددرصد پشتیبان آن است بازی کند؟ با کدام جرأت؟ با کدام نیرو؟ از اینجا روشن می‌شود اینکه بعضی حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۶۰ گفته‌اند این جمله را در دل گفته و یا به طور خصوصی با بعضی در میان نهاده، به هیچ وجه نیازی به آن نیست، بخصوص اینکه کاملاً بر خلاف ظاهر آیه است. به علاوه در چند آیه بعد می‌خوانیم: «بت پرستان به یاد این گفتار ابراهیم علیه السلام افتادند و گفتند ما شنیدیم جوانی سخن از توطئه در باره بت‌ها می‌گفت». به هر حال ابراهیم علیه السلام در یک روز که بتخانه خلوت بود و هیچ کس از بت پرستان در آنجا حضور نداشت، طرح خود را عملی کرد. توضیح اینکه طبق نقل بعضی از مفسران، بت پرستان در هر سال، روز خاصی را برای بت‌ها عید می‌گرفتند، غذاهایی در بت خانه حاضر کرده، سپس دسته جمعی به بیرون شهر حرکت می‌کردند و در پایان روز بازمی‌گشتند و به بت خانه می‌آمدند تا از آن غذاها که به اعتقادشان تبرک یافته بود، بخورند. به ابراهیم علیه السلام نیز پیشنهاد کردند او هم با آنها برود، ولی او به عذر بیماری با آنها نرفت. به هر حال او بی‌آنکه از خطرات این کار بترسد و یا از طوفانی که پشت سر این عمل به وجود می‌آید هراسی به دل راه دهد، مردانه وارد میدان شد و با یک دنیا قهرمانی به جنگ این خدایان پوشالی رفت که آن همه علاقمند متعصب و نادان داشتند، به طوری که قرآن می‌گوید: «همه آنها را قطعه قطعه کرد، جز بت بزرگی که داشتند!»؛ فَجَعَلَهُمْ جُذَاذًا إِلَّا كَبِيرًا لَهُمْ ... و هدفش این بود، شاید بت پرستان به سراغ او بیایند و او هم تمام گفتنی‌ها را بگوید؛ ... لَعَلَّهُمْ إِلَيْهِ يَرْجِعُونَ. (۱)

نکته‌ها:

۱- بت پرستی در اشکال گوناگون

درست است که ما از لفظ بت پرستی بیشتر متوجه بت‌های سنگی و چوبی می‌شویم، ولی از یک نظر بت و بت پرستی مفهوم وسیعی دارد که هر نوع توجه به غیر خداوند را، در هر شکل و صورت شامل می‌شود. طبق حدیث معروف، «هر چه انسان را به خود مشغول و از خداوند دور سازد، بت حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۶۱ او است!»؛ «كُلَّمَا سَعَلَكَ عَنِ اللَّهِ فَهَوَّ صَنَمَكَ!» در حدیثی از اصبح بن نباته که یکی از یاران معروف علی علیه السلام است، می‌خوانیم: «إِنَّ عَلِيًّا مَرَّ بِقَوْمٍ يَلْعَبُونَ بِالشَّطْرُجِ فَقَالَ مَا هَذِهِ التَّمَائِيلُ الَّتِي أَنْتُمْ لَهَا عَاكِفُونَ؟ لَقَدْ عَصَيْتُمُ اللَّهَ وَرَسُولَهُ!»؛ «امیر مؤمنان علی علیه السلام از کنار جمعی می‌گذشت که مشغول بازی شطرنج بودند، فرمود: این مجسمه‌ها (و بت‌هایی) را که از آن جدا نمی‌شوید چیست؟ شما هم نافرمانی خدا کرده‌اید و هم عصیان پیامبر صلی الله علیه و آله. (۱)»

۲- گفتار بت پرستان و پاسخ ابراهیم علیه السلام

جالب اینکه بت پرستان در جواب ابراهیم علیه السلام، هم روی کثرت نفرات تکیه کردند و هم طول زمان، گفتند: ما پدران خود را بر این آیین و رسم یافتیم. او هم در هر دو قسمت به آنها پاسخ گفت، که هم شما و هم پدرانتان، همیشه در ضلال مبین بودید! یعنی انسان عاقل که دارای استقلال فکری است هرگز خود را پای بند این اوهام نمی‌کند، نه کثرت طرفداران طرح و سنتی را دلیل

اصالت آن می‌داند و نه دوام و ریشه‌دار بودن آن را (۲). برهان دندان شکن ابراهیم علیه السلام قَالُوا مَنْ فَعَلَ هَذَا بِالْهَيْتَانِ إِنَّهُ لَمِنَ الظَّالِمِينَ (۵۹) قَالُوا سَمِعْنَا فَتَىٰ يَدُكُرُهُمْ يُقَالُ لَهُ إِبْرَاهِيمُ (۶۰) قَالُوا فَأَتُوا بِهِ عَلَىٰ أَعْيُنِ النَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَشْهَدُونَ (۶۱) قَالُوا أَأَنْتَ فَعَلْتَ هَذَا بِالْهَيْتَانِ يَا إِبْرَاهِيمُ (۶۲) قَالَ بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا فَشِئْتُوا لَهُمْ إِنْ كَانُوا يَنْظُرُونَ (۶۳) فَرَجَعُوا إِلَىٰ أَنفُسِهِمْ فَقَالُوا إِنَّكُمْ أَنْتُمُ الظَّالِمُونَ (۶۴) ثُمَّ نَكَسُوا عَلَىٰ رُؤُسِهِمْ لَقَدْ عَلِمْتُمْ مَا هَؤُلَاءِ يَنْظُرُونَ (۶۵) قَالَ أَفَتَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكُمْ شَيْئًا وَلَا يَضُرُّكُمْ (۶۶) حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۶۲ أَفْ لَكُمْ وَ لِمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ (۶۷) «۱» ۵۹- گفتند: هر کس با خدایان ما چنین کرده، قطعاً از ستمگران است (و باید کیفر ببیند)! ۶۰- (گروهی) گفتند: شنیدیم جوانی از (مخالفت با) بت‌ها سخن می‌گفت که او را ابراهیم علیه السلام می‌گفتند. ۶۱- (عده‌ای) گفتند: او را در برابر چشم مردم بیاورید تا گواهی دهند. ۶۲- (هنگامی که ابراهیم علیه السلام را حاضر کردند) گفتند تو این کار را با خدایان ما کرده‌ای، ای ابراهیم؟! ۶۳- گفت: بلکه بزرگشان کرده باشد! از آنها سؤال کنید اگر سخن می‌گویند!! ۶۴- آنها به وجدان خود بازگشتند و (به خود) گفتند: حقا که شما ستمگرید. ۶۵- سپس بر سرهاشان واژگونه شدند (و حکم وجدان را به کلی فراموش کردند و گفتند: تو می‌دانی که اینها سخن نمی‌گویند! ۶۶- (ابراهیم) گفت: آیا جز خدا چیزی را می‌پرستید که نه کمترین سودی برای شما دارد و نه زیانی می‌رساند (که به سودشان چشم دوخته باشید یا از زینشان بترسید). ۶۷- اف بر شما و بر آنچه غیر از خدا پرستش می‌کنید، آیا اندیشه نمی‌کنید (و عقل ندارید)؟! «۱»

برهان دندان شکن ابراهیم

سرانجام آن روز عید به پایان رسید و بت پرستان شادی کنان به شهر بازگشتند و یک سر به سراغ بت خانه آمدند، تا هم عرض ارادتی به پیشگاه بتان کنند و هم از غذاهایی که به زعم آنها در کنار بت‌ها برکت یافته بود بخورند. همین که وارد بت خانه شدند، با صحنه‌ای روبرو شدند که هوش از سرشان پرید، به جای آن بت خانه آباد با تلی از بت‌های دست و پا شکسته و به هم ریخته روبرو شدند! فریادشان بلند شد: «صدا زدند: چه کسی این بلا را بر سر خدایان ما آورده است؟!» «قَالُوا حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۶۳ مَنْ فَعَلَ هَذَا بِالْهَيْتَانِ». «۱» مسلماً هر کس بوده از ظالمان و ستمگران است؛ «إِنَّهُ لَمِنَ الظَّالِمِينَ». او هم به خدایان ما ستم کرده و هم به جامعه و جمعیت ما و هم به خودش! چرا که با این عمل خویشان را در معرض نابودی قرار داده است. اما گروهی که تهدیدهای ابراهیم علیه السلام را نسبت به بت‌ها در خاطر داشتند و طرز رفتار اهانت آمیز او را با این معبودهای ساختگی می‌دانستند، «گفتند: ما شنیدیم جوانکی سخن از بت‌ها می‌گفت و از آنها به بدی یاد می‌کرد که نامش ابراهیم علیه السلام است»؛ قَالُوا سَمِعْنَا فَتَىٰ يَدُكُرُهُمْ يُقَالُ لَهُ إِبْرَاهِيمُ. «۲» درست است که ابراهیم علیه السلام طبق بعضی از روایات در آن موقع کاملاً جوان بود و احتمالاً سنش از ۱۶ سال تجاوز نمی‌کرد و درست است که تمام ویژگی‌های جوانمردان، شجاعت، شهامت، صراحت و قاطعیت در وجودش جمع بود، ولی مسلماً منظور بت پرستان از این تعبیر چیزی جز تحقیر نبوده، بگویند ابراهیم علیه السلام این کار را کرده، گفتند جوانی که به او ابراهیم علیه السلام می‌گفتند چنین می‌گفت: یعنی فردی کاملاً گمنام و از نظر آنان بی‌شخصیت. اصولاً معمول این است هنگامی که جنایتی در نقطه‌ای رخ می‌دهد، برای پیدا کردن شخصی که آن کار را انجام داده به دنبال ارتباطهای خصوصیت آمیز می‌گردند و مسلماً در آن محیط کسی جز ابراهیم علیه السلام آشکارا با بت‌ها گلاویز نبود، و لذا تمام افکار متوجه او شد. جمعیت گفتند: «اکنون که چنین است پس بروید او را در برابر چشم مردم حاضر کنید تا آنها که می‌شناسند و خبر دارند گواهی دهند»؛ قَالُوا فَأَتُوا بِهِ عَلَىٰ أَعْيُنِ النَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَشْهَدُونَ. بعضی از مفسران نیز این احتمال را داده‌اند که منظور مشاهده صحنه مجازات و کیفر ابراهیم علیه السلام است، نه شهادت و گواهی بر مجرم بودن او، اما با توجه به آیات بعد که حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۶۴ بیشتر جنبه بازپرسی دارد، این احتمال منتفی است، به علاوه تعبیر به کلمه لعل (شاید) نیز متناسب با معنی

دوم نیست؛ زیرا اگر مردم در برابر صحنه مجازات حضور یابند، طبعاً مشاهده خواهند کرد، شاید ندارد. جارچیان در اطراف شهر فریاد زدند که هر کس از ماجرای خصومت ابراهیم علیه السلام و بدگویی او نسبت به بت‌ها آگاه است، حاضر شود و به زودی هم آنها که از این موضوع آگاه بودند و هم سایر مردم اجتماع کردند تا ببینند سرانجام کار این متهم به کجا خواهد رسید؟ شور و ولوله عجیبی در مردم افتاده بود، چرا که از نظر آنها جنایتی بی سابقه توسط یک جوان ماجراجو در شهر رخ داده بود که بنیان دینی مردم محیط را به لرزه درآورده بود. سرانجام محکمه و دادگاه تشکیل شد، زعمای قوم در آنجا جمع بودند. بعضی می گویند: خود نمود نیز بر این ماجرا نظارت داشت. نخستین سؤالی که از ابراهیم علیه السلام کردند این بود پرسیدند: «تویی که این کار را با خدایان ما کرده‌ای؟ ای ابراهیم!»؛ قَالُوا أَأَنْتَ فَعَلْتَ هَذَا بِالْهَيْتِنَا يَا إِبْرَاهِيمُ، آنها حتی حاضر نبودند بگویند تو خدایان ما را شکسته‌ای و قطعه قطعه کرده‌ای، بلکه تنها پرسیدند: تو این کار را با خدایان ما کردی؟ ابراهیم علیه السلام آنچنان جوابی گفت که آنها را سخت در محاصره قرار داد، محاصره‌ای که قدرت بر نجات از آن نداشتند ابراهیم علیه السلام گفت: «بلکه این کار را این بت بزرگ آنها کرده! از آنها سؤال کنید اگر سخن می گویند!»؛ قَالَ بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا فَسِئَلُوهُمْ إِنْ كَانُوا يَنْطِقُونَ. اصول جرم‌شناسی می گوید، متهم کسی است که آثار جرم را همراه دارد، در اینجا آثار جرم در دست بت بزرگ است (طبق روایت معروفی ابراهیم علیه السلام تبر را به گردن بت بزرگ گذاشت). اصلاً چرا شما به سراغ من آمدید؟ چرا خدای بزرگتان را متهم نمی کنید؟ آیا احتمال نمی دهید او از دست خدایان کوچک خشمگین شده و یا آنها را رقیب آینده خود فرض کرده و حساب همه را یکجا رسیده است؟! از آنجا که ظاهر این تعبیر به نظر مفسران با واقعیت تطبیق نمی داده و از آنجا که حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۶۵ ابراهیم علیه السلام پیامبر است و معصوم و هرگز دروغ نمی گوید، در تفسیر این جمله، مطالب مختلفی گفته‌اند. آنچه از همه بهتر به نظر می رسد این است که ابراهیم علیه السلام به طور قطع این عمل را به بت بزرگ نسبت داد، ولی تمام قراین شهادت می داد که او قصد جدی از این سخن ندارد، بلکه می خواسته عقاید مسلم بت پرستان را که خرافی و بی اساس بوده است به رخ آنها بکشد، به آنها بفهماند که این سنگ و چوب‌های بی جان آنقدر بی عرضه‌اند که حتی نمی توانند یک جمله سخن بگویند و از عبادت کنندگانشان یاری بطلبند، تا چه رسد که بخواهند به حل مشکلات آنها پردازند! نظیر این تعبیر در سخنان روزمره ما فراوان است که برای ابطال گفتار طرف، مسلمات او را به صورت امر یا اخبار و یا استفهام در برابرش می گذاریم تا محکوم شود و این به هیچ وجه دروغ نیست، دروغ آن است که قرینه‌ای همراه نداشته باشد. در روایتی که در کتاب کافی از امام صادق علیه السلام نقل شده می خوانیم: «إِنَّمَا قَال بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا إِرَادَةَ الْإِصْلَاحِ وَ دَلَالَةً عَلَى أَنَّهُمْ لَا يَفْعَلُونَ ثُمَّ قَالَ وَاللَّهِ مَا فَعَلُوهُ وَ مَا كَذَّبَ» ابراهیم علیه السلام این سخن را به خاطر آن گفت که می خواست افکار آنها را اصلاح کند و به آنها بگوید که چنین کاری از بت‌ها ساخته نیست، سپس امام اضافه فرمود: «به خدا سوگند بت‌ها دست به چنان کاری زده بودند، ابراهیم علیه السلام نیز دروغ نگفت». جمعی از مفسران نیز احتمال داده‌اند که ابراهیم علیه السلام این مطلب را به صورت یک جمله شرطیه ادا کرد و گفت: «بت‌ها اگر سخن بگویند دست به چنین کاری زده‌اند»، و مسلماً تعبیر خلاف واقع نبود؛ زیرا نه بت‌ها سخن می گفتند و نه چنین کاری از آنها سر زده بود، به مضمون همین تفسیر نیز حدیثی وارد شده است. اما تفسیر اول صحیح‌تر به نظر می رسد؛ زیرا جمله شرطیه: إِنْ كَانُوا يَنْطِقُونَ قیدی است برای سؤال کردن «فَسِئَلُوهُمْ»، نه برای جمله بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ. نکته دیگری که در اینجا باید به آن توجه داشت این است که: باید از بت‌های دست و پا شکسته سؤال شود که این بلا را چه کسی بر سر آنها آورده است؟ نه از بت بزرگ زیرا ضمیر «هم» و همچنین ضمیرهای إِنْ كَانُوا يَنْطِقُونَ همه به صورت جمع است و این با حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۶۶ تفسیر اول سازگار است. سخنان ابراهیم علیه السلام، بت پرستان را تکان داد، وجدان خفته آنها را بیدار کرد و همچون طوفانی که خاکسترهای فراوان را از روی شعله‌های آتش برگیرد و فروغ آن را آشکار سازد، فطرت توحیدی آنها را از پشت پرده‌های تعصب و جهل و غرور آشکار ساخت. در یک لحظه کوتاه و زودگذر از این خواب عمیق و مرگ‌زا بیدار شدند،

چنانکه قرآن می‌گوید: «آنها به وجدان و فطرتشان بازگشتند و به خود گفتند: حقا که شما ظالم و ستمگرید!»؛ فَارْجِعُوا إِلَىٰ أَنْفُسِهِمْ فَقَالُوا إِنَّكُمْ أَنْتُمُ الظَّالِمُونَ. (۱) هم به خویشتن و هم بر جامعه‌ای که به آن تعلق دارید و هم به ساحت مقدس پروردگار بخشنده نعمت‌ها ظلم و ستم کردید. جالب اینکه در آیات قبل خواندیم، آنها ابراهیم علیه السلام را متهم به ظالم بودن کردند، ولی در اینجا دریافتند که ظالم اصلی و حقیقی خودشانند. در واقع تمام مقصود ابراهیم علیه السلام از شکستن بت‌ها همین بود، هدف شکستن فکر بت پرستی و روح بت پرستی بود، و گرنه شکستن بت فایده‌ای ندارد، بت پرستان لجوج فوراً بزرگتر و بیشتر از آن را می‌سازند و به جای آن می‌نهند، همان‌گونه که در تاریخ اقوام نادان و جاهل و متعصب، این مسأله، نمونه‌های فراوان دارد. تا اینجا ابراهیم علیه السلام موفق شد یک مرحله بسیار حساس و ظریف تبلیغ خود را که بیدار ساختن وجدان‌های خفته، از طریق ایجاد یک طوفان روانی بود، اجرا کند. ولی افسوس که زنگار جهل و تعصب و تقلید کورکورانه بیشتر از آن بود که با ندای صیقل‌بخش این قهرمان توحید به کلی زوده شود. افسوس که این بیداری روحانی و مقدس چندان به طول نیانجامید و در ضمیر آلوده و تاریکشان از طرف نیروهای اهریمنی و جهل قیامی بر ضد این نور توحیدی صورت گرفت و همه چیز به جای اول بازگشت، قرآن چه تعبیر لطیفی می‌کند: «سپس حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۶۷ آنها بر سرهاشان واژگونه شدند!»؛ ثُمَّ نَكَسُوا عَلَىٰ رُؤُسِهِمْ. برای اینکه از طرف خدایان گنگ و بسته دهانشان عذری بیاورند گفتند: «تو می‌دانی اینها هرگز سخن نمی‌گویند!»؛ لَقَدْ عَلِمْتُمْ مَا هَؤُلَاءِ يَنْطِقُونَ، اینها همیشه خاموش‌اند و ابهت سکوت را نمی‌شکنند! و با این عذر پوشالی خواستند ضعف و زبونی و ذلت بت‌ها را کتمان کنند. اینجا بود که میدانی برای استدلال منطقی در برابر ابراهیم علیه السلام قهرمان، گشوده شد تا شدیدترین حملات خود را متوجه آنها کند و مغزهایشان را زیر رگباری از سرزنش منطقی و بیدارکننده قرار دهد فریاد زد: «آیا شما معبودهای غیر خدا را می‌پرستید که نه کمترین سودی به حال شما دارند و نه کوچکترین ضرری»؛ قَالَ أَفَتَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكُمْ شَيْئًا وَلَا يَضُرُّكُمْ. این خدایان پنداری که نه قدرت سخن دارند، نه شعور و درک، نه می‌توانند از خود دفاع کنند و نه می‌توانند بندگان را به حمایت خود بخوانند، اصلاً چه کاری از اینها ساخته است و به چه درد می‌خورند؟! پرستش یک معبود یا به خاطر شایستگی او برای عبودیت است، که این در باره بت‌های بی‌جان مفهوم ندارد و یا به خاطر انتظار سودی است که از ناحیه آنها عاید شود و یا ترس از زیانشان، ولی اقدام من به شکستن بت‌ها نشان داد که اینها کمترین بخاری ندارند، با این حال آیا این کار شما احمقانه نیست؟! باز این معلم توحید، سخن را از این هم فراتر برد و با تازیانه‌های سرزنش بر روح بی‌دردشان کوبید و گفت: «اف بر شما، و بر این معبودهایی که غیر از الله انتخاب کرده‌اید!»؛ أَفْ لَكُمْ وَ لِمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ. «آیا هیچ اندیشه نمی‌کنید، و عقل در سر ندارید؟!»؛ أَفَلَا تَعْقِلُونَ. ولی در توبیخ و سرزنششان، ملایمت را از دست نداد، مبادا بیشتر لجاجت کنند. (۱) در حقیقت ابراهیم علیه السلام بسیار حساب شده برنامه خود را تعقیب کرد، نخستین بار به هنگام دعوت آنها به سوی توحید صدا زد: «این مجسمه‌های بی‌روح چیست که شما حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۶۸ می‌پرستید؟ اگر می‌گویند سنت نیاکان شما است، هم شما و هم آنها گمراه بودید». در دومین مرحله، اقدام به یک برنامه عملی کرد، تا نشان دهد این بت‌ها چنان قدرتی ندارند که هر کس نگاه چپ به آنان کند، نابودش کنند، مخصوصاً با اخطار قبلی به سراغ بت‌ها رفت و آنها را به کلی درهم شکست، تا نشان دهد خیالاتی که آنها به هم بافته‌اند، همه بیهوده است. در سومین مرحله در آن محاکمه تاریخی سخت، آنها را در بن بست قرار داد، گاه به سراغ فطرتشان رفت، زمانی به سراغ عقلشان، گاه اندرزشان داد، گاه سرزنش و توبیخ کرد. خلاصه این معلم بزرگ الهی از هر دری وارد شد و آنچه در توان داشت به کار برد، ولی مسلماً قابلیت محل نیز شرط تأثیر است و این متأسفانه در آن قوم کمتر وجود داشت. اما بدون شک، سخنان و کارهای ابراهیم علیه السلام به عنوان یک زمینه توحیدی و حداقل به صورت علامت‌های استفهام در مغزهای آنها باقی ماند و مقدمه‌ای برای بیداری و آگاهی گسترده‌تر در آینده شد. از تواریخ استفاده می‌شود که گروهی هر چند از نظر تعداد اندک ولی از نظر ارزش بسیار، به او ایمان آوردند (۱) و آمادگی نسبی برای گروه دیگری فراهم گشت (۲). حج

و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۶۹

آنجا که آتش گلستان می‌شود

قَالُوا حَرِّقُوهُ وَانصُرُوا آلِهَتَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ (۶۸) قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ (۶۹) وَارَادُوا بِهِ كَيْدًا فَجَعَلْنَاهُمُ الْأَخْسَرِينَ (۷۰) «۱» ۶۸- گفتند: او را بسوزانید و خدایان خود را یاری کنید، اگر کاری از شما ساخته است. ۶۹- (سرانجام او را به دریای آتش افکندند ولی ما) گفتیم: ای آتش سرد و سالم بر ابراهیم باش. ۷۰- آنها می‌خواستند ابراهیم را با این نقشه نابود کنند، ولی ما آنها را زیانکارترین مردم قرار دادیم. گرچه با استدلالات عملی و منطقی ابراهیم علیه السلام، همه بت پرستان محکوم شدند و خودشان هم در دل به این محکومیت اعتراف کردند، ولی لجاجت و تعصب شدید آنها مانع از پذیرش حق شد، به همین دلیل جای تعجب نیست که تصمیم بسیار شدید و خطرناکی در باره ابراهیم علیه السلام گرفتند و آن کشتن ابراهیم علیه السلام به بدترین صورت یعنی سوزاندن و خاکستر کردن بود! معمولاً رابطه معکوسی میان زور و منطق وجود دارد، هر قدر زور انسان بیشتر حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۷۰ می‌شود، منطق او ضعیفتر می‌شود، جز در مردان حق که هر چه قوی‌تر می‌شوند، متواضع‌تر و منطقی‌تر می‌شوند. زورگویان هنگامی که از طریق منطق به جایی نرسیدند، فوراً تکیه بر زور و قدرتشان می‌کنند و در مورد ابراهیم علیه السلام درست از همین برنامه استفاده شد، چنانکه قرآن می‌گوید: «جمعیت فریاد زدند او را بسوزانید و خدایان خود را یاری کنید، اگر کاری از دست شما ساخته است»؛ قَالُوا حَرِّقُوهُ وَانصُرُوا آلِهَتَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ. سلطه گران زورگو برای تحریک توده‌های ناآگاه، معمولاً از نقطه‌های ضعف روانی‌شان استفاده می‌کنند، چرا که آنها روانشناس و بر کار خود مسلط هستند! همان گونه که در این ماجرا کردند و شعارهایی دادند که به اصطلاح به رنگ غیرت آنها برخورد، گفتند: اینها خدایان شما هستند، مقدساتتان به خطر افتاده، سنت نیاکانتان زیر پا گذاشته شده، غیرت و حمیت شما کجا است؟ چرا این قدر ضعیف و زبون هستید؟ چرا خدایانتان را یاری نمی‌دهید، ابراهیم علیه السلام را بسوزانید و خدایانتان را یاری بدهید، اگر کاری از شما ساخته است و توانی در تن و قدرتی در جان دارید. ببینید همه مردم از مقدساتشان دفاع می‌کنند، شما که همه چیزتان به خطر افتاده است. خلاصه امثال این لاطیالات بسیار گفتند و مردم را بر ضد ابراهیم علیه السلام شوراندند، آنچنان که به جای چند بار هیزم که برای سوزاندن چندین نفر کافی است، هزاران بار بر روی هم ریختند و کوهی از هیزم، و به دنبال آن دریایی از آتش به وجود آوردند، تا با این عمل هم انتقام خود را بهتر گرفته باشند و هم ابهت و عظمت پنداری بت‌ها که سخت با برنامه ابراهیم علیه السلام آسیب دیده بود تا حدی تامین شود. تاریخ نویسان در اینجا مطالب بسیاری نوشته‌اند که هیچ گونه بعید به نظر نمی‌رسد، از جمله اینکه می‌گویند: چهل روز مردم برای جمع‌آوری هیزم کوشیدند و از هر سو هیزم‌های خشک فراوانی جمع‌آوری کردند، کار به جایی رسید که حتی زنانی که کارشان در خانه پشم‌ریسی بود از درآمد آن، پشته هیزمی تهیه کرده بر آن می‌افزودند و بیماران نزدیک به مرگ از مال خود مبلغی برای خریداری هیزم وصیت می‌نمودند و حاجت‌مندان برای برآمدن حاجاتشان نذر می‌کردند که اگر به مقصود خود برسند، فلان مقدار هیزم بر آن بیافزایند. حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۷۱ به همین جهت هنگامی که آتش از جوانب مختلف در هیزم‌ها افکندند، به اندازه‌های شعله‌اش عظیم بود که پرندگان قادر نبودند از آن منطقه بگذرند. بدیهی است به چنین آتش گسترده‌ای نمی‌توان نزدیک شد، تا چه رسد به اینکه بخواهند ابراهیم علیه السلام را در آن بیفکنند، ناچار از منجیق استفاده کردند، ابراهیم علیه السلام را بر لای آن نهاده و با یک حرکت سریع به درون آن دریای آتش پرتاب نمودند. «۱» در روایاتی که از طرق شیعه و اهل تسنن نقل شده می‌خوانیم: هنگامی که ابراهیم علیه السلام را بالای منجیق گذاشتند و می‌خواستند در آتش بیفکنند، آسمان و زمین و فرشتگان فریاد برکشیدند و از پیشگاه خداوند تقاضا کردند که این قهرمان توحید و رهبر آزاد مردان را حفظ کند. و نیز نقل کرده‌اند: جبرئیل به ملاقات ابراهیم علیه السلام آمد و به او گفت: «أَلَيْكَ حَاجَةٌ؟» آیا نیازی داری تا به تو

کمک کنم؟» ابراهیم علیه السلام در یک عبارت کوتاه گفت: «أَمَّا إِلَيْكَ فَلَا» اما به تو، نه! به آن کسی نیاز دارم که از همگان بی‌نیاز و بر همه مشفق است». در این هنگام جبرئیل به او پیشنهاد کرد و گفت: «فَأَسْأَلُ رَبِّكَ» پس نیازت را از خدا بخواه»، و او در پاسخ گفت: «حَسْبِيَ مِنْ سُؤَالِي عِلْمُهُ بِحَالِي»؛ «همین اندازه که او از حال من آگاه است کافی است!» «۲» در حدیثی از امام باقر علیه السلام می‌خوانیم: در این هنگام ابراهیم علیه السلام با خداوند چنین راز و نیاز کرد: «يَا أَحَدُ، يَا صِدِّمُدُّ، يَا مَنْ لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ، تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ» «۳» این دعا به عبارت‌های دیگری در کتب دیگر نیز آمده است. به هر حال ابراهیم علیه السلام در میان هلهله و شادی و غریو فریاد مردم به درون شعله‌های آتش فرستاده شد، آنچنان مردم فریاد شادی کشیدند که گویی شکننده بت‌ها برای همیشه نابود و خاکستر شد. اما خدایی که همه چیز سر بر فرمان او است، حتی سوزندگی را او به آتش یاد داده و رمز محبت را او به مادران آموخته، اراده کرد این بنده مؤمن خالص در این دریای آتش حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۷۲ سالم بماند، تا سند دیگری بر اسناد افتخارش بیفزاید، چنانکه قرآن در اینجا می‌گوید: «به آتش گفتیم ای آتش سرد و سالم بر ابراهیم علیه السلام باش»؛ «قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَ سَلَامًا عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ»، بدون شک فرمان خداوند در اینجا، فرمان تکوینی بود. همان فرمان که در جهان هستی به خورشید و ماه و زمین و آسمان و آب و آتش و گیاهان و پرندگان می‌دهد. معروف چنین است که آتش آنچنان سرد و ملایم شد که دندان ابراهیم علیه السلام از شدت سرما به هم می‌خورد و باز به گفته بعضی از مفسران، اگر تعبیر به سلاماً نبود، آتش آنچنان سرد می‌شد که جان ابراهیم علیه السلام از سرما به خطر می‌افتاد! نیز در روایت معروفی می‌خوانیم، آتش نمودی تبدیل به گلستان زیبایی شد. حتی بعضی گفته‌اند آن روز که ابراهیم علیه السلام در آتش بود، آرامترین و بهترین و راحت‌ترین روزهای عمرش محسوب می‌شد. «۱» به هر حال در اینکه آتش چگونه ابراهیم علیه السلام را نسوزاند، در میان مفسران گفتگو بسیار است ولی اجمال سخن این است که با توجه به بینش توحیدی، هیچ سببی بی‌فرمان خدا کاری از او ساخته نیست، یک روز به کارد در دست ابراهیم علیه السلام می‌گوید نبر! و روز دیگر به آتش می‌گوید مسوزان! و یک روز هم به آبی که مایه حیات است فرمان می‌دهد غرق کن فرعون و فرعونیان را. در آخرین آیه مورد بحث به عنوان نتیجه‌گیری کوتاه و فشرده می‌فرماید: «آنها تصمیم گرفتند که ابراهیم علیه السلام را با نقشه حساب شده و خطرناکی نابود کنند، ولی ما آنها را زیان‌کارترین مردم قرار دادیم»؛ «فَارَادُوا بِهِ كَيْدًا فَجَعَلْنَاهُمُ الْأَشْقِيَّيْنَ». ناگفته پیداست که با سالم ماندن ابراهیم علیه السلام در میان آتش، صحنه به کلی دگرگون شد، غریو شادی فرو نشست، دهان‌ها از تعجب باز ماند، جمعی آشکار در گوشی با هم در باره این پدیده عجیب سخن می‌گفتند، عظمت ابراهیم علیه السلام و خدای او ورد زبان‌ها شد و موجودیت دستگاه نمود به خطر افتاده ولی باز هم تعجب و لجاجت مانع از پذیرش حق به طور کامل شد، هر چند دل‌های بیدار بهره خود را از این ماجرا بردند و بر ایمانشان نسبت به خدای ابراهیم علیه السلام افزوده شد، گرچه این گروه در اقلیت بودند.

نکته‌ها:

۱- سبب‌سازی و سبب‌سوزی

گاه می‌شود انسان در عالم اسباب چنان غرق می‌شود که خیال می‌کند این آثار و خواص از آن خود این موجودات است و از آن مبدأ بزرگی که این آثار مختلف را به این موجودات بخشیده غافل می‌شود، در اینجا خداوند برای بیدار ساختن بندگان دست به سبب‌سازی و سبب‌سوزی می‌زند. موجوداتی که ظاهراً کاری از آنها ساخته نیست، سرچشمه آثار عظیمی می‌شوند. به عنکبوت فرمان می‌دهد چند تار سست و ضعیف بر در غار ثور تنیده و با همین چند تار کسانی‌را که در تعقیب پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله همه‌جا می‌گشتند و اگر او را می‌یافتند نابود می‌کردند، مایوس می‌سازد و با همین وسیله کوچک مسیر تاریخ جهان را دگرگون

می‌کند. گاه اسبابی را که در عالم ماده ضرب المثل هستند (آتش در سوزندگی و کارد در برندگی) را از کار می‌اندازد، تا معلوم شود اینها هم از خود چیزی ندارند که اگر رب جلیل نهبشان کند، از کار می‌افتند. حتی اگر ابراهیم خلیل علیه السلام فرمان دهد. توجه به این واقعیت‌ها که نمونه‌های فراوان آن را کم و بیش در زندگی دیده‌ایم، روح توحید و توکل را در بندگی مؤمن آنچنان زنده و بیدار می‌کند که به او نمی‌اندیشند و از غیر او یاری نمی‌طلبند، خاموش کردن آتش مشکلات را تنها از او می‌خواهند و نابودی کید دشمنان را از درگاه او می‌طلبند، جز او نمی‌بینند و از غیر او چیزی تمنا نمی‌کنند.

۲- نوجوان قهرمان

در بعضی از کتب تفسیر آمده است ابراهیم علیه السلام به هنگامی که در آتش افکنده شد، شانزده سال بیشتر نداشت «۱» و بعضی دیگر سن او را در آن هنگام ۲۶ سال ذکر کرده‌اند. «۲» به هر حال او در سنین جوانی بوده است و با آنکه ظاهراً یار و یابوری نداشت، با طاغوت بزرگ زمان خود که حامی طاغوت‌های دیگر بود پنجه در افکند و یک تنه به حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۷۴ مبارزه جهل و خرافات و شرک رفت و تمام مقدسات پنداری محیط را به بازی گرفت و از خشم و انتقام مردم کمترین وحشتی به خود راه نداد، چرا که قلبش از عشق خداوند پر و توکل و تکیه‌اش بر ذات پاک او بود. «۱» آری چنین است ایمان، که در هر جا پیدا شود شهادت می‌آفریند و در هر کس وجود داشته باشد شکست‌ناپذیر است! در دنیای طوفانی امروز، مهمترین سرمایه‌ای که مسلمانان برای مبارزه با قدرت‌های اهریمنی بزرگ باید پیدا کنند، همین سرمایه بزرگ است. در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «إِنَّ الْمُؤْمِنَ أَشَدُّ مِنْ زُبْرِ الْحَدِيدِ، إِنَّ زُبْرَ الْحَدِيدِ إِذَا دَخَلَ النَّارَ تَغَيَّرَ وَإِنَّ الْمُؤْمِنَ لَوْ قُتِلَ ثُمَّ نُشِرَ ثُمَّ قُتِلَ لَمْ يَتَغَيَّرْ قَلْبُهُ». «۲» «مؤمن از قطعات آهن و فولاد محکمتر است، چرا که آهن و فولاد هنگامی که داخل آتش شود تغییر می‌یابد، ولی مؤمن اگر کشته و سپس مبعوث شود و باز هم کشته شود، قلبش تغییر نمی‌کند.» «۳»

۳- ابراهیم علیه السلام و نمرود

در تواریخ آمده است هنگامی که ابراهیم علیه السلام را در آتش افکندند، نمرود یقین داشت که ابراهیم علیه السلام تبدیل به مشتی خاکستر شده است، اما هنگامی که خوب نظر کرد، او را زنده دید، به اطرافیان گفت: من ابراهیم علیه السلام را زنده می‌بینم، شاید اشتباه می‌کنم! بر فراز بلندی رفت و خوب مشاهده کرد، دید مطلب همین است، نمرود فریاد زد ای ابراهیم علیه السلام! به راستی که خدای تو بزرگ است و آنقدر قدرت دارد که میان تو و آتش حایلی ایجاد کرده! ... اکنون که چنین است من می‌خواهم به خاطر این قدرت و عظمت، برای او قربانی کنم (و چهار هزار قربانی برای این کار آماده کرده) ولی ابراهیم علیه السلام به او حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۷۵ گوشزد نمود که هیچگونه قربانی (و کار خیر) از تو پذیرفته نخواهد شد، مگر اینکه قبلاً ایمان آوری. اما نمرود در پاسخ گفت: «در این صورت سلطنت و حکومتم بر باد خواهد رفت و تحمل آن برای من ممکن نیست!» به هر حال این حوادث باعث شد که گروهی از بیداردلان آگاه به خدای ابراهیم علیه السلام ایمان آورند و یا بر ایمانشان بیفزاید (و شاید همین ماجرا سبب شد که نمرود عکس العمل شدیدی در برابر ابراهیم علیه السلام نشان ندهد و تنها به تبعید او از سرزمین بابل قناعت کند) «۱» و «۲» حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۷۶

دلایل توحید در آسمانها

وَ كَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ (۷۵) فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَى كَوْكَبًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَا أُحِبُّ الْآفَلِينَ (۷۶) فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ بَازِغًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لئن لَمْ يَهْدِنِي رَبِّي لَأَكُونَنَّ مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّينَ (۷۷) فَلَمَّا رَأَى

الشَّمْسُ بَارِزَةً قَالَ هَذَا رَبِّي هَذَا أَكْبَرُ فَلَمَّا أَفَلَتْ قَالَ يَا قَوْمِ إِنِّي بَرِيءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ (۷۸) إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ حَنِيفًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ (۷۹) ۷۵- اینچنین ملکوت آسمان‌ها و زمین را به ابراهیم نشان دادیم، تا اهل یقین گردد. ۷۶- هنگامی که (تاریکی) شب او را پوشانید ستاره‌ای مشاهده کرد گفت: این خدای من است؟ اما هنگامی که غروب کرد گفت غروب کنندگان را دوست ندارم. ۷۷- و هنگامی که ماه را دید (که سینه افق را) می‌شکافت گفت این خدای من است؟ حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۷۷ اما هنگامی که (آنهم) افول کرد گفت اگر پروردگار مرا راهنمایی نکند، مسلماً از جمعیت گمراهان خواهم بود. ۷۸- و هنگامی که خورشید را دید (که سینه افق را) می‌شکافت گفت این خدای من است؟ این (که از همه) بزرگتر است، اما هنگامی که غروب کرد گفت ای قوم! من از شریک‌هایی که شما (برای خدا) می‌سازید، بیزارم. ۷۹- من روی خود را به سوی کسی کردم که آسمان‌ها و زمین را آفریده من در ایمان خود خالصم و از مشرکان نیستم. در تعقیب نکوهشی که ابراهیم علیه السلام از بت‌ها داشت و دعوتی که از آزر برای ترک بت پرستی نمود، در این آیات خداوند به مبارزات منطقی ابراهیم علیه السلام با گروه‌های مختلف بت پرستان اشاره کرده و چگونگی پی بردن او را به اصل توحید از طریق استدلال‌ات روشن عقلی شرح می‌دهد. نخست می‌گوید: «همانطور که ابراهیم علیه السلام را از زیان‌های بت پرستی آگاه ساختیم، همچنین مالکیت مطلقه و تسلط پروردگار را بر تمام آسمان و زمین به او نشان دادیم»؛ وَكَذَلِكَ نُرِي إِبرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ. «۱» ملکوت در اصل از ریشه ملک (بر وزن حکم) به معنی حکومت و مالکیت است، «او» و «ت» برای تأکید و مبالغه به آن اضافه شده، بنابراین منظور از آن در اینجا، حکومت مطلقه خداوند بر سراسر عالم هستی است. این آیه گویا اجمالی از تفصیلی است که در آیات بعد درباره مشاهده وضع خورشید و ماه و ستارگان و پی بردن از غروب آنها به مخلوق بودنشان، آمده است. یعنی قرآن ابتدا مجملی از مجموع آن قضایا را ذکر کرده، سپس به شرح آنها پرداخته است و به این ترتیب منظور از نشان دادن ملکوت آسمان و زمین، به ابراهیم علیه السلام روشن می‌شود. حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۷۸ در پایان آیه می‌فرماید: «هدف ما این بود که ابراهیم علیه السلام اهل یقین گردد»؛ وَ لِيَكُونَ مِنَ الْمُؤَقِنِينَ. شک نیست که ابراهیم علیه السلام یقین استدلالی و فطری به یگانگی خدا داشت اما با مطالعه در اسرار آفرینش این یقین به سر حد کمال رسید، همانطور که ایمان به معاد و رستخیز داشت ولی با مشاهده مرغان سر بریده‌ای که زنده شدند، ایمان او به مرحله عین الیقین رسید. در آیات بعد، این موضوع را به طور مشروح بیان کرده و استدلال ابراهیم علیه السلام را از افول و غروب ستاره و خورشید بر عدم الوهیت آنها روشن می‌سازد. نخست می‌گوید: هنگامی که پرده تاریک شب، جهان را در زیر پوشش خود قرار داد، ستاره‌ای در برابر دیدگان او خودنمایی کرد، ابراهیم علیه السلام صدا زد این خدای من است؟! «اما به هنگامی که غروب کرد، با قاطعیت تمام گفت: من هیچگاه غروب کنندگان را دوست نمی‌دارم و آنها را شایسته عبودیت و ربوبیت نمی‌دانم»؛ فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَى كَوْكَبًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَا أُحِبُّ الْآفِلِينَ. بار دیگر چشم بر صفحه آسمان دوخت این بار قرص سیم‌گون ماه با فروغ و درخشش دلپذیر خود بر صفحه آسمان ظاهر شده بود، هنگامی که ماه را دید، ابراهیم علیه السلام صدا زد این است پروردگار من؟ اما سرانجام ماه به سرنوشت همان ستاره گرفتار شد و چهره خود را در پرده افق کشید، ابراهیم علیه السلام جستجوگر گفت: اگر پروردگار من مرا به سوی خود رهنمون نشود، در صف گمراهان قرار خواهم گرفت!؛ فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ بَارِزًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لئن لَمْ يَهْدِنِي رَبِّي لَأَكُونَنَّ مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّينَ. در این هنگام شب به پایان رسیده بود و پرده‌های تاریک خود را جمع کرده و از صحنه آسمان می‌گریخت، خورشید از افق مشرق سر برآورده و نور زیبا و لطیف خود را همچون یک پارچه زربفت بر کوه و دشت و بیابان می‌گسترده، همین که چشم حقیقت بین ابراهیم علیه السلام بر نور خیره‌کننده آن افتاد، صدا زد خدای من! این است؟! اینکه از همه بزرگتر و پرفروغ‌تر است! اما با غروب آفتاب و فرو رفتن قرص خورشید در دهان هیولای شب، ابراهیم علیه السلام آخرین سخن خویش را ادا کرد و گفت: ای جمعیت! من از همه این معبودهای ساختگی که شریک خدا قرار داده‌اید، بیزارم؛ فَلَمَّا رَأَى الشَّمْسَ بَارِزَةً قَالَ حج و حرمین شریفین در تفسیر

نمونه، ص: ۷۹ هذا رَبِّيَ هَذَا أَكْبَرُ فَلَمَّا أَفَلَتْ قَالَ يَا قَوْمِ إِنِّي بَرِيءٌ مِمَّا تُشْرِكُونَ. اکنون که فهمیدم در ماورای این مخلوقات متغیر و محدود و اسیر چنگال قوانین طبیعت، خدایی است قادر و حاکم بر نظام کاینات، «من روی خود را به سوی کسی می‌کنم که آسمان‌ها و زمین را آفرید و در این عقیده خود کمترین شرک راه نمی‌دهم، من موحد خالصم و از مشرکان نیستم»؛ إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلذِّى فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ. در تفسیر این آیه و آیات بعد و اینکه چگونه ابراهیم علیه السلام موحد و یکتاپرست به ستاره آسمان اشاره کرده و می‌گوید: «این خدای من است» مفسران گفتگو بسیار کرده‌اند و از میان همه تفاسیر دو تفسیر قابل ملاحظه‌تر است که هر کدام از آن را بعضی از مفسران بزرگ اختیار کرده و در منابع حدیث نیز شواهدی بر آن وجود دارد: نخست اینکه ابراهیم علیه السلام شخصا می‌خواست درباره خدانشناسی بیندیشد و معبودی را که با فطرت پاک خویش در اعماق جاننش می‌یافت پیدا کند، او خداوند را با نور فطرت و دلیل اجمالی عقل شناخته بود و تمام تعبیراتش نشان می‌دهد که در وجود او هیچگونه تردیدی نداشت، اما در جستجوی مصداق حقیقی او بود، بلکه مصداق حقیقی او را نیز می‌دانست، اما می‌خواست از طریق استدلال‌ات روشن‌تر عقلی به مرحله حق‌الیقین برسد و این جریان قبل از دوران نبوت و احتمالاً در آغاز بلوغ یا قبل از بلوغ بود. در پاره‌ای از روایات و تواریخ می‌خوانیم، این نخستین بار بود که ابراهیم علیه السلام چشمش به ستارگان آسمان افتاد و صفحه نیلگون آسمان شب با چراغ‌های فروزنده و پر فروغش را می‌دید؛ زیرا مادرش او را از همان دوران طفولیت به خاطر ترس از دستگاه نمروند جبار، در درون غاری پرورش می‌داد. اما این بسیار بعید به نظر می‌رسید که انسانی سال‌ها درون غاری زندگی کند و حتی در یک شب تاریک نیز یک گام از آن بیرون نگذارد، شاید تقویت این احتمال در نظر بعضی به خاطر جمله «رَأَى كَوْكَبًا» باشد که مفهومی این است که تا آن زمان ستاره‌ای را ندیده بود. ولی این تعبیر به هیچ وجه چنین مفهومی را در بر ندارد، بلکه منظور این است، اگر چه تا آن زمان ستاره و ماه و خورشید را بسیار دیده بود، ولی به عنوان یک محقق حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۸۰ توحید، این نخستین بار بود که به آنها نظر می‌دوخت و در ارتباط افول و غروب آنها با نفی مقام خدایی از آنها اندیشه می‌کرد. در حقیقت ابراهیم علیه السلام بارها آنها را دیده بود اما نه با این چشم. بنابراین هنگامی که ابراهیم علیه السلام می‌گوید: «هذا رَبِّي»؛ «این خدای من است.» به عنوان یک خبر قطعی نیست، بلکه به عنوان یک فرض و احتمال، برای تفکر و اندیشیدن است. درست مثل اینکه ما می‌خواهیم در علت حادثه‌ای پی‌جویی کنیم، تمام احتمالات و فرض‌ها را یک یک مورد مطالعه قرار می‌دهیم و لوازم هر یک را بررسی می‌کنیم تا علت حقیقی را بیابیم و چنین چیزی نه کفر است و نه حتی دلالت بر نفی ایمان می‌کند، بلکه راهی است برای تحقیق بیشتر و شناسایی بهتر و رسیدن به مراحل بالاتر ایمان، همانطور که در جریان معاد نیز، ابراهیم علیه السلام برای رسیدن به مرحله شهود و اطمینان ناشی از آن در صدد تحقیق بیشتر برآمد. در تفسیر عیاشی از محمد بن مسلم از امام باقر یا صادق علیهما السلام چنین نقل شده است: «قَالَ فِي إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذْ رَأَى كَوْكَبًا قَالَ: إِنَّمَا كَانَ طَالِبًا لِرَبِّهِ وَلَمْ يَتْلُغْ كُفْرًا، وَزِنَّةٌ مِّنْ فَكْرٍ مِّنَ النَّاسِ فِي مِثْلِ ذَلِكَ فَإِنَّهُ بِمَنْزِلَتِهِ». «۱» ابراهیم علیه السلام این سخن را به عنوان تحقیق گفت و هرگز سخن او کفر نبود و هر کس از مردم به عنوان تفکر و تحقیق این سخن را بگوید، همانند ابراهیم علیه السلام خواهد بود. «۲» در این زمینه دو روایت دیگر نیز در تفسیر نور الثقلین نقل شده است. تفسیر دوم این است که ابراهیم علیه السلام این سخن را به هنگام گفتگو با ستاره پرستان و خورشید پرستان بیان کرد و احتمالاً بعد از مبارزات سرسختانه او در بابل با بت پرستان و خروج او از آن سرزمین به سوی شام بود که با این اقوام برخورد کرد، ابراهیم علیه السلام که لجاجت اقوام نادان را در راه و رسم غلط خود در بابل آزموده بود، برای اینکه نظر عبادت‌کنندگان خورشید و ماه و ستارگان را به سوی خود جلب کند، نخست با آنها همصدا شد و به ستاره پرستان گفت: شما می‌گویید این ستاره زهره پروردگار من است، بسیار خوب؛ یعنی باشد که سرانجام این عقیده را برای شما بازگو کنم. چیزی نگذشت که حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۸۱ چهره پرفروغ ستاره در پشت پرده تاریک افق پنهان شد اینجا بود که حربه محکم به دست ابراهیم علیه السلام افتاد و گفت: من

هرگز چنین معبودی را نمی‌توانم بپذیرم. بنابراین جمله «هذا رَبِّي»، مفهومش این است: به اعتقاد شما این خدای من است و یا اینکه آن را به عنوان استفهام گفت: آیا این خدای من است؟ در این زمینه نیز حدیثی در تفسیر نور الثقلین و سایر تفاسیر از عیون اخبار الرضا علیه السلام نقل شده است.

چگونگی استدلال ابراهیم بر توحید

اکنون این سؤال پیش می‌آید که ابراهیم علیه السلام چگونه از غروب آفتاب و ماه و ستارگان بر نفی ربوبیت آنها استدلال کرد؟ این استدلال ممکن است از سه راه باشد. ۱- پروردگار و مربی موجودات (آنچنان که از کلمه رب استفاده می‌شود) باید همیشه ارتباط نزدیک با مخلوقات خود داشته باشد، لحظه‌ای نیز از آنها جدا نشود، بنابراین چگونه موجودی که غروب می‌کند و ساعت‌ها نور و برکت خود را برمی‌چیند و از بسیاری موجودات به کلی بیگانه می‌شود، می‌تواند پروردگار و رب آنها باشد؟! ۲- موجودی که دارای غروب و طلوع است، اسیر چنگال قوانین است. چیزی که خود محکوم این قوانین است، چگونه می‌تواند حاکم بر آنها و مالک آنها باشد؟ او خود مخلوق ضعیفی است و سر بر فرمان آنها و توانایی کمترین انحراف و تخلف از آنها را ندارد. ۳- موجودی که دارای حرکت است، حتماً موجود حادثی خواهد بود؛ زیرا همان طور که مشروحا در فلسفه اثبات شده است، حرکت همه جا دلیل بر حدوث است؛ زیرا حرکت خود یک نوع وجود حادث است و چیزی که در معرض حوادث است یعنی دارای حرکت است نمی‌تواند یک وجود ازلی و ابدی باشد. در اینجا به چند نکته باید توجه کرد: ۱- در نخستین آیه مورد بحث کلمه «كَذَلِكَ» (اینچنین...) جلب توجه می‌کند و مفهوم آن این است: همان طور که زیان‌های بت پرستی را برای عقل و خرد ابراهیم علیه السلام روشن ساختیم، حکومت و مالکیت خدا را بر آسمان و زمین نیز به او نشان دادیم، بعضی حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۸۲ از مفسران گفته‌اند: معنی آن این است که همان طور که آثار قدرت و حکومت خود را بر آسمان‌ها به تو نشان دادیم، به ابراهیم علیه السلام نیز نشان دادیم تا به وسیله آنها به خدا آشنا تر شود. ۲- جن (از ماده جن بر وزن فن) به معنی پوشانیدن چیزی است و در آیه مورد بحث، معنی جمله این است هنگامی که شب، چهره موجودات را از ابراهیم علیه السلام پوشانید... و اینکه به دیوانه مجنون گفته می‌شود به خاطر این است که گویا پرده‌ای بر عقل او کشیده شده است و اطلاق جن بر موجود نا پیدا نیز به همین ملاحظه است و جنین نیز به خاطر پوشیده بودن در درون رحم مادر است و اطلاق جنت بر بهشت و بر باغ به خاطر آن است که زمینش زیر درختان پوشیده است و قلب را جنان (بر وزن زمان) می‌گویند، چون در میان سینه نهفته است و یا اینکه اسرار انسان را نهفته می‌دارد. ۳- در اینکه منظور از کوکبا (ستاره‌ای) کدام ستاره بود است؟ میان مفسران گفتگو است، ولی بیشتر مفسران ستاره زهره یا مشتری را ذکر کرده‌اند و از پاره‌ای از تواریخ استفاده می‌شود که این دو ستاره در زمان‌های قدیم مورد پرستش بوده، و جزو آلهه (خدایان) محسوب می‌شده است، ولی در حدیثی که از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام در عیون الاخبار نقل شده تصریح شده است که این ستاره، ستاره زهره بوده است. در تفسیر علی بن ابراهیم علیه السلام نیز از امام صادق علیه السلام این موضوع، روایت شده است. «۱» بعضی از مفسران گفته‌اند که مردم کلد و بابل در آنجا مبارزات خود را با بت پرستان شروع کرده، هر یک از سیارات را خالق یا رب النوع موجوداتی می‌شناختند، مریخ را رب النوع جنگ و مشتری را رب النوع عدل و علم و عطارد را رب النوع وزیران... و آفتاب را پادشاه همه می‌دانستند! «۲» ۴- بازغ از ماده بزغ (بر وزن نذر) در اصل به معنی شکافتن و جاری ساختن خون است و لذا به جراحی کردن بیطار (دامپزشک) بزغ گفته می‌شود و اطلاق این کلمه بر طلوع آفتاب یا ماه در حقیقت آمیخته با یک نوع تشبیه زیبا است؛ زیرا آفتاب و ماه به حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۸۳ هنگام طلوع خود گویا پرده تاریکی را می‌شکافند، علاوه بر این در کنار افق سرخی کمرنگی که بی‌شبهت به رنگ خون نیست، در اطراف خود ایجاد می‌کنند. ۵- فطر از ماده فطور به معنی شکافتن است و همان طور که ذیل آیه ۱۴ همین سوره نوشتیم، اطلاق این کلمه بر

آفرینش آسمان و زمین شاید به خاطر این است که طبق علم امروز، روز اول، جهان توده واحدی بوده و بعد از هم شکافته شده و کرات آسمانی یکی پس از دیگری به وجود آمده‌اند. (برای توضیح بیشتر به تفسیر آیه مزبور مراجعه کنید). ۶- حنیف به معنی خالص است، چنانکه شرح آن در ذیل آیه ۶۷ سوره آل عمران، جلد دوم تفسیر نمونه صفحه ۴۶۱ بیان شد «۱». گفتگوی ابراهیم با بت پرستان «گفتگوی ابراهیم با بت پرستان وَ حَاجَهُ قَوْمُهُ قَالَ أَتُحَاجُّونِي فِي اللَّهِ وَقَدْ هَدَانِ وَلَا أَخَافُ مَا تُشْرِكُونَ بِهِ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ رَبِّي شَيْئًا وَسِعَ رَبِّي كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ (۸۰) وَ كَيْفَ أَخَافُ مَا أَشْرَكْتُمْ وَلَا تَخَافُونَ أَنَّكُمْ أَشْرَكْتُمْ بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ عَلَيْكُمْ سُلْطَانًا فَأَيُّ الْفَرِيقَيْنِ أَحَقُّ بِالْأَمْنِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (۸۱) الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُمْ مُهْتَدُونَ (۸۲) وَ تِلْكَ حُجَّتُنَا آتَيْنَاهَا إِبْرَاهِيمَ عَلَى قَوْمِهِ نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مَنْ نَشَاءُ إِنَّ رَبَّكَ حَكِيمٌ عَلِيمٌ (۸۳) «۲» ۸۰- قوم او (ابراهیم) با وی به گفتگو پرداختند، گفت چرا درباره خدا با من گفتگو می کنید، در حالی که خداوند مرا (با دلایل روشن) هدایت کرده و من از آنچه شما شریک (خدا) قرار می دهید نمی ترسم (و به من زبانی نمی رسد) مگر پروردگارم چیزی را نخواهد، آگاهی پروردگار من آن چنان وسیع است که همه چیز را در بر می گیرد، آیا متذکر (و بیدار) نمی شوید؟! حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۸۴ ۸۱- چگونه من از بت های شما بترسم در حالی که شما از این نمی ترسید که برای خدا شریکی قرار داده اید که هیچگونه دلیلی درباره آن بر شما نازل نکرده، (راست بگویید) کدامیک از این دو جمعیت (بت پرستان و خدا پرستان) شایسته تر به امنیت (از مجازات) هستند، اگر شما می دانید. ۸۲- (آری) آنها که ایمان آوردند و ایمان خود را با شرک نیامیختند، امنیت مال آنها است و آنها هدایت یافتگانند. ۸۳- اینها دلایل ما بود که به ابراهیم در برابر قومش دادیم، درجات هر کس را بخواهیم (و شایسته باشد) بالا می بریم، پروردگار تو حکیم و دانا است. به دنبال بحثی که در آیات گذشته در زمینه استدلال های توحیدی ابراهیم علیه السلام گذشت، در این آیات اشاره به بحث و گفتگوی ابراهیم علیه السلام با قوم و جمعیت بت پرست شده است، نخست می گوید: «قوم ابراهیم علیه السلام با او به گفتگو و محاجه پرداختند؛ وَ حَاجَهُ قَوْمُهُ... ابراهیم علیه السلام در پاسخ آنها گفت، چرا درباره خداوند یگانه با من گفتگو و مخالفت می کنید، در حالی که خداوند مرا در پرتو دلایل منطقی و روشن به راه توحید هدایت کرده است؟؛ قَالَ أَ تُحَاجُّونِي فِي اللَّهِ وَقَدْ هَدَانِ. از این آیه به خوبی استفاده می شود که جمعیت بت پرستان قوم ابراهیم علیه السلام تلاش و کوشش داشتند که به هر قیمتی که ممکن است، او را از عقیده خود باز دارند و به آیین بت پرستی بکشانند ولی او با نهایت شهامت مقاومت کرد و با دلایل منطقی سخنان همه را پاسخ گفت. در اینکه آنها به چه منطقی در برابر ابراهیم علیه السلام متوسل شدند، در این آیات صریحا چیزی نیامده است، ولی از پاسخ ابراهیم علیه السلام اجمالا روشن می شود که آنها او را تهدید به کفر و خشم خدایان و بت ها کردند و او را از مخالفت آنها بیم دادند؛ زیرا در دنباله آیه، از زبان ابراهیم علیه السلام چنین می خوانیم: «من هرگز از بت های شما نمی ترسم زیرا آنها قدرتی ندارند که به کسی زیان برسانند؛ وَ لَا أَخَافُ مَا تُشْرِكُونَ بِهِ. هیچ کس و هیچ چیز نمی تواند به من زبانی برساند مگر اینکه خدا بخواهد؛ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ رَبِّي شَيْئًا. گویا ابراهیم علیه السلام با این جمله می خواهد یک پیش گیری احتمالی کند و بگوید اگر در گیرودار این مبارزه ها فرضا حادثه ای هم برای من پیش بیاید، هیچگونه ارتباطی به بت ها ندارد، بلکه مربوط به خواست پروردگار است. برای اینکه بت بی شعور و بی جان، مالک سود و زیان خود نیست تا چه رسد به اینکه مالک سود و زیان دیگری باشد. سپس می گوید: «علم و دانش پروردگار من آنچنان گسترده و وسیع است که همه چیز را در بر می گیرد؛ وَسِعَ رَبِّي كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا. این جمله در حقیقت دلیلی برای جمله سابق است و آن اینکه بت ها هرگز نمی توانند منشا سود و زبانی باشند؛ زیرا هیچگونه علم و آگاهی ندارند و نخستین شرط برای رسانیدن سود و زیان، علم و شعور و آگاهی است، تنها خدایی که علم و دانشش همه چیز را احاطه کرده است، می تواند منشا سود و زیان باشد، پس چرا از خشم غیر او بترسم؟ و سرانجام برای تحریک فکر و اندیشه، آنان را مخاطب ساخته می گوید: «آیا با این همه باز متذکر و بیدار نمی شوید؟؛ أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ. در آیه بعد، منطقی و استدلال دیگری را از ابراهیم علیه السلام بیان می کند که به جمعیت

بت پرست می گوید: چگونه ممکن است من از بت‌ها بترسم و در برابر تهدیدهای شما وحشتی به خود راه دهم، با اینکه هیچگونه نشانه‌ای از عقل و شعور و قدرت در این بت‌ها نمی‌بینم؟ اما شما با اینکه به وجود خداوند ایمان دارید و قدرت و علم او را می‌دانید و هیچگونه دستوری به شما درباره پرستش بت‌ها نازل نکرده است، با این همه از خشم او نمی‌ترسید؟ من چگونه از خشم بت‌ها بترسم؟ و کَیْفَ أَخَافُ مَا أَشْرَكْتُمْ وَلَا تَخَافُونَ أَنَّكُمْ أَشْرَكْتُمْ بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ عَلَيْكُمْ سُلْطَانًا. «۱» زیرا می‌دانیم بت پرستان منکر وجود خداوندی که خالق آسمان‌ها و زمین است نبودند، بلکه بتها را شریک در عبادت او می‌ساختند و آنها را شفیع بر درگاه او می‌پنداشتند. اکنون انصاف بدهید من باید احساس آرامش کنم یا شما؟! فَأَيُّ الْفَرِيقَيْنِ حِجَّ وَحَرَمِينَ شَرِيفِينَ در تفسیر نمونه، ص: ۸۶ أَحَقُّ بِالْأَمْنِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ. در واقع منطق ابراهیم علیه السلام در اینجا یک منطق عقلی بر اساس این واقعیت است که شما مرا تهدید به خشم بت‌ها می‌کنید، در حالی که تأثیر وجودی آنها موهوم است، ولی از خشم خداوند بزرگ که من و شما، هر دو او را پذیرفته‌ایم و باید پیرو دستور او باشیم و هیچگونه دستوری از طرف او در باره پرستش بت‌ها نرسیده است، ترس و وحشتی ندارید. یک موضوع قطعی را رها کرده‌اید و به یک موضوع موهوم چسبیده‌اید؟ در آیه بعد پاسخی از زبان ابراهیم علیه السلام به سؤالی که خودش در آیه قبل مطرح نمود نقل شده است (این یک شیوه جالب در استدلالات علمی است که گاهی شخص استدلال کننده سؤالی از طرف مقابل می‌کند و خودش بلافاصله به پاسخ آن می‌پردازد. اشاره به اینکه مطلب به قدری روشن است که هر کس پاسخ آن را باید بداند). می‌گوید: «آنها که ایمان آوردند و ایمان خود را با ظلم و ستم نیامیختند، امنیت برای آنها است و هدایت مخصوص آنها؛ الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُمْ مُهْتَدُونَ. در روایتی که از امیر مؤمنان علی علیه السلام نقل شده، نیز تأکید شده است که این سخن دنباله گفتگوی ابراهیم علیه السلام با بت پرستان است. «۱» بعضی از مفسران احتمال داده‌اند که این جمله، بیان الهی باشد نه گفتار ابراهیم، ولی احتمال اول علاوه بر اینکه در روایت وارد شده با وضع و ترتیب آیات بهتر تطبیق می‌کند، اما این احتمال که این جمله گفتار بت پرستان باشد که پس از شنیدن قول ابراهیم علیه السلام بیدار شده باشند، بسیار بعید به نظر می‌رسد.

منظور از ظلم در اینجا چیست؟

معروف میان مفسران این است که به معنای شرک است و آنچه در سوره لقمان (آیه ۱۲) آمده ... إِنَّ الشُّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ؛ «شرک ستم‌بزرگی است» شاهد بر این معنی گرفته‌اند. در روایتی نیز از ابن مسعود نقل شده که هنگامی که این آیه (آیه مورد بحث) نازل حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۸۷ شد بر مردم گران آمد، عرض کردند: ای رسول خدا کیست که لااقل به خود ستم نکرده باشد (بنابراین همه مشمول این آیه اند) پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: منظور آنچه شما فکر می‌کنید نیست، آیا گفته بنده صالح خدا (لقمان) را ننشیده‌اید که می‌گوید: فرزندم! برای خدا شریک قرار مده زیرا شرک، ظلم بزرگی است. ولی از آنجا که آیات قرآن در بسیاری از موارد دو یا چند معنی را در بر دارد که ممکن است یکی از دیگری گسترده‌تر و عمومی‌تر باشد، این احتمال در آیه نیز هست، که امنیت اعم امنیت از مجازات پروردگار و یا امنیت از حوادث دردناک اجتماعی باشد. یعنی جنگ‌ها، تجاوزها، مفاسد، جنایات، و حتی امنیت و آرامش روحی تنها موقعی به دست می‌آید که در جوامع انسانی دو اصل ایمان و عدالت اجتماعی، حکومت کند، اگر پایه‌های ایمان به خدا متزلزل شود و احساس مسئولیت در برابر پروردگار از میان برود و عدالت اجتماعی جای خود را به ظلم و ستم بسپارد، امنیت در چنان جامعه‌ای وجود نخواهد داشت و به همین دلیل با تمام تلاش و کوششی که جمعی از اندیشمندان جهان برای برچیدن بساط ناامنی‌های مختلف در دنیا می‌کنند، روز به روز فاصله مردم جهان از آرامش و امنیت واقعی بیشتر می‌شود. دلیل این وضع همان است که در آیه فوق به آن اشاره شده یعنی پایه‌های ایمان لرزان و ظلم جای عدالت را گرفته است. مخصوصاً تأثیر ایمان در آرامش و امنیت روحی برای هیچ کس جای تردید نیست، همان طور که ناراحتی

وجدان و سلب آرامش روانی به خاطر ارتکاب ظلم بر کسی پوشیده نیست. در بعضی از روایات نیز از امام صادق علیه السلام نقل شده که منظور از آیه فوق این است که آنها که به دستور پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در زمینه ولایت و رهبری امت اسلامی بعد از او ایمان بیاورند و آن را با ولایت و رهبری دیگران مخلوط نکنند امنیت از آن آنها است. «۱» این تفسیر در حقیقت ناظر به ملاک و روح مطلب در آیه شریفه است. زیرا در این آیه سخن از رهبری و ولایت خداوند و آمیخته نکردن آن با رهبری غیر او است و از آنجا که رهبری علی علیه السلام به مقتضای *إِنَّمَا وَثِقُكُمْ اللَّهُ وَرَسُولُهُ*...، پرتوی از رهبری خدا و حج و حریمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۸۸ پیامبر صلی الله علیه و آله است و رهبری‌های تعیین نشده از طرف خداوند چنین نیست، آیه فوق با یک دید وسیع همه را شامل می‌شود. بنابراین منظور از این حدیث، این نیست که مفهوم آیه منحصر این باشد، بلکه این تفسیر پرتوی از مفهوم اصلی آیه است. در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم که این آیه خوارج را که از ولایت ولی خدا بیرون رفتند و در ولایت و رهبری شیطان قرار گرفتند، شامل می‌شود. «۱» آیه بعد یک اشاره اجمالی به تمام بحث‌های گذشته که در زمینه توحید و مبارزه با شرک از ابراهیم علیه السلام نقل شد کرده، می‌گوید: «اینها دلایلی بود که ما به ابراهیم علیه السلام در برابر قوم و جمعیتش دادیم»؛ *وَتَلَكَّ حُجَّتُنَا آتِنَاهَا إِبرَاهِيمَ عَلٰی قَوْمِهِ*. درست است که این استدلالات جنبه منطقی داشت، و ابراهیم علیه السلام به نیروی عقل و الهام فطرت به آنها رسیده بود، ولی چون این نیروی عقل و آن الهام فطرت همه از ناحیه خداوند است، خداوند همه این استدلالات را از مواهب خویش می‌شمرد که در دل‌های آماده همچون دل ابراهیم علیه السلام منعکس می‌شود. قابل توجه اینکه «تَلَكَّ» در لغت عرب، اسم اشاره برای بعید است. ولی گاهی اهمیت موضوع و بلند پایه بودن آن سبب می‌شود که حتی یک موضوع نزدیک با اسم اشاره بعید ذکر شود، مانند آن را در آغاز سوره بقره می‌خوانیم: *ذٰلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ*... «این کتاب بزرگ شک و تردیدی در آن راه ندارد». سپس برای تکمیل این بحث می‌فرماید: «درجات هر کس را بخواهیم بلند می‌کنیم»؛ *تَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مِّنْ نَّشَأٍ*. اما برای اینکه اشتباهی پیش نیاید که گمان کنند خداوند در این ترفیع درجه تبعیضی قایل می‌شود می‌فرماید: پروردگار تو، حکیم و عالم است و درجاتی را که می‌دهد روی آگاهی به شایستگی آنها و موافق موازین حکمت است و تا کسی شایسته نباشد از آن برخوردار نخواهد شد *إِنَّ رَبَّكَ حَكِيمٌ عَلِيمٌ* و. «۲» «۳» حج و حریمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۸۹

هجرت ابراهیم علیه السلام از سرزمین بت پرستان

وَنَجَّيْنَاهُ وَ لُوطًا إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا لِلْعَالَمِينَ (۷۱) «۱» «۷۱- او و لوط را به سرزمین (شام) که آن را برای همه جهانیان پر برکت ساختیم، نجات دادیم. بسیاری از پیامبران در طول عمر خود، برای ادای رسالت خویش اقدام به هجرت کردند که از جمله آنها ابراهیم علیه السلام بود که در آیات مختلف قرآن روی مسأله هجرت او تکیه شده است. از جمله در سوره عنکبوت آیه ۲۶ می‌خوانیم: *وَقَالَ إِنِّي مُهَاجِرٌ إِلَىٰ رَبِّي إِنَّهُ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ*؛ «گفت من به سوی پروردگارم هجرت می‌کنم که او عزیز و حکیم است» و قرآن این سخن را بعد از مسأله آتش سوزی ابراهیم علیه السلام در آنجا آورده است. «حقیقت این است که رهبران الهی، هنگامی که رسالت خویش را در یک نقطه به اتمام می‌رسانند و یا محیط را آماده برای گسترش دعوت خویش نمی‌دیدند، برای اینکه رسالت آنها متوقف نشود دست به مهاجرت می‌زدند و این مهاجرت‌ها سرچشمه برکات فراوانی در طول تاریخ ادیان شد، تا آنجا که تاریخ اسلام از نظر ظاهر و معنا بر محور هجرت پیامبر صلی الله علیه و آله دور می‌زند و اگر هجرت نبود، اسلام در باتلاق بت پرستان مکه برای همیشه فرو رفته بود. حج و حریمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۹۰ هجرت بود که به اسلام و مسلمین جان تازه داد و همه چیز را به نفع آنها دگرگون ساخت و بشریت را در مسیر جدیدی قرار داد. بلکه به یک معنی، هجرت یک برنامه عمومی برای فرد مؤمنان است که هر وقت در طول زندگی، آنها محیط را نامناسب برای اهداف مقدس خود دیدند و آن را به صورت باتلاقی یافتند که همه چیز در آن می‌پوسد، موظف به هجرت‌اند. باید رخت سفر بربندند و به سرزمین آماده‌تری کوچ کنند که

ملک خداوند محدود نیست. اما هجرت پیش از آنکه جنبه برون ذاتی داشته باشد، جنبه درون ذاتی دارد، نخست در درون دل و جان هجرتی باید کرد، هجرت از آلودگی‌ها به سوی پاکی‌ها، هجرت از شرک به ایمان و هجرت از گناه به طاعت پروردگار بزرگ. این هجرت درونی، سرآغازی خواهد بود برای تحول فرد و جامعه و مقدمه‌ای برای هجرت برونی. (۱)

تبعید یا هجرت؟

داستان آتش‌سوزی ابراهیم علیه السلام و نجات اعجاز آمیزش از این مرحله خطرناک، لرزه بر ارکان حکومت نمرود افکند، به گونه‌ای که نمرود روحیه خود را به کلی باخت، چرا که دیگر نمی‌توانست ابراهیم علیه السلام را یک جوان ماجراجو و نفاق افکن معرفی کند، او دیگر به عنوان یک رهبر الهی و قهرمان شجاع که یک تنه می‌تواند به جنگ جبار ستمگری با تمام قدرت و امکاناتش برود، شناخته می‌شد. او اگر با این حال در آن شهر و کشور باقی می‌ماند، با آن زبان گویا و منطق نیرومند و شهامت بی‌نظیر، مسلماً کانون خطری برای آن حکومت جبار و خودکامه بود، [لیکن چون هنوز شرایط کاملاً آماده برای یک قیام عمومی نبود] از این رو باید از آن سرزمین مدتی بیرون رود تا شرایط زمانی فراهم شود و سپس باز گردد. از سوی دیگر ابراهیم علیه السلام در واقع رسالت خود را در آن سرزمین انجام داده بود، ضربه‌های خردکننده، یکی پس از دیگری بر بنیان حکومت وارد ساخته بود و بذریعای حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۹۱ و آگاهی را در آن سرزمین پاشید، تنها نیاز به عامل زمانی بود که تدریجاً این بذرها بارور و بساطت و بت پرستی برچیده شود. او باید از اینجا به سرزمین دیگری برود و رسالت خود را در آنجا نیز پیاده کند، لذا تصمیم گرفت تا به اتفاق لوط (لوط برادرزاده ابراهیم علیه السلام بود) و همسرش ساره و احتمالاً گروه اندکی از مؤمنان از آن سرزمین به سوی شام هجرت کند. آن‌چنان‌که قرآن در آیات مورد بحث می‌گوید: «ما ابراهیم علیه السلام و لوط را به سرزمینی که برای جهانیان پر برکتش ساخته بودیم، نجات و رهایی بخشیدیم»؛ وَ نَجَّيْنَاهُ وَ لُوطًا إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا لِلْعَالَمِينَ. گرچه نام این سرزمین صریحاً در قرآن نیامده، ولی با توجه به آیه اول سوره اسراء سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ ... معلوم می‌شود همان سرزمین شام است که سرزمینی است هم از نظر ظاهری پربرکت و حاصل خیز و سرسبز و هم از نظر معنوی، چرا که کانون پرورش انبیا بوده است. در اینکه ابراهیم علیه السلام خودش دست به این هجرت زد و یا دستگاه نمرود او را تبعید کرد و یا هر دو جهت دست به دست هم داد، بحث‌های مختلفی در تفاسیر و روایات آمده است که جمع میان همه آنها همین است که از یک سو نمرود و اطرافیانش ابراهیم علیه السلام را خطر بزرگی برای خود می‌دیدند و او را مجبور به خروج از آن سرزمین کردند و از سوی دیگر ابراهیم علیه السلام رسالت خود را در آن سرزمین تقریباً پایان یافته می‌دید و خواهان منطقه دیگری بود که دعوت توحید را در آن نیز گسترش دهد، به خصوص که ماندن در بابل ممکن بود به قیمت جان او و ناتمام ماندن دعوت جهانی‌اش تمام شود. جالب اینکه در روایتی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: هنگامی که نمرود تصمیم گرفت ابراهیم علیه السلام را از آن سرزمین تبعید کند، دستور داد گوسفندان و اموال او را مصادره کنند و خودش تنها بیرون برود. ابراهیم علیه السلام به آنها گفت: اینها محصول سالیان طولانی از عمر من است، اگر می‌خواهید مالم را بگیرید، پس عمری را که در این سرزمین مصرف کرده‌ام به من حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۹۲ بازگردانید! بنا بر این شد که یکی از قاضیان دستگاه در این میان داوری کند، قاضی حکم کرد که اموال ابراهیم علیه السلام را بگیرند و عمری را که در آن سرزمین صرف کرده به او بازگردانند! هنگامی که نمرود از این ماجرا آگاه شد، مفهوم حقیقی حکم قاضی شجاع را دریافت و دستور داد اموال و گوسفندان او را به او بازگردانند تا همراه خود ببرد و گفت: «من می‌ترسم که اگر او در اینجا بماند دین و آیین شما را خراب کند، و به خدایانتان زیان رساند!»؛ «إِنَّهُ إِنْ بَقِيَ فِي بِلَادِكُمْ أَفْسَدَ دِينَكُمْ وَأَضْرَبَ بِالْهَيْكَلِكُمْ». (۱) حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۹۳ امامت اوج افتخار ابراهیم علیه السلام

امامت اوج افتخار ابراهیم علیه السلام

وَ إِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ (۱۲۴) «۱» (به خاطر بیاورید) هنگامی که خداوند ابراهیم را با وسایل گوناگون آزمود و او به خوبی از عهده آزمایش بر آمد، خداوند به او فرمود: من تو را امام و رهبر مردم قرار دادم، ابراهیم عرض کرد: از دودمان من (نیز امامانی قرار ده) خداوند فرمود: پیمان من به ستمکاران نمی‌رسد (و تنها آن دسته از فرزندان تو که پاک و معصوم باشند، شایسته این مقام‌اند). از این آیه به بعد، سخن از ابراهیم علیه السلام، پیامبر بزرگ خدا و قهرمان توحید و بنای خانه کعبه و اهمیت این کانون بزرگ توحید و عبادت است که در ضمن هیچ‌ده آیه این مسائل را بر شمرده است. هدف از این آیات، در واقع سه چیز است: ۱- مقدمه‌ای باشد برای مسأله تغییر قبله، تا مسلمانان بدانند کعبه از یادگارهای ابراهیم علیه السلام، پیامبر بت‌شکن است و اگر مشرکان و بت‌پرستان آن را تبدیل به بت‌خانه کرده‌اند، این یک آلودگی سطحی است و چیزی از ارزش و مقام کعبه نمی‌کاهد. ۲- یهود و نصاری ادعا می‌کردند ما وارثان ابراهیم علیه السلام و آیین او هستیم و این آیات حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۹۴ مشخص می‌نماید که آنها تا چه حد از آیین ابراهیم علیه السلام بیگانه‌اند! ۳- مشرکان عرب نیز پیوند ناگسستنی میان خود و ابراهیم علیه السلام قائل بودند، باید به آنها نیز فهمانده شود که برنامه شما هیچ ارتباطی با برنامه این پیامبر بزرگ بت‌شکن ندارد. در آیه مورد بحث، نخست می‌گوید: «به خاطر بیاورید هنگامی را که خداوند ابراهیم علیه السلام را با وسایل گوناگون آزمود و او از عهده آزمایش به خوبی بر آمد»؛ ... و إِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ این آیه از مهم‌ترین فرازهای زندگی ابراهیم علیه السلام یعنی آزمایش‌های بزرگ او و پیروزی اش در صحنه آزمایش‌ها سخن می‌گوید. آزمایش‌هایی که عظمت مقام و شخصیت ابراهیم علیه السلام را کاملاً مشخص ساخت و ارزش وجود او را آشکار کرد. هنگامی که از عهده این آزمایش‌ها بر آمد، خداوند می‌باید جایزه‌ای به او بدهد، از این رو فرمود: «من تو را امام و رهبر و پیشوای مردم قرار دادم»؛ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا ابراهیم علیه السلام تقاضا کرد که از دودمان من نیز امامانی قرار ده تا رشته نبوت و امامت قطع نشود و قائم به شخص من نباشد؛ قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي. خداوند در پاسخ او فرمود: پیمان من؛ یعنی مقام امامت، به ظالمان هرگز نخواهد رسید؛ قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ. تقاضای تو را پذیرفتم، ولی تنها آن دسته از ذریه تو که پاک و معصوم باشند، شایسته این مقام‌اند!

نکته‌ها:

اشاره

در اینجا چند موضوع مهم است که باید دقیقاً بررسی شود:

۱- منظور از کلمات چیست؟

از بررسی آیات قرآن و اعمال مهم و چشمگیری که ابراهیم علیه السلام انجام داد و مورد تحسین خداوند قرار گرفت، چنین استفاده می‌شود که مقصود از کلمات (جمله‌هایی که خداوند ابراهیم علیه السلام را به آنها آزمود) یک سلسله وظایف سنگین و مشکل بوده که حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۹۵ خداوند بر دوش ابراهیم علیه السلام گذارده بود و این پیامبر مخلص، همه آنها را به عالی‌ترین وجه انجام داد. این دستورات عبارت بودند از: - بردن فرزند به قربانگاه و آمادگی جدی برای قربانی او به فرمان خدا! - بردن زن و فرزند و گذاشتن آنها در سرزمین خشک و بی آب و علف مکه؛ که حتی یک نفر سکونت نداشت! - قیام در برابر بت پرستان بابل و شکستن بت‌ها و دفاع شجاعانه در آن محاکمه تاریخی و قرار گرفتن در دل آتش و حفظ خونسردی

کامل و ایمان در تمام این مراحل! - مهاجرت از سرزمین بت پرستان و پشت پا زدن به زندگی خود و ورود به سرزمین‌های دور دست برای ادای رسالت خویش و ... برآستی هر یک از آنها آزمایشی بسیار سنگین و مشکل بود، اما او با قدرت و نیروی ایمان از عهده همه دشواری‌ها بر آمد و اثبات کرد که شایستگی مقام امامت را دارد.

۲- امام کیست؟

از آیه مورد بحث اجمالاً چنین استفاده می‌شود که: مقام امامتی که به ابراهیم علیه السلام بعد از پیروزی در همه این آزمون‌ها بخشیده شد، فوق مقام نبوت و رسالت بود. توضیح اینکه امامت معانی مختلفی دارد: ۱- امامت به معنای ریاست و زعامت در امور دنیای مردم (آنچنان که اهل تسنن می‌گویند). ۲- امامت به معنای ریاست در امور دین و دنیا (آنچنان که بعضی دیگر از آنها تفسیر کرده‌اند). ۳- امامت عبارت است از تحقق بخشیدن برنامه‌های دینی؛ اعم از حکومت به معنای وسیع کلمه و اجرای حدود و احکام خدا و اجرای عدالت اجتماعی و همچنین تربیت و پرورش نفوس در ظاهر و باطن و این مقام از مقام رسالت و نبوت بالاتر است. حج و حریم شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۹۶ زیرا نبوت و رسالت تنها اخبار از سوی خدا و ابلاغ فرمان او و بشارت و انذار است، اما در مورد امامت، همه اینها وجود دارد به اضافه اجرای احکام و تربیت نفوس از نظر ظاهر و باطن (البته روشن است که بسیاری از پیامبران دارای مقام امامت نیز بوده‌اند). در حقیقت مقام امامت، مقام تحقق بخشیدن به اهداف مذهب و هدایت به معنی ایصال به مطلوب است، نه فقط ارائه طریق. علاوه بر این، هدایت تکوینی را نیز شامل می‌شود؛ یعنی تأثیر باطنی و نفوذ روحانی امام و تابش شعاع وجودش بر قلب انسان‌های آماده و هدایت معنوی آنها (دقت کنید). امام از این نظر درست به سان خورشید می‌ماند که با اشعه زندگی بخش خود، گیاهان را پرورش می‌دهد و به موجودات زنده جان و حیات می‌بخشد. نقش امام در حیات معنوی نیز همین نقش است. در قرآن مجید می‌خوانیم: هُوَ الَّذِي يُصَلِّيْ عَلَيْكُمْ وَ مَلَائِكَتُهُ لِيُخْرِجَكُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ اِلَى النُّورِ وَ كَانَ بِالْمُؤْمِنِيْنَ رَحِيْمًا. «۱» «خدا و فرشتگان او بر شما رحمت و درود می‌فرستند تا شما را از تاریکی‌ها به نور رهنمون گردند و او نسبت به مؤمنان مهربان است.» از این آیه بخوبی استفاده می‌شود که رحمت‌های خاص خداوند و امدادهای غیبی فرشتگان می‌تواند مؤمنان را از ظلمات به نور رهبری کند. این موضوع در باره امام نیز صادق است و نیروی باطنی امام و پیامبران بزرگ، که مقام امامت را نیز داشته‌اند و جانشینان آنها برای تربیت افراد مستعد و آماده و خارج ساختن آنها از ظلمت جهل و گمراهی به سوی نور هدایت، تأثیر عمیق داشته است. شک نیست که مراد از امامت در آیه مورد بحث، معنای سوم است. زیرا از آیات متعدد قرآن استفاده می‌شود که در مفهوم «امامت»، مفهوم «هدایت» نیز وجود دارد؛ چنانکه در آیه ۲۴ سوره سجده می‌خوانیم: حج و حریم شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۹۷ وَ جَعَلْنَا مِنْهُمْ اٰثِمَةً يَّهْدُوْنَ بِاَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوْا وَ كَانُوْا بَايَاتِنَا يُّوقِفُوْنَ. «و از آنها امامانی قرار دادیم که به فرمان ما هدایت کنند، چون استقامت به خرج دادند و به آیات ما ایمان داشتند.» این هدایت به معنای ارائه طریق نیست؛ زیرا ابراهیم علیه السلام پیش از این، مقام نبوت و رسالت و هدایت به معنی ارائه طریق را داشته است. حاصل اینکه قرائن روشن، گواهی می‌دهد که مقام امامت که پس از امتحانات مشکل و پیمودن مراحل یقین و شجاعت و استقامت به ابراهیم علیه السلام بخشیده شد، غیر از مقام هدایت به معنی بشارت و ابلاغ و انذار بوده است. پس هدایتی که در مفهوم امامت قرار دارد چیزی جز ایصال به مطلوب و تحقق بخشیدن روح مذهب و پیاده کردن برنامه‌های تربیتی در نفوس آماده نیست. این حقیقت اجمالاً در حدیث پر معنی و جالبی از امام صادق علیه السلام نقل شده است: «اِنَّ اللّٰهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالٰى اَتَّخَذَ اِبْرٰهِيْمَ عَبْدًا قَبْلَ اَنْ يَّتَّخِذَهُ نَبِيًّا وَ اِنَّ اللّٰهَ اَتَّخَذَهُ نَبِيًّا قَبْلَ اَنْ يَّتَّخِذَهُ رَسُوْلًا وَ اِنَّ اللّٰهَ اَتَّخَذَهُ رَسُوْلًا قَبْلَ اَنْ يَّتَّخِذَهُ خَلِيْلًا وَ اِنَّ اللّٰهَ اَتَّخَذَهُ خَلِيْلًا قَبْلَ اَنْ يَجْعَلَهُ اِمَامًا، فَلَمَّا جَمَعَ لَهُ الْاَشْيَاءَ، قَالَ اِنِّيْ جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ اِمَامًا قَالَتْ فَمِنْ عَظَمٰهَا فِيْ عَيْنِ اِبْرٰهِيْمَ، قَالَتْ: وَ مِنْ ذُرِّيَّتِيْ، قَالَ لَا- يَنَالُ عَهْدِيْ الظَّالِمِيْنَ، قَالَ: لَا- يَكُوْنُ السَّفِيْهُ اِمَامًا تَقِيًّا.» «خداوند ابراهیم را بنده خاص خود قرار داد، پیش از آنکه پیامبرش قرار دهد و خداوند او را به عنوان نبی انتخاب کرد، پیش از

آنکه او را رسول خود سازد و او را رسول خود انتخاب کرد، پیش از آنکه او را به عنوان خلیل خود برگزیند و او را خلیل خود قرار داد، پیش از آنکه او را امام قرار دهد. هنگامی که همه این مقامات را جمع کرد، فرمود: من تو را امام مردم قرار دادم. این مقام به قدری در نظر ابراهیم بزرگ جلوه کرد که عرض نمود: خداوندا! از دودمان من نیز امامانی انتخاب کن، فرمود: پیمان من به ستمکاران آنها نمی‌رسد ... یعنی شخص سفیه هرگز امام افراد با تقوا نخواهد شد. «۱»

۳- فرق نبوت و امامت و رسالت

آنگونه که از اشارات موجود در آیات و تعبیرات مختلفی که در احادیث وارد شده است بر می‌آید، کسانی که از طرف خدا مأموریت داشتند، دارای مقامات مختلفی بودند: ۱- مقام نبوت- یعنی دریافت وحی از خداوند، بنا بر این، نبی کسی است که وحی بر او نازل می‌شود و آنچه را به وسیله وحی دریافت می‌دارد چنانکه مردم از او بخواهند، در اختیار آنها می‌گذارد. ۲- مقام رسالت- یعنی مقام ابلاغ وحی و تبلیغ و نشر احکام خداوند و تربیت نفوس از طریق تعلیم و آگاهی بخشیدن، بنا بر این رسول کسی است که موظف است در حوزه مأموریت خود به تلاش و کوشش بر خیزد و از هر وسیله‌ای برای دعوت مردم به سوی خدا و ابلاغ فرمان او استفاده کند و برای یک انقلاب فرهنگی و فکری و عقیدتی تلاش کند. ۳- مقام امامت- یعنی رهبری و پیشوایی خلق، در واقع امام کسی است که با تشکیل یک حکومت الهی و به دست آوردن قدرت‌های لازم، سعی می‌کند احکام خدا را عملاً اجرا و پیاده کند و اگر هم نتواند رسماً تشکیل حکومت دهد، تا آنجا که در توان دارد، در اجرای احکام می‌کوشد. به عبارت دیگر وظیفه امام، اجرای دستورات الهی است. در حالی که وظیفه رسول، ابلاغ این دستورات است، به تعبیر دیگر، رسول ارائه طریق می‌کند ولی امام ایصال به مطلوب می‌نماید (علاوه بر وظایف سنگین دیگری که قبلاً اشاره شد). ناگفته پیداست که بسیاری از پیامبران، مانند پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله هر سه مقام را داشتند. هم دریافت وحی می‌کردند، هم تبلیغ فرمان‌های الهی و هم در تشکیل حکومت و اجرای احکام تلاش می‌کردند و هم از طریق باطنی به تربیت نفوس می‌پرداختند. کوتاه سخن اینکه: امامت همان مقام رهبری همه جانبه مادی، معنوی، جسمی، روحانی، ظاهری و باطنی است. امام رئیس حکومت، پیشوای اجتماع، رهبر مذهبی، مربی اخلاق و رهبر باطنی و درونی است. حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۹۹ امام از یک سو با نیروی مرموز معنوی خود افراد شایسته را در مسیر تکامل باطنی رهبری می‌کند. با قدرت علمی خود افراد نادان را تعلیم می‌دهد. با نیروی حکومت خویش یا قدرت‌های اجرایی دیگر، اصول عدالت را اجرا می‌کند.

۴- امامت یا آخرین سیر تکاملی ابراهیم علیه السلام

از آنچه در بیان حقیقت امامت نوشتیم بخوبی استفاده می‌شود که ممکن است کسی مقام پیامبری، تبلیغ و رسالت را داشته باشد ولی مقام امامت در او نباشد، این مقام، نیازمند شایستگی فراوان در جمیع جهات است و همان مقامی است که ابراهیم علیه السلام پس از امتحانات دشوار و ابراز شایستگی پیدا کرد، این آخرین حلقه سیر تکاملی ابراهیم علیه السلام بود. آنها که گمان می‌کنند منظور از امامت تنها فرد شایسته و نمونه است، به این حقیقت توجه ندارند که چنین مطلبی از آغاز نبوت در ابراهیم علیه السلام بوده است. و آنها که گمان می‌کنند منظور از امامت سرمشق و الگو بودن برای مردم است باید گفت این صفت برای ابراهیم علیه السلام و تمامی انبیا و رسل علیهم السلام از آغاز دعوت نبوت وجود دارد و به همین دلیل، پیامبر باید معصوم باشد؛ زیرا اعمالش الگو است. بنا بر این مقام امامت، مقامی است بالاتر از اینها و حتی برتر از نبوت و رسالت و این همان مقامی است که ابراهیم علیه السلام پس از امتحان شایستگی از طرف خداوند دریافت داشت.

۵- ظالم کیست؟

منظور از ظلم در جمله: ... لا ینالُ عَهْدِی الظَّالِمِینَ تنها ستم کردن به دیگران نیست، بلکه ظلم (در برابر عدل) به معنی وسیع کلمه به کار رفته و نقطه مقابل عدالت به معنی گذاردن هر چیز به جای خویش، است. بنا بر این ظلم آن است که شخص یا کار یا چیزی را در موقعیتی که شایسته آن نیست، قرار دهند. چون که مقام امامت و رهبری ظاهری و باطنی خلق، مقام فوق العاده پر مسؤولیت و با عظمتی است، یک لحظه گناه و نافرمانی و سوء پیشینه سبب می‌شود که لیاقت این مقام سلب شود. اینکه در احادیث می‌خوانیم ائمه علیهم السلام، برای اثبات انحصار خلافت بلافضل حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۱۰۰ پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام، به همین آیه مورد بحث استدلال می‌کردند، اشاره به این است که دیگران در دوران جاهلیت بت پرست بودند. تنها کسی که در مقابل بت سجده نکرد علی علیه السلام بود. چه ظلمی از این بالاتر که انسان بت پرستی کند؟ مگر لقمان به فرزندش نگفت: یا بُنَّیَّ لا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشُّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِیمٌ؛ «۱» «ای فرزندم! شریک برای خدا قرار مده که شرک ظلم عظیمی است.» به عنوان نمونه هشام بن سالم از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که فرمود: «وَقَدْ كَانَ إِبْرَاهِیمُ عَلَیهِ السَّلَامُ نَبِیًّا وَ لَیْسَ بِإِمَامٍ حَتَّى قَالَ اللَّهُ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِي فَقَالَ اللَّهُ لَا ینالُ عَهْدِی الظَّالِمِینَ مَنْ عَبَدَ صَیْنَمًا أَوْ وَثَنًا لَا یُکُونُ إِمَامًا» «۲» ابراهیم علیه السلام پیامبر بود، پیش از آنکه امام باشد، تا اینکه خداوند فرمود من تو را امام قرار می‌دهم. او عرض کرد از دودمان من نیز امامانی قرار ده، فرمود: پیمان من به ستمکاران نمی‌رسد، آنان که بتی را پرستش کردند، امام نخواهند بود.» «۳» در حدیث دیگری، عبدالله بن مسعود از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می‌کند که: خداوند به ابراهیم فرمود: «لَا أُعْطِیْكَ لِظَالِمٍ مِنْ ذُرِّيَّتِكَ. قَالَ: یا رَبِّ وَ مَنْ الظَّالِمُ مِنْ وُلْدِی الَّذِی لَا ینالُهُ عَهْدُكَ؟ قَالَ مِنْ سَجَدَ لِصَیْمٍ مِنْ دُونِی، لَا أُجْعَلُهُ إِمَامًا أَبَدًا، وَ لَا یَصْلُحُ أَنْ یُکُونَ إِمَامًا؛ «من پیمان امامت را به ستمکاران از دودمان تو نمی‌بخشم، ابراهیم عرض کرد: ستمکارانی که این پیمان به آنها نمی‌رسد کیانند؟ خداوند فرمود: کسی که برای بتی سجده کرده هرگز او را امام نخواهم کرد و شایسته نیست که امام باشد.» «۴»

۶- امام از سوی خدا تعیین می‌شود

از آیه مورد بحث، همچنین استفاده می‌شود که امام (رهبر معصوم همه جانبه مردم) باید از طرف خدا تعیین شود؛ زیرا: ۱- امامت یک نوع عهد و پیمان الهی است و بدیهی است چنین کسی را باید حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۱۰۱ خداوند تعیین کند؛ زیرا او طرف پیمان است. ۲- افرادی که رنگ ستم به خود گرفته‌اند و در زندگی آنها نقطه تاریکی از ظلم- اعم از ظلم به خویشان یا به دیگران- و حتی یک لحظه بت پرستی وجود داشته باشد، قابلیت امامت را ندارند و به اصطلاح امام باید در تمام عمر خود معصوم باشد. آیا کسی جز خدا می‌تواند از وجود این صفت آگاه شود؟ اگر با این معیار بخواهیم جانشین پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله را تعیین کنیم، کسی جز امیر مؤمنان علی علیه السلام نمی‌تواند باشد. جالب اینکه نویسنده المنار از قول ابی حنیفه نقل می‌کند که او معتقد بود، خلافت منحصرًا شایسته علویان است و به همین دلیل شورش بر ضد حکومت وقت (منصور عباسی) را مجاز می‌دانست و به همین دلیل او حاضر نشد منصب قضاوت را در حکومت خلفای بنی عباس بپذیرد. نویسنده المنار سپس اضافه می‌کند که ائمه اربعه اهل سنت همه با حکومت‌های زمان خود مخالف بودند و آنها را لایق زعامت مسلمین نمی‌دانستند؛ زیرا افرادی ظالم و ستمگر بودند. «۱» ولی عجیب است که در عصر ما تعدادی از علمای اهل تسنن، حکومت‌های ظالم و جبار و خودکامه را که ارتباطشان با دشمنان اسلام، مسلم و قطعی است و ظلم و فسادشان بر کسی پوشیده نیست، تأیید و تقویت می‌کنند و عجیب‌تر آنکه آنها را اولوا الامر و واجب الاطاعه نیز می‌شمرند!

۷- پاسخ به دو سؤال

۱- آنچه در تفسیر معنی امامت گفتیم، ممکن است این سؤال را برانگیزد: که اگر کار امام ایصال به مطلوب و اجرای برنامه‌های الهی است، چرا این معنی در مورد بسیاری از پیامبران حتی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و ائمه طاهرین علیهم السلام در مقیاس عمومی تحقق نیافته، بلکه همیشه افراد بسیار آلوده و گمراهی در مقابل آنها وجود داشتند؟ حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۱۰۲ در پاسخ می‌گوییم مفهوم این سخن این نیست که امام مردم را اجبارا به حق می‌رساند، بلکه مردم با حفظ اصل اختیار و داشتن آمادگی و شایستگی می‌توانند از نفوذ ظاهری و باطنی امام، هدایت یابند. درست همانگونه که می‌گوییم خورشید برای تربیت موجودات زنده آفریده شده، یا اینکه قرآن می‌گوید کار باران زنده کردن زمین‌های مرده است، مسلما این تأثیر جنبه عمومی دارد، اما در موجوداتی که آماده پذیرش این آثار و مهیای پرورش باشند. ۲- سؤال دیگر اینکه لازمه تفسیر فوق این است که هر امام باید نخست نبی و رسول باشد و بعد به مقام امامت برسد، در صورتی که جانشینان معصوم پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله چنین نبودند. در پاسخ می‌گوییم: لزومی ندارد که حتما شخص امام قبلا به مقام نبوت و رسالت برسد، بلکه اگر کسی قبل از او باشد که مقام نبوت و رسالت و امامت در او جمع شود (مانند پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله) جانشین او می‌تواند برنامه امامت او را تداوم بخشد و این در صورتی است که نیاز به رسالت جدیدی نباشد، مانند پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله که خاتم پیغمبران است. به تعبیر دیگر اگر مرحله گرفتن وحی الهی و ابلاغ تمام احکام، انجام یافته و تنها مرحله اجرا باقی مانده است، جانشین پیامبر می‌تواند خط اجرایی پیامبر را ادامه دهد، و نیازی به این نیست که نبی یا رسول باشد. (۱)

ابراهیم به تنهایی یک امت بود

إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا لِلَّهِ حَنِيفًا وَلَمْ يَكُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ (۱۲۰) شَاكِرًا لِأَنْعَمِهِ اجْتَبَاهُ وَهَدَاهُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (۱۲۱) وَ آتَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا حَسْبَةً وَ إِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ (۱۲۲) ثُمَّ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ أَنْ اتَّبِعْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَ مَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ (۱۲۳) حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۱۰۳: إِنَّمَا جُعِلَ السَّبْتُ عَلَى الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ وَ إِنَّ رَبَّكَ لَيَحْكُمُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ (۱۲۴) ۱۲۰- ابراهیم (به تنهایی) یک امت بود، مطیع فرمان خداوند و خالی از هر گونه انحراف و هرگز از مشرکان نبود. ۱۲۱- او شکرگزار نعمت‌های پروردگار بود، خداوند او را برگزید، و به راه راست هدایتش کرد. ۱۲۲- و ما در دنیا به او همت نیکو دادیم، و در آخرت از صالحان است. ۱۲۳- سپس به تو وحی فرستادیم که از آیین ابراهیم، که خالی از هر گونه انحراف بود و از مشرکان نبود، پیروی کن. ۱۲۴- شنبه (و تحریم‌های روز شنبه برای یهود) به عنوان یک مجازات بود که در آنهم اختلاف کردند و پروردگارت روز قیامت در میان آنها در آنچه اختلاف کردند، داوری می‌کند. این سوره، سوره بیان نعمت‌ها است و هدف از آن تحریک حس شکرگزاری انسان‌ها است، به گونه‌ای که آنها را به شناخت بخشنده این همه نعمت برانگیزد. در آیات مورد بحث، سخن از یک مصداق کامل بنده شکرگزار خداوند؛ یعنی ابراهیم علیه السلام قهرمان توحید، به میان آمده که مخصوصا از این نظر نیز برای مسلمان‌ها، عموما و عرب‌ها خصوصا، الهام‌آفرین است که او رایشوا و مقتدای نخستین خود می‌دانند. از میان صفات برجسته این مرد بزرگ به پنج صفت اشاره شده است: ۱- در آغاز می‌گوید: «ابراهیم علیه السلام خود امتی بود»؛ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً. در اینکه چرا نام امت بر ابراهیم علیه السلام گذاشته شده، مفسران نکات مختلفی ذکر کرده‌اند که چهار نکته از آن قابل ملاحظه است: - ابراهیم علیه السلام آنقدر شخصیت داشت که به تنهایی یک امت بود، چرا که گاهی شعاع شخصیت انسان آنقدر افزایش می‌یابد که از یک فرد و دو فرد و یک گروه، فراتر می‌رود و شخصیتش معادل یک امت بزرگ می‌شود. - ابراهیم علیه السلام رهبر و مقتدا و معلم بزرگ انسانیت بود و به همین جهت به او امت گفته شده؛ زیرا امت به معنی اسم مفعولی به کسی گفته می‌شود که مردم به او اقتدا کنند و حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۱۰۴ رهبری‌اش را بپذیرند. البته میان این معنی و معنی اول پیوند معنوی خاصی برقرار است؛ زیرا کسی که پیشوای صدق و راستی برای ملتی شد در اعمال همه آنها شریک و سهیم است و گویی خود،

امتی است. - ابراهیم علیه السلام در آن زمان که هیچ خدا پرستی در محیطش نبود و همگی در منجلا ب شرک و بت پرستی غوطه‌ور بودند، تنها موحد و یکتا پرست بود، پس او به تنهایی امتی و مشرکان محیطش، امت دیگر بودند. - ابراهیم علیه السلام سرچشمه پیدایش امتی بود و به همین سبب نام امت بر او نهاده شده است. هیچ اشکالی ندارد که این کلمه کوچک؛ یعنی امت، تمام این معانی بزرگ را در خود جمع کند، آری ابراهیم علیه السلام یک امت بود، یک پیشوای بزرگ بود، یک مرد امت‌ساز بود و در آن روز که در محیط اجتماعی اش کسی دم از تحید نمی‌زد، او منادی بزرگ توحید بود. «۱» در اشعار عرب نیز می‌خوانیم:

لیس علی الله بمستنکر أن یجمع العالم فی واحد! «۲» «از خداوند عجیب نیست که جهان را در انسانی جمع کند!» ۲- وصف دیگر ابراهیم این بود که بنده مطیع خدا بود؛ قَانِتًا لِلَّهِ. ۳- او همواره در خط مستقیم الله و طریق حق، گام می‌سپرد؛ «حَنِيفًا». ۴- او هرگز از مشرکان نبود و تمام زندگی و فکر و زوایای قلبش را تنها نورالله پر کرده بود؛ وَ لَمْ یَكُ مِنَ الْمُشْرِكِیْنَ. ۵- به دنبال این ویژگی‌ها سرانجام او مردی بود که همه نعمت‌های خدا را حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۱۰۵ شکرگزاری می‌کرد؛ شَاكِرًا لِأَنْعَمِهِ.

پس از بیان این اوصاف پنجگانه، به بیان پنج نتیجه مهم این صفات پرداخته و چنین می‌گوید: ۱- خداوند ابراهیم علیه السلام را برای نبوت و ابلاغ دعوتش برگزید؛ «اجْتَبَاهُ». ۲- خداوند او را به راه راست هدایت کرد و از هرگونه لغزش و انحراف حفظ نمود؛ وَ هَدَاهُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ. چرا که هدایت الهی همان گونه که بارها گفته‌ایم، به دنبال لیاقت‌ها و شایستگی‌هایی است که انسان از خود ظاهر می‌سازد، چون بی حساب چیزی بی کسی نمی‌دهند. ۳- ما در دنیا به او حسنه دادیم؛ وَ آتَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً. «حَسَنَةً» به معنای وسیعش که هرگونه نیکی را در بر می‌گیرد، از مقام نبوت و رسالت گرفته، تا نعمت‌های مادی و فرزندان شایسته و مانند آن را شامل می‌شود. ۴- در آخرت از صالحان است؛ وَ إِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِیْنَ. با اینکه ابراهیم علیه السلام از سر سلسله صالحان بود، در عین حال می‌گوید او از صالحان خواهد بود و این نشانه عظمت مقام صالحان است که ابراهیم علیه السلام با این همه مقام در زمره آنها محسوب می‌شود، مگر نه اینکه ابراهیم علیه السلام از خدا این تقاضا را کرده بود: رَبِّ هَبْ لِي حُكْمًا وَ الْوَحْفَانِي بِالصَّالِحِیْنَ؛ «۱» «خداوند! نظر صایب به من عطا کن و مرا از صالحان قرار ده.» ۵- آخرین امتیازی که خداوند به ابراهیم علیه السلام در برابر آنها صفات برجسته داد، این بود که مکتب او نه تنها برای اهل عصرش که برای همیشه، مخصوصاً برای امت اسلامی یک مکتب الهام بخش شد، به گونه‌ای که قرآن می‌گوید: «سپس به تو وحی فرستادیم که از آیین ابراهیم، آیین خالص توحید، پیروی کن؛ ثُمَّ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ أَنْ اتَّبِعْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا...، «۲» باردیگر تأکید می‌کند ابراهیم علیه السلام از مشرکان نبود؛ وَ مَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِیْنَ. با توجه به آیات گذشته، سؤالی در اینجا پیش می‌آید و آن اینکه اگر آیین اسلام حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۱۰۶ آیین ابراهیم علیه السلام است و مسلمانان در بسیاری از مسایل از سنن ابراهیم علیه السلام پیروی می‌کنند، از جمله احترام روز جمعه، پس چرا یهود شنبه را عید می‌دانند و تعطیل می‌کنند؟ آخرین آیه مورد بحث به پاسخ این سؤال می‌پردازد و می‌گوید: شنبه (و تحریم‌های روز شنبه) برای یهود به عنوان یک مجازات قرار داده شد و تازه در آن هم اختلاف کردند، بعضی آن را پذیرفتند و به کلی دست از کار کشیدند و بعضی هم نسبت به آن بی‌اعتنایی کردند؛ إِنَّمَا جُعِلَ السَّبْتُ عَلَى الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ... جریان از این قرار بود که طبق بعضی از روایات، موسی علیه السلام بنی اسرائیل را دعوت به احترام و تعطیل روز جمعه کرد که آیین ابراهیم علیه السلام بود، اما آنها به بهانه‌ای از آن سر باز زدند و روز شنبه را ترجیح دادند، خداوند روز شنبه را برای آنها قرار داد، اما توام با شدت عمل و محدودیت‌ها، بنابر این به تعطیلی روز شنبه نباید استناد کنید، چرا که جنبه فوق العاده و مجازات داشته است و بهترین دلیل بر این مسأله این است که یهود حتی در این روز انتخابی خود نیز اختلاف کردند، گروهی آن را ارج نهادند و احترام نمودند و گروهی نیز احترام آن را شکستند و به کسب و کار پرداختند و به مجازات الهی گرفتار شدند. این احتمال نیز وجود دارد که آیه فوق در رابطه با بدعت‌های مشرکان، در زمینه غذاهای حیوانی باشد؛ زیرا پس از ذکر این مطلب در آیات گذشته این سؤال پیش آمد: پس چرا محرماتی در آیین یهود بود که در اسلام نیست؟ جواب داده شد که آن جنبه مجازات داشت.

دگر بار این سؤال پیش می‌آید که چرا فی‌المثل صید ماهی در روزهای شنبه بر یهود حرام بوده که آن هم در اسلام نیست؟ باز پاسخ داده می‌شود که این یک نوع مجازات و کیفر برای آنها محسوب می‌شده است. به هر حال این آیه ارتباط و پیوندی با آیات اصحاب السبب (آیات ۱۶۳-۱۶۶ سوره اعراف) دارد که شرح ماجرای آنها و چگونگی تحریم صید ماهی در روز شنبه و مخالفت گروهی از یهود با این دستور و آزمایش الهی و مجازات شدیدی که به آن گرفتار شدند، گذشت (به جلد ۶ تفسیر نمونه صفحه ۴۱۸-۴۲۸ مراجعه فرمایید). ضمناً باید توجه داشت که «سبب» در اصل به معنی تعطیل کردن کار برای حج و حریمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۱۰۷ استراحت است و روز شنبه را از این جهت یوم السبب می‌نامیدند که یهود برنامه کسب و کار معمولی خود را در آن تعطیل می‌کردند، سپس این نام برای این روز در اسلام باقی ماند، هر چند روز تعطیلی نبود. در پایان آیه می‌فرماید: «خداوند میان آنها که اختلاف کردند، روز قیامت داوری خواهد کرد»؛ ... وَإِنَّ رَبَّكَ لَيَحْكُمُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ. همان‌گونه که پیشتر هم اشاره کردیم، یکی از اموری که در قیامت پیاده می‌شود، برچیده شدن اختلافات در تمام زمینه‌ها و بازگشت به توحید مطلق است، چرا که آن روز یوم البروز و یوم الظهور و روز کشف سرائر و بواطن و کشف غطا و کنار رفتن پرده‌ها و آشکار شدن پنهانی‌ها است. «۱» بررسی آیات قرآن نشان می‌دهد که خداوند برای ابراهیم، مقام فوق العاده والایی قرار داده است، مقامی که برای هیچ‌یک از پیامبران پیشین قائل نشده است. نام ابراهیم علیه السلام ۶۹ بار در قرآن مجید ذکر شده است و در ۲۵ سوره سخن از وی به میان آمده است. در آیات قرآن از این پیامبر بزرگ مدح و ستایش فراوان شده و صفات ارزنده او یادآوری شده است. او از هر نظر قدوه و اسوه و نمونه‌ای از یک انسان کامل بود. مقام معرفت او نسبت به خداوند، منطبق گویای او در برابر بت پرستان، مبارزات سرسختانه و خستگی‌ناپذیرش در مقابل جباران، ایثار و گذشتش در برابر فرمان پروردگار، استقامت بی نظیرش در برابر طوفان حوادث و آزمایش‌های سخت او، هر یک داستان مفصلی دارد و هر کدام سرمشقی برای مسلمانان و رهروان راه‌الله است. به گفته قرآن، او از نیکان، «۲» صالحان، «۳» قانتان، «۴» صدیقان، «۵» بردباران «۶» و وفا کنندگان حج و حریمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۱۰۸ به عهد بود، شجاعتی بی نظیر و سخاوتی فوق العاده داشت. بزرگی مقام این پیامبر الهی را از تعبیرات زیر به خوبی می‌توان دریافت:

مقام والای ابراهیم در قرآن

۱- خداوند از ابراهیم به عنوان یک امت یاد کرده، و شخصیت او را به منزله یک امت می‌ستاید (نحل - ۱۲۰). ۲- مقام خلیل‌اللهی را به او عطا فرموده است، ... وَأَتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا (نساء: ۱۲۵). جالب اینکه در بعضی از روایات در تفسیر این آیه می‌خوانیم، این مقام به خاطر آن بود که ابراهیم هرگز چیزی از کسی نخواست و هرگز تقاضا کننده‌ای را محروم نکرد! ۳- او از نیکان، صالحان، قانتان، صدیقان، بردباران و وفا کنندگان به عهد بود. (نجم: ۳۷) ۴- ابراهیم فوق العاده مهمان‌نواز بود به طوری که در بعضی از روایات آمده است او را ابواضیاف (پدر مهمانان یا صاحب مهمانان) لقب داده بودند. (ذاریات ۲۴-۲۷) «۱» ۵- او توکل بی نظیری داشت، تا آنجا که در هیچ کار و هیچ حادثه‌ای نظری جز به خدا نداشت هر چه می‌خواست، از او می‌طلبید و جز در خانه او را نمی‌کوبید. داستان پیشنهاد فرشتگان برای نجات او به هنگامی که قوم لجوج می‌خواستند او را در میان دریایی از آتش بیفکنند، و عدم قبول این پیشنهاد از ناحیه ابراهیم در تواریخ ضبط است، او می‌گفت: من سر تا پا نیازم اما نه به مخلوق بلکه تنها به خالق! «۲» ۶- او شجاعت بی نظیری داشت و در برابر سیل خروشان تعصب‌های بت پرستان یک تنه ایستاد و کمترین ترس و وحشتی به خود راه نداد، بت‌های آنها را به باد مسخره گرفت و از بتکده آنها تل‌خاکی ساخت، و در برابر نمود و درخیمانش با شهامت بی نظیری سخن گفت که هر یک از آنها در آیاتی از قرآن مجید آمده است. ۷- ابراهیم منطبق فوق العاده نیرومندی داشت، در عبارات کوتاه و محکم و مستدل حج و حریمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۱۰۹ پاسخ‌های دندان‌شکنی به گمراهان می‌داد، و با همان منطق

رسایش بینی لجوجان را به خاک می‌مالید. «۱» هرگز به خاطر شدت خشونت آنها از کوره در نمی‌رفت، بلکه با خونسردی که حاکی از روح بزرگش بود با آنها روبرو می‌شد، و با گفتار و رفتارش سند محکومیتشان را به دستشان می‌سپرد، که این مطلب نیز در داستان محاجه ابراهیم با نمرد، و با عمویش آزر، و با قضات دادگاه بابل، هنگامی که می‌خواستند او را به جرم خداپرستی و بت‌شکنی محکوم نمایند، به روشنی آمده است. به آیات زیر که در سوره انبیا آمده است خوب توجه کنید: «هنگامی که قضات از او پرسیدند آیا تو هستی که این بلا را به سر خدایان ما آورده‌ای و این همه بت‌های کوچک و بزرگ را در هم شکسته‌ای؟»؛ قَالُوا أَأَنْتَ فَعَلْتَ هَذَا بِالْهَيْئَةِ يَا إِبْرَاهِيمُ. او در پاسخ برای آنکه آنها را در بن بست شدید قرار دهد، بن بستى که راه نجات از آن را نداشته باشند گفت: «ممکن است این کار را بزرگ آنها کرده باشد؟ از آنها سؤال کنید اگر سخن می‌گویند؟»؛ قَالَ بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا فَسِئْلُوهُمْ إِنْ كَانُوا يَنْطِقُونَ. با همین یک جمله دشمنان خود را در بن بست شدیدی قرار داد، اگر بگویند بت‌ها لال و بسته دهن هستند و قادر به تکلم نیستند، زهی رسوایی با این خدای گنگ و بی‌عرضه، و اگر قبول کنند که آنها قادر به تکلم‌اند باید پرسند و جواب بشنوند! اینجا بود که وجدان خفته آنها اندکی بیدار شد، و به خویشتن خویش بازگشتند، و از درون خویش فریادی شنیدند که به آنها می‌گفت شما ظالم و خود خواه و ستمگرید، نه به خود رحم می‌کنید و نه به جامعه‌ای که به آن تعلق دارید؛ فَزَجُّوا إِلَى أَنْفُسِهِمْ فَقَالُوا إِنَّكُمْ الظَّالِمُونَ. «۲» ولی به هر حال لازم بود پاسخی بگویند، لذا با کمال سرشکستگی گفتند تو که می‌دانی اینها سخن نمی‌گویند؛ ثُمَّ نَكِسُوا عَلَى رُؤُسِهِمْ لَقَدْ عَلِمْتَ مَا هَؤُلَاءِ يَنْطِقُونَ. در اینجا بود که گفتار کوبنده ابراهیم همچون صاعقه‌ای بر سر آنها فرود آمد، فریاد زد: «اف بر شما و بر آنچه غیر از خدا می‌پرستید، ای بی‌عقل‌ها!»؛ أَفْ لَكُمْ وَ لِمَا تَعْبُدُونَ مِنْ حِجِّ وَ حَرَمِينَ شَرِيفِينَ در تفسیر نمونه، ص: ۱۱۰ دُونَ اللَّهِ أَفْلا تَعْقِلُونَ. سرانجام چون یارای مقاومت در برابر منطق نیرومند ابراهیم در خود ندیدند- آن‌چنان که شیوه همه زورگویان قلدر است- متوسل به زور شدند، و گفتند او را باید بسوزانید. و برای این کار از تعصبات جاهلانه بت پرستان کمک گرفتند «و صدا زدند بشتابید به یاری خدایانتان اگر توان و قدرتی دارید»؛ قَالُوا حَرِّقُوهُ وَ انصُرُوا آلِهَتَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ. این یک نمونه از منطق رسا و مستدل و قاطع و برنده ابراهیم بود. ۸- قابل توجه اینکه قرآن یکی از افتخارات مسلمانها را این می‌شمرد که آنها بر آیین ابراهیم‌اند و او بود که نام مسلمان را بر شما گذارد. (حج: ۷۸) حتی برای تشویق مسلمانان به انجام پاره‌ای از دستورات مهم به آنان گوشزد می‌کند که شما باید به ابراهیم و یارانش اقتدا جویند. ۹- مراسم حج با آنهمه عظمت و شکوهش به وسیله ابراهیم، و به فرمان خدا پایه گذاری شد و به همین جهت نام ابراهیم و خاطره ابراهیم با تمام مراسم حج آمیخته است و انسان در هر موقف و هر برنامه‌ای از این مراسم بزرگ به یاد این پیغمبر الهی می‌افتد و پرتو عظمت او را در دل خویش احساس می‌کند، اصولاً انجام مراسم حج بی یاد ابراهیم نامفهوم است! (حج: ۲۷). ۱۰- شخصیت ابراهیم تا آن حد و پایه بود که هر گروهی کوشش داشتند او را از خود بدانند یهودیان و مسیحیان هر کدام بر پیوند خویش با ابراهیم تأکید داشتند، که قرآن در پاسخ آنها این واقعیت را بیان داشت که او تنها یک مسلمان و موحد راستین بود یعنی کسی که در همه چیز تسلیم فرمان خدا بود، جز به او نمی‌اندیشید و جز در راه او گام بر نمی‌داشت. «۱» حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۱۱۱

ابراهیم علیه السلام بنده مؤمن خدا

إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ (۱۱۱) وَ بَشَّرْنَاهُ بِإِسْحَاقَ نَبِيًّا مِنَ الصَّالِحِينَ (۱۱۲) وَ بَارَكْنَا عَلَيْهِ وَ عَلَى إِسْحَاقَ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِهِمَا مُحْسِنٌ وَ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ مُبِينٌ (۱۱۳) ۱۱۱- او (ابراهیم علیه السلام) از بندگان با ایمان ما است. ۱۱۲- ما او را به اسحاق علیه السلام، پیامبری صالح، بشارت دادیم. ۱۱۳- ما به او و اسحاق علیه السلام برکت دادیم و از دودمان آنها افرادی نیکوکار به وجود آمدند و افرادی که آشکارا به خود ستم کردند. سه آیه فوق آخرین آیاتی است که ماجرای ابراهیم علیه السلام و فرزندانش را تعقیب و تکمیل می‌کند و در حقیقت هم بیان دلیلی بر آنچه گذشت و هم نتیجه‌ای برای آن است. نخست می‌گوید: «او (ابراهیم علیه السلام) از بندگان

بایمان ما است؛ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ. در حقیقت این جمله دلیلی است بر آنچه گذشت و این واقعیت را بیان می‌کند که اگر ابراهیم علیه السلام همه هستی و وجود خویش و حتی فرزند عزیزش را یک‌جا در طبق اخلاص نهاد و فدای راه معبود خویش کرد، به خاطر ایمان عمیق و قوی‌اش بود. آری همه اینها از جلوه‌های ایمان است و ایمان چه جلوه‌های عجیبی دارد! در حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۱۱۲ ضمن این تعبیر به ماجرای ابراهیم علیه السلام و فرزندش گسترش و تعمیم می‌دهد و آن را از صورت یک واقعه شخصی و خصوصی بیرون می‌آورد و نشان می‌دهد هر کجا ایمان است، ایثار و عشق و فداکاری و گذشت است. ابراهیم علیه السلام همان را می‌پسندید که خدا می‌پسندید و همان را می‌خواست که خداوند می‌خواست و هر مؤمنی می‌تواند چنین باشد. سپس به یکی دیگر از مواهب خداوند به ابراهیم علیه السلام سخن می‌گوید. می‌فرماید: «ما او را بشارت دادیم به اسحاق علیه السلام، که مقدر بود پیامبر شود و از صالحان شود؛ وَ بَشْرَانَا بِإِسْحَاقَ نَبِيًّا مِنَ الصَّالِحِينَ. با توجه به آیه: فَبَشَّرْنَاهُ بِغُلَامٍ حَلِيمٍ که در آغاز این ماجرا ذکر شده، به خوبی روشن می‌شود که این دو بشارت مربوط به دو فرزند است. اگر بشارت اخیر طبق صریح آیه مورد بحث مربوط به اسحاق علیه السلام است، پس غلام حلیم (نوجوان بردبار شکیب) حتما اسماعیل علیه السلام است و آنها که اصرار دارند ذبیح را اسحاق علیه السلام بدانند، هر دو آیه را اشاره به یک مطلب دانسته‌اند با این تفاوت که آیه اول را بیان اصل بشارت فرزند می‌دانند و آیه دوم را بشارت به نبوت می‌دانند، ولی این معنی بسیار بعید است و آیات فوق به وضوح می‌گویند که این دو بشارت مربوط به دو فرزند بوده است. از این گذشته بشارت نبوت نشان می‌دهد که اسحاق علیه السلام باید زنده بماند و وظایف نبوت را انجام دهد و این با مسأله ذبح سازگار نیست. جالب این است که در اینجا بار دیگر به عظمت مقام صالحان برخورد می‌کنیم، که در توصیف اسحاق علیه السلام می‌فرماید: «می‌بایست پیامبر شود و از صالحان شود» و چه والا است مقام صالحان در پیشگاه خداوند بزرگ؟ در آخرین آیه، سخن از برکتی در میان است که خداوند به ابراهیم علیه السلام و فرزندش اسحاق علیه السلام ارزانی داشت، می‌فرماید: «ما به او و اسحاق برکت دادیم؛ وَ بَارَكْنَا عَلَيْهِ وَ عَلَى إِسْحَاقَ... اما برکت در چه چیز؟ توضیحی برای آن داده نشده است، می‌دانیم معمولاً هنگامی که فعلی به صورت مطلق می‌آید و قید و شرطی در آن نیست، معنی عموم را می‌رساند. بنابر این برکت در همه چیز را شامل می‌شود، در عمر و زندگی، در نسل‌های آینده، در تاریخ و مکتب و در همه چیز. حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۱۱۳ اصولاً- برکت در اصل از «برک» (بر وزن درک) به معنی سینه شتر است و هنگامی که شتر سینه خود را بر زمین می‌گذارد، همین ماده در مورد او به کار می‌رود «برک البعیر». تدریجاً این ماده در معنی ثبوت و دوام چیزی به کار رفته است، برکه آب را نیز از آن جهت برکه گویند که آب در آن ثابت است و مبارک را از این نظر مبارک می‌گویند که خیر آن باقی و برقرار است. از اینجا روشن می‌شود که آیه مورد بحث اشاره به ثبوت و دوام نعمت‌های الهی بر ابراهیم علیه السلام و اسحق علیه السلام (و خاندانشان) است و یکی از برکاتی که خداوند بر ابراهیم علیه السلام و اسحاق علیه السلام داد این بود که تمام انبیای بنی اسرائیل از دودمان اسحاق علیه السلام به وجود آمدند در حالی که پیامبر بزرگ اسلام صلی الله علیه و آله از دودمان اسماعیل علیه السلام است. اما برای اینکه توهم نشود که این برکت در خاندان ابراهیم علیه السلام جنبه نسب و قبیله دارد، بلکه در ارتباط با مذهب و مکتب و ایمان است، در آخر آیه می‌افزاید: «از دودمان این دو، افرادی نیکوکار به وجود آمدند، و هم افرادی که به خاطر عدم ایمان، آشکارا به خود ستم کردند؛ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِهِمَا مُحْسِنٌ وَ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ مُرِيئٌ. «مُحْسِنٌ» در اینجا به معنی مؤمن و مطیع فرمان خداوند است و چه احسان و نیکوکاری از این برتر تصور می‌شود؟ و ظالم به معنی کافر و گنهکار است و تعبیر به «لِنَفْسِهِ» اشاره به این است که کفر و گناه در درجه اول ظلم بر خویشان است، آن هم ظلمی واضح و آشکار. به این ترتیب آیه فوق به گروهی از یهود و نصاری که افتخار می‌کردند ما از فرزندان انبیا هستیم، پاسخ می‌گوید که پیوند خویشاوندی به تنهایی افتخار نیست، مگر اینکه در سایه پیوند فکری و مکتبی قرار گیرد. شاهد این سخن حدیثی است که از پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله نقل شده که خطاب به بنی‌هاشم فرمود: «لا- يأتيني الناس بأعمالهم و تأتوني بأنسباكم!»؛ «ای

بنی‌هاشم نکند در روز قیامت مردم با اعمالشان به سراغ من بیایند و شما با انساب و پیوند خویشاوندیتان!». (آنها پیوند مکتبی داشته باشند و شما پیوند جسمانی) «۱» و «۲» حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۱۱۴

ابراهیم علیه السلام انسان نمونه

وَمَنْ يَرْغَبُ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ وَلَقَدْ اصْطَفَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ (۱۳۰) إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمْ قَالَ أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ (۱۳۱) وَوَصَّىٰ بِهَا إِبْرَاهِيمَ بَنِيهِ وَيَعْقُوبَ يَا بَنِيَّ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ لَكُمْ الدِّينَ فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ (۱۳۲)

«۱» ۱۳۰- چه کسی- جز افراد سفیه و نادان- از آیین ابراهیم (با آن پاکی و درخشندگی) روی گردان خواهد شد؟ ما او را در این جهان برگزیدیم و او در جهان دیگر از صالحان است. ۱۳۱- (به خاطر بیاورید) هنگامی را که پروردگار به او گفت اسلام بیاور (و تسلیم در برابر حق باش، او فرمان پروردگار را از جان و دل پذیرفت) گفت در برابر پروردگار جهانیان تسلیم شدم. ۱۳۲- ابراهیم و یعقوب فرزندان خود را (در بازپسین لحظات عمر) به این آیین وصیت کردند (و هر کدام به فرزندان خویش گفتند) فرزندان من! خداوند این آیین پاک را برای شما برگزیده است و شما جز به آیین اسلام (تسلیم در برابر فرمان خدا) نمیرید. حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۱۱۵ در آیات گذشته تا حدودی شخصیت ابراهیم علیه السلام نشان داده شد و از مجموع بحث‌ها به خوبی استفاده شد که این پیامبر بزرگ، می‌تواند یک الگو و اسوه برای همه حق طلبان جهان باشد و مکتب او به عنوان یک مکتب انسان‌ساز مورد استفاده همگان قرار گیرد. بر اساس همین مطلب در نخستین آیه مورد بحث چنین می‌گوید: «چه کسی- جز افرادی که خود را به سفاهت افکنده‌اند- از آیین پاک ابراهیم روی گردان خواهد شد؟» و مَنْ يَرْغَبُ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ. آیا این سفاهت نیست که انسان، آیینی را با این پاکی و درخشندگی رها کند و در بیراهه‌های شرک، کفر و فساد گام بگذارد؟ آیینی که با روح و فطرت انسان آشنا و سازگار است و با عقل و خرد هماهنگ، آیینی را که هم آخرت در آن است و هم دنیا، رها کرده و به سراغ برنامه‌هایی برود که دشمن خرد، مخالف فطرت و تباه کننده دین و دنیایند؟ سپس اضافه می‌کند: «ما ابراهیم را (به خاطر این امتیازات بزرگش) برگزیدیم و او در جهان دیگر از صالحان است»؛ وَلَقَدْ اصْطَفَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ. آری ابراهیم علیه السلام، برگزیده خداوند و سر سلسله صالحان است و به همین دلیل باید اسوه و قدوه باشد. آیه بعد به عنوان تأکید به یکی دیگر از ویژگی‌های صفات برگزیده ابراهیم علیه السلام که در واقع ریشه بقیه صفات او است اشاره کرده می‌گوید: «به خاطر بیاورید هنگامی را که پروردگار به او گفت: در برابر فرمان من تسلیم باش، او گفت: در برابر پروردگار جهانیان تسلیم شدم»؛ إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمْ قَالَ أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ. آری ابراهیم علیه السلام آن مرد فداکار و ایثارگر هنگامی که ندای فطرت را از درون خود می‌شنود که پروردگار به او فرمان تسلیم باش می‌دهد. او تسلیم کامل خدا می‌شود. ابراهیم علیه السلام با فکر و درک خود می‌یابد و می‌بیند که ستارگان و ماه و خورشید، همه غروب و افول دارند و محکوم قوانین آفرینشند، لذا می‌گوید: اینها خدای من نیستند. إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ؛ «من روی خود را به سوی خدایی کردم که آسمان‌ها و زمین را آفرید و در این راه عقیده خود را خالص کردم و حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۱۱۶ من از مشرکان نیستم.» «۱» در آیات گذشته دیدیم که ابراهیم علیه السلام و اسماعیل پس از ساختن کعبه، نخستین تقاضایی که از خداوند- بعد از تقاضای قبولی اعمالشان- کردند، این بود که آنها به راستی تسلیم فرمان او باشند و از دودمان آنها نیز امت مسلمی بپاخیزد. در حقیقت نخستین گام برای ایجاد ارزش در انسان، مسأله خلوص و پاکی است و به همین دلیل که ابراهیم علیه السلام خویش را منحصرًا تسلیم فرمان حق کرد، محبوب خدا شد و خداوند او را برگزید و به همین عنوان، او و مکتبش را معرفی کرد. همه کارهای ابراهیم علیه السلام از آغاز زندگی تا پایان کم نظیر بود. مبارزه بی‌گیر او با بت پرستان و ستاره پرستان و در دل آتش قرار گرفتنش که حتی دشمن سرسختش نمود را تحت تأثیر قرار داد و بی‌اختیار گفت: «مَنْ اتَّخَذَ إِلَهًا فَلْيَتَّخِذْ مِثْلَ إِلَهِ إِبْرَاهِيمَ»؛

اگر کسی بخواهد خدایی برگزیند باید مثل خدای ابراهیم برگزیند. «۲» همچنین آوردن همسر و فرزند شیر خوار در آن بیابان خشک و سوزان، در آن سرزمین مقدس و بنای کعبه و بردن جوانش به قربانگاه، هر یک نمونه‌ای از طرز کار او بود. وصیت و سفارشی که در آخرین روزهای عمر خود به فرزندانش نمود، آن نیز نمونه بود. چنانکه در آخرین آیه مورد بحث می‌خوانیم: «ابراهیم و یعقوب فرزندان خود را در بازپسین لحظات عمر به این آیین پاک توحیدی وصیت کردند؛ وَ وَصَّىٰ بِهَا إِبْرَاهِيمُ بَنِيهِ وَ يُعْقُوبُ ... هر کدام به فرزندان خود گفتند: «فرزندان من! خداوند این آیین توحید را برای شما برگزیده است؛ يَا بَنِيَّ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ لَكُمُ الدِّينَ ... بنا بر این جز بر این آیین رهسپار نشوید و جز با قلبی مملو از ایمان و تسلیم جهان را وداع نگویید؛ ... فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ. حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۱۱۷ قرآن با نقل وصیت ابراهیم علیه السلام گویا می‌خواهد این حقیقت را بازگو کند که شما انسان‌ها تنها مسؤول امروز فرزندانان نیستید، مسؤول آینده آنها نیز هستید، تنها به هنگام چشم بستن از جهان نگران زندگی مادی فرزندانان بعد از مرگتان نباشید، به فکر زندگی معنوی آنها نیز باشید. نه تنها ابراهیم علیه السلام چنین وصیتی کرد که فرزندزاده‌اش یعقوب علیه السلام نیز همین روش را از نیای خود ابراهیم علیه السلام اقتباس نمود و در بازپسین دم عمر، به فرزندانش گوشزد کرد که رمز پیروزی و موفقیت و سعادت در جمله کوتاه (تسلیم در برابر حق) خلاصه می‌شود. ذکر یعقوب علیه السلام از میان همه پیامبران در اینجا شاید برای این هدف باشد که به یهود و نصاری که هر کدام خود را به نوعی به یعقوب ارتباط می‌دادند، بفهماند این آیین شرک آلودی که شما دارید، این عدم تسلیم خالص در برابر حق که برنامه شما را تشکیل می‌دهد، با روش کسی که خود را به او پیوند می‌دهید، سازگار نیست. «۱»

ابراهیم علیه السلام برای همه شما اسوه بود

فَدَّ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ إِذْ قَالُوا لَقَوْمِهِمْ إِنَّا بُرَآءُ مِنْكُمْ وَمِمَّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ كَفَرْنَا بِكُمْ وَ بَدَا بَيْنَنَا وَ بَيْنَكُمْ الْعَدَاوَةُ وَ الْبَغْضَاءُ أَبَدًا حَتَّىٰ تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَحَدَهُ إِلَّا قَوْلَ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ لَأَسْتَعْفِفَنَّ لَكَ وَ مَا أَمْلِكُ لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ رَبَّنَا عَلَيكَ تَوَكَّلْنَا وَ إِلَيْكَ أُنَبِّئُكَ وَ إِلَيْكَ الْمَصِيرُ (۴) رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا فِتْنَةً لِلَّذِينَ كَفَرُوا وَ اغْفِرْ لَنَا رَبَّنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۵) لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِيهِمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَ الْيَوْمَ الْآخِرَ وَ مَنْ يَتَوَلَّ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ (۶) «۲» ۴- برای شما تاسی نیکی در زندگی ابراهیم و کسانی که با او بودند وجود داشت، هنگامی که به قوم مشرک خود گفتند: ما از شما و آنچه غیر از خدا حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۱۱۸ می‌پرستید بیزاریم، ما نسبت به شما کافریم، و میان ما و شما عداوت و دشمنی همیشگی آشکار شده است، و این وضع همچنان ادامه دارد تا به خدای یگانه ایمان بیاورید، جز آن سخن ابراهیم که به پدرش (عمویش آزر) وعده داد که برای تو طلب آمرزش می‌کنم، و در عین حال در برابر خداوند برای تو مالک چیزی نیستم. پروردگارا! ما بر تو توکل کرده‌ایم، و به سوی تو بازگشتم، و سرانجام همه به سوی تو است. ۵- پروردگارا! ما را مایه گمراهی کافران قرار مده، و ما را ببخش ای پروردگارا ما که تو عزیز و حکیمی. ۶- برای شما در برنامه زندگی آنها اسوه حسنه‌ای بود برای کسانی که امید به خدا و روز قیامت دارند، و هر کس سرپیچی کند به خویشان ضرر زده است، زیرا خداوند بی‌نیاز و شایسته هرگونه ستایش است. از آنجا که قرآن مجید، در بسیاری از موارد برای تکمیل تعلیمات خود از الگوهای مهمی که در جهان انسانیت وجود داشته شاهد می‌آورد، در آیات مورد بحث نیز به دنبال نهی شدیدی که از دوستی با دشمنان خدا در آیات قبل شده سخن از ابراهیم علیه السلام و برنامه او به عنوان پیشوای بزرگی که مورد احترام همه اقوام، مخصوصاً قوم عرب، بوده به میان می‌آورد و می‌فرماید: «برای شما در زندگی ابراهیم و کسانی که با او بودند اسوه خوبی وجود داشت؛ فَدَّ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ ... ابراهیم علیه السلام بزرگ پیامبران که زندگیش سرتاسر، درس بندگی و عبودیت خدا، جهاد فی سبیل الله، و عشق به ذات پاک او بود، ابراهیم که امت اسلامی از برکت دعای او، و مفتخر به نامگذاری او می‌باشد، می‌تواند برای شما سرمشق خوبی در این زمینه گردد.

منظور از تعبیر وَ الَّذِینَ مَعَهُ ...؛ «آنها که با ابراهیم بودند»، مؤمنانی است که او را در این راه همراهی می‌کردند، هر چند قلیل و اندک بودند، و این احتمال که منظور پیامبرانی است که با او هم‌صدا شدند، یا انبیا معاصر او - چنانکه بعضی احتمال داده‌اند - بعید به نظر می‌رسد، به خصوص که مناسب این است که قرآن در اینجا پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله را به ابراهیم، و مسلمانان را به اصحاب و یاران او، تشبیه کند، در تواریخ نیز آمده است که گروهی در حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۱۱۹ بابل بعد از مشاهده معجزات ابراهیم به او ایمان آوردند، و در هجرت به سوی شام او را همراهی کردند، و این نشان می‌دهد که او یاران وفاداری داشته است. سپس در توضیح این معنی می‌افزاید: «آن روز که به قوم مشرک و بت پرستان گفتند: ما از شما و آنچه غیر از خدا می‌پرستید بیزاریم!»؛ إِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ إِنَّا بُرَآءُ مِنْكُمْ وَمِمَّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ ... ما نه شما را قبول داریم، و نه آیین و مذهبتان را، ما هم از خودتان و هم از بت‌های بی‌ارزشتان متنفریم. و باز برای تأکید افزودند: «ما نسبت به شما کافریم!»؛ «كَفَرْنَا بِكُمْ». البته این کفر همان کفر براهت و بیزاری است که در بعضی از روایات ضمن برشمردن اقسام پنج‌گانه کفر به آن اشاره شده است. و سومین بار برای تأکید بیشتر افزودند: «در میان ما و شما عداوت و دشمنی همیشگی آشکار شده است!»؛ وَ بَدَا بَيْنَنَا وَ بَيْنَكُمْ الْعَدَاوَةُ وَ الْبُغْضَاءُ آيِدًا. و این وضع همچنان ادامه دارد تا به خدای یگانه ایمان بیاورید؛ ... حَتَّى تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَحَدَهُ ... و به این ترتیب با نهایت قاطعیت و بدون هیچگونه پرده‌پوشی اعلام جدایی و بیزاری از دشمنان خدا کردند، و تصریح نمودند که این جدایی به هیچ قیمت قابل برگشت و تجدید نظر نیست، و تا ابد ادامه دارد، مگر اینکه آنها مسیر خود را تغییر دهند و از خط کفر به خط ایمان روی آورند. ولی از آنجا که این قانون کلی و عمومی در زندگی ابراهیم استثنایی داشته که آنها به خاطر هدایت بعضی از مشرکان صورت گرفته، به دنبال آن می‌فرماید: آنها هرگونه ارتباطشان را با قوم کافر قطع کردند و هیچ سخن محبت آمیزی به آنها نگفتند: «جز این سخن ابراهیم که به پدرش (عمویش آزر) وعده داد که برای تو از خداوند طلب آمرزش می‌کنم، ولی در عین حال من در برابر خداوند برای تو مالک چیزی نیستم و آمرزش تنها به دست او است»؛ ... إِلَّا قَوْلَ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ لَأَسْتَغْفِرَنَّ لَكَ وَ مَا أَمْلِكُ لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ ... این در حقیقت استثنایی است از مسأله قطع هرگونه ارتباط ابراهیم و یارانش از بت پرستان که آن هم دارای شرایط و مصلحت خاصی بود؛ زیرا قرائن نشان می‌دهد که حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۱۲۰ ابراهیم احتمالاً آمادگی برای ایمان را در عمویش آزر مشاهده کرده بود ولی آزر از این مسأله نگران بود که اگر راه توحید را پیش گیرد دوران بت پرستی او چه خواهد شد؟ ابراهیم به او وعده داد که در پیشگاه خدا برای تو استغفار می‌کنم، و به این وعده خود نیز عمل کرد، ولی آزر ایمان نیاورد، و هنگامی که بر ابراهیم روشن شد که او دشمن خدا است و هرگز ایمان نمی‌آورد دیگر برای او استغفار نکرد و با او قطع رابطه نمود. و از آنجا که مسلمانان از این برنامه ابراهیم و آزر اجمالاً - با خبر بودند و ممکن بود همین مطلب بهانه‌ای شود برای افرادی همچون «حاطب ابن ابی بلتعنه» که با کفار سر و سری برقرار نمایند، قرآن می‌گوید این استثنا در شرایط خاصی صورت گرفته، و وسیله‌ای برای جلب آزر به ایمان بوده، نه برای اهداف دنیوی، و لذا در آیه ۱۱۴ سوره توبه می‌فرماید: وَ مَا كَانَ اسْتِغْفَارُ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ إِلَّا عَنْ مَوْعِدَةٍ وَعَدَّهَا إِيَّاهُ فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ أَنَّهُ عَدُوٌّ لِلَّهِ تَبَرَّأَ مِنْهُ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَأَوَّاهٌ حَلِيمٌ؛ «استغفار ابراهیم برای پدرش (عمویش آزر) فقط بخاطر وعده‌ای بود که به او داده بود (تا وی را به سوی ایمان جذب کند) اما هنگامی که برای او مسلم شد که وی دشمن خدا است از او بیزاری جست، چرا که ابراهیم مهربان و بردبار بود.» ولی جمعی از مفسران آن را استثنا از اسوه بودن ابراهیم دانسته‌اند، و گفته‌اند باید در همه چیز به او اقتدا کرد جز استغفارش برای عمویش آزر. این معنی گرچه در کلام عده‌ای از مفسران آمده، ولی بسیار بعید به نظر می‌رسد؛ زیرا اولاً: او در همه چیز اسوه بود، حتی در این برنامه، چرا که اگر همان شرایط آزر در بعضی از مشرکان پیدا می‌شد اظهار محبت نسبت به او برای جلب و جذب وی به سوی ایمان کار خوبی بود، ثانیاً: ابراهیم علیه السلام یک پیامبر معصوم، و از انبیای بزرگ و مجاهد بود، و همه افعالش سرمشق است، معنی ندارد که این مسأله را استثنا کنیم. کوتاه سخن اینکه ابراهیم و پیروانش قویاً با بت پرستان مخالف بودند و باید این درس را از آنها سرمشق گرفت، و داستان آزر

شرایط خاصی داشته که اگر برای ما هم پیدا شود قابل تأسی است. و از آنجا که مبارزه با دشمنان خدا با این صراحت و قاطعیت مخصوصا در زمانی که آنها از قدرت ظاهری برخوردارند جز با توکل بر ذات خدا ممکن نیست، در پایان آیه حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۱۲۱ می‌افزاید: آنها گفتند: «پروردگارا! ما بر تو توکل کردیم و به سوی تو بازگشت نمودیم و رجوع نهایی همه سرانجام به سوی تو است»؛ رَبَّنَا عَلَيْنَاكَ تَوَكَّلْنَا وَإِلَيْكَ أَنبْنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ. در حقیقت آنها سه مطلب را در این عبارت به پیشگاه الهی عرضه داشتند: نخست توکل بر ذات او، و دیگر توبه و بازگشت به سوی او، و سپس توجه به این حقیقت که رجوع نهایی همه چیز به سوی او است که علت و معلول یکدیگرند، ایمان به معاد و بازگشت نهایی سبب توبه می‌گردد و توبه روح توکل را در انسان زنده می‌کند. در آیه بعد به یکی دیگر از درخواستهای ابراهیم و یارانش که در این زمینه، حساس و چشمگیر است اشاره کرده، می‌گوید: «پروردگارا! ما را مایه گمراهی کافران قرار مده»؛ رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا فِتْنَةً لِلَّذِينَ كَفَرُوا... این تعبیر ممکن است اشاره به اعمالی مانند اعمال «حاطب ابن ابی بلتعه» باشد که گاهی از افراد بی‌خبر سر می‌زند و کاری می‌کنند که سبب تقویت گمراهان می‌گردد در حالی که گمان می‌کنند کار خلافی نکرده‌اند. و یا اشاره به این است ما را در چنگال آنها گرفتار مکن، و در برابر آنها مغلوب مساز، مبادا بگویند: اگر اینها بر حق بودند هرگز گرفتار شکست نمی‌شدند، و این مایه گمراهی آنها می‌گردد. یعنی اگر آنها از شکست و تسلط کفار می‌ترسند نه به خاطر خودشان است، بلکه به خاطر این است که آیین حق زیر سؤال نرود، و پیروزی ظاهری مشرکان دلیل بر حقانیت آنها تلقی نشود، و این است راه و رسم یک مؤمن واقعی که هر چه می‌خواهد برای خدا می‌خواهد، از همه بریده و به خدا پیوسته است و همه چیز را برای رضای او می‌طلبد. و درحقیقت به خدا می‌گوید: رو به سوی تو کردیم و دل به تو بستیم، از همه باز آمدم با تو نشستیم و در پایان آیه می‌افزاید: «پروردگارا! اگر لغزشی از ما سر زد ما را ببخش»؛ ... وَاعْفُرْ لَنَا رَبَّنَا... «همانا تو عزیز و حکیمی»؛ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ. قدرتت شکست ناپذیر است و حکمتت نافذ در همه چیز. این جمله ممکن است اشاره به آن باشد که اگر در خلال زندگی ما نشانه‌ای از تمایل حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۱۲۲ و محبت و دوستی به دشمنان تو وجود داشته این لغزش را بر ما ببخش، و این درسی است برای مسلمانان که آنها نیز سرمشق گیرند و اگر حاطبی در میان آنها پیدا شد استغفار کنند و به سوی خدا بازگردند. در آخرین آیه مورد بحث بار دیگر روی همان مطلبی تکیه می‌کند که در نخستین آیه تکیه شده بود، می‌فرماید: «برای شما مسلمانان در برنامه زندگی آنها اسوه و الگوی نیکویی بود، برای آنها که امید به خدا و روز قیامت دارند»؛ لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِيهِمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ... نه تنها برائت و بیزاریشان از بت پرستان و خط کفر، بلکه دعاهای آنها و تقاضاهایشان در پیشگاه خدا که نمونه‌هایی از آن در آیات قبل گذشت نیز برای همه مسلمانان سرمشق است. این سرمشق را تنها کسانی می‌گیرند که دل به خدا بسته‌اند، و ایمان به مبدء و معاد قلبشان را روشن ساخته، و در طریق حق به حرکت در آمده‌اند. بدون شک این تأسی و پیروی نفعش قبل از هر کس به خود مسلمانان باز می‌گردد لذا در پایان می‌افزاید: «هر کس سرپیچی کند و طرح دوستی با دشمنان خدا بریزد، به خودش ضرر زده، و خداوند نیازی به او ندارد، چرا که او از همگان بی‌نیاز و شایسته هرگونه حمد و ستایش است»؛ ... وَمَنْ يَتَوَلَّ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْخَمِيدُ. زیرا طرح دوستی با دشمنان خدا آنها را تقویت می‌کند، و قوت آنها باعث شکست خود شما است، و اگر آنها بر شما مسلط گردند بر صغیر و کبیر رحم نخواهند کرد.

نکته‌ها:

۱- الگوهای جاویدان

برنامه‌های عملی، همیشه مؤثرترین برنامه‌ها است، چون عمل حکایت از ایمان عمیق انسان به گفتارش می‌کند، و سخنی که از دل

بر آید لا جرم بر دل نشیند. همیشه وجود الگوها و سرمشق‌های بزرگ در زندگی انسانها، وسیله مؤثری برای تربیت آنها بوده است، به همین دلیل، پیامبر و پیشوایان معصوم مهمترین شاخه هدایت را با عمل خود نشان می‌دادند، و لذا هنگامی که سخن از سنت به میان می‌آید، گفته می‌شود حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۱۲۳ سنت عبارت است از قول و فعل و تقریر معصوم؛ یعنی پیشوایان معصوم سخن و عمل و سکوتشان همه حجت و راهنما است، و نیز به همین دلیل است که عصمت در تمام پیامبران و امامان شرط است تا الگوهایی در همه زمینه‌ها باشند. قرآن نیز بر این مسأله مهم صحه گذارده، الگوها و سرمشق‌هایی در همه زمینه‌ها برای مؤمنان معرفی می‌کند، از جمله در آیات مورد بحث، دو بار از ابراهیم و یارانش سخن می‌گوید، و در سوره احزاب، شخص پیامبر صلی الله علیه و آله به عنوان الگو و اسوه، به مسلمانان معرفی می‌نماید. (باید توجه داشت، اسوه معنی مصدری دارد، و به معنی تأسی کردن و پیروی عملی است، هر چند در استعمالات روزمره فارسی به معنی کسی است که مورد تأسی قرار می‌گیرد). در جنگ پر مخاطره احزاب، در ایامی که مسلمانان، سخت در بوته آزمایش قرار گرفته بودند، و حوادث کوبنده نیرومندترین افراد را به لرزه در می‌آورد، خداوند پیامبر صلی الله علیه و آله را به عنوان الگو و اسوه‌ای از استقامت و پایمردی و ایمان و اخلاص، و آرامش در میان طوفان، معرفی می‌کند، و البته این امر منحصر به میدان احزاب نبود که در همه جا پیامبر صلی الله علیه و آله سرمشق عظیمی برای مسلمانان محسوب می‌شد. شعار «كُونُوا دُعَاءَ النَّاسِ بِأَعْمَالِكُمْ وَلَا تَكُونُوا دُعَاءَ بِلِسَانِكُمْ»؛ «۱» «مردم را به اعمال خویش دعوت به سوی خدا کنید نه به زبان» خود که از حدیث امام صادق علیه السلام گرفته شده، دلیل بر این است که همه مسلمانان راستین نیز به نوبه خود باید الگو و اسوه برای دیگران باشند، و با زبان عمل، اسلام را به دنیا معرفی کنند که اگر این کار می‌شد، اسلام دنیاگیر شده بود!

۲- خداوند از همگان بی‌نیاز است.

در قرآن مجید کرارا روی این نکته تکیه شده که اگر خداوند دستورهایی به شما می‌دهد و گاه مشکل و شاق به نظر می‌رسد، فراموش نکنید تمام منافع آن به حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۱۲۴ خود شما باز می‌گردد، چرا که دریای بیکران هستی خدا کمبودی ندارد تا از شما کمک بگیرد، به علاوه شما چیزی ندارید که به او بدهید بلکه هر چه دارید از او است. در احادیث قدسی آمده است: بندگان من! شما هرگز نمی‌توانید به من زیانی برسانید و یا نفعی بدهید، بندگانم! اگر اولین و آخرین و جن و انس پاک‌ترین قلب را داشته باشند، ذره‌ای بر ملک من نمی‌افزاید، و اگر اولین و آخرین و انس و جن، ناپاک‌ترین قلب را داشته باشند، از ملک من چیزی نمی‌کاهد. بندگانم! اگر اولین و آخرین و انس و جن در میدانی جمع شوند و هر چه می‌خواهند از من بخواهند و همه آن را به آنها بدهم چیزی از خزائن من کاسته نمی‌شود، و درست مانند رطوبتی است که یک ریسمان از دریا برمی‌گیرد. بندگانم! من اعمال شما را احصا می‌کنم، سپس به شما باز می‌گردانم، کسی که نیکی بیابد خدا را شکر کند، و کسی که غیر آن را ببیند جز خویشتن را ملامت ننماید.

۳- اصل اساسی «حب فی الله» و «بغض فی الله»

پیوند مکتبی مهم‌ترین پیوندی است که انسانها را با یکدیگر مربوط می‌سازد که هر پیوندی تحت الشعاع آن است. این سخنی است که قرآن بارها روی آن تأکید کرده است، و اگر این پیوند تحت تأثیر روابط دوستی و خویشاوندی و منافع شخصی قرار گیرد ارکان مذهب متزلزل خواهد شد. بعلاوه ارزش نهایی در ایمان و تقوا است، چگونه ممکن است با کسانی که فاقد این دو هستند ارتباط برقرار سازیم؟ لذا در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «مَنْ أَحَبَّ لِلَّهِ وَ أَبْغَضَ لِلَّهِ وَ أَعْطَى لِلَّهِ فَهُوَ مِمَّنْ كَمَلَ إِيْمَانُهُ». «۱» «کسی که برای خدا دوست دارد، و برای خدا دشمن دارد، و برای خدا ببخشد، از حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه،

ص: ۱۲۵ کسانی است که ایمانش کامل شده.» در حدیث دیگری از همان حضرت علیه السلام می‌خوانیم: «مَنْ أَوْثَقَ عُرَى الْإِيمَانِ أَنْ تُجِزَّ بِ فِي اللَّهِ وَ تُبْغِضَ فِي اللَّهِ وَ تُعْطَى فِي اللَّهِ وَ تَمْنَعَ فِي اللَّهِ». «۱» «از محکم‌ترین دستگیره‌های ایمان این است که برای خدا دوست داری و برای خدا دشمن داری، و برای خدا ببخشی، و برای خدا منع کنی.» احادیث در این زمینه بسیار فراوان است، برای آگاهی بیشتر به جلد دوم اصول کافی باب الحب فی الله مراجعه شود، مرحوم کلینی در این باب ۱۶ حدیث در این زمینه نقل کرده است. و نیز برای توضیح بیشتر در زمینه «حَبِّ فِي اللَّهِ وَ بَغْضِ فِي اللَّهِ» به جلد ۲۳ تفسیر نمونه ذیل آیه ۲۲ سوره مجادله مراجعه شود. «۲» حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۱۲۶

«ابراهیم علیه السلام و موهبت‌های الهی»

اشاره

وَ وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ نَافِلَةً وَ كَلَّمَا جَعَلْنَا صَالِحِينَ (۷۲) وَ جَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَهْتَدُونَ بِأَمْرِنَا وَ أَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَ إِقَامَ الصَّلَاةِ وَ إِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَ كَانُوا لَنَا عَابِدِينَ (۷۳) «۱» ۷۲- و اسحاق و نیز یعقوب را به وی بخشیدیم، و همه آنان را مردانی صالح قرار دادیم. ۷۳- و آنها را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما (مردم را) هدایت می‌کردند، و انجام کارهای نیک و برپا داشتن نماز و ادای زکات را به آنها وحی کردیم، و آنها فقط مرا عبادت می‌کردند. این آیه به یکی از مهمترین مواهب خداوند به ابراهیم علیه السلام که داشتن فرزندی صالح و نسلی برومند و شایسته است اشاره کرده می‌فرماید: «ما به او اسحاق را بخشیدیم و یعقوب (فرزند اسحاق) را بر او افزودیم»؛ وَ وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ نَافِلَةً... و همه آنها را مردانی صالح و شایسته و مفید قرار دادیم؛ ... وَ كَلَّمَا جَعَلْنَا صَالِحِينَ. «۲» سالیان درازی گذشت که ابراهیم علیه السلام در عشق و انتظار فرزند صالحی به سر می‌برد و آیه ۱۰۰ سوره صافات گویای این خواسته درونی او است: رَبِّ هَبْ لِي مِنَ الصَّالِحِينَ؛ حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۱۲۷ «پروردگارا! فرزندی صالح به من مرحمت کن». سرانجام خداوند دعای او را مستجاب کرد، نخست اسماعیل و سپس اسحاق را به او مرحمت کرد که هر کدام پیامبری بزرگ و با شخصیت بودند. تعبیر به «نافله» که ظاهراً تنها توصیفی برای یعقوب است شاید از این نظر باشد که ابراهیم علیه السلام تنها فرزند صالحی تقاضا کرده بود، خداوند نوه صالحی نیز بر آن افزود؛ زیرا «نافله» در اصل به معنی موهبت و یا کار اضافی است. آخرین آیه مورد بحث به مقام امامت و رهبری این پیامبر بزرگ و بخشی از صفات و برنامه‌های مهم و پرارزش آنها به طور جمعی اشاره می‌کند. در این آیه مجموعاً شش قسمت از این ویژگی‌ها بر شمرده شده که با اضافه کردن توصیف به صالح بودن که از آیه قبل استفاده می‌شود، مجموعاً هفت ویژگی را تشکیل می‌دهد. این احتمال نیز وجود دارد که مجموعه شش صفتی که در این آیه ذکر شده، شرحی باشد برای صالح بودن آنها که در آیه قبل آمده است. نخست می‌گوید: «ما آنها را امام و رهبر مردم قرار دادیم»؛ وَ جَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً.... یعنی علاوه بر مقام نبوت و رسالت، مقام امامت را نیز به آنها دادیم- امامت همان گونه که پیشتر هم اشاره کرده‌ایم، آخرین مرحله سیر تکاملی انسانی است که به معنی رهبری همه جانبه مادی، معنوی، ظاهری، باطنی، جسمی و روحی مردم است. فرق نبوت و رسالت، با امامت این است که پیامبران در مقام نبوت و رسالت تنها فرمان حق را دریافت می‌کنند و از آن خبر می‌دهند و به مردم ابلاغ می‌کنند، ابلاغی توأم با بشارت و انداز. اما در مرحله امامت این برنامه‌های الهی را به مرحله اجرا در می‌آورند، خواه از طریق تشکیل حکومت عدل باشد یا بدون آن، در این مرحله امامت این برنامه‌های الهی را به برنامه‌ها و پرورش‌دهنده انسان‌ها، به وجود آورنده محیطی پاک و منزّه و انسانی. در حقیقت مقام امامت مقام تحقق بخشیدن به تمام برنامه‌های الهی است، به تعبیر دیگر ایصال به مطلوب و هدایت تشریحی و تکوینی است. امام از این نظر درست به خورشید می‌ماند که با اشعه خود موجودات زنده را پرورش می‌دهد. «۱» حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۱۲۸ در مرحله بعد

فعلیت و ثمره این مقام را باز گو می‌کند: «آنها به فرمان ما هدایت می‌کردند»؛ ... يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا. نه تنها هدایت به معنی راهنمایی و ارائه طریق که آن در نبوت و رسالت وجود دارد، بلکه به معنی دستگیری کردن و رساندن به سر منزل مقصود (البته برای آنها که آمادگی و شایستگی دارند). سومین، چهارمین و پنجمین موهبت و ویژگی آنها این بود که: «ما به آنها انجام کار خیر را وحی کردیم و همچنین برپا داشتن نماز و ادای زکات»؛ وَ أَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ.... این وحی می‌تواند وحی تشریحی باشد؛ یعنی ما انواع کارهای خیر و ادای نماز و اعطای زکات را در برنامه‌های دینی آنها گنجانیدیم، همچنین می‌تواند وحی تکوینی باشد؛ یعنی به آنها توفیق و توان و جاذبه معنوی برای انجام این امور بخشیدیم. البته هیچ‌یک از این امور جنبه اجباری و اضطراری ندارد، بلکه تنها آمادگی‌ها و زمینه‌ها است که بدون اراده و خواست خود آنها هرگز به نتیجه نمی‌رسد. ذکر «اقامه صلاة و ادای زکات» بعد از فعل «خیرات» به خاطر اهمیت این دو برنامه است که نخست به طور عام در جمله: وَ أَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ... و بعد به طور خاص بیان شده است. در آخرین فراز به مقام عبودیت آنها اشاره کرده، می‌گوید: «آنها همگی فقط ما را عبادت می‌کردند»؛ وَ كَانُوا لَنَا عَابِدِينَ. «۱» ضمناً تعبیر به «کائوا» که دلالت بر سابقه مستمر در این برنامه دارد، شاید اشاره به این باشد که آنها حتی قبل از رسیدن به مقام نبوت و امامت، مردانی صالح و موحد و شایسته بوده‌اند و در پرتو همین برنامه‌ها، خداوند مواهب تازه‌ای به آنها بخشیده است. این نکته نیز لازم به یادآوری است که جمله: ... يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا در حقیقت وسیله شناخت امامان و پیشوایان حق، از برابر رهبران و پیشوایان باطل است که معیار کار آنها بر هوس‌های شیطانی است. حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۱۲۹ در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم که فرمود: «امام در قرآن مجید دو گونه است. در یک جا خداوند می‌فرماید: وَ جَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا...؛ یعنی به امر خدا نه به امر مردم، امر خدا را بر امر خودشان مقدم می‌شمردند و حکم او را برتر از حکم خود قرار می‌دهند، ولی در جای دیگر می‌فرماید: وَ جَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ...؛ یعنی ما آنها را پیشوایانی قرار دادیم که دعوت به دوزخ می‌کنند، فرمان خود را بر فرمان پروردگار مقدم می‌شمردند و حکم خویش را قبل از حکم او قرار می‌دهند و مطابق هوس‌های خود و بر ضد کتاب‌الله عمل می‌نمایند. «۱» و این است معیار و محک برای شناسایی امام حق از امام باطل. «۲» وَ وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ كُلًّا هَدَيْنَا وَ نوحًا هَدَيْنَا مِنْ قَبْلُ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُدَ وَ سُلَيْمَانَ وَ أَيُّوبَ وَ يُوسُفَ وَ مُوسَى وَ هَارُونَ وَ كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ (۸۴) وَ زَكَرِيَّا وَ يَحْيَى وَ عِيسَى وَ إِبْرَاهِيمَ كُلًّا مِمَّنْ الصَّالِحِينَ (۸۵) وَ إِسْمَاعِيلَ وَ الْيَسَعَ وَ يُونُسَ وَ لُوطًا وَ كُلًّا فَضَّلْنَا عَلَى الْعَالَمِينَ (۸۶) وَ مِنْ آبَائِهِمْ وَ ذُرِّيَّاتِهِمْ وَ إِخْوَانِهِمْ وَ اجْتَبَيْنَاهُمْ وَ هَدَيْنَاهُمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (۸۷) «۳» ۸۴- و اسحاق و یعقوب را به او (ابراهیم) بخشیدیم و هر کدام را هدایت کردیم و نوح را (نیز) قبلاً هدایت نمودیم و از فرزندان او داود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هارون را (هدایت کردیم) و اینچنین نیکوکاران را پاداش می‌دهیم. ۸۵- و (همچنین) زکریا و یحیی و عیسی و الیاس هر کدام از صالحان بودند. ۸۶- و اسماعیل و الیسع و یونس و لوط و هر یک را بر جهانیان برتری دادیم. ۸۷- و از پدران آنها و فرزندان آنها و برادران آنها افرادی را برگزیدیم و هدایت به راه راست نمودیم. حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۱۳۰ در این آیات به قسمتی از مواهبی که خداوند به ابراهیم داده است اشاره شده، و آن موهبت فرزندان صالح و نسل لایق و برومند است که یکی از بزرگترین مواهب الهی محسوب می‌شود. نخست می‌گوید: «ما به ابراهیم، اسحاق و یعقوب (فرزند اسحاق) را بخشیدیم»؛ وَ وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ.... و اگر در اینجا اشاره به فرزند دیگر ابراهیم، اسماعیل نشده بلکه در لابلای بحث آمده است شاید به خاطر آن است که تولد اسحاق از مادر عقیمی همچون ساره آن‌هم در سن پیری، موضوع بسیار عجیب و موهبتی غیر منتظره بود. سپس برای بیان اینکه افتخار این دو تنها در جنبه پیغمبرزادگی نبود، بلکه شخصاً در پرتو فکر صحیح و عمل صالح نور هدایت را در قلب خود جای داده بودند، می‌گوید: «هر یک از آنها را هدایت کردیم»؛ ... كُلًّا هَدَيْنَا.... و به دنبال آن برای اینکه تصور نشود، در دورانه‌های قبل از ابراهیم، پرچم‌دارانی برای توحید نبودند، و این موضوع از زمان او شروع شده اضافه می‌کند، «نوح را نیز پیش از آن هدایت و رهبری کردیم»؛ وَ نوحًا هَدَيْنَا مِنْ قَبْلُ.... و می‌دانیم نوح نخستین پیامبر اولو

العزم است که دارای آیین و شریعت بود و سر سلسله پیامبران اولوا العزم می‌باشد. در حقیقت با اشاره به موقعیت نوح که از اجداد ابراهیم است و موقعیت جمعی از پیامبران که از دودمان و فرزندان او هستند، موقعیت ممتاز ابراهیم را از نظر وراثت و ریشه و ثمره وجودی مشخص می‌سازد و در تعقیب آن نام جمع کثیری از پیامبران را که از دودمان ابراهیم بودند می‌برد، نخست می‌گوید: «از دودمان ابراهیم، داوود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هارون هستند»؛ و مِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُدَ وَ سُلَيْمَانَ وَ أَيُّوبَ وَ يُوسُفَ وَ مُوسَى وَ هَارُونَ ... سپس با این جمله که این چنین نیکوکاران را پاداش می‌دهیم روشن می‌کند که مقام و موقعیت آنها در پرتو اعمال و کردار آنها بود ... وَ كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ. در اینکه ضمیر مِنْ ذُرِّيَّتِهِ؛ «از دودمان او»، به چه کسی بر می‌گردد؟ به ابراهیم یا نوح؟ در میان مفسران گفتگوی زیادی است، ولی غالب مفسران آن را به ابراهیم باز حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۱۳۱ گردانیده‌اند و ظاهراً نباید تردید داشت که مرجع ضمیر ابراهیم است؛ زیرا بحث آیه درباره مواهب خدا نسبت به ابراهیم می‌باشد، نه درباره نوح پیغمبر، به علاوه از روایات متعددی که بعداً نقل خواهیم کرد این موضوع نیز استفاده می‌شود. تنها مطلبی که سبب شده بعضی از مفسران ضمیر را به نوح باز گردانند ذکر نام یونس و لوط در آیات بعد است؛ زیرا مشهور در تواریخ آن است که یونس از فرزندان ابراهیم نبوده، و لوط هم برادرزاده یا خواهرزاده ابراهیم است. ولی در مورد یونس، مورخان اتفاق نظر ندارند، بعضی او را از دودمان ابراهیم دانسته‌اند و بعضی او را از پیامبران بنی اسرائیل شمرده‌اند. به علاوه مورخان معمولاً نسب را از طرف پدر حفظ می‌کنند، چه مانعی دارد که یونس همانند عیسی که نامش را نیز در آیات فوق می‌خوانیم از طرف مادر، به ابراهیم منتهی شود. و اما لوط گرچه فرزند ابراهیم نبود ولی از خاندان و دودمان او بود و همانطور که در لغت عرب گاهی به عمو، آب گفته می‌شود، به برادرزاده یا خواهرزاده نیز ذریه و فرزند اطلاق می‌گردد، و به این ترتیب نمی‌توانیم دست از ظاهر آیات که درباره ابراهیم است برداریم و ضمیر را به نوح که در اینجا موضوع سخن نیست باز گردانیم. و در آیه بعد نام زکریا و یحیی و عیسی و الیاس را می‌برد و اضافه می‌کند که همه اینها از صالحان بودند؛ یعنی مقامات آنها جنبه تشریفاتی و اجباری نداشت، بلکه در پرتو عمل صالح در پیشگاه خدا شخصیت و عظمت یافتند؛ وَ زَكَرِيَّا وَيَحْيَى وَعِيسَى وَإِلْيَاسَ كُلٌّ مِنَ الصَّالِحِينَ. در آیه بعد نیز نام چهار نفر دیگر از پیامبران و رهبران الهی آمده و می‌فرماید: وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيُوسُفَ وَ لُوطًا ... هر کدام را بر مردم عصر خود برتری بخشیدیم؛ وَ إِسْمَاعِيلَ وَ الْيَسَعَ وَ يُوسُفَ وَ لُوطًا وَ كَلَّا فَضَّلْنَا عَلَى الْعَالَمِينَ. در اینکه «الیسع» چگونه نامی است و اشاره به کدام یک از پیامبران است در میان مفسران و ادبای عرب گفتگو است، بعضی آن را یک نام عبری می‌دانند که در اصل یوشع بوده، سپس الف و لام به آن داخل شده و شین تبدیل به سین گردیده است، و بعضی معتقدند یک اسم عربی است که از یسع (فعل مضارع از ماده وسعت) گرفته شده است، این احتمال را نیز داده‌اند که به همین صورت نام یکی از انبیای پیشین بوده است و حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۱۳۲ در هر حال از پیامبرانی است که از نسل ابراهیم می‌باشند. و در آخرین آیه یک اشاره کلی به پدران و فرزندان و برادران صالح، پیامبران نامبرده که به طور تفصیل اسم آنها در اینجا نیامده است کرده، می‌گوید: «از میان پدران آنها و فرزندانشان و برادرانشان، افرادی را فضیلت دادیم و برگزیدیم و به راه راست هدایت کردیم»؛ وَ مِنْ آبَائِهِمْ وَ ذُرِّيَّتِهِمْ وَ إِخْوَانِهِمْ وَ اجْتَبَيْنَاهُمْ وَ هَدَيْنَاهُمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ. در اینجا به چند موضوع باید توجه داشت:

۱- فرزندان پیامبر

- در آیات فوق، عیسی از فرزندان ابراهیم (و بنابر احتمالی از فرزندان نوح) شمرده شده، با اینکه می‌دانیم تنها از طرف مادر به آنها مربوط می‌شود، و این دلیل بر آن است که سلسله نسب از طرف پدر و مادر به طور یکسان پیش می‌رود و به همین دلیل نوه‌های پسری و دختری هر دو ذریه و فرزندزاده انسان محسوب می‌شوند. روی همین جهت امامان اهل بیت که همه از طرف دختر به پیامبر صلی الله علیه و آله می‌رسند، ابنا رسول الله (فرزندان پیغمبر) خوانده می‌شوند. اگرچه در دوران جاهلیت که برای زن هیچگونه

اهمیتی قائل نبودند، تنها نسب را از طرف پدر می‌دانستند، ولی اسلام قلم بطلان بر این فکر جاهلی کشیده اما متأسفانه بعضی از نویسندگانی که علاقه درستی به ائمه اهل بیت نداشتند کوشش می‌کردند این موضوع را انکار کنند و از گفتن ابن رسول‌الله به آنها خود داری نمایند و سنن جاهلی را زنده کنند. اتفاقاً این موضوع در زمان خود ائمه مطرح بوده است، و آنها با همین آیه که دلیل دندان شکنی محسوب می‌شود به آنها پاسخ می‌گفتند. از جمله در کافی و در تفسیر عیاشی از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: خداوند متعال در قرآن مجید، نسب عیسی را که از طرف مادر به ابراهیم منتهی می‌شود، به عنوان ذریه (فرزندزاده) بیان کرده آنگاه آیه: «وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُدَ وَ سُلَيْمَانَ...» را تا آخر و آیه بعد را هم تا لفظ عیسی تلاوت کرد. و نیز در تفسیر عیاشی از ابو الاسود روایت شده که می‌گوید: روزی حجاج کسی را حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۱۳۳ به نزد یحیی بن معمر که از علاقمندان خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله بود فرستاد که من شنیدم تو حسن و حسین را فرزندان رسول خدا می‌دانی و در این باره به آیات قرآن استدلال می‌کنی؟ در حالی که من قرآن را از اول تا به آخر خواندم و به چنین آیه‌ای برخورددم. یحیی بن معمر در پاسخ او گفت: آیا در سوره انعام به این آیه برخورده‌ای که می‌گوید: «وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُدَ وَ سُلَيْمَانَ... وَ يَحْيَى وَ عِيسَى» گفت: آری خوانده‌ام، گفت: مگر نه این است که در این آیات عیسی ذریه ابراهیم شمرده شده، با اینکه از طرف پدر به او نمی‌رسید؟! در عیون الاخبار در ضمن یک حدیث طولانی در زمینه گفتگوی امام موسی بن جعفر علیه السلام با هارون الرشید و موسی بن مهدی، چنین نقل می‌کند که او به امام کاظم علیه السلام گفت: چگونه شما می‌گویید ما ذریه پیامبریم، در حالی که پیامبر پسری نداشت و نسل از طریق پسر است نه دختر و شما فرزندان دختر او هستید؟ امام در پاسخ از او خواست که از این سؤال صرف نظر کند، ولی هارون اصرار کرد و گفت به هیچوجه صرف نظر نمی‌کنم؛ زیرا شما معتقدید به اینکه همه چیز در قرآن مجید است و باید از قرآن آیه‌ای در این باره بیاورید. امام فرمود: «أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ، بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، وَ مِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُدَ وَ سُلَيْمَانَ وَ أَيُّوبَ وَ يُوسُفَ وَ مُوسَى وَ هَارُونَ وَ كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ وَ زَكَرِيَّا وَ يَحْيَى وَ عِيسَى...» سپس سؤال کرد ای هارون! پدر عیسی که بود؟ گفت: عیسی پدر نداشت، فرمود: بنابراین اگر او ملحق به ذریه پیامبران است از طریق مریم می‌باشد، ما نیز ملحق به ذریه رسول خدا از طریق مادرمان فاطمه هستیم. جالب توجه اینکه بعضی از متعصبین اهل تسنن نیز، این موضوع را در تفسیر خود ذیل همین آیه آورده‌اند، از جمله فخر رازی در تفسیر کبیر خود می‌گوید: این آیه دلالت دارد بر اینکه حسن و حسین از ذریه پیامبرانند زیرا خداوند عیسی را از ذریه ابراهیم شمرده است با اینکه تنها از طریق مادر به او مربوط می‌شود. نویسندگان المنار که در تعصب در بعضی از مباحث خاص مذهبی دست کمی از فخر رازی ندارد، بعد از نقل کلام فخر رازی می‌گوید: در این باب حدیثی از ابو بکر در صحیح بخاری از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده است که به امام حسن علیه السلام اشاره کرد و گفت: «إِنَّ أَيْنِي حَجَّ وَ حَرَمِينَ شَرِيفِينَ» در تفسیر نمونه، ص: ۱۳۴ «هَذَا سَيِّدٌ»؛ «این پسر من آقا است» (یعنی کلمه پسر بر امام حسن اطلاق کرد) در حالی که در نزد عرب (جاهلی) لفظ ابن بر دختر زاده اطلاق نمی‌شد... سپس اضافه می‌کند به همین جهت مردم اولاد فاطمه علیها السلام را اولاد رسول و عترت و اهل بیت او می‌دانستند. در هر حال شک نیست که فرزندان زاده‌ها از طرف دختر و پسر هر دو فرزند انسان محسوب می‌شوند و هیچگونه تفاوتی در این زمینه نیست، و نه این موضوع از مختصات پیغمبر مامی باشد و مخالفت با این مسأله سر چشمه‌ای جز تعصب و یا افکار جاهلی ندارد، و لذا در تمام احکام اسلامی از قبیل ازدواج و ارث و مانند آن هیچگونه تفاوتی میان این دو نیست، تنها استثنایی که دارد، مسأله خمس است که روی عنوان سیادت است و به جهت خاصی که در کتاب خمس در فقه آمده این موضوع استثنا شده است.

۲- چرا نام این پیامبران در سه گروه در سه آیه بیان شده است؟

بعضی از مفسران احتمال داده‌اند که گروه اول یعنی داود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هارون، این شش نفر، از پیامبرانی

بودند که علاوه بر مقام نبوت و رسالت، دارای حکومت و زمامداری نیز بودند و شاید جمله: ... وَ كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ که بعد از ذکر نام اینها آمده است به خاطر نیکی‌های فراوانی بوده که در دوران حکومت خود بر مردم کردند. و اما گروه دوم؛ یعنی زکریا و یحیی و عیسی و الیاس از پیامبرانی بودند که در زهد و بی‌اعتنایی به دنیا- علاوه بر مقام نبوت و رسالت- نمونه بودند جمله: كُلُّ مَنْ الصَّالِحِينَ بعد از ذکر نام آنها می‌تواند اشاره به همین حقیقت بوده باشد. درباره گروه سوم یعنی اسماعیل و یونس و لوط این امتیاز را داشتند که دست به مهاجرت دامنه داری زدند و برای تحکیم آیین خدا برنامه هجرت را عملی ساختند، و ذکر جمله: كَلَّا فَضَّلْنَا عَلَى الْعَالَمِينَ ... (بنا بر اینکه اشاره به این چهار نفر باشد نه به تمام پیامبرانی که در این سه آیه گفته شده است) نیز می‌تواند اشاره به همین سیر آنها در جهان و در میان اقوام مختلف بوده باشد.

۳- اهمیت فرزندان صالح در معرفی شخصیت انسان

- موضوع دیگری که از آیات فوق استفاده می‌شود همین مسأله است زیرا خداوند برای معرفی مقام والای ابراهیم قهرمان بت‌شکن، شخصیت‌های بزرگ انسانی که از دودمان او در اعصار مختلف به وجود آمدند با شرح و تفصیل بیان می‌کند به طوری که از میان ۲۵ نفر از پیامبران که نامشان در مجموع قرآن آمده است در این آیات نام ۱۶ نفر از فرزندان و بستگان ابراهیم و نام یک نفر از اجداد او آمده است، و این در حقیقت درس بزرگی برای عموم مسلمانان است که بدانند شخصیت فرزندان و دودمان آنها جزئی از شخصیت آنها محسوب می‌شود و مسائل تربیتی و انسانی مربوط به آنها فوق العاده اهمیت دارد.

۴- پاسخ به یک ایراد

- ممکن است کسانی از آیه اخیر که می‌گوید: بعضی از پدران و فرزندان و برادران آنها را برگزیدیم و هدایت به راه راست کردیم این چنین استفاده کنند که پدران انبیا همگی افراد با ایمانی نبوده‌اند و در میان آنها غیر موحد نیز وجود داشته است- آنچنانکه بعضی از مفسران اهل تسنن در ذیل این آیه گفته‌اند- ولی با توجه به اینکه منظور از وَ اجْتَبَيْنَاهُمْ وَ هَدَيْنَاهُمْ ... به قرینه تعبیری که در همین سلسله آیات وجود دارد، مقام نبوت و رسالت است، مشکل حل می‌شود؛ یعنی مفهوم آیه چنین خواهد بود که بعضی از آنها را به مقام نبوت برگزیدیم و این منافاتی با موحد بودن سایرین ندارد. در آیه ۹۰ همین سوره (چند آیه بعد از این آیه) نیز هدایت به مقام نبوت اطلاق شده است. «۱» حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۱۳۶

دعاهای ابراهیم علیه السلام

وَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا الْبَلَدَ آمِنًا وَ اجْنُبْنِي وَ بَنِيَّ أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنَامَ (۳۵) رَبِّ إِنَّهُمْ أَضَلُّنَّ كَثِيرًا مِنْ النَّاسِ فَمَنْ تَبِعْنِي فَإِنَّهُ مِنِّي وَ مَنْ عَصَانِي فَإِنَّكَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۳۶) رَبَّنَا إِنِّي أَسِيءْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بِوَإٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ رَبَّنَا لِيُقِيمُوا الصَّلَاةَ فَاجْعَلْ أَفْتِدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ وَ ارْزُقْهُمْ مِنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَشْكُرُونَ (۳۷) رَبَّنَا إِنَّكَ تَعْلَمُ مَا نُخْفِي وَ مَا نُعْلِنُ وَ مَا يَخْفَى عَلَى اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ فِي الْأَرْضِ وَ لَا فِي السَّمَاءِ (۳۸) الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي وَهَبَ لِي عَلَى الْكِبَرِ إِسْمَاعِيلَ وَ إِسْحَاقَ إِنَّ رَبِّي لَسَمِيعُ الدُّعَاءِ (۳۹) رَبِّ اجْعَلْنِي مُقِيمَ الصَّلَاةِ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِي رَبَّنَا وَ تَقَبَّلْ دُعَاءِ (۴۰) رَبَّنَا اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ يَوْمَ يَقُومُ الْحِسَابُ (۴۱) «۱» ۳۵- (به یاد آورید) زمانی را که ابراهیم گفت پروردگارا این شهر (مکه) را شهر حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۱۳۷ امنی قرار ده و من و فرزندانم را از پرستش بت‌ها دور نگاهدار. ۳۶- پروردگارا آنها (بت‌ها) بسیاری از مردم را گمراه ساختند، هر کس از من پیروی کند از من است و هر کس نافرمانی من کند تو بخشنده و مهربانی. ۳۷- پروردگارا من بعضی از فرزندانم را در سرزمین بی آب و علفی در کنار خانه‌ای که حرم تو است، ساکن ساختم تا نماز را بر پای دارند، تو قلب‌های گروهی از مردم را متوجه آنها ساز

و از ثمرات به آنها روزی ده شاید آنها شکر تو را به جای آورند. ۳۸- پروردگارا تو می‌دانی آنچه را ما پنهان و یا آشکار می‌کنیم و چیزی در زمین و آسمان بر خدا پنهان نیست. ۳۹- حمد خدای را که در سن پیری اسماعیل و اسحاق را به من بخشید، مسلماً خدای من دعا را می‌شنود (و اجابت می‌کند). ۴۰- پروردگارا! مرا برپاکننده نماز قرار ده و از فرزندان من نیز چنین کن پروردگارا! دعاى (ما را) بپذیر. ۴۱- پروردگارا! من و پدر و مادرم و همه مؤمنان را روزی که حساب بر پا می‌شود، بیامرز.

دعاهای سازنده ابراهیم بتشکن علیه السلام

نخست می‌گوید: «به خاطر بیاورید زمانی را که ابراهیم علیه السلام به پیشگاه خدا عرضه داشت، پروردگارا این شهر (مکه) را سرزمین امن و امان قرار ده»؛ و إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا الْبَلَدَ آمِنًا... و من و فرزندانم را مشمول لطف و عنایت بنما و از پرستش بت‌ها دور نگاهدار؛ و اجنبی و بی‌بی‌ان نعبُد الاضنام. چرا که من می‌دانم بت پرستی چه بلای بزرگ و خانمان‌سوزی است، و با چشم خود قربانیان این راه را دیده‌ام: «پروردگارا! این بت‌ها بسیاری از مردم را گمراه ساخته‌اند»؛ رَبِّ إِنَّهُمْ أَضَلُّنَّ كَثِيراً مِنَ النَّاسِ... آن هم چه گمراهی خطرناکی که همه چیز خود، حتی عقل و خرد خویش را در این راه باختند. گمراهی خطرناکی که همه چیز خود، حتی عقل و خرد خویش را در این راه باختند. حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۱۳۸ خداوند من، من دعوت به توحید تو می‌کنم و همه را به سوی تو می‌خوانم، «هر کس از من پیروی کند او از من است و هر کس نافرمانی من کند، اگر قابل هدایت و بخشش است درباره او محبت کن، چرا که تو بخشنده و مهربانی»؛ ... فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي وَ مَنْ عَصَانِي فَإِنَّكَ غَفُورٌ رَحِيمٌ. در حقیقت ابراهیم علیه السلام با این تعبیر می‌خواهد به پیشگاه خداوند چنین عرض کند که حتی اگر فرزندان من از مسیر توحید منحرف شوند، و به بت توجه کنند، از من نیستند و اگر بیگانگان در این خط باشند، آنها همچون فرزندان و برادران من هستند. این تعبیر مؤدبانه و بسیار محبت آمیز ابراهیم علیه السلام نیز قابل توجه است، نمی‌گوید هر کس نافرمانی من کند از من نیست و او را چنین و چنان کیفر کن، بلکه می‌گوید: هر کس نافرمانی من کند، تو بخشنده و مهربانی! سپس دعا و نیایش خود را این چنین ادامه می‌دهد: «پروردگارا! من بعضی از فرزندانم را در سرزمین فاقد هر گونه زراعت و آب و گیاه، نزد خانه‌ای که حرم تو است گذاشتم تا نماز را بر پای دارند»؛ رَبَّنَا إِنِّي أَسِيَكُنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بَوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ رَبَّنَا لِيُقِيمُوا الصَّلَاةَ... این هنگامی بود که ابراهیم علیه السلام پس از آنکه خداوند از کنیزش هاجر، پسری به او داد و نامش را اسماعیل گذاشت، حسادت ساره (همسر نخستین‌اش) تحریک شد و نتوانست حضور هاجر و فرزندش را تحمل کند، از ابراهیم علیه السلام خواست که آن مادر و فرزند را به نقطه دیگری ببرد و ابراهیم علیه السلام طبق فرمان خداوند در برابر این درخواست تسلیم شد. اسماعیل و مادرش هاجر را به سرزمین مکه که در آن روز یک سرزمین خشک و خاموش و فاقد همه چیز بود آورد و در آنجا گذارد و با آنها خدا حافظی کرد و رفت. چیزی نگذشت که این کودک و آن مادر در آن آفتاب گرم و داغ تشنه شدند، هاجر برای نجات جان کودکش سعی و تلاش فراوان کرد، اما خدایی که اراده کرده بود، آن سرزمین یک کانون بزرگ عبادت شود، چشمه زمزم را آشکار ساخت، چیزی نگذشت که قبیله بیابان‌گرد جرهم که از نزدیکی آنجا می‌گذشتند، از ماجرا آگاه شدند و در آنجا رحل اقامت افکندند و مکه کم‌کم شکل گرفت. سپس ابراهیم علیه السلام دعای خودش را این چنین ادامه می‌دهد: خداوند! اکنون که آنها در این بیابان سوزان برای احترام خانه بزرگ تو مسکن حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۱۳۹ گزیده‌اند، «تو قلوب گروهی از مردم را به آنها متوجه ساز و مهر آنها را در دل‌هایشان قرار ده»؛ فَاجْعَلْ أَفْتِدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ... «و آنها را از انواع میوه‌ها (ثمرات مادی و معنوی) بهره‌مند کن، شاید شکر نعمت‌های تو را ادا کنند»؛ وَ ارزُقْهُمْ مِنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَشْكُرُونَ. و از آنجا که یک انسان موحد و آگاه می‌داند که علم او در برابر علم خداوند محدود است و مصالح او را تنها خدا می‌داند، چه بسا چیزی از خداوند بخواهد که صلاح او در آن نیست و چه بسا چیزهایی که نخواهد اما صلاح او در آن است و گاهی مطالبی در درون جان او است

که نمی‌تواند همه را بر زبان آورد، لذا به دنبال تقاضاهای گذشته چنین عرض می‌کند: «پروردگارا! تو آنچه را که ما پنهان می‌داریم و یا آشکار می‌سازیم به خوبی می‌دانی»؛ رَبَّنَا إِنَّكَ تَعْلَمُ مَا نُخْفِي وَمَا نُعْلِنُ ... «و هیچ چیز در زمین و آسمان بر خدا مخفی نمی‌ماند»؛ وَمَا يَخْفَى عَلَى اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ. اگر من از فراق فرزند و همسرم غمگین هستم تو می‌دانی و اگر قطره‌های اشکم آشکارا از چشمم سرازیر می‌شود تو می‌بینی. اگر اندوه فراق قلب مرا احاطه کرده و با شادی از انجام وظیفه و اطاعت فرمان تو آمیخته است، باز هم می‌دانی. اگر به هنگام جدایی از همسرم به من می‌گوید: «الٰهِي مَنْ تَكَلِّمِي» «مرا به که می‌سپاری؟!» تو از همه اینها آگاهی و آینده این سرزمین و آینده آنها که سخت به هم گره خورده است، همه در پیشگاه علم تو روشن است. سپس به شکر نعمت‌های خداوند که یکی از مهمترین آنها در حق ابراهیم علیه السلام همان صاحب دو فرزند برومند شدن، به نام اسماعیل و اسحاق، آن هم در سن پیری بود، اشاره کرده می‌گوید: «حمد و سپاس خدایی را که به هنگام کبر سن، اسماعیل و اسحاق را به من بخشید و دعای مرا به اجابت رسانید»؛ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي وَهَبَ لِي عَلَى الْكِبَرِ إِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ ... «۱» حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۱۴۰ آری، «خدای من حتما دعاها را می‌شنود»؛ إِنَّ رَبِّي لَسَمِيعُ الدُّعَاءِ. و باز به تقاضا و نیایش و دعا ادامه می‌دهد و عرض می‌کند: «پروردگارا! مرا بر پا کننده نماز قرار ده و از فرزندان من نیز چنین کن، ای خدای من»؛ رَبِّ اجْعَلْنِي مُقِيمَ الصَّلَاةِ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي ... «پروردگارا دعای ما را بپذیر»؛ رَبَّنَا وَتَقَبَّلْ دُعَاءِ. و آخرین تقاضا و دعای ابراهیم علیه السلام در اینجا این است که: «پروردگارا! مرا و پدر و مادرم و همه مؤمنان را در روزی که حساب بر پا می‌شود ببخش و بیامرز»؛ رَبَّنَا اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ وَلِلْمُؤْمِنِينَ يَوْمَ يَقُومُ الْحِسَابُ.

نکته‌ها:

۱- آیا مکه در آن زمان شهر بود؟

در آیات فوق دیدیم که ابراهیم علیه السلام یک بار عرض می‌کند: «خداوندا! من فرزندم را در یک سرزمین فاقد آب و آبادی و زراعت گذاشتم»، این مسلماً اشاره به آغاز ورود او در سرزمین مکه است که در آن موقع نه آب بود و آبادی و نه خانه و ساکن خانه، تنها بقایای خانه خدا در آنجا به چشم می‌خورد و یک مشت کوه‌های خشک و بی آب و علف! ولی می‌دانیم این تنها سفر ابراهیم علیه السلام به سرزمین مکه نبود، بلکه باز هم مکرر به این سرزمین مقدس گام نهاد، در حالی که مکه تدریجاً شکل شهری را به خود می‌گرفت و قبیله جرهم در آنجا ساکن شده بودند و پیدایش چشمه زمزم آنجا را قابل سکونت ساخت. به نظر می‌رسد که این دعاها ابراهیم علیه السلام در یکی از این سفرها بوده و لذا می‌گوید: «خداوندا! این شهر را محل امن و امان قرار ده». اگر سخن از وادی غیر ذی ذرع می‌گوید، یا از گذشته خبر می‌دهد و خاطره نخستین سفرش را بازگو می‌نماید و یا اینکه اشاره به این است که سرزمین مکه حتی پس از شهر شدن، سرزمینی است غیر قابل زراعت که باید احتیاجاتش را از بیرون بیاورند، چرا که از نظر جغرافیایی در میان یک مشت کوه‌های خشک بسیار کم آب واقع شده است.

۲- امنیت سرزمین مکه:

جالب این است که ابراهیم علیه السلام نخستین تقاضایی را که در این سرزمین از خداوند کرد، تقاضای امنیت بود، این نشان می‌دهد که نعمت امنیت نخستین شرط برای زندگی انسان و سکونت در یک منطقه و برای هرگونه عمران و آبادی و پیشرفت و ترقی است و به راستی هم چنین است. اگر جایی امن نباشد، قابل سکونت نیست، هر چند تمام نعمت‌های دنیا در آن جمع باشد، اصولاً- شهر و دیار و کشوری که فاقد نعمت امنیت است، همه نعمتها را از دست خواهد داد! در اینجا به این نکته نیز باید توجه

داشت که خداوند دعای ابراهیم علیه السلام را درباره امنیت مکه از دو سو اجابت کرد: هم امنیت تکوینی به آن داد؛ زیرا شهری شد که در طول تاریخ حوادث نا امن کننده کمتر به خود دیده و هم امنیت تشریحی؛ یعنی خداوند فرمان داده که همه انسان‌ها و حتی حیوان‌ها در این سرزمین در امن و امان باشند. صید کردن حیوانات آن ممنوع است و حتی تعقیب مجرمانی که به این حرم و خانه کعبه پناه برند، جایز نیست، تنها می‌توان برای اجرای عدالت در حق چنین مجرمان، آذوقه را بر آنها بست تا بیرون آیند و تسلیم شوند.

۳- چرا ابراهیم علیه السلام تقاضای دوری از بت پرستی می‌کند؟

شک نیست که ابراهیم علیه السلام پیامبر معصوم بود و فرزندان بلا- واسطه او که به طور قطع در کلمه «بنی» در آیه فوق داخل هستند؛ یعنی اسماعیل و اسحاق نیز پیامبران معصوم بودند، ولی با این حال تقاضا می‌کند که خدایا من و آنها را از پرستش بت‌ها دور دار! این دلیل بر تأکید هر چه بیشتر روی مسأله مبارزه با بت پرستی است که حتی پیامبران معصوم و بت‌شکن نیز، تقاضایی را در این زمینه از خدا می‌کنند. این درست شبیه تأکید پیامبر صلی الله علیه و آله در وصایایش به علی علیه السلام- یا امامان دیگر نسبت به جانشین خود- در زمینه نماز است که هرگز احتمال ترک آن در مورد آنها مفهوم نداشت، بلکه اصولاً نماز با تلاش و کوشش آنها بر پا شده بود. حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۱۴۲ اکنون این سؤال پیش می‌آید که چگونه ابراهیم علیه السلام گفت: «پروردگارا! این بت‌ها بسیاری از مردم را گمراه ساخته‌اند»، در حالی که سنگ و چوبی بیش نبودند و قدرت بر گمراه ساختن مردم نداشتند. پاسخ این سؤال را اینجا می‌توان دریافت که اولاً: بت‌ها همیشه از سنگ و چوب نبودند، بلکه گاهی فرعون‌ها و نمرودها، مردم را به پرستش خود دعوت می‌کردند و خود را «ربّ اعلی و زنده کننده و میراننده می‌نامیدند. ثانیاً: گاه بت‌های سنگی و چوبی را متولیان و کارگردانان آنچنان می‌آراستند و تشریفات برای آنها قایل می‌شدند که برای عوام ساده لوح به راستی گمراه کننده بودند.

۴- تابعان ابراهیم علیه السلام کیانند؟

در آیات فوق خواندیم که ابراهیم علیه السلام می‌گوید: خداوند ا کسانی که از من تبعیت کنند از من هستند، آیا پیروان ابراهیم علیه السلام تنها همانها بودند که در عصر او یا اعصار بعد در کیش و مذهب او بوده‌اند و یا همه موحدان و خداپرستان جهان را- به حکم اینکه ابراهیم علیه السلام نماد توحید و بت‌شکنی بود- شامل می‌شود؟ از آیات قرآن- آنجا که آیین اسلام را ملت و آیین ابراهیم علیه السلام معرفی می‌کند، «۱» به خوبی استفاده می‌شود که دعای ابراهیم علیه السلام همه موحدان و مبارزان راه توحید را شامل می‌شود. در روایاتی که از ائمه اهل بیت علیهم السلام نیز به ما رسیده این تفسیر تأیید شده است. از جمله در روایتی از امام باقر علیه السلام می‌خوانیم: «مَنْ أَحَبَّنَا فَهُوَ مِنَّا أَهْلُ الْبَيْتِ، قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ مِنْكُمْ؟ قَالَ: مِنَّا وَاللَّهِ، أَمَا سَمِعْتَ قَوْلَ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي»؛ «هر کس ما را دوست دارد و به سیره ما اهل بیت است، راوی سؤال می‌کند، فدایت شوم به راستی از شما؟ فرمود: به خدا سوگند از ما است، آیا گفتار ابراهیم علیه السلام را نشنیده‌ای که می‌گوید: فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي هر کس از من پیروی کند او از من است.» «۲» حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۱۴۳ این حدیث نشان می‌دهد که تبعیت از مکتب و پیوند برنامه‌ها سبب ورود به خانواده از نظر معنوی می‌شود. در حدیث دیگری از امام امیر المؤمنین علی علیه السلام می‌خوانیم که فرمود: «نَحْنُ آلُ إِبْرَاهِيمَ أَفْتَرَعَبُونَ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ وَقَدْ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي» «۱» «ما خاندان ابراهیم علیه السلام هستیم. آیا از ملت و آیین ابراهیم علیه السلام رو می‌گردانید؟ در حالی که خداوند (از قول ابراهیم علیه السلام چنین نقل می‌کند) هر کس از من پیروی کند او از من است.»

۵- وادی غیر ذی ذرع و حرم امن خدا

کسانی که به مکه رفته‌اند، به خوبی می‌دانند خانه خدا و مسجدالحرام و به طور کلی مکه در لابه لای یک مشت کوه‌های خشک و بی آب و علف قرار گرفته است، گویی صخره‌ها را قبلاً در تور داغی بریان و بعد بر جای خود نصب نموده‌اند. در عین حال این سرزمین خشک و سوزان، بزرگترین مرکز عبادت و پر سابقه‌ترین کانون توحید در روی زمین است، به علاوه حرم امن خدا است و همان گونه که گفتیم هم دارای امنیت تکوینی و هم تشریحی است. در اینجا برای بسیاری این سؤال پیش می‌آید که چرا چنین مرکز مهمی را خداوند در چنان سرزمینی قرار داده؟ علی علیه السلام در خطبه قاصعه با رساترین عبارات و زیباترین تعبیرات، فلسفه این انتخاب را بیان فرموده است: «... وَضَعَهُ بِأَوْعَرِ بَقَاعِ الْأَرْضِ حَجْرًا وَأَقْلَّ نَتَائِقِ الدُّنْيَا مَدْرًا... بَيْنَ جِبَالٍ حَشِيئَةٍ وَرِمَالٍ دَمِيئَةٍ... وَ لَوْ أَرَادَ سُبْحَانَهُ أَنْ يَضَعَ بَيْتَهُ الْحَرَامَ وَمَشَاعِرَهُ الْعِظَامَ بَيْنَ جَنَاتٍ وَأَنْهَارٍ وَسَيْهَلٍ وَقَرَارِ جَمِّ الْأَشْجَارِ دَانِي الثَّمَارِ مُلْتَفِّ الْبُنَى مُتَّصِلِ الْقَرَى بَيْنَ بُرَّةٍ سَهْمَاءَ وَرَوْضَةٍ خَضْرَاءَ وَأَرْيَافٍ مُحَدِّقَةٍ وَعِرَاصٍ مُعَدِّقَةٍ وَرِيَاضٍ نَاصِرَةٍ وَطُرُقٍ عَامِرَةٍ لَكَانَ قَدْ صَغُرَ قَدْرُ الْجَزَاءِ عَلَى حَسَبِ ضَعْفِ الْبَلَاءِ وَ لَوْ كَانَ الْإِسَاسُ الْمَحْمُولُ عَلَيْهَا وَالْأَحْجَارُ الْمَرْفُوعُ بِهَا بَيْنَ زُمُرْدَةٍ خَضْرَاءَ وَيَاقُوتَةٍ حَمْرَاءَ وَ نُورٍ حَجِّ وَ حَرَمِينَ شَرِيفِينَ

در تفسیر نمونه، ص: ۱۴۴ وَضِيَاءٍ لَخَفَّفَ ذَلِكَ مُصَارَعَةَ الشُّكِّ فِي الصُّدُورِ وَ لَوْضَعَ مُجَاهِدَةً إِبْلِيسَ عَنِ الْقُلُوبِ وَ لَنَفَى مُعْتَلَجَ الرَّيْبِ مِنَ النَّاسِ وَ لَكِنَّ اللَّهَ يَخْتَبِرُ عِيَادَةَ بِأَنْوَاعِ الشَّدَائِدِ وَيَتَعَبَّدُهُمْ بِأَنْوَاعِ الْمَجَاهِدِ وَيَبْتَلِيهِمْ بِضُرُوبِ الْمَكَارِهِ إِخْرَاجًا لِلتَّكْبِيرِ مِنْ قُلُوبِهِمْ وَ إِسْكَانًا لِلتَّدَلُّلِ فِي نُفُوسِهِمْ وَ لِيَجْعَلَ ذَلِكَ أَبْوَابًا فَتْحًا إِلَى فَضْلِهِ وَ أَسْبَابًا ذُلًّا لِعَفْوِهِ...» (۱) «خداوند خانه‌اش را در پر سنگلاخ‌ترین مکان‌ها و بی گیاه‌ترین نقاط زمین ... در میان کوه‌های خشن و شن‌های فراوان قرار داد. اگر خدا می‌خواست خانه و حرمش را و محل انجام عبادت بزرگ حج را در میان باغ‌ها و نهرها و سرزمین‌های هموار و پر درخت و باغ‌های پر ثمر، در منطقه‌ای آباد، دارای کاخ‌های بسیار و آبادی‌های به هم پیوسته بی‌شمار، در میان گندم‌زارها و بوستان‌های پر گل و گیاه، در لابه لای باغ‌های زیبا و پر طراوت و پر آب، در وسط گلستانی بهجت‌زا با جاده‌هایی آباد، قرار دهد می‌توانست، ولی به همان نسبت که آزمایش بزرگ حج و عبادت راحت‌تر و ساده‌تر می‌شد، پاداش و جزا نیز کمتر بود. و اگر خداوند می‌خواست، به خوبی می‌توانست پایه‌های خانه کعبه و سنگ‌هایی که ساختمان آن را تشکیل می‌دهد از زمرد سبز و یاقوت سرخ و نور و روشنایی قرار دهد، می‌توانست، ولی در این حال شک و تردید، کمتر در دل ظاهرینان رخنه می‌کرد، و وسوسه‌های پنهانی شیطان به سادگی دور می‌شد. ولی خدا می‌خواهد بندگانش را با انواع شداید بیازماید، و با انواع مشکلات در طریق انجام عبادتش روبرو کند، تا تکبر از قلب‌هایشان فرو ریزد، و خضوع و فروتنی در آن جایگزین شود و در پرتو این فروتنی و خضوع درهای فضل و رحمتش را به روی آنها بگشاید و وسایل عفو خویش را به آسانی در اختیارشان قرار دهد.»

۶- تقاضای هفتگانه ابراهیم علیه السلام

در آیاتی که گذشت، ابراهیم علیه السلام قهرمان توحید و نیایش و مبارزه با بت و بت پرست حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۱۴۵ و ظالم و ستمگر، هفت تقاضا از خداوند می‌کند که نخستین آن، تقاضای امنیت شهر مکه، آن کانون بزرگ جامعه توحیدی است. دومین تقاضایش دور ماندن از پرستش بت‌ها است، که اساس و پایه همه عقاید و برنامه‌های دینی را در بر می‌گیرد. سومین تقاضایش تمایل دل‌ها و توجه افکار عمومی - توده‌های خدا پرستان که بزرگترین سرمایه یک انسان در اجتماع است - نسبت به فرزندان و پیروان مکتبش است. چهارمین تقاضا بهره‌مند شدن از انواع ثمرات، آن هم به عنوان مقدمه‌ای برای شکر گذاری و توجه بیشتر به خالق آن نعمت‌ها است. پنجمین تقاضایش توفیق برای برپا داشتن نماز، که بزرگترین پیوند انسان با خدا است، نه تنها برای خودش که برای فرزندان او نیز همین تقاضا را می‌کند. ششمین خواسته ابراهیم علیه السلام، پذیرش دعای او است و می‌دانیم

خداوند دعایی را می‌پذیرد که از قلبی پاک و روحی بی‌آلایش برخیزد که در واقع این تقاضا به طور ضمنی مفهومی تقاضای توفیق پاک داشتن قلب و روح از هرگونه آلایش است. سرانجام هفتمین و آخرین تقاضایش آن است که اگر لغزشی از او سر زده، خداوند بخشنده و مهربان او را مشمول لطف و آموزش خود قرار دهد و همچنین پدر و مادرش و همه مؤمنان را از این لطف و مرحمت، در روز رستاخیز بهره‌مند سازد. به این ترتیب تقاضاهای هفتگانه ابراهیم علیه السلام از امنیت شروع می‌شود و به آموزش پایان می‌پذیرد و جالب اینکه اینها را نه تنها برای خود می‌طلبد، که برای دیگران نیز همین تقاضاها را دارد، چرا که مردان خدا هرگز انحصار طلب نبوده و نخواهند بود!

۷- آیا ابراهیم علیه السلام برای پدرش دعا می‌کند؟

بدون شک آزر بت پرست بود، و چنانکه قرآن می‌گوید، تلاش‌ها و کوشش‌های ابراهیم علیه السلام برای هدایتش مؤثر نیفتاد و اگر قبول کنیم که آزر پدر ابراهیم علیه السلام بوده این سؤال پیش می‌آید که چرا در آیات فوق، ابراهیم علیه السلام تقاضای آموزش برای او کرد در حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۱۴۶ حالی که قرآن صریحاً مؤمنان را از استغفار کردن برای مشرکان باز داشته است. «۱» از اینجا روشن می‌شود که نمی‌توان آزر را پدر ابراهیم علیه السلام دانست و اینکه گفته‌اند کلمه «اب» در لغت عرب گاهی به عمو نیز اطلاق می‌شود، با توجه به آیات مورد بحث کاملاً قابل قبول است. خلاصه اینکه «اب» و «والد» در لغت عرب با هم متفاوت‌اند، کلمه «والد» که در آیات فوق نیز به کار رفته، منحصراً به معنی پدر است، ولی کلمه «اب» که در مورد آزر آمده، می‌تواند به معنی عمو باشد. از انضمام آیات فوق با آیاتی که در سوره توبه در زمینه نهی از استغفار برای مشرکان آمده، چنین نتیجه می‌گیریم که آزر حتماً پدر ابراهیم علیه السلام نبود. «۲» و «۳»

آیا آزر پدر ابراهیم علیه السلام بود؟

آیا آزر پدر ابراهیم بود؟ و إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ آزرَ أَتَتَّخِذُ أَصْنَامًا آلِهَةً إِنِّي أَرَاكَ وَقَوْمَكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ (۷۴) «۴» ۷۴- (به خاطر بیاورید) هنگامی که ابراهیم به پدرش (عمویش) آزر گفت آیا بت‌ها را خدایان خود انتخاب می‌کنی، من تو و جمعیتت را در گمراهی آشکار می‌بینم! از آنجا که این سوره، جنبه مبارزه با شرک و بت پرستی دارد و روی سخن بیشتر در آن از بت پرستان است و برای بیدار ساختن آنها از طرق مختلف استفاده شده، در اینجا به گوشه‌ای از سرگذشت ابراهیم علیه السلام قهرمان بت‌شکن اشاره کرده و منطق نیرومند او را در کوبیدن بت‌ها ضمن چند آیه به خاطر آورده است. قابل توجه اینکه، قرآن در بسیاری از بحث‌های توحیدی و مبارزه با بت روی این حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۱۴۷ سرگذشت تکیه می‌کند؛ زیرا ابراهیم علیه السلام مورد احترام تمام اقوام مخصوصاً مشرکان عرب بود. نخست می‌گوید: «ابراهیم علیه السلام پدر (عموی) خود را مورد سرزنش قرار داد و به آنها چنین گفت: آیا این بت‌های بی‌ارزش و موجودات بیجان را خدایان خود انتخاب کرده‌اید؟! و إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ آزرَ أَتَتَّخِذُ أَصْنَامًا آلِهَةً بدون شک من، تو و جمعیت پیروان و هم مسلکان، تو را در گمراهی آشکاری می‌بینم. چه گمراهی از این آشکارتر که انسان مخلوق خود را معبود خود قرار دهد، و موجود بی‌جان و بی‌شعوری را پناهگاه خود بیندارد و حل مشکلات او را از او بخواهد؛ ... إِنِّي أَرَاكَ وَقَوْمَكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ. کلمه «اب» در لغت عرب غالباً بر پدر اطلاق می‌شود و چنانکه خواهیم دید، گاهی بر جد مادری و عمو و همچنین مربی و معلم و کسانی که برای تربیت انسان به نوعی زحمت کشیده‌اند نیز گفته شده است، ولی شک نیست که به هنگام اطلاق این کلمه، اگر قرینه‌ای در کار نباشد، قبل از هر چیز پدر بنظر می‌آید. اکنون این سؤال پیش می‌آید که آیا به راستی آیه بالا می‌گوید: آن مرد بت پرست (آزر) پدر ابراهیم علیه السلام بوده است؟ و آیا یک فرد بت پرست و بت ساز می‌تواند پدر یک پیامبر اولوالعزم باشد؟ آیا وراثت در روایات انسان اثر نامطلوبی در فرزند نخواهد

گذارد؟ جمعی از مفسران سنی، به سؤال اول پاسخ مثبت گفته و آزر را پدر واقعی ابراهیم علیه السلام می‌دانند، در حالی که تمام مفسران و دانشمندان شیعه معتقدند آزر پدر ابراهیم علیه السلام نبود، بعضی او را پدر مادر و بسیاری او را عموی ابراهیم علیه السلام دانسته‌اند. قرآینی که نظر دانشمندان شیعه را تأیید می‌کند چند چیز است: ۱- در هیچ‌یک از منابع تاریخی اسم پدر ابراهیم علیه السلام، آزر شمرده نشده است، بلکه همه تاریخ نوشته‌اند، در کتب عهدین نیز همین نام آمده است، جالب اینکه افرادی که اصرار دارند بر اینکه پدر ابراهیم علیه السلام آزر بوده، در اینجا به توجیهاتی دست زده‌اند که به هیچ وجه قابل قبول نیست. از جمله اینکه اسم پدر ابراهیم علیه السلام تاریخ و لقبش آزر بوده! در حالی که این لقب نیز در منابع تاریخی ذکر نشده است. یا اینکه آزر بتی بوده که پدر ابراهیم علیه السلام او را پرستش می‌کرده است، در حالی که حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۱۴۸ این احتمال با ظاهر آیه فوق که می‌گوید پدرش آزر بود به هیچ وجه سازگار نیست، مگر اینکه جمله یا کلمه‌ای در تقدیر بگیریم که آن هم بر خلاف ظاهر است. ۲- قرآن مجید می‌گوید: مسلمانان حق ندارند برای مشرکان استغفار کنند، اگر چه بستگان و نزدیکان آنها باشند، سپس برای اینکه کسی استغفار ابراهیم علیه السلام را در باره آزر دستاویز قرار ندهد، چنین می‌گوید: «وَمَا كَانَ اسْتِغْفَارُ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ إِلَّا عَنْ مَوْعِدَةٍ وَعَيْدِهَا إِيَّاهُ فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ أَنَّهُ عَدُوٌّ لِلَّهِ تَبَرَّأَ مِنْهُ ...» (۱) «استغفار ابراهیم برای پدرش (آزر) فقط به خاطر وعده‌ای بود که به او داده بود، آنجا که گفت: ... سَأَسْتَغْفِرُ لَكَ رَبِّي ...» (۲) یعنی: «به زودی برای تو استغفار خواهم کرد». به امید اینکه با این وعده دلگرم شود و از بت پرستی برگردد، اما هنگامی که او را در راه بت پرستی مصمم و لجوج دید، دست از استغفار درباره او برداشت. از این آیه به خوبی استفاده می‌شود که ابراهیم علیه السلام بعد از مایوس شدن از آزر، دیگر هیچگاه برای او طلب آموزش نکرد و شایسته هم نبود چنین کند و تمام قراین نشان می‌دهد این جریان در دوران جوانی ابراهیم علیه السلام و زمانی بود که در شهر بابل می‌زیست و با بت پرستان مبارزه داشت. ولی آیات دیگر قرآن نشان می‌دهد که ابراهیم علیه السلام در اواخر عمر خود و پس از پایان بنای کعبه، برای پدرش از خداوند طلب آموزش کرد (البته در این آیات چنانکه خواهد آمد از پدر تعبیر به اب نشده، بلکه تعبیر به والد که صریحاً مفهوم پدر را می‌رساند، شده است). آنجا که می‌فرماید: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي وَهَبَ لِي عَلَى الْكِبَرِ إِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ إِنَّ رَبِّي لَسَمِيعُ الدُّعَاءِ ... رَبَّنَا اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ وَلِلْمُؤْمِنِينَ يَوْمَ يَقُومُ الْحِسَابُ» «حمد و سپاس برای خدایی است که در پیری به من اسماعیل و اسحاق را بخشیده، پروردگار من دعا را اجابت می‌کند، پروردگارا! من و پدر و مادرم و مؤمنین را در روز رستاخیز بیامرزد». (۳) از انضمام این آیه به آیه سوره توبه که مسلمانان را از استغفار برای مشرکان بر حذر حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۱۴۹ می‌دارد و ابراهیم علیه السلام را از انجام چنین کاری جز برای یک مدت محدود آن هم برای یک هدف مقدس، برکنار می‌شمرد، به خوبی استفاده می‌شود که منظور از «اب» در آیه مورد بحث پدر نیست، بلکه عمو یا پدر مادر و یا مانند آن است و به تعبیر دیگر والد در بیان معنی پدر صراحت دارد، در حالی که «اب» صراحت ندارد. در آیات قرآن، کلمه «اب» نیز در مورد عمو به کار رفته است. مانند آیه ۱۳۳ سوره بقره: «... قَالُوا نَعْبُدُ إِلَهَكَ وَإِلَهَ آبَائِكَ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ إِلَهُاً وَاحِداً ... فرزندان یعقوب به او گفتند ما خداوند تو و خداوند پدران تو ابراهیم و اسماعیل و اسحاق، خداوند یگانه را می‌پرستیم و این را می‌دانیم که اسماعیل عموی یعقوب بود نه پدر او». (۳) از روایات مختلف اسلامی نیز می‌توان این موضوع را استفاده کرد؛ زیرا در حدیث معروفی از پیغمبر گرامی صلی الله علیه و آله نقل شده است: «لَمْ يَزَلْ يَنْقُلْنِي اللَّهُ مِنْ أَصْلَابِ الطَّاهِرِينَ إِلَى أَرْحَامِ الْمُطَهَّرَاتِ حَتَّى أَخْرَجَنِي فِي عَالَمِكُمْ هَذَا لَمْ يُدْنِسْنِي بِدَنَسِ الْجَاهِلِيَّةِ». (۱) «همواره خداوند مرا از صلب پدران پاک به رحم مادران پاک منتقل می‌ساخت و هرگز مرا به آلودگی‌های دوران جاهلیت آلوده نساخت». (۲) شک نیست که روشن‌ترین آلودگی دوران جاهلیت، شرک و بت پرستی است و کسانی که آن را منحصر به آلودگی زنا دانسته‌اند، هیچ دلیلی بر گفته خود ندارند، بخصوص اینکه قرآن می‌گوید: «... إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ ...» «مشرکان آلوده و ناپاک‌اند». (۳) طبری که از دانشمندان اهل سنت است، در تفسیر خود جامع البیان از مفسر معروف مجاهد نقل می‌کند که او صریحاً می‌گوید: آزر پدر ابراهیم علیه السلام

نمود. «۴» آلوسی مفسر دیگر اهل تسنن در تفسیر روح المعانی در ذیل همین آیه می‌گوید: آنها که می‌گویند اعتقاد به اینکه آزر پدر ابراهیم علیه السلام نبود، مخصوص شیعه هست، از کم اطلاعی آنها است؛ زیرا بسیاری از دانشمندان معتقدند که آزر اسم عمومی حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۱۵۰ ابراهیم علیه السلام بود. «۱» سیوطی دانشمند معروف سنی در کتاب مسالک الحنفا از فخر رازی در کتاب اسرار التنزیل نقل می‌کند که پدر و مادر و اجداد پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله هیچگاه مشرک نبودند و به حدیثی که در بالا از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کردیم استدلال نموده است. سپس خود سیوطی اضافه می‌کند که ما می‌توانیم این حقیقت را با توجه به دو دسته از روایات اسلامی اثبات کنیم: نخست روایاتی که می‌گوید: پدران و اجداد پیامبر صلی الله علیه و آله تا آدم علیه السلام هر کدام بهترین فرد زمان خود بوده‌اند (این احادیث را از صحیح بخاری و دلائل النبوه بیهقی و مانند آن نقل نموده است). دسته دوم، روایاتی که می‌گوید: در هر عصر و زمانی افراد موحد و خداپرست وجود داشته است. با ضمیمه کردن این دو دسته روایات، ثابت می‌شود اجداد پیامبر صلی الله علیه و آله از جمله (پدر ابراهیم علیه السلام) حتماً موحد بوده‌اند. «۲» با توجه به آنچه گفته شد، معلوم می‌شود که تفسیر فوق برای آیه مورد بحث تفسیری است بر اساس قراین روشنی از خود قرآن و روایات مختلف اسلامی نه تفسیر به رأی، آنچنان که بعضی از متعصبین اهل سنت همانند نویسنده «المنار» گفته است. «۳» حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۱۵۱

خواسته‌های ابراهیم علیه السلام از پیشگاه پروردگار

وَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا بَلَدًا آمِنًا وَ ارْزُقْ أَهْلَهُ مِنَ الثَّمَرَاتِ مَنْ آمَنَ مِنْهُمْ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ قَالَ وَ مَنْ كَفَرَ فَأُمْتِّعُهُ قَلِيلًا ثُمَّ أَضْطَرُّهُ إِلَىٰ عَذَابِ النَّارِ وَ بَشِئِ الْمَصِيرِ (۱۲۶) «۱» (و به یاد آورید) هنگامی که ابراهیم عرض کرد: پروردگارا این سرزمین را شهر امنی قرار ده، و اهل آن را- آنها که ایمان به خدا و روز بازپسین آورده‌اند- از ثمرات (گوناگون) روزی ده (ما این دعای ابراهیم را به اجابت رساندیم و مؤمنان را از انواع برکات بهره‌مند ساختیم) اما به آنها که کافر شدند بهره کمی خواهیم داد، سپس آنها را به عذاب آتش می‌کشانیم و چه بد سرانجامی دارند. در این آیه ابراهیم علیه السلام دو درخواست مهم از پروردگار برای ساکنان این سرزمین مقدس می‌کند که به یکی از آنها در آیه قبل نیز اشاره شد. قرآن می‌گوید: «به خاطر بیاورید هنگامی که ابراهیم عرض کرد: پروردگارا! این سرزمین را شهر امنی قرار ده»؛ وَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا بَلَدًا آمِنًا همانگونه که در آیه قبل خواندیم، این دعای ابراهیم علیه السلام به اجابت رسید. خداوند این سرزمین مقدس را یک کانون امن و امان قرار داد و امنیتی از نظر ظاهر و باطن به آن بخشید. حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۱۵۲ دومین تقاضایش این است که: «اهل این سرزمین را- آنها که به خدا و روز بازپسین ایمان آورده‌اند- از ثمرات گوناگون روزی ببخش»؛ وَ ارْزُقْ أَهْلَهُ مِنَ الثَّمَرَاتِ مَنْ آمَنَ مِنْهُمْ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ جالب اینکه ابراهیم علیه السلام نخست تقاضای امنیت و سپس درخواست مواهب اقتصادی می‌کند. این خود اشاره‌ای است به این حقیقت که تا امنیت در شهر یا کشوری حکم فرما نباشد، فراهم کردن یک اقتصاد سالم ممکن نیست! در اینکه منظور از ثمرات چیست؟ مفسران گفتگوها دارند. ولی ظاهراً ثمرات یک معنی وسیع دارد که هرگونه نعمت مادی، اعم از میوه‌ها و مواد دیگر غذایی و نعمت‌های معنوی را شامل می‌شود. در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم که فرمود: «هُوَ ثَمَرَاتُ الْقُلُوبِ»؛ «منظور میوه دل‌ها است!» اشاره به اینکه خداوند محبت و علاقه مردم را به مردم این سرزمین جلب می‌کند. این نکته نیز قابل توجه است که ابراهیم علیه السلام این تقاضا را تنها برای مؤمنان به توحید و روز جزا می‌کند، شاید به خاطر اینکه از جمله: ... لا- يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ. در آیات گذشته به این حقیقت پی برده بود که گروهی از نسل‌های آینده او، راه شرک و ظلم و ستم می‌پویند و او در اینجا ادب را رعایت کرد و آنها را از دعای خود استثنا نمود. به هر حال خداوند در پاسخ این تقاضای ابراهیم علیه السلام چنین فرمود: «اما آنها که راه کفر را پوییده‌اند بهره کمی (از این ثمرات) به آنها خواهم داد (و به طور کامل محروم نخواهم کرد!)»؛ قَالَ وَ

مَنْ كَفَرَ فَأَمَّتْهُ قَلِيلًا. «اما در سرای آخرت آنها را به عذاب آتش می‌کشانم و چه بد سرانجامی دارند!»؛ ثُمَّ أَضْطَرُّهُ إِلَىٰ عَذَابِ النَّارِ وَ بُسِّ الْمَصِيرِ. این در واقع صفت رحمانیت، همان رحمت عامه پروردگار است که از خوان نعمت بی دریغش همه بهره می‌گیرند و از خزانه غیبش خوبان و بدان وظیفه‌خور باشند. ولی در سرای آخرت که سرای رحمت خاص او است، رحمت و نجاتی برای آنها نیست. (۱)

ابراهیم خانه کعبه را بنا می‌کند

وَ إِذْ يُرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَ إِسْمَاعِيلُ رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (۱۲۷) رَبَّنَا وَ اجْعَلْنَا مُسْلِمَيْنِ لَكَ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَكَ وَ آرِنَا مَنَاسِكَنَا وَ تَبَّ عَلَيْنَا إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ (۱۲۸) رَبَّنَا وَ ابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَ يَعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ يُزَكِّيهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۱۲۹) «۱» ۱۲۷- (و نیز به یاد آورید) هنگامی که ابراهیم و اسماعیل پایه‌های خانه (کعبه) را بالا می‌بردند (و می‌گفتند) پروردگارا! از ما بپذیر تو شنوا و دانایی. ۱۲۸- پروردگارا! ما را تسلیم فرمان خود قرار ده و از دودمان ما امتی که تسلیم فرمانت باشد به وجود آور و طرز پرستش خودت را به ما نشان ده و توبه ما را بپذیر، که تو تواب و رحیمی. ۱۲۹- پروردگارا! در میان آنها پیامبری از خودشان مبعوث کن، تا آیات تو را بر آنها بخواند، و آنها را کتاب و حکمت بیاموزد و پاکیزه کند، زیرا تو توانا و حکیمی (و بر این کار قادری). از آیات مختلف قرآن و احادیث و تواریخ اسلامی به خوبی استفاده می‌شود که حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۱۵۴ خانه کعبه پیش از ابراهیم علیه السلام، حتی از زمان آدم علیه السلام بر پا شده بود. در آیه ۳۷ سوره ابراهیم از قول این پیامبر بزرگ می‌خوانیم رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بُوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ ... «پروردگارا! بعضی از فرزندانم را در این سرزمین خشک و سوزان در کنار خانه تو سکونت دادم.» این آیه گواهی می‌دهد موقعی که ابراهیم با فرزند شیرخوارش اسماعیل و همسرش به سرزمین مکه آمدند، اثری از خانه کعبه وجود داشته است. در آیه ۹۶ سوره آل عمران نیز می‌خوانیم: إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا ... «نخستین خانه‌ای که به منظور پرستش خداوند برای مردم ساخته شد، در سرزمین مکه بود»، مسلم است که پرستش خداوند و ساختن مرکز عبادت، از زمان ابراهیم علیه السلام آغاز نشده بلکه قبلا و حتی از زمان آدم علیه السلام بوده است. اتفاقاً تعبیری که در نخستین آیه مورد بحث به چشم می‌خورد نیز همین معنی را می‌رساند، آنجا که می‌گوید: «به یاد آورید هنگامی را که ابراهیم و اسماعیل پایه‌های خانه (کعبه) را بالا می‌بردند، و می‌گفتند: پروردگارا! از ما بپذیر تو شنوا و دانایی»؛ وَ إِذْ يُرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَ إِسْمَاعِيلُ رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ. این تعبیر می‌رساند که شالوده‌های خانه کعبه وجود داشته و ابراهیم علیه السلام و اسماعیل پایه‌ها را بالا بردند. در خطبه معروف قاصعه از نهج البلاغه نیز می‌خوانیم: «أَلَا تَرَوْنَ أَنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ اخْتَبَرَ الْأَوَّلِينَ مِنْ لَدُنْ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى الْأَخِيرِينَ مِنْ هَذَا الْعَالَمِ بِأَحْبَارٍ ... فَجَعَلَهَا بَيْتَهُ الْحَرَامَ ... ثُمَّ أَمَرَ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ وَلَدَهُ أَنْ يَتَّوُوا أَعْظَافَهُمْ نَحْوَهُ ...»؛ «آیا نمی‌بینید که خداوند مردم جهان را از زمان آدم تا به امروز به وسیله قطعات سنگی ... امتحان کرده است، و آن را خانه محترم خود قرار داده، سپس به آدم و فرزندان او دستور داد که به گرد آن طواف کنند». نتیجه اینکه: آیات قرآن و روایات، این تاریخچه معروف را تأیید می‌کند که خانه کعبه، نخست به دست آدم علیه السلام ساخته شد، سپس در طوفان نوح فرو ریخت، و بعد به دست ابراهیم علیه السلام و فرزندش اسماعیل تجدید بنا شد. در دو آیه اخیر از آیات مورد بحث، ابراهیم و فرزندش اسماعیل علیهما السلام، پنج تقاضای حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۱۵۵ مهم از خدا می‌کنند این تقاضاها که به هنگام اشتغال به تجدید بنای خانه کعبه صورت گرفت، به قدری حساب شده و جامع تمام نیازمندی‌های زندگی مادی و معنوی است که انسان را به عظمت روح این دو پیامبر بزرگ خدا کاملاً آشنا می‌سازد. نخست عرضه می‌دارند: «پروردگارا! ما را تسلیم فرمان خودت قرار ده»؛ رَبَّنَا وَ اجْعَلْنَا مُسْلِمَيْنِ لَكَ ... بعد تقاضا می‌کنند: از دودمان ما نیز امتی مسلمان و تسلیم در برابر فرمانت قرار ده»؛ ... وَ مِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَكَ ...

سپس تقاضا می‌کنند: «طرز پرستش و عبادت خودت را به ما نشان ده، و ما را از آن آگاه ساز»؛ ... وَأُرِنَا مَنَاسِبَ كُنَّا ... تا بتوانیم آنگونه که شایسته مقام تو است، عبادت کنیم. بعد از خدا تقاضای توبه کرده، می‌گویند: «توبه ما را بپذیر و رحمت را متوجه ما گردان که تو تواب و رحیمی»؛ ... وَ تُبَّ عَلَيْنَا إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ ... پنجمین تقاضای آنها این است که: «پروردگارا! در میان آنها پیامبری از خودشان مبعوث کن»؛ ... رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا ... تا «آیات تورا بر آنها بخواند و کتاب و حکمت به آنان بیاموزد و آنها را پاکیزه کند»؛ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ ... چرا که «تو توانا هستی و بر تمام این کارها قدرت داری»؛ ... إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ.

نکته‌ها:

۱- هدف بعثت پیامبران

در آیات فوق پس از آنکه ابراهیم علیه السلام و اسماعیل تقاضای ظهور پیامبر اسلام را می‌کنند، سه هدف برای بعثت او بیان می‌کنند: ۱- تلاوت آیات خداوند بر مردم، این جمله اشاره به بیدار ساختن اندیشه‌ها در پرتو آیات گیرا و جذاب و کوبنده‌ای است که از مجرای وحی بر قلب پیامبر صلی الله علیه و آله نازل می‌شود و او به وسیله آن، ارواح خفته را بیدار می‌کند. یتلو از ماده تلاوت، در لغت به معنی پی در پی آوردن چیزی است و هنگامی که عباراتی را پشت سر هم و روی نظام صحیحی بخوانند، عرب از آن تعبیر به تلاوت حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۱۵۶ می‌کند. بنا بر این تلاوت منظم و پی در پی مقدمه‌ای است برای بیداری و ایجاد آمادگی و تعلیم و تربیت است. ۲- تعلیم کتاب و حکمت را هدف دوم می‌گویند، چرا که تا آگاهی حاصل نشود، تربیت که مرحله سوم است صورت نمی‌گیرد. تفاوت کتاب و حکمت ممکن است در این باشد که کتاب اشاره به کتب آسمانی است، اما حکمت، علوم و دانش‌ها و اسرار و علل و نتایج احکام است که از طرف پیامبر، تعلیم می‌شود. ۳- بعد آخرین هدف را که مسأله تزکیه است بیان می‌دارد. تزکیه در لغت هم به معنی نمو دادن، هم به معنی پاکسازی آمده است. به این ترتیب تکامل وجود انسان در جنبه‌های علمی و عملی به عنوان هدف نهایی بعثت پیامبر، معرفی شده است. این نکته مخصوصاً قابل توجه است که علوم بشر محدود است و آمیخته با هزاران نقطه ابهام و خطاهای فراوان و از این گذشته نسبت به آنچه هم می‌داند، گاهی نمی‌تواند دقیقاً امیدوار باشد، چرا که خطاهای خود و دیگران را دیده است. اینجاست که باید پیامبران، با علوم راستین و خالی از هرگونه خطا که از مبدأ وحی گرفته‌اند، به میان مردم بیایند، خطاهایشان را بر طرف سازند، آنچه نمی‌دانند را به آنها بیاموزند و آن را که می‌دانند به آنها اطمینان خاطر دهند. موضوع دیگری که در این رابطه لازم به یادآوری است، این است که نیمی از شخصیت ما را عقل و خرد تشکیل می‌دهد و نیمی را غرایز و امیال، به همین دلیل ما به همان اندازه که نیاز به تعلیم داریم، نیاز به تربیت هم داریم، هم خرد ما باید تکامل یابد و هم غرایز درونی ما به سوی هدف صحیحی رهبری شوند، لذا پیامبران هم معلم، هم مربی، هم آموزش دهنده و هم پرورش دهنده‌اند.

۲- تعلیم مقدم است یا تربیت؟

- جالب اینکه در چهار مورد از قرآن مجید که مسأله تعلیم و تربیت به عنوان هدف انبیا، با هم ذکر شده است در سه مورد تربیت بر تعلیم مقدم شمرده شده (سوره بقره آیه ۱۵۱- حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۱۵۷ آل عمران ۱۶۴- جمعه ۲) و تنها در یک مورد تعلیم بر تربیت مقدم شده است (آیه مورد بحث) با اینکه می‌دانیم معمولاً تا تعلیمی نباشد تربیتی صورت نمی‌گیرد. بنابر این آنجا که تعلیم بر تربیت مقدم است، اشاره به وضع طبیعی آن است و در موارد بیشتری که تربیت مقدم شده، گویا اشاره به

مسأله هدف بودن آن است. چرا که هدف اصلی تربیت است و بقیه همه مقدمه آن است.

۳- پیامبری از میان خود آنها

این تعبیر که با کلمه «منهم» در آیات فوق آمده، اشاره به این است که رهبران و مربیان انسان باید از نوع خود او باشند. با همان صفات و غرایز بشری، تا بتوانند از نظر جنبه‌های عملی، سرمشق‌های شایسته‌ای باشند. بدیهی است اگر از غیر جنس بشر باشند، نه آنها می‌توانند دردها، نیازها، مشکلات، و گرفتاری‌های مختلف انسان‌ها را درک کنند و نه انسان‌ها می‌توانند از آنها سرمشق بگیرند. حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۱۵۸

ابراهیم علیه السلام در قربانگاه

فَبَشِّرْهُ بِغُلَامٍ حَلِيمٍ (۱۰۱) فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيَ قَالَ يَا بُنَيَّ إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ فَانظُرْ مَاذَا تَرَى قَالَ يَا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ (۱۰۲) فَلَمَّا أَسْلَمَا وَتَلَّهُ لِلْجَبِينِ (۱۰۳) وَنَادَيْنَاهُ أَنْ يَا إِبْرَاهِيمُ (۱۰۴) قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْيَا إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ (۱۰۵) إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْبَلَاءُ الْمُبِينُ (۱۰۶) وَفَدَيْنَاهُ بِذَبْحٍ عَظِيمٍ (۱۰۷) وَتَرَكْنَا عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ (۱۰۸) سَلَامٌ عَلَى إِبْرَاهِيمَ (۱۰۹) كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ (۱۱۰) «۱» ۱۰۱- ما او (ابراهیم علیه السلام) را به نوجوانی بردبار و پر استقامت بشارت دادیم. ۱۰۲- هنگامی که با او به مقام سعی و کوشش رسید گفت: فرزندم! من در خواب حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۱۵۹ دیدم که باید تو را ذبح کنم! بنگر نظر تو چیست؟ گفت: پدرم! هر چه دستور داری اجرا کن، به خواست خداوند مرا از صابران خواهی یافت! ۱۰۳- هنگامی که هر دو تسلیم و آماده شدند و ابراهیم علیه السلام جبین او را بر خاک نهاد ... ۱۰۴- او را ندا دادیم که ای ابراهیم علیه السلام! ۱۰۵- آنچه را در خواب مأموریت یافتی انجام دادی، ما اینگونه نیکوکاران را جزا می‌دهیم. ۱۰۶- این قطعاً امتحان مهم و آشکاری است. ۱۰۷- ما ذبح عظیمی را فدای او کردیم. ۱۰۸- و نام نیک او را در امت‌های بعد باقی گذاردیم. ۱۰۹- سلام بر ابراهیم علیه السلام باد! ۱۱۰- اینگونه نیکوکاران را پاداش می‌دهیم. در آیات گذشته به اینجا رسیدیم که ابراهیم علیه السلام بعد از ادای رسالت خویش، در بابل، از آنجا هجرت کرد و نخستین تقاضایش از پروردگار، این بود که فرزند صالحی به او عطا فرماید؛ زیرا تا آن روز صاحب فرزندی نشده بود. نخستین آیه مورد بحث، سخن از اجابت این دعای ابراهیم علیه السلام به میان آورده، می‌گوید: «ما او را به نوجوانی حلیم و بردبار و پر استقامت بشارت دادیم»؛ فَبَشِّرْهُ بِغُلَامٍ حَلِيمٍ. در واقع سه بشارت در این جمله جمع شده است: بشارت تولد فرزندی پسر، و بشارت رسیدن او به سنین نوجوانی، و بشارت به صفت والای حلم. در تفسیر حلیم گفته‌اند کسی است که در عین توانایی در هیچ کاری قبل از وقتش شتاب نمی‌کند و در کیفر مجرمان عجله‌ای به خرج نمی‌دهد، روحی بزرگ دارد و بر احساسات خویش مسلط است. راغب در مفردات می‌گوید: حلم به معنی خویشتن‌داری به هنگام هیجان غضب است و از آنجا که این حالت از عقل و خرد ناشی می‌شود، گاه به معنی عقل و خرد نیز به کار رفته و گر نه معنی حقیقی حلم همان است که در اول گفته شد. ضمناً از این توصیف حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۱۶۰ استفاده می‌شود که خداوند بشارت بقای این فرزند را تا زمانی که به سنی برسد که قابل توصیف به حلم باشد داده است و چنانکه در آیات بعد خواهیم دید، او مقام حلیم بودن خود را به هنگام ماجرای ذبح نشان داد. همان‌گونه که ابراهیم علیه السلام نیز حلیم بودن خود را در آن هنگام و هم در موقع آتش‌سوزی آشکار ساخت. قابل توجه اینکه واژه حلیم پانزده مرتبه در قرآن مجید تکرار شده است و غالباً وصفی است برای خداوند جز در دو مورد که به صورت توصیفی برای ابراهیم علیه السلام و فرزندش در کلام خداوند آمده است و در یک مورد توصیفی است برای شعیب از زبان دیگران. واژه «غلام» به عقیده بعضی به هر کودکی قبل از رسیدن به سن جوانی گفته می‌شود و بعضی آن را به کودکی که از ده سال گذشته و هنوز به سن بلوغ نرسیده است، اطلاق کرده‌اند. از تعبیرات

مختلفی که در لغت عرب آمده، می‌توان استفاده کرد که غلام حد فاصل میان طفل (کودک) و شاب (جوان) است که در زبان فارسی از آن تعبیر به نوجوان می‌کنیم. سرانجام فرزند موعود ابراهیم علیه السلام طبق بشارت الهی متولد شد و قلب پدر را که در انتظار فرزند صالِح سال‌ها چشم به راه بود روشن ساخت، دوران طفولیت را پشت سر گذاشت و به سن نوجوانی رسید. در اینجا قرآن می‌گوید: «هنگامی که با او به مقام سعی و کوشش رسید؛ فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيَ ... یعنی به مرحله‌ای رسید که می‌توانست در مسایل مختلف زندگی همراه پدر تلاش و کوشش کند و او را یاری دهد. بعضی سعی را در اینجا به معنی عبادت و کار برای خداوند دانسته‌اند، البته سعی مفهوم وسیعی دارد که این معنی را نیز شامل می‌شود ولی منحصر به آن نیست و تعبیر مع (با پدرش) نشان می‌دهد که منظور معاونت پدر در امور زندگی است. به هر حال به گفته جمعی از مفسران، فرزندش در آن وقت ۱۳ ساله بود که ابراهیم علیه السلام خواب عجیب و شگفت‌انگیزی می‌بیند که بیانگر شروع یک آزمایش بزرگ حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۱۶۱ دیگر در مورد این پیامبر عظیم الشان علیه السلام است. در خواب می‌بیند که از سوی خداوند به او دستور داده شد تا فرزند یگانه‌اش را با دست خود قربانی کند و سر ببرد. ابراهیم علیه السلام وحشت‌زده از خواب بیدار شد، می‌دانست که خواب پیامبران واقعیت دارد و از وسوسه‌های شیطانی دور است، اما با این حال دو شب دیگر همان خواب تکرار شد که تأکیدی بر لزوم این امر و فوریت آن بود. می‌گویند نخستین بار در شب ترویبه (شب هشتم ماه ذی الحجه) این خواب را دید و در شب‌های عرفه و شب عید قربان (نهم و دهم ذی الحجه) خواب تکرار شد، لذا برای او کمترین شکی باقی نماند که این فرمان قطعی خداوند است. ابراهیم علیه السلام که بارها از کوره داغ امتحان الهی سرفراز بیرون آمده بود، این بار نیز باید دل به دریا بزند و سر بر فرمان حق بگذارد و فرزندش را که یک عمر در انتظارش بوده و اکنون نوجوانی برومند شده است، با دست خود سر ببرد! ولی باید قبل از هر چیز فرزند را آماده این کار کند، رو به سوی او کرد و گفت: «فرزندم! من در خواب دیدم که باید تو را ذبح کنم، بنگر نظر تو چیست؟!؛ قَالَ يَا بَنِيَّ إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ فَأَنْظُرْ مَاذَا تَرَى ... فرزندش که نسخه‌ای از وجود پدر ایثارگر بود و درس صبر و استقامت و ایمان را در همین عمر کوتاهش در مکتب او خوانده بود، با آغوش باز و از روی طیب خاطر از این فرمان الهی استقبال کرد و با صراحت و قاطعیت گفت: «پدرم هر دستوری به تو داده شده است، اجرا کن»؛ ... قَالَ يَا أَبَتِ أَفْعَلُ مَا تُؤْمَرُ ... از ناحیه من فکر تو راحت باشد که «به خواست خداوند مرا از صابران خواهی یافت»؛ ... سَيَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ ... این تعبیرات پدر و پسر چقدر پر معنی است و چه ریزه‌کاری‌هایی در آن نهفته است؟ از یک سو پدر با صراحت مسأله ذبح را با فرزند ۱۳ ساله مطرح می‌کند و از او نظرخواهی می‌کند، برای او شخصیت مستقل و آزادی اراده قایل می‌شود، او هرگز نمی‌خواهد فرزندش را بفریبد و کورکورانه به این میدان بزرگ امتحان دعوت کند. او می‌خواهد فرزندش نیز در این پیکار بزرگ با نفس شرکت جوید و لذت تسلیم و رضا را حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۱۶۲ همچون پدر بچشد! از سوی دیگر فرزند هم می‌خواهد پدر در عزم و تصمیمش راسخ باشد، نمی‌گوید مرا ذبح کن، بلکه می‌گوید هر مأموریتی داری انجام ده، من تسلیم امر و فرمان او هستم و مخصوصاً پدر را با خطاب یا ابت! (ای پدر!) مخاطب می‌سازد، تا نشان دهد این مسأله از عواطف فرزندش و پدری سرسوزنی نمی‌کاهد که فرمان خداوند حاکم بر همه چیز است. از سوی دیگر، مراتب ادب را در پیشگاه پروردگار به عالی‌ترین وجهی نگه می‌دارد، هرگز به نیروی ایمان و اراده و تصمیم خویش تکیه نمی‌کند، بلکه بر مشیت خداوند و اراده او تکیه می‌کند و با این عبارت از او توفیق پای‌مردی و استقامت می‌طلبد. به این ترتیب هم پدر و هم پسر، نخستین مرحله این آزمایش بزرگ را با پیروزی کامل می‌گذرانند. در این میان چه‌ها گذشت؟ قرآن از شرح آن خودداری کرده و تنها روی نقاط حساس این ماجرای عجیب انگشت می‌گذارد. بعضی نوشته‌اند: فرزند فداکار برای اینکه پدر را در انجام این مأموریت کمک کند و هم از رنج و اندوه مادر بکاهد، هنگامی که او را به قربانگاه در میان کوه‌های خشک و سوزان سرزمین منی آورد به پدر گفت: «پدرم ریسمان را محکم ببند تا هنگام اجرای فرمان الهی دست و پا نزنم، می‌ترسم از پاداشم کاسته شود! پدر جان کارد را تیز کن و با سرعت بر

گلویم بگذران تا تحملش بر من (و بر تو) آسانتر باشد! پدرم قبلاً پیراهنم را از تن بیرون کن که به خون آلوده نشود، چرا که بیم دارم چون مادرم آن را ببیند عنان صبر از کفش بیرون رود». آنگاه افزود: «سلامم را به مادرم برسان و اگر مانعی ندیدی پیراهنم را برایش ببر که باعث تسلی خاطر و تسکین دردهای او است، چرا که بوی فرزندش را از آن خواهد یافت و هر گاه دل‌تنگ شود، آن را در آغوش می‌فشارد و سوز درونش را تخفیف خواهد داد. لحظه‌های حساسی فرا رسید، فرمان الهی باید اجرا می‌شد، ابراهیم علیه السلام که مقام تسلیم فرزند را دید او را در آغوش کشید و گونه‌هایش را بوسه داد و هر دو در این لحظه به گریه افتادند. گریه‌ای که بیانگر عواطف و مقدمه شوق لقای خداوند بود. حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۱۶۳ قرآن همین اندازه در عبارتی کوتاه و پر معنی می‌گوید: «هنگامی که هر دو تسلیم و آماده شدند و ابراهیم علیه السلام جبین فرزند را بر خاک نهاد...؛ فَلَمَّا أَسْلَمَا وَ تَلَّهُ لِلْجَبِينِ. باز قرآن اینجا را به اختصار برگزار کرده و به شنونده اجازه می‌دهد تا با امواج عواطفش قصه را همچنان دنبال کند. بعضی گفته‌اند منظور از جمله: «تَلَّهُ لِلْجَبِينِ» این بود که پیشانی پسر را به پیشنهاد خودش بر خاک نهاد، مبادا چشمش در صورت فرزند بیفتد و عواطف پدری به هیجان در آید و مانع اجرای فرمان خدا شود! به هر حال ابراهیم علیه السلام صورت فرزند را بر خاک نهاد و کارد را به حرکت در آورد و با سرعت و قدرت بر گلوی فرزند گذارد در حالی که روحش در هیجان فرو رفته بود و تنها عشق خداوند بود که او را در مسیرش بی تردید پیش می‌برد. اما کارد برنده در گلوی لطیف فرزند کمترین اثری نگذارد! ... ابراهیم علیه السلام در حیرت فرو رفت، بار دیگر کارد را به حرکت در آورد ولی باز کارگر نیفتاد، آری ابراهیم خلیل علیه السلام می‌گوید: بپر! اما خداوند خلیل فرمان می‌دهد نبر! و کارد تنها گوش بر فرمان او دارد. اینجا است که قرآن با یک جمله کوتاه و پر معنی به همه انتظارها پایان داده، می‌گوید: «در این هنگام او را ندا دادیم که ای ابراهیم؛ وَ نَادَيْنَاهُ أَنْ يَا إِبْرَاهِيمُ. آنچه را در خواب مأموریت یافتی انجام دادی؛ قَدْ صِدَّقْتَ الرُّؤْيَا «ما اینگونه نیکوکاران را جزا و پاداش می‌دهیم؛ إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ. هم به آنها توفیق پیروزی در امتحان می‌دهیم، و هم نمی‌گذاریم فرزند دل‌بندشان از دست برود، آری کسی که سر تا پا تسلیم فرمان ما است و نیکی را به حد اعلا رسانده جز این پاداشی نخواهد داشت. سپس می‌افزاید: «این قطعاً امتحان مهم و آشکاری است؛ إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْبَلَاءُ الْمُبِينُ. ذبح کردن فرزند با دست خود، آن هم فرزندی برومند و لایق، برای پدری که یک عمر در انتظار چنین فرزندی بوده، کار ساده و آسانی نیست، چگونه می‌توان دل از چنین فرزندی برکنند؟ از آن بالاتر با نهایت تسلیم و رضا، بی‌آنکه خم به ابرو آورد به امثال این حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۱۶۴ فرمان بشتابد و تمام مقدمات را تا آخرین مرحله انجام دهد، به طوری که از نظر آمادگی‌های روانی و عملی چیزی فروگذار نکند؟ و از آن عجیب‌تر تسلیم مطلق این نوجوان در برابر این فرمان بود، که با آغوش باز و با اطمینان خاطر به لطف پروردگار و تسلیم در برابر اراده او به استقبال ذبح شتافت. لذا در بعضی از روایات آمده است هنگامی که این کار انجام گرفت جبرئیل امین (از روی اعجاب) صدا زد: «اللَّهُ أَكْبَرُ، اللَّهُ أَكْبَرُ... و فرزند ابراهیم علیه السلام صدا زد: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ اللَّهُ أَكْبَرُ... و پدر قهرمان و فداکار نیز گفت: «اللَّهُ أَكْبَرُ وَ لِلَّهِ الْحَمْدُ». «۱) و این شبیه تکبیراتی است که ما روز عید قربان می‌گوییم. اما برای اینکه برنامه ابراهیم علیه السلام ناتمام نماند و در پیشگاه خداوند قربانی کرده باشد و آرزوی ابراهیم علیه السلام برآورده شود، خداوند قوچی بزرگ فرستاد تا به جای فرزند قربانی کند و سنتی برای آیندگان در مراسم حج و سرزمین منی از خود بگذارد، چنانکه قرآن می‌گوید: «ما ذبح عظیمی را فدای او کردیم؛ وَ قَدَّيْنَاهُ بِذَبْحٍ عَظِيمٍ. در اینکه عظمت این ذبح از چه نظر بوده، از نظر جسمانی و ظاهری؟ و یا از جهت اینکه فدای فرزند ابراهیم علیه السلام شد؟ و یا از نظر اینکه برای خداوند و در راه خداوند بود؟ و یا از این نظر که این قربانی از سوی خداوند برای ابراهیم علیه السلام فرستاده شد؟ مفسران گفتگوهای فراوانی دارند، ولی هیچ مانعی ندارد که تمام این جهات در ذبح عظیم جمع، و از دیدگاه‌های مختلف دارای عظمت باشد. یکی از نشانه‌های عظمت این ذبح آن است که با گذشت زمان، سال به سال وسعت بیشتری یافته و الان در هر سال بیش از یک میلیون نفر به یاد آن ذبح عظیم، ذبح می‌کنند و خاطره‌اش را زنده نگه می‌دارد. «قَدَّيْنَاهُ» از ماده «فدا» در اصل به

معنی قرار دادن چیزی به عنوان بلا-گردان و دفع ضرر از شخص یا چیز دیگر است، لذا مالی را که برای آزاد کردن اسیر می‌دهند فدیة می‌گویند و نیز کفاره‌ای را که بعضی از بیماران به جای روزه می‌دهند، به این نام نامیده می‌شود. حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۱۶۵ در اینکه این قوچ بزرگ چگونه به ابراهیم علیه السلام داده شد؟ بسیاری معتقدند جبرئیل آن را آورد، بعضی نیز گفته‌اند از دامنه کوه‌های منی سرازیر شد، هر چه بود به فرمان خداوند و به اراده او بود. نه تنها خداوند پیروزی ابراهیم علیه السلام را در این امتحان بزرگ در آن روز ستود، بلکه خاطره آن را جاویدان ساخت، چنانکه در آیه بعد می‌گوید: «ما نام نیک ابراهیم علیه السلام را در امت‌های بعد باقی و برقرار ساختیم»؛ وَ تَرَكْنَا عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ. او اسوه ای شد برای همه آیندگان و قدوه ای برای تمام پاکبازان و عاشقان دل‌داده کوی دوست و برنامه او را به صورت سنت حج در اعصار و قرون آینده تا پایان جهان جاودان نمودیم. او پدر پیامبران بزرگ، پدر امت اسلام و پیامبر اسلام بود. «سلام بر ابراهیم علیه السلام (آن بنده مخلص و پاکباز باد)»؛ سَلَامٌ عَلَىٰ اِبْرَاهِيمَ. «آری، ما اینگونه نیکوکاران را پاداش می‌دهیم»؛ ... وَ كَذٰلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ. پاداشی به عظمت دنیا، پاداشی جاودان در سراسر زمان، پاداشی در خور سلام و درود خداوند بزرگ! جالب توجه اینکه جمله: ... وَ كَذٰلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ یک بار اینجا ذکر شده و یک بار در چند آیه قبل، این تکرار، حتما نکته‌ای دارد. ممکن است دلیلش این باشد که در مرحله اول خداوند، پیروزی ابراهیم علیه السلام را در امتحان بزرگش تصدیق می‌کند و کارنامه قبولی او را امضا می‌فرماید، این خود جزا و پاداش بزرگی است و این مهمترین مژده‌ای بود که خداوند به ابراهیم علیه السلام داد، سپس مسأله فدا کردن ذبح عظیم و جاودان ماندن نام و سنت او و درود فرستادن خدا بر او را که سه موهبت بزرگ دیگر است، مطرح کرده و آن را به عنوان پاداش نیکوکاران معرفی می‌کند.

نکته‌ها:

۱- ذبح الله کیست؟

در اینکه کدام یک از فرزندان ابراهیم علیه السلام (اسماعیل علیه السلام یا اسحاق علیه السلام) به قربانگاه برده شد و لقب ذبح‌الله یافت؟ در میان مفسران سخت گفتگو است، گروهی اسحاق علیه السلام را ذبح می‌دانند و جمعی اسماعیل علیه السلام را، نظر اول را بسیاری از مفسران اهل سنت و نظر حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۱۶۶ دوم را مفسران شیعه برگزیده‌اند. اما آنچه با ظواهر آیات مختلف قرآن هماهنگ است، این است که ذبح اسماعیل علیه السلام بوده است؛ زیرا: اولاً: در یک جا می‌خوانیم وَ بَشَّرْنَاهُ بِاسْحَاقَ نَبِيًّا مِّنَ الصَّالِحِينَ؛ «ما او را بشارت به اسحاق دادیم که پیامبری بود از صالحان». «۱» این تعبیر به خوبی نشان می‌دهد که خداوند بشارت به تولد اسحاق علیه السلام را بعد از این ماجرا و به خاطر فداکاری‌های ابراهیم علیه السلام به او داد، بنابر این ماجرای ذبح مربوط به او نبود. به علاوه هنگامی که خداوند نبوت کسی را بشارت می‌دهد، مفهومش این است که زنده می‌ماند و این با مسأله ذبح در کودکی سازگار نیست. ثانیاً: در آیه ۷۱ سوره هود می‌خوانیم: فَبَشَّرْنَا هَا بِاسْحَاقَ وَ مِنْ وَّرَآءِ اِسْحَاقَ يَعْقُوبَ؛ «ما او را به تولد اسحاق علیه السلام بشارت دادیم و نیز به تولد یعقوب علیه السلام بعد از اسحاق علیه السلام». این آیه نشان می‌دهد که ابراهیم علیه السلام مطمئن بود اسحاق علیه السلام می‌ماند و فرزندش همچون یعقوب علیه السلام از او به وجود می‌آید، بنابر این نوبتی برای ذبح باقی نخواهد ماند. کسانی که ذبح را اسحاق علیه السلام می‌دانند، در حقیقت این آیات را نادیده گرفته‌اند. ثالثاً: روایات بسیاری در منابع اسلامی آمده است که نشان می‌دهد ذبح، اسماعیل علیه السلام بوده است، به عنوان نمونه در حدیث معتبری که از پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله نقل شده می‌خوانیم: «أَنَا ابْنُ الدَّيْحَانِ»؛ «۲» «من فرزند دو ذبحم» و منظور از دو ذبح یکی پدرش عبد الله است که عبد المطلب جد پیامبر صلی الله علیه و آله نذر کرده بود او را برای خدا قربانی کند سپس

یکصد شتر به فرمان خداوند فدای او قرار داد و داستانش مشهور است و دیگر اسماعیل علیه السلام بود؛ زیرا مسلم است که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله از فرزندان اسماعیل علیه السلام است، نه اسحاق علیه السلام. «۳» در دعایی که از علی علیه السلام از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله نقل شده می‌خوانیم: «یا مَنْ فَدَى حَجَّ وَ حَرَمِینَ شَرِیفِینَ در تفسیر نمونه، ص: ۱۶۷ إِسْمَاعِیلَ مِنَ الذَّبْحِ»؛ «ای کسی که فدایی برای ذبح اسماعیل قرار دادی.» «۱» در احادیثی که از امام باقر و امام صادق علیهم السلام نقل شده می‌خوانیم: هنگامی که سؤال کردند ذبیح که بود؟ فرمودند: «اسماعیل». در حدیثی که از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام نقل شده نیز می‌خوانیم: «لَوْ عَلِمَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ شَیْئًا أَكْرَمَ مِنَ الضَّأْنِ لَفَدَى بِهِ إِسْمَاعِیلَ عَلَیْهِ السَّلَامُ»؛ «اگر حیوانی بهتر از گوسفند پیدا می‌شد، آن را فدیه اسماعیل علیه السلام قرار می‌داد.» «۲» روایات در این زمینه بسیار است که اگر بخواهیم همه آنها را نقل کنیم، سخن به درازا می‌کشد. «۳» در برابر این روایات فراوان که هماهنگ با ظاهر آیات قرآن است، روایت شاذی بر ذبیح بودن اسحاق علیه السلام دلالت دارد که نمی‌تواند مقابله با روایات گروه اول کند و نه با ظاهر آیات قرآن هماهنگ است. از همه اینها گذشته، این مسأله مسلم است، کودکی را که ابراهیم علیه السلام او را با مادرش به فرمان خداوند به مکه آورد و در آنجا رها نمود و سپس خانه کعبه را با کمک او ساخت، و طواف و سعی با او به جا آورد اسماعیل علیه السلام بود و این نشان می‌دهد که ذبیح نیز اسماعیل علیه السلام بوده است؛ زیرا برنامه ذبح مکمل برنامه‌های فوق محسوب می‌شده است. البته آنچه از کتب عهد عتیق (تورات کنونی) بر می‌آید این است که ذبیح، اسحاق علیه السلام بوده است. «۴» از این رو چنین به نظر می‌رسد که بعضی از روایات غیر معروف اسلامی که اسحاق علیه السلام را ذبیح معرفی می‌کند، تحت تأثیر روایات اسرائیلی است و احتمالاً از مجعولات یهود است. یهود چون از دودمان اسحاق علیه السلام بودند، مایل بودند این افتخار را حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۱۶۸ برای خود ثبت کنند و از مسلمانان که پیامبرشان زاده اسماعیل علیه السلام بود سلب کنند، هر چند از طریق انکار واقعیات باشد! به هر حال آنچه برای ما از همه محکم‌تر است، ظواهر آیات قرآن است که به خوبی نشان می‌دهد که ذبیح اسماعیل علیه السلام بوده است، گر چه برای ما تفاوتی نمی‌کند که ذبیح اسماعیل علیه السلام باشد یا اسحاق علیه السلام هر دو فرزند ابراهیم علیه السلام و پیامبر بزرگ خدا بودند، هدف روشن شدن این ماجرای تاریخی است.

۲- آیا ابراهیم علیه السلام مأمور به ذبح فرزند بود؟

از سؤالات مهم دیگری که در این بحث برای مفسران مطرح است این است که آیا ابراهیم علیه السلام راستی مأمور به ذبح فرزند بود، یا به مقدمات آن دستور داشت؟ اگر مأمور به ذبح بوده، چگونه پیش از انجام آن، این حکم الهی نسخ شد؟ در حالی که نسخ قبل از عمل جایز نیست و این معنی در علم اصول فقه، اثبات شده است. اگر مأمور به مقدمات ذبح بوده است، این افتخار مهمی نخواهد بود. اینکه بعضی گفته‌اند اهمیت مسأله از اینجا ناشی می‌شود که ابراهیم علیه السلام احتمال می‌داد بعد از انجام این مأموریت و فراهم کردن مقدمات، دستور به اصل ذبح داده شود و امتحان بزرگ او همین جا بود، مطلب جالبی به نظر نمی‌رسد. به عقیده ما این گفتگوها از اینجا ناشی می‌شود که میان اوامر امتحانی و غیر امتحانی فرق نگذاشته‌اند، امری که به ابراهیم علیه السلام شد یک امر امتحانی بود، می‌دانیم در اوامر امتحانی اراده جدی تعلق به اصل عمل نگرفته است، بلکه هدف آن است که روشن شود شخص مورد آزمایش تا چه اندازه آمادگی اطاعت فرمان دارد؟ این در جایی است که شخص مورد آزمایش، از اسرار پشت پرده آگاه نیست. به این ترتیب در اینجا نسخ واقع نشده است که در صحت آن قبل از عمل، بحث و گفتگو شود. اگر می‌بینیم خداوند بعد از این ماجرا به ابراهیم علیه السلام می‌گوید: قَدْ صَدَقْتَ الرَّؤْیَا ...؛ «خوابی را که دیده بودی تحقق بخشیدی» به خاطر آن است که آنچه در توان داشت در زمینه ذبح فرزند دلبنده انجام داد و آمادگی روحی خود را در این زمینه از هر جهت به ثبوت رسانید و از عهده این آزمایش به خوبی برآمد.

۳- چگونه خواب ابراهیم علیه السلام می‌توانست حجت باشد؟

در مورد خواب و خواب دیدن سخن بسیار است که شرح مبسوط آن در تفسیر سوره یوسف ذیل آیه ۴ آمده است. «۱» آنچه در اینجا لازم است به آن توجه شود، این است که چگونه ابراهیم علیه السلام خواب را حجت دانست و آن را معیار عمل خود قرار داد؟ در پاسخ این سؤال گاه گفته می‌شود که خواب‌های انبیا علیهم السلام هرگز خواب شیطانی، یا مولود فعالیت قوه واهمه نیست، بلکه گوشه‌ای از برنامه نبوت و وحی آنها است. به تعبیر دیگر ارتباط انبیا علیهم السلام با مصدر وحی، گاهی به صورت القا به قلب است گاه از طریق دیدن فرشته وحی، گاه از راه شنیدن امواج صوتی که به فرمان خدا ایجاد شده و گاه از طریق خواب است. به این ترتیب در خواب‌های آنها هیچگونه خطا و اشتباهی رخ نمی‌دهد و آنچه در خواب می‌بینند، درست همانند چیزی است که در بیداری می‌بینند. گاه گفته می‌شود که ابراهیم علیه السلام در حال بیداری از طریق وحی آگاهی یافت که باید به خوابی که در زمینه ذبح می‌بیند، عمل کند. گاه گفته می‌شود: قراین مختلفی که در این خواب بود و از جمله اینکه در سه شب متوالی عینا تکرار شد، برای او علم و یقین ایجاد کرد که این یک مأموریت الهی است و نه غیر آن. به هر حال همه این تفسیرها ممکن است صحیح باشد و منافاتی با هم ندارد و مخالف ظواهر آیات نیز نیست.

۴- وسوسه‌های شیطان در روح بزرگ ابراهیم علیه السلام اثر گذاشت

از آنجا که امتحان ابراهیم علیه السلام یکی از بزرگترین امتحانات در طول تاریخ بود، امتحانی که هدفش این بود قلب او را از مهر و عشق غیر خداوند تهی کند و عشق الهی را در سراسر قلب او پرتوافکن سازد، طبق بعضی از روایات، شیطان به دست و پا افتاد تا حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۱۷۰ کاری کند که ابراهیم علیه السلام از این میدان پیروزمند بیرون نیاید، گاه به سراغ مادرش هاجر آمد و به او گفت می‌دانی ابراهیم علیه السلام چه در نظر دارد؟ می‌خواهد فرزندش را امروز سر ببرد! هاجر گفت: «برو سخن محال مگو که او مهربانتر از این است که فرزند خود را بکشد، اصولا مگر در دنیا انسانی پیدا می‌شود که فرزند خود را با دست خود ذبح کند؟» شیطان به وسوسه خود ادامه داد و گفت او مدعی است خدا دستورش داده است. هاجر گفت: «اگر خدا دستورش داده، پس باید اطاعت کند و جز رضا و تسلیم راهی نیست!» گاهی به سراغ فرزند آمد و به وسوسه او مشغول شد، از آن هم نتیجه‌ای نگرفت، چون اسماعیل علیه السلام را یک پارچه تسلیم و رضا یافت. سرانجام به سراغ پدر آمد و به او گفت: «ابراهیم علیه السلام! خوابی را که دیدی خواب شیطانی است! اطاعت شیطان مکن!» ابراهیم علیه السلام که در پرتو نور ایمان و نبوت او را شناخت، بر او فریاد زد: «دور شو ای دشمن خدا». «۱» در حدیث دیگری آمده است: ابراهیم علیه السلام نخست به مشعر الحرام آمد تا پسر را قربانی کند، شیطان به دنبال او شتافت، او به محل جمره اولی آمد، شیطان به دنبال او آمد، ابراهیم علیه السلام هفت سنگ به او پرتاب کرد، هنگامی که به جمره دوم رسید باز شیطان را مشاهده نمود، هفت سنگ دیگر بر او انداخت، تا به جمره عقبه آمد، هفت سنگ دیگر بر او زد (و او را برای همیشه از خود مایوس ساخت). «۲» این نشان می‌دهد که وسوسه‌های شیاطین در میدان‌های بزرگ امتحان، نه از یک سو که از جهات مختلف صورت می‌گیرد. هر زمان به رنگی و از طریقی مردان خدا باید ابراهیم‌وار شیاطین را در همه چهره‌ها بشناسند و از هر طریق وارد شوند، راه را بر آنها ببندند و سنگسارشان کنند و چه درس بزرگی؟!

۵- فلسفه تکبیرات در منی

می‌دانیم از دستورهایی که در مورد عید اضحی در روایات اسلامی آمده است، تکبیرات مخصوصی است که همه مسلمانان، چه آنها که در مراسم حج شرکت کرده‌اند و حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۱۷۱ در منی هستند و چه آنها که در سایر

نقاط هستند، بعد از نمازها می‌گویند (منتهی کسانی که در منی باشند، بعد از ۱۵ نماز که نخستین آن نماز ظهر روز عید است و کسانی که در غیر منی باشند بعد از ۱۰ نماز تکرار می‌کنند) و صورت تکبیرات چنین است: «اللَّهُ أَكْبَرُ، اللَّهُ أَكْبَرُ، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَاللَّهُ أَكْبَرُ، اللَّهُ أَكْبَرُ، وَاللَّهُ الْحَمِيدُ اللَّهُ أَكْبَرُ عَلَيَّ مَا هِدَانَا» و هنگامی که این دستور را با حدیثی که پیشتر نقل کردیم، مقایسه می‌کنیم، می‌بینیم در حقیقت این تکبیرات مجموعه‌ای از تکبیرات جبرئیل و اسماعیل علیه السلام و پدرش ابراهیم علیه السلام و چیزی افزون بر آن نیست. به تعبیر دیگر این تعبیرات خاطره پیروزی ابراهیم علیه السلام و اسماعیل علیه السلام را در آن میدان بزرگ آزمایش در نظرها زنده می‌کند و به همه مسلمانان چه در منی و چه در غیر منی الهام می‌بخشد. ضمناً از روایات اسلامی معلوم می‌شود که نام گذاری سرزمین منی به این اسم، به خاطر آن است که ابراهیم علیه السلام هنگامی که به این سرزمین رسید و از عهده امتحان برآمد، جبرئیل به او گفت: «هر چه می‌خواهی از پروردگارت بخواه»، او از خداوند تمنا کرد که دستور دهد به عنوان فدای فرزندش اسماعیل علیه السلام قوچی را ذبح کند و این تمنای او انجام شد. «۱»

۶- حج یک عبادت مهم انسان‌ساز

حج یک عبادت مهم انسان‌ساز سفر حج در حقیقت یک هجرت بزرگ است، یک سفر الهی است، یک میدان گسترده خودسازی و جهاد اکبر است. مراسم حج در واقع عبادتی را نشان می‌دهد که عمیقاً با خاطره مجاهدات ابراهیم علیه السلام و فرزندش اسماعیل علیه السلام و همسرش هاجر آمیخته است و ما اگر در مطالعات در مورد اسرار حج از این نکته غفلت کنیم، بسیاری از مراسم آن به صورت معما در می‌آید، آری کلید حل این معما توجه به این آمیختگی عمیق است. حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۱۷۲ هنگامی که در قربانگاه در سرزمین منی می‌آییم تعجب می‌کنیم، این همه قربانی برای چیست؟ اصولاً مگر ذبح حیوان می‌تواند حلقه‌ای از مجموعه یک عبادت باشد؟! اما هنگامی که مسأله قربانی ابراهیم علیه السلام را به خاطر می‌آوریم که عزیزترین عزیزانش و شیرین‌ترین ثمره عمرش را در این میدان در راه خداوند ایثار کرد و بعداً سنتی به عنوان قربانی در منی به وجود آمد، به فلسفه این کار پی می‌بریم. قربانی کردن، رمز گذشت از همه چیز در راه معبود است، قربانی کردن مظهري است برای تهی نمودن قلب از غیر یاد خداوند و هنگامی می‌توان از این مناسک بهره تربیتی کافی گرفت که تمام صحنه ذبح اسماعیل علیه السلام و روحيات این پدر و پسر به هنگام قربانی در نظر مجسم شود و آن روحيات در وجود انسان پرتو افکن شود. هنگامی که به سراغ جمرات (سه ستون سنگی مخصوصی که حجاج در مراسم حج آنها را سنگباران می‌کنند و در هر بار هفت سنگ با مراسم مخصوص به آنها می‌زنند) این معما در نظر ما خودنمایی می‌کند که پرتاب این همه سنگ به یک ستون بی روح چه مفهومی می‌تواند داشته باشد؟ و چه مشکلی را حل می‌کند؟ اما هنگامی که به خاطر می‌آوریم، اینها یاد آور خاطره مبارزه ابراهیم علیه السلام قهرمان توحید با وسوسه‌های شیطان است که سه بار بر سر راه او ظاهر شد و تصمیم داشت او را در این میدان جهاد اکبر، گرفتار سستی و تردید کند، اما هر زمان ابراهیم قهرمان علیه السلام او را با سنگ از خود دور ساخت، محتوای این مراسم روشن تر می‌شود. مفهوم این مراسم این است که همه شما نیز در طول عمر در میدان جهاد اکبر با وسوسه‌های شیاطین روبرو هستید و تا آنها را سنگ‌سار نکنید و از خود نرانید، پیروز نخواهید شد. اگر انتظار دارید که خداوند بزرگ همان‌گونه که سلام بر ابراهیم علیه السلام فرستاده و مکتب و یاد او را جاودان نموده به شما نظر لطف و مرحمتی کند، باید خط او را تداوم بخشید. یا هنگامی که به صفا و مروه می‌آییم و می‌بینیم گروه گروه مردم از این کوه کوچک به آن کوه کوچکتر می‌روند و از آنجا به طرف دیگر باز می‌گردند و بی آنکه چیزی به دست آورده باشند، این عمل را تکرار می‌کنند، گاه می‌دوند و گاه راه می‌روند، مسلماً تعجب می‌کنیم که این دیگر چه کاری است و چه مفهومی می‌تواند داشته باشد؟! اما حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۱۷۳ هنگامی که به عقب برمی‌گردد و داستان سعی و تلاش آن زن با ایمان- هاجر- را برای نجات جان فرزند شیرخوارش اسماعیل علیه السلام در آن بیابان خشک و

سوزان به خاطر می‌آوریم که چگونه بعد از این سعی و تلاش، خداوند او را به مقصدش رسانید، چشمه زمزم از زیر پای نوزادش جوشیدن گرفت، ناگهان چرخ زمان به عقب برگردد، پرده‌ها کنار می‌رود و خود را در آن لحظه در کنار هاجر می‌بینیم و با او در سعی و تلاشش همگام می‌شویم که در راه خداوند بی سعی و تلاش کسی به جایی نمی‌رسد! و به آسانی می‌توان از آنچه گفتیم نتیجه گرفت که حج را باید با این رموز تعلیم داد و خاطرات ابراهیم علیه السلام و فرزند و همسرش را گام به گام تجسم بخشید، تا هم فلسفه آن درک شود و هم اثرات عمیق اخلاقی حج در نفوس حجاج پرتوافکن شود، که بدون آن آثار، قشری بیش نیست. «۱» حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۱۷۵

بخش دوم: احکام و اسرار حج

اهمیت حج

اشاره

... وَ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ (۹۷) «۱» ۹۷- ... و برای خدا بر مردم است که آهنگ خانه (او) کنند، آنها که توانایی رفتن به سوی آن دارند، و هر کس کفر بورزد (و حج را ترک کند به خود زیان رسانیده) خداوند از همه جهانیان بی نیاز است. در این جمله ... وَ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا ... دستور انجام حج به همه مردم داده شده است و از آن تعبیر به- یک بدهی و دین الهی شده است که بر ذمه عموم مردم می‌باشد زیرا فرموده است و لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ؛ «برای خدا بر مردم است ...» و از حج در اصل به معنی قصد است و به همین جهت به جاده و راه، مَحَجَّةً (بر وزن مَوَدَّةً) گفته می‌شود؛ زیرا انسان را به مقصد می‌رساند، و به دلیل و برهان حجت می‌گویند؛ زیرا مقصود را در بحث روشن می‌سازد، و اما اینکه این مراسم مخصوص را حج نامیده‌اند برای این است که به هنگام حرکت برای شرکت در این مراسم قصد زیارت خانه خدا می‌کنند و به همین دلیل در آیه فوق اضافه به- بیت (خانه کعبه) شده است. همانطور که پیشتر اشاره کرده‌ایم مراسم زیارت خانه کعبه نخستین بار در زمان ابراهیم رسمیت یافت، و سپس بصورت یک سنت حتی در زمان عرب جاهلی ادامه حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۱۷۸ یافت، و در اسلام به صورت کاملتر و خالی از هرگونه خرافه دوران جاهلی تشریح گردید البته از نهج البلاغه (خطبه قاصعه) و بعضی از روایات به خوبی استفاده می‌شود که فریضه حج از زمان آدم علیه السلام تشریح شده بود، ولی رسمیت یافتن آن بیشتر مربوط به زمان ابراهیم علیه السلام است). حج بر هر انسانی که توانایی داشته باشد در عمر فقط یکبار واجب می‌شود و از آیه فوق نیز بیش از این استفاده نمی‌گردد زیرا حکم مطلق است و با یکبار انجام دادن امتثال حاصل می‌شود. تنها شرطی که در آیه برای وجوب حج ذکر شده مسأله استطاعت است که با تعبیر مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا؛ «کسی که توانایی راه پیمودن به سوی خانه کعبه داشته باشد». بیان شده. البته در روایات اسلامی و کتب فقهی، استطاعت، به معنی داشتن زاد و توشه، مرکب، توانایی جسمی، باز بودن راه و توانایی بر اداره زندگی به هنگام بازگشت از حج تفسیر شده است، ولی در حقیقت همه اینها در آیه فوق مندرج است؛ زیرا استطاعت در اصل به معنی توانایی است که شامل تمام این امور می‌شود. ضمناً از آیه فوق استفاده می‌شود که این قانون مانند سایر قوانین اسلامی، اختصاص به مسلمانان ندارد بلکه همه موظفند آن را انجام بدهند و با قاعده معروف «الْكُفْرَانُ مُكَلَّفُونَ بِالْفُرُوعِ كَمَا أَنَّهْمُ مُكَلَّفُونَ بِالْأَصُولِ»؛ «کافران همانطور که به اصول دین موظفند به انجام فروع نیز مکلف می‌باشند.» آیه فوق و مانند آن تأیید می‌شود، گرچه شرط صحیح بودن این گونه اعمال و عبادات این است که نخست اسلام را بپذیرند و سپس آنها را انجام بدهند ولی باید توجه داشت که عدم قبول اسلام، مسؤولیت آنها را در برابر اینگونه وظائف از بین نمی‌برد. در باره اهمیت این مراسم بزرگ، و فلسفه حج، و آثار فردی و اجتماعی آن در ذیل آیه ۱۹۶ تا ۲۰۳ در سوره بقره مشروحا

بحث شد. ... وَ مَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ در پایان آیه، برای تأکید و بیان اهمیت مسأله حج، می‌فرماید: «کسانی که کفران کنند و این دستور الهی را نادیده بگیرند و به مخالفت برخیزند، در حقیقت به خود زیان می‌رسانند، زیرا خداوند از همه جهانیان حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۱۷۹ بی‌نیاز است». واژه کفر در اصل به معنی پوشانیدن است و از نظر اصطلاح دینی معنی وسیعی دارد و هر گونه مخالفتی را با حق، چه در مرحله اصولی و چه در مرحله دستورات فرعی باشد، شامل می‌شود و اگر مشاهده می‌کنیم که کفر غالباً در مخالفت با اصول استعمال می‌شود، دلیل بر این نیست که منحصرأ به همان معنی باشد، به همین دلیل در آیه بالا- در مورد ترک حج به کار رفته است و لذا در روایتی از امام صادق علیه السلام نقل شده که (کفر) را در آیه به معنی ترک تفسیر فرموده است. به عبارت دیگر کفر و فاصله گرفتن از حق- همانند ایمان و توجه به حق- مراحل و درجاتی دارد که هر کدام برای خود دارای احکام مخصوصی است و با توجه به این حقیقت بسیاری از مشکلات که در معنی آیات و روایات مربوط به کفر و ایمان پیش می‌آید، حل می‌شود. بنابر این اگر در مورد رباخواران (سوره بقره- ۲۷۵) و همچنین در مورد ساحران (بقره- ۱۰۲) تعبیر به کفر شده است، به همین منظور است. در هر حال از آیه فوق دو مطلب استفاده می‌شود. نخست اهمیت فوق العاده حج است که از ترک آن تعبیر به کفر شده است. مرحوم صدوق در کتاب من لا یحضره الفقیه از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل می‌کند که به علی علیه السلام فرمود: «يَا عَلِيُّ تَارِكُ الْحَجِّ وَ هُوَ مُسْتَطِيعٌ كَافِرٌ يَقُولُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى وَ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مِنْ شِطَائِعِ إِلَيْهِ سَبِيلًا وَ مَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ يَا عَلِيُّ مَنْ سَوَّفَ الْحَجَّ حَتَّى يَمُوتَ بَعَثَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَهُودِيًّا أَوْ نَصْرَانِيًّا». «۱» «ای علی کسی که حج را ترک کند با اینکه توانایی دارد کافر محسوب می‌شود، زیرا خداوند می‌فرماید: بر مردمی که استطاعت دارند به سوی خانه خدا بروند، لازم است حج به جا بیاورند و کسی که کفر بورزد (آن را ترک کند) به خود زیان رسانیده است و خداوند از آنان بی‌نیاز است، ای علی کسی که حج را به تاخیر بیندازد تا اینکه از دنیا برود خداوند او را در قیامت یهودی یا نصرانی محشور می‌کند.» دیگر اینکه انجام این فریضه مهم الهی، مانند همه فرایض و برنامه‌های دینی به حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۱۸۰ سود مردم و برای تربیت آنها است و هیچگونه تأثیری برای خداوند که از همگان بی‌نیاز است، نخواهد داشت. «۱»

۱- اهمیت حج در میان وظایف اسلامی!

حج از مهم‌ترین عباداتی است که در اسلام تشریح شده و دارای آثار و برکات فراوان و بی‌شماری است. حج مایه عظمت اسلام، قوت دین و اتحاد مسلمین است. حج مراسمی است که پشت دشمنان را می‌لرزاند و هر سال خون تازه‌ای در عروق مسلمانان جاری می‌سازد. حج همان عبادتی است که امیر مؤمنان علیه السلام آن را پرچم و شعار مهم اسلام نامیده و در وصیت خویش در آخرین ساعت عمرش فرموده: «وَاللَّهِ اللَّهُ فِي بَيْتِ رَبِّكُمْ لَا تَخْلَوْهُ مِا بَقِيْتُمْ فَإِنَّهُ إِنْ تَرِكْتُمْ لَمْ تُنَاطِرُوا!» «خدا را خدا را! در مورد خانه پروردگارتان تا آن هنگام که هستید آن را خالی نگذارید که اگر خالی گذارده شود مهلت داده نمی‌شوید و بلای الهی شما را فرا خواهد گرفت.» «۲» این جمله نیز از دشمنان اسلام معروف است که می‌گویند: مادام که حج رونق دارد ما بر آنها پیروز نمی‌شویم. «۳» یکی دیگر از دانشمندان می‌گوید: وای به حال مسلمانان اگر معنی حج را در نیابند و وای به حال دیگران اگر معنی آن را دریابند. در حدیث معروفی که علی علیه السلام- در زمینه فلسفه احکام، بیان فرموده نیز اشاره پر معنایی به اهمیت حج شده است، می‌فرماید: «فَرَضَ اللَّهُ الْإِيْمَانَ تَطْهِيراً مِنَ الشُّرْكِ ... وَ الْحَجَّ تَقَرُّبَةً لِلدِّينِ!» «خداوند ایمان را وسیله پاک‌سازی مردم از شرک ... و حج را سبب قوت دین قرار داده است.» «۴» این سخن را با حدیثی از امام صادق علیه السلام پایان می‌دهیم آنجا که فرمود: «لَا يَزَالُ حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۱۸۱ الدِّينُ قَائِمًا مَا قَامَتِ الْكُفْبَةُ!» «اسلام بر پا است تا زمانی که کعبه بر پا است.» «۱» و

محتوای سوره حج

این سوره به خاطر بخشی از آیاتش که پیرامون حج سخن می‌گوید، به نام سوره حج نامیده شده است، از سوره‌هایی است که در میان مفسران و نویسندگان تاریخ قرآن در مکی یا مدنی بودنش گفتگو است، جمعی آن را - جز چند آیه - مکی می‌دانند، در حالی که جمع دیگری معتقدند همه آن - جز چند آیه - در مدینه نازل شده است، بعضی نیز آن را ترکیبی از آیات مکی و مدنی می‌دانند. اما با توجه به برداشتی که از سوره‌های مکی و مدنی و به تعبیر دیگر جوّ مدینه و مکه و نیازمندی‌های مسلمانان و چگونگی تعلیمات پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت به آنها در این دو منطقه داریم، آیات این سوره از جهاتی شبیه سوره‌های مدنی است، چرا که دستور حج آنهم با ذکر قسمتی از جزئیات آن و همچنین دستور جهاد، تناسب با وضع مسلمانان در مدینه دارد، هر چند تأکید آیات این سوره روی مسأله مبدأ و معاد بی تناسب به سوره‌های مکی نیست. نویسنده تاریخ القرآن بر اساس تاریخ فهرست ابن ندیم و نظم الدرر می‌گوید: سوره حج مگر چند آیه در مدینه نازل شده، آن چند آیه نیز در میان مکه و مدینه نازل گردیده است، وی اضافه می‌کند این سوره صدوششمین سوره‌ای است که بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شده و بر حسب ترتیب، بعد از سوره نور و قبل از سوره منافقین است. به هر حال در مجموع، مدنی بودن سوره قوی‌تر به نظر می‌رسد. از نظر محتوا، مطالب این سوره را به چند بخش می‌توان تقسیم کرد: ۱- آیات فراوانی که در زمینه معاد و دلایل منطقی آن و انداز مردم غافل از صحنه‌های قیامت و مانند آن است که از آغاز این سوره شروع می‌شود و بخش مهمی از آن را در بر می‌گیرد. ۲- بخش قابل ملاحظه‌ای نیز از مبارزه با شرک و مشرکان، سخن می‌گوید و با حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۱۸۲ توجه دادن به آیات پروردگار در عالم هستی، انسان‌ها را متوجه عظمت آفریدگار می‌نماید. ۳- بخشی از این سوره نیز مردم را به بررسی سرنوشت عبرت‌انگیز گذشتگان و عذاب‌های دردناک الهی که بر آنها نازل شد دعوت کرده، از جمله سرنوشت قوم نوح، عاد، ثمود، قوم ابراهیم علیه السلام، لوط، قوم شعیب و موسی را یادآور می‌شود. ۴- بخش دیگری از آن پیرامون مسأله حج و سابقه تاریخی آن از زمان ابراهیم علیه السلام و سپس مسأله قربانی و طواف و مانند آن است. ۵- بخشی از آن هم پیرامون مبارزه در برابر ظالمان و پیکار با دشمنان مهاجم است. ۶- قسمتی از آن پند و اندرزهایی در زمینه‌های مختلف زندگی و تشویق به نماز و زکات و امر به معروف و نهی از منکر و توکل و توجه به خداوند است.

فضیلت تلاوت سوره حج

در حدیثی از پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: «مَنْ قَرَأَ سُورَةَ الْحَجِّ أُعْطِيَ مِنَ الْأَجْرِ كَحَجِّ حَجَّهَا وَعُمْرَةٍ اَعْتَمَرَهَا بَعْدَ مَنْ حَجَّ وَاعْتَمَرَ فِيمَا مَضَى وَفِيمَا بَقِيَ»؛ «هر کس سوره حج را بخواند، پاداش حج و عمره را خدا به او می‌دهد، به تعداد تمام کسانی که در گذشته و آینده حج عمره به جا آورده یا خواهند آورد!». بدون شک این ثواب و فضیلت عظیم تنها برای تلاوت لفظی نیست، تلاوتی اندیشه‌ساز و اندیشه‌ای عمل‌پرور است. در حقیقت کسی که این سوره و محتوای آن را از مبدأ و معاد گرفته، تا دستورات عبادی و اخلاقی و مسایل مربوط به جهاد و مبارزه با ستمگران، در اعماق جان خود قرار دهد و برنامه عملی خود سازد، پیوندی با تمام مؤمنان گذشته و آینده از نظر معنوی و روحانی پیدا می‌کند، پیوندی که او را در اعمال آنها شریک و آنها را نیز در اعمال او شریک و سهیم می‌سازد، بی آنکه از پاداش آنان چیزی کاسته شود و حلقه اتصالی بین همه افراد با ایمان در تمام قرون و اعصار خواهد بود. با این اوصاف و شرایط، ثواب و پاداشی که در حدیث فوق آمده عجیب به حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۱۸۳ نظر نمی‌رسد. (۱)

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَيَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ الَّذِي جَعَلْنَاهُ لِلنَّاسِ سَوَاءً الْعَاكِفُ فِيهِ وَالْبَادِ وَمَنْ يُرِدْ فِيهِ بِالْحَادِ بِظُلْمٍ نُذِقْهُ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ (۲۵) «۲» ۲۵- کسانی که کافر شدند و مؤمنان را از راه خدا و از مسجدالحرام، که آن را برای همه مردم مساوی قرار دادیم، اعم از کسانی که در آنجا زندگی می‌کنند و یا از نقاط دور وارد می‌شوند، باز می‌دارند (مستحق عذابی دردناکند) و هر کس بخواهد در این سرزمین از طریق حق منحرف گردد، و دست به ستم زند، ما از عذاب دردناک به او می‌چشانیم. در آیات گذشته سخن از کفار به طور مطلق در میان بود، ولی در آیه مورد بحث، اشاره به گروه خاصی از آنها شده است که دارای تخلفات و گناهان سنگین مخصوصاً در رابطه با مسجدالحرام و مراسم پرشکوه حج هستند. نخست می‌گوید: «کسانی که کافر شدند و مردم را از راه خدا، جلوگیری می‌کنند...»؛ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَيَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ همچنین مردم با ایمان را از کانون بزرگ توحید، مسجدالحرام باز می‌دارند، همان مرکزی که آن را برای همه مردم یکسان قرار داده‌ایم، چه آنها که در آن سرزمین زندگی می‌کنند و چه آنها که از نقاط دور به سوی آن می‌آیند مستحق عذابی دردناک‌اند، ... وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ الَّذِي جَعَلْنَاهُ لِلنَّاسِ سَوَاءً الْعَاكِفُ فِيهِ وَالْبَادِ «هرکس بخواهد در این سرزمین از طریق حق منحرف شود، دست به ظلم و ستم بی‌الاید، ما از عذاب دردناک به او می‌چشانیم؛ ... وَمَنْ يُرِدْ فِيهِ بِالْحَادِ بِظُلْمٍ نُذِقْهُ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ. حج و حریم شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۱۸۴ در واقع این گروه از کافران علاوه بر انکار حق، مرتکب سه جنایت بزرگ شده‌اند: ۱- جلوگیری از راه خدا و ایمان و طاعت او ۲- جلوگیری از عبادت کنندگان و زوار خانه خدا و قرار دادن امتیازی برای خود ۳- در این سرزمین مقدس دست به ظلم و گناه و الحاد می‌زنند. خداوند این گروه را که مستحق عذاب الیم هستند کیفر می‌دهد.

نکته‌ها:

اشاره

۱- در این آیه، کفر: این گروه به صورت فعل ماضی و جلوگیری از طریق خدا، به صورت فعل مضارع آمده است، اشاره به اینکه کفر آنها قدیمی است و اما تلاش و کوشششان برای گمراه ساختن مردم، همیشگی و مستمر است، به تعبیر دیگر جمله اول از اعتقاد باطل آنها که یک امر ثابت است سخن می‌گوید و جمله دوم از عمل آنها که تکرار صد عن سبیل الله است. ۲- منظور از صد عن سبیل الله: هرگونه تلاش و کوشش برای جلوگیری مردم از ایمان و اعمال صالح است، تمام برنامه‌های تبلیغاتی و عملی که در جهت تخریب اعتقادات و انحراف آنها از راه‌های صحیح و اعمال پاک انجام می‌گیرد، در این مفهوم وسیع جمع است. ۳- همه مردم در این مرکز عبادت یکسان‌اند: در تفسیر جمله: ... سَوَاءً الْعَاكِفُ فِيهِ وَالْبَادِ ... مفسران بیانات گوناگونی دارند، بعضی گفته‌اند منظور این است که همه مردم در مراسم عبادت در این کانون توحید یکسان‌اند و هیچ کس حق مزاحمت دیگری در امر حج و عبادت در کنار خانه خدا ندارد. در حالی که بعضی معنی وسیع‌تری برای این جمله قایل شده‌اند و گفته‌اند نه تنها در مراسم عبادت، مردم یکسان‌اند، بلکه در استفاده کردن از زمین و خانه‌های اطراف مکه برای استراحت و سایر نیازهای خود نیز باید مساوات باشد، به همین جهت جمعی از فقها، خرید و فروش و اجاره خانه‌های مکه را تحریم کرده‌اند و آیه فوق را شاهد بر آن حج و حریم شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۱۸۵ می‌دانند. در روایات اسلامی نیز تأکید شده است که نباید زوار خانه خدا را از سکونت در خانه‌ها و منازل مکه جلوگیری کرد، که بعضی به صورت تحریم و بعضی به صورت کراهت است. در نهج البلاغه در نامه علی علیه السلام به قثم بن عباس فرماندار مکه چنین می‌خوانیم: «وَمُرُّ أَهْلِ مَكَّةَ أَلَّا يَأْخُذُوا مِنْ سَاكِنِ أَجْرًا فَإِنَّ اللَّهَ سُيْحَانُهُ يَقُولُ سَوَاءً الْعَاكِفُ فِيهِ وَالْبَادِ فَالْعَاكِفُ الْمُقِيمُ بِهِ وَالْبَادِي الَّذِي يَحُجُّ إِلَيْهِ مِنْ غَيْرِ أَهْلِهِ ...» «به مردم مکه دستور ده تا از کسانی که در این شهر سکنی می‌کنند اجاره بها نگیرند، زیرا خداوند می‌فرماید: در این سرزمین کسانی که مقیم‌اند یا از بیرون می‌آیند یکسان‌اند، منظور از عاکف کسی

است که در آنجا اقامت دارد و نیز بادی کسی است که از نقاط دیگر به قصد حج می‌آید.» (۱) در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام در تفسیر همین آیه می‌خوانیم: «كَانَتْ مَكَّةُ لَيْسَ عَلَى شَيْءٍ مِنْهَا بَابٌ وَ كَانَ أَوَّلُ مَنْ عَلَّقَ عَلَى بَابِهِ الْمُضْرَاعَيْنِ مُعَاوِيَةَ بْنَ أَبِي سُفْيَانَ وَ لَيْسَ لِأَحَدٍ أَنْ يَمْنَعَ الْحَاجَّ شَيْئاً مِنَ الدُّورِ مَنَازِلِهَا»؛ (۲) «در آغاز خانه‌های مکه، در نداشت، نخستین کسی که برای خانه خود در گذاشت معاویه بود و سزاوار نیست هیچ کس حجاج را از خانه‌ها و منازل مکه منع کند». از بعضی از روایات نیز استفاده می‌شود که زوار خانه خدا حق دارند از حیاط خانه‌ها تا پایان مناسک حج استفاده کنند. البته این حکم تا حدود زیادی با بحث آینده ارتباط دارد که منظور از مسجد الحرام در این آیه، خصوص آن مسجد است، یا تمام مکه را شامل می‌شود، در صورتی که قول اول را بپذیریم، نوبت به خانه‌های مکه نمی‌رسد، ولی در صورتی که تمام مکه را در حج و حریم شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۱۸۶ مفهوم آیه داخل بدانیم، تحریم خرید و فروش و یا اجاره گرفتن از خانه‌های مکه برای حجاج مطرح می‌شود و چون این مطلب از نظر منابع فقهی و روایات و تفسیر مسلم نیست، حکم به تحریم مشکل است، ولی بدون شک سزاوار است اهل مکه هرگونه تسهیلاتی برای زوار خانه خدا قایل شوند و هیچگونه اولویت و امتیازی برای خود نسبت به آنها حتی در خانه‌ها قایل نشوند و روایات نهج البلاغه و مانند آن نیز ظاهراً اشاره به همین است. به هر حال قول به تحریم، در میان فقهای شیعه و اهل تسنن، طرفداران زیادی ندارد. (۱) این معنی نیز مسلم است که هیچ کس حق ندارد به عنوان متولی خانه خدا یا عناوین دیگر، کمترین مزاحمتی برای زائر این خانه ایجاد کند و یا آن را به یک پایگاه اختصاصی برای تبلیغات و برنامه‌های خود تبدیل کند.

۴- منظور از مسجد الحرام در این آیه چیست؟

بعضی گفته‌اند منظور همان ظاهر آن است؛ یعنی خانه کعبه و کل مسجد الحرام، ولی بعضی آن را اشاره به تمام مکه می‌دانند و آیه اول سوره اسراء را که در باره معراج پیامبر صلی الله علیه و آله است، دلیل بر آن می‌دانند؛ زیرا در این آیه تصریح شده است که آغاز معراج از مسجد الحرام بود، در حالی که تاریخ می‌گوید از خانه خدیجه یا شعب ابی طالب یا خانه ام‌هانی بوده است، معلوم می‌شود منظور از مسجد الحرام، تمامی مکه است. ولی شروع معراج پیامبر صلی الله علیه و آله از بیرون مسجد الحرام مسلم نیست و احتمال دارد که از خود مسجد، صورت گرفته باشد، ما دلیلی نداریم که آیه مورد بحث را از ظاهرش بازگردانیم، بنابر این موضوع بحث در این آیه، خود مسجد الحرام است. اگر در روایات فوق خواندیم که به همین آیه برای مساوات مردم در خانه‌های مکه استدلال شده است، به خاطر این است که حکم مزبور، ظاهراً یک حکم استجابی است و در یک حکم استجابی توسعه موضوع روی تناسبها مانعی ندارد.

۵- الحاد به ظلم چیست؟

«الحاد» در لغت به معنی انحراف از حد اعتدال است و «لحد» را از این جهت «لحد» گویند که حفره‌ای در کنار قبر و خارج از حد وسط آن است. بنابر این منظور از جمله فوق کسانی هستند که با توسل به ظلم از حد اعتدال خارج و در آن سرزمین مرتکب خلاف می‌شوند، ولی بعضی ظلم را در اینجا منحصر به معنی شرک تفسیر کرده‌اند و برخی حلال شمردن محرمات، در حالی که بعضی دیگر از مفسران، آن را به معنی وسیع کلمه یعنی هرگونه گناه و ارتکاب حرام حتی دشنام و بدگویی به زیر دستان را در مفهوم آن داخل می‌دانند و می‌گویند ارتکاب هرگونه گناه در آن سرزمین مقدس کیفرش شدیدتر و سنگین‌تر است. در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم که یکی از یاران آن حضرت از تفسیر این آیه سؤال کرد، امام فرمود: «كُلُّ ظُلْمٍ يَظْلِمُهُ الرَّجُلُ نَفْسُهُ بِمَكَّةَ مِنْ سِرْقَةٍ أَوْ ظُلْمٍ أَحَدٍ أَوْ شَيْءٍ مِنَ الظُّلْمِ فَإِنَّ أَرَاهُ إِلْحَاداً وَ لِدَلِكْ كَانَ يُتَّقَى أَنْ يُسَيِّكَنَّ الْحَرَمَ»؛ (۱) «هرگونه ستمی که انسان به خود در سرزمین مکه کند، اعم از سرقت و ظلم به دیگران و هرگونه ستم، من همه اینها را الحاد (و مشمول این آیه)

می‌دانم» و لذا امام افراد را از اینکه مکه را مسکن خود سازند نهی می‌کرد. (چرا که گناه در این سرزمین مسؤولیت سنگین تری دارد). «۲» روایات دیگری نیز به همین معنی نقل شده است و با اطلاق ظاهر آیه نیز هماهنگ است. به همین دلیل بعضی از فقها احتمال داده‌اند که اگر کسی در حرم مکه مرتکب گناهی شود که در اسلام حد برای آن تعیین شده است، باید علاوه بر حد تعزیر، مجازات اضافی نیز بشود و به جمله «نذقه من عذاب الیم» استدلال کرده‌اند. از آنچه گفتیم روشن می‌شود کسانی که آیه فوق را منحصر به معنی نهی از احتکار یا داخل شدن در منطقه حرم بدون احرام تفسیر کرده‌اند، منظورشان بیان یک مصداق روشن بوده است و گر نه هیچ دلیلی بر محدود کردن مفهوم وسیع آیه در دست نیست «۳».

دعوت عام برای حج!

وَ إِذْ بَوَّأْنَا لِإِبْرَاهِيمَ مَكَانَ الْبَيْتِ أَنْ لَا تُشْرِكْ بِي شَيْئًا وَ طَهَّرْ بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ وَ الْقَائِمِينَ وَ الرُّكَّعِ السُّجُودِ (۲۶) وَ أَدِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا وَ عَلَى كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ (۲۷) لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ وَ يُذَكِّرُوا اسْمَ اللَّهِ فِي أَيَّامٍ مَعْلُومَاتٍ عَلَى مَا رَزَقَهُمْ مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ فَكُلُوا مِنْهَا وَ اطْعِمُوا الْبَائِسَ الْفَقِيرَ (۲۸) «۱» ۲۶- به خاطر بیاور زمانی را که محل خانه کعبه را برای ابراهیم علیه السلام آماده ساختیم (تا اقدام به بنای خانه کند و به او گفتیم) چیزی را شریک من قرار مده و خانه‌ام را برای طواف کنندگان و قیام کنندگان و رکوع کنندگان و سجود کنندگان (از آلودگی بت‌ها و از هرگونه آلودگی) پاک گردان. ۲۷- و مردم را دعوت عمومی به حج کن تا پیاده و سواره بر مرکب‌های لاغر از هر راه دور (به سوی خانه خدا) بیایند. ۲۸- تا شاهد مَنَافِعِ گوناگون خویش (در این برنامه حیات بخش) باشند و نام خداوند را در ایام معینی بر چهار پایانی که به آنها روزی داده است (هنگام قربانی کردن) ببرند (و هنگامی که قربانی کردید) از گوشت آنها بخورید و بینوای فقیر را نیز اطعام نمایید. به تناسب بحثی که در آیه گذشته پیرامون مسجدالحرام و زایران خانه خدا آمد، در آیات مورد بحث نخست به تاریخچه بنای کعبه به دست ابراهیم خلیل علیه السلام و سپس مسأله وجوب حج و فلسفه آن و بخشی از احکام این عبادت بزرگ اشاره می‌کند و یا به تعبیر دیگر، آیه گذشته مقدمه‌ای برای بحث‌های گوناگون این آیات بود ابتدا از داستان تجدید بنای کعبه شروع کرده، می‌گوید: «به خاطر بیاور زمانی را که محل خانه کعبه را برای حج و حریمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۱۸۹ ابراهیم علیه السلام آماده ساختیم تا در آن مکان اقدام به بنای خانه کعبه کند»؛ وَ إِذْ بَوَّأْنَا لِإِبْرَاهِيمَ مَكَانَ الْبَيْتِ ... «بَوَّأً» در اصل از ماده «بواء» به معنای مساوات اجزای یک مکان و مسطح بودن آن است، سپس به هرگونه آماده ساختن مکان، اطلاق شده است. منظور از این جمله در آیه فوق- طبق روایات مفسران- این است که خداوند مکان خانه کعبه را که در زمان آدم علیه السلام ساخته شده و در طوفان نوح ویران و آثار آن محو گشته بود، به ابراهیم علیه السلام نشان داد، طوفانی وزید و خاک‌ها را به عقب برد و پایه‌های خانه آشکار گشت یا قطعه ابری آمد و در آنجا سایه افکند و یا به هر وسیله دیگر خداوند محل اصلی خانه را برای ابراهیم علیه السلام معلوم و آماده ساخت و او با همیاری فرزندش اسماعیل، آن را تجدید بنا نمود. سپس اضافه می‌کند هنگامی که خانه آماده شد، به ابراهیم علیه السلام خطاب کردیم: «این خانه را کانون توحید کن و چیزی را شریک من قرار مده و خانه‌ام را برای طواف کنندگان و قیام کنندگان و رکوع کنندگان و سجود کنندگان پاک کن»؛ أَنْ لَا تُشْرِكْ بِي شَيْئًا وَ طَهَّرْ بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ وَ الْقَائِمِينَ وَ الرُّكَّعِ السُّجُودِ. «۱» در حقیقت ابراهیم علیه السلام مأمور بود خانه کعبه و اطراف آن را از هرگونه آلودگی ظاهری و معنوی و هرگونه بت و مظاهر شرک پاک و پاکیزه دارد، تا بندگان خداوند در این مکان پاک، جز به خداوند نیندیشند و مهمترین عبادت این سرزمین را که طواف و نماز است، در محیطی پیراسته از هرگونه آلودگی انجام دهند. از میان ارکان نماز در آیه فوق به سه رکن عمده؛ یعنی قیام، رکوع و سجود، به ترتیب اشاره شده است، چرا که بقیه در شعاع آن قرار دارد، هر چند جمعی از مفسران قائمین را در اینجا، به معنی مقیمین در مکه تفسیر کرده‌اند، ولی با توجه به مسأله طواف و رکوع و سجود که قبل و بعد از آن آمده است، شک نیست که قیام در اینجا به معنی قیام نماز است و این معنی را

بسیاری از مفسران شیعه و اهل تسنن برگزیده یا به عنوان یک تفسیر نقل کرده‌اند. «۲» ضمناً باید توجه داشت که رکع جمع راکع (رکوع کننده) و سجود جمع ساجد حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۱۹۰ (سجده کننده) است و اینکه در میان این دو (الرکع السجود) و او عطف نیامده، بلکه به صورت توصیف ذکر شده، به خاطر نزدیکی این دو عبارت به یکدیگر است. بعد از آماده شدن خانه کعبه برای عبادت کنندگان، خداوند به ابراهیم علیه السلام دستور می‌دهد: «در میان مردم برای حج اعلام کن تا پیاده و سوار بر مرکب‌های لاغر، از هر راه دور قصد خانه خدا کنند؛» وَ أذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا وَعَلَى كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ. «أذِّنْ» از ماده «اذان» به معنی اعلام و «رجال» جمع «راجل» به معنی پیاده و «ضامر» به معنی حیوان لاغر، و «فج» در اصل به معنی فاصله میان دو کوه و سپس به جاده‌های وسیع اطلاق شده و «عمیق» در اینجا به معنی دور است. در روایتی که در تفسیر علی بن ابراهیم آمده می‌خوانیم: هنگامی که ابراهیم علیه السلام چنین دستوری را دریافت داشت، عرض کرد: خداوند! صدای من به گوش مردم نمی‌رسد، اما خداوند به او فرمود: «عَلَيْكَ الْاِذَانُ وَعَلَى الْبَلَاغُ؛» «تو اعلام کن و من به گوش آنها می‌رسانم!» ابراهیم علیه السلام بر محل مقام بر آمد و انگشت در گوش گذارد و رو به سوی شرق و غرب کرد و صدا زد و گفت: «أَيُّهَا النَّاسُ كَتَبَ عَلَيْكُمْ الْحَجَّ إِلَى الْبَيْتِ الْعَتِيقِ فَأَجِيبُوا رَبَّكُمْ؛» «ای مردم حج خانه کعبه بر شما نوشته شده، دعوت پروردگارتان را اجابت کنید». خداوند صدای او را به گوش همگان حتی کسانی که در پشت پدران و رحم مادران بودند رسانید و آنها در پاسخ گفتند: «لَبَّيْكَ، اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ...» و تمام کسانی که از آن روز تا روز قیامت در مراسم شرکت می‌کنند، از کسانی هستند که در آن روز دعوت ابراهیم علیه السلام را اجابت کردند. «۱» اگر حجاج پیاده را مقدم بر سواره ذکر کرده، به خاطر این است که مقام آنها در پیشگاه خدا افضل است، چرا که رنج این سفر را بیشتر تحمل می‌کنند و به همین دلیل در روایتی از پیامبر صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: «کسی که پیاده حج می‌کند در هر گام هفتصد حسنه دارد، حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۱۹۱ در حالی که سواره‌ها در هر گام هفتاد حسنه دارند». «۱» یا به خاطر این است که اهمیت زیارت خانه خدا را مشخص کند، که باید با استفاده از هر گونه امکانات به سوی او آیند و همیشه در انتظار مرکب سواری نشینند. تعبیر به «ضامر» (حیوان لاغر) اشاره به این است که این راه، راهی است که حیوانات را لاغر می‌کند، چرا که از بیابان‌های سوزان و خشک و بی آب و علف می‌گذرد و هشدار برای تحمل مشکلات این راه است. یا اینکه حیواناتی را انتخاب کنند، ورزیده و چابک و پر تحمل، حیواناتی که در میدان تمرین، لاغر شده و عضلاتی سفت و محکم دارند که در اینگونه راه‌ها، حیوانات پروراری به کار نمی‌آید (انسان‌های پرورش یافته در ناز و نعمت نیز مرد این راه نیستند). تعبیر به مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ اشاره به این است که نه فقط از راه‌های نزدیک، بلکه از راه‌های دور نیز باید به سوی این مقصد حرکت کنند (کلمه کل در اینجا به معنی استقراء و فراگیری نیست، بلکه به معنی کثرت است). مفسر معروف، ابو الفتوح رازی در ذیل این آیه سرگذشت جالبی را از مردی به نام ابو القاسم بشر بن محمد نقل می‌کند که می‌گوید: در حال طواف پیر مردی را دیدم در نهایت ضعف و ناتوانی که آثار رنج سفر در چهره او نمایان بود و عصا به دست گرفته طواف می‌کرد، نزدیک او رفتم و از او پرسیدم از کجا می‌آیی؟ گفت: از راهی بسیار دور و پنج سال است که راه سپرده‌ام تا به اینجا رسیده‌ام! از رنج سفر، پیر و ناتوان شده‌ام، گفتم: «به خدا سوگند این مشقتی بزرگ و در عین حال اطاعتی نیکو و محبتی صادقانه در پیشگاه حق است». از شنیدن این سخن شاد شد و لبخندی بر روی من زد و این دو بیت را قرائت کرد: زر من هويت و ان شطت بك الدار و حال من دونه حجب و استار! لا يمنعنك بعد من زیارته انّ المحبّ لمن يهواه زوار! آن کس را که دل به او بسته‌ای زیارت کن، هر چند خانه تو دور افتاده باشد و حجاب‌ها و پرده‌ها میان تو و او جدایی بیفکنند». حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۱۹۲ دوری راه هرگز نباید مانع تو از زیارتش شود، چرا که دوست و عاشق به هر حال باید به زیارت محبوبش رود! آری جاذبه خانه خدا، آنقدر زیاد است که دل‌های سرشار از ایمان را از تمام نقاط دور و نزدیک به سوی خود جلب و جذب می‌کند، پیر و جوان، کوچک و بزرگ، از هر نژاد و قبیله، از راه دور و نزدیک لبیک گویان، عاشقانه به سوی او می‌آیند تا جلوه‌های ذات پاک خدا را در آن سرزمین

مقدس با چشم جان تماشا کنند و رحمت بی دریغش را در روح خود لمس نمایند. «۱» در آیه بعد در یک عبارت بسیار فشرده و پر معنی به فلسفه‌های مختلف حج پرداخته، می‌فرماید: «آنها به این سرزمین مقدس بیایند تا منافع خویش را با چشم خود ببینند؛ لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ مفسران در تفسیر کلمه منافع در اینجا سخن بسیار گفته‌اند، ولی کاملاً روشن است که هیچگونه محدودیتی در این لفظ نیست. تمام منافع و برکات معنوی و نتایج مادی، فواید فردی و اجتماعی، فلسفه‌های سیاسی و اقتصادی و اخلاقی را شامل می‌شود. آری باید مسلمانان از همه نقاط جهان، از میان تمام قشرها به آنجا رو آورند، تا شاهد و ناظر این منافع باشند، چه تعبیر زیبایی؟ شاهد و ناظر باشند و آنچه را با گوش شنیده‌اند، با چشم ببینند! لذا در کتاب کافی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: ربیع بن خثیم از امام علیه السلام تفسیر این کلمه را خواست، امام علیه السلام در پاسخ فرمود: «منافع دنیا و منافع آخرت را هر دو در بر می‌گیرد». «۲» سپس اضافه می‌کند: «و آنها بیایند و قربانی کنند و نام خدا را در ایام معینی بر چهار پایانی که به آنها روزی داده است (به هنگام ذبح) ببرند؛ وَ يَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ فِي أَيَّامٍ مَعْلُومَاتٍ عَلَىٰ مَا رَزَقَهُمْ مِنَ الْبَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ. چون توجه اصلی در مراسم حج به جنبه‌هایی است که با خداوند ارتباط پیدا می‌کند حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۱۹۳ و روح این عبادت بزرگ را منعکس می‌سازد، در آیه فوق از مراسم قربانی، تنها مسأله بردن نام خداوند را که یکی از شرایط است بیان می‌کند، اشاره به اینکه آنها به هنگام ذبح قربانی تمام توجهشان به خداوند و قبول در گاه او است و استفاده از گوشت آن تحت الشعاع آن قرار دارد. قربانی کردن حیوانات در حقیقت رمزی است برای آمادگی برای قربانی شدن در راه خدا، همان‌گونه که در سرگذشت ابراهیم علیه السلام و اسماعیل علیه السلام و قربانی او آمده است، آنها با این عمل اعلام می‌کنند که در راه او آماده هرگونه ایثار حتی بذل جان هستند. به هر حال قرآن با این گفتار، برنامه شرک آلود بت پرستان را نفی می‌کند که به هنگام قربانی نام بت‌ها را می‌بردند و این مراسم توحیدی را به شرک آلوده می‌ساختند. در پایان آیه می‌فرماید: «از گوشت حیوانات قربانی، هم خودتان بخورید و هم بینویان فقیر را اطعام نمایید؛ فَكُلُوا مِنْهَا وَأَطْعُمُوا الْبَائِسَ الْفَقِيرَ. این احتمال در تفسیر آیه نیز وجود دارد که منظور از بردن نام خداوند در ایام معلومات، تکبیر و حمد و ثنای الهی در این ایام است به خاطر نعمت‌های بی‌پایانش، مخصوصاً به خاطر چهار پایانی که روزی انسان‌ها کرده که از تمام اجزای بدن آنها در زندگی خود بهره می‌گیرند. «۱» و «۲» حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۱۹۴

اقسام حج

فقه‌های بزرگ ما با الهام از آیات قرآن و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه اهل بیت، حج را به سه قسم تقسیم کرده‌اند: حج تمتع و حج قران و افراد. حج تمتع مخصوص کسانی است که فاصله آنها از مکه ۴۸ میل یا بیشتر باشد (۱۶ فرسخ حدود ۹۶ کیلومتر) و حج قران و افراد، مربوط به کسانی است که در کمتر از این فاصله زندگی می‌کنند. در حج تمتع، نخست عمره را به جا می‌آورند، سپس از احرام بیرون می‌آیند، بعداً مراسم حج را در ایام مخصوصش انجام می‌دهند، ولی در حج قران و افراد، اول مراسم حج به جا آورده می‌شود و بعد از پایان آن مراسم عمره، با این تفاوت که در حج قران، قربانی همراه می‌آورند و در حج افراد این قربانی نیست، ولی به عقیده اهل سنت، حج قران آن است که حج و عمره را در یک احرام با هم قصد می‌کند.

قسمتی از احکام مهم حج

وَ اتُّمُوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ فَإِنْ أُحْصِرْتُمْ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ وَلَا تَحْلِفُوا رُؤُسَكُمْ حَتَّىٰ يَبْلُغَ الْهَدْيُ مَحَلَّهُ فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَرِيضًا أَوْ بِهِ أَذًى مِنْ رَأْسِهِ فَفِدْيَةٌ مِنْ صِيَامٍ أَوْ صَدَقَةٍ أَوْ نُسُكٍ فَإِذَا أَمِنْتُمْ فَمَنْ تَمَتَّعَ حَجَّ وَحَرَمِينَ شَرِيفِينَ فِي تَفْسِيرِ نَمُونِه، ص: ۱۹۵ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ فِي الْحَجِّ وَ سَبْعُهُ إِذَا رَجَعْتُمْ تِلْكَ عَشْرَةٌ كَامِلَةٌ ذَلِكَ لِمَنْ لَمْ يَكُنْ أَهْلُهُ

حَاضِرِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ (۱۹۶) «۱» ۱۹۶- و حج و عمره را برای خدا به اتمام برسانید! و اگر محصور شدید، (و مانعی مانند ترس از دشمن یا بیماری، اجازه نداد که پس از احرام بستن، وارد مکه شوید)، آنچه از قربانی فراهم شود (ذبح کنید، و از احرام خارج شوید!) و سرهای خود را نتراشید تا قربانی به محلش برسد (و در قربانگاه ذبح شود) و اگر کسی از شما بیمار بود و یا ناراحتی در سر داشت، (و ناچار بود سر خود را بترشد)، باید فدیة و کفاره‌ای از قبیل روزه یا صدقه یا گوسفندی بدهد! و هنگامی که (از بیماری و دشمن) در امان بودید، هر کس با ختم عمره، حج را آغاز کند، آنچه از قربانی برای او میسر است (ذبح کند)! و هر که نیافت، سه روز در ایام حج، و هفت روز هنگامی که باز می‌گردید، روزه بدارد! این، ده روز کامل است. (البته) این برای کسی است که خانواده او، نزد مسجد الحرام نباشد [اهل مکه و اطراف آن نباشد]. و از خدا به پرهیزید و بدانید که او، سخت کیفر است! دقیقاً روشن نیست که آیات مربوط به حج در قرآن مجید در چه تاریخی نازل شده است ولی به اعتقاد بعضی از مفسران بزرگ، در حَجَّةُ الْوِدَاعِ نازل گشته «۲» در حالی که بعضی گفته‌اند که جمله: فَإِنْ أُخْصِرْتُمْ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ ناظر به جریان حدیبیه است که در سال ششم هجرت واقع شد و مسلمانان از زیارت خانه خدا ممنوع شدند «۳» در این آیه، احکام زیادی بیان شده است: ۱- در ابتدا، یک دستور کلی برای انجام فریضه حج و عمره به طور کامل و برای اطاعت فرمان خدا داده و می‌فرماید: حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۱۹۶ «حج و عمره را برای خدا به اتمام برسانید!» وَ اتَّمُوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ در واقع قبل از هر چیز به سراغ انگیزه‌های این دو عبادت رفته و توصیه می‌کند که جز انگیزه الهی و قصد تقرب به ذات پاک او، چیز دیگری در کار نباید باشد و عمل نیز به مقتضای «وَ اتَّمُوا» از هر نظر کامل و جامع باشد. ۲- سپس به سراغ کسانی می‌رود که بعد از بستن احرام به خاطر وجود مانعی، مانند بیماری شدید و ترس از دشمن، موفق به انجام اعمال حج عمره نباشند، می‌فرماید: «اگر محصور شدید (و موانعی به شما اجازه نداد که پس از احرام بستن وارد مکه شوید) آنچه از قربانی فراهم شود ذبح کنید و از احرام خارج شوید!»؛ فَإِنْ أُخْصِرْتُمْ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ. به هر حال افرادی که گرفتار می‌شوند و توانایی انجام مراسم حج و عمره را پیدا نمی‌کنند، می‌توانند با استفاده از این مسأله، از احرام خارج شده و به حال عادی باز گردند. می‌دانیم قربانی ممکن است شتر یا گاو یا گوسفند باشد، که آسان‌ترین آنها گوسفند است، و لذا جمله فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ را غالباً اشاره به گوسفند دانسته‌اند. ۳- سپس به دستور دیگری اشاره کرده، می‌فرماید: «سرهای خود را نتراشید تا قربانی به محلش برسد و در قربانگاه ذبح شود!» وَ لَا تَحْلِقُوا رُؤُسَكُمْ حَتَّىٰ يَبْلُغَ الْهَدْيُ مَحَلَّهُ. آیا این دستور مربوط به افرادی است که محصور و ممنوع از انجام مراسم حج می‌شوند و در واقع دستوری است برای تکمیل دستور سابق، و یا همه حاجیان را می‌گوید؟ بعضی از مفسران، معنی اول را برگزیده‌اند و گفته‌اند، منظور از محل هدی (محل قربانی) حرم است و گاه گفته‌اند، منظور همان جا است که مانع و مزاحم، حاصل می‌شود و به فعل پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در داستان حدیبیه که محلی است بیرون حرم مکه، استدلال کرده‌اند که حضرت بعد از ممانعت مشرکان، قربانی خود را در همان جا ذبح کرد و به اصحاب و یارانش نیز دستور داد چنین کنند. مفسر عالیقدر مرحوم طبرسی می‌گوید: به اعتقاد علمای ما، محصور اگر به خاطر بیماری بوده باشد، قربانی او را در حرم باید ذبح کنند و اگر به خاطر جلوگیری از دشمن باشد در همان جا که جلوگیری شده است ذبح می‌کنند. حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۱۹۷ ولی بعضی دیگر از مفسران، این جمله را ناظر به تمام حجاج می‌دانند و می‌گویند هیچ کس حق ندارد، تقصیر کند (سر بترشد و از احرام خارج گردد) مگر اینکه قربانی را در محلش ذبح کند (قربانی حج در منی و قربانی عمره در مکه). به هر حال منظور از رسیدن قربانی به محلش، آن است که به آن محل برسد و ذبح شود، و این تعبیر کنایه‌ای از ذبح است. با توجه به عمومیت تعبیری که در آیه وارد شده است تفسیر دوم مناسبتر به نظر می‌رسد که هم شامل محصور است و هم غیر محصور. ۴- سپس می‌فرماید: «اگر کسی از شما بیمار بود و یا ناراحتی در سر داشت (و به هر حال ناچار بود سر خود را قبل از آن موقع بترشد) باید فدیة (کفاره‌ای) از قبیل روزه یا صدقه یا گوسفندی بدهد!» فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَرِيضًا أَوْ بِهِ أَذًى مِنْ رَأْسِهِ فَفِدْيَةٌ مِنْ صِيَامٍ أَوْ صَدَقَةٍ أَوْ نُسُكٍ نسک در اصل جمع

نسیکه به معنی حیوان ذبح شده است، این واژه به معنی عبادت نیز آمده است. «۱» لذا راغب در مفردات، بعد از آنکه نسک را به عبادت تفسیر می‌کند، می‌گوید: این واژه در مورد اعمال حج به کار می‌رود، و نسیکه به معنی ذبیحه است. بعضی از مفسران نیز آن را در اصل به معنی شمش‌های نقره می‌دانند و اینکه به عبادت نسک گفته شده به خاطر آن است که انسان را خالص و پاک و پاکیزه می‌کند. «۲» به هر حال ظاهر آیه این است که چنین شخصی مخیر در میان این سه (روزه، و صدقه و ذبح گوسفند) است. در روایات اهل بیت علیهم السلام آمده است که، روزه در این مورد باید سه روز بوده باشد، و صدقه به شش مسکین و در روایتی به ده مسکین و نسک یک گوسفند است. «۳» ۵- سپس می‌افزاید: «و هنگامی که (از بیماری و دشمن) در امان بودید، کسانی که حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۱۹۸ عمره را تمام کرده و حج را آغاز می‌کنند، آنچه میسر است از قربانی (ذبح کنند)؛ فَإِذَا أُمِّتُمْ فَمَنْ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ. اشاره به اینکه در حج تمتع که عمره قبلاً انجام می‌گیرد و بعد حج به جا آورده می‌شود، قربانی کردن لازم است و فرق نمی‌کند که این قربانی شتر باشد یا گاو و یا گوسفند و بدون آن از احرام خارج نمی‌شود. درباره اصل هدی به گفته مرحوم طبرسی دو قول وجود دارد، اول اینکه از هدیه گرفته شده است و چون قربانی در واقع هدیه‌ای به سوی بیت‌الله است، این واژه بر آن اطلاق شده است. دیگر اینکه از ماده هدایت گرفته شده است؛ زیرا حیوان قربانی را همراه می‌بردند و به سوی خانه خدا و قربانگاه هدایت می‌کردند. ولی ظاهر کلام راغب در مفردات این است که فقط از هدیه گرفته شده و می‌گوید: هدی جمع است و مفرد آن هدیه است. در معجم مقاییس اللغه نیز دو ریشه برای این لغت ذکر شده، هدایت و هدیه، اما بعید نیست هر دو به هدایت باز گردد. ۶- سپس به بیان حکم کسانی می‌پردازد که در حال حج تمتع قادر به قربانی نیستند، می‌فرماید: «کسی که (قربانی) ندارد، باید سه روز در ایام حج و هفت روز به هنگام بازگشت روزه بدارد، این ده روز کامل است؛ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ فِي الْحَجِّ وَ سَبْعَةٍ إِذَا رَجَعْتُمْ تِلْكَ عَشْرَةٌ كَامِلَةٌ. بنابر این اگر قربانی پیدا نشود، یا وضع مالی انسان اجازه ندهد، جبران آن ده روز روزه است، که سه روز آن (روز هفتم و هشتم و نهم ذی الحججه) در ایام حج واقع می‌شود و این از روزه‌هایی است که انجام آن در سفر مانعی ندارد و هفت روز دیگر را بعد از بازگشت به وطن انجام می‌دهد. با اینکه معلوم است سه روز به اضافه هفت روز مجموعاً ده روز می‌شود، در عین حال، قرآن می‌گوید: این ده روز کامل است. بعضی از مفسران در تفسیر این جمله گفته‌اند این به خاطر آن است که او گرچه معمولاً برای جمع است نه برای تخخیر، ولی چون گاه در معنی تخخیر نیز استعمال می‌شود، حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۱۹۹ در اینجا خداوند برای رفع هرگونه ابهام، جمله تِلْكَ عَشْرَةٌ كَامِلَةٌ را فرموده است. این احتمال نیز وجود دارد که تعبیر به کامله، اشاره به این است که روزه ده روز می‌تواند به طور کامل جانشین قربانی شود و زوار خانه خدا نباید از این بابت نگران باشند؛ زیرا تمام ثواب‌هایی که برای صاحبان قربانی از سوی خداوند داده می‌شود، به آنها داده خواهد شد. بعضی نیز گفته‌اند: این تعبیر اشاره به نکته لطیفی در مورد عدد ده است زیرا از یک نظر عدد ده کامل‌ترین اعداد است، چون هنگامی که اعداد را از یک شروع می‌کنیم تا ده سیر صعودی خود را تکمیل می‌کند، و اعداد بعد از آن، تکرار و ترکیبی است از ده و عددهای دیگر مانند یازده و دوازده، عرب به عدد بیست، عشرين می‌گوید (یعنی دو عدد ده) و به سی ثلاثین (سه عدد ده) و همچنین ... «۱» ۷- بعد به بیان حکم دیگری پرداخته، می‌گوید: «این برنامه حج تمتع برای کسی است که خانواده او نزد مسجد الحرام نباشد؛ ذَلِكُمْ لِمَنْ لَمْ يَكُنْ أَهْلُهُ حَاضِرِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ. بنابر این کسانی که اهل مکه یا اطراف آن باشند، حج تمتع ندارند، بلکه حج تمتع مخصوص افراد دور از این منطقه است و مشهور و معروف در میان فقها این است که هر کس ۴۸ میل از مکه دورتر باشد، وظیفه او حج تمتع است و آنها که در فاصله کمتری قرار دارند، وظیفه آنها حج قران یا افراد است، که عمره آن بعد از مراسم حج بجا آورده می‌شود (شرح این موضوع و مدارک آن در کتب فقهی آمده است) بعد از بیان این احکام هفتگانه در پایان آیه، دستور به تقوا می‌دهد و می‌فرماید: «از خدا به پرهیزید و تقوا پیشه کنید و بدانید خداوند عقاب و کیفرش شدید است؛ ... وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ. این تأکید شاید به این جهت است که مسلمانان در هیچ

یک از جزئیات این عبادت مهم اسلامی کوتاهی نکنند، چرا که کوتاهی در آن گاهی سبب فساد حج و از بین رفتن برکات مهم آن می‌شود. «۲»

چرا بعضی حج تمتع را به فراموشی سپرده‌اند؟

ظاهر آیه فوق این است که وظیفه کسانی که مقیم در مکه نیستند، حج تمتع است (حجی که با عمره شروع می‌شود و بعد از اتمام مراسم عمره از احرام بیرون می‌آیند و مجدداً برای حج احرام می‌بندند و مراسم حج را به جا می‌آورند) و هیچ‌گونه دلیلی به نسخ این آیه در دست نیست و روایات زیادی در کتب شیعه و اهل تسنن در این زمینه نقل شده است، از جمله محدثان معروفی از اهل سنت مانند نسایی در کتاب سنن خود و احمد در کتاب مسند و ابن ماجه در سنن و بیهقی در سنن الکبری و ترمذی در صحیح خود و مسلم نیز در کتاب معروف خود، روایات فراوانی در مورد حج تمتع نقل کرده‌اند که این حکم نسخ نشده و تا روز قیامت باقی است. بسیاری از فقهای اهل سنت نیز آن را افضل انواع حج می‌دانند، هر چند اجازه حج قران و افراد را در کنار آن می‌دهند (البته قران به همان معنی که در بالا- از فقهای آنان نقل شد). ولی در حدیث معروفی که از عمر نقل شده می‌خوانیم که گفت: «مُتَعَتَانِ كَانَتَا عَلَيَّ عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَأَنَا أَنَّهُمَا وَأَعَاقِبُ عَلَيْهِمَا؛ مُتَعَةُ النَّسَاءِ وَ مُتَعَةُ الْحَجِّ»؛ «دو متعه در زمان رسول الله صلی الله علیه و آله بود که من از آن دو نهی می‌کنم و هر کس به جا آورد مجازات می‌کنم، متعه نسا و متعه حج». فخر رازی در ذیل آیه مورد بحث بعد از نقل این حدیث از عمر می‌گوید: منظور از متعه حج این است که هر دو احرام (احرام حج و احرام عمره) را با هم جمع کند، سپس نیت حج را فسخ کند و عمره به جا آورد و بعد از آن حج نماید. «۱» بدیهی است هیچ کس جز پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله حق اعلام نسخ حکمی را ندارد و اصولاً این تعبیر که پیامبر صلی الله علیه و آله چنین گفت و من چنین می‌گویم تعبیری است که برای هیچ کس حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۲۰۱ قابل تحمل نیست مگر می‌توان فرمان پیامبر را زمین نهاد و به دنبال گفتار دیگران رفت؟ این غیر قابل قبول است. به هر حال امروز بسیاری از علمای اهل سنت حدیث مزبور را رها کرده و حج تمتع را به عنوان افضل انواع حج پذیرفته و بر طبق آن عمل می‌کنند! «۱»

بهترین زاد و توشه

الْحَجُّ أَشْهُرٌ مَّعْلُومَاتٌ فَمَنْ فَرَضَ فِيهِنَّ الْحَجَّ فَلَا رَفَثَ وَلَا فُسُوقَ وَلَا جِدَالَ فِي الْحَجِّ وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ يَعْلَمُهُ اللَّهُ وَ تَرَوُّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى وَ اتَّقُوا يَا أُولِي الْأَلْبَابِ (۱۹۷) لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَبْتَغُوا فَضْلًا مِنْ رَبِّكُمْ فَإِذَا أَفْضْتُمْ مِنْ عَرَفَاتٍ فَأذْكُرُوا اللَّهَ عِنْدَ الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ وَ اذْكُرُوهُ كَمَا هَدَاكُمْ وَ إِنْ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلِهِ لَمَنِ الضَّالِّينَ (۱۹۸) ثُمَّ أَفِيضُوا مِنْ حَيْثُ أَفَاضَ النَّاسُ وَ اسْتَغْفِرُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۱۹۹) «۲» ۱۹۷- حج، در ماه‌های معینی است! و کسانی که (با بستن احرام، و شروع به مناسک حج)، حج را بر خود فرض کرده‌اند، (باید بدانند که) در حج، آمیزش جنسی با زنان و گناه و جدال نیست! و آنچه از کارهای نیک انجام دهید، خدا آن را می‌داند. و زاد و توشه تهیه کنید، که بهترین زاد و توشه، پرهیزکاری است! و از من پرهیزید ای خردمندان! ۱۹۸- گناهی بر شما نیست که از فضل پروردگارتان (و از منافع اقتصادی در ایام حج) طلب کنید (که یکی از منافع حج، پی‌ریزی یک اقتصاد صحیح است). و هنگامی که از عرفات کوچ کردید، خدا را نزد مشعرالحرام یاد کنید! او را یاد کنید همان طور که شما را هدایت نمود و قطعاً شما پیش از این، از حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۲۰۲ گمراهان بودید. ۱۹۹- سپس از همان جا که مردم کوچ می‌کنند، (به سوی سرزمین منی) کوچ کنید! و از خداوند، آموزش بطلبید، که خدا آمرزنده مهربان است! این آیات همچنان احکام حج و زیارت خانه خدا را تعقیب می‌کند و دستورات جدیدی در آن مطرح است: ۱- نخست می‌فرماید: «حج در ماه‌های معینی است»؛ الْحَجُّ أَشْهُرٌ مَّعْلُومَاتٌ. منظور از این ماه‌ها، ماه‌های شوال، ذی القعدة و ذی الحجه است (تمام ماه ذی الحجه یا همان ده روز

اول) و این ماه‌ها را اشهر حج می‌نامند زیرا بخشی از اعمال حج (مراسم عمره را) در غیر این ماه‌ها نمی‌توان انجام داد و بخشی را منحصر در روزهای نهم تا دوازدهم ماه ذی‌الحجه باید انجام داد و اینکه در قرآن تصریح به نام این ماه‌ها نشده به خاطر آن است که این ماه‌ها برای همه شناخته شده بود و قرآن با این عبارت تأکید بر آن می‌کند. ضمناً این جمله، یکی از رسوم خرافی جاهلیت را نفی می‌کند که گاه به خاطر درگیری با جنگ‌ها یا غیر آن، ماه‌های حج را تغییر و تبدیل می‌دادند، و جلو و عقب می‌کردند، قرآن می‌گوید: این ماه‌ها معین و ثابت است و تقدیم و تاخیر در آن جایز نیست. «۱» ۲- سپس به دستور دیگری در مورد کسانی که با احرام بستن شروع به مناسک حج می‌کنند اشاره کرده، می‌فرماید: «آنها که حج را بر خود فرض کرده‌اند (و احرام بسته‌اند باید بدانند) در حج آمیزش جنسی و گناه و جدال نیست»؛ *فَمَنْ فَرَضَ فِيهِنَّ الْحَجَّ فَلَا رَفَثَ وَلَا فُسُوقَ وَلَا جِدَالَ فِي الْحَجِّ*. رَفَثٌ بر وزن قفس در اصل به معنی سخنی است که متضمن مطلبی که ذکر آن قبیح است باشد، اعم از آمیزش جنسی و یا مقدمات آن، سپس کنایه از جماع قرار داده شده است. ولی بعضی تصریح کرده‌اند واژه رفث تنها در صورتی به این نوع گفتگوها اطلاق حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۲۰۳ می‌شود که در حضور زنان باشد و اگر در غیاب آنها باشد، رفث نامیده نمی‌شود. «۱» بعضی نیز اصل آن را به معنی تمایل عملی به زنان دانسته‌اند که از مزاح و لمس و تماس شروع می‌شود و به آمیزش پایان می‌گیرد. «۲» فسوق به معنی گناه و خارج شدن از اطاعت خدا است و جدال به معنی گفتگوی توأم با نزاع است، و در اصل به معنی محکم پیچیدن طناب است و از آنجا که طرفین - گفتگوی آمیخته با نزاع، به یکدیگر می‌پیچند و هر کدام می‌خواهد سخن خود را به کرسی بنشانند، این واژه در آن به کار رفته است. به هر حال طبق این دستور حاجیان به هنگام احرام، نه حق نزدیکی با همسران دارند و نه کلمات دروغ و فحش دادن (گرچه این کار در غیر موقع احرام نیز حرام است، ولی یکی از بیست و پنج امری است که محرم باید ترک کند) و همچنین از کارهایی که بر آنها حرام است جدال است و سوگند خوردن، خواه راست باشد یا دروغ، و گفتن لا والله و بلی والله. به این ترتیب محیط حج باید از تمتعات جنسی و همچنین انجام گناهان و گفتگوهای بی‌فایده و جر و بحث‌ها و کشمکش‌های بیهوده پاک باشد؛ زیرا محیط عبادت و اخلاص و ترک لذایذ مادی است، محیطی است که روح انسان باید از آن نیرو بگیرد و یکباره از جهان ماده جدا شود و به عالم ماورای ماده راه یابد و در عین حال رشته الفت و اتحاد و اتفاق و برادری در میان مسلمانان محکم گردد و هر کاری که با این امور منافات دارد ممنوع است. البته هر کدام از این احکام، شرح و بسط و شرایطی دارد که در کتب مناسک حج آمده است. ۳- در مرحله بعد به مسایل معنوی حج، و آنچه مربوط به اخلاص است اشاره کرده، می‌فرماید: «آنچه را از کارهای خیر انجام می‌دهید خدا می‌داند»؛ *مَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ يَعْلَمُهُ اللَّهُ*. چه پاداشی برای نیکوکاران با ایمان از این بالاتر که بدانند هر کار نیکی را انجام می‌دهند خدا از آن با خبر و مولی و معبود آنان، حاضر و ناظر است این بسیار لذتبخش حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۲۰۴ است که اعمال خیر در محضر او انجام می‌شود و این پاداشی است قبل از پاداش‌های معنوی و مادی دیگر که خداوند عالم و آگاه به آنها می‌دهد. در ادامه همین مطلب می‌فرماید: «زاد و توشه تهیه کنید که بهترین زاد و توشه‌ها پرهیزکاری است و از من به پرهیزید ای صاحبان عقل»؛ *وَتَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى وَاتَّقُونِ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ*. بسیاری از مفسران گفته‌اند که این آیه اشاره به گروهی «۱» می‌کند که وقتی برای زیارت خانه خدا حرکت می‌کردند، هیچگونه زاد و توشه‌ای با خود بر نمی‌داشتند و حتی اگر زاد و توشه‌ای با خود داشتند به هنگام احرام به دور می‌ریختند و می‌گفتند ما به زیارت خانه خدا می‌رویم. چگونه ممکن است به ما غذا ندهد (و گاه به همین جهت خود را به زحمت می‌افکندند و یا محتاج به سؤال از این و آن می‌شدند) قرآن این تفکر غلط را نفی می‌کند و می‌گوید زاد و توشه برای خود تهیه کنید ولی در عین حال آنها را به مسأله معنوی مهمتری ارشاد کرده، می‌گوید: که ماورای این زاد و توشه زاد و توشه دیگری است که باید برای سفر آخرت فراهم شود و آن پرهیزکاری و تقوا است. این جمله ممکن است اشاره لطیفی به این حقیقت باشد که در سفر حج موارد فراوانی برای تهیه زادهای معنوی وجود دارد که باید از آن غفلت نکنید. در آنجا تاریخ مجسم اسلام است و صحنه‌های زنده فداکاری ابراهیم علیه

السلام قهرمان توحید و جلوه‌های خاصی از مظاهر قرب پروردگار دیده می‌شود که در هیچ جای دیگر جهان نیست. آنها که روحی بیدار و اندیشه‌ای زنده دارند، می‌توانند برای یک عمر از این سفر بی‌نظیر روحانی توشه معنوی فراهم سازند. قابل توجه اینکه به دنبال این مطلب، باز دستور به تقوا می‌دهد و روی سخن را به اولی‌الالباب (۲) یعنی صاحبان مغز و اندیشه می‌کند. آری آنها هستند که روح حج را درک می‌کنند و از این برنامه عالی تربیتی حداکثر بهره‌برداری را می‌نمایند، در حالی که دیگران تنها از قشر و پوست آن سهمی دارند و روح حج را درک نمی‌کنند. آری صاحبان مغز و اندیشمندانند که آثار تقوا و پرهیزکاری را در فرد و جامعه حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۲۰۵ درک می‌کنند. در آیه بعد به رفع پاره‌ای از اشتباهات در زمینه مسأله حج پرداخته، می‌فرماید: «گناهی بر شما نیست که از فضل پروردگارتان (و منافع اقتصادی در ایام حج) برخوردار شوید؛ لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَبْتَغُوا فَضْلًا مِنْ رَبِّكُمْ. در زمان جاهلیت، هنگام مراسم حج هرگونه معامله و تجارت و بارکشی و مسافربری را گناه می‌دانستند و حج کسانی را که چنین می‌کردند، باطل می‌شمردند. آیه مورد بحث این حکم جاهلی را بی‌ارزش و باطل اعلام کرد و فرمود هیچ مانعی ندارد که در موسم حج از معامله و تجارت حلال که بخشی از فضل خداوند بر بندگان است بهره‌گیرید و یا کار کنید و از دسترنج خود استفاده کنید. اصولاً گاهی این تفکر که در عصر جاهلیت بوده، در زمان ما نیز پیدا می‌شود که این عبادت بزرگ یعنی حج، باید از هرگونه شائبه مادی خالص باشد، ولی از آنجا که این مسأله، بسیاری از کارگران و کسانی که تدارکات و خدمات آن را انجام می‌دهند، اعم از راننده و خدمتگزار و طیب و راهنما و سایر خدمتگزاران را گرفتار زحمت می‌کند، به علاوه مردم آن دیار می‌توانند بسیاری از مشکلات اقتصادی را در موقع حج سامان بخشند، این تفکر مردود شمرده شده است و اینگونه اشخاص می‌توانند ضمن خدمات خود مراسم حج را به جا آورند و از این نظر در مضیقه نیفتند. بلکه از این بالاتر، از منابع اسلامی به خوبی استفاده می‌شود که حج علاوه بر فلسفه مهم اخلاقی و تهذیب نفوس، دارای فلسفه سیاسی و فرهنگی و اقتصادی نیز هست. توضیح اینکه: مسافرت مسلمانان از نقاط مختلف دنیا به سوی خانه خدا و تشکیل آن کنگره عظیم اسلامی می‌تواند پایه و اساسی برای یک جهش اقتصادی عمومی در جوامع اسلامی شود به این ترتیب که مغزهای متفکر اقتصادی مسلمین پس از مراسم حج یا قبل از آن، دور هم بنشینند و با همفکری و همکاری پایه محکمی برای اقتصاد جوامع اسلامی بریزند و با مبادلات صحیح تجاری، چنان اقتصاد نیرومندی به وجود آورند که از دشمنان و بیگانگان بی‌نیاز شوند. بنابر این، این معاملات و مبادلات تجاری، خود یکی از وسایل تقویت جامعه اسلامی در برابر دشمنان اسلام است؛ زیرا می‌دانیم هیچ ملتی بدون داشتن اقتصادی حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۲۰۶ نیرومند، استقلال کامل نخواهد داشت ولی بدیهی است فعالیت‌های تجاری باید تحت الشعاع جنبه‌های عبادی و اخلاقی حج باشد نه حاکم و مقدم بر آنها و خوشبختانه مسلمانان وقت کافی قبل یا بعد از اعمال حج برای این کار دارند. هشام بن حکم می‌گوید از امام صادق علیه السلام پرسیدم: «... فَقُلْتُ لَهُ: مَا الْعِلَّةُ الَّتِي مِنْ أَجْلِهَا كَلَّفَ اللَّهُ الْعِيَادَ، الْحَجَّ وَالطَّوْفَ بِالْبَيْتِ؟ فَقَالَ ... فَجَعَلَ فِيهِ الْإِجْتِمَاعَ مِنَ الشَّرْقِ وَالغَرْبِ لِيَتَعَارَفُوا وَلِيُنَزَعَ كُلُّ قَوْمٍ مِنَ التَّجَارَاتِ مِنْ بَلَدٍ إِلَى بَلَدٍ وَيَسْتَفِيعَ بِذَلِكَ الْمَكَارِي وَالْجَمَالَ ... وَ لَوْ كَانَ كُلُّ قَوْمٍ إِنَّمَا يَتَكَلَّمُونَ عَلَى بِلَادِهِمْ وَمَا فِيهَا هَلُكُوا وَ خَرِبَتِ الْبِلَادُ وَ سَقَطَتِ الْجَلَبُ وَالْأَرْبَاحُ»؛ «چرا خداوند مردم را به انجام حج و طواف خانه خود فرمان داده است؟ فرمود: خداوند انسانها را آفرید ... و آنان را به عمل حج دستور داد که اطاعت دین و مصالح دنیای آنان را در بر دارد در موسم حج مسلمانان از مشرق و مغرب گرد هم جمع می‌شوند تا با یکدیگر آشنا شود و برای اینکه هر ملتی از تجارت‌ها و فرآورده‌های اقتصادی ملت‌های دیگر استفاده کنند و به خاطر اینکه مسافران و حمل و نقل کنندگان در این سفر با کرایه دادن وسیله‌های نقلیه خود بهره‌ببرند. (و برای اینکه با آثار و اخبار پیغمبر صلی الله علیه و آله آشنا گردند و این آثار همچنان زنده بماند و در دست فراموشی سپرده نشود) و اگر بنا باشد هر ملتی فقط درباره محیط خود سخن بگویند، هلاک می‌شوند و شهرها ویران می‌شود و استفاده‌ها و منافع تجاری از بین می‌رود.»

«۱» سپس در ادامه همین آیه، عطف توجه به مناسک حج کرده، می‌فرماید: «هنگامی که از عرفات کوچ کردید خدا را در نزد

مشعر الحرام یاد کنید؛ فَإِذَا أَفْضْتُمْ مِنْ عَرَفَاتٍ فَاذْكُرُوا اللَّهَ عِنْدَ الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ.... «او را یاد کنید همانگونه که شما را هدایت کرد هر چند پیش از آن از گمراهان بودید»؛ وَ اذْكُرُوهُ كَمَا هَدَاكُمْ وَ اِنْ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الضَّالِّينَ. باز در ادامه همین معنی می‌فرماید: «سپس از آنجا که مردم کوچ می‌کنند (از مشعر الحرام به سوی سرزمین منی) کوچ کنید»؛ ثُمَّ أَفِيضُوا مِنْ حَيْثُ أَفَاضَ النَّاسُ. در پایان دستور به استغفار و توبه می‌دهد و می‌فرماید: «از خدا طلب آموزش کنید که حج و حریمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۲۰۷ خداوند آمرزنده و مهربان است»؛ وَ اسْتَغْفِرُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ. در این بخش از آیات به سه موقف از مواقف حج اشاره شده است عرفات که محلی است در حدود ۲۱ کیلومتری مکه و حاجیان از ظهر روز نهم ذی الحجه تا غروب آفتاب در آنجا وقوف می‌کنند و به عبادت پروردگار مشغول‌اند. سپس وقوف در مشعر الحرام یا مزدلفه که بخشی از شب عید قربان و صبحگاهان قبل از طلوع آفتاب در آنجا می‌مانند و به راز و نیاز با پروردگار می‌پردازند و سوم سرزمین منی که محل قربانی و رمی جمرات و پایان دادن به احرام و انجام مراسم عید است.

نکته‌ها

۱- نخستین موقف حج زائران خانه خدا بعد از انجام مراسم عمره، راهی مراسم حج می‌شوند و نخستین مرحله همان وقوف در عرفات است که از نیمه روز نهم ذی الحجه تا غروب آفتاب در آنجا توقف می‌نمایند. سپس از آنجا به سوی مشعر الحرام حرکت می‌کنند (در آیات فوق به هر دو قسمت اشاره شده است). در نامگذاری سرزمین عرفات به این نام، جهات گوناگونی ذکر کرده‌اند، گاه گفته‌اند هنگامی که پیک وحی خداوند جبرئیل، مناسک حج را در آنجا به ابراهیم علیه السلام نشان داد ابراهیم علیه السلام می‌فرمود: عرفت، عرفت (شناختم - شناختم) لذا آنجا را عرفات گفتند. گاه گفته‌اند این داستان برای آدم علیه السلام واقع شد و گاه گفته شده که آدم و حوا در آن سرزمین یکدیگر را پیدا کردند و شناختند و گاه گفته شده زوار خانه خدا در آنجا یکدیگر را می‌بینند و می‌شناسند و تفسیرهای دیگر. «۱» ولی بعید نیست این نامگذاری اشاره به حقیقت دیگری باشد و آن اینکه این سرزمین محیط بسیار آماده‌ای برای معرفت پروردگار و شناسایی ذات پاک اوست. به راستی آن جذبه معنوی و روحانی که انسان به هنگام ورود در عرفات پیدا حج و حریمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۲۰۸ می‌کند با هیچ بیان و سخنی قابل توصیف نیست - تنها باید رفت و مشاهده کرد - همه یک شکل، همه یکنواخت، همه بیابان‌نشین، همه از هیاهوی شهر و از هیاهوی دنیای مادی و زرق و برقش فرار کرده، در زیر آن آسمان نیلی در آن هوای آزاد و پاک از آلودگی گناه در آنجا که فرشته وحی بال و پر می‌زند، در آنجا که از لابه‌لای نسیمش، صدای زمزمه جبرئیل و آهنگ مردانه ابراهیم خلیل علیه السلام و طنین حیات بخش صدای پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و مجاهدان صدر اسلام شنیده می‌شود. در این سرزمین خاطره‌انگیز که گویا دریچه‌ای به جهان ماورای طبیعت در آن گشوده شده، انسان نه تنها از نشئه عرفان پروردگار سر مست و لحظه‌ای با زمزمه تسبیح عمومی خلقت هماهنگ می‌شود بلکه در درون وجود خود، خود خویشتن خویش که عمری است گم کرده و به دنبالش می‌گردد پیدا می‌کند و به حال خویش نیز عارف می‌شود و می‌داند او آن کس نیست که شب و روز در تلاش معاش حریصانه کوه و صحرا را زیر پا می‌گذارد و هر چه می‌یابد عطشش فرو نمی‌نشیند و درمی‌یابد که گوهر دیگری در درون جان او نهفته است که او در حقیقت همان است. آری این سرزمین را عرفات می‌نامند، راستی چه اسم جالب و مناسبی! ۲- مشعر الحرام - دومین موقف حج در مورد نامگذاری مشعر الحرام به این نام نیز گفته‌اند که آنجا مرکزی است برای شعائر حج و نشانه‌ای از این مراسم عظیم و پرشکوه و آسمانی. اما نباید فراموش کرد که مشعر از ماده شعور است در آن شب تاریخی و هیجان‌انگیز (شب دهم ذی الحجه) که زایران خانه خدا پس از طی دوران تربیت خود در عرفات به آنجا کوچ می‌کنند و شبی را تا به صبح روی خاک و در زیر آسمان پرستاره در سرزمینی که نمونه کوچکی از محشر کبری و پرده‌ای از رستاخیز بزرگ قیامت است، در آنجا که جمعیت همچون امواج خروشان دریا به هنگام طوفان همه جا را

پر کرده و آوای مردمی که در حرکت‌اند تا به صبح خاموش نمی‌شود. آری در چنان محیط بی‌آرایش و با صفا و تکان‌دهنده و در درون جامه معصومان- احرام- انسان جوشش چشمه‌های تازه‌ای از اندیشه و فکر و شعور در درون حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۲۰۹ خود احساس می‌کند و صدای ریزش آن را در اعماق قلب خود به روشنی می‌شنود، آنجا را مشعر می‌نامند! ۳- درس یگانگی و اتحاد در روایات آمده است که قبیله قریش در جاهلیت امتیازات نادرستی برای خود قایل بودند و برای هیچ یک از اعراب مقامی را که برای خویشان می‌دانستند قایل نبودند. آنها خود را حُمس (بر وزن خمس) به معنی کسی که در دین خود محکم و پایرجاست می‌خواندند و به عنوان فرزندان ابراهیم علیه السلام و سرپرستان خانه کعبه، خود را از همه برتر می‌شمردند. از جمله اینکه می‌گفتند ما نباید در مراسم حج به عرفات برویم؛ زیرا عرفات از حرم مکه بیرون است، اگر چنین کنیم عرب برای ما ارزشی قایل نخواهد شد، حرم مکه با نقاط بیرون حرم یکسان نیست، این سخن را در حالی می‌گفتند که می‌دانستند وقوف در عرفات جزو مراسم حج ابراهیمی علیه السلام است. «۱» قرآن در آیات فوق خط بطلان بر این اوهام کشید و به مسلمانان دستور داد همه با هم در عرفات وقوف کنند و از آنجا همگی به سوی مشعرالحرام و از آنجا به سوی منی کوچ نمایند جمله: **ثُمَّ أَفِضُوا مِنْ حَيْثُ أَفَاضَ النَّاسُ؛** «از همان جا که مردم کوچ می‌کنند شما هم کوچ کنید» اشاره لطیفی به این معنی است. در واقع قرآن با این بیان دستور می‌دهد که همه مردم بدون استثنا، نخست به عرفات بروند و از آنجا به مشعرالحرام و سپس به سرزمین منی کوچ کنند. «۲» دستور استغفار در ذیل آخرین آیه فوق، اشاره به این است که از خداوند طلب آموزش تمام گناهان را کنند و از آن افکار و خیالات جاهلی که مخالف روح مساوات و برابری حج است کنار روند و یادآور می‌شود که اگر دست بردارند، خداوند غفور و رحیم است. حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۲۱۰ باید توجه داشت که افاضه از ماده فیض در اصل به معنی جریان و ریزش آب است و از آنجا که وقتی مردم به طور دسته جمعی از جایی به نقطه دیگری با سرعت حرکت می‌کنند، بی‌شبهت به یک نهر جاری نیست، این تعبیر به کار می‌رود. ۴- ارتباط آیات در اینکه چه رابطه‌ای میان ابتغا فضل الله (فعالیت‌های تجارتي) و مسأله وقوف در عرفات و حرکت از آن به سوی مشعرالحرام و سپس منی وجود دارد که در آیات فوق در کنار هم قرار گرفته، ممکن است اشاره به این نکته باشد که تلاش اقتصادی اگر برای خدا و زندگی آبرومندانه باشد، آن هم یک نوع عبادت است همچون مناسک حج. یا اینکه نقل و انتقال زوار از مکه به عرفات و از آنجا به مواضع دیگر مستلزم هزینه‌ها و خدماتی است و اگر هرگونه کار و خدمت و مزد گرفتن در این ایام ممنوع و حرام باشد، مسلماً زوار خانه خدا سخت به زحمت می‌افتند. و لذا این طور در کنار هم قرار داده شده، یا اینکه مبدا پرداختن به فعالیت‌های اقتصادی شما را از ذکر خدا و از توجه به عظمت این مواضع دور سازد. «۱»

بخش مهم دیگری از مناسک حج

ثُمَّ لِيَقْضُوا تَفَثَهُمْ وَلِيُوفُوا نُذُورَهُمْ وَيَطَّوَّفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ (۲۹) ذَلِكَ وَمَنْ يُعْظَمْ حُرْمَاتِ اللَّهِ فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَأَحَلَّتْ لَكُمْ الْأَنْعَامَ إِلَّا مَا يُثَلِّي عَلَيْكُمْ فَأَجْنِبُوا الرَّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ (۳۰) ۲۹- بعد از آن باید آلودگی‌ها را از خود بر طرف سازند و به نذرهای خود وفا کنند و بر گرد خانه گرمی کعبه طواف نمایند. ۳۰- مناسک حج چنین است و هر کس برنامه‌های الهی را بزرگ دارد، نزد پروردگارش برای او بهتر است و چهار پایان برای شما حلال شده، مگر آنچه حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۲۱۱ دستور منعش بر شما خوانده می‌شود، از پلیدی‌ها یعنی از بت‌ها اجتناب کنید و از سخن باطل و بی‌اساس بپرهیزید. در تعقیب بحث‌هایی که پیرامون مناسک حج در آیات پیشین گذشت، در آیات مورد بحث به بخش دیگری از این مناسک اشاره کرده، نخست چنین می‌گوید: «بعد از آن باید آلودگی‌ها و زواید بدن را بر طرف سازند»؛ **ثُمَّ لِيَقْضُوا تَفَثَهُمْ.** «و به نذرهای خود وفا کنند»؛ **وَلِيُوفُوا نُذُورَهُمْ.** «و طواف خانه کعبه، خانه‌ای که خدا آن را از گزند حوادث مصون داشته و آزاد کرده است، را به جا آوردند»؛ **وَلِيَطَّوَّفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ.** «تفت» به گفته بسیاری از ارباب لغت و مفسران معروف، به معنی چرک و کثافت و زواید بدن همچون ناخن

و موهای اضافی است و به گفته بعضی، در اصل به چرک‌های زیر ناخن و مانند آن گفته می‌شود. «۱» گر چه بعضی از ارباب لغت منکر وجود چنین ریشه‌ای در لغت عرب شده‌اند ولی گفته‌ای را که راغب در مفردات آورده که یک عرب بیابانی به مخاطب خود که بسیار کثیف و آلوده بود گفت: «ما اتفثک و ادرنک؟- چقدر کثیف و آلوده‌ای؟» دلیل بر این است که این واژه عربی است و ریشه در لغت عرب دارد. در روایات اسلامی نیز کرارا این جمله، به گرفتن ناخن و پاکیزه کردن بدن و کنار گذاشتن احرام تفسیر شده است و به تعبیر دیگر، این جمله اشاره به عمل تقصیر است که از مناسک حج محسوب می‌شود. در بعضی از روایات نیز به تراشیدن سر که یکی دیگر از طرق تقصیر است تفسیر شده است. در کنز العرفان از ابن عباس نقل شده که در تفسیر این آیه می‌گفت: منظور انجام تمام مناسک حج است. «۲» ولی هیچگونه دلیلی بر گفته ابن عباس در اینجا نداریم. جالب اینکه در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم که آن حضرت علیه السلام، جمله: *ثُمَّ حَجَّ وَحَرَمِينَ شَرِيفِينَ* در تفسیر نمونه، ص: ۲۱۲ *لُفِّضُوا تَفْتَهُمُ* را تفسیر به ملاقات امام کرد و هنگامی که راوی از این مسأله توضیح خواست و اشاره به تفسیر این آیه در مورد گرفتن ناخن و مانند آن کرد، امام علیه السلام فرمود: «قرآن، ظاهر و باطنی دارد یعنی مسأله ملاقات امام علیه السلام در اینجا مربوط به باطن آیه است. «۱» این حدیث ممکن است اشاره به یک نکته لطیف دیگر باشد که زوار خانه خدا بعد از انجام مناسک حج، همان‌گونه که آلودگی‌های بدن را برطرف می‌کنند، باید آلودگی‌های روح و جان خود را با ملاقات امام علیه السلام و پیشوای خود برطرف نمایند، به خصوص که در بسیاری از اعصار، خلفای جبار اجازه چنین ملاقاتی را در شرایط عادی نمی‌دادند و مراسم حج بهترین فرصت برای رسیدن به این هدف بود. به همین مناسبت در حدیث دیگری از امام باقر علیه السلام می‌خوانیم: «تَمَامُ الْحَجِّ لِقَاءُ الْإِمَامِ» «۲» تکمیل حج به آن است که انسان امام را ملاقات کند. «۳» در واقع هر دو تطهیر است. یکی تطهیر ظاهر از چرک‌ها و آلودگی‌ها و دیگری تطهیر باطن از نا آگاهی و مفساد اخلاقی. اما منظور از وفای به نذر آن است که بسیاری از مردم نذر می‌کردند که در صورت توفیق برای حج، علاوه بر مناسک حج، قربانی‌های اضافی و صدقات یا کارهای خیری انجام دهند و گاه می‌شد که بعد از رسیدن به مقصد، نذرهای خود را به دست فراموشی می‌سپردند، قرآن تأکید می‌کند که در وفای به نذر کوتاهی نکنند. اما اینکه چرا کعبه را بیت العتیق گفته‌اند؟ با توجه به اینکه «عتیق» از ماده عتق، به معنی آزاد شدن از بند رقیبت است ممکن است، از این نظر باشد که خانه کعبه از قید ملکیت بندگان آزاد است و در هیچ زمانی جز خداوند مالکی نداشته است و نیز از قید سیطره جبارانی همچون ابرهه‌ها آزاد شده است. یکی از معانی عتیق، گرمی و گرانبها است که این مفهوم نیز در خانه کعبه به وضوح دیده می‌شود. دیگر از معانی «عتیق» قدیم است، چنانکه راغب در مفردات می‌گوید: «العتیق حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۲۱۳ *المتقدّم فی الزمان أو المكان أو الرتبة*؛ «عتیق چیزی است که از نظر زمان یا مکان و یا مرتبه متقدم باشد». این نیز روشن است که خانه کعبه قدیمی‌ترین کانون توحید است و به گفته قرآن، اولین خانه‌ای است که برای انسان‌ها بر پا شده است. (آل عمران- ۹۶). به هر حال هیچ مانعی ندارد که اطلاق این کلمه بر خانه خداوند به ملاحظه تمام این امتیازات در آن باشد، هر چند هر یک از مفسران، به بخشی از آن اشاره کرده‌اند و یا در روایات مختلف در هر یک به نکته‌ای اشاره شده است. اما اینکه منظور از طواف در آخرین جمله آیه فوق کدام طواف است، در میان مفسران گفتگو است (می‌دانیم بعد از مراسم عید قربان در منی، حجاج باید دو طواف به جا آورند که طواف اول را معمولاً طواف زیارت و طواف دوم را طواف نساء می‌نامند). بعضی از فقها و مفسران معتقدند چون لفظ آیه، قید و شرطی ندارد، مفهوم آن عام است و شامل طواف زیارت و طواف نساء و حتی طواف عمره هم می‌شود. «۱» در حالی که بعضی دیگر عقیده دارند، منظور از آن تنها طواف زیارت است که بعد از بیرون آمدن از احرام حج واجب می‌شود. «۲» ولی در روایات متعددی که از طرق اهل بیت علیهم السلام به ما رسیده، تصریح شده که منظور از آن طواف نساء است. امام صادق علیه السلام در تفسیر: *وَأَيُّوْفُوا نُذُورَهُمْ وَ لَيَطَّوْفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ* فرمود: «منظور طواف نساء است». «۳» همین معنی از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام نیز نقل شده است. این همان طوافی است که اهل سنت، آن را طواف وداع می‌نامند.

«۴» به هر حال تفسیر اخیر با توجه به احادیث فوق قوی‌تر به نظر می‌رسد، به خصوص اینکه ممکن است از جمله: **ثُمَّ لِيَقْضُوا تَفَثَهُمْ** این معنی نیز استفاده شود که علاوه بر پاک کردن بدن از چرک و موهای زاید، برای تکمیل آن باید از بوی خوش نیز استفاده شود و می‌دانیم استفاده از بوی خوش در حج تنها بعد از طواف و سعی زیارت جایز حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۲۱۴ است و طبعا در این حال طواف دیگری جز طواف نساء بر ذمه او نمانده است. آیه بعد به عنوان یک جمع بندی اشاره به بحث‌های آیات گذشته کرده می‌گوید: برنامه حج و مناسک آن چنین است که گفته شد، «ذلک»، «۱» بعد برای تأکید بر اهمیت وظایفی که بیان شد، اضافه می‌کند: «و هر کس برنامه‌های الهی را بزرگ بشمرد و احترام آنها را حفظ کند، برای او نزد پروردگارش بهتر است»؛ **وَمَنْ يُعْظَمَ حُرْمَاتِ اللَّهِ فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ عِنْدَ رَبِّهِ**. روشن است که حرمت در اینجا اشاره به اعمال و مناسک حج است و ممکن است احترام خانه کعبه خصوصا و حرم مکه عموما نیز بر آن افزوده شود. بنابر این، تفسیر آن به خصوص محرمت؛ یعنی آنچه از آن نهی شده به طور کلی، یا تمام واجبات، خلاف ظاهر آیات است. ضمناً باید توجه داشت «حرمت» جمع «حرمه» در اصل به معنی چیزی است که باید احترام آن حفظ شود و در برابر آن بی حرمتی نشود. سپس به تناسب احکام احرام به حلال بودن چهار پایان اشاره کرده می‌گوید: «چهارپایان (مانند شتر و گاو و گوسفند) بر شما حلال شده است، مگر آنچه بر شما خوانده می‌شود و دستور منعش صادر خواهد گشت»؛ **وَأُحِلَّتْ لَكُمْ الْأَنْعَامُ إِلَّا مَا يُتْلَى عَلَيْكُمْ** جمله: **إِلَّا مَا يُتْلَى عَلَيْكُمْ** ممکن است اشاره به تحریم صید بر محرم باشد که در سوره مائده که بعداً نازل شده، در آیه ۹۵ به آن اشاره شده است: **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْتُلُوا الصَّيْدَ وَأَنْتُمْ حُرْمٌ**؛ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، در حال احرام کشتار صید نکنید». نیز ممکن است اشاره به جمله‌ای باشد که در ذیل آیه مورد بحث، راجع به تحریم قربانیانی که برای بت‌ها ذبح می‌کردند آمده است؛ زیرا می‌دانیم حلال بودن حیوان تنها در صورتی است که به هنگام ذبح آن، نام خدا گفته شود، نه نام بت‌ها و نه هیچ نام دیگر. در پایان این آیه دو دستور دیگر در رابطه با مراسم حج و مبارزه با سنت‌های جاهلیت بیان می‌کند: نخست می‌گوید: «از پلیدی‌ها- از بت‌ها- اجتناب کنید»؛ **فَاجْتَنِبُوا حِجَّ وَحَرَمِينَ** شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۲۱۵ **الرَّجَسَ مِنَ الْأَوْثَانِ**. «اوثان» جمع «وثن» (بر وزن کفن) به معنی سنگ‌هایی است که مورد پرستش اقوام جاهلی قرار می‌گرفت و در اینجا «اوثان» توضیح کلمه «رجس» است که قبلاً ذکر شده، به این ترتیب می‌گوید: از پلیدی اجتناب کنید، بعد می‌گوید: پلیدی همان بت‌ها هستند. این نکته نیز قابل توجه است که بت پرستان عصر جاهلیت، خون‌های حیوانات قربانی را بر سر و روی بت‌هاشان می‌ریختند و منظره‌ای بسیار زشت و پلید و تنفر آمیز پیدا می‌کرد که تعبیر فوق ممکن است اشاره به آن نیز باشد. دستور دوم این است که: «از سخن باطل و بی اساس بپرهیزید»؛ **وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ**.

نکته

قول زور چیست؟ بعضی از مفسران این را اشاره به کیفیت لبیک گفتن مشرکان در مراسم حج در جاهلیت دانسته‌اند؛ زیرا آنها لبیک را که آئینه تمام‌نمای توحید و یگانه پرستی است، آنچنان تحریف کرده بودند که مشتمل بر زنده‌ترین تعبیرات شرک آلود شده بود. می‌گفتند: «لَبَّيْكَ لَا شَرِيكَ لَكَ، أَلَا شَرِيكًا هُوَ لَكَ! تَمْلِكُهُ وَ مَا مَلَكُ»؛ «دعوت را اجابت کردیم و به سویت آمديم، ای خدایی که شریکی نداری، جز شریکی که مخصوص تو است، تو مالک او و هر چه او در اختیار دارد هستی». این جمله مسلماً سخنی باطل و بیهوده بوده و مصداق قول زور است که در اصل به معنی سخن دروغ و باطل و خارج از حد اعتدال است. با این حال، توجه آیه به اعمال مشرکان در عصر جاهلیت در مراسم حج، مانع از کلی بودن مفهوم آنکه پرهیز از هر گونه بت در هر شکل و صورت، و پرهیز از هر گفتار باطل به هر نوع و کیفیت است، نیست. لذا در بعضی از روایات، «اوثان» تفسیر به شطرنج (نوعی از قمار) و قول زور تفسیر به خوانندگی حرام (غنا) و شهادت به باطل شده است که در واقع از قبیل بیان بعضی از افراد این کلی می‌باشد، نه به معنی انحصار مفهوم آیه در خصوص این امور. حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۲۱۶ در حدیثی از پیامبر

گرامی اسلام صلی الله علیه و آله می خوانیم: روزی حضرت صلی الله علیه و آله برخاست و در میان مردم خطبه خواند و در ضمن آن فرمود: «أَيُّهَا النَّاسُ عَدَلْتُ شَهَادَةَ الزُّورِ بِالشُّرْكِ بِاللَّهِ ... ثُمَّ قَرَأَ فَاجْتَبُوا الرَّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ وَ اجْتَبُوا قَوْلَ الزُّورِ؛ «۱» «ای مردم! شهادت به باطل همطراز شرک با خداوند است.» سپس این آیه را تلاوت فرمود: فَاجْتَبُوا الرَّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ وَ اجْتَبُوا قَوْلَ الزُّورِ این حدیث نیز اشاره به وسعت مفهوم این آیه است. «۲»

تعظیم شعایر الهی نشانه تقوای دلها است

حُفَاءَ لِلَّهِ غَيْرَ مُشْرِكِينَ بِهِ وَ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَكَأَنَّمَا خَرَّ مِنَ السَّمَاءِ فَتَخَطَفَهُ الطَّيْرُ أَوْ تَهَوَّى بِهِ الرِّيحُ فِي مَكَانٍ سَحِيقٍ (۳۱) ذَلِكَ وَ مَنْ يُعَظِّمُ شُعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ (۳۲) لَكُمْ فِيهَا مَنَافِعُ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى ثُمَّ مَحِلُّهَا إِلَىٰ الْبَيْتِ الْعَتِيقِ (۳۳) «۳» «۳۱- برنامه و مناسبک حج را انجام دهید) در حالی که همگی خالص برای خدا باشید و هیچگونه شریکی برای او قایل نشوید و هر کس شریکی برای خداوند قرار دهد گویی از آسمان سقوط کرده و پرنده‌گان (در وسط هوا) او را می ربایند و یا تندباد او را به مکان دوری پرتاب می کند! ۳۲- (اینگونه است مناسبک حج) و هر کس شعایر الهی را بزرگ دارد، این کار نشانه تقوای دلهاست. ۳۳- در حیوانات قربانی، منافی برای شما تا زمان معین (روز ذبح آنها) است، سپس محل آن خانه کعبه، آن خانه قدیمی و گرامی است. آنجا که در آخرین آیات بحث گذشته تأکید بر مسأله توحید و اجتناب از هر گونه بت و بت پرستی شده بود، آیات مورد بحث نیز همین مسأله مهم را دنبال می کند: مراسم حج و گرفتن لیبک را در حالی انجام دهید که قصد و برنامه شما خالص برای خدا باشد و حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۲۱۷ هیچگونه شرکی در آن راه نیابد؛ حُفَاءَ لِلَّهِ غَيْرَ مُشْرِكِينَ بِهِ. «۱» «حُفَاءَ» جمع «حنیف» به معنی کسی است که از گمراهی و انحراف به استقامت و اعتدال تمایل پیدا کند و به تعبیر دیگر بر صراط مستقیم گام بر دارد (زیرا حنف- بر وزن صدف- به معنی تمایل است، و تمایل از هر گونه انحراف، نتیجه اش قرار گرفتن بر صراط مستقیم است). به این ترتیب آیه فوق مسأله اخلاص و قصد قربت را به عنوان محرک اصلی در حج و عبادات به طور کلی یادآور می شود، چرا که روح عبادت همان اخلاص است و اخلاص در صورتی است که هیچگونه انگیزه غیر خدایی و شرک در آن نباشد. در حدیثی از امام باقر علیه السلام می خوانیم، در پاسخ سؤال از تفسیر حنیف فرمود: «هِيَ الْفِطْرَةُ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ قَالَ فَطَرَهُمُ اللَّهُ عَلَى الْمَعْرِفَةِ؛ «حنیف آن فطرت الهی است که مردم را بر آن آفریده و دگرگونی در آفرینش خدا نیست» سپس فرمود: «خداوند توحید را در سرشت انسانها قرار داده است.» «۲» تفسیری که در این روایت وارد شده، در واقع اشاره به ریشه اصلی اخلاص یعنی فطرت توحیدی است، که قصد قربت و محرک الهی نیز از آن سرچشمه می گیرد. سپس ترسیم بسیار گویا و زنده‌ای از وضع حال مشرکان و سقوط و بدبختی و نابودی آنها می کند و چنین می گوید: «کسی که شریک برای خدا قرار دهد گویی از آسمان به زمین سقوط کرده و در این میان پرنده‌گان (مردار خوار) او را در وسط زمین و آسمان می ربایند (و هر قطعه از گوشت او در منقار پرنده مرده‌خواری می افتد) و یا (اگر از چنگال آنها به سلامت بگذرد) تندباد او را به مکان دوری پرتاب می کند؛ وَ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَكَأَنَّمَا خَرَّ مِنَ السَّمَاءِ فَتَخَطَفَهُ الطَّيْرُ أَوْ تَهَوَّى بِهِ الرِّيحُ فِي مَكَانٍ سَحِيقٍ. «۳» در حقیقت آسمان، کنایه از توحید است و شرک سبب سقوط از این آسمان می شود. طبیعی است در این آسمان ستارگان می درخشند و ماه و خورشید می تابند و حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۲۱۸ خوشا به حال کسی که اگر در این آسمان همچون آفتاب و ماه نیست، حداقل همانند ستاره درخشانی است. اما هنگامی که انسان از این علو و رفعت سقوط کند گرفتار یکی از دو سرنوشت دردناک می شود: یا در وسط راه قبل از آنکه به زمین سقوط کند، طعمه پرنده‌گان لاشه‌خوار می شود و به تعبیر دیگر با از دست دادن این پایگاه مطمئن در چنگال هوا و هوس‌های سرکش گرفتار می شود، که هر یک از آنها بخشی از هستی او را می ربایند و نابود می کنند. یا اگر از دست آنها جان به سلامت ببرد، به دست طوفان مرگباری می افتد که او را در گوشه‌ای دور دست آنچنان بر زمین می کوبد که بدنش

متلاشی و هر ذره‌ای از آن به نقطه‌ای پرتاب می‌شود و این طوفان گویا کنایه از شیطان است که در کمین نشسته است! مسلماً کسی که از آسمان سقوط می‌کند، قدرت تصمیم‌گیری را از دست می‌دهد، با سرعت و شتابی که هر لحظه فزونی می‌گیرد، به سوی نیستی پیش می‌رود و سرانجام محو و نابود می‌شود. آری کسی که پایگاه آسمانی توحید را از دست داد، دیگر نمی‌تواند زمام سرنوشت خود را به دست گیرد و هر چه در این مسیر جلوتر می‌رود، شتابش در سقوط فزونی می‌یابد و سرانجام تمام سرمایه‌های انسانی خود را از دست خواهد داد. راستی تشبیهی گویاتر و زنده‌تر از این تشبیه برای شرک پیدا می‌شود؟ این نکته نیز قابل توجه است که امروز ثابت شده که انسان در حال سقوط آزاد هیچگونه وزنی ندارد و لذا برای تمرین حالت بی‌وزنی برای مسافران فضایی از سقوط آزاد استفاده می‌کنند، حالت اضطراب فوق‌العاده‌ای که انسان در لحظات سقوط پیدا می‌کند، به علت همین مسأله بی‌وزنی است. آری، کسی که از ایمان به سوی شرک روی می‌آورد و تکیه گاه مستقر و ثابت خود را از دست می‌دهد گرفتار چنین حالت بی‌وزنی در درون روح و جان خود می‌شود و به دنبال آن اضطراب فوق‌العاده‌ای بر وجود او حاکم می‌شود. آیه بعد بار دیگر یک جمع بندی روی مسایل حج و تعظیم شعایر الهی کرده می‌گوید: «مطلب چنین است که گفته شد». «هر کس شعایر الهی را بزرگ دارد و به نشانه‌های آیین خدا و پرچم‌های اطاعت او، حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۲۱۹ احترام بگذارد، این از تقوای دلها است»؛ «وَمَنْ يُعْظِمِ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ». «شعایر» جمع «شعیره» به معنی علامت و نشانه است، بنابر این شعایر الله به معنی نشانه‌های پروردگار، شامل سر فصل‌های آیین الهی و برنامه‌های کلی است و آنچه در نخستین بر خورد با این آیین چشمگیر و از جمله مناسک حج است انسان را به یاد خداوند می‌اندازد. گر چه بدون شک مناسک حج از جمله شعایر است که در این آیه مقصود بوده است، مخصوصاً مسأله قربانی که در آیه ۳۶ همین سوره صریحاً جزو شعائر محسوب شده جزء آن است ولی روشن است که با این حال، عمومیت مفهوم آیه نسبت به تمام شعائر اسلامی به قوت خود باقی است و هیچگونه دلیلی بر تخصیص آن خصوص قربانی یا همه مناسک حج وجود ندارد. بخصوص اینکه قرآن در مورد قربانی حج با ذکر کلمه «من» که برای تبعیض است، این حقیقت را گوشزد کرده که قربانی یکی از آن شعایر است، همان گونه که در مورد صفا و مروه نیز در آیه ۱۵۸ سوره بقره می‌خوانیم که آن هم از شعایر الهی است؛ إِنَّ الصَّفاَ وَالْمَرْوَةَ مِن شَعَائِرِ اللَّهِ. کوتاه سخن اینکه تمام آنچه در برنامه‌های دینی وارد شده و انسان را به یاد خداوند و عظمت آیین او می‌اندازد، شعایر الهی است و بزرگداشت آن نشانه تقوای دلها است. این نکته نیز قابل توجه است که منظور از بزرگداشت - آنچنان که بعضی از مفسران ظاهر بین گفته‌اند - بزرگی جسمانی قربانی و مانند آن نیست، بلکه حقیقت، تعظیم آن است که مقام و موقعیت این شعایر را در افکار و اذهان و ظاهر و باطن بالا- ببرند و آنچه درخور احترام و عظمت آنها است، به جای آورند. ارتباط این عمل با تقوای دلها نیز روشن است؛ زیرا علاوه بر اینکه تعظیم جزو عناوین قصیده است، بسیار می‌شود که افراد متظاهر یا منافق تظاهر به تعظیم شعایر می‌کنند، ولی چون از تقوای قلب آنها سرچشمه نمی‌گیرد بی‌ارزش است. تعظیم و بزرگداشت حقیقی از آن کسانی است که تقوای دل دارند. و می‌دانیم تقوا و روح پرهیزگاری و احساس مسؤولیت در برابر فرمان‌های الهی، چیزی است که کانون آن قلب و روح آدمی است و از آنجا است که به جسم سرایت می‌کند، لذا می‌توان گفت که احترام حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۲۲۰ و بزرگداشت شعایر الهی از نشانه‌های تقوای دل است. «۱» در حدیثی از پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله می‌خوانیم که اشاره به سینه مبارک خود کرد و فرمود: «... إِنَّ التَّقْوَى هَاهُنَا»؛ «حقیقت تقوا اینجا است!» «۲» از بعضی از روایات چنین استفاده می‌شود که گروهی از مسلمانان عقیده داشتند هنگامی که شتری یا یکی دیگر از چهار پایان به عنوان قربانی تعیین می‌شد و از راه‌های دور و نزدیک آن را با خود به سوی احرامگاه و از آنجا به سوی سرزمین مکه می‌آوردند، نباید بر آن مرکب سوار شد و نباید شیر آن را بدوشند و از آن استفاده کنند و به کلی آن را از خود جدا می‌پنداشتند. قرآن این تفکر خرافی را نفی کرده، می‌گوید: «از برای شما در این حیوانات قربانی منافع و سودهایی است تا زمان معین (یعنی تا روز ذبح آنها) فرارسد»؛ لَكُمْ فِيهَا مَنَافِعٌ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى. در حدیثی می‌خوانیم

که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در طریق مکه از کنار مردی عبور کرد که با نهایت زحمت گام بر می داشت، در حالی که شتری همراه داشت و کسی بر آن سوار نبود، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «ارکبها»؛ «سوار بر آن شو!» عرض کرد: «یا رَسُولَ اللَّهِ أَنَّهُا هَيْدِي!»؛ «ای پیامبر خدا این قربانی است!» فرمود: «ارْكَبْهَا وَيْلَكَ!»؛ «وای بر تو می گویم سوار شو!». «۳» در روایات متعددی که از طرق اهل بیت علیهم السلام رسیده نیز روی همین مطلب تأکید شده است. از جمله ابو بصیر از امام صادق علیه السلام نقل می کند که در تفسیر آیه فوق فرمود: «إِنْ اِخْتِيَاجَ إِلَى ظَهْرِهَا رَكَبَهَا مِنْ غَيْرِ أَنْ يَعْثُفَ عَلَيْهَا وَإِنْ كَانَ لَهَا لَبَنٌ حَلَبَهَا حَلَابًا لَا يَنْهَكُهَا»؛ «اگر نیاز به سواری دارد بر آن سوار شود، ولی آن حیوان را به زحمت نیفکند و اگر شیر حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۲۲۱ دارد شیرش را بدوشد، اما برای دوشیدن شیر آن را در فشار قرار ندهد». «۱» در واقع دستور فوق، دستوری معتدل و حد وسط در میان دو کار افراطی و خارج از رویه است، از یک سو بعضی احترام حیوانات قربانی را اصلاً نگاه نمی داشتند و گاه قبل از محل، آنها را ذبح کرده و از گوشتشان استفاده می کردند که در آیه ۲ سوره مائده از آن نهی شده: یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَحْلُوا شَعَائِرَ اللَّهِ وَ لِمَا الشَّهْرُ الْحَرَامِ وَ لِمَا الْهُدَى وَ لِمَا الْقَلَائِدِ. از سوی دیگر بعضی آنچنان راه افراط را پیش می گرفتند که به مجرد اینکه نام قربانی بر حیوان گذاشته می شد، نه از شیر آن استفاده می کردند و نه بر آن سوار می شدند، هر چند از راه دور به سوی مکه می آمدند که در آیه مورد بحث، این معنی مجاز شمرده شده است. تنها ایرادی که ممکن است بر تفسیر فوق گرفته شود، این است که در آیات گذشته سخن از حیوانات قربانی در میان نبود، چگونه ضمیر به آن باز می شود؟ اما با توجه به اینکه حیوانات قربانی، مسلماً یکی از مصداق‌های شعائر الله است که در آیه قبل به آن اشاره شده و بعداً نیز خواهد آمد، پاسخ این ایراد روشن می شود. «۲» به هر حال در پایان آیه در مورد سرانجام کار قربانی چنین می گوید: «سپس محل آن، خانه کعبه، آن خانه قدیمی و گرامی است»؛ ثُمَّ مَحَلُّهَا إِلَى الْبَيْتِ الْعَتِيقِ. به این ترتیب مادام که حیوانات مخصوص قربانی به محل قربانگاه نرسیده‌اند، حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۲۲۲ می توان از آنها بهره گرفت و پس از وصول به قربانگاه باید وظیفه قربانی کردن را در باره آنها انجام داد. البته طبق آنچه فقها بر اساس مدارک اسلامی گفته‌اند، اگر قربانی مربوط به حج باشد، در سرزمین منی باید ذبح شود و اگر برای عمره مفرده باشد، در سرزمین مکه و از آنجا که آیات مورد بحث، از مراسم حج سخن می گویند، باید بیت العتیق (خانه کعبه) در اینجا به معنی وسیع کلمه است باشد تا اطراف مکه (منی) را نیز شامل شود. «۱»

هشت دستور در یک آیه

یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَحْلُوا شَعَائِرَ اللَّهِ وَ لِمَا الشَّهْرِ الْحَرَامِ وَ لِمَا الْهُدَى وَ لِمَا الْقَلَائِدِ وَ لِمَا الْبَيْتِ الْحَرَامِ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنْ رَبِّهِمْ وَ رِضْوَانًا وَ إِذَا حَلَلْتُمْ فَاصْطَادُوا وَ لَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَا نُ قَوْمٍ أَنْ صَدُّوكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ أَنْ تَعْتَدُوا وَ تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَ التَّقْوَى وَ لَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَ الْعُدْوَانِ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ (۲) «۲»-۲- ای کسانی که ایمان آورده‌اید شعائر الهی (و مراسم حج را محترم بشمرید و مخالفت با آنها) را حلال ندانید و نه ماه حرام را، و نه قربانیهای بی نشان، و نشاندار، و نه آنها که به قصد خانه خدا برای بدست آوردن فضل پروردگار و خشنودی او می آیند، اما هنگامی که از احرام بیرون آمدید صید کردن برای شما مانعی ندارد و خصومت به جمعیتی که شما را از آمدن به مسجدالحرام (در سال حدیبیه) مانع شدند نباید شما را وادار به تعدی و تجاوز کند و (همواره) در راه نیکی و پرهیزگاری با هم تعاون کنید و (هرگز) در راه گناه و تعدی همکاری ننمایید و از خدا پرهیزید که مجازاتش شدید است. در این آیه چند دستور مهم اسلامی از آخرین دستوراتی که بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شده است بیان گردیده که همه یا اغلب آنها مربوط به حج و زیارت خانه خدا است: حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۲۲۳-۱- نخست خطاب به افراد با ایمان کرده می فرماید: «شعائر الهی را نقض نکنید و حریم آنها را حلال نشمرید»؛ یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَحْلُوا شَعَائِرَ اللَّهِ. در اینکه منظور از شعائر الهی چیست در میان مفسران گفتگوی بسیار است، ولی به تناسب قسمتهای دیگر این آیه، و با

توجه به سال نزول آن (سال دهم هجری) که سال حَجَّةُ الْوَدَاعِ پیغمبر صلی الله علیه و آله بود، چنین به نظر می‌رسد که منظور از شعائر، مناسک و برنامه‌های حج باشد که مسلمانان موظف‌اند احترام همه آنها را نگاه دارند، شاهد این تفسیر اینکه در قرآن کلمه شعائر معمولاً در مورد مراسم حج بکار رفته است. ۲- احترام ماههای حرام را نگاه دارید و از جنگ کردن در این ماهها خودداری کنید؛ ... وَ لَمَّا الشَّهْرُ الْحَرَامُ ۳- قربانی را که برای حج می‌آورند، اعم از اینکه بی‌نشان باشند (هدی) و یا نشان داشته باشند (قلائد) حلال نشمرید و بگذارید که به قربانگاه برسند و در آنجا قربانی شوند؛ وَ لَا الْهَدْيَ وَ لَا الْقَلَائِدَ ۴- تمام زائران خانه خدا باید از آزادی کامل در این مراسم بزرگ اسلامی بهره‌مند باشند و هیچگونه امتیازی در این قسمت در میان قبائل و افراد و نژادها و زبانها نیست بنابراین نباید کسانی را که برای خشنودی پروردگار و جلب رضای او و حتی بدست آوردن سود تجاری به قصد زیارت بیت‌الله حرکت می‌کنند مزاحمت کنید خواه با شما دوست باشند یا دشمن همین اندازه که مسلمانند و زائر خانه خدا مصونیت دارند، وَ لَا آمِنَ الْبَيْتَ الْحَرَامَ يَتَّبِعُونَ فَضْلاً مِنْ رَبِّهِمْ وَ رِضْوَاناً بعضی از مفسران و فقها معتقدند که جمله فوق عام است و حتی غیر مسلمانان را نیز شامل می‌شود؛ یعنی اگر مشرکان هم به قصد زیارت خانه خدا بیایند نباید مورد مزاحمت قرار گیرند، ولی با توجه به اینکه در سوره توبه که معروف است در سال نهم هجرت نازل شده در آیه ۲۸ دستور جلوگیری از آمدن مشرکان به مسجدالحرام داده شده، و با توجه به اینکه سوره مائده در اواخر عمر پیامبر صلی الله علیه و آله در سال دهم هجرت نازل گردیده است و طبق روایات شیعه و اهل تسنن هیچ حکمی از آن نسخ نشده، چنین تفسیری صحیح نیست، و حق آن است که حکم بالا مخصوص به مسلمانان است. ۵- تحریم صید محدود بزمان احرام است، بنابراین هنگامی که از احرام حج یا حج و حریمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۲۲۴ عمره بیرون آمدید، صید کردن برای شما مجاز است؛ وَ إِذَا حَلَلْتُمْ فَاصْطَادُوا ۶- اگر جمعی از بت‌پرستان در دوران جاهلیت (در جریان حدیبیه) مزاحم زیارت شما از خانه خدا شدند و نگذاشتند مناسک زیارت خانه خدا را انجام دهید، نباید این جریان سبب شود که بعد از اسلام آنها، کینه‌های دیرینه را زنده کنید و مانع آنها از زیارت خانه خدا شوید؛ وَ لَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَا نَقَوْمٍ أَنْ صَدُّوا عَنْ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ أَنْ تَعْتَدُوا این حکم گرچه در مورد زیارت خانه خدا نازل شده است، ولی در حقیقت یک قانون کلی از آن استفاده می‌شود که مسلمان نباید کینه‌توز باشد و حوادثی را که در زمانهای گذشته واقع شده بار دیگر در فکر خود زنده کند و در صدد انتقام بر آید، و با توجه به اینکه یکی از علل نفاق و تفرقه در هر اجتماعی همین مسأله است، اهمیت این دستور اسلامی برای جلوگیری از شعله‌ور شدن آتش نفاق در میان مسلمانان آنهم در آستانه غروب آفتاب عمر پیامبر صلی الله علیه و آله آشکارتر می‌شود. ۷- سپس برای تکمیل بحث گذشته می‌فرماید: شما بجای اینکه دست به هم بدهید تا از دشمنان سابق و دوستان امروز خود انتقام بگیرید باید دست اتحاد در راه نیکبها و تقوا به یکدیگر بدهید نه اینکه تعاون و همکاری بر گناه و تعدی نمایید؛ وَ تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَ التَّقْوَى وَ لَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَ الْعُدْوَانِ. ۸- در پایان آیه برای تحکیم و تأکید احکام گذشته می‌فرماید: پرهیزکاری را پیشه کنید و از مخالفت فرمان خدا پرهیزید که مجازات و کیفرهای خدا شدید است. وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ. (۱)

«قربانی»

وَ لِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنَسَكًا لِيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَى مَا رَزَقَهُمْ مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ فَإِلَهُكُمْ إِلَهُ وَاحِدٌ فَلَهُ أَسْلِمُوا وَ بَشِّرِ الْمُخْبِتِينَ (۳۴) الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَ الصَّابِرِينَ عَلَى مَا أَصَابَهُمْ وَ الْمُقِيمِي الصَّلَاةِ وَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ (۳۵) (۱) ۳۴- برای هر امتی قربانگاهی قرار دادیم تا نام خداوند را (به هنگام قربانی) بر چهار پایانی که به آنها روزی داده‌ایم ببرند و خدای شما معبود واحدی است. در برابر فرمان او تسلیم شوید و بشارت ده متواضعان و تسلیم شوندگان را. ۳۵- همانها که وقتی نام خدا برده می‌شود، دل‌هایشان مملو از خوف پروردگار می‌شود و آنها که در برابر مصایبی که به آنها می‌رسد، شکبیا و استوارند و آنها که نماز را بر پا می‌دارند و از

آنچه روزیشان داده‌ایم انفاق می‌کنند. در ارتباط با آیات گذشته و از جمله دستور قربانی ممکن است این سؤال پیش آید که این چگونه عبادتی است که در اسلام تشریح شده که برای خداوند و برای جلب رضای او حیوانات را قربانی کنند، مگر خداوند نیاز به قربانی دارد؟ آیا این کار در ادیان دیگر نیز بوده است یا مخصوص مشرکان بوده است؟ قرآن برای روشن ساختن این مطلب در نخستین آیه مورد بحث می‌گوید: حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۲۲۶ این منحصر به شما نیست که مراسم ذبح و قربانی برای خداوند دارید، «ما برای هر امتی قربانگاهی قرار دادیم تا نام خداوند را بر چهارپایانی که به آنها روزی داده‌ایم ببرند»؛ وَ لِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنَسَكًا لِّیَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلٰی مَا رَزَقَهُمْ مِنْ بَهِیمَةِ الْأَنْعَامِ.... راغب در مفردات می‌گوید: نسك به معنی عبادت و «ناسك» به معنی عابد است و مناسك حج یعنی موافقی که این عبادت در آنجا انجام می‌شود، یا به معنی خود این اعمال است. ولی طبق گفته طبرسی در مجمع البیان و ابو الفتوح رازی در روح الجنان، منسك (بر وزن منصب) بنا بر احتمالی به معنی خصوص قربانی کردن از میان عبادات است. «۱» بنا بر این منسك هر چند مفهوم عامی دارد که عبادات دیگر مخصوصا مراسم حج را شامل می‌شود، ولی در آیه مورد بحث به قرینه: لِيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ...؛ «تا نام خدا را بر آن ببرند» به معنای خصوص قربانی است. به هر حال، مسأله قربانی همیشه سؤال‌انگیز بوده است، البته این سؤالات بیشتر به خاطر مسایل خرافی پیش می‌آمد که با این عبادت آمیخته شده‌اند، مانند قربانی کردن مشرکان برای بت‌ها با برنامه‌های خاصی که داشتند، ولی ذبح حیوان به نام خداوند و برای جلب رضای او که سمبلی برای آمادگی انسان برای فداکاری و قربانی شدن در راه او است، سپس استفاده کردن از گوشت آن برای اطعام فقرا و مانند آن، امری منطقی و کاملاً قابل درك است. لذا در پایان آیه می‌فرماید: «خدای شما معبود واحدی است (و برنامه او هم برنامه واحدی است)»؛ ... فَإِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ.... اکنون که چنین است «در برابر فرمان او تسلیم شوید»؛ فَلَهُ أَشْبِلُوهَا. «و بشارت ده متواضعان در برابر فرمان‌های پروردگار را»؛ وَ بَشِّرِ الْمُحْسِنِينَ. «۲» سپس در آیه بعد صفات محبتین (تواضع کنندگان) را در چهار قسمت که دو قسمت جنبه معنوی و روانی و دو قسمت جنبه جسمانی دارد توضیح می‌دهد، نخست می‌گوید: حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۲۲۷ «آنها کسانی هستند که وقتی نام خداوند برده می‌شود، دل‌هایشان مملو از خوف پروردگار می‌شود»؛ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ.... نه اینکه از غضب او بی‌جهت بترسند و نه اینکه در رحمت او شك و تردید داشته باشند، بلکه این ترس به خاطر مسؤولیت‌هایی است که بر دوش داشتند و شاید در انجام آن کوتاهی کرده‌اند، این ترس به خاطر درك مقام با عظمت خداوند است که انسان در مقابل عظمت خایف می‌شود. «۱» دیگر اینکه «آنها در برابر حوادث دردناکی که در زندگی‌شان رخ می‌دهد، صبر و شکیبایی پیش می‌گیرند»؛ وَ الصَّابِرِينَ عَلٰی مَا أَصَابَهُمْ.... عظمت حادثه هر قدر زیاد و ناراحتی آن هر قدر سنگین باشد، در برابر آن زانو نمی‌زنند، خونسردی خود را از دست نمی‌دهند، از میدان فرار نمی‌کنند، مایوس نمی‌شوند، لب به کفران نمی‌گشایند و خلاصه ایستادگی می‌کنند و پیش می‌روند و پیروز می‌شوند. سوم و چهارم اینکه: «آنها نماز را بر پا می‌دارند و از آنچه به آنها روزی داده‌ایم، انفاق می‌کنند»؛ وَ الْمُقِيمِي الصَّلَاةِ وَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ. از یک سو ارتباطشان با خالق جهان محکم است و از سوی دیگر پیوندشان با خلق خدا مستحکم. از این توضیح به خوبی روشن می‌شود که مسأله اجبات و تسلیم و تواضع که از صفات ویژه مؤمنان است تنها جنبه درونی ندارد، بلکه باید آثار آن در همه اعمال ظاهر و آشکار شود. «۲»

قربانی برای چیست؟

وَ الْبَدَنَ جَعَلْنَا لَكُمْ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ لَكُمْ فِيهَا خَيْرٌ فَأَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهَا صَوَافَّ فَإِذَا وَجَبَتْ جُنُوبُهَا فَكُلُوا مِنْهَا وَ أَطْعَمُوا الْقَانِعَ وَ الْمُعْتَرَّ حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۲۲۸ كَذٰلِكَ سَخَّرْنَا لَكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (۳۶) لَنْ يَنَالَ اللَّهُ لُحُومَهَا وَ لَا دِمَآؤُهَا وَ لَكِنْ يَنَالُهُ التَّقْوٰی مِنْكُمْ كَذٰلِكَ سَخَّرَهَا لَكُمْ لِتَكْبِرُوا اللَّهَ عَلٰی مَا هَدَاكُمْ وَ بَشِّرِ الْمُحْسِنِينَ (۳۷) إِنَّ اللَّهَ يُدَافِعُ عَنِ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ خَوَّانٍ كَفُورٍ (۳۸) «۱» ۳۶- و شترهای چاق و فربه را برای شما از شعایر الهی قرار دادیم، در آنها برای شما خیر و برکت

است، نام خداوند را (هنگام قربانی کردن آنها) در حالی که به صف ایستاده‌اند ببرید، هنگامی که پهلویشان آرام گرفت (و جان دادند) از گوشت آنها بخورید و مستمندان قانع و فقیران معترض را نیز از آن اطعام کنید، اینگونه ما آنها را مسخرتان ساختیم تا شکر خداوند را به جا آورید. ۳۷- هرگز نه گوشت‌ها و نه خون‌های آنها به خداوند نمی‌رسد، آنچه به او می‌رسد تقوا و پرهیزگاری شماست!؛ اینگونه خداوند آنها را مسخر شما ساخته، تا او را به خاطر هدایتان بزرگ بشمیرید و بشارت ده نیکوکاران را. ۳۸- خداوند از کسانی که ایمان آورده‌اند دفاع می‌کند، خداوند هیچ خیانتکار کفران کننده‌ای را دوست ندارد. باز در آیات مورد بحث سخن از مراسم حج و شعایر الهی و مسأله قربانی است، نخست می‌گوید: «شترهای چاق و فربه را برای شما از شعایر الهی قرار دادیم»؛ وَاللَّيْذَن جَعَلْنَاهَا لَكُمْ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ... آنها از یک سو به شما تعلق دارند، و از سوی دیگر از شعایر و نشانه‌های خداوند در این عبادت بزرگ هستند، چرا که قربانی حج یکی از مظاهر روشن این عبادت است که به فلسفه آن بیشتر اشاره کرده‌ایم. «بدن» (بر وزن قدس) جمع «بدنه» (بر وزن عجله) به معنی شتر بزرگ و چاق و گوشت دار است و از آنجا که چنین حیوانی برای مراسم قربانی و اطعام فقرا و نیازمندان مناسب‌تر است، مخصوصاً روی آن تکیه شده است، و گرنه می‌دانیم چاق بودن حیوان قربانی از شرایط الزامی نیست. همین مقدار کافی است که لاغر نبوده باشد. حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۲۲۹ سپس اضافه می‌کند: «برای شما در چنین حیواناتی خیر و برکت است»؛ ... لَكُمْ فِيهَا خَيْرٌ... از یک سو از گوشت آنها استفاده می‌کنید و دیگران را اطعام می‌نمایید و از سوی دیگر به خاطر این ایثار و گذشت و عبادت پروردگار از نتایج معنوی آن بهره‌مند خواهید شد و به پیشگاه او تقرب می‌جوید. سپس کیفیت قربانی کردن را در یک جمله کوتاه چنین بیان می‌کند: «نام خداوند را به هنگام قربانی کردن آنها در حالی که به صف ایستاده‌اند ببرید»؛ فَادْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهَا صَوَافٍ. بدون شک ذکر نام خداوند به هنگام ذبح حیوانات یا نحر کردن شتر کیفیت خاصی ندارد و هرگونه نام خداوند را ببرند کافی است. چنانکه ظاهر آیه همان است، ولی در بعضی از روایات ذکر مخصوصی ذکر شده که در واقع بیان فرد کامل است. مفسران از ابن عباس آن را نقل کرده‌اند: «اللَّهُ أَكْبَرُ، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ، اللَّهُمَّ مِنْكَ وَ لَكَ». «۱» اما در روایتی از امام صادق علیه السلام جمله‌های رساتری نقل شده است فرمود: هنگامی که قربانی را خریدی، آن را رو به قبله کن و به هنگام ذبح یا نحر بگو «وَجْهَتُ وَجْهِي لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ إِنَّ صِيْلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ لَا شَرِيكَ لَهُ وَبِذَلِكَ أُمِرْتُ وَأَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ اللَّهُمَّ مِنْكَ وَ لَكَ بِسْمِ اللَّهِ وَاللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُمَّ تَقَبَّلْ مِنِّي». «۲» واژه «صواف» جمع «صافه» به معنی صف کشیده است و به طوری که در روایات وارد شده، منظور این است که دو دست شتر قربانی را از میچ تا زانو در حالی که ایستاده باشد با هم ببندند، تا به هنگام نحر زیاد تکان به خود ندهد و فرار نکند. طبیعی است هنگامی که مقداری خون از تن او می‌رود، دست‌هایش سست می‌شود و به روی زمین می‌خوابد و لذا در ذیل آیه می‌فرماید: «هنگامی که پهلوی آن آرام گرفت (کنایه از جان‌دادن است) از آن بخورید و فقیر قانع و مسائل معترض را نیز اطعام حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۲۳۰ کنید»؛ فَإِذَا وَجَبَتْ جُنُوبُهَا فَكُلُوا مِنْهَا وَأَطِعُوا الْقَانِعَ وَ الْمُعْتَرَّ... فرق میان «قانع» و «مُعْتَرَّ» این است که قانع به کسی می‌گویند که اگر چیزی به او بدهند قناعت می‌کند و راضی و خشنود می‌شود و اعتراض و ایراد و خشمی ندارد، اما معتر کسی است که به سراغ تو می‌آید و سؤال و تقاضا می‌کند و ای بسا به آنچه می‌دهی راضی نشود و اعتراض کند. «قانع» از ماده قناعت و «مُعْتَرَّ» از ماده عر (بر وزن شر و بر وزن حر) در اصل به معنی بیماری «جَرَبٌ» است که عارض بر پوست بدن انسان می‌شود. سپس به سؤال کننده‌ای که به سراغ انسان می‌آید و تقاضای کمک می‌کند (و ای بسا زبان به اعتراض می‌گشاید) معتر گفته شده است. مقدم داشتن قانع بر معتر، نشانه این است که آن دسته از محرومانی که عقیف النفس و خویش‌تندانند باید بیشتر مورد توجه قرار گیرند. این نکته نیز قابل توجه است که جمله: فَإِذَا وَجَبَتْ جُنُوبُهَا فَكُلُوا مِنْهَا وَأَطِعُوا الْقَانِعَ وَ الْمُعْتَرَّ... فَكُلُوا مِنْهَا؛ «از آن بخورید.» ظاهر در این است که واجب است حجاج چیزی از قربانی خود را نیز بخورند و شاید این برای رعایت مساوات میان آنها و مستمندان است. بالاخره آیه را چنین پایان می‌دهد: «اینگونه ما آنها را مسخر

شما ساختیم تا شکر خداوند را به جا آورید؛ کَذَلِكِ سَخَّرْنَاهَا لَكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ. راستی این عجیب است حیوانی با آن بزرگی و قدرت و زور آنچنان تسلیم است که اجازه می‌دهد کودکی پاهای او را محکم ببندد و او را نحر کند (طریقه نحر کردن این است که کاردی در گودی گردن او فرو می‌برند خونریزی شروع می‌شود و حیوان به زودی جان می‌دهد). گاهی خداوند برای نشان دادن اهمیت این تسخیر، فرمان اطاعت و تسلیم را از این حیوانات بر می‌دارد و دیده‌ایم یک شتر خشمگین و عصبانی که در حال عادی کودک خردسال مهار او را می‌کشید، تبدیل به موجود خطرناکی می‌شود که چندین انسان نیرومند از عهده او بر نمی‌آیند. آیه بعد در واقع پاسخی است به این سؤال که خدا چه نیازی به قربانی دارد؟ اصولاً حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۲۳۱ فلسفه قربانی کردن چیست؟ مگر این کار نفعی به حال خداوند دارد می‌فرماید: «گوشتها و خون‌های این قربانیان هرگز به خدا نمی‌رسد»؛ لَنْ يَنَالَ اللَّهُ لُحُومُهَا وَلَا دِمَاؤُهَا ... اصولاً خداوند نیازی به گوشت قربانی ندارد، او نه جسم است و نه نیازمند، او وجودی کامل و بی‌انتهای هر جهت است. «بلکه آنچه به خداوند می‌رسد، تقوا و پرهیزگاری و پاکی اعمال شما بندگان است»؛ وَ لَكِنْ يَنَالُهُ التَّقْوَى مِنْكُمْ به تعبیر دیگر هدف آن است که شما با پیمودن مدارج تقوا در مسیر یک انسان کامل قرار گیرید و روز به روز به خداوند نزدیکتر شوید، همه عبادات کلاس‌های تربیت است برای شما انسان‌ها، قربانی، درس ایثار و فداکاری و گذشت و آمادگی برای شهادت در راه خداوند، و درس کمک به نیازمندان و مستمندان به شما می‌آموزد. این تعبیر که خون آنها نیز به خداوند نمی‌رسد، با اینکه خون قابل استفاده نیست، ظاهراً اشاره به اعمال زشت اعراب جاهلی است که هرگاه حیوانی را قربانی می‌کردند، خون آن را بر سر بت‌ها و گاه بر در و دیوار کعبه می‌پاشیدند و بعضی از مسلمانان نا آگاه، بی‌میل نبودند که در این برنامه خرافی از آنها تبعیت کنند. آیه فوق نازل شد و آنها را نهی کرد. «۱» متأسفانه هنوز این رسم جاهلی در بعضی از مناطق وجود دارد که هر گاه به خاطر ساختن خانه‌ای قربانی می‌کنند، خون آن را بر سقف و دیوار آن خانه می‌پاشند و حتی در ساختمان بعضی از مساجد نیز این عمل زشت و خرافی را که مایه آلودگی مسجد است، انجام می‌دهند که باید مسلمانان بیدار شدیداً با آن مبارزه کنند. سپس بار دیگر به نعمت تسخیر حیوانات اشاره کرده می‌گوید: «این گونه خداوند چارپایان را مسخر شما کرد، تا خداوند را به خاطر اینکه شما را هدایت کرده بزرگ بشمرید و تکبیر گویند»؛ ... كَذَلِكِ سَخَّرَهَا لَكُمْ لِتُكَبِّرُوا اللَّهَ عَلَى مَا هَدَاكُمْ هدف نهایی این است که به عظمت خداوند آشنا شوید، همان خدایی که شما را در مسیر تشریح و تکوین، هدایت کرده است، از یک سو مناسب حج و آیین اطاعت و بندگی را به شما آموخت و از سوی دیگر این حیوانات بزرگ و نیرومند را مطیع فرمان شما ساخت، تا از آنها در راه اطاعت خداوند، قربانی کردن، نیکی به نیازمندان و همچنین حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۲۳۲ تا مین زندگی خود استفاده کنید. لذا در پایان آیه می‌گوید: «بشارت ده نیکوکاران را»؛ وَ بَشِّرِ الْمُحْسِنِينَ. آنها که از این نعمت‌های الهی در طریق اطاعت او بهره می‌گیرند و وظایف خود را به نیکوترین وجه انجام می‌دهند و مخصوصاً از انفاق در راه خدا کوتاهی نمی‌کنند. این نیکوکاران نه تنها به دیگران نیکی می‌کنند که نسبت به خویشتن هم بهترین خدمت را انجام می‌دهند. و چون مقاومت در برابر خرافات مشرکان که در آیات قبل به آن اشاره شد، ممکن است آتش خشم این گروه متعصب و لجوج را برانگیزد و سبب درگیری‌های کوچک و بزرگ شود، خداوند در آخرین آیه مورد بحث، مؤمنان را به کمک خود دلگرم ساخته می‌گوید: «خداوند از کسانی که ایمان آورده‌اند دفاع می‌کند»؛ إِنَّ اللَّهَ يُدَافِعُ عَنِ الَّذِينَ آمَنُوا بگذار طوایف و قبایل عرب و یهود و نصارا و مشرکان شبه جزیره، دست به دست هم بدهند تا مؤمنان را تحت فشار قرار داده و به گمان خود نابود کنند، ولی خداوند وعده دفاع از آنها را داده است و وعده بقای اسلام تا دامنه قیامت! این وعده الهی مخصوص مؤمنان عصر پیامبر صلی الله علیه و آله در برابر مشرکان نبود، حکمی است جاری و ساری در تمام اعصار و قرون، مهم آن است که ما مصداق: ... الَّذِينَ آمَنُوا ... باشیم که دفاع الهی به دنبال آن حتمی است و تخلف ناپذیر، آری خداوند از مؤمنان دفاع می‌کند. در پایان آیه، موضع مشرکان و هم مسلکان آنها را در پیشگاه خداوند با این عبارت روشن می‌سازد: «خداوند هیچ خیانتکار کفران کننده‌ای را دوست ندارد!»؛ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ

كُلِّ خَوَانٍ كَفُورٍ. همان‌ها که برای خداوند شریک قرار دادند و حتی به هنگام گفتن لیک تصریح به نام بت‌ها نمودند و به این ترتیب خیانتشان مسجل است، همچنین با بردن نام بت‌ها بر قربانی‌ها و فراموش کردن نام خداوند کفران نعمت‌های الهی نمودند، با این حال چگونه ممکن است خداوند این خائنان کفران کننده را دوست دارد؟ «۱»

تکلیف گوشت‌های قربانی در عصر ما

از آیات فوق به خوبی این معنی استفاده می‌شود که هدف از قربانی کردن، علاوه بر جنبه‌های معنوی و روحانی و تقرب به درگاه خداوند، این است که گوشت آن به مصرف‌های لازم برسد. هم قربانی کننده از آن استفاده کند و هم قسمتی را به فقیران نیازمند برساند. از سوی دیگر تحریم اسراف در اسلام، چیزی نیست که بر کسی پوشیده باشد، چرا که قرآن و روایات اسلامی و دلیل عقل آن را اثبات کرده است. از مجموع این سخن چنین نتیجه می‌گیریم که مسلمانان مجاز نیستند گوشت‌های قربانی را در سرزمین منی بر روی زمین بیندازند تا گندیده شود و یا در زیر خاک‌ها مدفون کنند و وجوب قربانی برای حجاج دلیل بر چنین عملی نمی‌تواند باشد، بلکه اگر نیازمندی در آن روز و در آن سرزمین پیدا نشوند، باید آن را به مناطق دیگر حمل کنند و به مصرف برسانند و این مقتضای جمع میان ادله است. اگر در روایات اسلامی می‌خوانیم که بیرون بردن گوشت قربانی از سرزمین منی یا از حرم مکه ممنوع است، این مربوط به زمان‌هایی بوده که مصرف کننده در آنجا به قدر کافی وجود داشته است. لذا در روایت صحیح که در منابع معتبر از امام صادق علیه السلام نقل شده چنین می‌خوانیم: یکی از یاران امام علیه السلام از همین موضوع سؤال کرد، امام علیه السلام فرمود: «كُنَّا نَقُولُ لَا يُخْرَجُ مِنْهَا شَيْءٌ لِحَاجَةِ النَّاسِ إِلَيْهِ فَأَمَّا الْيَوْمَ فَقَدْ كَثُرَ النَّاسُ فَلَا بُاسَ بِإِخْرَاجِهِ»؛ «ما پیشتر دستور می‌دادیم که چیزی از آن را از سرزمین منی بیرون نبرند، چرا که مردم به آن نیاز داشتند، اما امروز چون مردم (و قربانیان آنها) فزونی یافته‌اند، بیرون بردن آنها بی مانع است.» «۱» و «۲»

سعی بین صفا و مروه

إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوْ اعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا وَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا فَإِنَّ اللَّهَ شَاكِرٌ عَلِيمٌ (۱۵۸) «۱» ۱۵۸- صفا و مروه از شعائر و نشانه‌های خدا است، بنا بر این کسانی که حج خانه خدا و یا عمره انجام می‌دهند مانعی ندارد بر آن دو طواف کنند (و سعی صفا و مروه انجام دهند، هرگز اعمال بی‌رویه مشرکان که بت‌هایی بر این دو کوه نصب کرده بودند، از موقعیت این دو مکان مقدس نمی‌کاهد) و کسانی که فرمان خدا را در انجام کارهای نیک اطاعت کنند، خداوند در برابر عمل آنها شکر گزار و از افعال آنها آگاه است.

شان نزول:

پیش از ظهور اسلام و همچنین مقارن آن، مشرکان و بت پرستان برای انجام مناسک حج به مکه می‌آمدند و مراسم حج را که اصل آن از ابراهیم علیه السلام بود ولی با مقدار زیادی از خرافات و شرک آمیخته بودند، انجام می‌دادند که از جمله وقوف به عرفات، قربانی، طواف، سعی صفا و مروه بود، البته این اعمال با وضع خاصی صورت می‌گرفت. اسلام با اصلاح و تصفیه‌ای که در این برنامه به عمل آورد، اصل این عبادت بزرگ حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۲۳۵ و مراسم صحیح و خالص از شرک آن را امضا نمود و بر روی خرافات خط بطلان کشید. از جمله اعمال و مناسکی که انجام می‌شد، سعی یعنی حرکت میان دو کوه معروف صفا و مروه بود. در بسیاری از روایات که از طرق شیعه و اهل تسنن آمده، چنین می‌خوانیم که در عصر جاهلیت، مشرکان در بالای کوه صفا بتی نصب کرده بودند بنام «اساف» و بر کوه مروه بت دیگر بنام «نائله» و به هنگام سعی از این دو کوه بالا

می‌رفتند و آن دو بت را به عنوان تبرک با دست خود مسح می‌کردند، مسلمانان به خاطر این موضوع از سعی میان صفا و مروه کراهت داشتند و فکر می‌کردند در این شرایط سعی صفا و مروه کار صحیحی نیست. آیه فوق نازل شد و به آنها اعلام داشت که صفا و مروه از شعایر خداوند است. اگر مردم نادان آنها را آلوده کرده‌اند، دلیل بر این نیست که مسلمانان فریضه سعی را ترک کنند. ضمناً در اینکه آیه شریفه در چه موقع نازل شد، گفتگو است، طبق پاره‌ای از روایات به هنگام عمره القضا (در سال هفتم هجری) بوده است و یکی از شرائط پیامبر صلی الله علیه و آله با مشرکان در این سفر این بود که آن دو بت را از صفا و مروه بردارند، آنها نیز به این شرط عمل کردند ولی بعد آنها را به جای خود باز گرداندند! همین عمل سبب شد که بعضی از مسلمانان از سعی صفا و مروه خودداری کنند که آیه شریفه آنها را نهی کرد. بعضی احتمال داده‌اند که آیه در حَجَّةُ الْوَدَاعِ (آخرین حج پیامبر در سال دهم هجری) نازل شده است، اگر این احتمال را قبول کنیم، مسلماً در آن زمان نه تنها در صفا و مروه بتی وجود نداشت، بلکه در محیط مکه نیز از بت اثری نبود، بنا بر این باید قبول کنیم این ناراحتی مسلمانان از سعی میان صفا و مروه، به خاطر همان سابقه تاریخی و وضع گذشته آنها بوده که بت اساف و نائله بر آنها قرار داشت.

اعمال جاهلان نباید مانع کار مثبت گردد

این آیه با توجه به شرایط خاص روانی که در شان نزول گفته شد، نخست به مسلمانان خبر می‌دهد که «صفا و مروه از شعایر و نشانه‌های خدا است»؛ إِنَّ الصَّفا حَجٌّ و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۲۳۶ وَالْمَرْوَةُ مِثْنُ شَعَائِرِ اللَّهِ ... از این مقدمه چنین نتیجه‌گیری می‌کند: «کسی که حج خانه خدا یا عمره را به جا آورد، گناهی بر او نیست که به این دو طواف کند»؛ ... فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوْ اعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطُوفَ بِهِمَا ... هرگز نباید اعمال بی‌رویه مشرکان که این شعایر الهی را با بت‌ها آلوده کرده بودند، از اهمیت این دو مکان مقدس بکاهد. در پایان آیه می‌فرماید: «کسانی که کار نیک به عنوان اطاعت خدا انجام دهند، خداوند شاکر و علیم است»؛ ... وَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا فَبِإِنَّ اللَّهَ شَاكِرٌ عَلِيمٌ. در برابر اطاعت و انجام کار نیک به وسیله پاداش نیک از اعمال بندگان تشکر می‌کند و از نیت‌های آنها به خوبی آگاه است، می‌داند چه کسانی به بت‌ها علاقمندند و چه کسانی از آن بیزارند.

نکته‌ها

۱- صفا و مروه

صفا و مروه نام دو کوه کوچک در مکه است که امروز بر اثر توسعه مسجد الحرام، در ضلع شرقی مسجد در سمتی که حجر الاسود و مقام حضرت ابراهیم علیه السلام قرار دارد، قرار گرفته است. این دو کوه کوچک به فاصله تقریباً ۴۲۰ متر در برابر یکدیگر قرار دارند و اکنون این فاصله به صورت سالن عظیم سرپوشیده‌ای درآمده که حجاج در زیر سقف آن به سعی می‌پردازند. دو لفظ صفا و مروه گرچه فعلاً نام این دو کوه است (و به اصطلاح علم می‌باشد) اما در لغت صفا به معنی سنگ محکم و صافی است که با خاک و شن آمیخته نباشد و مروه به معنی سنگ محکم و خشن است. شعایر جمع شعیره به معنی علامت است و شعایر الله علامت‌هایی است که انسان را به یاد خدا می‌اندازد و خاطره‌ای از خاطرات مقدس را در نظرها تجدید می‌کند. اعتمر از ماده عمره در اصل به معنی قسمت‌های اضافی است که به ساختمان ملحق حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۲۳۷ می‌کنند و باعث تکامل آن می‌شود، اما در اصطلاح شرع به اعمال مخصوصی گفته می‌شود که بر مراسم حج افزوده می‌شود (و گاهی نیز به طور جداگانه تحت نام عمره مفرد انجام می‌گیرد) البته عمره از جهات زیادی با حج شباهت دارد و تفاوت آن نیز کم نیست.

۲- قسمتی از اسرار سعی صفا و مروه

درست است که خواندن و شنیدن تاریخ زندگی مردان بزرگ انسان را به سوی خط آنها سوق می‌دهد، ولی راه صحیح‌تر و عمیق‌تری نیز وجود دارد و آن مشاهده صحنه‌هایی است که مردان خدا در آنجا به مبارزه برخاسته‌اند و دیدن مراکزی است که وقایع اصلی در آنجا اتفاق افتاده است. این در واقع تاریخ زنده و جاندار محسوب می‌شود، نه مانند کتب تاریخ که خاموش و بی‌جان است، در این گونه مراکز، انسان با برداشتن فاصله‌های زمانی و با توجه به حضور در مکان اصلی، خود را در متن حادثه احساس می‌کند و گویا با چشم خود همه چیز را می‌بیند. اثر تربیتی این موضوع هرگز قابل مقایسه با اثرات تربیتی سخنرانی و مطالعه کتب و مانند اینها نیست، اینجا سخن از احساس است نه ادراک، تصدیق است نه تصور، و عینیت است نه ذهنیت. از طرفی می‌دانیم در میان پیامبران بزرگ، کمتر کسی همچون ابراهیم علیه السلام در صحنه‌های گوناگون مبارزه و در برابر آزمایش سخت قرار گرفته است تا آنجا که قرآن در باره او می‌گوید: **إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْبَلَاءُ الْمُبِينُ** این آزمایش‌های آشکار و بزرگی است» (منافات- ۱۰۶).

همین مجاهده‌ها، مبارزه‌ها و آزمایش‌های سخت و سنگین بود که ابراهیم علیه السلام را آنچنان پرورش داد که تاج افتخار امامت بر سر او گذاردند. مراسم حج در حقیقت یک دوره کامل از صحنه‌های مبارزات ابراهیم علیه السلام و منزلگاه‌های توحید و بندگی و فداکاری اخلاص را در خاطره‌ها مجسم می‌سازد. اگر مسلمانان به هنگام انجام این مناسک به روح و اسرار آن واقف باشند و به حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۲۳۸ جنبه‌های مختلف سمبولیک آن بیندیشند، یک کلاس بزرگ تربیتی و یک دوره کامل خداشناسی و پیامبرشناسی و انسان‌شناسی است. با توجه به این مقدمه به جریان ابراهیم علیه السلام و جنبه‌ی تاریخی صفا و مروه باز می‌گردیم. با اینکه ابراهیم علیه السلام به سن پیری رسیده بود ولی فرزندی نداشت، از خداوند درخواست اولاد نمود، در همان سن پیری از کنیزش هاجر فرزندی به او عطا شد که نام وی را اسماعیل گذارد. همسر اول او ساره، نتوانست تحمل کند که ابراهیم علیه السلام از غیر او فرزند داشته باشد. خداوند به ابراهیم علیه السلام دستور داد تا مادر و فرزند را به مکه که در آن زمان بیابانی بی آب و علف بود ببرد و سکنی دهد. ابراهیم علیه السلام فرمان خداوند را امتثال کرد و آنها را به سرزمین مکه که در آن روز، سرزمین خشک و بی آب و علفی بود و حتی پرنده‌ای در آنجا پر نمی‌زد برد، همین که خواست تنها از آنجا برگردد، همسرش شروع به گریه کرد که یک زن و یک کودک شیرخوار در این بیابان بی آب و گیاه چه کند؟ اشک‌های سوزان او که با اشک کودک شیرخوار آمیخته می‌شد، قلب ابراهیم علیه السلام را تکان داد، دست به دعا برداشت و گفت: خداوند! من به خاطر فرمان تو همسر و کودکم را در این بیابان سوزان و بدون آب و گیاه تنها می‌گذارم، تا نام تو بلند و خانه‌ی تو آباد گردد. این را گفت و با آنها در میان اندوه و عشقی عمیق وداع گفت. طولی نکشید که غذا و آب ذخیره مادر تمام شد و شیر در پستان او خشکید، بی‌تابی کودک شیرخوار و نگاه‌های تضرع آمیز او مادر را آنچنان مضطرب ساخت که تشنگی خود را فراموش کرد و برای به دست آوردن آب به تلاش و کوشش برخاست، نخست به کنار کوه صفا آمد، اثری از آب در آنجا ندید، سرابی از طرف کوه مروه نظر او را جلب کرد و به گمان آب به سوی آن شتافت و در آنجا نیز خبری از آب نبود، از آنجا همین را بر کوه صفا دید و به سوی آن باز گشت و هفت بار این تلاش و کوشش برخاست، نخست به کنار کوه صفا آمد، اثری از آب در آنجا ندید، سرابی از طرف طفل شیر خوار شاید آخرین دقایق عمرش را طی می‌کرد، از نزدیک پای او- با نهایت تعجب- چشمه زمزم جوشیدن گرفت مادر و کودک از آن نوشیدند و از مرگ حتمی نجات یافتند. حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۲۳۹ از آنجا که آب رمز حیات است، پرندگان از هر سو به سمت چشمه آمدند و قافله‌ها با مشاهده پرواز پرندگان، مسیر خود را به سوی آن نقطه تغییر دادند و سرانجام، از برکت فداکاری یک خانواده به ظاهر کوچک، مرکزی بزرگ و با عظمت به وجود آمد. امروز در کنار خانه خدا حریمی برای هاجر و فرزندش اسماعیل باز شده (به نام حجر اسماعیل) که هر سال صدها هزار نفر از اطراف عالم به سراغ آن آمده و موظف‌اند در طواف خانه خدا، آن حریم را که مدفن آن زن و فرزند است همچون جزئی از کعبه قرار دهند. کوه صفا و مروه به

ما درسی می‌دهد که برای احیای نام حق و به دست آوردن عظمت آیین او همه حتی کودک شیرخوار باید تا پای جان بایستند. سعی صفا و مروه به ما می‌آموزد در نومی‌ها بسی امیدها است، هاجر مادر اسماعیل در جایی که آبی به چشم نمی‌خورد، تلاش کرد خداوند هم از راهی که تصور نمی‌کرد او را سیراب نمود. سعی صفا و مروه به ما می‌گوید روزگاری بر سر آنها بت‌هایی نصب بود، اما امروز در اثر فعالیت‌های پی‌گیر پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله شب و روز در دامنه‌اش بانگ «لا اله الا الله» طنین‌انداز است. کوه صفا حق دارد بخود ببالد و بگوید من اولین پایگاه تبلیغات پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله بودم، هنگامی که شهر مکه در ظلمت شرک فرو رفته بود، آفتاب هدایت از من طلوع کرد، شما که امروز سعی صفا و مروه می‌کنید به خاطر داشته باشید که اگر امروز هزاران نفر در کنار این کوه دعوت پیغمبر صلی الله علیه و آله را اجابت کرده‌اند روزگاری بود که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در بالای این کوه مردم را به خدا دعوت می‌کرد، کسی او را اجابت نمی‌نمود، شما نیز در راه حق گامی بردارید و اگر از کسانی که امید استقبال دارید جوابی نیافتید، مایوس نشوید و به کار خود همچنان ادامه دهید. سعی صفا و مروه به ما می‌گوید: قدر این آیین و مرکز توحید را بدانید. افرادی خود را تالاب پرتگاه مرگ رسانند تا این مرکز توحید را امروز برای شما حفظ کردند. به همین دلیل خداوند بر هر فردی از زایران خانه‌اش واجب کرده با لباس و وضع مخصوص و عاری از هرگونه امتیاز و تشخص هفت مرتبه برای تجدید آن خاطره‌ها بین حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۲۴۰ این دو کوه را بپیماید. کسانی که در اثر کبر و غرور حاضر نبودند حتی در معابر عمومی قدم بر دارند و ممکن نبود در خیابان‌ها به سرعت راه بروند، در آنجا باید به خاطر امتثال فرمان خداوند گاهی آهسته و زمانی هروله کنان با سرعت پیش بروند و بنا به روایات متعدد، اینجا مکانی است که دستوراتش برای بیدار کردن متکبران است! به هر حال بعد از آنکه فرمود صفا و مروه دو نشانه بزرگ و مرکز بندگی مردم و از شعایر الهی است، اضافه می‌کند هر کس حج خانه خدا می‌کند یا عمره انجام دهد باکی بر او نیست بین این دو کوه طواف کند، منظور از کلمه طواف در اینجا سعی است و این با معنی لغوی طواف مخالفتی ندارد؛ زیرا هر حرکتی که انسان در پایان به جای اول باز گردد، به آن طواف گفته می‌شود خواه حرکت دورانی باشد یا نه.

۳- پاسخ به یک سؤال

در اینجا سؤالی پیش می‌آید: از نظر فقه اسلام سعی میان دو کوه صفا و مروه واجب است خواه در اعمال حج باشد یا عمره، در صورتی که ظاهر از لفظ (لا جناح) آن است که سعی بین صفا و مروه بی‌مانع است، اما دلالت بر وجوب ندارد. پاسخ این سؤال را از روایاتی که در شان نزول بیان شد به روشنی در می‌یابیم، چه اینکه مسلمانان گمان می‌کردند که با آن سابقه‌ای که این دو کوه داشته و زمانی جایگاه بت اساف و نائله بوده و کفار در سعی خود آنها را مسح می‌کردند، دیگر سزاوار نیست که مسلمانان میان آن دو سعی کنند. این آیه به آنها می‌فرماید: باکی نیست که شما سعی کنید چون این دو کوه از شعایر خدا است و به عبارت روشن‌تر تعبیر به لا جناح (۱) برای بر طرف کردن آن کراهت بکار برده شده است. علاوه بر این در قرآن کریم دستورات واجب دیگری با این تعبیر و مانند آن بیان شده حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۲۴۱ است. مثلاً در باره نماز مسافر می‌خوانیم و إِذَا ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَقْصُرُوا مِنَ الصَّلَاةِ...؛ (۱) «اگر مسافر بودید مانعی ندارد که نماز را شکسته بجا آورید» با اینکه می‌دانیم نماز قصر بر مسافر واجب است نه اینکه فقط بی‌مانع باشد، به طور کلی کلمه لا جناح در مواردی گفته می‌شود که سابقه ذهنی شنونده نسبت به آن چیز آمیخته با احساس نگرانی و منفی است. امام باقر علیه السلام نیز در حدیثی که در کتاب من لا یحضره الفقیه از آن حضرت نقل شده به همین روش اشاره می‌فرماید.

۴- تطوع چیست؟

تطوع در لغت به معنی قبول طاعت و پذیرفتن دستور است و در عرف فقها، معمولاً به اعمال مستحب گفته می‌شود، به همین جهت غالب مفسران این جمله را اشاره به انجام حج و عمره و یا طواف مستحبی و یا هر نوع عمل نیک مستحب دانسته‌اند؛ یعنی هر کس عمل نیکی انجام دهد و فرمان خداوند را در مورد آن امتثال کند، خداوند از کار او آگاه و در برابر آن پاداش لازم خواهد داد. ولی احتمال می‌رود که این جمله تکمیل و تأکید جمله‌های قبل باشد و منظور از تطوع، پذیرفتن طاعت در آنجا که بر انسان مشکل است، باشد. بنا بر این معنی جمله چنین می‌شود، کسانی که سعی صفا و مروه را با تمام زحمتی که دارد انجام دهند و بر خلاف میل باطنی که از اعمال اعراب جاهلیت سرچشمه می‌گیرد، حج خود را با آن تکمیل نمایند، خداوند پاداش لازم به آنها خواهد داد.

۵- شکرگزاری خداوند

ضمناً باید توجه داشت که تعبیر به شاکر در مورد پروردگار تعبیر لطیفی است که از نهایت احترام خداوند به اعمال نیک انسان‌ها حکایت می‌کند جایی که او در برابر اعمال بندگان شکرگزار باشد، تکلیف آنها در برابر یکدیگر و در برابر خداوند معلوم است. (۲)

«حج و یاد خدا»

فَإِذَا قَضَيْتُمْ مَنَاسِكَكُمْ فَاذْكُرُوا اللَّهَ كَذِكْرِكُمْ آبَاءَكُمْ أَوْ أَشَدَّ ذِكْرًا فَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلْقٍ (۲۰۰) وَ مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ فِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ (۲۰۱) أُولَئِكَ لَهُمْ نَصِيبٌ مِمَّا كَسَبُوا وَ اللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ (۲۰۲) «۱» ۲۰۰- و هنگامی که مناسک (حج) خود را انجام دادید، خدا را یاد کنید، همانند یادآوری از پدرانان (آن گونه که رسم آن زمان بود) بلکه از آن هم بیشتر! (در این مراسم، مردم دو گروه‌اند) بعضی از مردم می‌گویند: خداوند! به ما در دنیا (نیکی) عطا کن! ولی در آخرت، بهره‌ای ندارند. ۲۰۱- و بعضی می‌گویند: پروردگارا! به ما در دنیا (نیکی) عطا کن! و در آخرت نیز (نیکی) مرحمت فرما! و ما را از عذاب آتش نگاه‌دار! ۲۰۲- آنها از کار (و دعای) خود، نصیب و بهره‌ای دارند، و خداوند، سریع الحساب است.

شان نزول:

در حدیثی از امام باقر علیه السلام می‌خوانیم که در ایام جاهلیت، هنگامی که از مراسم حج فارغ می‌شدند، در آنجا اجتماع می‌کردند و افتخارات نیاکان خود را بر می‌شمردند و از ایام گذشته آنها و جود و بخشش فراوانشان یاد می‌کردند. (و افتخارات موهومی برای خود بر می‌شمردند)، آیات فوق نازل شد و به آنها دستور داد که به جای این کار (نادرست) ذکر خدا گویند و از نعمتهای بی دریغ خداوند و مواهب او یاد کنند و با همان شور و سوز مخصوصی که در افتخار و مباهات به پدران خود در جاهلیت داشتند، نعم الهی را یاد کنند بلکه بیشتر و برتر. «۱» همین معنی یا شبیه آن را سایر مفسران از ابن عباس یا غیر او نقل کرده‌اند که اهل جاهلیت بعد از حج، مجالسی تشکیل می‌دادند برای تفاخر به پدران و شرح امتیازات آنها و یا در بازارهایی همچون بازار عکاظ، ذی المجاز، مجنه که تنها جای داد و ستد نبود بلکه مرکز ذکر افتخارات (موهوم) نیاکان بود، جمع می‌شدند و به این کار می‌پرداختند. «۲» این آیات همچنان ادامه بحث‌های مربوط به حج است، گرچه اعراب جاهلیت مراسم حج را با واسطه‌های متعددی از ابراهیم خلیل علیه السلام گرفته بودند ولی آن چنان با خرافات آمیخته شده بود که این عبادت بزرگ و انسان‌ساز را که نقطه عطفی در زندگی زوار خانه خدا و موجب تولد ثانوی آنها است، از صورت اصلی و فلسفه‌های تربیتی خارج و مسخ کرده و مبدل به وسیله‌ای برای تفرقه و نفاق ساخته بود. در نخستین آیه قرآن می‌فرماید: «هنگامی که مناسک (حج) خود را انجام دادید ذکر خدا

گویند، همانگونه که پدران و نیاکانتان را یاد می‌کردید بلکه از آن بیشتر؛ «فَإِذَا قَضَيْتُمْ مَنَاسِكَكُمْ فَاذْكُرُوا اللَّهَ كَذِكْرِكُمْ آبَاءَكُمْ أَوْ أَشَدَّ ذِكْرًا. عظمة و بزرگی در پرتو ارتباط با خدا است نه مباحث به ارتباط موهوم به نیاکان. حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۲۴۴ منظور از این تعبیر این نیست که هم نیاکان را ذکر کنید و هم خدا را، بلکه اشاره‌ای است به این واقعیت که اگر آنها به خاطر پاره‌ای از مواهب لایق یادآوری هستند، پس چرا به سراغ خداوند نمی‌روید که تمام عالم هستی و تمام نعمت‌های جهان از ناحیه اوست؟ منبع جمیع کمالات و صاحب صفات جلال و جمال و ولی نعمت همگان است. در اینکه منظور از ذکر خدا در اینجا چیست؟ اقوال زیادی در میان مفسران دیده می‌شود، ولی ظاهر این است که تمام اذکار الهی را بعد از مراسم شامل می‌شود. در واقع باید خداوند را بر تمام نعمت‌هایش مخصوصاً نعمت ایمان و هدایت به این مراسم بزرگ شکر گویند و آثار تربیتی حج را با یاد الهی تکامل بخشند. در اینجا قرآن مردم را به دو گروه تقسیم می‌کند، می‌فرماید: «گروهی از مردم می‌گویند خداوند! در دنیا به ما (نیکی) عطا فرما ولی در آخرت بهره‌ای ندارند؛ فَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَقٍ ... (۱) گروهی دیگر می‌گویند: پروردگارا! به ما در دنیا (نیکی) عطا کن و در آخرت (نیکی) مرحمت فرما و ما را از عذاب آتش نگاهدار؛ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ فِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ. در حقیقت این قسمت از آیات اشاره به خواسته‌های مردم و اهداف آنها در این عبادت بزرگ است. بعضی جز به مواهب مادی دنیا نظر ندارند و چیزی غیر از آن از خدا نمی‌خواهند، بدیهی است آنها در آخرت از همه چیز بی‌بهره‌اند. ولی گروهی هم مواهب مادی دنیا را می‌خواهند و هم مواهب معنوی را، بلکه زندگی دنیا را نیز به عنوان مقدمه تکامل معنوی می‌طلبند و این است منطق اسلام که هم نظر به جسم و ماده دارد و هم جان و معنا و اولی را زمینه‌ساز دومی می‌شمرد و هرگز با انسان‌های یک بعدی؛ یعنی آنها که در مادیات غوطه‌ورند و برای آن اصالت قائلند، یا کسانی که به کلی از زندگانی دنیا بیگانه‌اند سازگار نیست. در این که منظور از حسنه در این آیه چیست؟ تفسیرهای مختلفی برای آن ذکر کرده‌اند، در روایتی از امام صادق علیه السلام به معنی وسعت رزق و حسن خلق در دنیا و حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۲۴۵ خشنودی خدا و بهشت در آخرت تفسیر شده است؛ «وَالسَّعَةُ فِي الرِّزْقِ وَالْمَعَاشِ وَحُسْنُ الْخُلُقِ فِي الدُّنْيَا وَرِضْوَانُ اللَّهِ وَالْجَنَّةُ فِي الْآخِرَةِ». (۱) بعضی از مفسران آن را به معنی علم و عبادت در دنیا و بهشت در آخرت، یا مال در دنیا و بهشت در آخرت، یا همسر خوب و صالح در دنیا و بهشت در آخرت دانسته‌اند. در حدیثی نیز از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده است: «مَنْ أُوْتِيَ قَلْبًا شَاكِرًا وَ زَوْجَةً صَالِحَةً تَعِينُهُ عَلَى أَمْرِ دُنْيَاهُ وَ آخِرَتِهِ فَقَدْ أُوْتِيَ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ فِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَ وَقِيَ عَذَابَ النَّارِ؛ «کسی که خدا به او قلبی شاکر، زبانی مشغول به ذکر حق و همسری با ایمان که او را در امور دنیا و آخرت یاری کند ببخشد، نیکی دنیا و آخرت را به او داده و از عذاب آتش باز داشته شده.» (۲) بدیهی است حسنه به معنی هرگونه خیر و خوبی است و مفهومی وسیع و گسترده دارد که تمام مواهب مادی و معنوی را شامل می‌شود. بنابر این آنچه در روایات فوق یا کلمات مفسران آمده است، بیان مصداق‌های روشن آن است. و مفهوم آیه را محدود نمی‌کند و اینکه بعضی از مفسران تصور کرده‌اند حسنه چون در آیه به صورت مفرد نکره است، هرگونه نیکی را شامل نمی‌شود و لذا در تعیین مصداق آن در میان مفسران گفتگو است، (۳) اشتباهی بیش نیست؛ زیرا گاه می‌شود که مفرد نکره نیز معنی جنس می‌بخشد و مورد آیه ظاهراً از این قبیل است و به گفته بعضی از مفسران، افراد با ایمان اصل حسنه را از خدا می‌خواهند، بدون اینکه نوعی از آن را انتخاب کنند و همه را واگذار به مشیت و اراده و انعام الهی می‌نمایند. (۴) در آخرین آیه، اشاره به گروه دوم کرده (همان گروهی که حسنه دنیا و آخرت را از خدا می‌طلبند) می‌فرماید: «آنها نصیب و بهره‌ای از کسب خود دارند و خداوند سریع الحساب است؛ «أُولَئِكَ لَهُمْ نَصِيبٌ مِمَّا كَسَبُوا وَ اللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ. در حقیقت این آیه نقطه مقابل جمله‌ای است که در آیات قبل درباره گروه اول آمد حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۲۴۶ که می‌فرماید: ... وَ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَقٍ؛ «آنها نصیبی در آخرت ندارند.» بعضی نیز احتمال داده‌اند که به هر دو گروه باز گردد، گروه اول بهره‌ای از متاع دنیا می‌برند و گروه دوم خیر دنیا و آخرت نصیبشان می‌شود. شبیه آنچه در آیات ۱۸ تا ۲۰

سوره اسراء آمده است که می‌فرماید: آن کس که تنها زندگی زودگذر دنیا را می‌طلبد، آن مقدار را که بخواهیم و به هر کس اراده کنیم به او می‌دهیم، سپس دوزخ را برای او قرار خواهیم داد ... و آن کس که سرای آخرت را طلب کند و سعی و کوشش خود را برای آن انجام دهد، در حالی که ایمان داشته باشد، سعی و تلاش او پاداش داده خواهد شد و هر یک از این دو از عطای پروردگارت بهره و کمک می‌گیرد. ولی تفسیر اول با آیات مورد بحث هماهنگ‌تر است. تعبیر به نصیب گرچه به صورت نکره آمده، ولی قراین گواهی می‌دهد که نکره در اینجا برای بیان عظمت است و تعبیر به «مِمَّا كَسَبُوا»؛ «به خاطر آنچه انجام دادند»، اشاره به کمی این نصیب و بهره نیست؛ زیرا ممکن است من در اینجا ابتداییه باشد نه تبعیضی. تعبیر به کسب در جمله «مِمَّا كَسَبُوا»، به گفته بسیاری از مفسران به معنی همین دعایی است که درباره خیر دنیا و آخرت می‌کند و انتخاب این تعبیر ممکن است اشاره به نکته لطیفی باشد که دعا کردن خود یکی از بهترین عبادات و اعمال است. از بررسی ده‌ها آیه، در قرآن مجید که ماده کسب و مشتقاتش در آن به کار رفته به خوبی استفاده می‌شود که این واژه در غیر کارهای جسمی - یعنی اعمال روحی و قلبی - نیز به کار می‌رود، چنانکه در آیه ۲۲۵ سوره بقره می‌خوانیم: «وَلَكِنْ يُؤَاخِذُكُمْ بِمَا كَسَبْتُمْ قُلُوبُكُمْ؛ «ولی خداوند به آنچه قلبهای شما کسب کرده است، شما را مؤاخذه می‌کند.» بنا بر این جای تعجب نیست که دعا نوعی کسب و اکتساب باشد، بخصوص که دعای حقیقی تنها با زبان نیست، بلکه با قلب و با تمام وجود انسان است. جمله ... وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ که در آخرین آیه از آیات فوق آمده است، اشاره به این است که هم خداوند با سرعت به حساب بندگان می‌رسد و هم پاداش‌ها و کیفرهایی را که وعده داده بزودی به آنها می‌دهد، همه اینها نقد است و سریع و نسیه و توأم با تاخیر نیست. در حدیثی می‌خوانیم: «خداوند حساب تمام خلائق را در یک چشم بر هم زدن حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۲۴۷ رسیدگی می‌کند؛ «أَنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ يُحَاسِبُ الْخَلَائِقَ كُلَّهُمْ فِي مَقْدَارِ لَمَحِّ الْبَصَرِ». (۱) این به خاطر آن است که علم خداوند همانند مخلوقات نیست، که محدودیت آن سبب شود مطلبی او را از مطلبی دیگر غافل سازد. از این گذشته محاسبه پروردگار، زمانی لازم ندارد؛ زیرا اعمال ما بر جسم و جان ما، بلکه بر موجودات اطراف ما - زمین و امواج هوا - و اشیاء دیگر، اثر باقی می‌گذارد و از این نظر می‌توان وجود انسان را تشبیه به انواع اتومبیل‌هایی کرد که با داشتن دستگاہ کیلومترشمار، همیشه میزان کار کرد خود را در هر لحظه به طور روشن و مشخص نشان می‌دهند، و دیگر نیازی به حساب و کتاب مسافت‌هایی را که اتومبیل در طول عمرش پیموده است نیست (۲). حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۲۴۸

آخرین سخن درباره حج

وَ اذْكُرُوا اللَّهَ فِي أَيَّامٍ مَّعْدُودَاتٍ فَمَنْ تَعَجَّلَ فِي يَوْمَيْنِ فَلَا - إِثْمَ عَلَيْهِ وَمَنْ تَأَخَّرَ فَلَا - إِثْمَ عَلَيْهِ لِمَنِ اتَّقَى وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّكُمْ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ (۲۰۳) (۱) «۲۰۳- و خدا را در روزهای معینی یاد کنید! (روزهای ۱۱ و ۱۲ و ۱۳ ماه ذی‌الحجه) و هر کس شتاب کند، (ذکر خدا را) در دو روز انجام دهد، گناهی بر او نیست، و هر که تاخیر کند، (و سه روز انجام دهد نیز) گناهی بر او نیست، برای کسی که تقوا پیشه کند و از خدا بپرهیزد و بدانید شما به سوی او محشور خواهید شد! این آیه در حقیقت، آخرین آیه‌ای است که در این سوره درباره مراسم حج، سخن می‌گوید و سنت‌های جاهلی را در رابطه با تفاخرهای موهوم نسبت به نیاکان و گذشتگان در هم می‌شکند و به آنها توصیه می‌کند که (بعد از مراسم عید) به یاد خدا باشند. می‌فرماید: خدا را در روزهای معینی یاد کنید وَ اذْكُرُوا اللَّهَ فِي أَيَّامٍ مَّعْدُودَاتٍ. با توجه به اینکه این دستور، به قرینه آیات سابق مربوط به پایان مراسم حج است، ناظر به روزهای یازده و دوازده و سیزده ماه خواهد بود که در لسان روایات به عنوان ایام حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۲۴۹ تشریح نامیده شده، چنانکه از نامش پیداست ایامی است روشنی بخش که روح و جسم انسان را در پرتو این مراسم، نورانی می‌کند. در آیه ۲۸ سوره حج، دستور به ذکر نام خدا در ایام معلومات آمد و در اینجا در ایام معدودات، معروف این است که ایام معلومات به

معنی ده روز آغاز ذی الحجه و ایام معدودات همان ایام تشریق است که در بالا گفته شد، ولی بعضی از مفسران، احتمالاتی غیر از این داده‌اند که شرح آن در ذیل آیه ۲۸ سوره حج خواهد آمد. در اینکه منظور از این اذکار چیست؟ در احادیث اسلامی به این صورت تعیین شده که بعد از پانزده نماز که آغازش نماز ظهر روز عید قربان و پایانش نماز روز سیزدهم است، جمله‌های الهام بخش زیر تکرار گردد: «اللَّهُ أَكْبَرُ، اللَّهُ أَكْبَرُ، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ اللَّهُ أَكْبَرُ، اللَّهُ أَكْبَرُ وَ لِلَّهِ الْحَمْدُ، اللَّهُ أَكْبَرُ عَلَيَّ مَا هَدَانَا، اللَّهُ أَكْبَرُ عَلَيَّ مَا رَزَقَنَا مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ». (۱) سپس در دنبال این دستور می‌افزاید: «کسانی که تعجیل کنند و (ذکر خدا را) در دو روز انجام دهند، گناهی بر آنان نیست، و کسانی که تاخیر کنند (و سه روز انجام دهند نیز) گناهی بر آنها نیست، برای کسانی که تقوا پیشه کنند»؛ ... فَمَنْ تَعَجَّلَ فِي يَوْمَيْنِ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ وَمَنْ تَأَخَّرَ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ لِمَنِ اتَّقَىٰ این تعبیر در حقیقت، اشاره به نوعی تخیر در ادای ذکر خدا، میان دو روز و سه روز است. جمله «لِمَنِ اتَّقَىٰ»؛ «برای کسانی که تقوا پیشه کرده باشند»، ظاهراً قید است برای مسأله تعجیل در دو روز؛ یعنی قناعت به دو روز مخصوص این گونه اشخاص است. در روایات اهل بیت علیهم السلام آمده است که منظور از پرهیز در اینجا پرهیز از صید است؛ یعنی کسانی که به هنگام احرام، پرهیز از صید یا از تمام تروک احرام کرده‌اند، می‌توانند بعد از عید قربان، دو روز در منی بمانند و مراسم آن را به جا آورند و یاد خدا کنند و اما کسانی که پرهیز نکرده باشند باید سه روز بمانند و آن مراسم را به جا آورند و ذکر خدا کنند. بعضی جمله «لَا إِثْمَ عَلَيْهِ» را اشاره به نفی هر گونه گناه از زایران خانه خدا می‌دانند؛ حج و حریمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۲۵۰ یعنی آنها بعد از انجام مناسک حج که پایانش این اذکار است، در صورت ایمان و اخلاص کامل همه آثار گناهان پیشین و رسوبات معاصی از دل و جانشان شسته می‌شود و با روحی پاک از هر گونه آلاش از این مراسم باز می‌گردند. این سخن گرچه ذاتاً صحیح است، اما ظاهراً آیه با معنی اول هماهنگ‌تر است. در پایان آیه، یک دستور کلی به تقوا داده، می‌فرماید: «تقوای الهی پیشه کنید و بدانید شما به سوی او محشور خواهید شد»؛ ... وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّكُمْ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ. بنابر یکی از دو تفسیری که در بالا ذکر شد، این جمله می‌تواند اشاره به این باشد که مراسم روحانی حج، گناهان گذشته شما را پاک کرد و همچون فرزندی که از مادر متولد شده است، پاک از این مراسم باز می‌گردید، اما مراقب باشید بعداً خود را آلوده نکنید. (۱)

نکته‌ها

۱- ایام معلومات چیست؟

در آیات ۲۸-۲۶ سوره حج، خداوند دستور می‌دهد در ایام معلومات یاد او کنید و در آیه ۲۰۳ سوره بقره، همین امر به صورت دیگری آمده است: وَ اذْكُرُوا اللَّهَ فِي أَيَّامٍ مَعْدُودَاتٍ؛ «خدا را در ایام معدودی یاد کنید». در اینکه ایام معلومات چیست؟ و آیا با ایام معدودات که در سوره بقره آمده یکی است یا متفاوت است؟ میان مفسران گفتگوست و روایات نیز در این زمینه متفاوت است: گروهی از مفسران، طبق بعضی از روایات اسلامی، معتقدند که منظور از ایام معلومات، ده روز آغاز ذی‌حجه است و ایام معدودات، ایام التشریق یعنی روزهای یازدهم، دوازدهم و سیزدهم ذی‌حجه است، روزهایی که نورانی و روشنی بخش همه دلها است. در حالی که گروهی دیگر، طبق بعضی دیگر از روایات، گفته‌اند: هر دو اشاره به ایام التشریق است و ایام تشریق را گاهی همان سه روز گرفته‌اند و گاهی روز دهم- یعنی عید قربان- را نیز بر آن افزوده‌اند. حج و حریمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۲۵۱ جمله ... فَمَنْ تَعَجَّلَ فِي يَوْمَيْنِ فَلَا- إِثْمَ عَلَيْهِ...؛ «کسی که در دو روز مراسم ذکر خدا را به جا آورد، گناهی بر او نیست» که در سوره بقره آمده است نشان می‌دهد که ایام تشریق بیش از سه روز نیست؛ زیرا تعجیل در آن، سبب می‌شود که یک روز از آن کاسته و تبدیل به دو روز شود. ولی با توجه به اینکه در آیات مورد بحث، بعد از ذکر ایام معلومات، مسأله قربانی آمده و می‌دانیم

قربانی معمولاً در روز دهم انجام می‌گیرد، این موضوع تأیید می‌شود که ایام معلومات ده روز آغاز ذی الحجه است که به روز دهم، روز قربانی ختم می‌شود، و به این ترتیب تفسیر اول که دوگانگی مفهوم ایام معلومات با ایام معدودات باشد، تقویت می‌شود. اما با توجه به وحدت تعبیرهایی که در دو آیه وارد شده، بیشتر این مسأله به ذهن می‌رسد که هر دو اشاره به یک مطلب است، هدف در هر دو، توجه به یاد خداوند و نام خداوند در ایام معینی است که از دهم ذی الحجه شروع می‌شود و به سیزدهم پایان می‌یابد. البته یکی از موارد ذکر نام خدا، ذکر نام او به هنگام قربانی است. «۱»

۲- ذکر خداوند در سرزمین منا

در روایات متعددی می‌خوانیم که منظور از ذکر خداوند در این ایام، تکبیر مخصوصی است که بعد از نماز ظهر روز عید قربان گفته می‌شود و تا پانزده نماز ادامه دارد (یعنی بعد از نماز صبح سیزدهم خاتمه می‌یابد) و آن این ذکر است: «اللَّهُ أَكْبَرُ، اللَّهُ أَكْبَرُ، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ اللَّهُ أَكْبَرُ، اللَّهُ أَكْبَرُ وَ لِلَّهِ الْحَمْدُ، اللَّهُ أَكْبَرُ عَلَى مَا هَدَانَا، اللَّهُ أَكْبَرُ عَلَى مَا رَزَقَنَا مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ». «۲» ضمناً در پاره‌ای از روایات تصریح شده است که تکبیر در این پانزده نوبت، مخصوص کسانی است که در سرزمین منا و ایام حج باشند، اما کسانی که در سایر بلادند، این تکبیرات را تنها بعد از ده نماز می‌خوانند (از نماز ظهر روز عید شروع و حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۲۵۲ به نماز صبح روز دوازدهم ختم می‌شود). «۱» قابل توجه اینکه، روایات تکبیر شاهد دیگری است بر اینکه ذکر در آیات فوق، جنبه کلی دارد و مخصوص ذکر خداوند به هنگام قربانی کردن نیست. هر چند این مفهوم کلی، شامل آن مصداق نیز می‌شود.

۳- «استلام حجر»

و شَاهِدٍ وَ مَشْهُودٍ (۳) «۲» و سوگند به شاهد و مشهود. در سومین و چهارمین سوگندهای این سوره خداوند می‌فرماید: و قسم به شاهد و مشهود (و شاهد و مشهود). در اینکه منظور از شاهد و مشهود چیست؟ تفسیرهای بسیار فراوانی ذکر کرده‌اند که بالغ بر سی تفسیر می‌شود، و مهم‌ترین آنها تفسیرهای زیر است: ۱- شاهد شخص پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله است چنانکه قرآن می‌گوید: يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَ مُبَشِّرًا وَ نَذِيرًا؛ «۳» «ای پیغمبر ما تو را شاهد و بشارت دهنده و بیم دهنده فرستادیم.» و مشهود همان روز قیامت است، چنانکه قرآن می‌گوید: ... ذَلِكَ يَوْمٌ مَجْمُوعٌ لَهُ النَّاسُ وَ ذَلِكَ يَوْمٌ مَشْهُودٌ...؛ «روز قیامت روزی است که همه مردم در آن جمع می‌شوند، و روزی است کاملاً مشهود و آشکار.» (هود ۱۰۳). ۲- شاهد گواهان عمل انسان‌اند، مانند اعضای پیکر او چنانکه در آیه ۲۴ سوره نور می‌خوانیم: يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَ أَيْدِيهِمْ وَ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ؛ «روزی که زبانها و دستها و پاهایشان به اعمالی که انجام داده‌اند گواهی می‌دهد.» و مشهود انسانها و اعمال آنها هستند. حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۲۵۳-۳ شاهد به معنی روز جمعه است که شاهد اجتماع مسلمین در مراسم بسیار مهم نماز آن روز است. و مشهود روز عرفه است که زائران بیت‌الله‌الحرام شاهد و ناظر آن روزند، در روایتی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام این تفسیر نقل شده است. ۴- شاهد روز عید قربان و مشهود روز عرفه (روز ما قبل آن) می‌باشد. در حدیثی آمده است که مردی وارد مسجد پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله شد کسی را دید که نشسته و از رسول‌الله صلی الله علیه و آله حدیث نقل می‌کند، می‌گوید: تفسیر این آیه را از او خواستم گفت: آری شاهد روز جمعه و مشهود روز عرفه است، از او گذشتم به دیگری رسیدم که از رسول‌الله صلی الله علیه و آله سخن می‌گوید، تفسیر همین آیه را از او خواستم، گفت: شاهد روز جمعه و مشهود روز عید قربان است، از او نیز گذشتم به نوجوانی رسیدم خوشرو که او نیز از رسول خدا حدیث می‌گفت گفت: از تفسیر این آیه برایم سخن بگو، گفت: شاهد محمد صلی الله علیه و آله است و مشهود روز قیامت آیا نشنیده‌ای که خداوند می‌فرماید: یا

أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا و نیز نشینده‌ای که می‌گوید: ... ذَلِكَ يَوْمٌ مَّجْمُوعٌ لَهُ النَّاسُ وَ ذَلِكَ يَوْمٌ مَّشْهُودٌ من سؤال کردم نخستین نفر که بود گفتند: ابن عباس، دومین نفر را پرسیدم، گفتند: عبدالله بن عمر، و از سومین نفر سؤال کردم گفتند: حسن بن علی علیهما السلام است! ۵- منظور از شاهد شبها و روزها است، و مشهود بنی آدم است که به اعمال او گواهی می‌دهد، همان گونه که در دعای امام زین العابدین علیه السلام در دعای صباح و مساء می‌خوانیم: «وَهَذَا يَوْمٌ حَادِثٌ جَدِيدٌ، وَ هُوَ عَلَيْنَا شَاهِدٌ عَتِيدٌ، إِنَّ أَحْسَنَنَا وَدَعْنَا بِحَمْدِهِ، وَإِنْ أَسْأَنَّا فَارْقَنَا بِدَمِّهِ»؛ این روز تازه‌ای است که شاهد آماده بر اعمال ما است، اگر نیکی کنیم با حمد و سپاس ما را وداع می‌گوید، و اگر بد کنیم با نکوهش و مذمت از ما جدا می‌شود. ۶- منظور از شاهد ملائکه و مشهود قرآن است. ۷- منظور از شاهد حجر الاسود و مشهود حاجیان‌اند که در کنار آن می‌آیند و دست بر آن می‌نهند. ۸- شاهد خلق است و مشهود حق است. ۹- منظور از شاهد امت اسلامی است و مشهود امت‌های دیگر همانگونه که در آیه حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۲۵۴ ۱۴۳ سوره بقره آمده است: ... لِيَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ ...؛ «هدف این است که شما گواه بر دیگر امت‌ها باشید.» ۱۰- شاهد پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و مشهود سایر انبیا هستند، به گواهی آیه ۴۱ سوره نساء وَ جِئْنَا بِكَ عَلَى هَوْلٍ شَاهِدًا؛ «در آن روز ما تو را به عنوان گواه بر آنها (بر پیامبران دیگر) می‌آوریم.» ۱۱- یا اینکه شاهد پیامبر صلی الله علیه و آله و مشهود امیر مؤمنان علی علیه السلام است. البته تناسب این آیه با آیات قبل ایجاب می‌کند که اشاره به شهود روز قیامت باشد، اعم از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله یا سایر پیامبران نسبت به امت‌های خود، و ملائکه و فرشتگان و اعضای پیکر آدمی و شب و روز، و مانند آنها، و مشهود انسانها یا اعمال آنها است. و به این ترتیب بسیاری از تفاسیر فوق درهم ادغام می‌شود و در یک مجموعه با یک مفهوم وسیع خلاصه می‌گردد. ولی تفسیرهایی مانند روز جمعه و روز عرفه و روز عید از این معنی جدا است، هر چند آنها نیز از شهود روز محشر و گواهان اعمال انسانها هستند، بلکه هر یک از این ایام پر اجتماع خود صحنه‌ای از رستاخیز در این دنیا محسوب می‌شود. با توجه به این بیان روشن می‌شود که میان تفاسیر فوق تضادی وجود ندارد، و ممکن است در مفهوم گسترده شاهد و مشهود جمع باشد، و این از نشانه‌های عظمت قرآن است که مفاهیمی چنان گسترده دارد که تفسیرهای زیادی را در خود جای می‌دهد، چرا که شاهد هرگونه گواه را شامل می‌شود، و مشهود هر چیزی را که بر آن گواهی می‌دهند، و اینکه هر دو به صورت نکره ذکر شده است اشاره به عظمت این شاهد و مشهود است که در تمام تفسیرهای بالا به خوبی منعکس می‌باشد. «۱»

۴- «برائت از مشرکان در حج»

بِرَاءَةٌ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ (۱) فَسَيُحْوَى فِي الْأَرْضِ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اللَّهِ وَ أَنْ حَجَّ وَحَرَمِينَ شَرِيفِينَ در تفسیر نمونه، ص: ۲۵۵ اللَّهُ مُخْزِي الْكَافِرِينَ (۲) «۱» ۱- این اعلام بیزاری خدا و پیامبر او به کسانی از مشرکان است که با آنها عهد بسته‌اید. ۲- با این حال چهار ماه (مهلت دارید که) در زمین (آزادانه) سیر کنید (و هر جا می‌خواهید بروید و بیندیشید) و بدانید شما نمی‌توانید خدا را ناتوان سازید (و از قدرت او فرار کنید و نیز بدانید) خداوند خوار کننده کافران است.

پیمان‌های مشرکان الفا می‌شود

در محیط دعوت اسلام گروه‌های مختلفی وجود داشتند، که پیامبر صلی الله علیه و آله با هر یک از آنها طبق موضع‌گیریهایشان رفتار می‌کرد: گروهی با پیامبر صلی الله علیه و آله هیچ گونه پیمانی نداشتند، و پیامبر صلی الله علیه و آله در مقابل آنها نیز هیچ گونه تعهدی نداشت. گروه‌های دیگری در حدیبیه و مانند آن پیمان ترک مخاصمه با رسول خدا صلی الله علیه و آله بسته بودند، این پیمان‌ها بعضی دارای مدت معین بود، و بعضی مدتی نداشت. در این میان بعضی از طوائفی که با پیامبر صلی الله علیه و آله پیمان بسته بودند، یک جانبه و بدون هیچ مجوزی پیمانشان را به خاطر همکاری آشکار با دشمنان اسلام شکستند، و یا در صدد از میان

بردن رسول خدا صلی الله علیه و آله بر آمدند، همانند یهود بنی نضیر و بنی قریظه، پیامبر صلی الله علیه و آله هم در مقابل آنها شدت عمل به خرج داد، و همه را از مدینه طرد کرد، ولی قسمتی از پیمان‌ها هنوز به قوت خود باقی بود، اعم از پیمان‌های مدت‌دار و بدون مدت. آیه اول مورد بحث به تمام مشرکان (بت پرستان) اعلام می‌کند که: هر گونه پیمانی با مسلمانان داشته‌اند، لغو خواهد شد، و می‌گوید این اعلام برائت و بیزاری خداوند و پیامبرش از مشرکانی که با آنها عهد بسته‌اید، میباشد. *بَرَاءَةٌ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ*. سپس برای آنها یک مهلت چهارماهه قائل می‌شود، که در این مدت بیانداشند، و وضع خود را روشن سازند، و پس از انقضای چهار ماه یا باید دست از آیین بت پرستی حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۲۵۶ بکشند و یا آماده پیکار گردند، و می‌گوید: «چهار ماه در زمین آزادانه به هر کجا می‌خواهید بروید (ولی بعد از چهار ماه وضع دگرگون خواهد شد)»؛ ... *فَيَبْغُوا فِي الْأَرْضِ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ* ... «اما بدانید که شما نمی‌توانید خداوند را ناتوان سازید، و از قلمرو قدرت او بیرون روید»؛ ... *وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ عَيْرٌ مُّعْجِزِي اللَّهِ* ... و نیز بدانید که «خداوند کافران مشرک و بت پرست را سرانجام خوار و رسوا خواهد ساخت»؛ ... *وَ أَنَّ اللَّهَ مُخْزِي الْكَافِرِينَ*. در اینجا به دو نکته باید توجه کرد. ۱- آیا الغای یکجانبه پیمان صحیح است؟ می‌دانیم در اسلام مخصوصاً اهمیت فوق‌العاده‌ای به مسأله وفای به عهد و پای‌بند بودن به پیمان‌ها- حتی در برابر کافران و دشمنان- داده شده است، با این حال این سؤال پیش می‌آید که چگونه قرآن دستور می‌دهد پیمان مشرکان یک جانبه لغو گردد؟ پاسخ این سؤال با توجه به امور زیر روشن می‌شود. اولاً: به‌طوریکه در آیه ۷ و ۸ همین سوره (چند آیه بعد) تصریح شده، این لغو پیمان بدون مقدمه نبوده است، بلکه از آنها قرائن و نشانه‌هایی بر نقض پیمان آشکار شده بود، و آنها آماده بودند در صورت توانایی بدون کمترین اعتنا به پیمان‌هایی که با مسلمانان دارند، ضربه کاری را بر آنها وارد سازند. این کاملاً منطقی است که اگر انسان ببیند، دشمن خود را آماده برای شکستن پیمان می‌کند و علائم و قرائن آن در اعمال او به قدر کافی به چشم می‌خورد، پیش از آنکه غافلگیر شود اعلام لغو پیمان کرده و در برابر او به پا خیزد. ثانیاً: در پیمان‌هایی که به خاطر شرایط خاص بر قوم و ملتی تحمیل می‌شود، و آنها خود را ناگزیر از پذیرش آن می‌بینند، چه مانعی دارد که پس از قدرت و توانایی این گونه پیمان‌ها را به طور یک‌جانبه لغو کنند. آیین بت پرستی نه یک مذهب بود و نه یک مکتب عاقلانه، بلکه یک روش خرافی و موهوم و خطرناک بود، که می‌بایست سرانجام از جامعه انسانی برچیده شود، و اگر قدرت و قوت بت پرستان در جزیره عرب به قدری در آغاز کار زیاد بود، که پیغمبر صلی الله علیه و آله مجبور شد تن به صلح و پیمان با آنها در دهد، دلیل این نخواهد بود که به هنگام حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۲۵۷ کسب نیرو و قدرت به چنین پیمان تحمیلی که بر خلاف منطق و عقل و درایت است، وفادار بماند، این درست به آن می‌ماند که یک مصلح بزرگ در میان گاو پرستان بعضی از کشورها ظهور کند، و برای برچیدن این برنامه دست به کار تبلیغات وسیع بزند، و به هنگامی که تحت فشار قرار گیرد، به ناچار با آنها پیمان ترک مخاصمه ببندد، ولی به هنگامی که پیروان کافی پیدا کرد، قیام کند و برای جاروب کردن این افکار پوسیده دست به کار شود، و پیمان خود را با آنها ملغی شده اعلام نماید. لذا می‌بینیم این حکم مخصوص مشرکان بوده و اهل کتاب و سایر اقوامی که در اطراف جزیره عربستان وجود داشتند، و به نوعی با پیامبر صلی الله علیه و آله پیمان بسته بودند، پیمانشان تا پایان عمر پیامبر صلی الله علیه و آله محترم شمرده شد. به علاوه می‌بینیم لغو پیمان مشرکان به شکل غافلگیرانه صورت نگرفت، بلکه چهار ماه به آنها مهلت داده شد، و در مرکز اجتماع عمومی حجاز؛ یعنی روز عید قربان در کنار خانه کعبه این موضوع به آگاهی همه رسانده شد، تا فرصت کافی برای فکر و اندیشه بیشتر پیدا کنند، شاید دست از این آیین خرافی که مایه عقب‌ماندگی و پراکندگی و جهل و خباثت است، بردارند، خداوند هرگز راضی نشد آنها را غافلگیر سازد و مجال تفکر را از آنها سلب کند حتی اگر آماده پذیرش اسلام نشوند مجال کافی برای تهیه نیرو بمنظور دفاع از خود داشته باشند تا در یک جنگ غیر عادلانه درگیر نشوند! اگر پیامبر صلی الله علیه و آله نظر تربیتی و رعایت اصول انسانی نداشت هرگز نباید با دادن مهلت چهارماهه دشمن را از خواب بیدار کند و مجال کافی برای تهیه نیرو و آمادگی

جنگی به او بدهد بلکه باید در یک روز معین پس از الغای یک جانبه پیمان، بدون مقدمه، به آنها حمله کند و بساط آنان را برچیند. بهمین دلیل می‌بینیم بسیاری از بت پرستان از این مهلت چهارماهه استفاده کردند و با مطالعه بیشتر در تعلیمات اسلام به آغوش آن باز گشتند. ۲- این چهار ماه از کی شروع شد؟ در پاسخ این سؤال بین مفسران گفتگو است اما آنچه از ظاهر آیات فوق بر می‌آید این است که شروع آن از زمانی بود که این اعلامیه برای عموم خوانده شد و می‌دانیم که روز خواندن آن روز عید قربان، دهم ماه ذالحجه، بود، بنابر این پایان آن روز دهم ماه حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۲۵۸ ربیع الاول از سال بعد محسوب می‌شد. حدیثی که از امام صادق علیه السلام نقل شده نیز این مطلب را تأیید می‌کند. وَ أَذَانٌ مِنَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ إِلَى النَّاسِ يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ أَنَّ اللَّهَ بَرِيءٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَ رَسُولُهُ فَإِنْ تَبْتُمْ فَهَوَّ خَيْرٌ لَكُمْ وَ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَأَعْلَمُوا أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اللَّهِ وَ بَشِّرِ الَّذِينَ كَفَرُوا بِعَذَابِ أَلِيمٍ (۳) إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ثُمَّ لَمْ يَنْقُصُوا شَيْئاً وَ لَمْ يُظَاهِرُوا عَلَيْكُمْ أَحِداً فَأَتُوا إِلَيْهِمْ وَعَهَدُوا إِلَيْهِمْ وَ يُدَّتْ لَهُمْ إِنْ لَمْ يَكُنْ مِنَ الْمُتَّقِينَ (۴) «۱» ۳- و این اعلامیه است از ناحیه خدا و پیامبرش به (عموم) مردم در روز حج اکبر (روز عید قربان) که خداوند و پیامبر او از مشرکان بیزارند، با این حال اگر توبه کنید به نفع شما است و اگر سرپیچی نمایید بدانید شما نمی‌توانید خدا را ناتوان سازید (و از قلمرو قدرتش خارج شوید) و کافران را به مجازات دردناک بشارت ده. ۴- مگر کسانی از مشرکان که با آنها عهد بستید و چیزی از آن فروگذار نکردند و احدی را بر ضد شما تقویت نمودند، پیمان آنها را تا پایان مدتشان محترم بشمرید؛ زیرا خداوند پرهیزکاران را دوست دارد.

آنها که پیمانشان محترم است

اشاره

در این آیات بار دیگر موضوع الغای پیمان‌های مشرکان با تأکید بیشتری عنوان شده است و حتی تاریخ اعلام آنرا تعیین می‌کند و می‌گوید: «این اعلامیه است از طرف خدا و پیامبرش به عموم مردم در روز حج اکبر که خداوند و فرستاده او از مشرکان بیزارند؛ وَ أَذَانٌ مِنَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ إِلَى النَّاسِ يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ أَنَّ اللَّهَ بَرِيءٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَ رَسُولُهُ ... در حقیقت خداوند می‌خواهد با این اعلام عمومی در سرزمین مکه و آنهم در آن روز بزرگ راههای بهانه‌جویی دشمن را ببندد و زبان بدگویان و مفسده جویان را قطع کند، تا نگویند ما را غافلگیر ساختند و ناجوانمردانه به ما حمله کردند. حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۲۵۹ قابل توجه اینکه تعبیر الی الناس بجای الی المشرکین نشان می‌دهد که لازم بوده است به همه مردمی که در آن روز در مکه حاضر می‌شوند این پیام ابلاغ شود تا غیر مشرکان نیز گواه بر این موضوع باشند. سپس روی سخن را به خود مشرکان کرده و از طریق تشویق و تهدید برای هدایت آنها کوشش می‌کند، نخست می‌گوید: «اگر توبه کنید و به سوی خدا باز گردید و دست از آیین بت پرستی بردارید به نفع شما است»؛ ... فَإِنْ تَبْتُمْ فَهَوَّ خَيْرٌ لَكُمْ یعنی قبول آیین توحید به نفع شما و جامعه شما و دنیا و آخرت خودتان است و اگر نیک بیندیشید همه نابسامانی‌هایتان در پرتو آن، سامان می‌یابد، نه اینکه سودی برای خدا و پیامبر در بر داشته باشد. بعد به مخالفان متعصب و لجوج هشدار می‌دهد که «اگر از این فرمان که ضامن سعادت خودتان است سرپیچی کنید بدانید هرگز نمی‌توانید خداوند را ناتوان سازید و از قلمرو قدرت او بیرون روید»؛ ... وَ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَأَعْلَمُوا أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اللَّهِ و در پایان این آیه به کسانی که با سرسختی مقاومت می‌کنند اعلام خطر می‌نماید و می‌گوید: «کافران بت پرست را به عذاب دردناک بشارت ده»؛ ... وَ بَشِّرِ الَّذِينَ كَفَرُوا بِعَذَابِ أَلِيمٍ. همانگونه که سابقاً هم اشاره کردیم این الغای یک جانبه پیمان‌های مشرکان مخصوص کسانی بود که نشانه‌هایی بر آمادگی برای پیمان شکنی از آنها ظاهر شده بود، لذا در آیه بعد یک گروه را استثنا کرده، می‌گوید: «مگر آن دسته از مشرکین که با آنها پیمان بسته‌اید و هیچگاه بر خلاف شرائط پیمان گام برنداشتند و کم و کسری در آن ایجاد نکردند، و نه

احدی را بر ضد شما تقویت نمودند؛ إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ثُمَّ لَمْ يَنْقُصُوا شَيْئًا وَلَمْ يُظَاهِرُوا عَلَيْكُمْ أَحَدًا.... «در مورد این گروه تا پایان مدت بعهد و پیمان‌شان وفادار باشید»؛ ... فَأَتِمُوا إِلَيْهِمْ عَهْدَهُمْ إِلَىٰ مُدَّتِهِمْ.... زیرا «خداوند پرهیزکاران و آنها را که از هر گونه پیمان شکنی و تجاوز اجتناب می‌کنند دوست می‌دارد»؛ ... إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ. در اینجا به چند نکته باید توجه کرد.

۱- حج اکبر کدام است؟

در میان مفسران درباره منظور از روز حج اکبر گفتگو است، اما آنچه از بسیاری از روایات که از طرق اهل بیت و اهل سنت نقل شده، استفاده می‌شود این است که منظور از آن روز دهم ذی الحجه، روز عید قربان، و به تعبیر دیگر یوم النحر می‌باشد. پایان یافتن مدت چهار ماه تا روز دهم ماه ربیع الثانی طبق آنچه در منابع اسلامی آمده، دلیل دیگر بر این موضوع است، به علاوه در روز عید قربان در واقع قسمت اصلی اعمال حج پایان می‌یابد و از اینرو، روز حج می‌توان به آن اطلاق کرد. و اما اینکه چرا آن را اکبر گفته‌اند به خاطر آن است که در آن سال همه گروهها اعم از مسلمانان و بت پرستان (طبق سنتی که از قدیم داشتند) در مراسم حج شرکت کرده بودند ولی این کار در سالهای بعد به کلی موقوف شد. علاوه بر تفسیر فوق که در روایات اسلامی نیز آمده، و تفسیر دیگری نیز وجود دارد، و آن اینکه منظور از آن مراسم حج است، در مقابل مراسم عمره که حج اصغر نامیده می‌شود. این تفسیر نیز در پاره‌ای از روایات آمده است، و هیچ مانعی ندارد که هر دو علت توأما سبب این نامگذاری شده باشد.

۲- مواد چهارگانه‌ای که در آن روز اعلام شد

گرچه قرآن اعلام بیزاری و براءت خدا را از مشرکان به صورت سر بسته بیان کرده است، اما از روایات اسلامی استفاده می‌شود که علی علیه السلام مأمور بود چهار موضوع را به مردم ابلاغ کند: ۱- الغای پیمان مشرکان. ۲- عدم حق شرکت آنها در مراسم حج در سال آینده. ۳- ممنوع بودن طواف افراد عریان و برهنه که تا آن زمان در میان مشرکان رایج بود. ۴- ممنوع بودن ورود مشرکان در خانه خدا. در تفسیر مجمع البیان از امام باقر علیه السلام نقل شده که علی علیه السلام در مراسم حج آن سال خطبه‌ای خواند و فرمود: «لَا يَطُوفَنَّ بِالْبَيْتِ عُرْيَانٌ وَلَا يَحْجَنَّ الْبَيْتَ مُشْرِكٌ وَمَنْ كَانَتْ لَهُ حِجٌّ وَحَرَمِينَ شَرِيفِينَ فِي تَفْسِيرِ نَمُونَةِ، ص: ۲۶۱ مُدَّةً فَهَوَّ إِلَىٰ مُدَّتَيْهِ وَمَنْ لَمْ تَكُنْ لَهُ مُدَّةٌ فَمُدَّتُهُ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ»؛ «از این پس هیچ برهنه‌ای نباید طواف خانه خدا بیاید، و هیچ بت پرستی حق شرکت در مراسم حج ندارد، و آنهایی که پیمان‌شان با پیامبر صلی الله علیه و آله مدت دارد تا پایان مدت محترم است، و آنها که پیمان‌شان مدت ندارد، مدتش چهار ماه خواهد بود.» در بعضی از روایات دیگر اشاره به موضوع چهارم یعنی عدم دخول بت پرستان در خانه کعبه شده است. ۳- چه کسانی پیمان مدت دار داشتند؟ از گفتار مورخان و بعضی مفسران چنین استفاده می‌شود که آنها گروهی از طایفه بنی کنانه و بنی ضمره بودند که نه ماه از مدت پیمان ترک مخاصمه آنها باقی مانده بود، و چون به مواد پیمان وفادار مانده بودند و در تقویت دشمنان اسلام شرکت نداشتند، پیامبر صلی الله علیه و آله تا پایان مدت نسبت به پیمان‌شان وفادار ماند. بعضی دیگر طایفه‌ای از بنی خزاعه را جزو این گروه که پیمان‌شان مدت داشت، دانسته‌اند. «۲»

فلسفه و اسرار عمیق حج!

اشاره

مراسم پرشکوه حج - همچون عبادات دیگر - دارای برکات و آثار فراوانی در فرد و جامعه اسلامی است که اگر طبق برنامه صحیح انجام پذیرد و از آن بهره‌برداری درستی شود، می‌تواند هر سال منشا تحول تازه‌ای در جوامع اسلامی شود. این مناسک بزرگ در

حقیقت دارای چهار بعد است که هر یک از دیگری ریشه‌دارتر و پر سودتر است:

۱- بعد اخلاقی حج

مهمترین فلسفه حج، همان دگرگونی اخلاقی است که در انسان‌ها به وجود می‌آورد، مراسم احرام انسان را به کلی از تعینات مادی و امتیازات ظاهری و لباس‌های رنگارنگ و زر و زیور بیرون می‌برد و با تحریم لذایذ و پرداختن به خودسازی که از وظایف محرم است، او را از جهان ماده جدا کرده و در عالمی از نور و روحانیت و صفا فرو می‌برد و آنها را که در حال عادی بار سنگین امتیازات موهوم و درجه‌ها و مدال‌ها را بر دوش خود احساس می‌کنند، یک مرتبه سبک‌بار و راحت و آسوده می‌کند. سپس مراسم دیگر حج یکی پس از دیگری انجام می‌گیرد، مراسمی که علاقه‌های معنوی انسان را لحظه به لحظه با خدایش محکم‌تر و رابطه او را نزدیک‌تر و قوی‌تر می‌سازد، او را از گذشته تاریک و گناه‌آلودش بریده و به آینده‌ای روشن و پر از صفا و نور پیوند می‌دهد. حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۲۶۳ مخصوصاً توجه به این حقیقت که مراسم حج، در هر قدم یاد آور خاطرات ابراهیم بت‌شکن علیه السلام و اسماعیل ذبیح‌الله و مادرش هاجر است و مجاهدت‌ها و گذشت‌ها و ایثارگری آنها را لحظه به لحظه در برابر چشمان انسان مجسم می‌کند و نیز توجه به اینکه سرزمین مکه عموماً و مسجدالحرام و خانه کعبه و محل طواف خصوصاً یاد آور خاطرات پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و پیشوایان بزرگ و مجاهدت‌های مسلمانان صدر اول است، این انقلاب اخلاقی عمیق‌تر می‌شود، به گونه‌ای که در هر گوشه‌ای از مسجدالحرام و سرزمین مکه، انسان چهره پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام و سایر پیشوایان بزرگ را می‌بیند و صدای آوای حماسه‌های آنها را می‌شنود. آری، اینها همه دست به دست هم می‌دهند و زمینه یک انقلاب اخلاقی را در دل‌های آماده فراهم می‌سازند، به گونه‌ای توصیف ناشدنی ورق زندگانی انسان را بر می‌گردانند و صفحه نوینی در حیات او آغاز می‌کنند. بی جهت نیست که در روایات اسلامی می‌خوانیم: کسی که حج را به طور کامل انجام دهد «يَخْرُجُ مِنْ ذُنُوبِهِ كَهَيْئَةِ يَوْمٍ وَلَدَتْهُ أُمُّهُ»؛ «۱» «از گناهان خود بیرون می‌آید همانند روزی که از مادر متولد شده است». آری، حج برای مسلمانان یک تولد ثانوی است، تولدی که آغازگر یک زندگی نوین انسانی است. البته احتیاج به یاد آوری ندارد که این برکات و آثار- و آنچه بعداً به آن اشاره خواهیم کرد- نه برای کسانی است که از حج تنها به پوسته‌ای از آن قناعت کرده و مغز آن را به دور افکنده‌اند و نه برای آنها که حج را وسیله تفریح و سیر و سیاحت و یا تظاهر و ریا و تهیه وسایل مادی شخصی قرار داده و هرگز به روح آن واقف نشده‌اند، سهم آنها همان است که به آن رسیده‌اند!

۲- بعد سیاسی حج

مراسم حج در عین اینکه خالص‌ترین و عمیق‌ترین عبادات را عرضه می‌کند، حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۲۶۴ مؤثرترین وسیله برای پیشبرد اهداف سیاسی اسلام است. روح عبادت، توجه به خداوند و روح سیاست، توجه به خلق خداوند است. این دو در حج، آنچنان به هم آمیخته‌اند که تار و پود یک پارچه! حج عامل مؤثری برای وحدت صفوف مسلمانان است. حج، عامل مبارزه با تعصبات ملی و نژاد پرستی و محدود شدن در حصار مرزهای جغرافیایی است. حج، وسیله‌ای برای شکستن سانسورها و از بین بردن خفقان‌های نظام‌های ظالمانه‌ای است که در کشورهای اسلامی حکم فرما شده‌اند. حج، وسیله‌ای است برای انتقال اخبار سیاسی کشورهای اسلامی از هر نقطه به نقطه دیگر، و سرانجام حج، عامل مؤثری برای شکستن زنجیرهای اسارت و استعمار و آزاد ساختن مسلمین است. به همین دلیل، در آن ایام که حاکمان جبار همچون حکام بنی امیه و بنی عباس، بر سرزمین‌های مقدس اسلامی حکومت می‌کردند و هرگونه تماس میان قشرهای مسلمان را زیر نظر می‌گرفتند، تا هر حرکت آزادی‌بخش را سرکوب کنند، فرارسیدن موسم حج دریچه‌ای به سوی آزادی و تماس اقشار جامعه بزرگ اسلامی با یکدیگر و طرح مسایل مختلف سیاسی

بود. به همین جهت، امیر مؤمنان علی علیه السلام به هنگامی که فلسفه فرایض و عبادات را می‌شمرد، در باره حج می‌گوید: «... الْحَجَّ تَقْوِيَةً لِلدِّينِ» «خداوند مراسم حج را برای تقویت آیین اسلام تشریح کرد.»^۱ بی‌جهت نیست که یکی از سیاستمداران معروف بیگانه در گفتار پر معنی خود می‌گوید: «وای به حال مسلمانان! اگر معنی حج را نفهمند و وای به حال دشمنانشان، اگر معنی حج را درک کنند!». حتی در روایات اسلامی، حج به عنوان جهاد افراد ضعیف شمرده شده، جهادی که حتی پیر مردان و پیر زنان ناتوان با حضور در صحنه آن، می‌توانند شکوه و عظمت امت حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۲۶۵ اسلامی را منعکس سازند و با حلقه‌های تو در توی نمازگزاران گرد خانه خداوند و سر دادن آوای وحدت و تکبیر، پشت دشمنان اسلام را بلرزانند.

۳- بعد فرهنگی

ارتباط قشرهای مسلمانان در ایام حج می‌تواند به عنوان مؤثرترین عامل مبادله فرهنگی و انتقال فکرها در آید. مخصوصاً با توجه به این نکته که اجتماع شکوهمند حج، نماینده طبیعی و واقعی اقشار مسلمانان جهان است. (چرا که در انتخاب افراد برای رفتن به زیارت خانه خدا هیچ عامل مصنوعی مؤثر نیست و زوار کعبه از میان تمام گروه‌ها، نژادها، زبانهایی که مسلمانان به آن تکلم می‌کنند، بر خاسته و در آنجا جمع می‌شوند). لذا در روایات اسلامی می‌خوانیم: یکی از فواید حج نشر اخبار و آثار رسول الله صلی الله علیه و آله به تمام جهان اسلامی است. هشام بن حکم که از دوستان دانشمند امام صادق علیه السلام است می‌گوید: از آن حضرت در باره فلسفه حج و طواف کعبه سؤال کردم، فرمود: «إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ الْخَلْقَ - إِلَى أَنْ قَالَ - وَأَمَرَهُمْ بِمَا يَكُونُ مِنْ أَمْرِ الطَّاعَةِ فِي الدِّينِ وَمَصْلَحَتِهِمْ مِنْ أَمْرِ دُنْيَاهُمْ فَجَعَلَ فِيهِ الْاجْتِمَاعَ مِنَ الشَّرْقِ وَالْعَرَبِ لِيَتَعَارَفُوا وَلِيَنْزِعَ كُلُّ قَوْمٍ مِنَ التَّجَارَاتِ مِنْ بَلَدٍ إِلَى بَلَدٍ ... وَلِيَتَعَرَفَ آثَارَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَتُعَرَفَ أَخْبَارُهُ وَيَذَكَّرَ وَلَا يُنْسَى»؛^۱ «خداوند این بندگان را آفرید ... و فرمانهایی در طریق مصلحت دین و دنیا به آنها داد، از جمله اجتماع مردم شرق و غرب را (در آیین حج) مقرر داشت، تا مسلمانان به خوبی یکدیگر را بشناسند و از حال هم آگاه شوند و هر گروهی سرمایه‌های تجاری را از شهری به شهر دیگر منتقل کنند ... و برای اینکه آثار پیامبر صلی الله علیه و آله و اخبار او شناخته شود، مردم آنها را به خاطر آوردند و هرگز فراموش نکنند.»^۲ به همین دلیل در دوران‌های خفقان باری که خلفا و سلاطین جور، اجازه نشر این احکام را به مسلمانان نمی‌دادند، آنها با استفاده از این فرصت، مشکلات خود را حل می‌کردند و با تماس گرفتن با ائمه هدی: و علمای بزرگ دین، پرده از چهره قوانین اسلام حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۲۶۶ و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله بر می‌داشتند. از سوی دیگر، حج می‌تواند، مبدل به یک کنگره عظیم فرهنگی شود و اندیشمندان جهان اسلام در ایامی که در مکه هستند، گرد هم آیند و افکار و ابتکارات خویش را به دیگران عرضه کنند. اصولاً یکی از بدبختی‌های بزرگ این است که مرزهای کشور اسلامی سبب جدایی فرهنگی آنها از یکدیگر گردیده و موجب شده تا مسلمانان هر کشور تنها به‌خود فکر کنند و در نتیجه جامعه واحد اسلامی پاره پاره و متفرق شوند، حج می‌تواند جلو این سرنوشت شوم را بگیرد. چه جالب می‌فرماید: امام صادق علیه السلام در ذیل همان روایت هشام بن حکم: «وَلَوْ كَانَ كُلُّ قَوْمٍ إِنَّمَا يَتَكَلَّمُونَ عَلَى بِلَادِهِمْ وَمَا فِيهَا هَلَكُوا وَخَرِبَتِ الْبِلَادُ وَسَقَطَتِ الْجَلْبُ وَالْأَرْبَاحُ وَعَمِيَتِ الْأَخْبَارُ ...»؛^۱ «اگر هر قوم و ملتی تنها از کشور و بلاد خویش سخن بگویند و تنها به مسایلی که در آن است، بیندیشند، همگی نابود می‌شوند و کشورهایشان ویران می‌شود، منافع آنها ساقط می‌شود و اخبار واقعی در پشت پرده قرار می‌گیرد.»

۴- بعد اقتصادی حج

بر خلاف آنچه بعضی فکر می‌کنند، استفاده از کنگره عظیم حج برای تقویت پایه‌های اقتصادی کشورهای اسلامی، نه تنها با روح

حج منافات ندارد، بلکه طبق روایات اسلامی، یکی از فلسفه‌های آن را تشکیل می‌دهد. چه مانعی دارد مسلمانان در آن اجتماع بزرگ، پایه یک بازار مشترک اسلامی را بگذارند و زمینه‌های مبادلاتی و تجاری را در میان خود به گونه‌ای فراهم کنند که نه منافعتشان به جیب دشمنانشان بریزد و نه اقتصادشان وابسته به اجانب باشد، که این دنیا پرستی نیست، عین عبادت و جهاد است. لذا در همان روایت هشام بن حکم از امام صادق علیه السلام ضمن بیان فلسفه‌های حج، صریحاً به این موضوع اشاره شده بود که یکی از اهداف حج، تقویت تجارت مسلمانان و تسهیل روابط اقتصادی است. حج و حریمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۲۶۷ در حدیث دیگری از همان امام علیه السلام در تفسیر آیه لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَبْتَغُوا فَضْلًا مِنْ رَبِّكُمْ ... «۱» می‌خوانیم که فرمود: منظور از این آیه کسب روزی است؛ «إِذَا أَحَلَّ الرَّجُلُ مِنْ إِحْرَامِهِ وَقَضَى فَلَيشْتَرِ وَيَبِيعُ فِي الْمَوْسِمِ»؛ «۲» هنگامی که انسان از احرام بیرون آید و مناسب حج را به جا آورد، در همان موسم حج خرید و فروش کند» (این موضوع نه تنها گناه ندارد بلکه دارای ثواب است). «۳» همین معنی در ذیل حدیثی که از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام به طور مشروح در بیان فلسفه‌های حج وارد شده آمده است و در پایان آن می‌فرماید: لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ «۴» اشاره به اینکه آیه لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ ... هم منافع معنوی را شامل می‌شود و هم منافع مادی را که از یک نظر همه معنوی است. کوتاه سخن اینکه، این عبادت بزرگ اگر به طور صحیح و کامل مورد بهره برداری قرار گیرد و زوار خانه خدا، در آن ایام که در آن سرزمین مقدس حضور فعال دارند و دل‌هایشان آماده است، از این فرصت بزرگ برای حل مشکلات گوناگون جامعه اسلامی با تشکیل کنگره‌های مختلف سیاسی و فرهنگی و اقتصادی استفاده کنند، این عبادت می‌تواند از هر نظر مشکل‌گشا باشد و شاید به همین دلیل است که امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «لَا يَزَالُ الدِّينُ قَائِمًا مَا قَامَتِ الْكُتُبَةُ»؛ «۵» «مادام که خانه کعبه بر پا است اسلام هم بر پا است.» و علی علیه السلام فرمود: خانه خدا را فراموش نکنید که اگر فراموش کنید، هلاک خواهید شد. «وَاللَّهِ اللَّهُ فِي بَيْتِ رَبِّكُمْ لَا تُخْلَوْهُ مَا بَقِيْتُمْ فَإِنَّهُ إِنْ تَرَكَ لَمْ تُنَظَرُوا ...»؛ «۶» «خدا را خدا را، در مورد خانه پروردگارتان، هرگز آن را خالی نگذارید که اگر آن را ترک گوید، مهلت الهی حج و حریمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۲۶۸ از شما برداشته می‌شود.» نیز به خاطر اهمیت این موضوع است که فصلی در روایات اسلامی تحت این عنوان گشوده شده است که اگر یک سال مسلمانان بخواهند حج را تعطیل کنند، بر حکومت اسلامی واجب است که با زور آنها را به مکه بفرستد. «۱» و «۲» حج و حریمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۲۶۹

بخش سوم: مکه معظمه

نخستین خانه مردم

إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا وَهُدًى لِّلْعَالَمِينَ ۙ ۹۶ فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ مَّقَامُ إِبْرَاهِيمَ وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا ... «۱» ۹۶- نخستین خانه‌ای که برای مردم (و نیایش خداوند) قرار داده شد در سرزمین مکه است که پر برکت و مایه هدایت جهانیان است. ۹۷- در آن نشانه‌های روشن است (از جمله) مقام ابراهیم، و هر کس داخل آن شود در امان خواهد بود ... إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا ... یهود به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله دو ایراد داشتند که پاسخ نخستین ایرادشان در آیات سابق آمد و پاسخ دومین ایراد که در باره فضیلت بیت المقدس و برتری آن بر کعبه بود، در این آیات آمده است. در آیه فوق قرآن می‌گوید اگر کعبه به عنوان قبله مسلمانان انتخاب شده است، جای تعجب نیست؛ زیرا این نخستین خانه توحید است و با سابقه‌ترین معبدی است که در روی زمین وجود دارد، هیچ مرکزی پیش از آن، مرکز نیایش و پرستش پروردگار نبوده، خانه‌ای است که برای مردم و به سود جامعه بشریت در نقطه‌ای که مرکز اجتماع و محلی پربرکت است، ساخته شده است. تاریخ و منابع اسلامی هم به ما می‌گویند که خانه کعبه به دست آدم علیه السلام ساخته شد و حج و حریمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۲۷۲ سپس در طوفان نوح علیه

السلام آسیب دید و به وسیله ابراهیم علیه السلام خلیل تجدید بنا شد. «۱» بنابراین انتخاب پرسابقه‌ترین خانه توحید برای قبله، از هر نقطه دیگری شایسته‌تر است. جالب توجه اینکه، در این آیه خانه کعبه که نام دیگرش بیت‌الله است، به عنوان خانه مردم معرفی شده و این تعبیر بیان‌کننده این حقیقت است که آنچه به نام خداوند و برای خداوند است، باید در خدمت مردم و بندگان او باشد و آنچه در خدمت مردم و بندگان خداوند است برای خداوند محسوب می‌شود. ضمناً از این آیه اهمیت سابقه داشتن در مسیرهای الهی و سازنده، روشن می‌شود و لذا در آیه فوق نخستین فضیلتی که برای خانه کعبه ذکر شده، همان سابقه ممتد و طولانی آن است و از اینجا پاسخ ایرادی که در مورد احترام حجر الاسود می‌شود نیز روشن می‌گردد؛ زیرا عده‌ای می‌گویند یک قطعه سنگ چه ارزش و اهمیتی دارد که همه ساله میلیون‌ها مردم برای استلام آن (دست گذاشتن بر آن) بر یکدیگر پیشی گیرند و به عنوان یک مستحب مؤکد در برنامه زایران خانه خدا گنجانیده شود؟ ولی توجه به تاریخچه این سنگ مخصوص نشان می‌دهد که امتیازی در آن است که در هیچ سنگ دیگری در جهان نمی‌توان پیدا کرد و آن اینکه پرسابقه‌ترین چیزی است که به عنوان مصالح ساختمان، در یک مرکز عبادت و پرستش خداوند به کار رفته؛ زیرا می‌دانیم تمام معابد روی زمین و حتی کعبه که نخستین پرستش‌گاه است، بارها تجدید بنا شده و مصالحی که در ساختمان آنها به کار رفته، تغییر یافته است. تنها همین قطعه سنگ است که با مرور هزاران سال هنوز به عنوان مصالح ثابت در این معبد پرسابقه پا بر جا مانده است. بنابر این اهمیت آن در واقع همان سابقه داشتن در مسیر خدا و خدمت به مردم است. بعلاوه این سنگ تاریخ خاموشی، از نسل‌های فراوان مؤمنان در قرون و اعصار مختلف است، این سنگ زنده‌کننده خاطره استلام انبیای بزرگ و بندگان خاص خداوند است که در کنار آن به نیایش پروردگار برخاستند. موضوع دیگری که توجه به آن در اینجا لازم است، این است که آیه فوق می‌گوید: این نخستین خانه‌ای بوده است که برای مردم ساخته شده است، روشن است که منظور حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۲۷۳ نخستین خانه عبادت و پرستش است، بنابر این هیچ مانعی ندارد که قبل از آن خانه‌های مسکونی دیگر در روی زمین وجود داشته است و این تعبیر پاسخ روشنی است به آنها (مانند نویسنده تفسیر المنار) که می‌گویند خانه کعبه نخستین بار به دست ابراهیم علیه السلام ساخته شد و ساخته شدن آن را به دست آدم، در ردیف افسانه‌ها قلمداد می‌کنند. در حالی که به طور مسلم قبل از ابراهیم علیه السلام معبد و پرستش‌گاه در جهان وجود داشته و انبیای پیشین همچون نوح علیه السلام از آن استفاده می‌کردند. بنابر این چگونه ممکن است خانه کعبه که نخستین معبد جهان است، به دست ابراهیم علیه السلام ساخته شده باشد؟

منظور از بگه چیست؟

«بگه» در اصل از ماده «بگک» (بر وزن فکک) به معنی ازدحام و اجتماع است، و این که به خانه کعبه، یا زمینی که خانه کعبه در آن ساخته شده است، بگه گفته‌اند، به خاطر ازدحام و اجتماع مردم در آنجا است و بعید نیست که این اسم از آغاز روی آن نبوده و پس از رسمیت یافتن برای عبادت روی آن گذاشته شده باشد. در روایتی از امام صادق علیه السلام نقل شده که مگه نام مجموع شهر است و بگه نام محلی است که خانه کعبه در آنجا بنا شده است. بعضی از مفسران نیز احتمال داده‌اند که بگه همان مگه بوده باشد که «م» در آن تبدیل به «ب» شده است نظیر لازم و لازب که هر دو در لغت عرب به یک معنی است. برای نامگذاری خانه کعبه و محل آن به بگه وجه دیگری نیز گفته‌اند و آن اینکه ماده مزبور به معنی از بین بردن نخوت و غرور آمده است و چون در این مرکز بزرگ، همه تبعیضات برچیده می‌شود و گردنکشان و مغروران همانند مردم عادی باید به نیایش برخیزند و غرور آنها به این وسیله درهم شکسته می‌شود، به آن بگه گفته شده است.

توسعه مسجدالحرام

از زمان پیامبر صلی الله علیه و آله به بعد هر قدر مسلمانان فزونی می‌یافتند و طبعاً زایران خانه خدا بیشتر می‌شدند، مسجدالحرام از طرف خلفای وقت توسعه داده می‌شد. در تفسیر عیاشی نقل شده که در زمان منصور خلیفه عباسی، بر اثر کثرت حجاج حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۲۷۴ می‌خواستند مسجدالحرام را بار دیگر توسعه دهند، منصور مردمی را که در اطراف مسجد خانه داشتند طلبید، تا خانه آنها را خریداری کند، ولی آنها به هیچ قیمتی حاضر به فروش نشدند، منصور در بن بست سختی قرار گرفته بود (زیرا از یک طرف نمی‌خواست با اعمال زور، خانه‌های آنها را خراب کند چون انعکاس خوبی نداشت و از طرف دیگر آنها هم حاضر به واگذاری خانه خود نبودند) در این باره از امام صادق علیه السلام سؤال کرد، امام علیه السلام فرمود: «غمناک مباش در این باره دلیل روشنی است که می‌توانی با آن استدلال کنی» پرسید کدام دلیل؟ فرمود: «به کتاب خدا»، پرسید به کجای کلام الهی؟ فرمود: به این آیه: **إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا...؛** زیرا خداوند می‌گوید: «نخستین خانه‌ای که برای مردمان ساخته شد، خانه کعبه بود، بنابر این اگر آنها پیش از بنای کعبه خانه ساخته بودند اطراف خانه کعبه مال آنها بود، ولی اگر خانه کعبه مقدم بوده، این حریم (تا آنجا که مورد نیاز زایران خانه خداست) متعلق به کعبه است!» منصور دستور داد آنها را حاضر ساختند و به همین سخن در برابر آنها استدلال کرد، آنها در پاسخ فرو ماندند و گفتند: هر طور مایل باشی موافق خواهیم بود. باز در همان تفسیر نقل شده که نظیر این حادثه در زمان مهدی عباسی تکرار شد، مهدی از فقهای وقت سؤال کرد، همه گفتند: اگر مالکان خانه‌ها راضی نباشند، ملک غضبی را نمی‌توان داخل مسجدالحرام کرد، علی بن یقظین اجازه خواست تا این مسأله را از موسی بن جعفر علیه السلام سؤال کند، مهدی به والی مدینه نوشت تا حل این مشکل را از امام موسی بن جعفر علیه السلام بخواهد. حضرت فرمود: «بنویس، بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ». اگر خانه کعبه اول بنا شده و مردم سپس در کنار آن فرود آمده‌اند، فضای اطراف آن متعلق به خانه کعبه است و اگر سکونت مردم در آنجا مقدم بر خانه کعبه بوده آنها سزاوارترند. چون پاسخ به مهدی عباسی رسید، به قدری خوشحال شد که نامه را گرفت و بوسید، سپس دستور داد خانه‌ها را خراب کردند، صاحبان خانه به خدمت امام موسی بن جعفر علیه السلام رفتند و تقاضا کردند نامه‌ای در این باب به مهدی بنویسد تا قیمت خانه‌های آنها را رد کند، حضرت در نامه نوشت: «چیزی به آنان عطا کن» او هم آنها را راضی کرد. این دو روایت استدلال لطیفی در بر دارد که با موازین متداول حقوقی نیز کاملاً قابل تطبیق است و آن اینکه معبدی همچون خانه کعبه به هنگامی که در زمین بکری حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۲۷۵ ساخته شود، تا شعاع احتیاجات خود نسبت به آن زمین اولویت دارد، البته تا آن روز که این احتیاج جنبه ضرورت پیدا نکرده، دیگران هم می‌توانند از حریم آن استفاده کنند، اما آن روز که نیاز مبرم پیدا شد، از حق اولویت نخستین می‌توان استفاده کرد.

امتیازات خانه کعبه:

اشاره

در این دو آیه برای کعبه علاوه بر امتیاز نخستین پرستش گاه بودن، چهار امتیاز دیگر ذکر شده است:

۱- مبارک

مبارک به معنی پر برکت و پر فایده است و کعبه از این جهت مبارک است که هم از نظر معنوی و هم از نظر مادی در یکی از پربرکت‌ترین سرزمین‌های جهان است. برکات معنوی این سرزمین و جذبه‌های الهی و تحرک و جنبش و وحدتی که در پرتو آن مخصوصاً در مراسم حج به وجود می‌آید بر هیچکس پوشیده نیست و اگر تنها به جنبه‌های صوری مراسم حج اکتفا نشود و روح و

فلسفه آن زنده گردد، آنگاه برکت واقعی آن آشکارتر خواهد بود. از نظر مادی با اینکه سرزمین خشک و بی آب و علفی است و به هیچ وجه از نظر طبیعی مناسب شرایط زندگی نیست، این شهر در طول تاریخ همواره یکی از شهرهای آباد و پر تحرک و یک مرکز آماده برای زندگی و حتی تجارت بوده است.

۲- هدی للعالمین

کعبه، مایه هدایت جهانیان است و مردم از نقاط دور و نزدیک، صفحات خشکی و دریا را زیر پا می گذارند و به این عبادتگاه بزرگ جلب می شوند و در مراسم با شکوه حج که از زمان ابراهیم علیه السلام همچنان رایج بوده شرکت می کنند، حتی عرب جاهلی نیز کعبه را گرامی می داشت و مراسم حج را به عنوان اینکه آیین ابراهیم علیه السلام است، با اینکه با خرافات آمیخته شده بود انجام می داد و در پرتو همان مراسم ناقص خود تا حدود زیادی از کارهای نادرست خود موقتاً دست برمی داشت و به این ترتیب همگان حتی بت پرستان از حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۲۷۶ هدایت این خانه بزرگ بهره مند می شدند، جاذبه معنوی این سرزمین و این خانه مقدس چنان است که همه را بی اختیار تحت تأثیر خود قرار می دهد.

۳- فیه آیات بینات مقام ابراهیم

در این خانه نشانه‌های روشنی از خدا پرستی و توحید و معنویت به چشم می خورد و دوام و بقای آن در طول تاریخ در برابر دشمنان نیرومندی که قصد نابود ساختن آن را داشتند یکی از این نشانه‌ها است. آثاری که از پیامبر بزرگی همچون ابراهیم علیه السلام در کنار آن باقی مانده مانند زمزم، صفا، مروه، رکن، «۱» حطیم، «۲» حجر الاسود، حجر اسماعیل «۳» که هر کدام تاریخ مجسمی از قرون و اعصار گذشته و روشنگر خاطره‌های عظیم و جاویدان است، از دیگر نشانه‌ها است. از میان این نشانه‌های روشن، مقام ابراهیم علیه السلام به خصوص ذکر شده؛ زیرا محلی است که در آن ابراهیم علیه السلام ایستاد، به خاطر بنای کعبه و یا به خاطر انجام مراسم حج و یا برای دعوت عمومی مردم برای انجام این مراسم بزرگ و در هر حال از مهمترین آیات مزبور است و خاطرات بی نظیری از فداکاری‌ها، اخلاص‌ها، و اجتماع‌ها را زنده می کند. در این که منظور از مقام ابراهیم علیه السلام خصوص آن نقطه‌ای است که هم اکنون سنگ مخصوصی که اثر پای ابراهیم علیه السلام بر آن نمایان است در آنجا است، یا منظور از آن تمام حرم مکه و یا تمام مواقف حج است، در میان مفسران گفتگو است، ولی در روایتی که از امام صادق علیه السلام در کتاب کافی نقل شده، اشاره به همان احتمال اول شده است.

۴- و من دخله کان آمناً

ابراهیم علیه السلام بعد از بنای خانه کعبه، امنیت شهر مکه را از خداوند درخواست نمود و گفت: ... رَبِّ اجْعَلْ هَذَا بَلَدًا آمِنًا؛ «۴» «خداوند! این سرزمین را سرزمین امن و امانی قرار حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۲۷۷» ده» خداوند دعای ابراهیم علیه السلام را اجابت کرد و آن را یک مرکز امن قرار داد که هم مایه آرامش روح و امنیت اجتماع مردمی است که به آن می آیند و از آن الهام می گیرند و هم از نظر قوانین مذهبی، امنیت آن آنچنان محترم شمرده شده که هرگونه جنگ و مبارزه در آن ممنوع است. مخصوصاً در اسلام، کعبه به عنوان یک مأمن و پناهگاه شناخته شده و حتی حیوانات این سرزمین از هر نظر باید در امنیت باشند و کسی مزاحم آنها نشود، افراد انسانی که به آن پناه می برند نیز در امان هستند حتی اگر قاتل و جانی باشند نمی توان متعرض آنها شد، ولی برای اینکه این احترام خاص خانه کعبه مورد سوء استفاده قرار نگیرد و حق مظلومان پایمال نگردد، اگر افراد جنایتکار و مجرمی به آن پناهنده شوند، دستور داده شده آنها را از نظر آب و غذا در مضیقه قرار دهند، تا مجبور گردند آنجا را ترک گویند و

آنها را به کیفر برسانند (۱)».

عمران مسجد در صلاحیت همه کس نیست

اشاره

ما كَانَ لِلْمُشْرِكِينَ أَنْ يَعْمُرُوا مَسَاجِدَ اللَّهِ شَاهِدِينَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ بِالْكُفْرِ أُولَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ وَفِي النَّارِ هُمْ خَالِدُونَ (۱۷) إِنَّمَا يَعْمُرُ مَسَاجِدَ اللَّهِ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ وَلَمْ يَخْشَ إِلَّا اللَّهَ فَعَسَىٰ أُولَئِكَ أَنْ يَكُونُوا مِنَ الْمُهْتَدِينَ (۱۸) «۱»

۱۷- مشرکان حق ندارند مساجد خدا را آباد کنند، در حالی که به کفر خویش گواهی می‌دهند آنها اعمالشان نابود (و بی ارزش) شده و در آتش جاودانه خواهند ماند. ۱۸- مساجد الهی را تنها کسی آباد می‌کند که ایمان به خدا و روز قیامت آورده و نماز را بر پا دارد و زکوة را پردازد و از چیزی جز خدا نترسد، ممکن است چنین گروهی هدایت یابند. از جمله موضوعاتی که بعد از لغو پیمان مشرکان و حکم جهاد با آنان ممکن بود برای بعضی مطرح شود، این بود که چرا ما این گروه عظیم را از خود برانیم و اجازه ندهیم به مسجد الحرام برای مراسم حج قدم بگذارند؟ در حالی که شرکت آنان در این مراسم، از هر نظر مایه آبادی است، هم آبادی بنای مسجد الحرام از طریق کمک‌های مهمی که آنها به این کار می‌کردند، و هم آبادی معنوی از نظر افزایش حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۲۷۹ جمعیت در اطراف خانه خدا! آیات فوق به این گونه افکار واهی و بی اساس پاسخ می‌گوید و در نخستین آیه تصریح می‌کند: «مشرکان حق ندارند مساجد خدا را آباد کنند، با اینکه صریحاً به کفر خود گواهی می‌دهند»؛ ما كَانَ لِلْمُشْرِكِينَ أَنْ يَعْمُرُوا مَسَاجِدَ اللَّهِ شَاهِدِينَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ بِالْكُفْرِ ... گواهی آنها بر کفر خودشان هم از لابلای سخنانشان آشکار است و هم از لابه‌لای اعمالشان و حتی طرز عبادت و مراسم حجشان نیز گواه این موضوع است. سپس به دلیل و فلسفه این حکم اشاره کرده می‌گوید: «اینها به خاطر نداشتن ایمان، اعمالشان نابود می‌شود و بر باد می‌رود و در پیشگاه خدا کمترین وزن و قیمتی ندارد»؛ ... أُولَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ و به همین دلیل «آنها جاودانه در آتش دوزخ باقی می‌مانند»؛ ... وَفِي النَّارِ هُمْ خَالِدُونَ ... با این حال نه کوشش‌هایشان برای عمران و آبادی مسجد الحرام یا مانند آن ارزشی دارد و نه انبوه اجتماعشان در اطراف خانه کعبه. خداوند پاک و منزّه است و خانه او نیز باید پاک و پاکیزه باشد و دست‌های آلودگان، از خانه خدا و مساجد باید به کلی قطع شود. در آیه بعد برای تکمیل این سخن، شرایط آباد کنندگان مساجد و کانون‌های پرستش و عبادت را ذکر می‌کند و برای آنها پنج شرط مهم بیان می‌کند و می‌گوید: «تنها کسانی مساجد خدا را آباد می‌سازند که ایمان به خدا و روز رستاخیز دارند»؛ إِنَّمَا يَعْمُرُ مَسَاجِدَ اللَّهِ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ... این اشاره به شرط اول و دوم است، که جنبه اعتقادی و زیر بنایی دارد و تا آن نباشد هیچ عمل پاک و شایسته و خالصی از انسان سر نمی‌زند، بلکه اگر ظاهراً هم شایسته باشد، در باطن آلوده به انواع غرض‌های ناپاک خواهد بود. بعد به شرط‌های سوم و چهارم اشاره کرده و می‌گوید: «و نماز را بر پا دارد و زکات را بدهد»؛ ... وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ ... یعنی ایمانش به خداوند و روز رستاخیز تنها در مرحله ادعا نباشد، بلکه با اعمال پاکش آن را تأیید کند، هم پیوندش با خداوند محکم باشد و نماز را به درستی انجام دهد، و هم پیوندش با خلق خدا و زکوة را پردازد. سرانجام به آخرین شرط اشاره کرده و می‌گوید: «و جز از خدا نترسد»؛ ... وَ لَمْ يَخْشَ إِلَّا اللَّهَ قلبش مملوّ از عشق به خداوند است و تنها احساس مسئولیت در برابر فرمان او می‌کند، حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۲۸۰ بندگان ضعیف را کوچکتر از آن می‌شمرد که بتوانند در سرنوشت او و جامعه او و آینده او و پیروزی و پیشرفت او و بالاخره در آبادی کانون عبادت او، تأثیری داشته باشند. در پایان اضافه می‌کند، این گروه که دارای چنین صفاتی هستند، ممکن است هدایت شوند و به هدف خود برسند و در عمران و آبادی مساجد خدا بکوشند و از نتایج بزرگ آن بهره‌مند شوند؛ ... فَعَسَىٰ أُولَئِكَ أَنْ يَكُونُوا مِنَ الْمُهْتَدِينَ. در اینجا به چند نکته باید توجه کرد:

۱- منظور از عمران چیست؟

آیا آباد ساختن مساجد به معنی آبادی ساختمان و تاسیسات آن، یا به معنی اجتماع و شرکت در آن است؟ بعضی از مفسران تنها یکی از این دو قسمت را در تفسیر عمران مساجد در آیه فوق انتخاب کرده‌اند، در حالی که مفهوم این کلمه یک مفهوم وسیع است و همه این امور را شامل می‌شود. مشرکان و بت پرستان نه حق شرکت در مساجد دارند و نه تعمیر و بنای ساختمان آنها و همه این امور باید به دست مسلمانان انجام پذیرد. ضمناً از این آیات استفاده می‌شود که مسلمانان نباید هدایا و کمک‌های مشرکان بلکه تمام فرق غیر اسلامی را برای ساختمان مساجد خود بپذیرند؛ زیرا آیه اول گرچه تنها سخن از مشرکان می‌گوید، ولی آیه دوم که با کلمه «انما» شروع شده، عمران مساجد را مخصوص مسلمانان می‌سازد. از اینجا روشن می‌شود که متولیان و پاسداران مساجد نیز باید از میان پاکترین افراد انتخاب شوند، نه اینکه افراد ناپاک و آلوده به خاطر مال و ثروتشان و یا به خاطر مقام یا نفوذ اجتماعی‌شان- آن چنان که در بسیاری از نقاط متأسفانه رایج شده- بر این مراکز عبادت و اجتماعات اسلامی گمارده شوند. بلکه تمام دست‌های ناپاک را از تمام این مراکز مقدس باید کوتاه ساخت. و از آن روز که گروهی از زمامداران جبار و یا ثروتمندان آلوده و گنهکار دست به ساختمان مساجد و مراکز اسلامی زدند، روح و معنویت و برنامه‌های سازنده آنها مسخ شد و همین است که می‌بینیم بسیاری از این گونه مساجد، شکل مسجدضرارابه خود گرفته‌اند.

۲- عمل خالص تنها از ایمان سرچشمه می‌گیرد.

ممکن است بعضی چنین فکر کنند که چه مانعی دارد، از سرمایه‌های غیر مسلمانان برای عمران و آبادی این مراکز استفاده کنیم؟ اما آنها که چنین می‌گویند توجه به این نکته اساسی ندارند که اسلام همه جا عمل صالح را میوه درخت ایمان می‌شمرد. عمل همیشه پرتوی از نیت و عقاید آدمی است و همیشه شکل و رنگ آن را به خود می‌گیرد. نیت‌های ناپاک ممکن نیست عمل پاکی به وجود آورند و محصول مفیدی از خود نشان دهند، چه اینکه عمل باز تاب نیت است.

۳- پاسداران شجاع

جمله ... وَ لَمْ يَخْشَ إِلَّا اللَّهَ ...؛ «جز از خدا نترسند» نشان می‌دهد که عمران و آبادی و نگاهداری مساجد جز در سایه شهامت و شجاعت ممکن نیست، هنگامی این مراکز مقدس اسلامی به صورت کانون‌های انسان سازی و کلاس‌های عالی تربیت در می‌آید که بنیانگزاران و پاسدارانی شجاع داشته باشد، آنها که از هیچ کس جز خدا نترسند و تحت تأثیر هیچ مقام و قدرتی قرار نگیرند و برنامه‌ای جز برنامه‌های الهی در آن پیاده نکنند.

۴- آیا تنها مسجدالحرام منظور است؟

بعضی از مفسران آیات فوق را مخصوص مسجدالحرام دانسته‌اند، در حالی که الفاظ آیه عام است و هیچ‌گونه دلیلی بر این تخصیص نیست، هر چند مسجدالحرام که بزرگترین مسجد اسلامی است در ردیف اول قرار گرفته و در آن روز که آیات نازل شد، بیشتر آن مسجد در نظر بود، ولی این دلیل تخصیص مفهوم آیات نمی‌شود.

۵- اهمیت بنای مساجد

درباره اهمیت بنای مسجد، احادیث فراوانی از طرق اهل بیت علیهم السلام و اهل سنت رسیده است که اهمیت فوق العاده این کار

را نشان می‌دهد. از پیامبر صلی الله علیه و آله چنین نقل شده که فرمود: «مَنْ بَنَى مَسْجِدًا كَمَفْحَصِ قَطَاءِ بَنَى اللَّهُ لَهُ يَتِيًّا حَجَّ وَحَرَمِينَ شَرِيفِينَ فِي تَفْسِيرِ نُمُونِهِ، ص: ۲۸۲ فِي الْجَنَّةِ»؛ «کسی که مسجدی بنا کند، هر چند به اندازه لانه مرغی باشد، خداوند خانه‌ای در بهشت برای او بنا خواهد ساخت.» (۱) در حدیث دیگری از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده است: «مَنْ أَشْرَحَ فِي مَسْجِدٍ مِنْ مَسَاجِدِ اللَّهِ سِرَاجًا لَمْ تَزَلِ الْمَلَائِكَةُ وَحَمَلَةُ الْعَرْشِ يَسْتَعْفُزُونَ لَهُ مَا دَامَ فِي ذَلِكَ الْمَسْجِدِ ضَوْءٌ»؛ «کسی که چراغی در مسجدی برافروزد، فرشتگان و حاملان عرش الهی، مادام که نور آن چراغ در مسجد می‌تابد برای او استغفار می‌کنند.» (۲) ولی امروز آنچه بیشتر اهمیت دارد، عمران و آبادی معنوی مساجد است و به تعبیر دیگر بیش از آنچه به ساختن مسجد اهمیت می‌دهیم، باید به ساختن افرادی که اهل مسجد و پاسداران مسجد و حافظان آن هستند اهمیت بدهیم. مسجد باید کانونی باشد برای هرگونه حرکت جنبش و سازنده اسلامی در زمینه آگاهی و بیداری مردم و پاکسازی محیط و آماده ساختن مسلمانان برای دفاع از میراث‌های اسلام! مخصوصاً باید توجه داشت، مسجد مرکزی برای جوانان با ایمان شود، نه اینکه تنها مرکز بازنشستگان و از کار افتادگان شود. مسجد باید کانونی برای فعال‌ترین قشرهای اجتماع باشد، نه مرکز افراد بیکاره و بی حال و خواب آلوده‌ها! (۳)

مقیاس افتخار و فضیلت

أَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَ عِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَمَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ جَاهَدَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَوُونَ عِنْدَ اللَّهِ وَ اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ (۲۰) الَّذِينَ آمَنُوا وَ هَاجَرُوا وَ جَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ حَجَّ وَ حَرَمِينَ شَرِيفِينَ فِي تَفْسِيرِ نُمُونِهِ، ص: ۲۸۳ أَعْظَمَ دَرَجَةً عِنْدَ اللَّهِ وَ أَوْلَيْكَ هُمُ الْفَائِزُونَ (۲۱) يُبَشِّرُهُمْ رَبُّهُمْ بِرَحْمَةٍ مِنْهُ وَ رِضْوَانٍ وَ جَنَّاتٍ لَهُمْ فِيهَا نَعِيمٌ مُقِيمٌ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ (۲۲) ۱۹- آیا سیراب کردن حجاج و آباد ساختن مسجدالحرام را همانند (عمل) کسی قرار دادید که ایمان به خدا و روز قیامت آورده و در راه او جهاد کرده است، (این هر دو) هرگز نزد خدا مساوی نیستند و خداوند گروه ظالمان را هدایت نمی‌کند. ۲۰- آنها که ایمان آوردند و هجرت کردند و با اموال و جان‌هایشان در راه خدا جهاد نمودند مقامشان نزد خدا برتر است و آنها به موهبت عظیم رسیده‌اند. ۲۱- پروردگار، آنها را به رحمتی از ناحیه خویش و خشنودی و باغ‌های بهشتی که در آن نعمت‌های جاودانه دارند بشارت می‌دهد. ۲۲- همواره و تا ابد در این باغ‌ها (و در لابه‌لای این نعمت‌ها) خواهند بود؛ زیرا نزد خداوند پاداش عظیم است.

شان نزول:

در شأن نزول آیات فوق روایات مختلفی در کتب اهل سنت و شیعه نقل شده است، که از میان آنها آنچه صحیح‌تر به نظر می‌رسد، ذیلاً می‌آوریم. دانشمند معروف اهل سنت، حاکم ابو القاسم حسکانی از بریده نقل می‌کند که شبیه و عباس هر کدام بر دیگری افتخار می‌کردند و در این باره مشغول به سخن بودند که علی علیه السلام از کنار آنها گذشت و پرسید به چه چیز افتخار می‌کنید؟ عباس گفت: امتیازی به من داده شده که احدی ندارد و آن مساله آب دادن به حجاج خانه خدا است. شبیه گفت: من تعمیر کننده مسجدالحرام (و کلید دار خانه کعبه) هستم. علی علیه السلام گفت: با اینکه از شما حیا می‌کنم، باید بگویم که با این سن کم افتخاری دارم که شما ندارید، آنها پرسیدند کدام افتخار؟! فرمود: من با شمشیر جهاد کردم تا شما ایمان به خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله آوردید. عباس خشمناک برخاست و دامن‌کشان به سراغ پیامبر صلی الله علیه و آله آمد (و به عنوان شکایت) گفت: آیا نمی‌بینی علی چگونه با من سخن می‌گوید؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: علی را صدا کنی، حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۲۸۴ هنگامی که به خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله آمد فرمود: چرا این گونه با عمویت (عباس) سخن گفتی؟ علی علیه السلام گفت: ای رسول خدا! اگر من او را ناراحت ساختم با بیان حقیقتی بوده است، در برابر گفتار حق هر کس می‌خواهد

ناراحت شود و هر کس می‌خواهد خشنود! جبرئیل نازل شد و گفت ای محمد! پروردگارت به تو سلام می‌فرستد، و می‌گوید این آیات را بر آنها بخوان: ... أَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَ... «آیا سیراب کردن حجاج و عمران مسجدالحرام را هم چون ایمان به خدا و روز رستاخیز و جهاد در راه او قرار دادید، هرگز مساوی نیستند.» (۱) همین روایت، به همین مضمون، یا با تفاوت کمی، در کتاب‌های فراوانی از اهل سنت نقل شده، مانند تفسیر طبری و ثعلبی، اصحاب التزول واحدی، تفسیر خازن بغدادی، معالم التنزیل علامه بغوی، مناقب ابن مغزلی، جامع الاصول ابن اثیر، تفسیر فخر رازی و کتاب‌های دیگر. (۲) به هر حال حدیث فوق از احادیث معروف و مشهوری است که حتی افراد متعصب به آن اعتراف کرده‌اند و ما پس از اتمام تفسیر این آیات باز در این باره سخن خواهیم گفت.

تفسیر:

اشاره

با اینکه آیات، شأن نزول خاص دارند، در عین حال مکمل بحث آیات گذشته‌اند و نظیر آن در قرآن فراوان است. در نخستین آیه می‌گوید: «آیا سیراب کردن حاجیان خانه خدا و عمران مسجدالحرام را همانند کار کسی قرار دادید که ایمان به خدا و روز قیامت دارد و در راه خدا جهاد کرده است، این دو هیچگاه در نزد خدا یکسان نیستند و خداوند جمعیت ستمکار را هدایت نمی‌کند؛ أَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَ عِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَمَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَ جَاهَدَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَوُونَ عِنْدَ اللَّهِ وَ اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ. حج و حریمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۲۸۵ «سِقَايَةَ» هم مصدر است به معنی آب دادن و هم به معنی وسیله و پیمانه ای است که با آن آب می‌دهند (همانگونه که در آیه ۷۰ سوره یوسف آمده است) و هم به معنی ظرف بزرگ یا حوضی است که آب در آن می‌ریزند. در مسجدالحرام در میان چشمه زمزم و خانه کعبه، محلی وجود داشته که به نام سقایة العباس معروف بوده است، گویا در آنجا ظرف بزرگی می‌نهادند که حاجیان از آن آب بر می‌داشتند. از تواریخ چنین بر می‌آید که قبل از اسلام، منصب سقایة الحاج در ردیف منصب کلید داری خانه کعبه و از مهم‌ترین مناصب محسوب می‌شد. ضرورت و نیاز شدید حجاج در ایام حج به آب، آن هم در آن سرزمین خشک و سوزان و کم آب که غالب ایام سال هوا گرم است به این موضوع (سقایت حاج) اهمیت خاصی می‌داد و کسی که سرپرست این مقام بود، از موقعیت ویژه‌ای طبعا برخوردار می‌شد، چرا که خدمت او به حجاج یک خدمت حیاتی به‌شمار می‌رفت. هم چنین کلید داری و عمران و آبادی مسجدالحرام که مقدس‌ترین و بزرگ‌ترین کانون مذهبی حتی در زمان جاهلیت محسوب می‌شد، احترام فوق‌العاده‌ای برای شخص یا اشخاصی که متصدی آن بودند، بر می‌انگیخت. با همه اینها قرآن مجید می‌گوید: ایمان به خداوند و جهاد در راه او از تمام این کارها برتر و بالاتر است! در آیه بعد به عنوان تأکید و توضیح می‌فرماید: «کسانی که ایمان آوردند و هجرت نمودند و در راه خدا با مال و جان خود جهاد کردند، اینها در پیشگاه خداوند مقامی برتر و بزرگ‌تر دارند؛ الَّذِينَ آمَنُوا وَ هَاجَرُوا وَ جَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ أَكْبَرُ عِنْدَ اللَّهِ ...» (و اینها به افتخار بزرگی نایل شده‌اند). ... وَ أُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ. در آیه بعد می‌گوید: خداوند سه موهبت بزرگ در برابر این سه کار مهم (ایمان، هجرت و جهاد) به آنها می‌بخشد: ۱- آنها را به رحمت گسترده خود بشارت می‌دهد و از آن بهره‌مند می‌سازد: يُبَشِّرُهُمْ رَبُّهُمْ بِرَحْمَةٍ مِنْهُ ... ۲- آنها را از رضامندی و خشنودی خویش بهره‌مند می‌کند: ... وَ رِضْوَانٍ ... ۳- باغ‌هایی از بهشت در اختیار آنها می‌گذارد که نعمت‌هایش دایمی و همیشگی حج و حریمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۲۸۶ است: وَ جَنَّاتٍ لَّهُمْ فِيهَا نَعِيمٌ مُّقِيمٌ. در آیه بعد برای تأکید بیشتر اضافه می‌کند، جاودانه در آنها تا ابد خواهند ماند: خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ... زیرا نزد خداوند پادشاه‌های عظیم است که در برابر اعمال بندگان به آنها می‌بخشد: ... إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ. در اینجا به دو نکته باید توجه داشت:

۱- تعریف تاریخ:

همانگونه که در شأن نزول آیات فوق خواندیم، مطابق روایتی که در بسیاری از معروفترین کتب اهل سنت نقل شده، این آیات در مورد علی علیه السلام و بیان فضایل او نازل شده هر چند مفهوم آن عام و گسترده است (بارها گفته‌ایم شأن نزولها مفاهیم آیات را محدود نمی‌سازد). ولی از آنجا که بعضی از مفسران اهل سنت تمایل ندارند فضایل چشمگیری برای علی علیه السلام اثبات شود، با اینکه او را چهارمین پیشوای بزرگ خود می‌دانند، اما مثل اینکه از این می‌ترسند که اگر در برابر مدارکی که امتیازات فوق العاده علی علیه السلام را اثبات می‌کند، تسلیم شوند، ممکن است جمعیت شیعه در برابر آنها بپاخیزند و آنها را در تنگنا قرار دهند، که چرا دیگران را بر علی علیه السلام مقدم داشتید؟ از این رو بسیار می‌شود که از واقعیت‌های تاریخی چشم می‌پوشند و تا آنجا که بتوانند به ایراد در این گونه احادیث از نظر سند می‌پردازند و اگر جای دست‌اندازی در سند پیدا نکنند، سعی می‌کنند به گونه‌ای دلالت آن را مخدوش سازند، این گونه تعصب‌ها متأسفانه حتی در عصر ما ادامه دارد و حتی بعضی از دانشمندان روشنفکر آنان از این برکنار نمانده‌اند. فراموش نمی‌کنم در گفتگویی که با یکی از دانشمندان اهل سنت داشتم، هنگامی که سخن از اینگونه احادیث به میان آمد، جمله عجیبی اظهار داشت، او می‌گفت: «به عقیده من، شیعه می‌تواند تمام اصول و فروع مکتب خویش را از منابع و مدارک و کتاب‌های ما اثبات کند، چون به قدر کافی احادیثی که به نفع مکتب شیعه باشد در کتب ما حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۲۸۷ وجود دارد!» ولی برای اینکه خود را از همه این منابع و مدارک یک‌باره راحت کند، گفت: «به عقیده من پیشینیان ما افراد خوش‌باوری بودند و تمام احادیثی را که شنیده‌اند در کتب خود آورده‌اند، و ما نمی‌توانیم آنچه را آنها نوشته‌اند به سادگی بپذیریم!» (البته سخنش شامل کتب صحاح و مسانید معتبر و درجه اول آنان نیز می‌شد!). به او گفتم روش محققانه این نیست که انسان مکتبی را قبلاً روی یک سلسله وراثت‌ها بپذیرد و بعد هر حدیثی با آن موافق باشد، صحیح و هر حدیثی با آن تطبیق نکند، از آثار خوش‌باوری پیشینیان بداند، هر چند حدیث معتبری باشد. چه خوب است به جای این طرز فکر راه دیگری انتخاب کنید، قبلاً خود را از هرگونه عقیده موروثی خالی سازید، سپس در برابر مدارک منطقی بنشینید، آنگاه انتخاب عقیده کنید! ملاحظه می‌فرمایید: چرا و به چه علت احادیث مشهور و معروفی که از مقام والای علی علیه السلام خبر می‌دهد و برتری او را بر دیگران اثبات می‌کند، این چنین مورد بی‌مهری بلکه مورد تهاجم رگبارهای ایرادات قرار گرفته و گاهی نیز به دست فراموشی سپرده می‌شود و اصلاً سخنی از آن به میان نمی‌آید؟ گویی اصلاً این همه احادیث وجود خارجی ندارند!! با توجه به آنچه در بالا گفتیم، به گفتاری از مفسر معروف نویسنده المنار می‌پردازیم، او در شأن نزول آیات فوق روایت معروف بالا را به کلی کنار نهاده و روایت دیگری که با محتوای آیات اصلاً منطبق نیست و باید آن را به عنوان یک حدیث مخالف قرآن کنار زد، معتبر دانسته است، و آن حدیثی است که از نعمان بن بشیر نقل شده که می‌گوید: کنار منبر پیامبر صلی الله علیه و آله در میان جمعی از صحابه نشسته بودم، یکی از آنها گفت: «من بعد از اسلام عملی را بالاتر از این نمی‌دانم که حاجیان خانه خدا را سیراب کنم» دیگری گفت: «عمران مسجدالحرام از هر عملی بالاتر است» سومی گفت: «جهاد در راه خدا از آنچه گفتید بهتر است»، عمر آنها را از گفتگو کردن نهی کرد و گفت: «صدای خود را کنار منبر رسول خدا صلی الله علیه و آله بلند نکنید- و آن روز، روز جمعه بود- ولی هنگامی که نماز جمعه را خواندم، نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌روم و از او در باره مسأله‌ای که اختلاف کردید سؤال می‌کنم» (بعد از نماز نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله رفت و سؤال کرد) در این حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۲۸۸ موقع آیات فوق نازل شد. «۱» در حالی که این روایت از جهات مختلفی با آیات مورد بحث ناسازگار است و می‌دانیم هر روایتی که مخالف قرآن باشد باید آن را دور افکند؛ زیرا: اولاً: در آیات فوق مقایسه میان جهاد و سقایه الحاج و عمران مسجدالحرام نشده است، بلکه در یک سوی، مقایسه سقایه حاج و عمران مسجدالحرام قرار گرفته و در سوی دیگر ایمان به خداوند و روز رستاخیز و جهاد و این نشان می‌دهد که افرادی آن اعمال را که در دوران جاهلیت انجام داده بودند با ایمان و جهاد مقایسه می‌کردند، که

قرآن صریحا می‌گوید این دو برابر نیستند، نه مقایسه جهاد با عمران مسجدالحرام و سقایه الحاج. ثانیا: جمله: لا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ نشان می‌دهد که اعمال گروه اول توأم با ظلم بوده است و این در صورتی است که در حال شرک واقع شده باشد، چه اینکه قرآن می‌گوید: ... إِنَّ الشُّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ. «۲» و اگر مقایسه میان ایمان و سقاییت حاج توأم با ایمان و جهاد باشد، جمله: ... وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ مفهومی نخواهد داشت. ثالثا: آیه دوم مورد بحث که می‌گوید آن کسانی که ایمان آوردند و هجرت کردند و جهاد نمودند، مقام والاتری دارند، مفهومش این است: از کسانی که ایمان و هجرت و جهاد نداشتند، برترند و این با حدیث نعمان سازش ندارد؛ زیرا گفتگو کنندگان طبق آن حدیث همه از مؤمنان بودند و شاید در مهاجرت و جهاد شرکت داشتند. رابعا: در آیات گذشته سخن از اقدام مشرکان به عمران مساجد بود، ما كَانَ لِلْمُشْرِكِينَ أَنْ يَعْمُرُوا مَسَاجِدَ اللَّهِ ... و آیات مورد بحث که به دنبال آن قرار دارد، همان موضوع را تعقیب می‌کند و این نشان می‌دهد که عمران مسجدالحرام و سقاییت حاج در حال شرک، موضوع بحث این آیات است و این چیزی است که با روایت نعمان تطبیق نمی‌کند. تنها مطلبی که ممکن است در برابر این استدلال‌ات گفته شود، این است که تعبیر به اعظم درجه نشان می‌دهد که هر دو طرف مقایسه، اعمال خوبی هستند، اگر چه یکی از حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۲۸۹ دیگری برتر بوده است. ولی جواب این سخن روشن است؛ زیرا افعال تفضیل (صفت تفضیلی) غالبا در مواردی به کار می‌رود که یک طرف مقایسه واجد فضیلت است و طرف دیگر صفر است، مثلا بسیار شده است که می‌گویند، دیر رسیدن بهتر از هرگز نرسیدن است، مفهوم این سخن آن نیست که هرگز به مقصد نرسیدن و تصادف کردن و نابودی چیز خوبی است، ولی دیر رسیدن از آن بهتر است و یا اینکه در قرآن می‌خوانیم ... وَالصُّلْحُ خَيْرٌ؛ «۱» «صلح از جنگ بهتر است»، معنی این جمله آن نیست که جنگ چیز خوبی است و یا اینکه می‌خوانیم: ... وَلَعَلَّكَ مَوْمِنٌ خَيْرٌ مِنْ مُشْرِكٍ؛ «۲» «بنده با ایمان از بت پرست بهتر است». آیا بت پرست خیر و فضیلتی دارد؟ در همین سوره توبه آیه ۱۰۸ می‌خوانیم: ... لَمَسْجِدٍ أُسَسَ عَلَى التَّقْوَى مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِيهِ؛ «مسجدی که اساس آن از روز نخست بر پایه تقوی گذارده شده است (از مسجد ضرار همان مسجدی که منافقان برای ایجاد تفرقه ساخته بودند) برای عبادت شایسته تر است». با اینکه می‌دانیم عبادت در مسجد ضرار هیچ گونه شایستگی ندارد و نظیر این تعبیرات در قرآن و کلمات عرب و سایر زبان‌ها فراوان است. از مجموع آنچه گفته شد، نتیجه می‌گیریم که روایت نعمان بن بشیر چون بر خلاف محتوای قرآن است، باید کنار نهاده شود و آنچه با ظاهر آیات می‌سازد، همان حدیث مشهوری است که در آغاز بحث تحت عنوان شأن نزول بیان کردیم و این فضیلتی است برای پیشوای بزرگ اسلام علی بن ابی طالب علیه السلام. خداوند همه ما را به پیروی از حق و پیروی از اینگونه پیشوایان ثابت قدم بدارد و چشم و گوش باز و فکر دور از تعصب و عنایت کند. همچنین از آیات فوق استفاده می‌شود که مقام رضوان که از بزرگترین مواهب و مقاماتی است که خداوند به مؤمنان و مجاهدان می‌بخشد، چیزی است غیر از باغ‌های بهشت و نعمت‌های جاویدانش و غیر از رحمت گسترده پروردگار. «۳» حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۲۹۰

نخستین مهاجران اسلام

لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الْيَهُودَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا وَ لَتَجِدَنَّ أَقْرَبَهُمْ مَوَدَّةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَى ذَلِكَ بَأَنَّ مِنْهُمْ قِسِيِينَ وَ رُهْبَانًا وَ أَنَّهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ (۸۲) وَ إِذَا سَمِعُوا مَا أُنزِلَ إِلَى الرَّسُولِ تَرَى أَعْيُنَهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ يَقُولُونَ رَبَّنَا آمَنَّا فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ (۸۳) وَ مَا لَنَا لَا نُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ مَا جَاءَنَا مِنَ الْحَقِّ وَ نَطْمَعُ أَنْ يُدْخِلَنَا رَبُّنَا مَعَ الْقَوْمِ الصَّالِحِينَ (۸۴) فَأَتَابَهُمُ اللَّهُ بِمَا قَالُوا جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَ ذَلِكَ جَزَاءُ الْمُحْسِنِينَ (۸۵) وَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ (۸۶) «۱» ۸۲- به طور مسلم یهود و مشرکان را دشمن ترین مردم نسبت به مؤمنان خواهی یافت، ولی آنها را که می‌گویند مسیحی هستیم نزدیک ترین دوستان به مؤمنان می‌یابی، این به خاطر آن است که در میان آنها افرادی دانشمند و تارک دنیا هستند و

آنها (در برابر حق) تکبر نمی‌ورزند. ۸۳- و هر زمان آیاتی را که بر پیامبر نازل شده، بشنوند چشم‌های آنها را حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۲۹۱ می‌بینی که (از شوق) اشک می‌ریزد، به خاطر حقیقتی را که دریافته‌اند، آنها می‌گویند: پروردگارا ایمان آوردیم، ما را با گواهان (و شاهدان حق) بنویس. ۸۴- چرا ما ایمان به خدا و آنچه از حق به ما رسیده نیاوریم در حالی که آرزو داریم ما را در زمره جمعیت صالحان قرار دهد؟! ۸۵- خداوند آنها را به خاطر این سخن، باغ‌هایی از بهشت پاداش داد که از زیر درختان آن نهرها جاری است، جاودانه در آن خواهند ماند و این جزای نیکوکاران است. ۸۶- و کسانی که کافر شدند و آیات ما را تکذیب کردند، آنها اهل دوزخ‌اند.

شان نزول: نخستین مهاجران اسلام

بسیاری از مفسران از جمله طبرسی در مجمع البیان و فخر رازی و نویسنده المنار در تفسیرهای خود، از مفسران پیشین نقل کرده‌اند که این آیات درباره نجاشی زمام‌دار حبشه در عصر پیامبر صلی الله علیه و آله و یاران او نازل شده است و در حدیثی که در تفسیر برهان نقل شده این موضوع مشروحا آمده است. آنچه از روایات اسلامی و تواریخ و گفتار مفسران در این زمینه استفاده می‌شود چنین است: در سال‌های نخستین بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله و دعوت عمومی او، مسلمانان در اقلیت شدیدی قرار داشتند، قریش به قبایل عرب توصیه کرده بودند که هر کدام، افراد وابسته خود که به پیامبر صلی الله علیه و آله ایمان آورده‌اند را، تحت فشار شدید قرار دهند و به این ترتیب هر یک از مسلمانان از طرف قوم و قبیله خود سخت تحت فشار قرار داشت. آن روز تعداد مسلمانان برای دست زدن به یک جهاد آزادی بخش کافی نبود، پیامبر صلی الله علیه و آله برای حفظ این دسته کوچک، و تهیه پایگاهی برای مسلمانان در بیرون حجاز، به آنها دستور مهاجرت داد و حبشه را برای این مقصد انتخاب فرمود و گفت: در آنجا زمام‌دار صالحی است که از ستم و ستمگری جلوگیری می‌کند، شما آنجا بروید تا خداوند فرصت مناسبی در اختیار ما بگذارد. حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۲۹۲ منظور پیامبر صلی الله علیه و آله نجاشی «۱» بود. یازده مرد و چهار زن از مسلمانان عازم حبشه شدند و از طریق دریا با کرایه کردن کشتی کوچکی، راه حبشه را پیش گرفتند و این در ماه رجب سال پنجم بعثت بود. و مهاجرت اول نام گرفت. چیزی نگذشت که جعفر بن ابوطالب و جمعی دیگر از مسلمانان به حبشه رفتند و هسته اصلی یک جمعیت متشکل اسلامی را، که از ۸۲ نفر مرد و عده قابل ملاحظه‌ای زن و کودک تشکیل می‌شد، به وجود آوردند. طرح این مهاجرت برای بت پرستان سخت دردناک بود؛ زیرا به خوبی می‌دیدند چیزی نخواهد گذشت که با یک جمعیت متشکل نیرومند از مسلمانان که تدریجا اسلام را پذیرفته و به سرزمین امن و امان حبشه رفته‌اند روبرو خواهند شد. برای به هم زدن این موقعیت دست به کار شدند و دو نفر از جوانان باهوش و فعال و حيله‌گر و پشت هم انداز؛ یعنی عمرو بن عاص و عماره بن ولید را برای به هم زدن موقعیت مسلمانان حبشه انتخاب کردند و با هدایای فراوانی به حبشه فرستادند، این دو نفر در کشتی شراب نوشیدند و به جان هم افتادند، ولی به هر حال برای پیاده کردن نقشه خود وارد سرزمین حبشه شدند و با مقدماتی به حضور نجاشی بار یافتند و قبلا با دادن هدایای گرانبهایی به اطرافیان نجاشی، موافقت آنها را جلب کرده و قول تأیید و طرفداری از آنان گرفته بودند. عمرو عاص سخنان خود را از اینجا شروع کرد و با نجاشی چنین گفت: «ما فرستادگان بزرگان مکه‌ایم. تعدادی از جوانان سبک مغز در میان ما پرچم مخالفت برافراشته‌اند و از آیین نیاکان خود برگشته و به بدگویی از خدایان ما پرداخته و آشوب و فتنه به پا کرده و در میان مردم تخم نفاق پاشیده‌اند و از موقعیت سرزمین شما سوء استفاده کرده و به اینجا پناه آوردند، ما از آن می‌ترسیم که در اینجا نیز دست به اخلال‌گری زنند، بهتر این است که آنها را به ما بسپارید و به محل خود باز گردانیم...» این را گفتند و هدایایی را که با خود آورده بودند، تقدیم داشتند. نجاشی گفت: تا من با نمایندگان این پناهندگان به کشورم تماس نگیرم، نمی‌توانم حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۲۹۳ در این زمینه سخن بگویم و از آنجا که این بحث یک بحث مذهبی است باید از نمایندگان مذهبی نیز در

جلسه‌ای در حضور شما دعوت شود. روز دیگر در یک جلسه مهم که اطرافیان نجاشی و جمعی از دانشمندان مسیحی و جعفرین ابی طالب به نمایندگی مسلمانان و نمایندگان قریش، حضور داشتند، نجاشی پس از استماع سخنان نمایندگان قریش رو به جعفر کرد و از او خواست که نظر خود را در این زمینه بیان کند. جعفر پس از ادای احترام چنین گفت: نخست از اینها پرسید آیا ما جزو بردگان فراری این جمعیت هستیم؟! عمرو گفت: نه شما آزادید. جعفر گفت: سؤال کنید آیا آنها دینی بر ذمه ما دارند که آن را از ما می‌طلبند؟! عمرو: نه ما هیچگونه مطالبه‌ای از شما نداریم. جعفر: آیا خونی از شما ریخته‌ایم که آن را از ما می‌طلبید؟! عمرو: نه چنین چیزی در کار نیست. جعفر: پس از ما چه می‌خواهید که این همه ما را شکنجه و آزار دادید و ما از سرزمین شما که مرکز ظلم و بیدادگری بود بیرون آمدیم؟! سپس جعفر رو به نجاشی کرد و گفت: ما جمعی نادان بودیم، بت پرستی می‌کردیم، گوشت مردار می‌خوردیم، انواع کارهای زشت و ننگین انجام می‌دادیم، قطع رحم می‌کردیم و نسبت به همسایگان خویش بدرفتاری داشتیم و نیرومندان ما ضعیفان را می‌خوردند! ولی خداوند پیامبری در میان ما مبعوث کرد که به ما دستور داده است هرگونه شیهه و شریک را از خدا دور سازیم و فحشا و منکرات و ظلم و ستم و قمار را ترک گوئیم، به ما دستور داده نماز بخوانیم، زکات بدهیم، عدالت و احسان پیشه کنیم و بستگان خود را کمک نماییم. نجاشی گفت: عیسای مسیح نیز برای همین مبعوث شده بود! سپس از جعفر پرسید: آیا چیزی از آیه‌ای که بر پیامبر شما نازل شده است حفظ داری؟ جعفر گفت: آری و سپس شروع به خواندن سوره مریم کرد. حسن انتخاب جعفر، در مورد آیات تکان دهنده این سوره، که مسیح و مادرش را حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۲۹۴ از هرگونه تهمت‌های ناروا پاک می‌سازد، اثر عجیبی گذاشت تا آنجا که قطره‌های اشک شوق، از دیدگان دانشمندان مسیحی سرازیر گشت و نجاشی صدا زد به خدا سوگند نشانه‌های حقیقت در این آیات نمایان است! هنگامی که عمرو خواست در اینجا سخنی بگوید و تقاضای سپردن مسلمانان را به دست وی کند، نجاشی دست بلند کرد و محکم بر صورت عمرو کوبید و گفت: خاموش باش، به خدا سوگند اگر بیش از این سخنی در مذمت این جمعیت بگویی تو را مجازات خواهم کرد! این جمله را گفت و رو به مأمورین کرد و صدا زد هدایای آنها را به آنان برگردانید و آنها را از حبسه بیرون کنید، و به جعفر و یارانش گفت: آسوده خاطر در کشور من زندگی کنید! این پیشامد علاوه بر اثر تبلیغی عمیقی که در زمینه شناساندن اسلام به جمعی از مردم حبشه داشت، سبب شد که مسلمانان مکه به این کشور همچون پایگاهی مطمئن حساب کنند و مسلمانان تازه وارد را برای آن روز که قدرت کافی بیابند، به آنجا روانه سازند. سال‌ها گذشت. پیامبر صلی الله علیه و آله هجرت کرد و کار اسلام بالا گرفت و عهدنامه حدیبیه امضا شد و پیامبر صلی الله علیه و آله متوجه فتح خیبر گشت. در آن روز که مسلمانان از فرط شادی به خاطر در هم شکستن بزرگترین کانون خطر یهود در پوست نمی‌گنجیدند، از دور شاهد حرکت دسته جمعی عده‌ای به سوی سپاه اسلام بودند، چیزی نگذشت که معلوم شد این جمعیت همان مهاجران حبشه‌اند که به آغوش وطن باز می‌گردند در حالی که قدرت‌های اهریمنی دشمنان در هم شکسته شده و نهال اسلام به قدر کافی ریشه دوانیده است. پیامبر صلی الله علیه و آله با مشاهده جعفر و مهاجران حبشه، این جمله تاریخی را فرمود: «لَا أَدْرِي «أَنَا بِفَتْحِ خَيْبَرٍ أَسِيرٌ أَمْ بِقُدُومِ جَعْفَرٍ؟!»؛ «نمی‌دانم از پیروزی خیبر خوشحال‌تر باشم یا از بازگشت جعفر؟» می‌گویند علاوه بر مسلمانان، هشت نفر از شامیان که در میان آنها یک راهب مسیحی بود و تمایل شدید به اسلام پیدا کرده بودند، خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله رسیدند و پس از شنیدن آیات سوره یس به گریه افتادند و مسلمان شدند و گفتند چقدر این آیات به تعلیمات راستین مسیح شباهت دارد. حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۲۹۵ طبق روایتی که در تفسیر المنار از سعید بن جبیر نقل شده، نجاشی سی نفر از بهترین یاران خود را به عنوان اظهار علاقه به پیامبر صلی الله علیه و آله و آیین اسلام به مدینه فرستاد و همانها بودند که با شنیدن آیات سوره یس گریستند و اسلام را پذیرفتند، آیات فوق نازل شد و از این مؤمنان تجلیل کرد «۱» و «۲»

در این آیات مقایسه‌ای میان یهودیان و مسیحیانی که معاصر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله بوده‌اند شده است. در نخستین آیه یهود و مشرکان در یک صف قرار داده شده‌اند و مسیحیان در صف دیگر، در آغاز می‌گوید: «سرسختترین دشمنان مومنان، یهود و مشرکان هستند، و بامحبت‌ترین آنها نسبت به مؤمنان مدعیان مسیحیت‌اند»؛ لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الْيَهُودَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا وَ لَتَجِدَنَّ أَقْرَبَهُمْ مَوَدَّةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَى ... تاریخ اسلام بخوبی گواه این حقیقت است؛ زیرا در بسیاری از صحنه‌های نبردهای ضد اسلامی، یهود بطور مستقیم یا غیر مستقیم دخالت داشتند و از هر گونه کار شکنی و دشمنی خود داری نمی‌کردند، افراد بسیار کمی از آنها به اسلام گرویدند، در حالی که در غزوات اسلامی، کمتر مسلمانان را مواجه با مسیحیان می‌بینیم و نیز افراد زیادی از آنها را مشاهده می‌کنیم که به صفوف مسلمین پیوستند. سپس قرآن دلیل این تفاوت روحیه و خط مشی اجتماعی را طی چند جمله بیان می‌کند: نخست اینکه، در میان آنها جمعی دانشمند بودند که به اندازه دانشمندان دنیا پرست یهود در کتمان حقیقت کوشش نداشتند؛ ... ذَلِكَ بَأَنَّ مِنْهُمْ قِسِّيِينَ ... (۳) و نیز در میان آنها حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۲۹۶ جمعی تارک دنیا بودند که درست در نقطه مقابل حریصان یهود گام برمی‌داشتند، هر چند گرفتار انحرافات بود و ولی باز در سطحی بالاتر از یهود قرار داشتند ... وَرُهْبَانًا ... بسیاری از آنها در برابر پذیرش حق خاضع بودند و تکبری از خود نشان نمی‌دادند، در حالی که اکثریت یهود به خاطر اینکه خود را نژاد برتر می‌دانستند، از قبول آیین اسلام که از نژاد یهود برنخاسته بود سر باز می‌زدند؛ ... وَ أَنَّهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ. به علاوه جمعی از آنان (همانند همراهان جعفر و جمعی از مسیحیان حبشه) «هنگامی که آیات قرآن را می‌شنیدند، اشک شوق از دیدگان‌شان به خاطر دست یافتن به حق سرازیر می‌شد»؛ وَإِذَا سَمِعُوا مَا أُنزِلَ إِلَى الرَّسُولِ تَرَى أَعْيُنَهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمَّا عَزَفُوا مِنَ الْحَقِّ ... با صراحت و شهادت و بی‌نظری صدا می‌زدند: «... پروردگارا! ما ایمان آوردیم، ما را از گواهان حق و همراهان محمد صلی الله علیه و آله و یاران او قرار ده»؛ ... رَبَّنَا آمَنَّا فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ. آنها به قدری تحت تأثیر آیات تکان دهنده این کتاب آسمانی قرار می‌گرفتند که می‌گفتند: «چگونه ممکن است ما به خداوند یگانه و حقایقی که از طرف او آمده است ایمان نیاوریم در حالی که انتظار داریم ما را در زمره جمعیت صالحان قرار دهد»؛ وَ مَا لَنَا لَا نُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ مَا جَاءَنَا مِنَ الْحَقِّ وَ نَطْمَعُ أَنْ يُدْخِلَنَا رَبُّنَا مَعَ الْقَوْمِ الصَّالِحِينَ. البته همانطور که در بالا اشاره کردیم، این مقایسه بیشتر درباره یهود و مسیحیان معاصر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله است؛ زیرا یهود با اینکه دارای کتاب آسمانی بودند، به خاطر دلبستگی بیش از اندازه به مادیات، در صف مشرکانی قرار گرفته بودند که از نظر مذهبی با آنها هیچ وجه اشتراکی نداشتند. در حالی که در ابتدا، یهودیان مبشران اسلام محسوب می‌شدند و انحرافات همانند تثلیث و غلو مسیحیت را نداشتند، اما دنیا پرستی شدید آنها را به کلی از حق بیگانه کرد، در حالی که مسیحیان آن عصر چنین نبودند. ولی تاریخ گذشته و معاصر به ما می‌گوید: مسیحیان قرون بعد، درباره اسلام و مسلمین مرتکب جنایاتی شدند که دست کمی از یهود نداشت. جنگ‌های طولانی و خونین صلیبی در گذشته و تحریکات فراوانی که امروز از ناحیه استعمار کشورهای مسیحی بر ضد اسلام و مسلمین می‌شود، چیزی نیست که بر حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۲۹۷ کسی پنهان باشد، بنابر این نباید آیات فوق را به عنوان یک قانون کلی در باره همه مسیحیان دانست. جمله‌های: وَإِذَا سَمِعُوا مَا أُنزِلَ إِلَى الرَّسُولِ ... و ما بعد آن، گواه بر این است که این آیات درباره جمعی از مسیحیان معاصر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شده است. در دو آیه بعد به سرنوشت این دو طایفه و پاداش و کیفر آنها اشاره شد، نخست می‌گوید: آنها که در برابر افراد با ایمان، محبت نشان دادند و در مقابل آیات الهی سر تسلیم فرود آوردند و با صراحت ایمان خود را اظهار داشتند، خداوند در برابر این، به آنها باغ‌های بهشت را پاداش می‌دهد که از زیر درختان آن نهرها جاری است و جاودانه در آن می‌مانند و این است جزای نیکوکاران؛ فَأَثَابَهُمُ اللَّهُ بِمَا قَالُوا جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَ ذَلِكَ جزاء الْمُحْسِنِينَ. (۱) در مقابل، آنها که راه دشمنی را پیمودند و کافر شدند و آیات خدا را تکذیب کردند، اهل دوزخ‌اند؛ وَ الَّذِينَ كَفَرُوا

وَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ. (۲) حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۲۹۸

حرم امن

أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا جَعَلْنَا حَرَمًا آمِنًا وَيَتَخَطَّفُ النَّاسُ مِنْ حَوْلِهِمْ أَفَبِالْبَاطِلِ يُؤْمِنُونَ وَبِنِعْمَةِ اللَّهِ يَكْفُرُونَ (۶۷) وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُ أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْكَافِرِينَ (۶۸) وَ الَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ (۶۹) «۱» ۶۷- آیا ندیدند که ما حرم امنی برای آنها قرار دادیم، در حالی که مردم را در اطراف آنها (در بیرون این حرم) می‌ربایند؟ آیا به باطل ایمان می‌آورند و نعمت خداوند را کفران می‌کنند؟ ۶۸- چه کسی ستمکارتر از آن کس است که بر خداوند دروغ می‌بندد، یا حق را پس از آنکه به سراغش آمد تکذیب می‌کند؟ آیا جایگاه کافران در دوزخ نیست؟ ۶۹- و آنها که در راه ما (با خلوص نیت) جهاد کنند، قطعاً هدایتشان خواهیم کرد و خداوند با نیکوکاران است.

شان نزول:

در تفسیر در المنثور، ذیل آیه مورد بحث از ابن عباس چنین نقل شده است گروهی از مشرکان گفتند: ای محمد! اگر ما داخل در دین تو نمی‌شویم، تنها به خاطر این است که حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۲۹۹ می‌ترسیم مردم ما را بر بایند (و به سرعت نابود کنند) چون جمعیت ما کم است و جمعیت مشرکان عرب بسیارند، به محض اینکه به آنها خبر رسد که ما وارد دین تو شده‌ایم، به سرعت ما را می‌ربایند و خوراک یک نفر از آنها هستیم! در اینجا آیه: أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا ... نازل شد و به آنها پاسخ گفت. در آیات گذشته نیز به این بهانه مشرکان، به صورت دیگری اشاره شده بود که ما می‌ترسیم اگر اظهار ایمان کنیم و به دنبال آن هجرت نماییم، زندگی ما مختل شود که قرآن از طرق مختلف به آنها پاسخ گفت. در آیات مورد بحث قرآن، از طریق دیگری به آنها پاسخ می‌گوید و می‌فرماید: «آیا آنها ندیدند که ما برای آنها حرم امنی قرار دادیم (سرزمین پاک و مقدس مکه)»؛ أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا جَعَلْنَا حَرَمًا آمِنًا در حالی که عرب در ناامنی به سر می‌برند و در بیرون این سرزمین انسان‌ها را می‌ربایند، همه جا غارت است و کشتار، اما این سرزمین همچنان امن و امان باقی مانده است؛ ... وَ يَتَخَطَّفُ النَّاسُ مِنْ حَوْلِهِمْ خداوندی که قادر است در این دریای متلاطم و طوفانی سرزمین حجاز، حرم مکه را همچون جزیره‌ای آرام و امن و امان قرار دهد، چگونه قدرت ندارد آنها را در برابر دشمنان حفظ کند؟ و چگونه آنها از این مردم ضعیف و ناتوان در برابر خداوند بزرگ و قادر متعال وحشت دارند؟! «آیا با این حال آنها به باطل ایمان می‌آورند و نعمت خدا را کفران می‌کنند؟!»؛ أَفَبِالْبَاطِلِ يُؤْمِنُونَ وَبِنِعْمَةِ اللَّهِ يَكْفُرُونَ. کوتاه سخن اینکه خداوندی که می‌تواند در میان یک سرزمین گسترده بحرانی، که جمعی از مردم نیمه وحشی در آن سکونت دارند یک منطقه کوچک را در امنیت فرو برد، چگونه نمی‌تواند انسان‌های مؤمن را در میان انبوهی کافر و بی‌ایمان حفظ کند؟ پس از ذکر این دلیل روشن، در آیه بعد چنین نتیجه‌گیری و جمع‌بندی می‌کند: «آیا کسی ظالم‌تر از آنها که بر خداوند دروغ می‌بندد، یا حق را پس از آن که به سراغشان آمد انکار می‌کند، پیدا می‌شود؟!»؛ وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُ ما دلایل آشکاری برای شما اقامه کردیم که جز «اللَّهُ» شایسته پرستش نیست. اما شما بر خداوند دروغ می‌بندید و شریکانی برای او می‌تراشید و حتی مدعی هستید که حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۳۰۰ این یک برنامه الهی است! از سوی دیگر قرآنی بر شما نازل کردیم که نشانه‌های حق در آن است، اما شما همه اینها را نادیده گرفته و پشت سر افکندید، آیا ظلم و ستمی از این برتر تصور می‌شود؟ ظلم بر خویشستن و ظلم بر همه انسان‌ها، چرا که شرک و کفر، ظلم عظیم است. به تعبیر دیگر آیا ظلم به معنی وسیع کلمه جز انحراف و خارج ساختن چیزی از محل شایسته‌اش است؟ آیا بدتر از این پیدا می‌شود که انسان یک مشت سنگ و چوب بی‌ارزش را هم‌ردیف خالق آسمان‌ها و زمین قرار دهد؟ به علاوه شرک، خمیر مایه همه مفاسد اجتماعی است و ستم‌های

دیگر در واقع از آن سرچشمه می‌گیرد، هواپرستی، مقام‌پرستی و دنیاپرستی هر کدام نوعی از شرک است. ولی بدانید عاقبت شومی در انتظار مشرکان است، «آیا محل و جایگاه کافران دوزخ نیست؟»؛ «أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْكَافِرِينَ». قابل توجه اینکه در ۱۵ مورد از قرآن مجید افرادی به عنوان ظالم‌ترین مردم معرفی شده‌اند که همه آنها با جمله استفهامیه من اظلم (استفهام انکاری) شروع شده است. دقت در این آیات نشان می‌دهد که آیات مزبور گرچه مسائل متنوعی ظاهراً در آنها مطرح است، اما همه آنها به ریشه شرک بازمی‌گردد، بنابر این هیچ تضادی در میان آنها نیست. «۱» آخرین آیه مورد بحث که در عین حال آخرین آیه سوره عنکبوت است واقعیت مهمی را بیان می‌کند که عصاره‌ای از تمام این سوره و هماهنگی با آغاز آن است. می‌فرماید: راه خدا گرچه مشکلات فراوان دارد، مشکل از نظر شناخت حق، مشکل از نظر وسوسه‌های شیاطین جن و انس، مشکل از نظر مخالفت دشمنان سرسخت و بی‌رحم و مشکل از نظر لغزشهای احتمالی، اما در اینجا یک حقیقت است که به شما در برابر این مشکلات نیرو و اطمینان می‌دهد و حمایت می‌کند و آن اینک: «کسانی که در حج و حریم شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۳۰۱ راه ما جهاد کنند ما آنها را به طرق خویش هدایت می‌کنیم، و خداوند با نیکوکاران است»؛ «وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ». «۱»

سوگند به این شهر مقدس

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ لَا أُقْسِمُ بِهَذَا الْبَلَدِ (۱) وَأَنْتَ حِلٌّ بِهَذَا الْبَلَدِ (۲) وَالْوَالِدِ وَمَا وُلِدَ (۳) لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ (۴) أَيْحَسِبُ أَنْ لَنْ يَقْدِرَ عَلَيْهِ أَحَدٌ (۵) يَقُولُ أَهْلَكْتُ مَا لَأُبَدَأُ (۶) أَيْحَسِبُ أَنْ لَمْ يَزِرْهُ أَحَدٌ (۷) «۲» به نام خداوند بخشنده بخشایشگر ۱- قسم به این شهر مقدس (مکه). ۲- شهری که تو ساکن آن هستی! ۳- و قسم به پدر و فرزندش (ابراهیم خلیل و اسماعیل ذبیح). ۴- که ما انسان را در رنج آفریدیم (و زندگی او مملو از رنج‌ها است). ۵- آیا او گمان می‌کند که هیچکس قادر نیست بر او دست یابد؟! ۶- می‌گوید: مال زیادی را (در کارهای خیر) تلف کرده‌ام! ۷- «شهری که تو ساکن آن هستی»؛ «وَأَنْتَ حِلٌّ بِهَذَا الْبَلَدِ». گرچه در این آیات نام مکه صریحاً نیامده است، ولی با توجه به مکی بودن سوره از یک سو و اهمیت فوق العاده این شهر مقدس از سوی دیگر، پیدا است که منظور همان مکه است و اجماع مفسران نیز بر همین است. البته شرافت و عظمت سرزمین مکه ایجاب می‌کند خداوند به آن سوگند یاد نماید، چرا که نخستین مرکز توحید و عبادت پروردگار در اینجا ساخته شده و انبیای بزرگ علیهم السلام گرد این خانه طواف کرده‌اند، ولی جمله: «وَأَنْتَ حِلٌّ بِهَذَا الْبَلَدِ» مطلب تازه‌ای در بر دارد، می‌گوید: این شهر به خاطر وجود پر فیض و پر برکت تو چنان عظمتی به خود گرفته که شایسته این سوگند شده است. حقیقت همین است که ارزش سرزمین‌ها به ارزش انسان‌های مقیم در آنها است، مبادا کفار مکه تصور کنند اگر قرآن به این سرزمین قسم یاد می‌کند، برای وطن آنها و یا کانون بت‌هایشان اهمیت قایل شده است، نه چنین نیست، تنها ارزش این شهر (گذشته از سوابق تاریخی خاص آن) به خاطر وجود ذی جود بنده خاص خداوند محمد صلی الله علیه و آله است. ای کعبه را ز یمن قدوم تو صد شرف وی مرده را ز مقدم پاک تو صد صفا بطحا ز نور طلعت تو یافته فروغ یثرب ز خاک تو با رونق و نوا در اینجا تفسیر دیگری نیز وجود دارد و آن اینکه من به این شهر مقدس سوگند یاد نمی‌کنم در حالی که احترام تو را هتک کرده‌اند و جان و مال و عرضت را حلال و مباح شمرده‌اند. این تویخ و سرزنش شدیدی است نسبت به کفار قریش که آنها خود را خادمان و حافظان حرم مکه می‌پنداشتند و برای این سرزمین آنچنان احترامی قایل بودند که حتی اگر قاتل پدرشان در آنجا دیده می‌شد، در امان بود. حتی می‌گویند کسانی که از پوست حج و حریم

شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۳۰۳ درختان مکه بر می‌گرفتند و به خود می‌بستند، به خاطر آن در امان بودند. ولی با این حال چرا تمام این آداب و سنن در مورد پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله زیر پا گذاشته شد؟! چرا هرگونه اذیت و آزار نسبت به او و یارانش روا می‌داشتند و حتی خونشان را مباح می‌شمردند؟! این تفسیر در حدیثی از امام صادق علیه السلام نیز نقل شده است. «۱» سپس می‌افزاید: «و قسم به پدر و فرزندش»؛ وَ وَالِدٍ وَ مَا وَلَدَ. در اینکه منظور از این پدر و فرزند کیست؟ تفسیرهای متعددی ذکر کرده‌اند. نخست اینکه منظور از والد ابراهیم خلیل علیه السلام و از ولد اسماعیل ذبیح علیه السلام است و با توجه به اینکه در آیه قبل، به شهر مکه سوگند یاد شده و می‌دانیم ابراهیم و فرزندش علیهما السلام بنیانگذار کعبه و شهر مکه بودند، این تفسیر بسیار مناسب به نظر می‌رسد. بخصوص اینکه عرب جاهلی نیز برای حضرت ابراهیم و فرزندش علیهما السلام اهمیت فوق العاده‌ای قایل بود و به آنها افتخار می‌کرد و بسیاری از آنها نسب خود را به آن دو می‌رساندند. دیگر اینکه منظور آدم و فرزندانش علیهم السلام است. سوم اینکه منظور آدم علیه السلام و پیامبرانی هستند که از دودمان او برخاسته‌اند. چهارم اینکه منظور سوگند به هر پدر و فرزندی است، چرا که مساله تولد و بقای نسل انسانی در طول ادوار مختلف، از شگفت‌انگیزترین بدایع خلقت است و خداوند مخصوصا به آن سوگند یاد کرده است. جمع میان این چهار تفسیر نیز بعید نیست، هر چند تفسیر اول از همه مناسبتر به نظر می‌رسد. سپس به چیزی می‌پردازد که هدف نهایی این سوگندها است. می‌فرماید: «مسلم ما انسان را در رنج آفریدیم»؛ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ. کبد به گفته طبرسی در مجمع البیان در اصل به معنی شدت است، و لذا هنگامی که شیر غلیظ شود تکبید اللبن می‌گویند. ولی به گفته راغب در مفردات کبد (بر وزن حسد) به معنی دردی است که عارض کبد انسان (جگر سیاه) می‌شود و سپس به هرگونه مشقت و رنج اطلاق شده است. حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۳۰۴ ریشه این لغت هر چه باشد مفهوم فعلی آن همان رنج و ناراحتی است. آری انسان از آغاز زندگی حتی از آن لحظه‌ای که نطفه او در قرارگاه رحم واقع می‌شود، مراحل زیادی از مشکلات و درد و رنجها را طی می‌کند تا متولد شود، و بعد از تولد در دوران طفولیت، و سپس جوانی، و از همه مشکل‌تر دوران پیری، مواجه به انواع مشقتها و رنجها است، و این است طبیعت زندگی دنیا، و انتظار غیر آن داشتن اشتباه است اشتباه، و به گفته شاعر عرب: طبع علی کدر و أنت تریدها صفوا من الأقدار و الأکدار و مکلفوا الأيام ضد طباعها متطلب فی الماء حذوه نار «۱» طبیعت جهان بر کدورت است و تو می‌خواهی از هرگونه کدورت و ناپاکی پاک باشد؟ هر کس دوران جهان را بر ضد طبیعتش بطلبد همچون کسی است که در میان امواج آب شعله آتش جستجو می‌کند! نگاهی به زندگی انبیا و اولیاء الله نیز نشان می‌دهد که زندگی این گل‌های سرسبد آفرینش نیز با انواع ناملائمات و درد و رنجها قرین بود، هنگامی که دنیا برای آنها چنین باشد، وضع برای دیگران روشن است. و اگر افراد یا جوامعی را می‌بینیم که به ظاهر درد و رنجی ندارند یا بر اثر مطالعات سطحی ما است، و لذا وقتی نزدیکتر می‌شویم به عمق درد و رنجهای همین صاحبان زندگی مرفه آشنا می‌گردیم و یا اینکه برای مدتی محدود و زمانی استثنایی است که قانون کلی جهان را بر هم نمی‌زند. سپس می‌افزاید: «آیا این انسان گمان می‌کند که هیچکس قادر نیست بر او دست بیابد؟»؛ أَيْحَسِبُ أَنْ لَنْ يَقْدِرَ عَلَيْهِ أَحَدٌ. اشاره به اینکه آمیختگی زندگی انسان با آنهمه درد و رنج دلیل بر این است که او قدرتی ندارد. ولی او بر مرکب غرور سوار است، و هر کار خلاف و گناه و جرم و تجاوزی را مرتکب می‌شود گویی خود را در امن و امان می‌بیند، و از قلمرو مجازات الهی بر کنار تصور می‌کند، هنگامی که به قدرت می‌رسد تمام احکام الهی را زیر پا می‌گذارد، و مطلقا حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۳۰۵ خدا را بنده نیست، آیا به راستی چنین می‌پندارد که از چنگال مجازات پروردگار رهایی می‌یابد، چه اشتباه بزرگی! این احتمال نیز داده شده که منظور ثروتمندانی هستند که می‌پنداشتند احدی توانایی ندارد ثروت آنها را بگیرد. و نیز گفته شده منظور کسانی هستند که معتقد بودند احدی آنها را در برابر اعمالشان بازخواست نمی‌کند. ولی آیه مفهوم جامعی دارد که ممکن است همه این تفسیرها را شامل شود. بعضی گفته‌اند: آیه فوق اشاره به مردی از قبیله جمح که ابو الاسد نامیده می‌شد، او به قدری نیرومند بود که روی یک قطعه چرم می‌نشست ده نفر می‌خواستند آن را از زیر

پای او بکشند نمی‌توانستند، چرم پاره پاره می‌شد و او از جا تکان نمی‌خورد! ولی نظر داشتن آیه به چنین فرد یا افراد مغروری مانع از عمومیت مفهوم آن نیست. سپس در ادامه همین سخن می‌افزاید: «او می‌گوید من مال زیادی را تباه کردم»؛ يَقُولُ أَهْلَكْتُ مَالًا لُبْدًا. و این اشاره به کسانی است که وقتی به آنها پیشنهاد صرف مال در کار خیری می‌کردند از روی غرور و نخوت می‌گفتند: ما بسیار در این راهها صرف کرده‌ایم در حالی که چیزی برای خدا انفاق نکرده بودند، و اگر اموالی به این و آن داده بودند برای تظاهر و ریا کاری و اغراض شخصی بوده است. بعضی نیز گفته‌اند: آیه اشاره است به کسانی که اموال زیادی در دشمنی با اسلام و پیامبر صلی الله علیه و آله و توطئه‌های ضد اسلامی صرف کرده بودند، و به آن افتخار می‌کردند، همانگونه که در حدیثی آمده است که در روز جنگ خندق هنگامی که علی علیه السلام اسلام را به عمرو بن عبد و دّ عرضه نمود، او در پاسخ گفت: «فَأَيْنَ مَا أَنْفَقْتُ فِيكُمْ مَالًا لُبْدًا؟» «پس آن همه اموالی که بر ضد شما مصرف کردم چه می‌شود؟!» بعضی نیز گفته‌اند: آیه ناظر به بعضی از سران قریش مانند حارث بن عامر است که مرتکب گناهی شده بود راه نجات را از پیامبر صلی الله علیه و آله سؤال کرد حضرت دستور کفاره به او داد. او گفت: اموال من از آن روز که وارد دین اسلام شدم در کفارات و نفقات نابود شد! جمع میان هر سه تفسیر نیز بی مانع است، هر چند تفسیر اول تناسب بیشتری با آیه حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۳۰۶ بعد دارد. تعبیر به اهلکت اشاره به این است که اموال او در حقیقت نابود شده و بهره‌ای عایدش نمی‌شود. لُبْد (بر وزن لغت) به معنی شیء متراکم و انبوه است و در اینجا به معنی مال فراوان است. سپس می‌افزاید: «آیا گمان می‌کند که هیچکس او را ندیده و نمی‌بیند؟!»؛ أَيْحَسْبُ أَنْ لَمْ يَرَهُ أَحَدٌ. او از این حقیقت غافل است که خداوند نه فقط ظواهر اعمال او را در خلوت و جمع می‌بیند، بلکه از اعماق قلب و روح او نیز آگاه است، و از نیات او با خبر، مگر ممکن است خدایی که وجود بی انتهایش به همه چیز احاطه دارد چیزی را نبیند و نداند؟! این غافلان بی‌خبرند که بر اثر جهل و ناآگاهی خود را از مراقبت دائمی پروردگار بر کنار می‌پندارند. آری خدا می‌داند این اموال را از کجا به دست آورده؟ و در چه راهی مصرف کرده است؟! در حدیثی از ابن عباس نقل شده است که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «لا- يجاوز قدما عبد حتى يسأل عن أربع: عن شبابه فيما أبلاه و عن عمره فيما أفناه و عن ماله من أين جمعه و فيما أنفقه و عن حَبْنِ أَهْلِ الْبَيْتِ». «۱» «در قیامت هیچ بنده‌ای قدم از قدم بر نمی‌دارد تا از چهار چیز سؤال شود: از عمرش که در چه راهی آن را فانی کرده؟ و از مالش که از کجا جمع آوری نموده، و در چه راه مصرف کرده است؟ و از عملش که چه کاری انجام داده؟ و از محبت ما اهل بیت!» کوتاه سخن اینکه چگونه انسان مغرور می‌شود و ادعای قدرت می‌کند در حالی که زندگی او با درد و رنج عجیب است، اگر مالی دارد به شبی است، و اگر جانی دارد به تبی است! وانگهی چگونه ادعا می‌کند که من اموال فراوانی در راه خدا انفاق کرده‌ام، در حالی که او از نیتش آگاه است، هم کیفیت تحصیل آن اموال نامشروع را می‌داند و هم چگونگی صرف کردن ریاکارانه و مغرضانه آن را. «۲» حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۳۰۷

سوره فیل

این سوره در مکه نازل شده و دارای ۵ آیه است.

محتوی و فضیلت سوره فیل

این سوره چنانکه از نامش پیدا است، اشاره به داستان تاریخی معروفی می‌کند که در سال تولد پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله واقع شده و خداوند خانه کعبه را از شر لشکر عظیم کفار که از سرزمین یمن سوار بر فیل آمده بودند، حفظ فرمود. این سوره یادآور آن داستان عجیب است که بسیاری از مردم مکه آن را به خاطر داشتند؛ زیرا در گذشته نزدیکی واقع شده بود. یادآوری این داستان هشدار است به کفار مغرور و لجوج که بدانند در برابر قدرت خدا، کمترین قدرتی ندارند، خداوندی که لشکر عظیم فیل را با آن

پرنده‌گان کوچک، و آن سنگریزه‌های نیم‌بند (... بِحِجَارَةٍ مِنْ سِجِّيلٍ) در هم کوبید، قدرت دارد که این مستکبران لجوج را نیز مجازات کند. نه قدرت آنها عظیم‌تر از قدرت ابرهه بود و نه لشکر و نفرات آنها هرگز به آن حد می‌رسید؛ یعنی شما که این ماجرا را با چشم خود دیدید، چرا از مرکب غرور پایین نمی‌آید؟! در فضیلت تلاوت این سوره در حدیثی از امام صادق علیه السلام آمده است: «هر کسی سوره فیل را در نماز واجب بخواند، در قیامت هر کوه و زمین هموار و کلوخی برای او شهادت می‌دهد که او از نماز گزاران است و منادی صدا می‌زند در باره بنده من راست حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۳۰۸ گفتید، شهادت شما را به سود یا زیان او می‌پذیرم، بنده‌ام را بدون حساب داخل بهشت کنید او کسی است که من وی را دوست دارم و عملش را نیز دوست دارم». بدیهی است این همه فضیلت و ثواب و پاداش عظیم از آن کسی است که با خواندن این آیات از مرکب غرور پیاده شود و در طریق رضای حق گام بردارد. «۱»

داستان اصحاب الفیل

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِأَصْحَابِ الْفِيلِ (۱) أَلَمْ يَجْعَلْ كَيْدَهُمْ فِي تَضْلِيلٍ (۲) وَأَرْسَلَ عَلَيْهِمْ طَيْرًا أَبَابِيلَ (۳) تَزْمِيهِمْ بِحِجَارَةٍ مِنْ سِجِّيلٍ (۴) فَجَعَلَهُمْ كَعَصْفٍ مَأْكُولٍ (۵) «۲» بنام خداوند بخشنده مهربان ۱- آیا ندیدی پروردگارت با اصحاب فیل (لشکر ابرهه که به قصد نابودی کعبه آمده بودند) چه کرد؟! ۲- آیا نقشه آنها را در ضلالت و تباهی قرار نداد؟ ۳- و بر سر آنها پرنده‌گانی را گروه گروه فرستاد. ۴- که با سنگ‌های کوچکی آنها را هدف قرار می‌دادند. ۵- در نتیجه آنها را همچون کاه خورده شده قرار داد.

شان نزول:

در حدیثی از امام علی بن الحسین علیهما السلام می‌خوانیم: ابوطالب همواره با شمشیرش از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله دفاع می‌کرد، تا آنجا که می‌فرماید: «(روزی) ابوطالب عرض کرد فرزند. حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۳۰۹ برادر! آیا تو مبعوث به همه مردم شده‌ای، یا تنها به قوم خودت؟» پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: «نه، مبعوث به جمیع انسان‌ها شده‌ام، از سفید و سیاه، عرب و عجم، سوگند به کسی که جانم در دست او است که من همه انسان‌های سفید پوست و سیاه پوست را به این آیین دعوت می‌کنم و تمام کسانی که بر قله کوه‌ها و دریاها هستند، به این آیین فرا می‌خوانم و من تمام زبان‌های فارس و روم را دعوت می‌کنم». هنگامی که این سخن به گوش قریش رسید، تعجب کردند و گفتند: آیا گوش به سخنان فرزند برادرت نمی‌دهی که چه می‌گوید؟ به خدا سوگند اگر مردم فارس و روم این سخنان را بشنوند، ما را از سرزمینمان می‌ربایند! و سنگ‌های خانه کعبه را قطعه قطعه جدا می‌کنند! اینجا بود که خداوند آیه شریفه: وَقَالُوا إِن تَبِعَ الْهُدَى مَعَكَ تَنَحَّطَفُ مِنْ أَرْضِنَا أَوْ لَمْ نُمَكِّنْ لَهُمْ حَرَمًا آمِنًا يُجْبَىٰ إِلَيْهِ ثَمَرَاتُ كُلِّ شَيْءٍ... «۱» آنها گفتند اگر ما هدایت را بپذیریم، ما را از سرزمینمان می‌ربایند! آیا ما آنها را در حرم امنی که ثمرات هر چیز را به سوی آن می‌آورند جای ندادیم؟». «۱» خداوند در باره این سخن آنها که خانه کعبه را متلاشی می‌کنند، سوره فیل را نازل کرد (و به آنها گوشزد نمود که هیچکس قادر بر چنین کاری نیست). «۲» مفسران و مورخان این داستان را به صورت‌های مختلفی نقل کرده‌اند و در سال وقوع آن نیز گفتگو دارند، اما اصل داستان آنچنان مشهور است که در ردیف اخبار متواتر قرار گرفته و ما آن را طبق روایات معروف که از سیره ابن هشام و بلوغ الارب و بحار الانوار و مجمع البیان خلاصه کرده‌ایم می‌آوریم: پادشاهی به نام ذونواس، مسیحیان نجران را که در نزدیکی آن سرزمین می‌زیستند تحت شکنجه شدید قرار داد، تا از آیین مسیحیت باز گردند، (قرآن این ماجرا را به عنوان اصحاب الاخدود در سوره بروج آورده و ما آن را در تفسیر همان سوره مشروحا بیان کرده‌ایم). بعد از این جنایت بزرگ مردی به نام دوس از میان آنها جان سالم به در برد و خود را به قیصر روم که بر

آیین مسیح بود رسانید و ماجرا را برای او شرح داد. حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۳۱۰ چون فاصله میان روم و یمن زیاد بود قیصر نامه‌ای به نجاشی سلطان حبشه نوشت، تا انتقام نصارای نجران را از ذو نواس بگیرد و نامه را با همان شخص برای نجاشی فرستاد. نجاشی سپاهی عظیم بالغ بر هفتاد هزار نفر به فرماندهی شخصی به نام اریاط روانه یمن کرد، ابرهه نیز یکی از فرماندهان این سپاه بود. ذو نواس شکست خورد و اریاط حکمران یمن شد. بعد از مدتی، ابرهه بر ضد او قیام کرد و او را از بین برد و بر جای او نشست. وقتی خبر این ماجرا به نجاشی رسید، تصمیم گرفت ابرهه را سرکوب کند، ابرهه برای نجات خویش موهای سر خود را تراشید و با مقداری از خاک یمن به نشانه تسلیم کامل نزد نجاشی فرستاد و اعلام وفاداری کرد. نجاشی چون چنین دید او را بخشید و در پست خود ابقا نمود. در این هنگام ابرهه برای اثبات خوش خدمتی، کلیسای بسیار زیبا و مهمی بنا کرد که مانند آن در آن زمان در کره زمین وجود نداشت و به دنبال آن تصمیم گرفت مردم جزیره عربستان را به جای کعبه به سوی آن فرا خواند و تصمیم گرفت آنجا را کانون حج عرب سازد و مرکزیت مهم مکه را به آنجا منتقل کند. برای همین منظور مبلغان بسیاری به اطراف و در میان قبایل عرب و سرزمین حجاز فرستاد، اعراب که سخت به مکه و کعبه علاقه داشتند و آن را از آثار بزرگ ابراهیم خلیل علیه السلام می دانستند، احساس خطر کردند. طبق بعضی از روایات گروهی آمدند و مخفیانه کلیسا را آتش زدند و طبق نقل دیگری بعضی آن را مخفیانه آلوده و ملوث ساختند و به این ترتیب در برابر این دعوت بزرگ عکس العمل شدید نشان دادند و معبد ابرهه را بی اعتبار کردند. ابرهه سخت خشمگین شد و تصمیم گرفت خانه کعبه را به کلی ویران سازد، تا هم انتقام گرفته باشد و هم عرب را متوجه معبد جدید کند، با لشکر عظیمی که بعضی از سوارانش از فیل استفاده می کردند، عازم مکه شد. هنگامی که نزدیک مکه رسید، کسانی را فرستاد تا شتران و اموال اهل مکه را به غارت آورند و در این میان دویست شتر از عبد المطلب غارت شد. حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۳۱۱ ابرهه کسی را به داخل مکه فرستاد و به او گفت بزرگ مکه را پیدا کند و به او بگوید ابرهه پادشاه یمن می گوید: من برای جنگ نیامده‌ام، تنها برای این آمده‌ام که این خانه کعبه را ویران کنم، اگر شما دست به جنگ نبرید نیازی به ریختن خونتان ندارم! فرستاده ابرهه وارد مکه شد و از رییس و شریف مکه جستجو کرد، همه عبد المطلب را به او نشان دادند، ماجرا را نزد عبد المطلب بازگو کرد، عبد المطلب نیز گفت: ما توانایی جنگ با شما را نداریم و اما خانه کعبه را خداوند خودش حفظ می کند. فرستاده ابرهه به عبد المطلب گفت: «باید با من نزد او بیایی، هنگامی که عبد المطلب وارد بر ابرهه شد، او سخت تحت تأثیر قامت بلند و قیافه جذاب و ابهت فوق العاده عبدالمطلب قرار گرفت، تا آنجا که ابرهه برای احترام او از جا برخاست و روی زمین نشست و عبد المطلب را در کنار دست خود جای داد؛ زیرا نمی خواست او را روی تخت در کنار خود بنشاند، سپس به مترجمش گفت از او بپرس حاجت تو چیست؟ مترجم گفت: حاجتم این است که دویست شتر را از من به غارت برده‌اند، دستور دهید اموال را بازگردانند. ابرهه سخت از این تقاضا در عجب شد و به مترجمش گفت: «به او بگو هنگامی که تو را دیدم عظمتی از تو در دلم جای گرفت، اما این سخن را که گفتی در نظرم کوچک شدی، تو در باره دویست شترت سخن می گویی، اما در باره کعبه که دین تو و اجداد تو است و من برای ویرانی‌اش آمده‌ام مطلقاً سخنی نمی گویی؟!» عبد المطلب گفت: «أَنَا رَبُّ الْأَبْلِ وَإِنَّ لَلْبَيْتِ رَبًّا سَيَمْنَعُهُ»؛ «۱» «من صاحب شترانم و این خانه صاحبی دارد که از آن دفاع می کند» (این سخن ابرهه را تکان داد و در فکر فرو رفت). عبد المطلب به مکه آمد و به مردم اطلاع داد که به کوه‌های اطراف پناهنده شوند و خودش با جمعی کنار خانه کعبه آمد تا دعا کند و یاری طلبد، دست در حلقه در خانه کعبه کرد و اشعار معروفش را خواند: لَا هَمَّ أَنْ الْمَرْءَ يَمْنَعُ رَحْلَهُ فَاَمْنَعُ رِحَالِكُمْ لَا يَغْلِبُنَّ صَلِيبَهُمْ وَمَحَالَهُمْ عَدَاوًا مِحَالِكُمْ حَجَّ وَحَرَمِينَ شَرِيفِينَ فِي تَفْسِيرِ نَمُونِهِ، ص: ۳۱۲ إِنَّ كُنْتَ تَارِكُهُمْ وَكَعْبَتَنَا فَأَمْرٌ مَا بَدَا لَكَ جَرُوا جَمِيعَ بِلَادِهِمْ وَالْفِيلُ كِي يَسْبُوا عِيَالَكُ عَمَدُوا جَمَالَكُ بَكِيدَهُمْ جَهْلًا وَ مَا رَاقِبُوا جَلَالَكُ فَاَنْصُرْ عَلَيَّ آلَ الصَّلِيبِ وَ عَابِدِيهِ الْيَوْمَ آلَكُ. «۱» «خداوند! هر کس از خانه خود دفاع می کند، تو خانه‌ات را حفظ کن! هرگز مباد روزی که صلیب آنها و قدریشان بر نیروهای تو غلبه کنند. آنها تمام نیروهای بلاد خویش و فیل را با خود آورده‌اند، تا ساکنان حرم

تو را اسیر کنند. خداوند! هر کس از خانواده خویش دفاع می‌کند، تو نیز از ساکنان حرم اُمت دفاع کن. و امروز ساکنان این حرم را بر آل صلیب و عبادت کنندگانش یاری فرما.» سپس عبدالمطلب به یکی از دره‌های اطراف مکه آمد و در آنجا با جمعی از قریش پناه گرفت و به یکی از فرزندانش دستور داد بالای کوه ابو قییس بروند، ببیند چه خبر می‌شود. فرزندش به سرعت نزد پدر آمد و گفت: پدر! ابری سیاه از ناحیه دریا (دریای احمر) به چشم می‌خورد که به سوی سرزمین ما می‌آید، عبدالمطلب خرسند شد و صدا زد: «يَا مَعْشَرَ قُرَيْشٍ اَدْخُلُوا مَنَازِلَكُمْ فَقَدْ اَتَاكُمْ اللّٰهُ بِالنَّصْرِ مِنْ عِنْدِهِ»؛ «۲» «ای جمعیت قریش! به منزل‌های خود بازگردید که نصرت الهی به سراغ شما آمد.» این از یک سو، از سوی دیگر، ابرهه سوار بر فیل معروفش که محمود نام داشت، با لشکر انبوهش برای درهم کوبیدن کعبه از کوه‌های اطراف سرازیر مکه شد، ولی هر چه بر فیل خود فشار می‌آورد پیش نمی‌رفت، اما هنگامی که سر او را به سوی یمن بازمی‌گرداندند، به سرعت حرکت می‌کرد، ابرهه از این ماجرا سخت متعجب شد و در حیرت فرو رفت. در این هنگام پرنده‌گانی از سوی دریا فرا رسیدند، همانند پرستوها و هر یک از آنها سه عدد سنگریزه با خود همراه داشت، یکی به منقار و دو تا در پنجه‌ها، تقریباً به اندازه حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۳۱۳ نخود، این سنگریزه‌ها را بر سر لشکریان ابرهه فرو ریختند و به هر کدام از آنها اصابت می‌کرد هلاک می‌شد و بعضی گفته‌اند: سنگریزه‌ها به هر جای بدن آنها می‌افتاد سوراخ می‌کرد و از طرف مقابل خارج می‌شد. در این هنگام وحشت عجیبی بر تمام لشکر ابرهه سایه افکند، آنها که زنده مانده بودند پا به فرار گذاشتند و راه یمن را سؤال می‌کردند که بازگردند، ولی پیوسته در وسط جاده مانند برگ خزان به زمین می‌ریختند. خود ابرهه نیز مورد اصابت سنگی واقع شد و مجروح گشت و او را به صنعا (پایتخت یمن) بازگرداندند و در آنجا از دنیا رفت. بعضی گفته‌اند اولین بار که بیماری حصبه و آبله در سرزمین عرب دیده شد، آن سال بود. تعداد فیل‌هایی را که ابرهه با خود آورده بود، بعضی همان فیل محمود و بعضی هشت فیل و بعضی ده و بعضی دوازده نوشته‌اند. در همین سال مطابق مشهور پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله تولد یافت و جهان به نور وجودش روشن شد و لذا جمعی معتقدند که میان این دو رابطه‌ای وجود داشته است. به هر حال اهمیت این حادثه بزرگ به قدری بود که آن سال را عام الفیل (سال فیل) نامیدند و مبدأ تاریخ عرب شناخته شد. (۱)

با ابرهه گو کز پی تعجیل نیاید!

در نخستین آیه این سوره، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را مخاطب قرار داده می‌فرماید: «آیا ندیدی پروردگارت با اصحاب فیل چه کرد؟»؛ «أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِأَصْحَابِ الْفِيلِ». آنها با آن همه لشکر و قدرت آمده بودند تا خانه خداوند را ویران سازند و خداوند با لشکری به ظاهر بسیار کوچک و ناچیز، آنها را درهم کوبید. فیل‌ها را با پرنده‌های کوچک و سلاح‌های پیشرفته آن روز را، با سنگ‌ریزه سجیل از کار انداخت، تا ضعف و حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۳۱۴ ناتوانی این انسان مغرور و خیره‌سر را در برابر قدرت الهی ظاهر و آشکار سازد. تعبیر به «أَلَمْ تَرَ؟» «آیا ندیدی؟» با اینکه این حادثه زمانی رخ داد که پیامبر صلی الله علیه و آله دیده به جهان نگشوده بود و یا مقارن تولد آن حضرت صلی الله علیه و آله بود، به خاطر آن است که حادثه مزبور بسیار نزدیک به عصر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بود و به علاوه به قدری مشهور و معروف و متواتر بود که گویی پیغمبر صلی الله علیه و آله با چشم مبارکش آن را مشاهده کرده بود و جمعی از معاصران پیامبر صلی الله علیه و آله مسلماً آن را با چشم خود دیده بودند. تعبیر به اصحاب الفیل به خاطر همان چند فیلی است که آنها با خود از یمن آورده بودند، تا مخالفان را مرعوب سازند و شترها و اسب‌ها از مشاهده آن رم کنند و در میدان جنگ نمانند. (۱) سپس می‌افزاید: «آیا خداوند نقشه آنها را در ضلالت و تباهی قرار نداد؟!»؛ «أَلَمْ يَجْعَلْ كَيْدَهُمْ فِي تَضَلِيلٍ». آنها قصد داشتند خانه کعبه را خراب کنند، به این امید که به کلیسای یمن مرکزیت بخشند و تمام قبایل عرب را متوجه آنجا سازند، اما آنها نه تنها به مقصد خود نرسیدند، بلکه این ماجرا که آوازه‌اش در

تمام جزیره عربستان پیچید، بر عظمت مکه و خانه کعبه افزود و دل‌های مشتاقان را بیش از پیش متوجه آن ساخت و به آن دیار امنیت بیشتری بخشید. منظور از تضلیل که همان گمراه ساختن است، این است که آنها هرگز به هدف خود نرسیدند. سپس به شرح این ماجرا پرداخته، می‌فرماید: «خداوند پرندگان را گروه گروه بر سر آنها فرستاد؛ و أَرْسَلَ عَلَيْهِمْ طَيْرًا أَبَابِيلَ. ابابیل بر خلاف آنچه در زبان‌های مشهور است نام آن پرنده نبود، بلکه معنی وصفی دارد، بعضی آن را به معنی جماعات متفرقه دانسته‌اند، به این معنی که پرندگان مزبور گروه گروه از هر طرف به سوی لشکر فیل آمدند. این کلمه معنی جمعی دارد که بعضی مفرد آن را ابابله به معنی گروهی از پرندگان یا حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۳۱۵ اسب‌ها و شتران دانسته‌اند و بعضی می‌گویند جمعی است که مفرد از جنس خود ندارد. به هر حال طیر در اینجا معنی جمعی دارد و این دو واژه طیر و ابابیل مجموعاً به معنی پرندگان گروه گروه است (نه اینکه ابابیل نام آن پرندگان باشد). در اینکه این پرنده چه پرنده‌ای بوده است؟ همان طور که در شرح داستان آورده‌ایم، مشهور این است پرندگان شبیه به پرستو و چلچله بودند که از طریق دریای احمر برخاستند و به سراغ لشکر فیل آمدند. در آیه بعد می‌افزاید: «این پرندگان آن لشکر را با سنگ‌های کوچکی از سجیل (گل‌های متحجر) هدف قرار می‌دادند؛ تَرْمِيهِمْ بِحِجَارَةٍ مِنْ سِجِّيلٍ. (۱) چنانکه در شرح این ماجرا از تواریخ و تفاسیر و روایات نقل کردیم، هر یک از این پرندگان کوچک، سه سنگ‌ریزه به اندازه نخود یا کوچکتر با خود داشتند، که یکی را با منقار و دو تا را با پاهای خویش حمل می‌کردند و این سنگ‌های کوچک بر هر کس فرود می‌آمد، او را از هم متلاشی می‌ساخت! چنان که در آیه بعد می‌فرماید: «آنها را مانند گاه کوبیده شده قرار داد!»؛ فَجَعَلَهُمْ كَعَصْفٍ مَأْكُولٍ. «عصف» (بر وزن حذف) به معنی برگ‌هایی است که بر ساقه زراعت است و سپس خشکیده و کوبیده شده است و به تعبیری دیگر به معنی گاه است و بعضی آن را به معنی پوسته گندم هنگامی که در خوشه است، تفسیر کرده‌اند و در اینجا مناسب، همان معنی اول است. تعبیر به ماکول اشاره به آن است که این گاه در زیر دندان‌های حیوان بار دیگر کوبیده شده و کاملاً از هم متلاشی شده، سپس معده حیوان نیز آن را برای سومین بار خورد کرده است و این نشان می‌دهد که سنگ‌ریزه‌ها بر هر کس فرو می‌افتاد، او را کاملاً از هم متلاشی می‌کرد! این تعبیر علاوه بر اینکه دلیل بر شدت متلاشی شدن آنها است، اشاره‌ای به بی ارزش بودن و ضعف و ناتوانی این گروه و جمعیت طغیان‌گر و مستکبر و ظاهراً نیرومند است.

نکته‌ها:

۱- معجزه بی‌نظیر! این خانه را صاحبی است!

جالب اینکه قرآن مجید این داستان مفصل و طولانی را در چند جمله کوتاه و کوبنده، در نهایت فصاحت و بلاغت، آورده است و در واقع روی نقطه‌هایی انگشت گذارده که به اهداف قرآن؛ یعنی بیدار ساختن گردنکشان مغرور و نشان دادن ضعف انسان در برابر قدرت عظیم خداوند کمک می‌کند. این ماجرا نشان می‌دهد که معجزات و خوارق عادات- بر خلاف آنچه بعضی پنداشته‌اند- لزومی ندارد که به دست پیامبر صلی الله علیه و آله و امام علیه السلام ظاهر شود، بلکه در هر شرایطی که خداوند بخواهد و لازم بداند انجام می‌گیرد. هدف آن است که مردم به عظمت خداوند و حقانیت آیین او آشنا شوند. این مجازات عجیب و اعجاز‌آمیز، با مجازات اقوام گردنکش دیگر یک فرق روشن دارد؛ زیرا مجازاتی همچون طوفان نوح، زلزله و سنگ‌باران قوم لوط، تندباد قوم عاد و صاعقه قوم ثمود، یک سلسله حوادث طبیعی بودند که فقط وقوع آنها در آن شرایط خاص معجزه بود. ولی داستان نابودی لشکر ابرهه به وسیله سنگ‌ریزه‌هایی که از منقار و پاهای آن پرندگان کوچک فرو می‌افتاد، چیزی نیست که شبیه حوادث طبیعی باشد. برخاستن آن پرندگان کوچک و آمدن به سوی آن لشکر مخصوص و همراه آوردن سنگ‌ریزه‌ها و نشانه‌گیری خاص آنها و متلاشی شدن بدن‌های افراد یک لشکر عظیم با آن سنگ‌های کوچک، همه اموری هستند خارق عادت،

ولی می‌دانیم اینها در برابر قدرت خداوند بسیار ناچیز است. خداوندی که در درون همین سنگ‌ریزه‌ها قدرت اتمی آفریده که اگر آزاد شود انفجار عظیمی تولید می‌کند، برای او آسان است که در آنها خاصیتی بیافریند که اندام لشکر ابرهه را همانند عصف ماکول (کاه درهم کوبیده و خورده شده) قرار دهد. هیچ نیازی نیست که مانند بعضی از مفسران مصری، برای توجیه این حادثه بگوییم که سنگها حامل میکرب‌های وبا، یا حصبه و آبله بوده‌اند. «۱» حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۳۱۷ اگر در بعضی از روایات آمده که از بدن‌های مصدومین مانند مبتلایان به آبله خون و چرک می‌آمد، دلیل بر این نیست که آنها حتماً به آبله مبتلا شده بودند. همچنین نیازی به آن نیست که بگوییم این سنگ‌ریزه‌ها، اتم‌های فشرده‌ای بودند که خلاء موجود در میان آنها از میان رفته و فوق‌العاده سنگین بودند، به طوری که به هر کجا فرود می‌آمدند، سوراخ می‌کردند. اینها همه توجیهاتی است که برای طبیعی جلوه دادن این حادثه ذکر شده، و ما نیازی به اینها نمی‌بینیم. همین اندازه می‌دانیم که این سنگ‌ها دارای چنان خاصیت عجیبی بود، که بدن‌ها را متلاشی می‌کردند بیش از این اطلاعی از آنها در دست نیست و به هر حال در برابر قدرت خداوند، هیچ کاری مشکل نیست. «۱»

۲- سخت‌ترین مجازات با کمترین وسیله!

قابل توجه اینکه خداوند قدرت خود را در برابر مستکبران و گردنکشان در این ماجرا به عالی‌ترین وجهی نشان داده است، شاید مجازاتی سخت‌تر از مجازات لشکر ابرهه در دنیا پیدا نشود که جمعی چنان درهم کوبیده شوند که به صورت کاه خورد شده و خورده شده (عصف ماکول) درآیند. برای نابودی جمعیتی با آن همه قدرت و شوکت از سنگ‌ریزه‌هایی سست و از پرنده‌های ضعیف و کوچکی همانند پرستو استفاده شود، این هشدار است به همه گردنکشان و مستکبران جهان، تا بدانند در برابر قدرت او تا چه حد ناتوانند؟! حتی گاه می‌شود خداوند این مأموریت‌های بزرگ را به دست موجودات کوچکتری می‌سپرد، مثلاً میکربی را که هرگز با چشم دیده نمی‌شود، مأموریت می‌دهد در یک مدت کوتاه به سرعت توالد و تناسل کند، و اقوام نیرومندی را به یک بیماری خطرناک مسری مانند وبا و طاعون مبتلا سازد و در مدتی کوتاه همه را مانند برگ خزان بر زمین ریزد. سد عظیم مارب در یمن - چنانکه در تفسیر سوره سبا گفتیم - وسیله پیدایش عمران حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۳۱۸ و آبادی فراوان و تمدن عظیم و نیرومندی شد و به دنبال آن طغیان این قوم فزون گشت، ولی فرمان نابودی آن به طوری که در بعضی از روایات آمده است به یک یا چند موش صحرائی سپرده شد! تا در آن سد عظیم نفوذ کنند و سوراخی در آن به وجود آوردند. بر اثر نفوذ آب تدریجاً این سوراخ بزرگ و بزرگتر شد، سرانجام سد عظیم درهم شکست و آبی که پشت آن متراکم بود، تمام آن آبادی‌ها و خانه‌ها و کاخها را ویران ساخت و آن جمعیت عظیم نابود یا در مناطق دیگر پراکنده و سرگردان شدند و این قدرت نمایی خداوند بزرگ است.

۳- اهداف داستان فیل

از سوره آینده (سوره لایلاف) به خوبی استفاده می‌شود که یکی از اهداف سوره فیل یادآوری خاطره بزرگ نعمت‌های عظیم خداوند به قریش است تا به آنها نشان دهد که اگر لطف پروردگار نبود نه آثاری از این کانون مقدس یعنی مکه و کعبه وجود داشت و نه از قریش، شاید از مرکب کبر و غرور فرود آیند و به دعوت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله گردن نهند. از سوی دیگر این ماجرا که مقارن میلاد مسعود پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله واقع شد، در حقیقت زمینه‌ساز آن ظهور بزرگ بود و پیام آور عظمت این قیام و این همان چیزی است که مفسران از آن تعبیر به ارهاص کرده‌اند. «۱» از سوی سوم تهدیدی است که به همه گردنکشان جهان اعم از قریش و غیر آنها که بدانند هرگز نمی‌توانند در برابر قدرت پروردگار بایستند، چه بهتر که پندار خام را از

سر به در کنند و سر بر فرمان او نهند و تسلیم حق و عدالت شوند. از سوی چهارم، اهمیت این خانه بزرگ را نشان می‌دهد که وقتی دشمنان کعبه، توطئه نابودی آن را در سر می‌پروراندند و می‌خواستند مرکزیت این سرزمین ابراهیمی علیه السلام را به جای دیگر منتقل کنند، خداوند چنان گوشمالی به آنها داد که برای همگان مایه عبرت شد و بر اهمیت این کانون مقدس افزود. از سوی پنجم خداوندی که دعای ابراهیم خلیل علیه السلام را در باره امنیت این سرزمین حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۳۱۹ مقدس اجابت فرمود و آن را تضمین نمود، در این ماجرا نشان داد که مشیتش بر این قرار گرفته که این کانون توحید و عبادت همیشه مرکز امنی باشد.

۴- یک رویداد مسلم تاریخی

جالب توجه اینکه ماجرای اصحاب فیل چنان در میان عرب مسلم بود که سرآغاز تاریخی برای آنها شد و همان‌گونه که گفتیم قرآن مجید با تعبیر زیبای «الم تر- آیا ندیدی؟» آن هم خطاب به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله که در آن زمان نبود و ندید، از آن یاد می‌کند که نشانه دیگری بر مسلم بودن این ماجرا است. صرف نظر از این موارد هنگامی که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله این آیات را برای مشرکان مکه خواند احدی آن را انکار نکرد، هرگاه مطلب مشکوکی بود لا اقل گروهی اعتراض می‌کردند و اعتراض آنها مانند سایر اعتراض‌هایشان در تاریخ ثبت می‌شد، به خصوص اینکه قرآن با جمله «أَلَمْ تَرَ» مطلب را ادا کرده است. در ضمن عظمت این خانه مقدس با این اعجاز مسلم تاریخی به ثبوت می‌رسد. (۱) حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۳۲۰

سوره قریش

اشاره

این سوره در مکه نازل شده و ۴ آیه دارد.

محتوی و فضیلت تلاوت سوره قریش

این سوره در حقیقت مکمل سوره فیل محسوب می‌شود و آیات آن دلیل روشنی بر این مطلب است. محتوای این سوره بیان نعمت خداوند بر قریش و الطاف و محبت‌های او نسبت به آنهاست، تا حس شکرگزاری آنها تحریک شود و به عبادت پروردگار این بیت عظیم که تمام شرف و افتخارشان از آن است، قیام کنند. همان‌گونه که در آغاز سوره «و الضحی» گفتیم آن سوره و سوره «أَلَمْ نَشْرَحْ» در حقیقت یک سوره محسوب می‌شوند، همچنین سوره «فیل» و سوره «قریش»، چرا که اگر درست در محتوای آن دو دقت کنیم، پیوند مطالب آنها به قدری است که می‌تواند دلیل بر وحدت آن دو باشد. به همین دلیل برای خواندن یک سوره کامل در هر رکعت از نماز، اگر کسی سوره‌های فوق را انتخاب کند باید هر دو را با هم بخواند. برای توضیح بیشتر در این زمینه به کتب فقهی (کتاب صلاة بحث قرائت) مراجعه شود. در تلاوت این سوره همین بس که در حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است که حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۳۲۱ فرمود: «مَنْ قَرَأَهَا أُعْطِيَ مِنَ الْأَجْرِ عَشْرَ حَسَنَاتٍ، بَعْدَ مَنْ طَافَ بِالْكَعْبَةِ، وَ اعْتَكَفَ بِهَا؛» (۱) «کسی که آن را بخواند به تعداد هر یک از کسانی که در گرد خانه کعبه طواف کرده، یا در آنجا معتکف شده، ده حسنه به او می‌دهد.» مسلماً چنین فضیلتی از آن کسانی است که در پیشگاه خداوندی که پروردگار کعبه است، سر تعظیم فرود آورده، او را عبادت کنند و احترام این خانه را پاسداری کرده و پیامش را با گوش جان بشنوند و به کار بندند. (۲)

پروردگار این خانه را باید عبادت کرد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ لِإِيلَافِ قُرَيْشٍ (۱) إِيْلَافِهِمْ رِحْلَةَ الشِّتَاءِ وَالصَّيْفِ (۲) فَلْيَعْبُدُوا رَبَّ هَذَا الْبَيْتِ (۳) الَّذِي أَطْعَمَهُمْ مِنْ جُوعٍ وَآمَنَهُمْ مِنْ خَوْفٍ (۴) «۳» به نام خداوند بخشنده مهربان ۱- (مجازات اصحاب الفیل) به خاطر این بود که قریش (به این سرزمین مقدس) الفت گیرند (و مقدمات ظهور پیامبر فراهم شود). ۲- الفت آنها در سفرهای زمستانه و تابستانه است. ۳- پس (به شکرانه این نعمت بزرگ) باید پروردگار این خانه را عبادت کنند. ۴- همان کس که آنها را از گرسنگی نجات داد و از ناامنی رهایی بخشید. از آنجا که در سوره گذشته «سوره فیل»، شرح نابودی اصحاب الفیل و لشکریان ابرهه که به قصد نابود کردن خانه کعبه و متلاشی ساختن این کانون مقدس الهی آمده بودند، آمد، در اولین آیه این سوره که در واقع تکمله ای است برای سوره فیل حج و حریمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۳۲۲ می‌فرماید: «ما لشکر فیل را نابود کردیم و آنها را همچون گاه درهم کوبیده شده متلاشی ساختیم تا قریش به این سرزمین مقدس الفت گیرند و مقدمات ظهور پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فراهم گردد؛ «لِإِيلَافِ قُرَيْشٍ». «۱» «ایلاف» مصدر است و به معنی الفت بخشیدن و الفت به معنی اجتماع توأم با انسجام و انس و التیام است و اینکه بعضی ایلاف را به مؤلف و عهد و پیمان تفسیر کرده‌اند، نه تناسبی با این واژه دارد که مصدر باب افعال است و نه با محتوای آیات این سوره. به هر حال منظور ایجاد الفت میان قریش و سرزمین مقدس مکه و خانه کعبه است؛ زیرا آنها و تمام اهل مکه به خاطر مرکزیت و امنیت این سرزمین در آنجا سکنی گزیده بودند. بسیاری از مردم حجاز هر سال به آنجا می‌آمدند، مراسم حج را به جا می‌آوردند، و مبادلات اقتصادی و ادبی داشتند و از برکات مختلف این سرزمین استفاده می‌نمودند. همه اینها در سایه امنیت ویژه آن بود، اگر با لشکرکشی ابرهه و امثال او این امنیت خدشه‌دار می‌شد یا خانه کعبه ویران می‌گشت دیگر کسی با این سرزمین الفتی پیدا نمی‌کرد. واژه قریش به طوری که بسیاری از مفسران و ارباب لغت گفته‌اند در اصل به معنی نوعی از حیوانات بزرگ دریایی است که هر حیوانی را به آسانی می‌خورد! این عبارت از ابن عباس معروف است که وقتی از او سؤال کردند: چرا قریش را قریش می‌نامند؟ در پاسخ چنین گفت: «لِدَائِيَّةُ تَكُونُ فِي الْبَحْرِ مِنْ أَعْظَمِ دَوَابِّهِ يُقَالُ لَهَا الْقَرِيشُ، لَا تَمْرٌ بَشِيءٌ مِنَ الْغَثِّ وَالسَّمِينِ أَلَّا أَكْلَتْه» این به خاطر آن است که در اصل نام حیوانی از بزرگترین حیوانات دریا است که به هیچ حیوان لاغر و چاقی نمی‌گذرد مگر اینکه آن را می‌بلعد! سپس از اشعار عرب برای سخن خود شاهد می‌آورد. بنابر این انتخاب این نام برای قبیله فوق به خاطر قدرت و قوت این قبیله، و سوء استفاده‌هایشان از این قدرت بوده است. ولی بعضی آن را از ماده قَرَش (بر وزن قرش) به معنی اکتساب دانسته‌اند چرا که این حج و حریمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۳۲۳ قبیله غالباً به تجارت و کسب مشغول بودند. بعضی نیز این ماده را به معنی بازرسی و تفتیش می‌دانند، و از آنجا که قریش از حال حجاج خبر می‌گرفتند، و گاه به کمک آنها می‌شتافتند، این واژه برای آنها انتخاب شده است. قرش در لغت به معنی اجتماع نیز آمده است، و چون این قبیله از اجتماع و انسجام خاصی برخوردار بودند این نام برای آنها انتخاب شده. ولی به هر حال نام قریش امروز هرگز مفهوم جالبی را تداعی نمی‌کند و با اینکه آنها قبیله پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بودند، از سر سخت‌ترین دشمنان اسلام محسوب می‌شدند که از هیچ کارشکنی و عداوت و دشمنی فروگذاری نکردند، حتی آن روز که قدرت آنها با پیروزی اسلام درهم شکست به توطئه‌های پنهانی ادامه دادند، و بعد از رحلت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز حوادث دردناکی آفریدند که تاریخ اسلام هرگز آن را فراموش نخواهد کرد، می‌دانیم بنی امیه و بنی عباس که بارزترین نمونه‌های حکومت جبار و طاغوتی بودند از قریش برخاستند. قرائن نیز نشان می‌دهد که در جاهلیت عرب نیز سعی و تلاش در استثمار و استعمار مردم داشتند، و به همین دلیل هنگامی که اسلام آزادی‌بخش طلوع کرد و منافع نامشروع آنها به خطر افتاد با تمام قدرت به مبارزه برخاستند، اما قدرت عظیم اسلام سرانجام آنها را درهم کوبید. در آیه بعد می‌افزاید: «هدف این بود که خداوند قریش را در سفرهای زمستانه و تابستانه الفت بخشد»؛ إِيْلَافِهِمْ رِحْلَةَ الشِّتَاءِ وَالصَّيْفِ. ممکن است منظور الفت بخشیدن قریش به این سرزمین مقدس باشد که آنها در طول سفر تابستانه و زمستانه خود عشق و علاقه به این کانون مقدس را از دل نبرند، و به خاطر امنیتش به سوی آن بازگردند، نکنند تحت تأثیر مزایای زندگی سرزمین یمن و شام واقع

شوند و مکه را خالی کنند. و یا اینکه منظور ایجاد الفت میان قریش و سایر مردم در طول این دو سفر بزرگ است، چرا که بعد از داستان ابرهه مردم با دیده دیگری به آنها می‌نگریستند، و برای کاروان قریش احترام و اهمیت و امنیت قائل بودند. حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۳۲۴ قریش هم نیاز به این امنیت در طول راه داشت، و هم نیاز به آن در سرزمین مکه، و خداوند در سایه شکست لشکر ابرهه هر دو امنیت را به آنها بخشید. می‌دانیم زمین مکه باغ و زراعتی نداشت، دامداری آن نیز محدود بود، بیشترین درآمد از طریق همین کاروان‌های تجاری تامین می‌شد، در فصل زمستان به سوی جنوب یعنی سرزمین یمن که هوای آن نسبتاً گرم بود روی می‌آوردند، و در فصل تابستان به سوی شمال و سرزمین شام که هوای ملایم و مطلوبی داشت و اتفاقاً هم سرزمین یمن و هم سرزمین شام از کانون‌های مهم تجارت در آن روز بودند، و مکه و مدینه حلقه اتصالی در میان آن دو محسوب می‌شد. البته قریش با کارهای خلافی که انجام می‌دادند مستحق این همه لطف و محبت الهی نبودند، اما چون مقدر بود از میان قبیله و از آن سرزمین مقدس، اسلام و پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله طلوع کند، خداوند این لطف را در حق آنها انجام داد. در آیه بعد چنین نتیجه می‌گیرد که قریش با این همه نعمت الهی که به برکت کعبه پیدا کرده‌اند «باید پروردگار این خانه را عبادت کنند نه بتها را»؛ فَلْيَعْبُدُوا رَبَّ هَذَا الْبَيْتِ؛ «همان خداوندی که آنها را از گرسنگی نجات داد و اطعام کرد و از ناامنی رهایی بخشید و امنیت داد»؛ الَّذِي أَطْعَمَهُمْ مِنْ جُوعٍ وَ أَمَّنَّهُمْ مِنْ خَوْفٍ. از یک سو به آنها رونق تجارت عطا فرمود، و جلب منفعت نمود، و از سوی دیگر ناامنی را از آنها دور کرد و دفع ضرر فرمود، و اینها همه با شکست لشکر ابرهه فراهم گشت، و در حقیقت استجابت دعای ابراهیم بنیانگذار کعبه بود، ولی آنها قدر این همه نعمت را ندانستند، و این خانه مقدس را به بتخانه‌ای تبدیل کردند، و عبادت بتان را بر پرستش خدای خانه مقدم داشتند، و سرانجام ثمره شوم این همه ناسپاسی را دیدند. خداوند! ما را توفیق عبادت و بندگی و سپاسگزاری نعمت‌ها، و پاسداری این بیت عظیم، مرحمت فرما. پروردگارا! این مرکز بزرگ اسلامی را روز به روز پر شکوهرتر، و حلقه اتصال مسلمین جهان قرار ده. آمین یا رب العالمین پایان سوره قریش. «۱» حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۳۲۵

معراج

سوره اسراء

اشاره

قبل از ورود در تفسیر این سوره، توجه به چند نکته لازم است:

۱- نام‌های این سوره و محل نزول آن

نام مشهور این سوره بنی اسرائیل است و نام‌های دیگری نیز از قبیل اسراء و سبحان دارد. «۱» روشن است که هر یک از این نام‌ها به تناسب مطالبی است که در این سوره در رابطه با آن وجود دارد، اگر نام بنی اسرائیل بر آن گذاشته شده به خاطر آن است که بخش قابل ملاحظه‌ای در آغاز و پایان این سوره پیرامون بنی اسرائیل است. و اگر به آن اسراء گفته می‌شود، به خاطر نخستین آیه آن که پیرامون اسراء (معراج) پیامبر صلی الله علیه و آله سخن می‌گوید و سبحان نیز از نخستین کلمه این سوره گرفته شده است. ولی در روایاتی که فضیلت این سوره را بیان می‌کند، تنها به نام بنی اسرائیل برخورد می‌کنیم و به همین علت غالب مفسران همین نام را برای سوره برگزیده‌اند. به هر حال مشهور و معروف این است که تمام یک صد آیه این سوره، در مکه نازل شده است و مفاهیم و محتوای آن نیز کاملاً متناسب با سوره‌های مکی است، هر چند حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۳۲۶ بعضی از مفسران معتقدند پاره‌ای از آیات آن در مدینه نازل شده است، ولی گفتار مشهور صحیح‌تر به نظر می‌رسد.

۲- فضیلت این سوره

از پیامبر صلی الله علیه و آله و همچنین از امام صادق علیه السلام، اجر و پاداش فراوانی برای کسی که این سوره را بخواند نقل شده است از جمله اینکه: در روایتی از امام صادق علیه السلام چنین می‌خوانیم: «مَنْ قَرَأَ سُورَةَ بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي كُلِّ لَيْلَةٍ جُمُعَةٍ لَمْ يَمُتْ حَتَّى يُدْرِكَ الْقَائِمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ يَكُونُ مِنْ أَصْحَابِهِ». «۱» «کسی که سوره بنی اسرائیل را هر شب جمعه بخواند، از دنیا نخواهد رفت تا اینکه قائم را درک کند و از یارانش خواهد بود.» کرارا گفته‌ایم پاداش‌ها و فضیلت‌هایی که برای سوره‌های قرآن بیان شده، هرگز برای خواندن تنها نیست، بلکه خواندنی است که توأم با تفکر و اندیشه و سپس الهام گرفتن برای عمل باشد. مخصوصاً در یکی از همین روایات مربوط به فضیلت این سوره می‌خوانیم، «من قرأها فرق قلبه عند ذکر الوالدین»؛ «۲» کسی که این سوره را بخواند و به هنگامی که به توصیه‌های خداوند در ارتباط با پدر و مادر در این سوره می‌رسد، عواطف او تحریک شود و احساس محبت بیشتر نسبت به پدر و مادر کند، دارای چنان پاداشی است. بنابراین الفاظ قرآن هر چند بلاشک محترم و پر ارزش است، ولی این الفاظ مقدمه‌ای است برای معانی و معانی مقدمه‌ای است برای عمل.

۳- محتوای این سوره در یک نگاه کوتاه

گفتیم این سوره بنا بر مشهور از سوره‌هایی است که در مکه نازل شده است و طبعاً ویژگی‌های سوره‌های مکی در آن جمع است، از جمله دعوت مؤثر به توحید و توجه حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۳۲۷ دادن به معاد و نصایح سودمند و مبارزه با هرگونه شرک و ظلم و انحراف. به طور کلی می‌توان گفت آیات این سوره بر محور امور زیر دور می‌زند. ۱- دلایل نبوت مخصوصاً قرآن و نیز معراج. ۲- بحث‌هایی مربوط به معاد، مسأله کيفر و پاداش و نامه اعمال و نتایج آن. ۳- بخشی از تاریخ پر ماجرای بنی اسرائیل که در آغاز سوره و پایان آن آمده است. ۴- مسأله آزادی اراده و اختیار و اینکه هرگونه عمل نیک و بد، نتیجه‌اش به خود انسان بازمی‌گردد. ۵- مسأله حساب و کتاب در زندگی این جهان که نمونه‌ای برای جهان دیگر است. ۶- حق‌شناسی در همه سطوح، مخصوصاً درباره خویشاوندان و به خصوص پدر و مادر. ۷- تحریم اسراف و تبذیر و بخل و فرزندکشی و زنا و خوردن مال یتیمان و کم‌فروشی و تکبر و خونریزی. ۸- بحث‌هایی در زمینه توحید و خداشناسی. ۹- مبارزه با هرگونه لجاجت در برابر حق و اینکه گناهان، میان انسان و مشاهده چهره حق، پرده می‌افکند. ۱۰- شخصیت انسان و فضیلت و برتری او بر مخلوقات دیگر. ۱۱- تأثیر قرآن برای درمان هرگونه بیماری اخلاقی و اجتماعی. ۱۲- اعجاز قرآن و عدم توانایی مقابله با آن. ۱۳- وسوسه‌های شیطان و هشدار به همه مؤمنان به راه‌های نفوذ شیطان در انسان. ۱۴- بخشی از تعلیمات مختلف اخلاقی. ۱۵- و سرانجام فرازهایی از تاریخ پیامبران به عنوان درس‌های عبرتی برای همه انسان‌ها و شاهدهی برای مسایل بالا. به هر صورت مجموعه بحث‌های عقیدتی و اخلاقی و اجتماعی در این سوره، نسخه کاملی را تشکیل می‌دهد برای ارتقا و تکامل بشر در زمینه‌های مختلف و جالب اینکه این سوره با «تسیح خداوند» شروع می‌شود و با «حمد و تکبیر» او پایان می‌گیرد. تسیح نشانه‌ای است برای پاکسازی و پیراستن از هرگونه عیب حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۳۲۸ و نقص و حمد نشانه‌ای است برای آراستن به صفات فضیلت و تکبیر رمزی است به پیشرفت و عظمت.

معراج‌گاه پیامبر صلی الله علیه و آله

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ (۱) «۱» به نام خداوند بخشنده مهربان ۱- پاک و منزّه است خدایی که بنده‌اش را در یک شب از مسجدالحرام به

مسجد اقصی که گرداگردش را بر برکت ساختیم برد، تا آیات خود را به او نشان دهیم او شنوا و بیناست. نخستین آیه این سوره، از مساله اسراء یعنی سفر شبانه پیامبر صلی الله علیه و آله از مسجدالحرام به مسجد اقصی (بیت المقدس) که مقدمه‌ای برای معراج بوده است، سخن می‌گوید، این سفر که در یک شب و مدت کوتاهی صورت گرفت، حداقل در شرایط آن زمان از طرق عادی به هیچ وجه امکان پذیر نبود و جنبه اعجاز آمیز و کاملاً خارق العاده داشت. نخست می‌گوید: «منزه است آن خداوندی که بنده‌اش را در یک شب از مسجدالحرام به مسجد اقصی برد»؛ *سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ...* این سیر شبانه خارق العاده، به خاطر آن بود که بخشی از آیات عظمت خود را به او نشان دهیم؛ ... *لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا...* و در پایان اضافه می‌کند: «خداوند شنوا و بینا است»؛ ... *إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ...* اشاره به اینکه اگر خداوند پیامبرش را برای این افتخار برگزید بی دلیل نبود؛ زیرا او گفتار و کرداری آنچنان پاک و شایسته داشت که این لباس بر قامتش کاملاً زیبا بود، خداوند گفتار پیامبرش را شنیده و کردار او را دیده و لیاقتش را برای این مقام پذیرفته بود. حج و حریمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۳۲۹ بعضی از مفسران این احتمال را نیز در جمله فوق داده‌اند که منظور از آن، تهدید منکران این اعجاز است که خداوند سخنانشان را می‌شنود و اعمالشان را می‌بیند و از توطئه آنها آگاه است. این آیه در عین فشردگی، بیشتر مشخصات این سفر شبانه اعجاز آمیز را بیان می‌کند: ۱- جمله اسری نشان می‌دهد که این سفر، شب هنگام واقع شد؛ زیرا «اسراء» در لغت عرب به معنی سفر شبانه است، در حالی که کلمه «سیر» به مسافرت در روز گفته می‌شود. ۲- کلمه «لَيْلًا» در عین اینکه تأکیدی است برای آنچه از جمله «اسراء» فهمیده می‌شود، این حقیقت را نیز بیان می‌کند که این سفر، به طور کامل در یک شب واقع شد و مهم نیز همین است که فاصله میان مسجدالحرام و بیت المقدس که بیش از یکصد فرسخ است و در شرایط آن زمان می‌بایست روزها یا هفته‌ها به طول بیانجامد، تنها در یک شب رخ داد. ۳- کلمه «عبد» نشان می‌دهد که این افتخار و اکرام به خاطر مقام عبودیت و بندگی پیامبر صلی الله علیه و آله بود، چرا که بالاترین مقام برای انسان است که بنده راستین خدا باشد، جز بر پیشگاه او جبین نساید و در برابر فرمانی جز فرمان او تسلیم نشود، هر کاری می‌کند برای خدا باشد و هر گام برمی‌دارد، رضای او را بطلبد. ۴- همچنین تعبیر به عبد نشان می‌دهد که این سفر در بیداری واقع شده است. این سیر جسمانی بوده است نه روحانی؛ زیرا سیر روحانی معنوی جز مساله خواب یا حالتی شبیه به خواب ندارد، ولی کلمه عبد نشان می‌دهد که جسم و جان پیامبر صلی الله علیه و آله در این سفر شرکت داشته، منتها کسانی که نتوانسته‌اند این اعجاز را درست در فکر خود هضم کنند، احتمال روحانی بودن را به عنوان توجیهی برای آیه ذکر کرده‌اند، در حالی که می‌دانیم اگر کسی به دیگری بگوید، من فلان شخص را به فلان نقطه بردم، مفهومش این نیست که در عالم خواب یا خیال بوده، یا تفکر اندیشه او به چنین سیری پرداخته است. ۵- آغاز این سیر (که مقدمه‌ای بر مساله معراج به آسمان‌ها بوده و بعداً دلایل آن حج و حریمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۳۳۰ ذکر خواهد شد) مسجدالحرام در مکه و انتهای آن، مسجد اقصی در قدس بوده است. البته در اینکه پیغمبر صلی الله علیه و آله از کنار خانه کعبه به این سیر پرداخت و یا در خانه یکی از بستگانش بود، (چون به همه شهر مکه گاهی به عنوان احترام، مسجدالحرام گفته می‌شود، این تعبیر در آیه ذکر شده است) در میان مفسران گفتگو است، ولی بدون شک ظاهر آیه این است که مبدأ سیر او مسجدالحرام بوده است. ۶- هدف از این سیر، مشاهده آیات عظمت الهی بوده، همان گونه که دنباله این سیر در آسمان‌ها نیز به همین منظور انجام گرفته است تا روح پر عظمت پیامبر صلی الله علیه و آله در پرتو مشاهده آن آیات بینات، عظمت بیشتری یابد و آمادگی فزونتری برای هدایت انسان‌ها پیدا کند، نه آنگونه که کوتاه‌فکران می‌پندارند که پیامبر صلی الله علیه و آله به معراج رفت تا خداوند را ببیند!، به گمان اینکه خداوند محلی در آسمان‌ها دارد!! به هر حال پیامبر صلی الله علیه و آله گرچه عظمت خدا را شناخته بود، و از عظمت آفرینش او نیز آگاه بود، ولی شنیدن کی بود مانند دیدن! در آیات سوره نجم که به دنباله این سفر؛ یعنی معراج در آسمان‌ها اشاره می‌کند نیز می‌خوانیم: *لَقَدْ رَأَى مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَى* «او در این سفر آیات بزرگ پروردگارش را مشاهده کرد.» ۷- جمله *بَارَكْنَا حَوْلَهُ* بیانگر این مطلب است که مسجد اقصی

علاوه بر اینکه خود سرزمین مقدسی است اطراف آن نیز سرزمین مبارک و پر برکتی است و این ممکن است اشاره به برکات ظاهری آن باشد، چرا که می‌دانیم در منطقه‌ای سرسبز و خرم و مملو از درختان و آب‌های جاری و آبادی‌ها واقع شده است. ممکن است اشاره به برکات معنوی آن بوده باشد؛ زیرا این سرزمین مقدس در طول تاریخ کانون پیامبران بزرگ خدا و خاستگاه نور توحید و خدا پرستی بوده است. ۸- جمله ... إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ ... همان‌گونه که گفتیم اشاره به این است که بخشش این موهبت به پیامبر صلی الله علیه و آله بی حساب نبوده، بلکه به خاطر شایستگی‌هایی بوده که بر اثر گفتار و کردارش پیدا شد و خداوند از آن به خوبی آگاه بود. ۹- ضمناً کلمه «سُبْحَانَ» دلیلی است بر اینکه این برنامه پیامبر صلی الله علیه و آله خود نشانه‌ای بر پاک و منزّه بودن خداوند از هر عیب و نقص است. ۱۰- کلمه «مِنْ» در من «آیاتنا» نشان می‌دهد که آیات عظمت خداوند آنقدر زیاد حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۳۳۱ است که پیامبر صلی الله علیه و آله با تمام عظمتش در این سفر پر عظمت تنها گوشه‌ای از آنها را مشاهده کرده است.

مساله معراج

مشهور و معروف در میان دانشمندان اسلام این است که پیامبر صلی الله علیه و آله به هنگامی که در مکه بود، در یک شب از مسجدالحرام به مسجد اقصی در بیت‌المقدس به قدرت پروردگار آمد و از آنجا به آسمان‌ها صعود کرد و آثار عظمت خداوند را در پهنه آسمان مشاهده نمود و همان شب به مکه بازگشت. نیز مشهور و معروف آن است که این سیر زمینی و آسمانی را با جسم و روح، با هم انجام داد. ولی از آنجا که این یک موضوع فوق‌العاده شگرف است، جمعی به توجیه آن پرداخته و آن را به معراج روحانی تفسیر کرده‌اند که چیزی شبیه یک خواب یا مکاشفه روحی خواهد بود، اما همان‌گونه که گفتیم این موضوع کاملاً با ظواهر آیات مخالف است، چرا که ظاهر آیات به مساله جسمانی بودن گواهی می‌دهد. به هر حال پیرامون این بحث سؤالات فراوانی وجود دارد از جمله: ۱- چگونگی معراج از نظر قرآن و حدیث و تاریخ. ۲- اعتقاد دانشمندان اسلامی اعم از شیعه و اهل تسنن در این زمینه. ۳- هدف معراج. ۴- امکان معراج از نظر علوم روز. هر چند بحث طولانی پیرامون این مسایل، از عهده یک بحث تفسیری خارج است، ولی ما سعی می‌کنیم فشرده، این مسایل را برای خوانندگان عزیز ذیلاً بیاوریم:

۱- معراج از نظر قرآن و حدیث

در دو سوره از سوره‌های قرآن به این مساله اشاره شده است، نخست همین سوره اسراء است که تنها بخش اول این سفر را بیان می‌کند (یعنی سیر از مکه و مسجدالحرام به حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۳۳۲ مسجد اقصی و بیت‌المقدس). اما در سوره نجم طی شش آیه، از آیه ۱۳ تا ۱۸ قسمت دوم معراج یعنی سیر آسمانی آمده است، آنجا می‌فرماید: وَلَقَدْ رَآهُ نَزْلَةً أُخْرَىٰ عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَىٰ عِنْدَهَا جَنَّةُ الْمَأْوَىٰ إِذْ يَخْشَى السُّدْرَةَ مَا يَخْشَىٰ لَقَدْ رَأَىٰ مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَىٰ خلاصه مفاد این شش آیه چنین است که پیامبر صلی الله علیه و آله برای دومین بار فرشته وحی جبرئیل را به صورت اصلی مشاهده و ملاقات کرد (مرتب اول در آغاز نزول وحی در کوه جرا بود). این ملاقات در نزد بهشت جاویدان صورت گرفت. پیغمبر صلی الله علیه و آله در مشاهده این منظره دچار خطا و اشتباه نشد. آیات و نشانه‌های بزرگی را از عظمت خدا مشاهده کرد. این آیات که به گفته اکثر مفسران از معراج سخن می‌گویند، نیز نشان می‌دهند که این حادثه در بیداری اتفاق افتاده است، به خصوص جمله: مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَمَا طَغَىٰ «چشم پیامبر دچار خطا و انحراف و طغیان نشد» گواه دیگر بر این موضوع است. از نظر احادیث نیز، روایات بسیار زیادی در زمینه مساله معراج در کتب معروف اسلامی نقل شد که بسیاری از علمای اسلام تواتر یا شهرت آن را تصدیق کرده‌اند، به عنوان نمونه، فقیه و مفسر بزرگ شیخ طوسی در تفسیر تبیان ذیل آیه مورد بحث چنین می‌گوید: «علمای شیعه معتقدند خداوند در همان

شبی که پیامبرش صلی الله علیه و آله را از مکه به بیت المقدس برد، او را به سوی آسمان‌ها عروج داد و آیات عظمت خود را در آسمان‌ها به او ارائه فرمود، و این در بیداری بود نه در خواب. مفسر عالیقدر مرحوم طبرسی در تفسیر خود مجمع البیان، ذیل آیات سوره نجم چنین می‌گوید: مشهور در اخبار ما این است که خداوند پیامبر را با همین جسم در حال بیداری و حیات به آسمان‌ها برد و اکثر مفسران را نیز عقیده همین است. محدث شهیر علامه مجلسی در بحار الانوار می‌گوید: «سیر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله از مسجد الحرام به بیت المقدس و از آنجا به آسمان‌ها از جمله مطالبی است که آیات و حج و حریمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۳۳۳ احادیث متواتر شیعه و سنی بر آن دلالت دارد، و انکار امثال این مسایل یا تاویل و توجیه آن به معراج روحانی، یا خواب دیدن پیامبر صلی الله علیه و آله ناشی از عدم اطلاع از اخبار ائمه هدی و یا ضعف یقین است.» سپس اضافه می‌کند: «اگر بخواهیم اخباری را که در این باره رسیده جمع آوری کنیم، کتاب بزرگی خواهد شد.» «۱» از میان دانشمندان اهل تسنن، «منصور علی ناصف» که از علما و از دانشمندان الازهر و نویسنده کتاب معروف «التاج» است، در کتاب خود احادیث معراج را جمع آوری کرده است. فخر رازی مفسر معروف در ذیل آیه مورد بحث پس از ذکر یک رشته استدلال‌ات عقلی بر امکان وقوع معراج می‌گوید: «از نظر حدیث، احادیث معراج از روایات مشهوره است که در کتب صحاح اهل سنت نقل شده و مفاد آنها سیر پیامبر صلی الله علیه و آله از مکه به بیت المقدس و از آنجا به آسمان‌ها است.» شیخ عبد العزیز بن عبد الله بن باز رئیس ادارات بحوث علمیه و افتا و دعوت و ارشاد که از علمای متعصب وهابی بود، در کتاب التحذیر من البدع می‌گوید: «شک نیست که اسراء و معراج از نشانه‌های بزرگی است که دلالت بر صدق پیامبر صلی الله علیه و آله و بلندی مقام و منزلت او می‌کند» تا آنجا که می‌گوید: «اخبار متواتر از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده که خداوند او را به آسمان‌ها برد و درهای آسمان را به روی او گشود.» «۲» ذکر این نکته کاملاً ضرورت دارد که در لا- به لای روایات معراج، احادیث مجعول یا ضعیفی به چشم می‌خورد که به هیچ وجه قابل قبول نیست. لذا مفسر بزرگ مرحوم طبرسی ذیل همین آیه مورد بحث، احادیث معراج را به چهار گروه تقسیم کرده است: ۱- روایاتی که به حکم تواتر قطعی است، مانند اصل موضوع معراج. ۲- احادیثی که قبول آنها هیچ مانع عقلی ندارد و در روایات به آنها تصریح شده حج و حریمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۳۳۴ است، مانند مشاهده بسیاری از آیات عظمت خداوند در پهنه آسمان. ۳- روایاتی که با ضوابط و اصولی که در دست داریم مخالف است ولی می‌توان آنها را توجیه کرد، مانند احادیثی که می‌گوید پیامبر صلی الله علیه و آله در آسمان‌ها جمعی را در بهشت و گروهی را در دوزخ دید که باید گفت منظور مشاهده صفات بهشتیان و دوزخیان بوده است (یا بهشت و دوزخ برزخی). ۴- روایاتی که مشتمل بر امور نامعقول و باطل است و وضع آنها گواه روشنی بر ساختگی بودن آنها است، مانند روایاتی که می‌گوید پیامبر صلی الله علیه و آله خداوند را آشکارا دید، با او سخن گفت و با او نشست که با هیچ منطقی سازگار نیست بلکه مخالف دلیل عقل و نقل است و بدون شک این گونه روایات مجعول است. در تاریخ وقوع معراج در میان مورخان اسلامی اختلاف نظر است، بعضی آن را در سال دهم بعثت شب بیست و هفتم ماه رجب دانسته و بعضی آن را در سال دوازدهم، شب ۱۷ ماه رمضان و بعضی آن را در اوایل بعثت ذکر کرده‌اند، ولی اختلاف در تاریخ وقوع آن مانع از اتفاق در اصل وقوع آن نیست. ذکر این نکته نیز لازم است که این تنها مسلمین نیستند که عقیده به معراج دارند، این عقیده در میان پیروان ادیان دیگر کم و بیش وجود دارد. از جمله در مورد حضرت عیسی علیه السلام به صورت سنگین تری دیده می‌شود، چنانکه در انجیل مرقس باب ۶ و انجیل لوقا باب ۲۴ و انجیل یوحنا باب ۲۱، می‌خوانیم که عیسی علیه السلام پس از آنکه به دار آویخته و کشته و دفن شد، از میان مردگان برخاست و چهل روز در میان مردم زندگی کرد، سپس به آسمان‌ها صعود نمود (و به معراج همیشگی رفت). ضمناً از بعضی از روایات اسلامی نیز استفاده می‌شود که بعضی از پیامبران پیشین نیز دارای معراج بوده‌اند.

علاوه بر اینکه مشهور میان دانشمندان اسلام (اعم از شیعه و اهل تسنن) این است که این امر در بیداری صورت گرفته است، ظاهر آیات قرآن در آغاز سوره اسراء و همچنین سوره نجم (چنانکه شرح آن در بالا گذشت) نیز وقوع این امر را در بیداری گواهی می‌دهد. حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۳۳۵ تواریخ اسلام نیز گواه صادقی بر این موضوع است؛ زیرا در تاریخ می‌خوانیم هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله مساله معراج را مطرح کرد، مشرکان بشدت آن را انکار کردند و آن را بهانه‌ای برای کوبیدن پیامبر صلی الله علیه و آله دانستند، این به خوبی گواهی می‌دهد که پیامبر صلی الله علیه و آله هرگز مدعی خواب یا مکاشفه روحانی نبوده و گرنه این همه سر و صدا نداشت. اگر در روایتی از حسن بصری می‌خوانیم که: «كَانَ فِي الْمَنَامِ زُؤِيَا رَأَاهَا»؛ «این امر در خواب واقع شده است» و یا خبری که از عایشه نقل شده: «وَاللَّهِ مَا فَقَدَ جَسَدَ رَسُولِ اللَّهِ وَ لَكِن عَرَجَ بَرُوحَهُ»؛ «به خدا سوگند بدن پیامبر صلی الله علیه و آله از میان ما نرفت، تنها روح او به آسمان‌ها پرواز کرد» ظاهراً جنبه سیاسی داشته و برای خاموش کردن جنجالی بوده است که درباره مساله معراج در میان عده‌ای به وجود آمده بود.

هدف معراج

با توجه به بحث‌های گذشته، این مسأله برای ما از جمله واضحات است که هدف از معراج این نبوده که پیامبر صلی الله علیه و آله به دیدار خداوند در آسمان‌ها بشتابد! آنچنان که ساده لوحان پنداشته‌اند که متأسفانه بعضی از دانشمندان غربی به خاطر ناآگاهی یا دگرگون ساختن چهره اسلام در نظر دیگران، آن را نقل کرده‌اند. از جمله اینکه گیورگیو در کتاب محمد «پیامبری که از نو باید شناخت» می‌گوید: «محمد در سفر معراج به جایی رسید که صدای قلم خداوند را می‌شنید و می‌فهمید که خداوند مشغول نگهداری حساب افراد است! ولی با اینکه صدای قلم خداوند را می‌شنید او را نمی‌دید! زیرا هیچکس نمی‌تواند خدا را ببیند و لو پیغمبر باشد». «۱» این نشان می‌دهد که مخصوصاً قلم از نوع قلم چوبی است! که به هنگام حرکت روی کاغذ تحریر می‌لرزد و صدا می‌کند!! هدف از معراج این بوده که روح بزرگ پیامبر صلی الله علیه و آله با مشاهده اسرار عظمت خداوند در سراسر جهان هستی، مخصوصاً عالم بالا که مجموعه‌ای از نشانه‌های عظمت او است را مشاهده کند و باز هم درک و دید تازه‌ای برای هدایت و رهبری انسان‌ها بیابد. این حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۳۳۶ هدف صریحاً در آیه یک سوره اسراء و آیه ۱۸ سوره نجم آمده است. روایت جالبی نیز در این زمینه از امام صادق علیه السلام در پاسخ سؤال از علت معراج نقل شده است که فرمود: «إِنَّ اللَّهَ لَا يُوصِفُ بِمَكَانٍ، وَلَا يَجْرِي عَلَيْهِ زَمَانٌ، وَ لَكِنَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ أَرَادَ أَنْ يُشْرَفَ بِهٖ مَلَائِكَتُهُ وَ سَكَانَ سَمَاوَاتِهِ، وَ يَكْرَمُهُمْ بِمَشَاهِدَتِهِ، وَ يَرِيهِ مِنْ عَجَائِبِ عَظَمَتِهِ مَا يُخْبِرُ بِهٖ بَعْدَ هَبُوطِهِ»؛ «خداوند هرگز مکانی ندارد و زمان بر او جریان نمی‌گیرد و لکن او می‌خواست فرشتگان و ساکنان آسمانش را با قدم گذاشتن پیامبر صلی الله علیه و آله در میان آنها احترام کند و نیز از شگفتی‌های عظمتش به پیامبرش صلی الله علیه و آله نشان دهد تا پس از بازگشت برای مردم بازگو کند.» «۱»

معراج و علوم روز

در گذشته بعضی از فلاسفه که معتقد به افلاک نه گانه بطلمیوسی پوست پیازی بودند، مانع مهم معراج را از نظر علمی وجود همین افلاک و لزوم خرق و التیام در آنها می‌پنداشتند. «۲» ولی با فرو ریختن پایه‌های هیئت بطلمیوسی، مساله خرق و التیام به دست فراموشی سپرده شد، اما با پیشرفتی که در هیئت جدید به وجود آمد مسایل تازه‌ای در زمینه معراج مطرح شده، و سؤالاتی از این قبیل: ۱- برای اقدام به یک سفر فضایی نخستین مانع، نیروی جاذبه است که باید با وسایل فوق العاده بر آن پیروز شد؛ زیرا برای فرار از حوزه جاذبه زمین سرعتی لااقل معادل چهل هزار کیلومتر در ساعت لازم است! ۲- مانع دیگر، فقدان هوا در فضای بیرون جو زمین است که بدون آن انسان نمی‌تواند زندگی کند. ۳- مانع سوم گرمای سوزان آفتاب و سرمای کشنده‌ای است که در

قسمتی که آفتاب مستقیماً می‌تابد و قسمتی که نمی‌تابد وجود دارد. حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۳۳۷-۴- مانع چهارم اشعه‌های خطرناکی است که در ماورای جو وجود دارد، مانند اشعه کیهانی و اشعه ماورای بنفش و اشعه ایکس، این پرتوها هرگاه به مقدار کم به بدن انسان بتابد، زیانی بر ارگانسیم بدن او ندارد، ولی در بیرون جو زمین این پرتوها فوق العاده زیاد و کشنده و مرگبار است، اما برای ما ساکنان زمین وجود قشر هوای جو مانع از تابش آنها است. ۵- مشکل بی‌وزنی است، گرچه انسان تدریجاً می‌تواند به بی‌وزنی عادت کند، ولی برای ما ساکنان روی زمین اگر بی‌مقدمه به بیرون جو منتقل شویم و حالت بی‌وزنی دست دهد، تحمل آن بسیار مشکل یا غیر ممکن است. ۶- مشکل زمان ششمین مشکل و از مهمترین موانع است، چرا که علوم روز می‌گوید سرعتی بالاتر از سرعت سیر نور نیست و اگر کسی بخواهد در سراسر آسمان‌ها سیر کند، باید سرعتی بیش از سرعت سیر نور داشته باشد. در برابر این سوالات توجه به چند نکته لازم است: ۱- ما می‌دانیم که با آن همه مشکلاتی که در سفر فضایی هست، بالاخره انسان توانسته است با نیروی علم بر آن پیروز شود و غیر از مشکل زمان، همه مشکلات حل شده و مشکل زمان هم مربوط به سفر به مناطق دور دست است. ۲- بدون شک مساله معراج، جنبه عادی نداشته، بلکه با استفاده از نیرو و قدرت بی‌پایان خداوند صورت گرفته است و همه معجزات انبیا همین گونه است. به عبارت روشن‌تر معجزه باید عقلاً محال نباشد و همین اندازه که عقلاً امکان پذیر بود، بقیه با استمداد از قدرت خداوند حل شدنی است. هنگامی که بشر با پیشرفت علم توانایی پیدا کند که وسایلی سریع بسازد، آنچنان سریع که از حوزه جاذبه زمین بیرون رود، سفینه‌هایی بسازد که مساله اشعه‌های مرگبار بیرون جو را حل کند، لباسهایی بپوشد که او را در برابر سرما و گرمای فوق العاده حفظ کند، با تمرین به بی‌وزنی عادت نماید، خلاصه جایی که انسان بتواند با استفاده از نیروی محدودش، این راه را طی کند، آیا با استمداد از نیروی نامحدود الهی حل شدنی نیست؟! ما یقین داریم که خداوند مرکب سریع‌السیری که متناسب این سفر فضایی بوده حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۳۳۸ باشد در اختیار پیامبرش گذارده است، و او را از نظر خطراتی که در این سفر وجود داشته زیر پوشش حمایت خود گرفته، این مرکب چگونه بوده است و چه نام داشته؟ براق؟ رفر؟ یا مرکب دیگر؟ در هر حال از نظر ما مرکب مرموز و ناشناخته‌ای است. از همه اینها گذشته، فرضیه حد اکثر سرعت که در بالا گفته شد، امروز در میان دانشمندان متزلزل شده، هر چند انیشتاین در فرضیه معروف خود به آن سخت معتقد بوده است. دانشمندان امروز می‌گویند امواج جاذبه بدون نیاز به زمان در آن واحد از یک سوی جهان به سوی دیگر منتقل می‌شود و اثر می‌گذارد و حتی این احتمال وجود دارد که در حرکات مربوط به گسترده‌گی جهان (می‌دانیم جهان در حال توسعه است و ستاره‌ها و منظومه‌ها به سرعت از هم دور می‌شوند) منظومه‌هایی وجود دارند که با سرعتی بیش از سرعت سیر نور از مرکز جهان دور می‌شوند. کوتاه سخن اینکه مشکلاتی که گفته شد هیچکدام به صورت یک مانع عقلی در این راه نیست، مانعی که معراج را به صورت یک محال عقلی در آورد، بلکه مشکلاتی است که با استفاده از وسایل و نیروی لازم قابل حل است. به هر حال مساله معراج نه از نظر استدلال عقلی غیر ممکن است و نه از نظر موازین علم روز و خارق العاده بودن آن را نیز همه قبول دارند. بنا بر این هرگاه با دلیل قاطع نقلی ثابت شود باید آن را پذیرفت. «۱» ادامه مباحث معراج، در سوره نجم آمده است. «۲»

دومین دیدار!

وَلَقَدْ رَآهُ نَزْلَةً أُخْرَى (۱۳) عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى (۱۴) حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۳۳۹ عِنْدَهَا جَنَّةُ الْمَأْوَى (۱۵) إِذْ يَعْشَى السَّدْرَةَ مَا يَعْشَى (۱۶) مَا زَاغَ الْبَصِيرُ وَمَا طَعْنَى (۱۷) لَقَدْ رَأَى مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَى (۱۸) «۱» ۱۳- و بار دیگر او را مشاهده کرد. ۱۴- نزد سدره المنتهی! ۱۵- که جنت الماوی در آنجا است. ۱۶- در آن هنگام که چیزی (نور خیره کننده‌ای) سدره المنتهی را پوشانده بود. ۱۷- و چشم او هرگز منحرف نشد و طغیان نمود. ۱۸- او پاره‌ای از آیات و نشانه‌های بزرگ پروردگارش را

مشاهده کرد. این آیات همچنان ادامه بحث‌های آیات گذشته [سوره نجم درباره مساله وحی و ارتباط پیامبر صلی الله علیه و آله با خداوند و شهود باطنی او است. می‌فرماید: «بار دیگر پیامبر صلی الله علیه و آله او را مشاهده کرد»؛ وَ لَقَدْ رَأَاهُ نَزْلَةً أُخْرَى «و این شهود در کنار سدره المنتهی روی داد»؛ عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى «همانی که جنه الماوی و بهشت برین در کنار آن است»؛ عِنْدَهَا جَنَّةُ الْمَأْوَى «در آن هنگام که چیزی «سدره المنتهی» را فرا گرفته و پوشانده بود»؛ إِذِ يَغْشَى السُّدْرَةَ مَا يَغْشَى «اینها واقعیاتی بود که پیامبر صلی الله علیه و آله مشاهده کرده و چشم او هرگز منحرف نشد و طغیان نمود و تصورات باطل را در لباس حق ندید»؛ مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَ مَا طَغَى «او بخشی از آیات و نشانه‌های بزرگ پروردگارش را در آنجا مشاهده کرد»؛ لَقَدْ رَأَى مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَى برای روشن شدن مفاد این آیات باید قبل از هر چیز به سراغ مفردات آن برویم، سپس مجموع را در نظر بگیریم: «نزله» به معنی یک بار نازل شدن است، بنابر این «نزله اخری» یعنی در یک حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۳۴۰ نزول دیگر. «۱» از این تعبیر استفاده می‌شود که دو بار نزول رخ داده و این ماجرا مربوط به نزول دوم است. «سدره» (بر وزن حِرْفَه) مطابق آنچه غالباً مفسران علمای لغت گفته‌اند، درختی است پر برگ و پر سایه و تعبیر به «سدره المنتهی» اشاره به درخت پر برگ و پر سایه‌ای است که در اوج آسمان‌ها، در انتها الیه عروج فرشتگان و ارواح شهدا، و علوم انبیا، و اعمال انسان‌ها قرار گرفته، جایی که ملایکه پروردگار از آن فراتر نمی‌روند و جبرئیل نیز در سفر معراج به هنگامی که به آن رسید متوقف شد. در باره سدره المنتهی هر چند در قرآن مجید توضیحی نیامده، ولی در اخبار و روایات اسلامی توصیف‌های گوناگونی پیرامون آن آمده و همه بیانگر این واقعیت است که انتخاب این تعبیر به عنوان یک نوع تشبیه و به خاطر تنگی و کوتاهی لغات ما از بیان اینگونه واقعیات بزرگ است. در حدیثی از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود: «رَأَيْتَ عَلِيَّ كُلَّ وَرْقَةٍ مِنْ أَوْراقِهَا مَلَكًا قَائِمًا يَسْتَبِحُ اللَّهُ تَعَالَى»؛ «من بر هر یک از برگ‌های آن فرشته‌ای دیدم که ایستاده بود و تسبیح خداوند را می‌کرد.» «۲» در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام نقل شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «انتهیت إلى سدرة المنتهی، فإذا الورقة منها تظلل أمة من الأمم»؛ «من به سدره المنتهی رسیدم و دیدم در سایه هر برگی از آن امتی قرار گرفته‌اند!» «۳» این تعبیرات نشان می‌دهد که هرگز منظور درختی شبیه آنچه در زمین می‌بینیم نبوده، بلکه اشاره به سایبان عظیمی است در جوار قرب رحمت حق که فرشتگان بر برگ‌های آن تسبیح می‌کنند و امت‌هایی از نیکان و پاکان در سایه آن قرار دارند. حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۳۴۱ «جنه الماوی» به معنی بهشتی است که محل سکونت است «۱» و در اینکه این کدام بهشت است؟ در میان مفسران گفتگو است، بعضی آن را همان بهشت جاویدان (جنه الخلد) می‌دانند که در انتظار تمام اهل ایمان و پرهیزگاران است و محل آن را در آسمان می‌دانند و آیه ۱۹ سوره سجده را شاهد بر آن می‌دانند: فَلَهُمْ جَنَّاتُ الْمَأْوَى نُزُلًا بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ؛ «برای مؤمنان صالح العمل باغ‌های بهشت است که در آن ساکن می‌شوند و این وسیله پذیرایی از آنهاست در مقابل اعمالی که انجام می‌دادند.» چرا که این آیه به قرینه آیه بعد از آن مسلماً از بهشت جاویدان سخن می‌گوید. ولی از آنجا که در جای دیگر می‌خوانیم: وَ سَارِعُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَ جَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ؛ «برای رفتن به سوی مغفرت پروردگار و بهشتی که وسعت آن آسمان‌ها و زمین است بر یکدیگر پیشی گیرید» «۲» بعضی این معنی را بعید شمرده‌اند؛ زیرا ظاهر آیات مورد بحث نشان می‌دهد که جنه الماوی در آسمان است و غیر از بهشت جاویدان است که وسعتش به اندازه تمام آسمان‌ها و زمین است. لذا گاهی آن را به جایگاه ویژه‌ای از بهشت تفسیر کرده‌اند که در کنار سدره المنتهی است و محل خاصان و مخلصان است. گاه گفته‌اند به معنی بهشت برزخی است که ارواح شهدا و مؤمنان موقتا به آنجا می‌روند. تفسیر اخیر از همه مناسبتر به نظر می‌رسد و از اموری که به روشنی بر آن گواهی می‌دهد این است که در بسیاری از روایات معراج آمده است که پیغمبر صلی الله علیه و آله عده‌ای را در این بهشت متنعّم دید، در حالی که می‌دانیم هیچ کس در بهشت جاویدان قبل از روز قیامت وارد نمی‌شود؛ زیرا آیات قرآن به خوبی دلالت دارد که پرهیزگاران در قیامت بعد از محاسبه، وارد بهشت می‌شوند، نه بلافاصله بعد از مرگ و ارواح شهدا نیز در بهشت برزخی قرار دارند؛ زیرا آنها نیز قبل از قیام قیامت وارد

بهشت جاویدان نمی‌شوند. آیه: مَا زَاغَ الْبَصِيرُ وَمَا طَغَىٰ اشاره به این معناست که چشم پیامبر صلی الله علیه و آله در مشاهده حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۳۴۲ خود نه چپ و راست شد و نه از حد و مقصد تجاوز کرد و آنچه را دید عین واقعیت بود (زیرا زاغ از ماده زیغ به معنی انحراف به چپ و راست است و طغی از ماده طغیان به معنی تجاوز از حد است). به تعبیر دیگر انسان به هنگام مشاهده چیزی، وقتی به اشتباه می‌افتد که دقیقاً به خود آن توجه نکند یا به چپ و راست، یا ماورای آن بنگرد. اکنون که از تفسیر مفردات آیه فراغت یافتیم، به تفسیر جمعی آیات می‌پردازیم. «۱» در اینجا باز همان دو نظری که در تفسیر آیات سابق بود، تعقیب شده است. جمع کثیری از مفسران آیات را ناظر به ملاقات پیامبر صلی الله علیه و آله برای دومین بار با جبرئیل، در صورت اصلی‌اش دانسته‌اند و می‌گویند منظور این است که بار دیگر رسول خدا صلی الله علیه و آله به هنگام نزول از معراج در کنار سدره المنتهی جبرئیل را در صورت اصلی‌اش دید و چشم او در مشاهده این صحنه هرگز گرفتار اشتباهی نشد. پیامبر صلی الله علیه و آله در اینجا بعضی از آیات بزرگ حق را مشاهده کرد که منظور از آن یا همان صورت واقعی جبرئیل است و یا بعضی از آیات عظمت آسمان‌ها و عجایب آن و یا هر دو. ولی اشکالاتی که سابقاً برای این تفسیر ذکر کردیم همچنان باقی است، بلکه پاره‌ای از اشکالات دیگر بر آن افزوده می‌شود، از جمله، تعبیر به نزلهٔ اخری (در یک نزول دیگر) طبق این تفسیر مفهوم روشنی ندارد و اما بر طبق تفسیر دوم پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در یک شهود باطنی دیگر به هنگام معراج بر فراز آسمان‌ها ذات پاک خداوند را مشاهده کرد و به تعبیر دیگر، خداوند بار دیگر بر قلب پاک او نزول فرمود (نزلهٔ اخری) و شهود کامل تحقق یافت، در محلی که منتها الیه قرب الی الله از سوی بندگان است، در کنار سدرهٔ المنتهی، در آنجا که جنهٔ الماوی قرار دارد، در حالی که سدرهٔ المنتهی را حجاب‌هایی از نور پوشانده بود. دیده قلب پیامبر صلی الله علیه و آله در این شهود هرگز به غیر حق نیفتاد و جز او ندید و در همانجا حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۳۴۳ بود که نشانه‌های عظمت خداوند را در آفاق و انفس نیز مشاهده کرد. مساله شهود باطنی چنانکه قبلاً نیز اشاره کردیم، نوعی درک و دیدی است که نه شباهت با ادراکات عقلی دارد و نه با ادراکات حسی که انسان از طریق حواس ظاهر آن را درک می‌کند و از جهاتی می‌توان آن را شبیه علم انسان به وجود خود و افکار و تصورات خود دانست. توضیح اینکه، ما به وجود خود یقین داریم، افکار خود را درک می‌کنیم، از اراده و تصمیم و تمایلات خود باخبریم، ولی این آگاهی نه از طریق استدلال برای ما حاصل شده و نه از طریق مشاهده ظاهری، بلکه این یک نوع شهود باطنی برای ما است که از این طریق به وجود خود و روحیات خود واقفیم. به همین دلیل علمی که از ناحیه شهود باطنی حاصل می‌شود، هیچگونه خطا در آن راه ندارد؛ زیرا نه از طریق استدلال است که خطایی در مقدمات آن حاصل شود و نه از طریق حس است که خطایی از طریق حواس در آن راه یابد. درست است که ما نمی‌توانیم حقیقت شهودی را که پیامبر صلی الله علیه و آله در آن شب تاریخی معراج نسبت به خداوند پیدا کرد دریابیم، ولی مثالی که گفتیم برای نزدیک کردن راه مناسب است و روایات اسلامی نیز در مسیر راهگشای ماست.

نکته‌ها:

۱- معراج یک واقعیت مسلم است

در میان دانشمندان اسلام در اصل مساله معراج سخنی نیست، چه اینکه هم آیات قرآن در اینجا و در آغاز سوره اسراء بر آن گواهی می‌دهد و هم روایات متواتر، منتها بعضی که به خاطر پیش‌داوری‌هایی نتوانسته‌اند این را بپذیرند که پیامبر صلی الله علیه و آله با جسم و روح خود به آسمان‌ها پرواز کرده، آن را به معراج روحانی و چیزی شبیه حالت خواب تفسیر کرده‌اند! در حالی که این پرواز جسمانی پیامبر صلی الله علیه و آله نه اشکال عقلی دارد و نه اشکالی از ناحیه علوم روز، بنابراین دلیلی ندارد که ما ظاهر

آیات و صریح روایات را به خاطر استبعادات رها سازیم. از این گذشته تعبیرات آیات فوق نشان می‌دهد که گروهی در این مساله به مجادله حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۳۴۴ برخاسته بودند، تاریخ نیز می‌گوید: مساله معراج جنجالی در میان مخالفان برانگیخت. اگر پیامبر صلی الله علیه و آله مدعی معراج روحانی و چیزی شبیه خواب بود، این جنجال استبعادی نداشت.

۲- هدف معراج

رسیدن پیامبر صلی الله علیه و آله به شهود باطنی از یک سو و دیدن عظمت خداوند در پهنه آسمان‌ها با همین چشم ظاهر از سوی دیگر بوده است، که هم در آخرین آیه مورد بحث در اینجا لَقَدْ رَأَى مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَى و هم در آیه ۱ سوره اسراء ... لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا ... به آن اشاره شده است و نیز به مسایل زیاد و مهمی از فرشتگان و بهشتیان و دوزخیان و ارواح انبیا علیهم السلام آگاهی یافت که در طول عمر مبارکش الهام بخش او در تعلیم و تربیت خلق خدا بود.

۳- معراج و بهشت

از آیات مورد بحث استفاده می‌شود که پیامبر صلی الله علیه و آله در شب معراج از کنار بهشت گذشته و یا در آن وارد شده است. این بهشت خواه بهشت جاویدان و جنه الخلد باشد، آنچنان که جمعی از مفسران گفته‌اند و یا بهشت برزخی باشد که ما اختیار کردیم، در هر صورت مسایل مهمی را از آینده انسان‌ها در این بهشت مشاهده فرموده است، که شرح آن در اخبار اسلامی آمده و به قسمتی از آن به خواست خداوند اشاره خواهیم کرد.

۴- معراج در روایات اسلامی

از جمله مسایلی که روایات معراج بلکه تمام این مساله را از نظر بعضی زیر سؤال برده، وجود بعضی از روایات ضعیف و مجعول در لایه آنهاست، در حالی که به گفته مفسر معروف مرحوم طبرسی در مجمع البیان، روایات معراج را به چهار گروه می‌توان تقسیم کرد. الف- روایاتی که به خاطر متواتر بودن قطعی است (مانند اصل مساله معراج). حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۳۴۵ ب- روایاتی که (از منابع معتبر نقل شده) و مشتمل بر مسایلی است که هیچ مانع عقلی از قبول آن نیست، مانند روایاتی که از مشاهده بسیاری از آیات عظمت خداوند در آسمان‌ها سخن می‌گوید. ج- روایاتی که ظاهر آن با اصولی که از آیات قرآن و روایات مسلم اسلامی در دست داریم منافات دارد، ولی با این حال قابل توجیه است، مانند روایاتی که می‌گوید پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله گروهی از بهشتیان را در بهشت و گروهی از دوزخیان را در دوزخ دید (که باید گفت منظور بهشت و دوزخ برزخی است که ارواح مؤمنان و شهدا در یکی و ارواح کفار و مجرمان در دیگری قرار دارد). «۱» د- روایاتی که مشتمل بر مطالب باطل و بی اساسی است که به هیچ وجه قابل قبول نیست و محتوای آنها گواه بر مجعول بودن آنهاست، مانند روایاتی که می‌گوید پیامبر صلی الله علیه و آله خداوند را با چشم ظاهری دید، یا با او سخن گفت و او را مشاهده کرد، اینگونه روایات و مانند آن قطعاً مجعول است (مگر اینکه به شهود باطنی تفسیر شود). با توجه به این تقسیم‌بندی به یک بررسی اجمالی روی روایات معراج می‌پردازیم. از مجموع روایات به خوبی استفاده می‌شود که پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله این سفر آسمانی را در چند مرحله پیمود. مرحله نخست، مرحله فاصله میان مسجد الحرام و مسجد اقصی بود که در آیه اول سوره اسراء به آن اشاره شده است، سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى ... «منزه است خداوندی که در یک شب بنده‌اش را از مسجد الحرام تا مسجد الاقصی برد.» طبق بعضی از روایات معتبر پیامبر صلی الله علیه و آله در اثنای راه به اتفاق جبرئیل در سرزمین مدینه نزول کرد و در آنجا نماز گزارد «۲» و نیز در مسجد الاقصی با حضور ارواح انبیای بزرگ مانند ابراهیم و موسی و عیسی

علیهم السلام نماز گزارد، و امام جماعت پیامبر صلی الله علیه و آله بود، سپس حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۳۴۶ از آنجا سفر آسمانی پیامبر صلی الله علیه و آله شروع شد و آسمان‌های هفتگانه «۱» را یکی پس از دیگری پیمود و در هر آسمان با صحنه‌های تازه‌ای روبرو شد، با پیامبران علیهم السلام و فرشتگان و در بعضی از آسمان‌ها با دوزخ یا دوزخیان و در بعضی با بهشت و بهشتیان، برخورد کرد و پیامبر صلی الله علیه و آله از هر یک از آنها خاطره‌های پر ارزش و بسیار آموزنده در روح پاک خود ذخیره فرمود، و عجایبی مشاهده کرد که هر کدام رمزی و سری از اسرار عالم هستی بود و پس از بازگشت اینها را با صراحت و گاه با زبان کنایه و مثال، برای آگاهی امت در فرصت‌های مناسب شرح می‌داد و برای تعلیم و تربیت از آن استفاده فراوان می‌فرمود. این امر نشان می‌دهد که یکی از اهداف مهم این سفر آسمانی، استفاده از نتایج عرفانی و تربیتی این مشاهدات پر بها بود، و تعبیر بر معنای قرآن لَقَدْ رَأَى مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَى در آیات مورد بحث، می‌تواند اشاره اجمالی و سربسته‌ای به همه این امور باشد. البته همان‌گونه که گفتیم بهشت و دوزخی را که پیامبر صلی الله علیه و آله در سفر معراج مشاهده کرد و کسانی را در آن متعمم یا معذب دید، بهشت و دوزخ قیامت نبود، بلکه بهشت و دوزخ برزخی بود؛ زیرا طبق آیاتی که قبلاً اشاره کردیم قرآن مجید می‌گوید بهشت و دوزخ رستاخیز، بعد از قیام قیامت و فراغت از حساب، نصیب نیکوکاران و بدکاران می‌شود. سرانجام به هفتمین آسمان رسید و در آنجا حجاب‌هایی از نور مشاهده کرد. همانجا که سدره المنتهی و جنه الماوی قرار داشت و پیامبر صلی الله علیه و آله در آن جهان سراسر نور و روشنایی، به اوج شهود باطنی و قرب الی‌الله و مقام قاب قوسین او ادنی رسید و خداوند در این سفر او را مخاطب ساخته و دستورات بسیار مهم و سخنان فراوانی به او فرمود که مجموعه‌ای از آن امروز در روایات اسلامی به صورت احادیث قدسی برای ما به یادگار مانده و در فصل آینده به خواست خداوند به قسمتی از آن اشاره می‌کنیم. قابل توجه اینکه طبق تصریح بسیاری از روایات، پیامبر صلی الله علیه و آله در قسمت‌های مختلفی از این سفر بزرگ، علی علیه السلام را ناگهان در کنار خود مشاهده کرد و تعبیراتی در این روایات حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۳۴۷ دیده می‌شود که گواه عظمت فوق‌العاده مقام علی علیه السلام بعد از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله است. با این همه، روایات معراج جمله‌های پیچیده و اسرارآمیزی دارد که کشف محتوای آن آسان نیست و به اصطلاح جزو روایات متشابه است؛ یعنی روایاتی که شرح آن را باید به خود معصومین علیهم السلام واگذار کرد. (برای اطلاع بیشتر از روایات معراج به جلد ۱۸ بحار الانوار از صفحه ۲۸۲ تا ۴۱۰ مراجعه شود). ضمناً روایات معراج در کتب اهل سنت نیز به طور گسترده آمده است و حدود ۳۰ نفر از روات آنها حدیث معراج را نقل کرده‌اند. «۱» در اینجا این سؤال پیش می‌آید: چگونه این همه راهپیمایی طولانی و این حوادث عجیب و متنوع و این همه گفتگوهای طولانی و این همه مشاهدات در یک شب یا کمتر از یک شب روی داد؟! ولی با توجه به یک نکته، پاسخ این سؤال روشن می‌شود. سفر معراج هرگز یک سفر عادی نبود که با معیارهای عادی سنجیده شود، نه اصل سفر عادی بود و نه مرکبش، نه مشاهداتش عادی بود و نه گفتگوهایش، نه مقیاس‌هایی که در آن به کار رفته همچون مقیاس‌های محدود و کوچک کره خاکی ماست و نه تشبیهاتی که در آن آمده، بیانگر عظمت صحنه‌هایی است که پیامبر صلی الله علیه و آله مشاهده کرد، همه چیز به صورت خارق العاده و در مقیاس‌هایی خارج از مکان و زمانی که ما با آن آشنا هستیم و خو گرفته‌ایم رخ داد. بنابر این جای تعجب نیست که این امور با مقیاس زمانی کره زمین ما در یک شب یا کمتر از یک شب واقع شده باشد.

۵- گوشه‌ای از گفتگوهای خداوند با پیامبرش صلی الله علیه و آله در شب معراج:

در کتب حدیث، روایتی از امیر مؤمنان علی علیه السلام از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در این زمینه آمده است که بسیار مشروح و طولانی است و ما گوشه‌هایی از آن را در اینجا می‌آوریم. مطالبی که نشان می‌دهد گفتگوها در آن شب تاریخی بر چه محوری بوده و چگونه همچون اوج آسمان‌ها اوج گرفته است. حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۳۴۸ در آغاز حدیث می‌خوانیم

که پیامبر صلی الله علیه و آله در شب معراج از پروردگار سبحان چنین سؤال کرد: «يَا رَبِّ أَيُّ الْأَعْمَالِ أَفْضَلُ؟» «پروردگارا! کدام عمل افضل است؟». خداوند متعال فرمود: «لیس شیء عندی أفضل من التوکل علی و الرضا بما قسمت یا محمداً و جبت محبتی للمتحابین فی و وجبت محبتی للمتواصلین فی و وجبت محبتی للمتوکلین علی و لیس لمحبتی علم و لا- غایه و لا- نهایه». «هیچ چیز نزد من برتر از توکل بر من و رضا به آنچه قسمت کرده‌ام نیست، ای محمد! آنها که به خاطر من یکدیگر را دوست دارند، محبت من شامل حال آنها است و کسانی که به خاطر من مهربان‌اند و به خاطر من پیوند دوستی دارند آنها را دوست دارم و نیز محبت من برای کسانی که توکل بر من می‌کنند فرض و لازم است و برای محبت من حد و حدود و مرز و نهایتی نیست!» و به این ترتیب گفتگوها از محبت شروع می‌شود، محبتی بی انتها و گسترده و اصولاً-عالم هستی بر همین محور محبت دور می‌زند. در فراز دیگری آمده است: ای احمد! «۱» همچون کودکان مباش که سبز و زرد و زرق و برق را دوست دارند و هنگامی که غذای شیرین و دلپذیری به آنها می‌دهند مغرور می‌شوند و همه چیز را به دست فراموشی می‌سپارند. پیامبر صلی الله علیه و آله در اینجا عرضه داشت: پروردگارا مرا به عملی هدایت کن که موجب قرب به درگاه تو است. فرمود: شب را روز و روز را شب قرار ده! عرض کرد: چگونه؟! فرمود: چنان کن که خواب تو نماز باشد و هرگز شکم خود را کاملاً سیر مکن. حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۳۴۹ در فراز دیگری آمده است: ای احمد! محبت من محبت فقیران و محرومان است، به آنها نزدیک شو و در کنار مجلس آنها قرار گیر، تا من به تو نزدیک شوم و ثروتمندان دنیاپرست را از خود دور ساز و از مجالس آنها بر حذر باش! در فراز دیگر می‌فرماید: ای احمد! زرق و برق دنیا و دنیاپرستان را مبعوض بشمر و آخرت و اهل آخرت را محبوب دار. عرض می‌کند: پروردگارا! اهل دنیا و آخرت کیانند؟ فرمود: اهل دنیا کسانی هستند که زیاد می‌خورند و زیاد می‌خندند و می‌خوابند و خشم می‌گیرند و کمتر خشنود می‌شوند، نه در برابر بدی‌ها از کسی عذر می‌خواهند و نه اگر کسی از آنها عذر طلبد می‌پذیرند، در اطاعت خدا تنبل و در معاصی شجاع‌اند، آرزوهای دور و دراز دارند و در حالی که اجلشان نزدیک شده هرگز به حساب اعمال خود نمی‌رسند و نفعشان برای مردم کم است، افرادی پر حرف، فاقد احساس مسئولیت و علاقمند به خورد و خوراک‌اند. اهل دنیا نه در نعمت، شکر خدا به جا می‌آورند و نه در مصایب صبوراند، خدمات فراوان در نظر آنها کم است (و خدمات کم خودشان بسیار!) خود را به انجام کاری که انجام نداده‌اند ستایش می‌کنند و چیزی را مطالبه می‌کنند که حق آنها نیست. پیوسته از آرزوهای خود سخن می‌گویند، و عیوب مردم را خاطر نشان و نیکی‌های آنها را پنهان می‌سازند! عرض کرد: پروردگارا! آیا دنیاپرستان غیر از این عیبی هم دارند؟ فرمود: ای احمد! عیب آنها این است که جهل و حماقت در آنها فراوان است، برای استادی که از او علم آموخته‌اند تواضع نمی‌کنند و خود را عاقل می‌دانند اما در نزد آگاهان نادان و احمق‌اند. سپس به اوصاف اهل آخرت و بهشتیان پرداخته چنین ادامه می‌دهد: آنها مردمی با حیا هستند، جهل آنها کم، منافعشان بسیار، مردم از آنها در راحت و خود از دست خویش در تعب و سخنانشان سنجیده است. پیوسته حسابگر اعمال خویش‌اند و از همین جهت خود را به زحمت می‌افکنند، چشم‌هایشان به خواب می‌رود، اما دل‌هایشان بیدار است، چشمشان می‌گریزد و قلبشان پیوسته به یاد خداوند است. هنگامی که مردم در زمره غافلان نوشته شوند، آنها از ذاکران نوشته می‌شوند. حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۳۵۰ در آغاز نعمت‌ها، حمد خدا می‌گویند و در پایان شکر او را به جا می‌آورند، دعایشان در پیشگاه خداوند مستجاب و تقاضایشان مسموع است و فرشتگان از وجود آنها مسرورند ... مردم (غافل) در نزد آنها مردگان و خداوند نزد آنها حی و قیوم و کریم است (همیشان آنچنان عالی است که به غیر او نظر ندارند) ... مردم در عمر خود یکبار می‌میرند، اما آنها به خاطر جهاد با نفس و مخالفت هوا هر روز هفتاد بار می‌میرند (و حیات نوین می‌یابند)! هنگامی که برای عبادت در برابر من می‌ایستند، همچون بنیان مرصوص و سدی فولادی‌اند و در دل آنها توجهی به مخلوقات نیست. به عزت و جلالم سوگند که من آنها را حیات و زندگی پاکیزه‌ای می‌بخشم و در پایان عمر، خودم قبض روح آنها می‌کنم و درهای آسمان را برای پرواز روح آنها می‌گشایم، تمام

حجاب‌ها را از برابر آنها کنار می‌زنم و دستور می‌دهم بهشت خود را برای آنها بیارایید! ای احمد! عبادت ده جزء دارد که نه جزء آن طلب حلال است، هنگامی که غذا و نوشیدنی تو حلال باشد، تو در حفظ و حمایت منی در فراز دیگری آمده است: ای احمد! آیا می‌دانی کدام زندگی گوارتر و پردوام‌تر است؟ عرض کرد: خداوندانه! فرمود: زندگی گوارا آن است که صاحب آن لحظه‌ای از یاد من غافل نماند، نعمت مرا فراموش نکند، از حق من بی‌خبر نباشد، و شب و روز رضای مرا بطلبد. اما زندگی باقی آن است که برای نجات خود عمل کند و دنیا در نظرش کوچک باشد و آخرت بزرگ، رضای مرا بر رضای خویشتن مقدم بشمرد و پیوسته خشنودی مرا بطلبد، حق مرا بزرگ دارد و توجه به آگاهی من نسبت به خودش داشته باشد. در برابر هر گناه و معصیتی به یاد من بیفتد و قلبش را از آنچه ناخوش دارم پاک کند، شیطان و وساوس شیطانی را مبعوض دارد و ابلیس را بر قلب خویش مسلط نسازد و به او راه ندهد. هنگامی که چنین کند، محبت خاصی در قلبش جای می‌دهم، آنچنان که تمام دلش در اختیار من خواهد بود و فراغت و اشتغال و هم و غم و سخنش از مواهبی است که من به اهل محبت می‌بخشم! چشم و گوش قلب او را می‌گشایم، تا با گوش قلبش حقایق غیب را بشنود و با دلش جلال و عظمت را بنگرد! حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۳۵۱ سرانجام این حدیث نورانی با این جمله‌های بیدار کننده پایان می‌گیرد: ای احمد! اگر بنده‌ای نماز تمام اهل آسمان‌ها و زمین را به جا آورد و روزه تمام اهل آسمان‌ها و زمین را انجام دهد، همچون فرشتگان غذا نخورد و لباس (فاخری) در تن نپوشد (و در نهایت زهد و وارستگی زندگی کند) ولی در قلبش ذره‌ای دنیاپرستی یا ریاست‌طلبی یا عشق به زینت دنیا باشد، در سرای جاویدانم در جوار من نخواهد بود! و محبتم را از قلب او بر می‌کنم! سلام و رحمتم بر تو باد و الحمد لله رب العالمین. «۱» این سخنان عرشی که روح انسان را با خود به اوج آسمان‌ها می‌برد و در معراج الهی سیر می‌دهد و به آستانه عشق و شهود می‌کشد، تنها قسمتی از حدیث قدسی است. افزون بر این ما اطمینان داریم که غیر از آنچه پیامبر صلی الله علیه و آله در سخنانش برای ما بازگو کرده، اسرار و گفتگوها و رموز و اشاراتی میان او و محبوبش در آن شب عشق و شوق و جذبه و وصال، رد و بدل شده که نه گوش‌ها توانایی شنیدن آن را دارند و نه افکار عادی قدرت درکش را و به همین دلیل درون جان پاک پیامبر صلی الله علیه و آله برای همیشه مکتوم مانده و جز خاصانش از آن آگاه نشده‌اند. «۲» حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۳۵۲

قیام از ام القری

وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ اللَّهُ حَفِيظٌ عَلَيْهِمْ وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ (۶) وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِتُنذِرَ أُمَّ الْقُرَى وَمَنْ حَوْلَهَا وَتُنذِرَ يَوْمَ الْجُمُعِ لَا رَيْبَ فِيهِ فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَفَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ (۷) وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَهُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَكِنْ يُدْخِلُ مَنْ يَشَاءُ فِي رَحْمَتِهِ وَالظَّالِمُونَ مَا لَهُمْ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ (۸) «۱» ۶- کسانی که غیر خداوند را ولی خود انتخاب کردند، خداوند حساب همه اعمال آنها را نگه می‌دارد، و تو مأمور نیستی که آنها را مجبور به قبول حق کنی. ۷- و اینگونه قرآنی عربی (فصیح و گویا) بر تو وحی کردیم، تا ام القری و کسانی را که اطراف آن هستند انداز کنی و آنها را از روزی که همه خلائق دور آن روز جمع می‌شوند و شک و تردید در آن نیست بترسانی، همان روز که گروهی در بهشتند و گروهی در آتش! ۸- و اگر خدا می‌خواست همه آنها را امت واحدی قرار می‌داد (و اجبارا هدایت می‌کرد، ولی هدایت اجباری فایده‌ای ندارد) اما خداوند هر کس را بخواهد در رحمتش وارد می‌کند و برای ظالمان ولی و یآوری نیست. حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۳۵۳ به تناسب اشاره‌ای که در آیات گذشته این سوره به مساله شرک شده، در نخستین آیه مورد بحث به نتیجه کار مشرکان و انتهای مسیرشان پرداخته می‌گوید: «کسانی که غیر خداوند را ولی خود برگزیدند، خداوند حساب اعمال آنها را نگه می‌دارد، و از نیاتشان آگاه است»؛ وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ اللَّهُ حَفِيظٌ عَلَيْهِمْ ... تا به موقع حساب آنها را برسد و کیفر لازم را به آنها بدهد. سپس روی سخن را به پیامبر صلی الله علیه و آله کرده، می‌گوید: «تو مأمور نیستی که آنها را مجبور به قبول حق سازی»؛ وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ. وظیفه تو تنها

ابلاغ رسالت و رسانیدن پیام خداوند به همه بندگان است. شبیه این جمله در قرآن فراوان است: «لست علیهم بمصیطره - تو سیطره و غلبه بر آنها نداری». (غاشیه - ۲۲). ما أَنْتَ عَلَیْهِمْ بِجَبَّارٍ؛ «تو موظف به اجبار آنها نیستی». (ق - ۴۵). وَ مَا جَعَلْنَاكَ عَلَیْهِمْ حَفِیْظًا؛ «تو مسئول اعمال آنها نیستی و برای اجبار آنان مبعوث نشده‌ای». (انعام - ۱۰۷). ما عَلَی الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ؛ «رسول وظیفه‌ای جز ابلاغ رسالت ندارد»، (مائده - ۹۹). بیانگر این واقعیت است که خداوند می‌خواهد بندگان آزاد باشند و راه او را با اراده و اختیار خود پیوند، چرا که ارزش واقعی ایمان و عمل صالح در همین است و ایمان و عمل اجباری ارزش معنوی ندارد.

وحی و هدف نهایی از آن

بار دیگر به مساله وحی باز می‌گردد و اگر در آیات قبل، از اصل وحی سخن در میان بود، در اینجا سخن از هدف نهایی وحی است، می‌فرماید: «اینگونه قرآنی عربی، فصیح و گویا بر تو وحی کردیم تا ام القری (مکه) و کسانی را که در اطراف آن هستند انذار کنی»؛ وَ كَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِتُنذِرَ أُمَّ الْقُرَى وَمَنْ حَوْلَهَا. «و آنها را از روزی که همه خلائق در آن روز جمع می‌شوند و شک و تردیدی در آن نیست بترسانی»؛ وَ تُنذِرَ يَوْمَ الْجَمْعِ لَا رَيْبَ فِيهِ. حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۳۵۴ «از آن روز که مردم به دو گروه تقسیم می‌شوند گروهی در بهشت‌اند و گروهی در آتش سوزان دوزخ»؛ فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَ فَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ. تعبیر «كَذَلِكَ» ممکن است اشاره به این معنی باشد که همان‌گونه که بر انبیای پیشین به زبان خودشان وحی فرستادیم، بر تو نیز به زبان خودت قرآنی عربی وحی کردیم (بنا بر این «كَذَلِكَ» اشاره به جمله: ... وَ إِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ ... نیز می‌تواند اشاره به جمله بعد باشد؛ یعنی وحی ما بر تو اینگونه است: به صورت قرآنی عربی با هدف انذار. درست است که از ذیل آیه؛ یعنی جمله: فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَ فَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ استفاده می‌شود که وظیفه پیامبر صلی الله علیه و آله هم انذار است و هم بشارت، ولی از آنجا که تأثیر انذار در نفوس مخصوصا در افراد نادان و لجوج عمیق‌تر است، در آیه دو بار فقط روی انذار تکیه شده، با این تفاوت که در مرحله اول سخن از انذار شوندگان است و در مرحله دوم سخن از چیزی است که باید از آن بترسند؛ یعنی دادگاه قیامت. روزی که به خاطر اجتماع عموم انسان‌ها رسوایی‌اش بسیار دردناک و شدید است. «۱» در اینجا سؤالی مطرح است و آن اینکه آیا از جمله: ... لِتُنذِرَ أُمَّ الْقُرَى وَمَنْ حَوْلَهَا ... استفاده نمی‌شود که هدف از نزول قرآن، انذار مردم مکه و اطراف آن است؟ آیا این تعبیر با جهانی بودن اسلام تضاد ندارد؟! پاسخ این سؤال با توجه به یک نکته روشن می‌شود و آن اینکه: کلمه «أُمَّ الْقُرَى» که یکی از نام‌های مکه است، از دو واژه ترکیب یافته است، «أُمَّ» که در اصل به معنی اساس و ابتدا و آغاز هر چیزی است و مادر را هم به همین جهت «أُمَّ» می‌گویند که اساس و اصل فرزندان است و «قری» که جمع «قریه» به معنی هرگونه آبادی و شهر است، اعم از شهرهای بزرگ و کوچک یا روستاها و شواهد زیادی نیز در قرآن بر این معنی وجود دارد.

نامگذاری مکه به ام القری

اکنون ببینیم چرا مکه را ام القری نامیده‌اند؟ (مادر و اصل همه آبادی‌ها). روایات اسلامی تصریح می‌کند که همه زمین نخست زیر آب غرق بود و خشکی‌ها تدریجا سر از آب بیرون آوردند (علم امروز نیز این معنی را پذیرفته است). این روایات می‌گوید: نخستین نقطه‌ای که از زیر آب سر برآورد کعبه بود و سپس خشکی‌های زمین از کنار آن گسترش یافت که از آن به عنوان دحو الارض (گسترش زمین) یاد شده است. با توجه به این تاریخچه روشن می‌شود که مکه اصل و اساس و آغاز همه آبادی‌های روی زمین است. بنا بر این هرگاه گفته شود: ... أُمَّ الْقُرَى وَمَنْ حَوْلَهَا ... پیدا است که تمام مردم روی زمین را شامل می‌شود. «۱» از این گذشته می‌دانیم اسلام تدریجا گسترش یافت، پیامبر صلی الله علیه و آله نخست مأمور بود بستگان نزدیک خود را انذار کند، چنانکه در آیه ۲۱۴ سوره شعرا می‌خوانیم: وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ تا هسته‌بندی اسلام محکم شود و آماده گسترش گردد. سپس در مرحله دوم

پیامبر صلی الله علیه و آله مأمور شد ملت عرب را تبلیغ و انذار کند، چنان که در آیه ۳ سوره فصلت آمده است: ... قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ؛ «این قرآنی است عربی برای قومی که می فهمند و درک می کنند.» (۲) در آیه ۴۴ سوره زخرف نیز آمده است: وَإِنَّ لَهُ لِدَكْرٍ لَّكَ وَ لِقَوْمِكَ ...؛ «این قرآن مایه تذکر تو و قوم تو است.» هنگامی که پایه‌های اسلام در میان این قوم قوی و مستحکم شد، پیامبر صلی الله علیه و آله مأموریت گسترده‌تری یافت و مأمور انذار جهانیان شد، چنان که در آیه اول سوره فرقان می خوانیم: تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا؛ «جاوید و پر برکت است خداوندی که قرآن را بر بنده‌اش نازل کرد تا همه جهانیان را انذار کند.» (و آیات فراوان دیگر). حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۳۵۶ به خاطر همین مأموریت بود که پیامبر صلی الله علیه و آله نامه به سران بزرگ جهان آن روز در خارج از جزیره عربستان نوشت و کسری‌ها و قیصرها و نجاشی‌ها را به اسلام دعوت کرد. همچنین بر اساس همین خط و برنامه بود که پیروانش برای تبلیغ اسلام، بعد از او به همه جهان گام نهادند و تعالیم اسلام را در دنیا منتشر ساختند. در اینکه چرا روز قیامت «یوم الجمع» نامیده شده، تفسیرهای متعددی وجود دارد: گاه گفته‌اند به خاطر آن است که میان ارواح و اجساد جمع می شود. گاه گفته‌اند از این نظر است که بین انسان و عملش جمع خواهد شد یا از این نظر که میان ظالم و مظلوم اجتماع حاصل می شود. ولی ظاهر این است که منظور، اجتماع همه خلائق در آن روز بزرگ است، از اولین و آخرین، همان گونه که در آیه ۵۰ سوره واقعه آمده است: قُلْ إِنَّ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ * لَمَجْمُوعُونَ إِلَى مِيقَاتٍ يَوْمَ مَعْلُومٍ؛ «بگو اولین و آخرین، همگی در موعد روز معینی جمع می شوند.» چون جمله: فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَ فَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ بیانگر تقسیم مردم به دو گروه بود، در آیه بعد می افزاید: «اگر خدا می خواست همه آنها را امت واحدی قرار می داد و به حکم اجبار هدایت می کرد و مؤمن می ساخت»؛ ... وَ لَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً اما ایمان اجباری چه ارزشی دارد؟ چگونه می تواند معیار کمال انسانی شود؟ تکامل واقعی آن است که انسان با اراده خویش و در نهایت اختیار و آزادی طی کند. آیات قرآن پر است از دلایل اختیار و آزادی اراده انسان، اصولاً امتیاز انسان از جانداران دیگر همین مساله است و اگر آزادی انسان از او گرفته شود، در حقیقت انسانیت او از او گرفته شده است! این بزرگترین امتیازی است که خداوند به او داده، و راه تکامل را به صورت نامحدود به روی او گشوده است، این سنت غیر قابل تغییر الهی است. عجیب است که گروهی بی خبر هنوز طرفدار مکتب جبرند و در عین حال دم از مکتب انبیا می زنند. در حالی که قبول جبر مساوی است با نفی تمام محتوای مکتب انبیا، نه تکلیف مفهومی خواهد داشت، نه سؤال جواب، نه اندرز و نصیحت و به طریق اولی نه ثواب و عقاب! نه انسان هرگز در کار خود تردید می کند و نه پشیمانی، و نه اصلاح حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۳۵۷ اشتباهات گذشته مفهومی نخواهد داشت. سپس به مساله مهم دیگری در این رابطه می پردازد و توصیف گروهی را که اهل بهشت و سعادتند در برابر گروهی که به دوزخ فرستاده می شوند با این عبارت بیان می کند: «ولی خداوند هر که را بخواهد در رحمت خود وارد می کند و برای ظالمان ولی و یاوری نیست»؛ وَ لَكِنْ يُدْخِلُ مَنْ يَشَاءُ فِي رَحْمَتِهِ وَ الظَّالِمُونَ مَا لَهُمْ مِنْ وَلِيٍّ وَ لَا نَصِيرٍ ... با توجه به اینکه گروه دوزخی را با وصف ظلم مشخص می کند، روشن می شود که منظور از «مَنْ يَشَاءُ»؛ «هر کس را بخواهد» در جمله اول گروهی است که ظالم نیستند. به این ترتیب عادلان بهشتی‌اند و غرق در رحمت خداوند، و ظالمان دوزخی‌اند. اما باید توجه داشت که ظالم در اینجا و در بسیاری دیگر از آیات قرآن، معنی وسیع و گسترده‌ای دارد و تنها شامل کسانی نمی شود که به دیگران ستم کرده‌اند، بلکه کسانی که بر خود ستم کرده، یا آنها که در عقیده منحرف‌اند، نیز ظالم‌اند و چه ظلمی برتر از شرک و کفر است؟ لقمان به فرزندش می گوید: ... يَا بُنَيَّ لَا تَشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ؛ «۱) «فرزندم چیزی را شریک خدا قرار مده که شرک ظلم عظیم است» در آیه دیگر می خوانیم: ... أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ * الَّذِينَ يَصِفُونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَ يَبْغُونَهَا عِوَجًا وَ هُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ؛ «آگاه باشید لعنت خدا بر ظالمان است، همانها که مردم را از راه حق باز می دارند و آن را دگرگون می سازند، و به آخرت ایمان ندارند.» در مورد فرق میان ولی و نصیر بعضی گفته‌اند ولی کسی است که بدون درخواست به انسان کمک کند، اما نصیر مفهومی اعم دارد. (۲) این احتمال نیز وجود دارد که ولی اشاره به

سرپرستی است که به حکم ولایت و بدون درخواست، حمایت و کمک می‌کند و نصیر فریادرسی است که بعد از تقاضای کمک به یاری انسان می‌شتابد. «۳» حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۳۵۸

آغاز وحی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ أَقْرَأُ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ (۱) خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ (۲) أَقْرَأُ وَ رَبُّكَ الْأَكْرَمُ (۳) الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ (۴) عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ (۵) «۱» بنام خداوند بخشنده مهربان ۱- بخوان به نام پروردگارت که جهان را آفرید. ۲- همان کس که انسان را از خون بسته‌ای خلق کرد. ۳- بخوان که پروردگارت از همه بزرگوارتر است. ۴- همان کسی که به وسیله قلم تعلیم نمود. ۵- و به انسان آنچه را نمی‌دانست یاد داد.

شان نزول:

همان‌گونه که در شرح محتوای سوره نیز اشاره کردیم، به اعتقاد اکثر مفسران، این سوره نخستین سوره‌ای است که بر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نازل شده است، بلکه به گفته بعضی، حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۳۵۹ پنج آیه فوق به اتفاق همه مفسران در آغاز وحی بر رسول اکرم صلی الله علیه و آله نازل شده و مضمون آن‌ها نیز مؤید این معنی است. در روایات آمده است که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به کوه حرا رفته بود، جبرئیل آمد و گفت: «ای محمد بخوان!» پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «من قرائت کننده نیستم». جبرئیل او را در آغوش گرفت و فشرد و بار دیگر گفت: «بخوان!» پیامبر صلی الله علیه و آله همان جواب را تکرار کرد. بار دوم نیز جبرئیل این کار را کرد و همان جواب را شنید و در سومین بار گفت: أَقْرَأُ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ ... (تا آخر آیات پنجگانه). این سخن را گفت و از دیده پیامبر صلی الله علیه و آله پنهان شد. رسول خدا صلی الله علیه و آله که با دریافت نخستین اشعه وحی سخت خسته شده بود، به سراغ خدیجه آمد و فرمود: «زملونی و دثرونی - مرا بپوشانید و جامه‌ای بر من بیفکنید تا استراحت کنم». «۱» طبرسی در مجمع البیان نیز نقل می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله به خدیجه فرمود: «هنگامی که تنها می‌شوم، ندایی می‌شنوم (و نگرانم!)». خدیجه عرض کرد: «خداوند جز خیر در باره تو کاری نخواهد کرد، چرا که به خدا سوگند تو امانت را ادا می‌کنی، صله رحم به جا می‌آوری، در سخن گفتن راستگو هستی». خدیجه می‌گوید: «بعد از این ماجرا ما به سراغ ورقه بن نوفل رفتیم (او از آگاهان عرب و عموزاده خدیجه بود) رسول الله صلی الله علیه و آله آنچه را دیده بود برای ورقه بیان کرد، ورقه گفت: «هنگامی که آن منادی به سراغ تو می‌آید دقت کن بین چه می‌شنوی؟ سپس برای من نقل کن». پیامبر صلی الله علیه و آله در خلوتگاه خود این را شنید که می‌گوید: «ای محمد بگو قُلْ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ... و بگو «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ»، سپس حضرت به سراغ ورقه آمد و مطلب را برای او بازگو کرد. ورقه گفت: بشارت بر تو، باز هم بشارت بر تو، من گواهی می‌دهم تو همان هستی حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۳۶۰ که عیسی بن مریم علیه السلام بشارت داده است! و تو شریعتی همچون موسی علیه السلام داری تو پیامبر مرسلی و به زودی بعد از این روز مأمور به جهاد می‌شوی و اگر من آن روز را درک کنم در کنار تو جهاد خواهم کرد! هنگامی که ورقه از دنیا رفت، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: من این روحانی را در بهشت (بهشت برزخی) دیدم، در حالی که لباس حریر بر تن داشت؛ زیرا او به من ایمان آورد و مرا تصدیق کرد. «۱» البته در بعضی از کلمات مفسرین، یا کتب تاریخ، مطالب ناموزونی در باره این فصل از زندگی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به چشم می‌خورد که مسلماً از احادیث مجعول و اسرا بیلیات است. مثل اینکه پیغمبر صلی الله علیه و آله بعد از ماجرای نخستین نزول وحی بسیار ناراحت شد و از این ترسید که القآت شیطانی باشد! یا چند بار تصمیم گرفت خود را از کوه به زیر پرتاب کند! و امثال این لاطیلات که نه با مقام شامخ نبوت سازگار است، نه با آنچه در تاریخ از عقل و درایت فوق العاده پیامبر صلی الله علیه و آله و

مدیریت و شکیبایی و تسلط بر نفس و اعتماد او ثبت شده است. به نظر می‌رسد اینگونه روایات ضعیف و رکیک ساخته و پرداخته دشمنان اسلام است و خواسته‌اند هم اسلام را زیر سؤال برند و هم شخص پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را، با توجه به آنچه گفته شد، به سراغ تفسیر آیات می‌رویم.

بخوان به نام پروردگارت

در نخستین آیه، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را مخاطب ساخته می‌گوید: «بخوان به نام پروردگارت که جهان را آفرید»؛ اَقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ. «۲» بعضی گفته‌اند، مفعول در جمله بالا- محذوف است و در اصل چنین بود: اَقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ؛ «قرآن را با نام پروردگارت بخوان» و به همین جهت بعضی این آیه را حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۳۶۱ دلیل بر آن گرفته‌اند که بسم‌الله جزو سوره‌های قرآن است. «۱» بعضی با را زائده دانسته، و گفته‌اند: «منظور این است که نام پروردگارت را بخوان»، ولی این تفسیر بعید به نظر می‌رسد، چرا که مناسب این است گفته شود نام پروردگارت را به یاد آور. قابل توجه اینکه در اینجا قبل از هر چیز تکیه روی مساله ربوبیت پروردگار شده است و می‌دانیم رب به معنی مالک مصلح است. کسی که هم صاحب چیزی است و هم به اصلاح و تربیت آن می‌پردازد. سپس برای اثبات ربوبیت پروردگار روی مساله خلقت و آفرینش جهان هستی تکیه شده، چرا که بهترین دلیل بر ربوبیت او خالقیت او است، کسی عالم را تدبیر می‌کند که آفریننده آن است. این در حقیقت پاسخی است به مشرکان عرب که خالقیت خداوند را پذیرفته بودند، اما ربوبیت و تدبیر را برای بت‌ها قایل بودند! به علاوه ربوبیت خداوند و تدبیر او در نظام هستی، بهترین دلیل بر اثبات ذات مقدس او است. سپس از میان مخلوقات، روی مهمترین پدیده جهان خلقت و گل سرسبد آفرینش یعنی انسان تکیه کرده و آفرینش او را یاد آور شده، و می‌فرماید: «همان خدایی که انسان را از خون بسته‌ای خلق کرد»؛ خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ. «من علق» در اصل به معنی چسبیدن به چیزی است، و لذا به خون بسته و همچنین به زالو که برای مکیدن خون به بدن می‌چسبد علق گفته‌اند و از آنجا که نطفه بعد از گذراندن دوران نخستین در عالم جنین، به شکل قطعه خون بسته چسبنده‌ای در می‌آید که در ظاهر بسیار کم ارزش است، مبدأ آفرینش انسان را در این آیه همین موجود ناچیز می‌شمرد، تا قدرت نمایی عظیم پروردگار روشن شود که از موجودی چنان بی‌ارزش، مخلوقی چنین پر ارزش آفریده است. بعضی نیز گفته‌اند منظور از علق در اینجا گل آدم است که آن هم حالت چسبندگی داشت، بدیهی است خدایی که این مخلوق عجیب را از آن قطعه گل چسبنده به وجود حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۳۶۲ آورد، شایسته هر گونه ستایش است. گاه علق را به معنی موجود صاحب علاقه دانسته‌اند که اشاره‌ای است به روح اجتماعی انسان و علقه آنها به یکدیگر که در حقیقت پایه اصلی تکامل بشر و پیشرفت تمدن‌ها را تشکیل می‌دهد. بعضی نیز علق را اشاره به نطفه نر (اسپرم) می‌دانند که شباهت زیادی به زالو دارد، این موجود ذره‌بینی در آب نطفه شناور است و به سوی نطفه زن در رحم پیش می‌رود و به آن می‌چسبد و از ترکیب آن دو، نطفه کامل انسان به وجود می‌آید. درست است که در آن زمان اینگونه مسایل هنوز شناخته نشده بود، ولی قرآن مجید از طریق اعجاز علمی پرده از روی آن برداشته است. از میان این تفسیرهای چهارگانه، تفسیر اول روشن‌تر به نظر می‌رسد، هر چند جمع میان چهار تفسیر نیز بی‌مانع است. از آنچه گفتیم روشن شد که انسان بر طبق یک تفسیر به معنی حضرت آدم علیه السلام و بر طبق سه تفسیر دیگر به معنی مطلق انسان‌ها است. بار دیگر برای تأکید می‌افزاید: «بخوان که پروردگارت از هر کریمی کریمتر است و از هر بزرگواری بزرگوarter»؛ اَقْرَأْ وَ رَبُّكَ الْأَكْرَمُ. «۱» بعضی معتقدند که اقرأ دوم تأکیدی است بر اقرأ در آیات قبل و بعضی گفته‌اند با آن متفاوت است. در جمله اول منظور قرائت پیامبر صلی الله علیه و آله برای خویش است و در جمله دوم قرائت برای مردم، ولی تأکید مناسب‌تر به نظر می‌رسد؛ زیرا دلیلی بر این تفاوت در دست نیست. به هر حال تعبیر این آیه در حقیقت پاسخی است به گفتار پیامبر صلی الله علیه و آله در جواب جبرئیل که گفت: «من قرائت کننده نیستم؛ یعنی از برکت پروردگار فوق العاده کریم و

بزرگوار، تو توانایی بر قرائت و تلاوت داری.» سپس به توصیف خداوندی که اکرم الاکرمین است پرداخته می‌فرماید: «همان کسی که به وسیله قلم تعلیم داد؛ الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ. حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۳۶۳ «و به انسان آنچه را نمی‌دانست یاد داد؛ عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ. در حقیقت این آیات نیز پاسخی است به همان گفتار پیامبر صلی الله علیه و آله که فرمود: «من قرائت کننده نیستم؛ یعنی همان خدایی که به وسیله قلم انسان‌ها را تعلیم داد و به انسان آنچه را نمی‌دانست آموخت، قادر است که به بنده‌ای درس نخوانده همچون تو نیز قرائت و تلاوت را بیاموزد. جمله: الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ تاب دو معنی دارد، نخست اینکه خداوند نوشتن و کتاب را به انسان آموخت و قدرت و توانایی این کار عظیم را که مبدأ تاریخ بشر و سرچشمه تمام علوم و فنون و تمدن‌ها است، در او ایجاد کرد. دیگر اینکه منظور این است که علوم و دانش‌ها را از این طریق و با این وسیله به انسان آموخت. خلاصه اینکه طبق یک تفسیر منظور تعلیم کتابت است و طبق تفسیر دیگر منظور علمی است که از طریق کتابت به انسان رسیده است. در هر حال تعبیری است پر معنی که در آن لحظات حساس نخستین نزول وحی، در این آیات بزرگ و پر معنی منعکس شده است.

نکته‌ها:

۱- آغاز وحی همراه با آغاز یک حرکت علمی بود

این آیات چنانکه گفتیم به اعتقاد غالب مفسران یا تمام آنها نخستین آیاتی هستند که بر قلب پاک پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شده‌اند و با تابش نخستین اشعه وحی فصل تازه‌ای در تاریخ بشریت آغاز شد و نوع بشر مشمول یکی از بزرگترین الطاف الهی گشت. کامل‌ترین آیین‌های الهی که نقطه پایان و ختم ادیان بود، نازل شد، و پس از نزول تمام احکام و تعلیمات اسلامی به مصداق: الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا... «۱» دین الهی تکمیل و نعمتش به حد تمام و کمال رسید و اسلام دین مرضی الهی گشت. موضوع بسیار جالب اینجا است که در عین اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله امی و درس نخوانده بود حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۳۶۴ و محیط حجاز را یک پارچه جهل و نادانی فرا گرفته بود، در نخستین آیات وحی تکیه بر مساله علم و قلم شده است که بلافاصله بعد از نعمت بزرگ خلقت و آفرینش در این آیات ذکر شده است! در حقیقت این آیات نخست از تکامل جسم انسان، از یک موجود بی‌ارزش مانند علقه خبر می‌دهد و از سوی دیگر از تکامل روح به وسیله تعلیم و تعلم مخصوصاً از طریق قلم سخن می‌گوید. آن روز که این آیات نازل می‌شد، نه تنها در محیط حجاز- که محیط جهل بود- کسی ارزشی برای قلم قایل نبود، در دنیای متمدن آن زمان نیز قلم از اهمیت کمی برخوردار بود. اما امروز می‌دانیم که تمام تمدن‌ها و علوم و دانش‌ها و پیشرفت‌هایی که در هر زمینه نصیب بشر شده است، بر محور قلم دور می‌زند و به راستی مداد علما بر دمای شهدا پیشی گرفته است، چرا که هم زیربنای خون شهید و هم پشتوانه آن مرکب‌های قلم‌های دانشمندان است و اصولاً سرنوشت اجتماعات انسانی در درجه اول به نیش قلم‌ها بسته است. اصلاحات جوامع انسانی از قلم‌های مؤمن و متعهد شروع می‌شود و فساد و تباهی اجتماعات نیز از قلم‌های مسموم و فاسد مایه می‌گیرد. بی‌جهت نیست که قرآن مجید از سوگند به قلم و آنچه با قلم می‌نویسند یاد کرده است؛ یعنی هم به ابزار و هم به محصول آن ابزار، آنجا که می‌فرماید: ن، وَ الْقَلَمِ وَ مَا يَسْطُرُونَ. «۱» می‌دانیم دوران زندگی بشر را به دو دوران تقسیم می‌کنند: دوران تاریخ و دوران قبل از تاریخ. دوران تاریخ زمانی است که قلم و خواندن و نوشتن ابداع شده بود و انسان توانسته است چیزی از زندگی خود را با قلم بنگارد و برای آیندگان به یادگار بگذارد و به این ترتیب تاریخ بشر مساوی با تاریخ پیدایش قلم و خط است! در زمینه نقش قلم در حیات انسان‌ها شرح مبسوطی در جلد ۲۴ تفسیر نمونه در آغاز سوره قلم آورده شده است. حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۳۶۵ بنابر این پایه اسلام از همان آغاز بر علم و قلم گذارده شده و بی‌جهت نیست که قومی چنان عقب مانده به قدری در علوم و دانش‌ها پیش رفتند

که علم و دانش را- به اعتراف دوست و دشمن- به همه جهان صادر کردند، و به اعتراف مورخان معروف اروپا، این نور علم و دانش مسلمین بود که بر صفحه اروپای تاریک قرون وسطی تابید و آنها را وارد عصر تمدن نمود. در این زمینه کتاب‌های فراوانی از سوی خود آنها تحت عنوان تاریخ تمدن اسلام یا میراث اسلام نوشته شده است. چقدر نازیباست ملتی این چنین و آیینی آن چنان، در میدان علم و دانش عقب بمانند و نیازمند دیگران و حتی وابسته به آنها شوند.

۲- ذکر خداوند در هر حال

آغاز دعوت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله از ذکر نام خداوند شروع شد، اَقْرَأُ بِاسْمِ رَبِّكَ. جالب اینکه تمام زندگانی پر بار او آمیخته با ذکر و یاد خداوند بود. ذکر خداوند با هر نفسش توأم بود، برمی‌خاست، می‌نشست، می‌خوابید، راه می‌رفت، سوار می‌شد، پیاده می‌شد، توقف می‌کرد همه با یاد خداوند و با نام‌الله بود. هنگامی که از خواب بیدار می‌شد، می‌فرمود: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَحْيَانَا بَعِيدًا مَا أَمَاتَنَا وَإِلَيْهِ النُّشُورُ». ابن عباس می‌گوید: شبی خدمتش خوابیده بودم، هنگامی که از خواب بیدار شد، سر به سوی آسمان بلند کرد و ده آیه آخر سوره آل عمران را تلاوت فرمود: إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاجْتِلاَفِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ ... سپس عرضه داشت: «اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ أَنْتَ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَنْ فِيهِنَّ ... اللَّهُمَّ لَكَ أَسَلِمْتُ وَبِكَ آمَنْتُ وَعَلَيْكَ تَوَكَّلْتُ وَالْيَكْ اَيْبْتُ» هنگامی که از خانه بیرون می‌آمد، می‌فرمود: «بِسْمِ اللَّهِ تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ، اللَّهُمَّ اِنِّي اَعُوذُ بِكَ اَنْ اَضِلَّ، اَوْ اُضَلَّ، اَوْ اُزَلَّ، اَوْ اُظْلَمَ، اَوْ اُظْلَمَ، اَوْ اُجْهَلَ اَوْ يَجْهَلَ عَلَيَّ». هنگامی که وارد مسجد می‌شد، می‌فرمود: «اَعُوذُ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ وَبِوَجْهِهِ الْكَرِيمِ وَ سُلْطَانِهِ الْقَدِيمِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ». هنگامی که لباس نوی در تن می‌کرد، می‌فرمود: «اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ، أَنْتَ كَسَوْتَنِيهِ حَجَّ وَحَرَمِينَ شَرِيفِينَ در تفسیر نمونه، ص: ۳۶۶ اَشَيْئُكَ خَيْرُهُ وَخَيْرَ مَا صُنِعَ لَهُ وَاعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّهِ وَشَرِّ مَا صُنِعَ لَهُ». هنگامی که به خانه باز می‌گشت، می‌فرمود: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي كَفَانِي وَ اَوَانِي، الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي اطْعَمَنِي وَسَقَانِي». به همین ترتیب تمام زندگی او با یاد خداوند و نام خداوند و تقاضای الطاف خداوند عجیب و آمیخته بود. (۱)

۳- پیامبر اسلام قبل از نبوت چه آئینی داشت؟

در اینکه پیغمبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله قبل از بعثت هرگز برای بت سجده نکرد و از خط توحید منحرف نشد شکی نیست و تاریخ زندگی او نیز به خوبی این معنی را منعکس می‌کند. اما در اینکه بر کدام آیین بوده؟ در میان علما گفتگو است. بعضی او را پیرو آیین مسیح علیه السلام می‌دانند، چرا که قبل از بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله آیین رسمی و غیر منسوخ آیین او بوده است. بعضی دیگر او را پیرو آیین ابراهیم علیه السلام می‌دانند، چرا که شیخ الانبیا و پدر پیامبران است و در بعضی از آیات قرآن، آیین اسلام به عنوان آیین ابراهیم علیه السلام معرفی شده؛ ... مَلَّةً اَبِيكُمْ اِبْرَاهِيمَ ... (۲) بعضی نیز اظهار بی‌اطلاعی کرده و گفته‌اند، می‌دانیم آیینی داشته، اما کدام آیین؟ بر ما روشن نیست! گرچه هر یک از این اقوال وجهی دارد، اما هیچ‌کدام مسلم نیست و مناسب‌تر از اینها قول چهارمی است و آن اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله شخصا برنامه خاصی از سوی خداوند داشته که بر طبق آن عمل می‌کرده و در حقیقت آیین مخصوص خودش بوده، تا زمانی که اسلام بر او نازل گشت. شاهد این سخن حدیثی است که در نهج البلاغه آمده و در بالا ذکر کردیم که می‌گوید: خداوند از آن زمان که رسول خدا صلی الله علیه و آله از شیر باز گرفته شد، بزرگترین فرشته‌اش را قرین وی ساخت، تا شب و روز او را به راه‌های مکارم و طرق اخلاق نیک سوق دهد. مأموریت چنین فرشته‌ای، دلیل بر وجود یک برنامه اختصاصی است. حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۳۶۷ شاهد دیگر اینکه در هیچ تاریخی نقل نشده است که پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله در معابد یهود یا نصاری یا مذهب دیگر مشغول عبادت شده باشد، نه در کنار کفار در بت خانه بود و نه در کنار اهل کتاب در معابد آنان، در عین حال پیوسته خط و طریق توحید را ادامه می‌داد و به

اصول اخلاق و عبادت الهی سخت پای‌بند بود. روایات متعددی نیز- طبق نقل علامه مجلسی در بحار الانوار- در منابع اسلامی آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله از آغاز عمرش مؤید به روح القدس بود و با چنین تأییدی مسلماً بر اساس الهام روح القدس عمل می‌کرد. «۱» علامه مجلسی شخصاً معتقد است که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله قبل از مقام رسالت دارای مقام نبوت بوده، گاه فرشتگان با او سخن می‌گفتند و صدای آنها را می‌شنید و گاه در رؤیای صادقه به او الهام الهی می‌شد و بعد از چهل سال به مقام رسالت رسید و قرآن و اسلام رسماً بر او نازل شد. او شش دلیل بر این معنی ذکر می‌کند که بعضی از آنها با آنچه در بالا آوردیم هماهنگ است (توضیح بیشتر را می‌توانید در جلد ۱۸ بحار الانوار صفحه ۲۷۷ به بعد مطالعه کنید).

پاسخ به یک سؤال

به دنبال این بحث، این سؤال مطرح می‌شود که با توجه به آنچه در باره ایمان و اعمال پیامبر صلی الله علیه و آله قبل از نبوت گفته شد، چرا در آیه فوق می‌فرماید: ... مَا كُنْتُ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ ...؛ «تو قبلاً نمی‌دانستی قرآن و ایمان چیست!» گرچه پاسخ این سؤال را به طور فشرده به هنگام آیه بیان کردیم، ولی شایسته است توضیح بیشتری در این زمینه داده شود. منظور این است پیامبر صلی الله علیه و آله قبل از نزول قرآن و تشریح شریعت اسلام از جزئیات این آیین و محتوای قرآن خبر نداشت. اما در مورد ایمان، با توجه به اینکه بعد از کتاب ذکر شده و با توجه به جمله‌هایی که بعد از آن در آیه آمده، روشن می‌شود که منظور ایمان به محتوای این کتاب آسمانی حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۳۶۸ است، نه ایمان به طور مطلق. بنا بر این تضادی با آنچه گفته شد ندارد و نمی‌تواند دستاویزی برای بیماردلانی که می‌خواهند نفی ایمان به طور مطلق از پیامبر صلی الله علیه و آله کنند و حقایق تاریخی را نادیده بگیرند، باشد. بعضی از مفسران پاسخ‌های دیگری نیز از این سؤال داده‌اند از جمله: الف: منظور از ایمان تصدیق و اعتقاد به تنهایی نیست، بلکه مجموع اعتقاد و اقرار به زبان و اعمال است که در تعبیرات اسلامی بر آن اطلاق شده است. ب: منظور از ایمان اعتقاد به توحید و رسالت است و می‌دانیم پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله قبل از آن موحد بود، اما ایمان به رسالت خویشتن هنوز پیدا نکرده بود. ج: منظور آن قسمت از ارکان ایمان است که انسان از طریق دلیل عقل به آن نمی‌رسد و راه آن تنها ادله نقلی است (مانند بسیاری از خصوصیات معاد). د: در این آیه محذوفی در تقدیر است و معنی چنین است: «مَا كُنْتُ تَدْرِي كَيْفَ تَدْعُو الْخَلْقَ إِلَى الْإِيمَانِ»؛ «تو نمی‌دانستی چگونه مردم را به ایمان دعوت کنی.» «۱» ولی به عقیده ما از همه پاسخ‌ها مناسب‌تر و هماهنگ‌تر با محتوای آیه، همان پاسخ اول است.

یک نکته ادبی

در اینکه مرجع ضمیر در جمله ... وَ لَكِنْ جَعَلْنَاهُ نُورًا ...؛ «ولی ما آن را نوری قرار دادیم.» چیست؟ گفتگو است. بعضی گفته‌اند منظور همان قرآن، کتاب آسمانی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله است، این احتمال نیز وجود دارد که منظور از این نور، نور الهی ایمان باشد. ولی مناسب‌تر از هر دو، این است که به قرآن و ایمان هر دو باز گردد و چون این دو به یک حقیقت منتهی می‌شود، بازگشت ضمیر مفرد به آن بی‌مانع است. «۲» حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۳۶۹

ابی لهب

سوره تبت

این سوره در مکه نازل شده و دارای پنج آیه است.

محتوی و فضیلت سوره تبت

این سوره که در مکه و تقریباً در اوایل دعوت آشکار پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نازل شده، تنها سوره‌ای است که در آن حمله شدیدی با ذکر نام نسبت به یکی از دشمنان اسلام و پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در آن عصر و زمان (یعنی ابو لهب) شده است و محتوای آن نشان می‌دهد که او عداوت خاصی نسبت به پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله داشت و از هیچگونه کارشکنی و بد زبانی او و همسرش مضایقه نداشتند. قرآن با صراحت می‌گوید: هر دو اهل دوزخ‌اند و راه نجاتی برای آنها نیست و این معنی به واقعیت پیوست، سرانجام هر دو بی ایمان از دنیا رفتند و این یک پیشگویی صریح قرآن است. در حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده است که فرمود: «مَنْ قَرَأَهَا رَجَوْتُ أَنْ لَا يَجْمَعَ اللَّهُ بَيْنَهُ وَبَيْنَ أَبِي لَهَبٍ فِي دَارٍ وَاحِدَةٍ»؛ «۱» «کسی که آن را تلاوت کند، من امیدوارم خداوند او و ابو لهب را در خانه واحدی جمع نکند» (یعنی او اهل بهشت خواهد بود در حالی که حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۳۷۰ ابولهب اهل دوزخ است). «۱» ناگفته پیداست این فضیلت از آن کسی است که با خواندن این سوره خط خود را از خط ابو لهب جدا کند، نه کسانی که با زبان می‌خوانند ولی ابو لهب وار عمل می‌کنند.

شان نزول سوره

از ابن عباس نقل شده است: هنگامی که آیه: «وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ» نازل شد و پیغمبر صلی الله علیه و آله مأموریت یافت فامیل نزدیک خود را انداز کند و به اسلام دعوت نماید (دعوت خود را علنی سازد) پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بر فراز کوه صفا آمد و فریاد زد: «یا صباحاه!» (این جمله را عرب زمانی می‌گفت که مورد هجوم غافلگیرانه دشمن قرار می‌گرفت، برای اینکه همه را با خبر سازند و به مقابله برخیزند، کسی صدا می‌زد یا صباحاه! انتخاب کلمه صباح به خاطر این بود که هجوم‌های غافلگیرانه غالباً در اول صبح واقع می‌شد). هنگامی که مردم مکه این صدا را شنیدند پرسیدند کیست که فریاد می‌کشد؟ گفته شد محمد است، جمعیت به سراغ حضرتش رفتند، او قبایل عرب را با نام صدا زد و با صدای او جمع شدند، فرمود: «به من بگوئید اگر به شما خبر دهم که سواران دشمن از کنار این کوه به شما حمله‌ور می‌شوند، آیا مرا تصدیق خواهید کرد؟ در پاسخ گفتند: ما هرگز از تو دروغی نشنیده‌ایم. فرمود: «أَنْتِي نَذِيرٌ لَكُمْ بَيْنَ يَدَيْ عَذَابٍ شَدِيدٍ»؛ «من شما را در برابر عذاب شدید الهی انداز می‌کنم» (شما را به توحید و ترک بت‌ها دعوت می‌نمایم) هنگامی که ابو لهب این سخن را شنید گفت: «تَبًّا لَكَ! أَمَا جَمَعْنَا إِلَّا لِهَذَا؟!»؛ «زیان و مرگ بر تو باد! آیا تو فقط برای همین سخن ما را جمع کردی؟!» در این هنگام بود که این سوره نازل شد: تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ؛ «زیان و هلاکت بر دستان ابو لهب باد که زیانکار و هلاک شده است.» بعضی در اینجا افزوده‌اند: هنگامی که همسر ابو لهب (نامش ام جمیل بود) با خبر شد که این سوره در باره او و همسرش نازل شده، به سراغ پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله آمد در حالی که آن حضرت را نمی‌دید، سنگی در دست داشت و گفت: من شنیده‌ام محمد مرا هجو حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۳۷۱ کرده، به خدا سوگند اگر او را بیایم با همین سنگ بر دهانش می‌زنم! من خودم نیز شاعرم! سپس به اصطلاح اشعاری در مذمت پیغمبر و اسلام بیان کرد. «۱» خطر ابو لهب و همسرش برای اسلام و عداوت آنها منحصر به این نبود و اگر می‌بینیم قرآن لبه تیز حمله را متوجه آنها کرده و با صراحت از آنها نکوهش می‌کند، دلایلی بیش از این دارد که بعداً به خواست خداوند به آن اشاره خواهد شد.

بریده باد دست ابو لهب!

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ (۱) مَا أَغْنَىٰ عَنْهُ مَالُهُ وَمَا كَسَبَ (۲) سَيَصْلَىٰ نَارًا ذَاتَ لَهَبٍ (۳) وَامْرَأَتُهُ حَمَّالَةَ

الْحَطَبِ (۴) فِي جِيدِهَا حَبْلٌ مِّنْ مَّسَدٍ (۵) «۲» به نام خداوند بخشنده مهربان ۱- بریده باد هر دو دست ابو لهب (و مرگ بر او باد).
 ۲- هرگز مال و ثروت او و آنچه را به دست آورد، به حالش سودی نبخشید. ۳- و به زودی وارد آتشی می‌شود که دارای شعله فروزان است. ۴- و همچنین همسرش در حالی که هیزم به دوش می‌کشد، ۵- و در گردنش طنابی از لیف خرما است! همان گونه که در شأن نزول سوره گفتیم، این سوره در حقیقت پاسخی است به سخنان زشت ابو لهب عموی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و فرزند عبدالمطلب که از دشمنان سرسخت اسلام بود و به هنگام شنیدن دعوت آشکار و عمومی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و انذار او حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۳۷۲ نسبت به عذاب الهی گفت: زیان و هلاکت بر تو باد، آیا برای همین حرف‌ها ما را فرا خواندی؟! قرآن مجید در پاسخ این مرد بد زبان می‌فرماید: «بریده باد هر دو دست ابولهب، یا مرگ و خسران بر او باد!»؛ تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَ تَبَّ. «تب» و «تباب» (بر وزن خراب) به گفته راغب در مفردات به معنی زیان مستمر و مداوم است، ولی طبرسی در مجمع البیان می‌گوید: به معنی زیانی است که منتهی به هلاکت می‌شود. بعضی از ارباب لغت نیز آن را به معنی قطع کردن تفسیر کرده‌اند و این شاید به خاطر آن است که زیان مستمر و منتهی به هلاکت طبعاً سبب قطع و بریدگی می‌شود و از مجموع این معانی همان استفاده می‌شود که در معنی آیه گفته‌ایم. البته این هلاکت و خسران می‌تواند جنبه دنیوی یا معنوی و اخروی و یا هر دو داشته باشد. در اینجا این سؤال پیش می‌آید که چگونه قرآن مجید بر خلاف روش و سیره خود در اینجا نام شخصی را برده و با این شدت او را مورد حمله قرار داده است؟! با روشن شدن موضع ابو لهب، پاسخ این سؤال نیز روشن می‌شود. نام او عبد العزی (بنده بت عزیزی) و کنیه او ابو لهب بود. انتخاب این کنیه برای او شاید از این جهت بوده که صورتی سرخ و برافروخته داشت، چون لهب در لغت به معنی شعله آتش است. او و همسرش ام جمیل که خواهر ابو سفیان بود، از سخت‌ترین و بدزبان‌ترین دشمنان پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بودند. در روایتی آمده است که شخصی به نام طارق محاربی می‌گوید: من در بازار ذی‌المجاز بودم (ذی‌المجاز نزدیک عرفات در فاصله کمی از مکه است) ناگهان جوانی را دیدم که صدا می‌زند: ای مردم! بگوئید: «لا اله الا الله» تا رستگار شوید، و مردی را پشت سر او دیدم که با سنگ به پشت پای او می‌زند، به گونه‌ای که خون از پاهایش جاری بود و فریاد می‌زد: ای مردم! این دروغگو است، او را تصدیق نکنید! من سؤال کردم این جوان کیست؟ گفتند: محمد است که گمان می‌کند پیامبر است و این پیرمرد عمویش ابو لهب است که او را دروغگو می‌داند. «۱» حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۳۷۳ در خبر دیگری آمده است که ربیع بن عباد می‌گوید: من با پدرم بودم، رسول الله صلی الله علیه و آله را دیدم که به سراغ قبایل عرب می‌رفت و هر کدام را صدا می‌زد و می‌گفت: من رسول خدا به سوی شما هستم، جز خدای یگانه را نپرستید و چیزی را همتای او قرار ندهید ... هنگامی که او از سخنش فارغ می‌شد مرد احوال خوش صورتی که پشت سرش بود صدا می‌زد: ای قبیله فلان! این مرد می‌خواهد که شما بت‌لالت و عزیزی و هم پیمان‌های خود را از جن رها کنید و به سراغ بدعت و ضلالت او بروید. به سخنانش گوش فرا ندهید و از او پیروی نکنید! من سؤال کردم او کیست؟ گفتند: عمویش ابو لهب است. «۱» در خبر دیگری می‌خوانیم: هر زمان گروهی از اعراب خارج مکه وارد آن شهر می‌شدند، به سراغ ابو لهب می‌رفتند، به خاطر خویشاوندیش نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله و سن و سال بالای او و از رسول الله صلی الله علیه و آله تحقیق می‌نمودند، او می‌گفت: محمد مرد ساحری است، آنها نیز بی‌آنکه پیغمبر صلی الله علیه و آله را ملاقات کنند باز می‌گشتند، در این هنگام گروهی آمدند و گفتند: ما از مکه باز نمی‌گردیم تا او را ببینیم، ابو لهب گفت: ما پیوسته مشغول مداوای جنون او هستیم! مرگ بر او باد! «۲» از این روایات به خوبی استفاده می‌شود که او در بسیاری از مواقع همچون سایه به دنبال پیغمبر صلی الله علیه و آله بود و از هیچ کارشکنی فروگذار نمی‌کرد، مخصوصاً زبانی زشت و آلوده داشت و تعبیرات رکیک و زننده می‌کرد و شاید از این نظر سرآمد تمام دشمنان پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله محسوب می‌شد و به همین جهت آیات مورد بحث با این صراحت و خشونت او و همسرش ام جمیل را به باد انتقاد می‌گیرد. او تنها کسی بود که پیمان حمایت بنی هاشم را از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله امضا

نکرد و در صف دشمنان او قرار گرفت و در پیمان‌های دشمنان شرکت نمود. با توجه به این حقایق دلیل وضع استثنایی این سوره روشن می‌شود. سپس می‌افزاید: «هرگز مال و ثروت او و آنچه را به دست آورده، به حال او سودی حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۳۷۴ نبخشیده و عذاب الهی را از او باز نمی‌دارد؛ ما أَعْنَى عَنْهُ مَالُهُ وَ مَا كَسَبَ. (۱)» از این تعبیر استفاده می‌شود که او مرد ثروتمند مغروری بود که بر اموال و ثروت خود در کوشش‌های ضد اسلامی‌اش تکیه می‌کرد. در آیه بعد می‌افزاید: «به زودی وارد آتشی می‌شود که دارای شعله برافروخته است؛ سَيَصْلِي نَاراً ذَاتَ لَهَبٍ. اگر نام او ابو لهب بود، آتش عذاب او نیز ابو لهب است و شعله‌های عظیم دارد (توجه داشته باشید لهب در اینجا به صورت نکره و دلالت بر عظمت آن شعله می‌کند). نه تنها ابو لهب که هیچیک از کافران و بدکاران، اموال و ثروت و موقعیت اجتماعی‌شان آنها را از آتش دوزخ و عذاب الهی رهایی نمی‌بخشد. چنانکه در آیه ۸۸ و ۸۹ سوره شعراء می‌خوانیم: يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ * إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ؛ «قیامت روزی است که نه اموال و نه فرزندان، هیچکدام سودی به حال انسان ندارد، مگر آن کس که با قلب سالم (روحی با ایمان و با تقوی) در محضر پروردگار حاضر شود.» مسلماً منظور از آیه سَيَصْلِي نَاراً ذَاتَ لَهَبٍ آتش دوزخ است، ولی بعضی احتمال داده‌اند که آتش دنیا را نیز شامل شود. در روایات آمده است که بعد از جنگ بدر و شکست سختی که نصیب مشرکان قریش شد، ابو لهب که شخصا در میدان جنگ شرکت نکرده بود پس از بازگشت ابوسفیان ماجرا را از او پرسید. ابو سفیان چگونگی شکست و درهم کوبیده شدن لشکر قریش را برای او شرح داد، سپس افزود: به خدا سوگند ما در این جنگ سوارانی را دیدیم در میان آسمان و زمین که به یاری محمد آمده بودند! در اینجا ابو رافع یکی از غلامان عباس می‌گوید: من در آنجا نشسته بودم، دستم را بلند کردم و گفتم: آنها فرشتگان آسمان بودند. ابو لهب سخت بر آشفته و سیلی محکمی بر صورت من زد و مرا بلند کرده بر زمین کوبید و از سوز دل خود پیوسته مرا کتک می‌زد. در اینجا همسر عباس ام الفضل حاضر بود، چوبی برداشت و محکم بر سر ابو لهب کوبید و گفت: این مرد ضعیف را تنها گیر حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۳۷۵ آورده‌ای! سر ابو لهب شکست و خون جاری شد و بعد از هفت روز بدنش عفونت کرد و دانه‌هایی همچون طاعون بر پوست تنش ظاهر شد و با همان بیماری از دنیا رفت. عفونت بدن او به حدی بود که جمعیت جرأت نمی‌کردند نزدیک او شوند، او را به بیرون مکه بردند و از دور آب بر او ریختند و سپس سنگ بر او پرتاب کردند تا بدنش زیر سنگ و خاک پنهان شد! (۱)» در آیه بعد به وضع همسرش ام جمیل پرداخته، می‌فرماید: «همسر او نیز وارد آتش سوزان جهنم می‌شود، در حالی که هیزم به دوش می‌کشد؛ وَ أَمْرَأَتُهُ حَمَّالَةَ الْحَطَبِ. (۲)» «و در حالی که در گردنش طناب یا گردن‌بندی از لیف خرما است!»؛ فِي جِيدِهَا حَبْلٌ مِّنْ مَّسَدٍ. در اینکه همسر ابو لهب که خواهر ابو سفیان و عمه معاویه بود، در عداوت‌ها و کارشکنی‌های شوهرش بر ضد اسلام شرکت داشت حرفی نیست، اما در اینکه قرآن چرا او را حَمَّالَةَ الْحَطَبِ (زنی که هیزم بر دوش می‌کشد) توصیف کرده، تفسیرهای متعددی ذکر کرده‌اند. بعضی گفته‌اند این به خاطر آن است که بوته‌های خار را بر دوش می‌کشید و بر سر راه پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله می‌ریخت تا پاهای مبارکش آزرده شود. بعضی گفته‌اند این تعبیر کنایه از سخن‌چینی و نمایی او است، همان‌گونه که در ادبیات فارسی نیز همین تعبیر در مورد سخن‌چینی آمده است که می‌گویند: میان دو کس جنگ چون آتش است سخن‌چین بدبخت هیزم کش است! بعضی نیز آن را کنایه از شدت بخل او می‌دانند که با آن همه ثروت حاضر نبود کمکی به نیازمندان کند، به همین دلیل تشبیه به هیزم کش فقیر شده است. بعضی نیز می‌گویند او در قیامت بار گناهان گروه زیادی را بر دوش می‌کشد. از میان این معانی معنی اول از همه مناسبتر است، هر چند جمع میان آنها نیز بعید نیست. حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۳۷۶ «جید» (بر وزن دید) به معنی گردن است و جمع آن اجیاد است، بعضی از ارباب لغت معتقدند که جید و عنق و رقبه هر سه معنی مشابهی دارند، با این تفاوت که جید به قسمت بالای سینه گفته می‌شود و عنق به پشت گردن یا همه گردن و رقبه به گردن گفته می‌شود و گاه به یک انسان نیز می‌گویند مانند فک رقبه یعنی آزاد کردن انسان. (۱) مسد (بر وزن حسد) به معنی طنابی است که از لیاف بافته شده است. بعضی گفته‌اند مسد طنابی است که در جهنم بر

گردن او می‌نهند که خشونت الیاف را دارد و حرارت آتش و سنگینی آهن را! بعضی نیز گفته‌اند از آنجا که زنان اشرافی شخصیت خود را در زینت آلات مخصوصاً گردن بندهای پر قیمت می‌دانند، خداوند در قیامت برای تحقیر این زن خودخواه اشرافی، گردن‌بندی از لیف خرما در گردن او می‌افکند و یا اصلاً کنایه از تحقیر او است. بعضی نیز گفته‌اند علت این تعبیر آن است که ام‌جمیل گردن‌بند جواهر نشان پر قیمتی داشت و سوگند یاد کرده بود که آن را در راه دشمنی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله خرج کند، لذا به کیفر این کار خداوند چنین عذابی را برای او مقرر داشته.

نکته‌ها:

باز هم نشانه دیگری از اعجاز قرآن

می‌دانیم این آیات در مکه نازل شد و قرآن با قاطعیت خبر داد که ابو لهب و همسرش در آتش دوزخ خواهند بود؛ یعنی هرگز ایمان نمی‌آورند و سرانجام چنین شد بسیاری از مشرکان مکه واقعا ایمان آوردند و بعضی ظاهراً، اما از کسانی که نه در واقع و نه در ظاهر ایمان نیاوردند این دو نفر بودند و این یکی از اخبار غیبی قرآن مجید است و قرآن از اینگونه اخبار در آیات دیگر نیز دارد که فصلی را در اعجاز قرآن تحت عنوان خبرهای غیبی قرآن به خود اختصاص داده است و ما در ذیل هر یک از این آیات بحث مناسب را داشته‌ایم.

پاسخ به یک سؤال

در اینجا سؤالی مطرح است و آن اینکه با این پیشگویی قرآن مجید دیگر ممکن نبوده است ابو لهب و همسرش ایمان بیاورند و الا این خبر کذب و دروغ می‌شد. این سؤال مانند سؤال معروفی است که در باره مسأله علم خداوند در بحث جبر مطرح شده است و آن اینکه می‌دانیم خداوندی که از ازل عالم به همه چیز بوده، معصیت گنهکاران و اطاعت مطیعان را نیز می‌دانسته است، بنا بر این اگر گنهکار گناه نکنند علم خدا جهل شود! پاسخ این سؤال را دانشمندان و فلاسفه اسلامی از قدیم داده‌اند و آن اینکه خداوند می‌داند که هر کس با استفاده از اختیار و آزادی‌اش چه کاری را انجام می‌دهد، مثلاً در آیات مورد بحث، خداوند از آغاز می‌دانسته است که ابو لهب و همسرش با میل و اراده خود هرگز ایمان نمی‌آورند نه از طریق اجبار و الزام و به تعبیر دیگر عنصر آزادی اراده و اختیار نیز جزو معلوم خداوند بوده است، او می‌دانسته است که بندگان با صفت اختیار و با اراده خویش چه عملی را انجام می‌دهند. مسلماً چنین علمی و خبر دادن از چنان آینده‌ای تأکیدی است بر مسأله اختیار، نه دلیلی بر اجبار. (دقت کنید)

همیشه نزدیکان بی‌بصر دورند!

این سوره بار دیگر این حقیقت را تأکید می‌کند که خویشاوندی در صورتی که با پیوند مکتبی همراه نباشد کمترین ارزشی ندارد و مردان خدا در برابر منحرفان و جباران و گردنکشان هیچگونه انعطافی نشان نمی‌دادند هر چند نزدیکترین بستگان آنها بودند. با اینکه ابو لهب عموی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بود و از نزدیکترین نزدیکانش محسوب می‌شد، وقتی خط مکتبی و اعتقادی و عملی خود را از او جدا کرد، همچون سایر منحرفان و گمراهان زیر شدیدترین رگبارهای توبیخ و سرزنش قرار گرفت. و به عکس افراد دور افتاده‌ای بودند که نه تنها از بستگان پیغمبر صلی الله علیه و آله محسوب نمی‌شدند، بلکه از نژاد او و اهل زبان او هم نبودند، ولی بر اثر پیوند فکری و اعتقادی و عملی آنقدر نزدیک حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۳۷۸ شدند که طبق حدیث معروف «سَلِمَانٌ مِّنْ أَهْلِ الْبَيْتِ»؛ «۱» «سلمان از خانواده ما است» گویی جزو خاندان پیغمبر صلی الله علیه و آله شدند. «۲»

درست است که آیات این سوره تنها از ابو لهب و همسرش سخن می‌گویند، ولی پیدا است که آنها را به خاطر صفاتشان اینچنین مورد نکوهش قرار می‌دهد، بنا بر این هر فرد یا گروهی که دارای همان اوصاف باشند سرنوشتی شبیه آنها دارند. «۳» حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۳۷۹

ایمان ابوطالب و جنجالی که در این زمینه برپا کرده‌اند!

ابتدا این موضوع برای کسانی که اهل مطالعه هستند، عجیب جلوه می‌کند که چرا گروهی از راویان اخبار اصرار داشتند ابوطالب عمومی پیامبر صلی الله علیه و آله را که به اتفاق همه مسلمانان جهان از کسانی بود که حداکثر فداکاری و ایثار و حمایت را در مورد پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله انجام داد، بی‌ایمان و مشرک جلوه دهند و کافر بمیرانند؟! چرا در باره دیگران که نقشی در تاریخ اسلام نداشتند، این همه اصرار نیست؟ از اینجا می‌فهمیم مسأله، یک مسأله عادی نیست سپس با کمی دقت به این نتیجه می‌رسیم که پشت سر این بحث‌های تاریخی و روایی، بازی سیاسی خطرناکی از ناحیه رقب و دشمنان علی علیه السلام در جریان بوده است، آنها اصرار داشتند هر فضیلتی را از او سلب کنند و حتی پدر ایثارگر و فداکارش را مشرک قلمداد کنند و بی‌ایمان از دنیا ببرند! یقیناً بنی امیه و هواخواهان آنها در عصر خود و حتی پیش از آنکه به حکومت برسند، هر جا توانستند به این فکر دامن زدند و کوشش داشتند از هر جا که ممکن است شواهدی هر چند سست و بی‌پایه برای اثبات این مدعا سر هم کنند. ما قطع نظر از این موج انحرافی سیاسی آلوده که خود از جهاتی قابل دقت و مطالعه است، مسأله را به عنوان یک مسأله صرفاً تاریخی و تفسیری به طور بسیار فشرده مورد بررسی قرار می‌دهیم تا روشن شود در پشت سر این جنجال‌ها هیچگونه مدرک معتبری وجود ندارد، بلکه شواهد زنده‌ای بر ضد آن در دست داریم: حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۳۸۰-۱- آیه: إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ ... «۱» هیچ‌گونه ارتباطی با ابوطالب ندارد و آیات قبل از آن به خوبی دلالت می‌کند که در باره گروهی از مؤمنان اهل کتاب در برابر مشرکان مکه است. جالب اینکه فخر رازی که خود به اصطلاح اجماع مسلمین را بر نزول آیه در باره ابوطالب نقل کرده، تصریح می‌کند که در ظاهر آیه کمترین دلالتی بر کفر ابوطالب نیست. «۲» اما با این حال چرا اصرار دارند که آن را به شرک ابوطالب ارتباط دهند، راستی وحشت‌آور است؟! ۲- مهمترین دلیلی که در این زمینه اقامه کرده‌اند، ادعای اجماع مسلمین است که ابوطالب، مشرک از دنیا رفته است! در حالی که چنین اجماعی دروغ محض است، چنانکه مفسر معروف اهل سنت آلوسی در روح المعانی تصریح کرده است که این مسأله اجماعی نیست و حکایت اجماع مسلمین یا مفسرین بر اینکه آیه فوق درباره ابوطالب نازل شده، صحیح به نظر نمی‌رسد. چرا که علمای شیعه و بسیاری از مفسرین آنها معتقد به اسلام ابوطالب هستند و ادعای اجماع ائمه اهل بیت علیهم السلام بر این معنی کرده‌اند، به علاوه اکثر قصیده‌های ابوطالب شهادت بر ایمان او می‌دهد. «۳» ۳- دقت و بررسی نشان می‌دهد که این ادعای اجماع از اخبار آحادی سرچشمه می‌گیرد که هیچ اعتباری به آن نیست و در سند این روایات، افراد مشکوک یا کذابی هستند. از جمله روایتی است که «ابن مردویه» با سند خودش از «ابن عباس» نقل کرده که آیه: إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ ... در باره «ابوطالب» نازل شده است، پیامبر صلی الله علیه و آله به او اصرار کرد اسلام بیاورد، او نپذیرفت! «۴» در حالی که در سند این روایت، «ابو سهل سری» است که بنا به تصریح بعضی از بزرگان علم رجال، او یکی از دروغ‌پردازان و جعل‌کنندگان و سارقان حدیث بود و حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۳۸۱ همچنین «عبد القدوس ابی سعید دمشقی» که باز در سند این حدیث است، او نیز از کذابین است! «۱» ظاهر تعبیر حدیث، چنین گواهی می‌دهد که «ابن عباس» بدون واسطه این حدیث را نقل و خودش شاهد و ناظر بوده است، در حالی که می‌دانیم «ابن عباس»، سه سال قبل از هجرت متولد شد، بنا بر این هنگام وفات «ابوطالب» هنوز از پستان مادر شیر می‌خورد! این نشان می‌دهد که جاعلان حدیث، حتی در کار خود ناشی بوده‌اند. حدیث دیگری در این زمینه از «ابو هریره» نقل کرده‌اند که می‌گوید: هنگامی که وفات ابوطالب فرا رسید، پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود:

«ای عمو بگو «لا اله الا الله» تا من روز قیامت نزد خدا برای تو گواهی به توحید دهم». ابوطالب گفت: اگر نه به خاطر این بود که قریش مرا سرزنش می‌کرد که او به هنگام مرگ از روی ترس، اظهار ایمان نمود من شهادت به توحید می‌دادم و چشم تو را روشن می‌ساختم! در این هنگام آیه: **إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ ... نازل شد!** «۲» باز ظاهر حدیث این است که «ابو هریره»، شخصا شاهد چنین مطلبی بوده است. در حالی که می‌دانیم «ابو هریره» در سال فتح خبیر؛ یعنی هفت سال بعد از هجرت، اظهار اسلام کرد. او کجا و وفات ابوطالب که قبل از هجرت واقع شد کجا؟! بنا بر این آثار جعل ناشیانه در این حدیث نیز نمایان است. اگر گفته شود ابن عباس و ابو هریره، خود شاهد این ماجرا نبودند و این داستان را از دیگری شنیده‌اند، سؤال می‌کنیم از چه کسی؟ شخصی که این روایت را برای این دو نفر بیان کرده ناشناس و مجهول است و چنین حدیثی را مرسل می‌نامند و همه می‌دانند اعتباری به احادیث مرسل نیست. متأسفانه جمعی از مفسران و راویان اخبار بدون دقت و مطالعه این گونه احادیث را در کتاب‌های خود از یکدیگر گرفته و نقل کرده‌اند و کم کم برای خود اجماعی درست کرده‌اند اما کدام اجماع؟ کدام حدیث معتبر؟ ۴- از همه اینها گذشته، متن همین احادیث مجعول نشان می‌دهد که «ابوطالب» حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۳۸۲ ایمان به حقانیت پیامبر صلی الله علیه و آله داشته، هر چند روی ملاحظاتی بر زبان جاری نمی‌کرده و می‌دانیم ایمان به قلب است و زبان جنبه طریقت دارد. در بعضی از احادیث اسلامی، وضع ابوطالب به اصحاب کهف تشبیه شده است که ایمان در دل داشتند، هر چند به عللی قدرت اظهار آن را نداشتند. «۱» ۵- مگر می‌توان در مسأله‌ای به این مهمی، یک‌جانبه بحث کرد و تنها به روایت مرسله از ابو هریره و ابن عباس و مانند آن قناعت نمود؟ چرا اجماع امامان اهل بیت علیهم السلام و چرا اجماع علمای شیعه در اینجا مورد توجه قرار نمی‌گیرد؟! با آنکه آنها به وضع خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله آشنا ترند. ما امروز اشعار زیادی از ابوطالب در دست داریم که ایمان او را به اسلام و رسالت محمد صلی الله علیه و آله به عنوان پیامبر اسلام با وضوح تمام بیان می‌کند. این اشعار را بسیاری از بزرگان و دانشمندان در کتاب‌هایشان آورده‌اند. «۲» ۶- از همه اینها گذشته، تاریخ زندگی ابوطالب و فداکاری عظیم او نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله و علاقه شدید پیامبر صلی الله علیه و آله و مسلمانان نسبت به او تا آنجا که سال مرگش را عام الحزن (سال اندوه) نام نهادند، همه نشان می‌دهد که او به اسلام عشق می‌ورزید و دفاعش از پیامبر صلی الله علیه و آله به عنوان دفاع از یک خویشاوند نبود، بلکه به صورت دفاع یک مؤمن مخلص و یک عاشق پاکبخته و سرباز فداکار از جان گذشته از رهبر و پیشوای خود بود با این حال چقدر غفلت و بی‌خبری و ناسپاسی و ظلم است که گروهی اصرار داشته باشند، این مؤمن موحد مخلص را از دنیا ببرند؟! «۳» حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۳۸۳

پیشگامان در اسلام

اشاره

وَالسَّابِقُونَ الْأُولُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَيْدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (۱۰۰) «۱» ۱۰۰- پیشگامان نخستین از مهاجرین و انصار و آنها که به نیکی از آنها پیروی کردند، خداوند از آنها خوشنود و آنها (نیز) از او خوشنود شدند، و باغ‌هایی از بهشت برای آنان فراهم ساخته که نهرها از زیر درختانش جریان دارد، جاودانه در آن خواهند ماند و از این پیروزی بزرگی است. گر چه در باره شأن نزول آیه فوق، مفسران روایات متعددی نقل کرده‌اند، ولی چنانکه خواهیم دید هیچ کدام از آنها شأن نزول آیه نیست، بلکه در واقع بیان مصداق و وجود خارجی آن است. به دنبال آیات گذشته که بیان حال کفار و منافقان است، در این آیه اشاره به گروه‌های مختلف از مسلمانان راستین شده است و آنها را به سه گروه مشخص تقسیم می‌کند: ۱- آنها که پیشگامان در اسلام و هجرت بوده‌اند؛ وَالسَّابِقُونَ الْأُولُونَ مِنَ

المُهَاجِرِينَ ... حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۳۸۴-۲ آنها که پیشگام در نصرت و یاری پیامبر صلی الله علیه و آله و یاران مهاجرش بودند؛ ... وَالْأَنْصَارِ ... ۳- آنها که بعد از این دو گروه آمدند و از برنامه‌های آنها پیروی کردند و با انجام اعمال نیک و قبول اسلام و هجرت و نصرت آیین پیامبر صلی الله علیه و آله به آنها پیوستند؛ ... وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ ... «۱» از آنچه گفتیم روشن می‌شود که منظور از ... بِإِحْسَانٍ ... در واقع بیان اعمال و معتقداتی است که در آنها از پیشگامان اسلام پیروی می‌کنند و به تعبیر دیگر احسان، بیان وصف برنامه‌هایی است که از آن متابعت می‌گردد. این احتمال نیز در معنی آیه داده شده است که احسان، بیان وصف چگونگی متابعت و پیروی باشد یعنی آنها به طور شایسته پیروی می‌کنند (در صورت اول «با» به معنی فی و در صورت دوم به معنی «مع» است). ولی ظاهر آیه، مطابق تفسیر اول است. پس از ذکر این گروه سه گانه می‌فرماید: «هم خداوند از آنها راضی است و هم آنها از خدا راضی شده‌اند»؛ ... رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ... رضایت خداوند از آنها به خاطر ایمان و اعمال صالحی است که انجام داده‌اند و خشنودی آنان از خداوند به خاطر پادشاهی‌های گوناگون و فوق العاده و پر اهمیت است که به آنان ارزانی داشته است. به تعبیر دیگر آنچه خدا از آنها خواسته انجام داده‌اند، و آنچه آنها از خدا خواسته‌اند به آنان بخشیده، بنا بر این هم خدا از آنها راضی است و هم آنان از خدا راضی هستند. با اینکه جمله گذشته همه مواهب و نعمت‌های الهی را در برداشت (مواهب مادی و معنوی، جسمانی و روحانی) ولی بعنوان تأکید و بیان تفصیل بعد از اجمال اضافه می‌کند: «خداوند برای آنها باغ‌هایی از بهشت فراهم ساخته که از زیر درختانش نهرها جریان دارند»؛ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ... حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۳۸۵ از امتیازات این نعمت آن است که جاودانی است و همواره در آن خواهند ماند؛ ... خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا. و مجموع این مواهب معنوی و مادی برای آنها پیروزی بزرگی محسوب می‌شود؛ ... ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ. چه پیروزی از این برتر که انسان احساس کند آفریدگار و معبود و مولایش از او خشنود است و کارنامه قبولی او را امضا کرده؟ و چه پیروزی از این بالاتر که با اعمال محدودی در چند روز عمر فانی مواهب بی‌پایان ابدی پیدا کند. در اینجا به چند نکته مهم باید توجه کرد:

۱- موقعیت پیشگامان

در هر انقلاب وسیع اجتماعی که بر ضد وضع نابسامان جامعه صورت می‌گیرد پیشگامانی هستند که پایه‌های انقلاب و نهضت بر دوش آنها است، آنها در واقع وفادارترین عناصر انقلابی هستند؛ زیرا به هنگامی که پیشوا و رهبرشان از هر نظر تنها است گرد او را می‌گیرند، و با اینکه از جهات مختلف در محاصره قرار دارند و انواع خطرهای چهار طرف آنها را احاطه کرده و دست از یاری و فداکاری بر نمی‌دارند. مخصوصاً مطالعه تاریخ، آغاز اسلام را نشان می‌دهد که پیشگامان و مؤمنان نخستین با چه مشکلاتی روبرو بودند؟ چگونه آنها را شکنجه و آزار می‌دادند، ناسزا می‌گفتند، متهم می‌کردند، به زنجیر می‌کشیدند و نابود می‌نمودند. ولی با این همه گروهی با اراده آهنین و عشق سوزان و عزم راسخ و ایمان عمیق در این راه گام گذاردند و به استقبال انواع خطرهای رفتند. در این میان سهم مهاجران نخستین از همه بیشتر بود، و به دنبال آنها انصار نخستین یعنی آنهایی که با آغوش باز از پیامبر صلی الله علیه و آله به مدینه دعوت کردند، و یاران مهاجر او را همچون برادران خویش مسکن دادند، و از آنها با تمام وجود خود دفاع کردند، و حتی بر خویشان نیز مقدم داشتند. و اگر می‌بینیم در آیه فوق به این دو گروه اهمیت فوق العاده‌ای داده شده است به خاطر همین موضوع است. حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۳۸۶ ولی با این حال قرآن مجید- آنچنان که روش همیشگی او است- سهم دیگران را نیز نادیده نگرفته است و به عنوان تابعین به احسان از تمام گروههایی که در عصر پیامبر و یا زمانهای بعد به اسلام پیوستند، هجرت کردند، و یا مهاجران را پناه دادند و حمایت نمودند یاد می‌کند، و برای همه اجر و پادشاهی بزرگی را نوید می‌دهد.

۲- تابعین چه اشخاصی بودند؟

اصطلاح گروهی از دانشمندان بر این است که کلمه تابعین را تنها به شاگردان صحابه می‌گویند؛ یعنی آن عده‌ای که پیامبر صلی الله علیه و آله را ندیدند اما بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله به روی کار آمدند و علوم و دانش‌های اسلامی را وسعت بخشیدند، و به تعبیر دیگر اطلاعات اسلامی خود را بدون واسطه از صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله گرفتند. ولی همان گونه که در بالا گفتیم مفهوم آیه از نظر لغت به این گروه محدود نمی‌شود، بلکه تعبیر تابعین به احسان تمام گروههایی را که در عصر و زمان از برنامه و اهداف پیشگامان اسلام پیروی کردند شامل می‌شود. توضیح اینکه بر خلاف آنچه بعضی فکر می‌کنند مسأله هجرت و همچنین نصرت که دو مفهوم سازنده اسلامی است، محدود به زمان پیامبر صلی الله علیه و آله نیست بلکه امروز نیز این دو مفهوم در شکل‌های دیگری وجود دارد، و فردا نیز وجود خواهد داشت، بنا بر این تمام کسانی که به نحوی در مسیر این دو برنامه قرار می‌گیرند در مفهوم تابعین به احسان داخل‌اند. مهم آن است که توجه داشته باشیم قرآن با ذکر کلمه احسان تأکید می‌کند که پیروی و تبعیت از پیشگامان در اسلام نباید در دائره حرف و ادعا، و یا حتی ایمان بدون عمل خلاصه شود، بلکه باید این پیروی یک پیروی فکری و عملی و همه جانبه بوده باشد.

۳- نخستین مسلمان چه کسی بود؟

در اینجا بیشتر مفسران به تناسب بحث آیه فوق این سؤال را مطرح کرده‌اند که نخستین کسی که اسلام آورد و این افتخار بزرگ در تاریخ به نام او ثبت شد چه کسی است؟ در پاسخ این سؤال همه به اتفاق گفته‌اند نخستین کسی که از زنان مسلمان شد حج و حریمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۳۸۷ خدیجه همسر وفادار و فدا کار پیامبر صلی الله علیه و آله بود، و اما از مردان، همه دانشمندان و مفسران شیعه به اتفاق گروه عظیمی از دانشمندان اهل سنت، علی علیه السلام را نخستین کس از مردان می‌دانند که دعوت پیامبر صلی الله علیه و آله را پاسخ گفت. شهرت این موضوع در میان دانشمندان اهل تسنن به حدی است که جمعی از آنها ادعای اجماع و اتفاق بر آن کرده‌اند. از جمله حاکم نیشابوری در مستدرک علی الصحیحین، کتاب معرفت صفحه ۲۲ چنین می‌گوید: «لا- أعلم خلافاً بین أصحاب التواریخ أن علی بن ابی طالب (رضی الله عنه) أولهم اسلاماً و إنما اختلفوا فی بلوغه»؛ «هیچ مخالفتی در میان تاریخ‌نویسان در این مسأله وجود ندارد، که علی بن ابی طالب علیه السلام نخستین کسی است که اسلام آورده، تنها در بلوغ او به هنگام پذیرش اسلام اختلاف دارند.» ابن عبد البر در استیعاب (ج ۲ صفحه ۴۵۷) چنین می‌نویسد: «اتفقوا علی أن خدیجه أول من آمن بالله و رسوله و صدقه فيما جاء به ثم علی بعدها»؛ در این مسأله اتفاق است که خدیجه نخستین کسی بود که ایمان به خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله آورد، و او را در آنچه آورده بود تصدیق کرد، سپس علی علیه السلام بعد از او همین کار را انجام داد.» ابو جعفر اسکافی معتزلی می‌نویسد: «قد روی الناس كافة افتخار علی علیه السلام بالسبق إلى الإسلام»؛ «۱» «عموم مردم نقل کرده‌اند که افتخار سبقت در اسلام مخصوص علی بن ابی طالب علیه السلام است.» گذشته از این، روایات فراوانی از پیامبر صلی الله علیه و آله و نیز از خود علی علیه السلام و صحابه در این باره نقل شده است که به حد تواتر می‌رسد و ذیلاً چند حدیث را به عنوان نمونه می‌آوریم: ۱- پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «أولکم وارداً علی الحوض أولکم إسلاماً علی بن ابی طالب»؛ «۲» «نخستین کسی که در کنار حوض کوثر بر من وارد می‌شود، نخستین کسی است که اسلام آورده، و او علی بن ابی طالب علیه السلام است. ۲- گروهی از دانشمندان اهل سنت از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده‌اند که پیامبر صلی الله علیه و آله دست حج و حریمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۳۸۸ علی علیه السلام را گرفت و فرمود: «إن هذا أول من آمن بی و هذا أول من یصافحنی یوم القیامة و هذا الصدیق الأكبر»؛ «۱» «این اولین کسی است که به من ایمان آورده، و اولین کسی است که در قیامت با من مصافحه می‌کند و این صدیق اکبر است.» ۳- ابو سعید خدری از پیامبر صلی الله علیه و آله چنین نقل می‌کند که دست به میان شانه‌های علی

علیه السلام زد و فرمود: «یا علی، سبع خصال لا یحاجک فیهنّ أحد یوم القیامة: أنت أول المؤمنین بالله إیماناً و أوفاهم بعهد الله و أقومهم بأمر الله...»؛ «۲» «ای علی هفت صفت ممتاز داری که احدی در قیامت نمی‌تواند در باره آنها با تو گفتگو کند، تو نخستین کسی هستی که به خدا ایمان آوردی، و از همه نسبت به پیمانهای الهی با وفاتری، و در اطاعت فرمان خدا پابرجاتری...» همانگونه که اشاره کردیم دهها روایت در کتب مختلف تاریخ و تفسیر و حدیث، در این باره از پیامبر صلی الله علیه و آله و دیگران نقل شده است و علاقمندان می‌توانند برای توضیح بیشتر به جلد سوم عربی الغدیر صفحه ۲۲۰ تا ۲۴۰ و کتاب احقاق الحق جلد ۳ صفحه ۱۱۴ تا ۱۲۰ مراجعه نمایند. جالب اینکه گروهی که نتوانسته‌اند سبقت علی علیه السلام را در ایمان و اسلام انکار کنند به عللی که ناگفته پیدا است، کوشش دارند آنرا به نحو دیگری انکار، یا کم اهمیت جلوه دهند، و بعضی دیگر کوشش دارند که به جای او ابو بکر را بگذارند که او اولین مسلمان است. گاهی می‌گویند علی علیه السلام در آن هنگام ده‌ساله بود و طبعاً نابالغ، بنا بر این اسلام او به عنوان اسلام یک کودک تأثیری در قوت و قدرت جبهه مسلمین در برابر تفسیر دشمن نداشت (این سخن را فخر رازی در تفسیرش ذیل آیه فوق آورده است). و این براستی عجیب است و در واقع ایرادی است بر شخص پیامبر صلی الله علیه و آله زیرا می‌دانیم هنگامی که در یوم الدار پیامبر صلی الله علیه و آله اسلام را به عشیره و طایفه خود عرضه داشت هیچکس آنرا نپذیرفت جز علی علیه السلام که برخاست و اعلام اسلام نمود، پیامبر صلی الله علیه و آله اسلامش را پذیرفت، و حتی اعلام کرد که تو برادر و وصی و خلیفه منی! و این حدیث را که گروهی از حافظان حدیث از شیعه و سنی در کتب صحاح و حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۳۸۹ مسانید، و همچنین گروهی از مورخان اسلام نقل کرده و بر آن تکیه نموده‌اند نشان می‌دهد که نه تنها پیامبر صلی الله علیه و آله اسلام علی علیه السلام را در آن سن و سال کم، پذیرفت بلکه او را به عنوان برادر و وصی و جانشین خود معرفی نمود. و گاهی به این تعبیر که خدیجه نخستین مسلمان از زنان و ابو بکر نخستین مسلمان از مردان و علی علیه السلام نخستین مسلمان از کودکان بود، خواسته‌اند از اهمیت آن بکاهند. «۱» در حالی که اولاً همانگونه که گفتیم کمی سن علی علیه السلام در آن روز به هیچوجه از اهمیت موضوع نمی‌کاهد، بخصوص اینکه قرآن در باره حضرت یحیی صریحاً می‌گوید: «... وَ آتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا...» «ما فرمان را به او در حال کودکی دادیم.» و در باره عیسی علیه السلام نیز می‌خوانیم که در حال کودکی به سخن آمد و به آنها که در باره او گرفتار شک و تردید بودند گفت: «... إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَ جَعَلَنِي نَبِيًّا...» «من بنده خدایم، کتاب آسمانی به من داده، و مرا پیامبر قرار داده است.» هنگامی که اینگونه آیات را با حدیثی که از پیامبر صلی الله علیه و آله در بالا نقل کردیم که او علی علیه السلام را وصی و خلیفه و جانشین خود قرار داد ضمیمه کنیم روشن می‌شود که سخن المنار گفتار تعصب آمیزی بیش نیست. ثانیاً این موضوع از نظر تاریخی مسلم نیست که ابو بکر سومین نفری باشد که اسلام را پذیرفته است، بلکه در بسیاری از کتب تاریخ و حدیث اسلام آوردن گروه دیگری را قبل از او ذکر کرده‌اند. این بحث را با ذکر این نکته پایان می‌دهیم که علی علیه السلام در سخنانش بارها به این موضوع که من اولین مؤمن و اولین مسلمان و نخستین نمازگزار با پیامبرم اشاره نموده و موقعیت خود را روشن ساخته است، و این موضوع در بسیاری از کتب از آن حضرت نقل شده. به علاوه ابن ابی الحدید از دانشمند معروف ابو جعفر اسکافی معتزلی نقل می‌کند اینکه بعضی می‌گویند ابو بکر سبقت در اسلام داشته اگر صحیح باشد چرا خودش در هیچ مورد به این موضوع بر فضیلت خود استدلال نکرده است، و نه هیچیک از هواداران او از صحابه چنین ادعایی را کرده‌اند.

۴- آیا همه صحابه افراد صالحی بودند؟

دانشمندان اهل سنت معمولاً معتقدند که همه یاران پیامبر صلی الله علیه و آله پاک و درستکار و صالح و شایسته و اهل بهشت‌اند. در اینجا به تناسب آیه فوق که بعضی آنرا دلیل قاطعی بر ادعای فوق گرفته‌اند این موضوع مهم را که سرچشمه دگرگونیهای زیادی در مسائل اسلامی می‌شود مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌دهیم: بسیاری از مفسران اهل سنت این حدیث را ذیل آیه فوق نقل کرده‌اند

که حمیدبن زیاد می‌گوید: نزد محمدبن کعب قرظی رفتم و به او گفتم در باره اصحاب رسول‌خدا صلی الله علیه و آله چه می‌گویی؟ گفت: «جميع أصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله فی الجنة محسنهم و مسیئهم!»؛ «همه یاران پیامبر صلی الله علیه و آله در بهشتند، اعم از نیکوکار و بدکار و گنهکار!» گفتم این سخن را از کجا می‌گویی؟ گفت: این آیه را بخوان: وَالسَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ ... تا آنجا که می‌فرماید: ... رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ... سپس گفت: اما در باره تابعین شرطی قائل شده و آن این است که آنها باید تنها در کارهای نیک از صحابه پیروی کنند (فقط در این صورت اهل نجات‌اند، و اما صحابه چنین قید و شرطی را ندارند). ولی این ادعا به دلایل زیادی مردود و غیر قابل قبول است؛ زیرا: اولاً- حکم مزبور در آیه فوق شامل تابعین هم می‌شود، و منظور از تابعان همانگونه که اشاره کردیم تمام کسانی هستند که از روش مهاجران و انصار نخستین، و برنامه‌های آنها پیروی می‌کنند، بنابراین باید تمام امت بدون استثنا اهل نجات باشند! و اما اینکه در حدیث محمدبن کعب از این موضوع جواب داده شده که خداوند در تابعین قید احسان را ذکر کرده؛ یعنی از برنامه نیک و روش صحیح صحابه پیروی کند، نه از گناهانشان، این سخن از عجیب‌ترین بحث‌ها است. چرا که مفهومش اضافه فرع بر اصل است، جایی که شرط نجات تابعان و پیروان صحابه این باشد که در اعمال صالح از آنها پیروی کنند به طریق اولی باید این شرط در خود صحابه بوده باشد. و به تعبیر دیگر خداوند در آیه فوق می‌گوید: رضایت و خشنودی او شامل حال همه مهاجران و انصار نخستین که دارای برنامه صحیح بودند و همه پیروان آنها است، نه اینکه می‌خواهد مهاجران و انصار را چه خوب باشند و چه بد، حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۳۹۱ مضمول رضایت خود قرار دهد، اما تابعان را با قید و شرط خاصی بپذیرد. ثانیاً- این موضوع با دلیل عقل به هیچوجه سازگار نیست؛ زیرا عقل هیچگونه امتیازی برای یاران پیامبر صلی الله علیه و آله بر دیگران قائل نمی‌باشد، چه تفاوتی میان ابو جهل‌ها و کسانی است که نخست ایمان آوردند، سپس از آیین او منحرف شدند. و چرا کسانی که سالها و قرن‌ها بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله قدم به این جهان گذاردند و فداکاریها و جانبازیهای آنها در راه اسلام کمتر از یاران نخستین پیامبر صلی الله علیه و آله نبود، بلکه این امتیاز را داشتند که پیامبر صلی الله علیه و آله را نادیده شناختند، و به او ایمان آوردند، مضمول این رحمت و رضایت الهی نباشند. قرآنی که می‌گوید: گرامی‌ترین شما نزد خدا پرهیزکارترین شما است، چگونه این تبعیض غیر منطقی را می‌پسندد؟ قرآنی که در آیات مختلفش به ظالمان و فاسقان لعن می‌کند و آنها را مستوجب عذاب الهی می‌شمرد، چگونه این مصونیت غیر منطقی صحابه را در برابر کیفر الهی می‌پسندد؟ آیا اینگونه لعن‌ها و تهدیدهای قرآن قابل استثنا است، و گروه خاصی از آن خارج‌اند؟ چرا و برای چه؟! از همه گذشته آیا چنین حکمی به منزله چراغ سبز دادن به صحابه نسبت به هرگونه گناه و جنایت محسوب نمی‌شود؟ ثالثاً- این حکم با متون تاریخ اسلامی به هیچوجه سازگار نیست؛ زیرا بسیار کسان بودند که روزی در ردیف مهاجران و انصار بودند، و سپس از راه خود منحرف شدند و مورد خشم و غضب پیامبر صلی الله علیه و آله که توأم با خشم و غضب خدا است قرار گرفتند، آیا در آیات قبل داستان ثعلبه بن حاطب انصاری را نخواندیم که چگونه منحرف گردید و مغضوب پیامبر صلی الله علیه و آله شد. روشن‌تر بگوییم: اگر منظور آنها این است که صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله عموماً مرتکب هیچگونه گناهی نشدند و معصوم و پاک از هر معصیتی بودند، این از قبیل انکار بدیهیات است. و اگر منظور آنست که آنها گناه کردند و اعمال خلافی انجام دادند باز هم خدا از آنها راضی است، مفهومش این است که خدا رضایت به گناه داده است! چه کسی می‌تواند طلحه و زبیر که در آغاز از یاران خاص پیامبر بودند و همچنین عایشه همسر پیامبر صلی الله علیه و آله را از خون هفده هزار نفر مردم مسلمانی که خونشان در میدان جنگ جمل حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۳۹۲ ریخته شد تبرئه کند؟ آیا خدا به این خون‌ریزیها راضی بود؟ آیا مخالفت با علی علیه السلام خلیفه پیامبر صلی الله علیه و آله که اگر فرضاً خلافت منصوص او را نپذیریم حد اقل با اجماع امت برگزیده شده بود، و شمشیر کشیدن به روی او و یاران وفادارش چیزی است که خدا از آن خشنود و راضی باشد؟ حقیقت این است که طرفداران فرضیه تنزیه صحابه با اصرار و پافشاری روی این مطلب، چهره پاک اسلام را که همه جا میزان شخصیت

اشخاص را ایمان و عمل صالح قرار می‌دهد زشت و بلامنظر ساخته‌اند. آخرین سخن اینکه رضایت و خشنودی خدا که در آیه فوق است روی یک عنوان کلی قرار گرفته و آن هجرت و نصرت و ایمان و عمل صالح است، تمام صحابه و تابعان مادام که تحت این عناوین قرار داشتند مورد رضای خدا بودند، و آن روز که از تحت این عناوین خارج شدند از تحت رضایت خدا نیز خارج گشتند. از آنچه گفتیم بخوبی روشن می‌شود که گفتار مفسر دانشمند اما متعصب یعنی نویسنده المنار که در اینجا شیعه را به خاطر عدم اعتقاد به پاکی و درستی همه صحابه، مورد سرزنش و حمله قرار می‌دهد کمترین ارزشی ندارد، شیعه گناهی نکرده، جز اینکه حکم عقل و شهادت تاریخ و گواهی قرآن را در اینجا پذیرفته، و به امتیازات واهی و نادرست متعصبان گوش فرا نداده است.

فتح مکه بزرگترین پیروزی اسلام

محتوی و فضیلت سوره نصر

این سوره در مدینه و بعد از هجرت نازل شده است و در آن بشارت و نوید از پیروزی عظیمی می‌دهد که به دنبال آن مردم گروه گروه وارد دین خدا می‌شوند و لذا به شکرانه این نعمت بزرگ، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را دعوت به تسبیح و حمد الهی و استغفار می‌کند. گرچه در اسلام فتوحات زیادی رخ داد، ولی فتحی با مشخصات فوق جز فتح مکه نبود، به خصوص اینکه طبق بعضی از روایات اعراب معتقد بودند اگر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله مکه را فتح کند و بر آن مسلط شود، این دلیل بر حقانیت او است. چرا که اگر بر حق نباشد، خداوند چنین اجازه‌ای را به او نمی‌دهد، همان‌گونه که به لشکر عظیم ابرهه اجازه نداد، به همین دلیل بعد از فتح مکه، مشرکان عرب، گروه گروه وارد اسلام شدند. بعضی گفته‌اند این سوره بعد از صلح حدیبیه در سال ششم هجرت و دو سال قبل از فتح مکه نازل شد. اما اینکه بعضی احتمال داده‌اند بعد از فتح مکه در سال دهم هجرت در حجه الوداع نازل شده، بسیار بعید است، چرا که تعبیرات سوره با این معنی سازگار نیست؛ زیرا خبر از یک حادثه مربوط به آینده می‌دهد، نه گذشته. یکی از نام‌های این سوره، سوره تودیع است (تودیع یعنی خدا حافظی) چرا که در آن خبر ضمنی از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله است. در حدیثی آمده است هنگامی که این سوره نازل شد و پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله آن را بر حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۳۹۴ یاران خود تلاوت کرد همگی خوشحال و خرسند شدند، ولی عباس عموی پیامبر صلی الله علیه و آله که آن را شنید گریه کرد. پیغمبر صلی الله علیه و آله پرسید: «ای عمو چرا گریه می‌کنی؟» عرض کرد گمان می‌کنم خبر رحلت شما در این سوره داده شده‌ای رسول خدا! فرمود: «مطلب همان‌گونه است که تو می‌گویی». «۱» در اینکه از کجای این سوره چنین مطلبی استفاده می‌شود، در میان مفسران گفتگو است؛ زیرا در ظاهر آیات آن، چیزی جز بشارت از فتح و پیروزی نیست، این مفهوم ظاهراً از اینجا استفاده شده که این سوره دلیل بر آن است که رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله به پایان رسیده و آیین او کاملاً تثبیت شده است و معلوم است در چنین حالتی انتظار رحلت از سرای فانی به جهان باقی، کاملاً قابل پیش‌بینی است. در باره فضیلت تلاوت این سوره در حدیثی به نقل از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده است: «مَنْ قَرَأَهَا - يَعْنِي سُورَةَ الْفَتْحِ - فَكَأَنَّمَا شَهِدَ مَعَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَتَحَ مَكَّةَ»؛ «۲» «کسی که آن را تلاوت کند همانند این است که همراه پیغمبر صلی الله علیه و آله در فتح مکه بوده است.» در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «کسی که سوره إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ را در نماز نافله یا فریضه بخواند، خداوند او را بر تمام دشمنانش پیروز می‌کند و در قیامت در حالی وارد محشر می‌شود که نامه‌ای با او است که سخن می‌گوید، خداوند آن را از درون قبرش همراه او بیرون فرستاده و آن امان نامه‌ای است از آتش جهنم....» «۳» ناگفته پیداست این همه افتخار و فضیلت از آن کسی است که با خواندن این سوره در خط رسول الله صلی الله علیه و آله قرار گیرد و به آیین و سنت او عمل کند، نه تنها به لقلقه زبان قناعت نماید. فتح مکه همان‌گونه که اشاره کردیم فصل جدیدی در تاریخ اسلام گشود و

مقاومت‌های دشمن را بعد از حدود بیست سال درهم شکست. در حقیقت با فتح مکه بساط شرک و بت پرستی از جزیره عربستان برچیده شد و اسلام آماده برای جهش به کشورهای دیگر جهان شد. حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۳۹۵ خلاصه این ماجرا چنین بود که بعد از پیمان و صلح حدیبیه، مشرکان مکه دست به پیمان‌شکنی زدند و آن صلح نامه را نادیده گرفتند و بعضی از هم پیمانان پیغمبر صلی الله علیه و آله را تحت فشار قرار دادند، هم پیمان‌های رسول الله صلی الله علیه و آله به آن حضرت شکایت کردند، رسول الله صلی الله علیه و آله تصمیم گرفت هم پیمانان خود را یاری کند. از سوی دیگر تمام شرایط برای برچیدن این کانون بت پرستی و شرک و نفاق که در مکه به وجود آمده بود فراهم می‌شد و این کاری بود که می‌بایست به هر حال انجام گیرد، لذا پیامبر صلی الله علیه و آله به فرمان خداوند آماده حرکت به سوی مکه شد. فتح مکه در سه مرحله انجام گرفت: نخست مرحله مقدماتی یعنی فراهم کردن قوا و نیروی لازم و انتخاب شرایط زمانی مساعد و جمع آوری اطلاعات کافی از موقعیت دشمن و کم و کیف نیروی جسمانی و روحیه آنها بود. مرحله دوم، مرحله انجام بسیار ماهرانه و خالی از ضایعات فتح بود و بالاخره مرحله نهایی، مرحله پی آمدها و آثار آن بود. ۱- این مرحله با کمال دقت و ظرافت انجام گرفت و مخصوصاً رسول خدا صلی الله علیه و آله چنان جاده مکه و مدینه را قرق کرد که خبر این آمادگی بزرگ به هیچوجه به مکیان نرسید، لذا به هیچگونه آمادگی دست نزدند، و کاملاً غافلگیر شدند، و همین امر سبب شد که در آن سرزمین مقدس در این هجوم عظیم و فتح بزرگ تقریباً هیچ خونی نریزد. حتی یک نفر از مسلمانان ضعیف‌الایمان بنام حاطب بن ابی بلتعنه که نامه‌ای برای قریش نوشت و با زنی از طائف مزینه بنام کفود یا ساره مخفیانه به سوی مکه فرستاد، به طریق اعجاز آمیزی بر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله آشکار شد، و علی علیه السلام را با بعضی دیگر به سرعت به سراغ او اعزام فرمود و آنها آن زن را در یکی از منزلگاه‌های میان مکه و مدینه یافتند، و نامه را از او گرفته و خودش را به مدینه بازگرداندند که داستانش در ذیل آیه اول سوره ممتحنه آمده است. به هر حال پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله جانیشینی از خود بر مدینه گمارد و روز دهم ماه رمضان سال هشتم هجری به سوی مکه حرکت کرد، و پس از ده روز به مکه رسید. پیامبر صلی الله علیه و آله در وسط راه عباس عمویش را دید که از مکه به عنوان مهاجرت به سوی حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۳۹۶ او می‌آید، حضرت به او فرمود اثاث خود را به مدینه بفرست و خودت با ما بیا، و تو آخرین مهاجری. ۲- سرانجام مسلمانان به نزدیکی مکه رسیدند و در بیرون شهر در بیابانهای اطراف در جایی که مراالظهران نامیده می‌شد و چند کیلومتر بیشتر با مکه فاصله نداشت اردو زدند، و شبانه آتش‌های زیادی برای آماده کردن غذا (و شاید برای اثبات حضور گسترده خود) در آن مکان افروختند جمعی از اهل مکه این منظره را دیده در حیرت فرو رفتند. هنوز اخبار حرکت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و لشکر اسلام بر قریش پنهان بود، در آن شب ابوسفیان سرکرده مکیان و بعضی دیگر از سران شرک برای پی گیری اخبار از مکه بیرون آمدند در این هنگام عباس عموی پیغمبر صلی الله علیه و آله فکر کرد که اگر رسول الله صلی الله علیه و آله به طور قهرآمیز وارد مکه شود کسی از قریش زنده نمی‌ماند، از پیامبر صلی الله علیه و آله اجازه گرفت و بر مرکب آن حضرت سوار شد، و گفت می‌روم شاید کسی را بینم به او بگویم اهل مکه را از ماجرا با خبر کند تا بیایند و امان بگیرند. عباس حرکت کرد و نزدیکتر آمد اتفاقاً در این هنگام صدای ابو سفیان را شنید که به یکی از دوستانش بنام بدیل می‌گوید من هرگز آتشی افزونتر از این ندیدم! بدیل گفت: فکر می‌کنم این آتش‌ها مربوط به قبیله خزاعه باشد، ابو سفیان گفت: قبیله خزاعه از این خوارترند که این همه آتش برافروزند! در اینجا عباس ابو سفیان را صدا زد، ابو سفیان عباس را شناخت گفت راستی چه خبر؟ عباس پاسخ داد این رسول الله صلی الله علیه و آله است که با ده هزار نفر سربازان اسلام به سراغ شما آمده‌اند! ابو سفیان سخت دست‌پاچه شد و گفت: به من چه دستوری می‌دهی؟ عباس گفت همراه من بیا و از رسول الله صلی الله علیه و آله امان بگیر؛ زیرا در غیر این صورت کشته خواهی شد! و به این ترتیب عباس ابو سفیان را همراه خود سوار بر مرکب رسول الله صلی الله علیه و آله کرد و با سرعت به سوی پیامبر صلی الله علیه و آله برگشت، از کنار هر گروهی و آتشی از آتش‌ها می‌گذشت می‌گفتند این عموی پیغمبر صلی الله علیه و آله

است که بر مرکب او سوار شده، شخص بیگانه‌ای نیست، تا به جایی رسید که عمر بن خطاب بود هنگامی که چشم عمر به ابوسفیان افتاد، گفت: شکر خدا را که مرا بر تو (ابو سفیان) مسلط کرد در حالی که هیچ حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۳۹۷ امانی نداری، فوراً خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله آمده و اجازه خواست تا گردن ابو سفیان را بزند. ولی عباس فرا رسید عرض کرد ای رسول خدا! من به او پناه داده‌ام. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: من نیز فعلاً به او امان می‌دهم تا فردا که او را نزد من آوری. فردا که عباس او را به خدمت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله آورد رسول الله صلی الله علیه و آله به او فرمود: وای بر تو ای ابو سفیان! آیا وقت آن نرسیده است که ایمان به خدای یگانه بیاوری؟ عرض کرد آری، پدر و مادرم فدایت ای رسول خدا! من شهادت می‌دهم که خداوند یگانه است و همتایی ندارد، اگر کاری از بت‌ها ساخته بود من به این روز نمی‌افتادم! فرمود: آیا موقع آن نرسیده است که بدانی من رسول خدایم؟! عرض کرد پدر و مادرم فدایت باد هنوز شک و شبهه‌ای در دل من وجود دارد، ولی سرانجام ابو سفیان و دو نفر از همراهانش مسلمان شدند. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به عباس فرمود: ابو سفیان را در تنگه‌ای که گذرگاه مکه است ببر تا لشکریان الهی از آنجا بگذرند و او ببیند. عباس عرض کرد: ابو سفیان مرد جاه‌طلبی است، امتیازی برای او قائل شوید، پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس داخل خانه ابو سفیان شود در امان است، و هر کس به مسجد الحرام پناه ببرد در امان است، و هر کس در خانه خود بماند و در را به روی خود ببندد او نیز در امان است. به هر حال هنگامی که ابو سفیان این لشکر عظیم را دید یقین پیدا کرد که هیچ راهی برای مقابله باقی نمانده است، رو به عباس کرد و گفت: سلطنت فرزند برادرت بسیار عظیم شده! عباس گفت: وای بر تو، سلطنت نیست، نبوت است. سپس عباس به او گفت با سرعت به سراغ مردم مکه برو و آنها را از مقابله با لشکر اسلام بر حذر دار! ابو سفیان وارد مسجد الحرام شد و فریاد زد ای جمعیت قریش! محمد با جمعیتی به سراغ شما آمده که هیچ قدرت مقابله با آن را ندارید، سپس افزود: هر کس وارد خانه من شود در امان است، هر کس در مسجد الحرام برود نیز در امان است، و هر کس در خانه را به روی خود ببندد در امان خواهد بود. سپس فریاد زد ای جمعیت قریش! اسلام بیاورید تا سالم بمانید، همسرش هند ریش او را گرفت و فریاد زد این پیرمرد احمق را بکشید! ابو سفیان گفت: رها کن، به خدا حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۳۹۸ اگر اسلام بیاوری تو هم کشته خواهی شد، برو داخل خانه باش. سپس پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله با صفوف لشکریان اسلام حرکت کرد تا به نقطه ذی طوی رسید، همان نقطه مرتفعی که از آنجا خانه‌های مکه نمایان است، پیامبر صلی الله علیه و آله به یاد روزی افتاد که به اجبار از مکه مخفیانه بیرون آمد، ولی می‌بیند امروز با این عظمت وارد مکه می‌شود، لذا پیشانی مبارک را به فراز جهاز شتر گذاشت و سجده شکر بجا آورد. سپس پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در حج (یکی از محلات مرتفع مکه که قبر خدیجه در آن است) فرود آمد و غسل کرد، و با لباس رزم و اسلحه بر مرکب نشست، در حالی که سوره فتح را قرائت می‌فرمود وارد مسجد الحرام شد و تکبیر گفت، سپاه اسلام نیز همه تکبیر گفتند، به گونه‌ای که صدایشان همه دشت و کوه را پر کرد. سپس از شتر خود فرود آمد، و برای نابودی بت‌ها نزدیک خانه کعبه آمد، بت‌ها را یکی پس از دیگری سرنگون می‌کرد و می‌فرمود: وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا؛ «حق آمد و باطل زایل شد و باطل زایل شدنی است.» چند بت بزرگ بر فراز کعبه نصب شده بود که دست پیامبر صلی الله علیه و آله به آنها نمی‌رسید امیر مؤمنان علی علیه السلام را امر کرد پای بر دوش مبارکش نهد و بالا رود، و بت‌ها را به زمین افکنده بشکند، علی علیه السلام این امر را اطاعت کرد. سپس کلید خانه کعبه را گرفت و در را بگشود و عکس‌های پیغمبران را که بر در و دیوار داخل خانه کعبه ترسیم شده بود محو کرد. ۳- بعد از این پیروزی درخشان و سریع پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله دست در حلقه در خانه کعبه کرد و رو به اهل مکه که در آنجا جمع بودند فرمود و گفت: شما چه می‌گویید؟ و چه گمان دارید؟! در باره شما چه دستوری بدهم؟ عرض کردند: ما جز خیر و نیکی از تو انتظار نداریم، تو برادر بزرگوار و فرزند برادر بزرگوار مایی! و امروز به قدرت رسیده‌ای، ما را ببخش، اشک در چشمان پیامبر صلی الله علیه و آله حلقه زد، صدای گریه مردم مکه نیز بلند شد. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله

فرمود: من در باره شما همان می‌گویم که برادرم یوسف گفت، امروز هیچگونه سرزنش و توبیخی بر شما نخواهد بود، خداوند شما را می‌بخشد و او ارحم الراحمین است و به این ترتیب همه را عفو کرد و فرمود: همه آزادید، هر جا می‌خواهید بروید. حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۳۹۹ در ضمن پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله دستور داده بود که لشگریانش مزاحم هیچکس نشوند، و خونی مطلقاً ریخته نشود، تنها مطابق روایتی شش نفر را که افرادی بسیار بد زبان و خطرناک بودند استثنا کرده بود. حتی هنگامی که شنید سعد بن عباده پرچمدار لشکر شعار انتقام را سر داده، و می‌گوید: «الْيَوْمُ يَوْمُ الْمَلْحَمَةِ!» «امروز روز انتقام است!» پیغمبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود بشتاب پرچم را از او بگیر و تو پرچمدار باش و شعار دهید: «الْيَوْمُ يَوْمُ الْمَرْحَمَةِ!» «امروز روز عفو و رحمت است!» و به این ترتیب مکه بدون خونریزی فتح شد و جاذبه این عفو و رحمت اسلامی که هرگز انتظار آن را نداشتند چنان در دلها اثر کرد که مردم گروه گروه آمدند و مسلمان شدند و صدای این فتح عظیم در تمام جزایر عربستان پیچید و آوازه اسلام همه جا را فرا گرفت. و موقعیت اسلام و مسلمین از هر جهت تثبیت شد. در بعضی از تواریخ آمده است هنگامی که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در کنار در خانه کعبه ایستاده بود فرمود: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ، أَنْجَزَ وَعَدَهُ، وَنَصَرَ عَبْدَهُ، وَهَزَمَ الْأَحْزَابَ وَحْدَهُ، أَلَا إِنَّ كُلَّ مَالٍ وَمَأْتْرَةٍ وَدَمٍ يَدْعِي تَحْتَ قَدَمِي هَاتِينَ». «۱» معبودی جز خدا نیست، یگانه است، یگانه، سرانجام به وعده خود وفا کرد، و بنده‌اش را یاری نمود، و خودش به تنهایی تمام احزاب را درهم شکست، ای مردم! بدانید هر مالی، هر امتیازی، هر خونی مربوط به گذشته و زمان جاهلیت است همه در زیر پاهای من قرار گرفته.» (یعنی دیگر گفتگویی از خونهایی که در زمان جاهلیت ریخته شد، یا اموالی که به غارت رفت. نکنید، و همه امتیازات عصر جاهلیت نیز باطل شده است، و به این ترتیب تمام پرونده‌های گذشته بسته شد). این یک طرح بسیار مهم و عجیب بود که به ضمیمه فرمان عفو عمومی، مردم حجاز را از گذشته تاریک و پرماجرای خود برید، و در پرتو اسلام زندگی نوینی به آنها بخشید که از کشمکش‌ها و جنجال‌های مربوط به گذشته کاملاً خالی، بود. و این کار فوق العاده به پیشرفت اسلام کمک کرد و سرمشقی است برای امروز و حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۴۰۰ فردای ما. خداوند! تو قادری که بار دیگر آن عظمت دیرین را در پرتو اقتدا به سنت آن حضرت به مسلمانان بازگردانی. پروردگارا! ما را در زمره یاران راستین پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله قرار ده. بار الها! به ما توفیقی مرحمت کن که حکومت عدل اسلامی را آنچنان در دنیا بگسترانیم که مردم جهان فوج فوج آن را از دل و جان بپذیرند. «۱» حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۴۰۱

بخش چهارم: مدینه منوره

اولین مسجد در مدینه

وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرَارًا وَكُفْرًا وَتَفْرِيقًا بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ وَإِرْصَادًا لِمَنْ حَارَبَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ وَلَيَحْلِفُنَّ إِنْ أَرَدْنَا إِلَّا الْحُسْنَى وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ (۱۰۷) لَا تَقُمْ فِيهِ أَبَدًا لَمَسْجِدٍ أُسَسَ عَلَى التَّقْوَى مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِيهِ فِيهِ رِجَالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَطَهَّرُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُطَهَّرِينَ (۱۰۸) أَمْ مَنْ أُسَسَ بُنْيَانُهُ عَلَى تَقْوَى مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٍ خَيْرٌ أَمْ مَنْ أُسَسَ بُنْيَانُهُ عَلَى شَفَا جُرُفٍ هَارٍ فَانْهَارَ بِهِ فِي نَارِ جَهَنَّمَ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ (۱۰۹) لَا يَزَالُ بُنْيَانُهُمُ الَّذِي بَنَوْا رِيبَةً فِي قُلُوبِهِمْ إِلَّا أَنْ تَقَطَّعَ قُلُوبُهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (۱۱۰) «۱» ۱۰۷- (گروهی دیگر از آنها) کسانی هستند که مسجدی ساختند برای زیان (به مسلمانان) و (تقویت) کفر و تفرقه میان مومنان و کمین گاه برای کسی که با خدا و پیامبرش از پیش مبارزه کرده بود، آنها سوگند یاد می‌کنند که نظری جز نیکی (و خدمت) نداشته‌ایم اما خداوند گواهی می‌دهد که آنها دروغگو هستند! ۱۰۸- هرگز در آن قیام (و عبادت) مکن، آن مسجدی که از روز نخست بر پایه حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۴۰۴ تقوی بنا شده شایسته‌تر است که در آن قیام (و عبادت) کنی،

در آن مردانی هستند که دوست می‌دارند پاکیزه باشند و خداوند پاکیزگان را دوست دارد. ۱۰۹- آیا کسی که شالوده آن را بر پرهیز از خدا و خشنودی او بنا کرده بهتر است، یا کسی که اساس آنرا بر کنار پرتگاه سستی بنا نموده که ناگهان در آتش دوزخ فرو می‌ریزد، و خداوند گروه ستمگر را هدایت نمی‌کند. ۱۱۰- (اما) این بنایی را که آنها کردند همواره به صورت یک وسیله شک و تردید در دل‌های آنها باقی می‌ماند مگر اینکه دل‌هایشان پاره پاره شود (و بمیرند و گر نه از دل آنها بیرون نمی‌رود) و خداوند دانا و حکیم است.

شان نزول:

آیات فوق درباره گروهی دیگر از منافقان است که برای تحقق بخشیدن به نقشه‌های شوم خود اقدام به ساختن مسجدی در مدینه کردند که بعداً بنام مسجد ضرار معروف شد. این موضوع را همه مفسران اسلامی و بسیاری از کتب حدیث و تاریخ ذکر کرده‌اند، اگر چه در جزئیات آن تفاوت‌هایی دیده می‌شود. خلاصه جریان بطوری که از تفاسیر و احادیث مختلف استفاده می‌شود چنین است: گروهی از منافقان نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمدند و عرض کردند به ما اجازه ده مسجدی در میان قبیله بنی سالم (نزدیک مسجد قبا) بسازیم تا افراد ناتوان و بیمار و پیرمردان از کار افتاده در آن نماز بگذارند، و همچنین در شب‌های بارانی که گروهی از مردم توانایی آمدن به مسجد شما را ندارند فریضه اسلامی خود را در آن انجام دهند، و این در موقعی بود که پیامبر صلی الله علیه و آله عازم جنگ تبوک بود. پیامبر صلی الله علیه و آله به آنها اجازه داد، ولی آنها اضافه کردند آیا ممکن است شخصاً بیایید و در آن نماز بگذارید؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود من فعلاً عازم سفرم، و هنگام بازگشت بخواست خدا به آن مسجد می‌آیم و نماز در آن می‌گرام. هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله از تبوک بازگشت نزد او آمدند و گفتند اکنون تقاضا داریم به مسجد ما بیایی و در آنجا نماز بگذاری، و از خدا بخواهی ما را برکت دهد، و این در حالی بود که هنوز پیامبر صلی الله علیه و آله وارد دروازه مدینه نشده بود. حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۴۰۵ در این هنگام پیک وحی خدا نازل شد و آیات فوق را آورد و پرده از اسرار کار آنها برداشت، و به دنبال آن پیامبر دستور داد مسجد مزبور را آتش زنند، و بقایای آنرا ویران کنند ... خداوند به پیامبر صلی الله علیه و آله دستور داد در آن مسجد نماز نخوان بلکه بجای این مسجد شایسته‌تر این است که در مسجدی قیام به عبادت کنی که شالوده آن در روز نخست بر اساس تقوا گذارده شده است: ... لَمَسِجِدٌ أُسِّسَ عَلَى التَّقْوَى مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِيهِ. کلمه احق به معنای شایسته‌تر گر چه افعّل التفضیل است ولی در اینجا به معنی مقایسه دو چیز در شایستگی نیامده بلکه شایسته و ناشایسته را مقایسه می‌کند، و این در آیات قرآن و احادیث و سخنان روزمره نمونه‌های زیادی دارد. مثلاً گاه به شخص ناپاک و دزد می‌گوییم پاکی و درست کاری برای تو بهتر است، معنی این سخن آن نیست که دزدی و ناپاکی خوب است ولی پاکی از آن بهتر است بلکه مفهومش این است که پاکی خوب و دزدی بد و ناشایست است. مفسران گفته‌اند مسجدی که در جمله فوق به آن اشاره شده که شایسته است پیامبر صلی الله علیه و آله در آن نماز بخواند همان مسجد قبا است که منافقان مسجد ضرار را در نزدیک آن ساخته بودند. البته این احتمال نیز داده شده که منظور مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله و یا همه مساجدی است که بر اساس تقوا بنا شود، ولی با توجه ب- ه تعبیر اول یوم (از روز نخست) و با توجه به اینکه مسجد قبا نخستین مسجدی بود که در مدینه ساخته شد احتمال اول مناسبتر به نظر می‌رسد، هر چند این کلمه با مساجدی همچون مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله نیز سازگار است. سپس قرآن اضافه می‌کند: علاوه بر اینکه این مسجد از اساس بر شالوده تقوا گذارده شده، «گروهی از مردان در آن به عبادت مشغول‌اند که دوست می‌دارند خود را پاکیزه نگه دارند، و خدا پاکیزگان را دوست دارد»؛ فِيهِ رِجَالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَطَهَّرُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُطَهَّرِينَ. در اینکه منظور از این پاکیزگی، پاکیزگی ظاهری و جسمانی یا معنوی و باطنی است، در میان مفسران گفتگو است، در روایتی که در تفسیر تبیان و مجمع البیان در ذیل این آیه از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده چنین

می‌خوانیم که به اهل مسجد قبا فرمود: «ما ذا تفعلون حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۴۰۶ فی طهرکم فإن الله تعالی قد أحسن علیکم الثناء؟ قالوا: نغسل أثر الغائط؛» (۱) «شما به هنگام پاک ساختن خود چه کاری انجام می‌دهید که خداوند این چنین شما را مدح کرده است؟ گفتند ما اثر مدفوع را با آب می‌شویم.» روایاتی به همین مضمون از امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام نقل شده است ولی همانگونه که بارها اشاره کرده‌ایم اینگونه روایات دلیل بر منحصر بودن مفهوم آیه به این مصداق نیست، بلکه همانگونه که ظاهر اطلاق آیه گواهی می‌دهد طهارت در اینجا معنی وسیعی دارد که هرگونه پاک‌سازی روحانی از آثار شرک و گناه، و جسمانی از آثار آلودگی به کثافات را شامل می‌شود. در سومین آیه مورد بحث مقایسه‌ای میان دو گروه مؤمنان که مساجد هم‌چون مسجد قبا را بر پایه تقوی بنا می‌کنند با منافقانی که شالوده آنرا بر کفر و نفاق و تفرقه و فساد قرار می‌دهند به عمل آمده است. نخست می‌گوید: «آیا کسی که بنای آن مسجد را بر پایه تقوا و پرهیز از مخالفت فرمان خدا و جلب خشنودی او نهاده است بهتر است، یا کسی که شالوده آنرا بر لبه پرتگاه سستی در کنار دوزخ نهاده که بزودی در آتش جهنم سقوط خواهد کرد!»؛ أَفَمَنْ أَسَّسَ بُنْيَانَهُ عَلَى تَقْوَى مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٍ خَيْرٌ أَمْ مَنْ أَسَّسَ بُنْيَانَهُ عَلَى شَفَا جُرْفٍ هَارٍ فَأَنْهَارَ بِهِ فِي نَارٍ جَهَنَّمَ بنیان مصدری است به معنی اسم مفعول یعنی بنا و ساختمان و شفا به معنی لبه چیزی است، و جرف به معنی حاشیه نهر و یا چاه است که آب زیر آنرا خالی کرده باشد، و هار به معنی شخص یا ساختمان سستی است که در حال سقوط است. تشبیه فوق با نهایت روشنی و وضوح بی‌ثباتی و سستی کار منافقان و استحکام و بقای کار اهل ایمان و برنامه‌های آنها را روشن می‌سازد. مؤمنان به کسی می‌مانند که برای بنای یک ساختمان، زمین بسیار محکمی را انتخاب کرده و آنرا از شالوده با مصالحی پر دوام و مطمئن بنا می‌کند، اما منافقان به کسی می‌مانند که ساختمان خود را بر لبه رودخانه‌ای که سیلاب زیر آن را به کلی خالی کرده و هر آن آماده سقوط است می‌سازد، همانگونه که نفاق ظاهری دارد فاقد محتوا، چنین حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۴۰۷ ساختمانی نیز ظاهری دارد بدون پایه و شالوده. این ساختمان هر آن ممکن است فرو بریزد، مکتب اهل نفاق نیز هر لحظه ممکن است باطن خود را نشان دهد و به رسوایی بیانجامد. پرهیزگاری و جلب رضای خدا؛ یعنی هماهنگی با واقعیت و هم‌گامی با جهان آفرینش و نوامیس آن بدون شک عامل بقا و ثبات است. اما نفاق یعنی بیگانگی با واقعیتها و جدایی از قوانین آفرینش که بدون تردید عامل زوال و فناست. و از آنجا که گروه منافقان هم به خویشتن ستم می‌کنند و هم به جامعه، در آخر آیه می‌فرماید: «خداوند ظالمان را هدایت نمی‌کند»؛ ... وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ همانگونه که بارها گفته‌ایم هدایت الهی یعنی فراهم ساختن مقدمات برای رسیدن به مقصد، تنها شامل حال گروهی می‌شود که شایستگی و استحقاق و آمادگی آنرا داشته باشند، اما ظالمانی که از این شایستگی دورند هرگز مشمول چنین لطفی نخواهند بود زیرا خداوند حکیم است و مشیت و اراده‌اش روی حساب. در آخرین آیه اشاره به لجاجت و سرسختی منافقان کرده، می‌گوید: آنها چنان در کار خود سرسخت‌اند و در نفاق سرگردان، و در تاریکی و ظلمت کفر حیران‌اند که حتی بنایی را که خودشان برپا کردند همواره به عنوان یک عامل شک و تردید، یا یک نتیجه شک و تردید، در قلوب آنها باقی می‌ماند، مگر اینکه دل‌های آنها قطعه قطعه شود و بمیرند؛ لَا يَزَالُ بُنْيَانُهُمُ الَّذِي بَنَوْا رِيبَةً فِي قُلُوبِهِمْ إِلَّا أَنْ تَقَطَّعَ قُلُوبُهُمْ آنها در یک حالت حیرت و سرگردانی دائم بسر می‌برند، و این کانون نفاق و مسجد ضراری که برپا کرده بودند به صورت یک عامل لجاجت و تردید در روح آنها همچنان باقی می‌ماند، هر چند آن بنا را پیامبر صلی الله علیه و آله بسوزاند و ویران کند، اما گویی نقش آن از دل پر تردیدشان زائل نمی‌گردد. و در آخر آیه می‌گوید: «و خداوند دانا و حکیم است»؛ ... وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ. اگر به پیامبرش دستور مبارزه و در هم کوبیدن چنین بنای ظاهراً حق به جانبی را داد به خاطر آگاهی از نیات سوء بنا کنندگان و باطن و حقیقت این بنا بود این دستور عین حکمت و بر طبق مصلحت و صلاح حال جامعه اسلامی صادر شد نه یک قضاوت حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۴۰۸ عجولانه بود و نه زاییده یک هیجان و عصبانیت. در اینجا باید به چند نکته توجه کرد:

درس بزرگ

۱- داستان مسجد ضرار درسی است برای عموم مسلمانان در سراسر تاریخ زندگیشان، گفتار خداوند و عمل پیامبر صلی الله علیه و آله به روشنی نشان می‌دهد که مسلمانان هرگز نباید آنچنان ظاهر بین باشند که تنها به قیافه‌های حق بجانب نگاه کنند و از اهداف اصلی بی‌خبر و برکنار مانند. مسلمان کسی است که نفاق و منافق را در هر زمان، در هر مکان، و در هر لباس و چهره بشناسد حتی اگر در چهره دین و مذهب، و در لباس طرفداری از قرآن و مسجد بوده باشد! استفاده از مذهب بر ضد مذهب چیز تازه‌ای نیست، همواره راه و رسم استعمارگران، و دستگاه‌های جبار، و منافقان، در هر اجتماعی این بوده که اگر مردم گرایش خاصی به مطلبی دارند از همان گرایش برای اغفال، و سپس استعمار آنها استفاده کنند و حتی از نیروی مذهب بر ضد مذهب کمک بگیرند. اصولاً فلسفه ساختن پیامبران قلبی و مذاهب باطل همین بوده که از این راه گرایش‌های مذهبی مردم را در مسیر دلخواهشان بیندازند. بدیهی است در محیطی مانند مدینه آن‌هم در عصر پیامبر صلی الله علیه و آله با آن نفوذ فوق العاده اسلام و قرآن، مبارزه آشکار بر ضد اسلام ممکن نبود، بلکه باید لا- مذهبی را در لفافه مذهب و باطل را در لباس حق به پیچند و عرضه کنید، تا مردم ساده دل جذب شوند، و نیات سوء آنها لباس عمل به خود بپوشد. ولی مسلمان راستین کسی نیست که آنچنان سطحی باشد که فریب اینگونه ظواهر را بخورد، باید با دقت در عوامل و دست‌هایی که برای اینگونه برنامه‌ها شروع به کار می‌کند، و با بررسی قرائن دیگر، به ماهیت اصلی پی ببرد، و چهره باطنی افراد را در پشت چهره ظاهری ببیند. مسلمان کسی نیست که هر ندایی از هر حلقومی برخاست همین اندازه که ظاهراً حق بجانب باشد بپذیرد و به آن لبیک گوید، مسلمان کسی نیست که هر دستی به سویس حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۴۰۹ دراز شد آنرا بفشارد، و هر حرکت ظاهراً دینی را مشاهده کرد با آن همگام شود، و هر کسی پرچمی به نام مذهب برافراشت پای آن سینه زند، و هر بنایی بنام مذهب ساخته شد به سوی آن جذب گردد. مسلمان باید هوشیار، آگاه، واقع بین، آینده‌نگر و اهل تجزیه و تحلیل در همه مسائل اجتماعی باشد. دیوان را در لباس فرشته بشناسد، گرگ‌ها را در لباس چوپان تشخیص دهد و خود را برای مبارزه با این دشمنان ظاهراً دوست آماده سازد. یک اصل اساسی در اسلام این است که باید قبل از همه چیز نیات بررسی شود و ارزش هر عمل بستگی به نیت آن دارد، نه به ظاهر آن، گرچه نیت یک امر باطنی است، اما ممکن نیست کسی نیتی در دل داشته باشد، اثر آن در گوشه و کنار عملش ظاهر نشود، هر چند در پرده‌پوشی فوق العاده استاد و ماهر باشد. و از اینجا جواب این سؤال روشن می‌شود که چرا پیامبر صلی الله علیه و آله با آن عظمت مقام دستور داد مسجد یعنی خانه خدا را آتش بزنند، و مسجدی که یک ریگ آنرا نمی‌توان بیرون برد ویران سازند، و مکانی را که اگر آلوده شود باید فوراً تطهیر کنند، مزبله گاه شهر سازند! پاسخ همه این سؤالات یک مطلب است و آن اینکه مسجد ضرار مسجد نبود در واقع بت‌خانه بود، مکان مقدس نبود کانون تفرقه و نفاق بود، خانه خدا نبود بلکه خانه شیطان بود، و هرگز اسم و عنوان ظاهری و ماسک‌ها، واقعیت چیزی را دگرگون نمی‌سازد. این بود درس بزرگی که داستان مسجد ضرار به همه مسلمانان برای همه اعصار و قرون داد. از این بحث این موضوع نیز روشن می‌شود که اهمیت اتحاد در میان صفوف مسلمین در نظر اسلام بقدری زیاد است که حتی اگر ساختن مسجدی در کنار مسجد دیگر باعث ایجاد تفرقه و اختلاف و شکاف در میان صفوف مسلمانان گردد آن مسجد تفرقه‌انداز نامقدس است.

نفی به تنهایی کافی نیست!

۲- دومین درسی که از آیات فوق می‌گیریم این است که خداوند در این آیات به حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۴۱۰ پیامبر صلی الله علیه و آله دستور می‌دهد در مسجد ضرار نماز نخوان بلکه در مسجدی که پایه آن بر شالوده تقوا بنا شده است نماز

بخوان. این نفی و اثبات که از شعار اصلی اسلام «لا اله الا الله» تا برنامه‌های بزرگ و کوچک دیگر همه جلوه‌های آن است، این واقعیت را بیان می‌کند که همیشه در کنار هر نفی باید اثباتی باشد، تا جامه عمل بخود بپوشد، اگر ما مردم را از رفتن به مراکز فساد نهی می‌کنیم، باید در مقابل آن کانون‌های پاکی برای اجتماع و ارضای روح زندگی گروهی بسازیم، اگر از تفریحات ناسالم جلوگیری می‌کنیم باید وسائل تفریحات سالمی فراهم سازیم، اگر از مدارس استعماری نهی می‌کنیم باید فرهنگی سالم و مراکزی پاک برای آموزش و پرورش تشکیل بدهیم اگر بی‌عفتی را محکوم می‌سازیم باید وسائل ازدواج آسان در اختیار جوانان بگذاریم. آنها که تمام قدرت خود را در نفی بکار می‌اندازند، و در برنامه‌هایشان خبری از اثبات نیست، یقین داشته باشند که نفیشان هم کمتر بجایی خواهد رسید. چرا که این سنت آفرینش است که باید همه غرائز و احساسات را از طریق صحیح اشباع کرد، چرا که این برنامه مسلم اسلام است که لا باید با الا توام گردد تا از آن توحیدی حیاتبخش متولد شود. و این درسی است که متاسفانه بسیاری از مسلمانان آنرا بدست فراموشی سپرده‌اند و باز هم شکایت می‌کنند چرا برنامه‌های اسلامی پیش نمی‌رود، در حالی که برنامه اسلام منحصر به نفی نیست آنچنان که آنها خیال می‌کنند، اگر نفی و اثبات را با هم قرین می‌ساختند پیشرفتشان حتمی بود.

۳- سومین درس ارزنده‌ای که از جریان مسجد ضرار و آیات فوق فرا می‌گیریم این است که یک کانون فعال و مثبت دینی و اجتماعی، کانونی است که از دو عنصر مثبت تشکیل گردد: نخست شالوده و هدف آن از آغاز پاک باشد؛ ... اُسَسَ عَلَي التَّقْوَى مِنْ اَوَّلِ يَوْمٍ ... و دیگر اینکه حامیان و پاسدارانش انسان‌هایی پاک و درستکار و با ایمان و مصمم باشند؛ ... فِيهِ رِجَالٌ يُجِبُونَ اَنْ يَتَطَهَّرُوا ... از میان رفتن هریک از این دو رکن اساسی باعث فقدان نتیجه و نرسیدن به مقصد است (۱). حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۴۱۱

اذان، شعار بزرگ اسلام

وَ اِذَا نَادَيْتُمْ اِلَى الصَّلَاةِ اتَّخَذُوهَا هُزُوًا وَّلَعِبًا ذٰلِكَ بِاَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْلَمُونَ (۵۸) «۱» آنها هنگامی که (اذان می‌گویید و مردم را) به نماز می‌خوانید آن را به مسخره و بازی می‌گیرند، این به خاطر آن است که آنها جمعی هستند که درک نمی‌کنند. «۲» هر ملتی در هر عصر و زمانی برای برانگیختن عواطف و احساسات افراد خود و دعوت آنها به وظایف فردی و اجتماعی شعاری داشته است و این موضوع در دنیای امروز به صورت گسترده‌تری دیده می‌شود. مسیحیان در گذشته و امروز با نواختن صدای ناموزون ناقوس، پیروان خود را به کلیسا دعوت می‌کنند، ولی در اسلام برای این دعوت از شعار اذان استفاده می‌شود که به مراتب رساتر و مؤثرتر است، جذابیت و کشش این شعار اسلامی به قدری است که به قول نویسنده تفسیر المنار، بعضی از مسیحیان متعصب هنگامی که اذان اسلامی را می‌شنوند، به عمق و عظمت تأثیر آن در روحیه شنوندگان اعتراف می‌کنند. سپس نامبرده نقل می‌کند که در یکی از شهرهای مصر، جمعی از نصاری را دیده‌اند که به هنگام اذان مسلمین اجتماع کرده تا این نغمه آسمانی را بشنوند. حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۴۱۲ چه شعاری از این رساتر که با نام خدای بزرگ آغاز می‌شود و به وحدانیت و یگانگی آفریدگار جهان و گواهی به رسالت پیامبر او صلی الله علیه و آله اوج می‌گیرد و با دعوت به رستگاری و فلاح و عمل نیک و نماز و یاد خدا پایان می‌پذیرد؟ از نام خدا، الله شروع می‌شود و با نام خدا، الله پایان می‌پذیرد، جمله‌ها موزون، عبارات کوتاه، محتویات روشن، مضمون سازنده و آگاه کننده است. لذا در روایات اسلامی روی مسأله اذان گفتن تأکید زیادی شده است. در حدیث معروفی از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده که اذان گویان در روز رستاخیز از دیگران به اندازه یک سر و گردن بلندترند! این بلندی در حقیقت همان بلندی مقام رهبری و دعوت کردن دیگران به سوی خداوند و به سوی عبادتی همچون نماز است. صدای اذان که به هنگام نماز در مواقع مختلف، از ماذنه شهرهای اسلامی طنین افکن می‌شود، مانند ندای آزادی و نسیم حیات بخش استقلال و عظمت، گوش‌های مسلمانان راستین را نوازش می‌دهد و بر جان بدخواهان رعشه و اضطراب می‌افکند و یکی از رموز بقای اسلام

است. شاهد این گفتار، اعتراف صریح یکی از رجال معروف انگلستان است که در برابر جمعی از مسیحیان چنین اظهار می‌داشت: تا هنگامی که نام محمد صلی الله علیه و آله در ماذنه‌ها بلند است و کعبه پابرجا است و قرآن رهنما و پیشوای مسلمانان است امکان ندارد پایه‌های سیاست ما در سرزمین‌های اسلامی استوار و برقرار گردد! «۱» اما بیچاره و بینوا بعضی از مسلمانان که گفته می‌شود اخیراً این شعار بزرگ اسلامی را که سندی است بر ایستادگی آیین و فرهنگ آنان در برابر گذشت قرون و اعصار، از دستگاه‌های فرستنده خود برداشته و به جای آن برنامه‌های مبتدلی گذاشته‌اند، خداوند آنها را هدایت کند و به صفوف مسلمانان باز گرداند. بدیهی است همانطور که باطن اذان و محتویات آن زیبا است، باید کاری کرد که به صورتی زیبا و صدای خوب ادا شود، نه اینکه حسن باطن به خاطر نامطلوبی ظاهر آن پایمال گردد.

اذان از طریق وحی به پیغمبر صلی الله علیه و آله رسید.

در پاره‌ای از روایات که از طرق اهل تسنن نقل شده مطالب شگفت‌انگیزی در مورد تشریح اذان دیده می‌شود که با منطق‌های اسلامی سازگار نیست از جمله اینکه نقل کرده‌اند که پیامبر صلی الله علیه و آله به دنبال درخواست اصحاب که نشانه‌ای برای اعلام وقت نماز قرار داده شود بادوستان خود مشورت کرد، و هر کدام پیشنهادی از قبیل برافراشتن یک پرچم مخصوص، یا روشن کردن آتش، یا زدن ناقوس مطرح کردند، ولی پیامبر صلی الله علیه و آله هیچکدام را نپذیرفت، تا اینکه عبدالله بن زید و عمر بن خطاب در خواب دیدند که شخصی به آنها دستور می‌دهد برای اعلام وقت نماز اذان بگویند و اذان را به آنها یاد داد و پیامبر صلی الله علیه و آله آنرا پذیرفت. ولی این روایت ساختگی و توهینی به مقام شامخ پیغمبر صلی الله علیه و آله محسوب می‌شود، که به جای تکیه بر وحی کردن، روی خواب‌های افراد تکیه کند و مبانی دستورات دین خود را بر خواب افراد قرار دهد، بلکه همانطور که در روایات اهل بیت علیهم السلام وارد شده است اذان از طریق وحی به پیامبر صلی الله علیه و آله تعلیم داده شد. امام صادق علیه السلام می‌فرماید: هنگامی که جبرئیل اذان را آورد، سر پیامبر صلی الله علیه و آله بر دامان علی علیه السلام بود، جبرئیل اذان و اقامه را به پیامبر صلی الله علیه و آله تعلیم داد، هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله سر خود را برداشت، از علی علیه السلام سؤال کرد آیا صدای اذان جبرئیل را شنیدی؟ عرض کرد: آری. پیامبر صلی الله علیه و آله بار دیگر پرسید آیا آنرا به خاطر سپردی؟ گفت: آری، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: بلال را (که صدای رسایی داشت) حاضر کن، و اذان و اقامه را به او تعلیم ده، علی علیه السلام بلال را حاضر کرد و اذان را به او تعلیم داد «۱». حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۴۱۴

نماز جمعه

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ وَذَرُوا الْبَيْعَ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (۹) فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلَاةُ فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ وَابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ وَاذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ (۱۰) وَإِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ لَهْوًا أَنْفَضُوا إِلَيْهَا وَتَرَكُوكَ قَائِمًا قُلْ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ مِنَ اللَّهْوِ وَمِنَ التِّجَارَةِ وَاللَّهُ خَيْرُ الرَّازِقِينَ (۱۱) «۱» ۹- ای کسانی که ایمان آورده‌اید! هنگامی که برای نماز روز جمعه اذان گفته می‌شود به سوی ذکر خداوند بشتابید و خرید و فروش را رها کنید که این برای شما بهتر است، اگر می‌دانستید. ۱۰- و هنگامی که نماز پایان گرفت شما آزادید در زمین پراکنده شوید و از فضل الهی طلب کنید و خداوند را بسیار یاد نمایید تا رستگار شوید. ۱۱- هنگامی که تجارت یا سرگرمی و لهوی را ببینند پراکنده می‌شوند و به سوی آن می‌روند و تو را ایستاده به حال خود رها می‌کنند، بگو آنچه نزد خداوند است بهتر از لهو و تجارت است و خداوند بهترین روزی دهندگان است.

شان نزول:

در شأن نزول این آیات یا خصوص آیه: وَإِذَا رَأَوْا تِجَارَةً... روایات مختلفی نقل شده که همه آنها از این معنی خبر می‌دهند که در یکی از سال‌ها که مردم مدینه گرفتار خشکسالی و گرسنگی و افزایش نرخ اجناس شده بودند، دحیه با کاروانی از شام فرا رسید و با خود مواد غذایی آورده بود، در حالی که روز جمعه بود و پیامبر صلی الله علیه و آله مشغول خطبه نماز جمعه بود، طبق معمول برای اعلام ورود کاروان طبل زدند و حتی بعضی دیگر آلات موسیقی را نواختند، مردم با سرعت خود را به بازار رساندند، در این هنگام مسلمانانی که در مسجد برای نماز اجتماع کرده بودند خطبه را رها کرده و برای تامین نیازهای خود به سوی بازار شتافتند، تنها دوازده مرد و یک زن در مسجد باقی ماندند (آیه نازل شد و آنها را سخت مذمت کرد) پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: اگر این گروه اندک هم می‌رفتند از آسمان سنگ بر آنها می‌بارید. (۱)

بزرگترین اجتماع عبادی سیاسی هفته

آیات مورد بحث به گفتگو پیرامون یکی از مهمترین وظایف اسلامی که در تقویت پایه‌های ایمان تأثیر فوق العاده دارد و از یک نظر هدف اصلی سوره را تشکیل می‌دهد؛ یعنی نماز جمعه و بعضی از احکام آن می‌پردازد. نخست همه مسلمانان را مخاطب قرار داده می‌فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! هنگامی که برای نماز روز جمعه اذان گفته می‌شود، به سوی ذکر خداوند (خطبه و نماز) بشتابید و خرید و فروش را رها کنید، این برای شما بهتر است، اگر می‌دانستید»؛ یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ وَذَرُوا الْبَيْعَ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ. «نودی» از ماده ندا به معنی بانگ برآوردن است و در اینجا به معنی اذان است؛ زیرا در اسلام ندایی برای نماز جز اذان نداریم، چنان که در آیه ۵۸ سوره مائده نیز می‌خوانیم: وَإِذَا نَادَيْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ اتَّخَذُوهَا هُزُوءًا وَلَعِبًا ذَلِكُمْ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ؛ «هنگامی که مردم حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۴۱۶ را به سوی نماز می‌خوانید (و اذان می‌گویید) آن را به مسخره و بازی می‌گیرند، این به خاطر آن است که آنها قومی بی‌عقل هستند». به این ترتیب هنگامی که صدای اذان نماز جمعه بلند می‌شود، مردم موظف‌اند کسب و کار را رها کرده به سوی نماز که مهمترین یاد خداوند است، بشتابند. جمله: ... ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ ... اشاره به این است که اقامه نماز جمعه و ترک کسب و کار در این موقع منافع مهمی برای مسلمانان دربردارد اگر درست پیرامون آن بیندیشند و گرنه خداوند از همگان بی‌نیاز و بر همه مشفق است. این جمله یک اشاره اجمالی به فلسفه و منافع نماز جمعه است که به خواست خداوند در قسمت نکات به آن می‌پردازیم. البته ترک خرید و فروش مفهوم وسیعی دارد که هر کار مزاحمی را شامل می‌شود. اما اینکه چرا روز جمعه را به این نام نامیده‌اند؟ به خاطر اجتماع مردم در این روز برای نماز است و این مسأله تاریخیچه‌ای دارد که در قسمت نکات خواهد آمد. قابل توجه اینکه در بعضی از روایات اسلامی در مورد نمازهای روزانه آمده است: «إِذَا أَقِمْتَ الصَّلَاةَ فَلَا تَأْتُوهَا وَأَنْتُمْ تَسْعُونَ وَأَتُوهَا وَأَنْتُمْ تَمْشُونَ وَعَلَيْكُمْ السَّكِينَةُ»؛ «هنگامی که نماز (نمازهای یومیه) برپا شود، برای شرکت در نماز ندوید و با آرامش گام بردارید.» (۱) ولی در مورد نماز جمعه، آیه فوق می‌گوید: «فاسعوا- بشتابید» و این دلیل بر اهمیت فوق العاده نماز جمعه است. منظور از ذکر الله در درجه اول نماز است، ولی می‌دانیم که خطبه‌های نماز جمعه هم که آمیخته با ذکر خداوند است، در حقیقت بخشی از نماز جمعه است، بنابراین باید برای شرکت در آن نیز تسریع کرد. در آیه بعد می‌افزاید: «هنگامی که نماز پایان گیرد شما آزادید در زمین پراکنده شوید و از فضل الهی طلب کنید و خدا را بسیار یاد نمایید تا رستگار شوید»؛ فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلَاةُ فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ وَابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ وَادْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ. گرچه جمله: ... وَابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ ...؛ «فضل خدا را طلب کنید» یا تعبیرات مشابه حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۴۱۷ آن در قرآن مجید شاید غالباً به معنی طلب روزی و کسب و تجارت آمده است، ولی روشن است که مفهوم این جمله گسترده است و کسب و کار یکی از مصادیق آن است، لذا بعضی آن را به معنی عیادت مریض و زیارت مؤمن، یا تحصیل علم و دانش تفسیر کرده‌اند، هر چند منحصر به اینها نیز نیست. ناگفته پیداست که امر به انتشار در زمین و طلب

روزی امر وجوبی نیست، بلکه به اصطلاح امر بعد از حظر و نهی و دلیل بر جواز است، ولی بعضی از این تعبیر چنین استفاده کرده‌اند که تحصیل روزی بعد از نماز جمعه مطلوبیت و برکتی دارد و در حدیثی آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله بعد از نماز جمعه سری به بازار می‌زد. جمله: ... وَ اذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا ... اشاره به یاد خداوند است در برابر آن همه نعمت‌هایی که به انسان ارزانی داشته و بعضی ذکر را در اینجا به معنی فکر تفسیر کرده‌اند، آنچنان که در حدیث آمده: «تَفَكَّرُ سَاعَةً خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةٍ سَنَةٍ»؛ «۱» «یک ساعت اندیشیدن از یک سال عبادت بهتر است.» «۲» و «۳» بعضی نیز آن را به مسأله توجه به خداوند در بازارها و به هنگام معاملات و عدم انحراف از اصول حق و عدالت تفسیر کرده‌اند. ولی روشن است که آیه مفهوم گسترده‌ای دارد که همه اینها را در بر می‌گیرد، این نیز مسلم است که روح ذکر، فکر است و ذکر بی فکر لقلقه زبانی بیش نیست و آنچه مایه فلاح و رستگاری است، همان ذکر آمیخته با تفکر در جمیع حالات است. اصولاً ادامه ذکر سبب می‌شود که یاد خداوند در اعماق جان انسان رسوخ کند و ریشه‌های غفلت و بی‌خبری را که عامل اصلی هر گونه گناه است بسوزاند، و انسان را در مسیر فلاح و رستگاری قرار دهد و حقیقت ... لَعَلَّكُمْ تَفْلِحُونَ ... حاصل شود. در آخرین آیه مورد بحث کسانی که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را به هنگام نماز جمعه رها کردند و برای خرید از قافله تازه وارد به بازار شتافتند، شدیداً مورد ملامت قرار داده می‌گوید: «هنگامی که تجارت یا لهوی را ببینند پراکنده می‌شوند و به سوی آن می‌روند و حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۴۱۸ تو را ایستاده (در حالی که خطبه نماز جمعه می‌خوانی) رها می‌کنند؛ و إِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ لَهْوًا انفَضُوا إِلَيْهَا وَ تَرَكُوكَ قَائِمًا ... «ولی به آنها بگو آنچه نزد خداوند است از لهو و تجارت بهتر است و خداوند بهترین روزی دهندگان است؛ ... قُلْ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ مِنَ اللَّهْوِ وَ مِنَ التِّجَارَةِ وَ اللَّهُ خَيْرُ الرَّازِقِينَ. ثواب و پاداش الهی و برکاتی که از حضور در نماز جمعه و شنیدن مواعظ و اندر زهای پیامبر صلی الله علیه و آله و تربیت معنوی و روحانی عاید شما می‌شود، قابل مقایسه با هیچ چیز دیگر نیست و اگر از این می‌ترسید که روزی شما بریده شود اشتباه می‌کنید، خداوند بهترین روزی دهندگان است. تعبیر به لهو اشاره به طبل و سایر آلات لهوی است که به هنگام ورود قافله تازه‌ای به مدینه می‌زدند که هم نوعی اخبار و اعلام بود و هم وسیله‌ای برای سرگرمی و تبلیغ کالا، همان گونه که در دنیای امروز نیز در فروشگاه‌هایی که به سبک غرب هستند، نیز نمونه آن دیده می‌شود. تعبیر به «انْفَضُّوا» به معنی پراکنده شدن و انصراف از نماز جماعت و روی آوردن به کاروان است که در شأن نزول گفته شد هنگامی که کاروان دحیه وارد مدینه شد (و او هنوز اسلام را اختیار نکرده بود) با صدای طبل و سایر آلات لهو مردم را به بازار فراخواند، مردم مدینه حتی مسلمانانی که در مسجد مشغول استماع خطبه نماز جمعه پیامبر صلی الله علیه و آله بودند، به سوی او شتافتند و تنها سیزده نفر و به روایتی کمتر، در مسجد باقی ماندند. ضمیر در «إِلَيْهَا» به تجارت بازمی‌شود؛ یعنی به سوی مال التجارة شتافتند، این به خاطر آن است که لهو، هدف اصلی آنها نبود، بلکه مقدمه‌ای برای اعلام ورود کاروان و یا سرگرمی و تبلیغ کالا- در کنار آن بود. تعبیر به «قَائِمًا» نشان می‌دهد که پیامبر صلی الله علیه و آله ایستاده، خطبه نماز جمعه می‌خواند، چنان که در حدیثی از جابرین سمره نقل شده که می‌گوید: هرگز رسول خدا صلی الله علیه و آله را در حال خطبه نشسته ندیدم و هر کس بگوید نشسته خطبه می‌خواند، تکذیبش کنید. «۱» حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۴۱۹ نیز روایت شده است که از عبدالله بن مسعود پرسیدند: آیا پیامبر صلی الله علیه و آله ایستاده خطبه می‌خواند؟ گفت: مگر نشنیده‌ای که خداوند می‌گوید: ... وَ تَرَكُوكَ قَائِمًا ...؛ «تو را در حالی که ایستاده بودی رها کردند؟» «۱» در تفسیر در المثور آمده است که اولین کسی که نشسته، خطبه نماز جمعه خواند، معاویه بود! «۲»

نکته‌ها:

در بعضی از روایات اسلامی آمده است که مسلمانان مدینه، پیش از آنکه پیامبر صلی الله علیه و آله هجرت کند، با یکدیگر صحبت کردند و گفتند: یهود در یک روز هفته اجتماع می‌کنند (روز شنبه) و نصاری نیز روزی برای اجتماع دارند (یکشنبه) خوبست ما هم روزی قرار دهیم و در آن روز جمع شویم و ذکر خداوند گوئیم و شکر او را به جا آوریم، آنها روز قبل از شنبه را که در آن زمان یوم العروبه نامیده می‌شد، برای این هدف برگزیدند و به سراغ اسعد بن زراره (یکی از بزرگان مدینه) رفتند، او نماز را به صورت جماعت با آنها به جا آورد و به آنها اندرز داد و آن روز، روز جمعه نامیده شد؛ زیرا روز اجتماع مسلمین بود. اسعد دستور داد گوسفندی را ذبح کردند و نهار و شام همگی از همان یک گوسفند بود، چرا که تعداد مسلمانان در آن روز، بسیار کم بود ... و این نخستین جمعه‌ای بود که در اسلام تشکیل شد. اما اولین جمعه‌ای که رسول خدا صلی الله علیه و آله با اصحابش تشکیل دادند، هنگامی بود که به مدینه هجرت کرد، وارد مدینه شد و آن روز روز دوشنبه دوازدهم ربیع الاول هنگام ظهر بود، حضرت، چهار روز در قبا ماندند و مسجد قبا را بنیان نهادند، سپس روز جمعه به سوی مدینه حرکت کرد (فاصله میان قبا و مدینه بسیار کم است و امروز قبا یکی از حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۴۲۰ محله‌های داخل مدینه است) و به هنگام نماز جمعه به محله بنی سالم رسید و مراسم نماز جمعه را در آنجا برپا داشت و این اولین جمعه‌ای بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله در اسلام به جا آورد، خطبه‌ای هم در این نماز جمعه خواند که اولین خطبه حضرت در مدینه بود. «۱» یکی از محدثان از عبد الرحمن بن کعب نقل کرده که پدرم هر وقت صدای اذان جمعه را می‌شنید بر اسعد بن زراره رحمت می‌فرستاد، هنگامی که دلیل این مطلب را جويا شدم گفت به خاطر آن است که او نخستین کسی بود که نماز جمعه را با ما به جا آورد پرسیدم آن روز چند نفر بودید؟ گفت فقط چهل نفر! «۲»

۲- اهمیت نماز جمعه

بهترین دلیل بر اهمیت این فریضه بزرگ اسلامی قبل از هر چیز آیات همین سوره است، که به همه مسلمانان و اهل ایمان دستور می‌دهد به محض شنیدن اذان جمعه به سوی آن بشتابند و هرگونه کسب و کار، برنامه مزاحم را ترک گویند، تا آنجا که اگر در سالی که مردم گرفتار کمبود مواد غذایی هستند، کاروانی بیاید و نیازهای آنها را با خود داشته باشد به سراغ آن نروند و برنامه نماز جمعه را ادامه دهند. در احادیث اسلامی نیز تأکیدهای فراوانی در این زمینه وارد شده است. در خطبه‌ای که موافق و مخالف آن را از پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله نقل کرده‌اند آمده است: «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى فَرَضَ عَلَيْكُمُ الْجُمُعَةَ فَمَنْ تَرَكَهَا فِي حَيَاتِهِ أَوْ بَعْدَ مَوْتِهِ اسْتِخْفَافًا بِهَا أَوْ جُحُودًا لَهَا فَلَا جَمَعَ اللَّهُ شَمْلَهُ وَلَا بَارَكَ لَهُ فِي أَمْرِهِ أَلَا وَلَا صَلَاةَ لَهُ أَلَا وَلَا زَكَاةَ لَهُ أَلَا وَلَا حَجَّ لَهُ أَلَا- وَلَا صَوْمَ لَهُ أَلَا- وَلَا بَرَ لَهُ حَتَّى يَتُوبَ»؛ «خداوند نماز جمعه را بر شما واجب کرده، هر کس آن را در حیات من یا بعد از وفات من از روی استخفاف یا انکار ترک کند، خداوند او را پریشان می‌کند و به کار او برکت نمی‌دهد، بدانید نماز او قبول نمی‌شود، بدانید زکات او قبول نمی‌شود، بدانید اعمال نیک او قبول نخواهد شد تا از این کار توبه کند!» «۳» در حدیث دیگری از امام باقر علیه السلام می‌خوانیم: «صَلَاةُ الْجُمُعَةِ فَرِيضَةٌ وَالْإِجْتِمَاعُ إِلَيْهَا حَجٌّ وَحَرَمِينَ شَرِيفِينَ فِي تَفْسِيرِ نَمُونَه، ص: ۴۲۱ فَرِيضَةٌ مَعَ الْإِمَامِ فَإِنْ تَرَكَ رَجُلٌ مِنْ غَيْرِ عَلَيْهِ ثَلَاثَ جُمُعٍ فَقَدْ تَرَكَ ثَلَاثَ فَرَائِضَ وَلَا يَدْعُ ثَلَاثَ فَرَائِضَ مِنْ غَيْرِ عَلَيْهِ إِلَّا مُنَافِقٌ»؛ «نماز جمعه فریضه است و اجتماع برای آن با امام (معصوم) فریضه است، هر گاه مردی بدون عذر سه جمعه را ترک گوید فریضه را ترک گفته و کسی سه فریضه را بدون علت ترک نمی‌گوید مگر منافق.» «۱» در حدیث دیگری از رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: «مَنْ أَتَى الْجُمُعَةَ إِيْمَانًا وَ احْتِسَابًا اسْتَأْتَفَ الْعَمَلَ»؛ «کسی که از روی ایمان و برای خداوند در نماز جمعه شرکت کند گناهان او بخشوده خواهد شد و برنامه عملش را از نو آغاز می‌کند.» «۲» روایات در این زمینه بسیار است که ذکر همه آنها به طول می‌انجامد در اینجا با اشاره به یک حدیث دیگر این بحث را پایان می‌دهیم. کسی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و

آله آمد، عرض کرد یا رسول‌الله! من بارها آماده حج شده‌ام، اما توفیق نصیب نشده فرمود: «عَلَيْكَ بِالْجُمُعَةِ فَإِنَّهَا حَجُّ الْمَسَاكِينِ»؛ «بر تو باد به نماز جمعه که حج مستمندان است.» (اشاره به اینکه بسیاری از برکات کنگره عظیم اسلامی حج در اجتماع نماز جمعه وجود دارد). «۳» البته باید توجه داشت که مذمت‌های شدیدی که در مورد ترک نماز جمعه آمده است و تارکان جمعه در ردیف منافقان شمرده شده‌اند در صورتی است که نماز جمعه واجب عینی باشد؛ یعنی در زمان حضور امام معصوم و مبسوط الید و اما در زمان غیبت بنا بر اینکه واجب مخیر باشد (تخیر میان نماز جمعه و نماز ظهر) و از روی استخفاف و انکار انجام نگردد، مشمول این مذمت‌ها نخواهد شد، هر چند عظمت نماز جمعه و اهمیت فوق العاده آن در این حال نیز محفوظ است (توضیح بیشتر در باره این مسأله را در کتب فقهی باید مطالعه کرد).

۳- فلسفه نماز عبادی سیاسی جمعه

نماز جمعه، قبل از هر چیز یک عبادت بزرگ گروهی است و اثر عمومی عبادات را حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۴۲۲ که تلطیف روح و جان و شستن دل از آلودگی‌های گناه و زدودن زنگار معصیت از قلب است در بردارد، بخصوص اینکه مقدمات دو خطبه دارد که مشتمل بر انواع مواعظ و اندرزها و امر به تقوی و پرهیزکاری است. اما از نظر اجتماعی و سیاسی، یک کنگره عظیم هفتگی است که بعد از کنگره سالانه حج، بزرگترین کنگره اسلامی است و به همین دلیل در روایتی که قبلاً از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل کردیم آمده بود که جمعه حج کسانی است که قادر به شرکت در مراسم حج نیستند. در حقیقت اسلام، به سه اجتماع بزرگ اهمیت می‌دهد. اجتماعات روزانه که در نماز جماعت حاصل می‌شود. اجتماع هفتگی که در مراسم نماز جمعه است. اجتماع حج که در کنار خانه خداوند هر سال یکبار انجام می‌گیرد. نقش نماز جمعه در این میان بسیار مهم است، به خصوص اینکه یکی از برنامه‌های خطیب در خطبه نماز جمعه، ذکر مسایل مهم سیاسی و اجتماعی و اقتصادی است و به این ترتیب این اجتماع عظیم و پرشکوه می‌تواند منشا برکات زیر شود: الف: آگاهی بخشیدن به مردم در زمینه معارف اسلامی و رویدادهای مهم اجتماعی و سیاسی. ب: ایجاد همبستگی و انسجام هر چه بیشتر در میان صفوف مسلمین به گونه‌ای که دشمنان را به وحشت افکند و پشت آنها را بلرزاند. ج: تجدید روح دینی و نشاط معنوی برای توده مردم مسلمان. د: جلب همکاری برای حل مشکلات عمومی. به همین دلیل همیشه دشمنان اسلام، از یک نماز جمعه جامع الشرایط که دستورهای اسلامی دقیقاً در آن رعایت شود بیم داشته‌اند. نیز به همین دلیل نماز جمعه همیشه به عنوان یک اهرم نیرومند سیاسی در دست حکومت‌ها بوده است، اما حکومت‌های عدل همچون حکومت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله از آن بهترین بهره‌برداری‌ها را به نفع اسلام داشته و حکومت‌های جور همانند بنی امیه از آن سوء استفاده برای تحکیم پایه‌های قدرت خود می‌کردند. در طول تاریخ مواردی را مشاهده می‌کنیم که هر کس می‌خواست بر ضد حکومتی حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۴۲۳ قیام کند، نخست از شرکت در نماز جمعه او خودداری می‌کرد، چنانکه در داستان عاشورا می‌خوانیم که گروهی از شیعیان در خانه سلیمان بن صرد خزاعی جمع شدند و نامه‌ای خدمت امام حسین علیه السلام از کوفه فرستادند، که در نامه آمده بود نعمان بن بشیر والی بنی امیه بر کوفه، منزوی شده و ما در نماز جمعه او شرکت نمی‌کنیم و چنانچه بدانیم شما به سوی ما حرکت کرده‌اید، او را از کوفه بیرون خواهیم کرد. «۱» در صحیفه سجادیه امام سجاد علی بن الحسین علیهما السلام می‌خوانیم: «اللَّهُمَّ إِنَّ هَذَا الْمَقَامَ لِخُلَفَائِكَ وَ أَصْفِيَائِكَ وَ مَوَاضِعَ أُمْنَائِكَ فِي الدَّرَجَةِ الرَّفِيعَةِ الَّتِي اخْتَصَصْتَهُمْ بِهَا قَبْلَ ابْتِزَائِهَا»؛ «خداوند! این (اشاره به نماز جمعه و عید قربان) مقامی است که مخصوص خلفا و برگزیدگان و امنای بلندپایه تو است که ویژه آنها نمودی و (خلفای جور بنی امیه) آن را به زور از اولیای حق گرفته و غصب کرده‌اند.» «۲» گاه می‌شود که دشمنان اسلام یک هفته تمام شبانه روز تبلیغات مسموم می‌کنند ولی با یک خطبه نماز جمعه و مراسم پرشکوه و حیات بخش آن، همه خنثی می‌شود، روح تازه‌ای در کالبدها دمیده و خون تازه‌ای در عروق به حرکت درمی‌آید. توجه به این نکته که طبق فقه

شیعه در محدوده یک فرسخ در یک فرسخ بیش از یک نماز جمعه جایز نیست و حتی کسانی که در دو فرسخی (تقریباً ۱۱ کیلومتری) از محل انعقاد جمعه قرار دارند، در آن نماز شرکت می‌کنند، روشن می‌شود که عملاً در هر شهر کوچک یا بزرگ و حومه آن یک نماز جمعه بیشتر منعقد نخواهد شد، بنابراین اجتماعی چنین، عظیم‌ترین اجتماع آن منطقه را تشکیل می‌دهد. اما با نهایت تأسف این مراسم عبادی سیاسی که می‌تواند مبدأ حرکت عظیمی در جوامع اسلامی شود به خاطر نفوذ حکومت‌های فاسد در آن‌ها در بعضی کشورهای اسلامی چنان بی‌روح و بی‌رمق شده است که عملاً هیچ اثر مثبتی از آن گرفته نمی‌شود و شکل یک برنامه تشریفاتی به خود گرفته و به راستی این از سرمایه‌های عظیمی است که برای از دست رفتن آن باید گریه کرد. مهمترین نماز جمعه سال، نماز جمعه‌ای است که قبل از رفتن به عرفات در مکه حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۴۲۴ انجام می‌گیرد که تمام حجاج خانه خدا از سراسر جهان در آن شرکت دارند که نماینده واقعی تمام قشرهای مسلمین در کره زمین هستند، سزاوار است که برای تهیه خطبه چنین نماز حساسی عده زیادی از دانشمندان، هفته‌ها و ماه‌ها مطالعه کنند و محصول آن را در آن روز حساس و خطبه تاریخی بر مسلمانان عرضه نمایند و مسلماً می‌توانند به برکت آن آگاهی زیادی به جامعه اسلامی داده و مشکلات مهمی را حل کنند. اما با نهایت تأسف در این ایام دیده می‌شود که مسایل بسیار پیش پا افتاده و مطالبی که تقریباً همه از آن آگاهی دارند مطرح می‌شود و از مسایل اصولی ابدا خبری نیست! آیا برای از دست رفتن چنین فرصت‌های بزرگ و سرمایه‌های عظیم نباید گریست؟! و برای دگرگون ساختن آن نباید به پا خاست!؟

۴- آداب نماز جمعه و محتوای خطبه‌ها

نماز جمعه (با وجود شرایط لازم) بر مردان بالغ و سالم که قدرت بر شرکت در نماز را دارند واجب است و بر مسافران و پیرمردان واجب نیست. هر چند حضور در نماز جمعه برای مسافر جایز است، همچنین زن‌ها نیز می‌توانند در نماز جمعه شرکت کنند، هر چند بر آنها واجب نیست. کمترین عددی که نماز جمعه با آن منعقد می‌شود، پنج نفر از مردان است. نماز جمعه دو رکعت است و جای نماز ظهر را می‌گیرد و دو خطبه‌ای که قبل از نماز جمعه خوانده می‌شود در حقیقت به جای دو رکعت دیگر محسوب می‌شود. نماز جمعه همانند نماز صبح است و مستحب است حمد و سوره را در آن بلند بخوانند و نیز مستحب است سوره جمعه را در رکعت اول و سوره منافقین را در رکعت دوم قرائت کنند. در نماز جمعه دو قنوت مستحب است، یکی قبل از رکوع رکعت اول و یکی هم بعد از رکوع رکعت دوم. خواندن دو خطبه قبل از نماز جمعه واجب است، همان‌گونه که ایستادن خطیب به هنگام ایراد خطبه نیز واجب است، شخصی که خطبه می‌خواند، حتماً باید همان امام نماز جمعه باشد. حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۴۲۵ خطیب باید صدای خود را چنان بلند کند که مردم صدای او را بشنوند، تا محتوای خطبه به گوش همگان برسد. به هنگام ایراد خطبه باید خاموش بود و به سخنان خطیب گوش داد و روبه‌روی خطیب نشست. شایسته است خطیب مردی فصیح و بلیغ و آگاه به اوضاع و احوال مسلمین و با خبر از مصالح جامعه اسلامی و شجاع و صریح‌اللهجه، و قاطع در اظهار حق باشد. اعمال و رفتار او سبب تأثیر و نفوذ کلامش شود و زندگی او مردم را به یاد خداوند بیاندازد. شایسته است پاکیزه‌ترین لباس را بر تن کند و خود را خوشبو نماید و با وقار و سکینه گام بردارد و هنگامی که بر فراز منبر جای گرفت بر مردم سلام کند و رو به روی آنان بایستد و بر شمشیر یا کمان یا عصا تکیه کند، نخست بر منبر بنشیند، تا اذان تمام شود و بعد از فراغت از اذان شروع به خطبه کند. محتوای خطبه نخست حمد خداوند و درود بر پیامبر صلی الله علیه و آله است (احتیاط این است که این قسمت به زبان عربی باشد ولی بقیه به زبان مستمعین خوانده می‌شود) سپس مردم را به تقوای الهی توصیه کند و یکی از سوره‌های کوتاه قرآن را بخواند و این امر را در هر دو خطبه رعایت کند و در خطبه دوم بعد از درود بر پیامبر صلی الله علیه و آله دعا بر ائمه مسلمین کند و برای مؤمنین و مؤمنات استغفار نماید. شایسته است در ضمن خطبه، مسایل مهمی که با دین و دنیای مسلمین ارتباط دارد مطرح کند و آنچه مورد نیاز

مسلمین در داخل و خارج کشورهای اسلامی و در داخل و خارج آن منطقه است را مورد بحث قرار دهد و مسایل سیاسی و اجتماعی و اقتصادی و دینی را با در نظر گرفتن اولویت‌ها مطرح نماید، به مردم آگاهی بخشد و آنها را از توطئه‌های دشمنان با خبر سازد، برنامه‌های کوتاه مدت و دراز مدت برای حفظ جامعه اسلامی و خنثی کردن نقشه‌های مخالفان به آنها گوشزد کند. خلاصه خطیب باید بسیار هوشیار و بیدار و اهل فکر و مطالعه در مسایل اسلامی باشد و از موقعیت این مراسم بزرگ حداکثر استفاده را برای پیشبرد اهداف اسلام و حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۴۲۶ مسلمین بنماید. «۱» در حدیثی از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام می‌خوانیم: «إِنَّمَا جُعِلَتِ الْخُطْبَةُ يَوْمَ الْجُمُعَةِ لِأَنَّ الْجُمُعَةَ مَشْهُدٌ عَامٌّ فَأَرَادَ أَنْ يَكُونَ لِلْأَمِيرِ سَبَبٌ إِلَى مَوْعِظَتِهِمْ وَ تَرْغِيبِهِمْ فِي الطَّاعِيَةِ وَ تَرْهِيْبِهِمْ مِنَ الْمَعْصِيَةِ وَ تَوْقِيفِهِمْ عَلَى مَا أَرَادَ مِنْ مَصْلَحَةِ دِينِهِمْ وَ دُنْيَاهُمْ وَ يُخْبِرُهُمْ بِمَا وَرَدَ عَلَيْهِمْ مِنَ (الْأَفَاقِ مِنَ) الْأَهْوَالِ الَّتِي لَهُمْ فِيهَا الْمَضْرَّةُ وَ الْمَنْفَعَةُ وَ لَا يَكُونُ الصَّابِرُ فِي الصَّلَاةِ مُنْفَصِلًا وَ لَيْسَ بِفَاعِلٍ غَيْرُهُ مِمَّنْ يُؤْمُ النَّاسَ فِي غَيْرِ يَوْمِ الْجُمُعَةِ وَ إِنَّمَا جُعِلَتْ خُطْبَتَيْنِ لِيَكُونَ وَاحِدَةً لِلثَّنَاءِ عَلَى اللَّهِ وَ التَّمْجِيدِ وَ التَّقْدِيسِ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ الْأُخْرَى لِلْحَوَائِجِ وَ الْإِعْدَارِ وَ الْإِنْدَارِ وَ الدُّعَاءِ وَ لِمَا يُرِيدُ أَنْ يَعْلَمَهُمْ مِنْ أَمْرِهِ وَ نَهْيِهِ مَا فِيهِ الصَّلَاحُ وَ الْفَسَادُ». «خطبه، برای این در روز جمعه تشریح شده است که نماز جمعه یک برنامه عمومی است، خداوند می‌خواهد به امیر مسلمین امکان دهد تا مردم را موعظه کند، به اطاعت ترغیب نماید و از معصیت الهی بترساند و آنها از آنچه مصلحت دین و دنیایشان است آگاه سازد و اخبار و حوادث مهمی که از نقاط مختلف به او می‌رسد و در سود و زیان و سرنوشت آنها مؤثر است به اطلاعشان برساند ... و دو خطبه قرار داده شده تا در یکی حمد و ثنا و تمجید و تقدیس الهی کنند و در دیگری نیازها و هشدارها و دعاها را قرار دهند و اوامر و نواهی و دستوراتی که با صلاح و فساد جامعه اسلامی در ارتباط است به آنها اعلام دارند.» «۲»

۵- شرایط و وجوب نماز جمعه

در اینکه امام جمعه مانند هر امام جماعت دیگر باید عادل باشد تردیدی نیست، ولی سخن در این است که شرایطی افزون بر این دارد یا نه؟ جمعی معتقدند این نماز از وظایف امام معصوم یا نماینده خاص او است و به تعبیر دیگر مربوط به زمان حضور امام حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۴۲۷ معصوم علیه السلام است. در حالی که بسیاری از محققین معتقدند که این شرط وجوب عینی نماز جمعه است، ولی برای وجوب تخییری، این شرط لازم نیست و در زمان غیبت نیز می‌توان نماز جمعه را برپا داشت و جانشین نماز ظهر می‌شود و حق همین است، بلکه هر گاه حکومت اسلامی با شرایط آن از طرف نایب عام امام علیه السلام تشکیل شود، احتیاط این است که امام جمعه منصوب از طرف او باشد و مسلمانان در نماز جمعه شرکت کنند. در این زمینه و در مسایل دیگر مربوط به نماز جمعه سخن بسیار است که ذکر همه آنها از حوصله یک بحث تفسیری خارج و باید آنها را در کتب فقه و حدیث جستجو کرد. «۱»

مهاجرین و انصار

لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَ رِضْوَانًا وَ يَنْصُرُونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ (۸) وَ الَّذِينَ تَبَوَّأُوا الدَّارَ وَ الْإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ وَ لَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِمَّا أُوتُوا وَ يُوَثِّقُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَ لَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَ مَنْ يُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (۹) وَ الَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَ لِأَخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَ لَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ (۱۰) «۱» ۸- این اموال برای مهاجرانی است که از خانه و کاشانه و اموال خود بیرون رانده شدند، آنها فضل الهی و رضای او را می‌طلبند و خدا و رسولش را یاری می‌کنند، و آنها راستگویان اند. ۹- و برای کسانی که در دار الهجرة (سرزمین مدینه) و در خانه ایمان، قبل از مهاجران، مسکن گزیدند، آنها کسانی

را که به سویشان هجرت کنند دوست می‌دارند و در دل خود نیازی به آنچه به مهاجران داده شده احساس نمی‌کنند و آنها را بر خود مقدم می‌دارند، هر چند شدیداً فقیر باشند، کسانی که خداوند آنها حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۴۲۹ را از بخل و حرص نفس خویش بازداشته رستگارانند. ۱۰- و کسانی که بعد از آنها آمدند و می‌گویند: پروردگارا! ما و برادرانمان را که در ایمان بر ما پیشی گرفتند بیامرز و در دل‌هایمان حسد و کینه‌ای نسبت به مؤمنان قرار مده، پروردگارا! تو مهربان و رحیمی. سه گروه مهاجران و انصار و تابعان و صفات برجسته هر کدام این آیات ادامه بحث آیات گذشته [در این سوره پیرامون مصارف ششگانه فیء (اموال و غنایمی که از غیر طریق جنگ عاید مسلمین می‌شود) است و در حقیقت تفسیری برای یتیمان و مساکین و ابن‌السبیل‌ها و بیش از همه تفسیر ابن‌السبیل است، چرا که بیشترین رقم مسلمانان مهاجر را در آن روز آنها تشکیل می‌دادند که در وطن و بلاد خود مسکین نبودند، اما به خاطر مهاجرت تهی دست شده بودند. می‌فرماید: «این اموال برای مهاجرانی است که از خانه و کاشانه و اموال خود بیرون رانده شدند»؛ لِفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ.... «۱» آنها فضل خداوند و رضای او را می‌طلبند و خداوند و رسولش صلی الله علیه و آله را یاری می‌کنند و آنها راستگویانند؛ يَتَتَّعُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا وَيَنْصُرُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ. در اینجا سه وصف مهم برای مهاجران نخستین بیان کرده که در اخلاص و جهاد و صدق خلاصه می‌شود. نخست مساله ابتغای فضل خداوند و رضای او را مطرح می‌کند که بیانگر این واقعیت است که هجرت آنها نه برای دنیا و هوای نفس، بلکه برای جلب خشنودی پروردگار و ثواب او بوده است. بنابر این فضل در اینجا به معنی ثواب است و رضوان همان خشنودی پروردگار است که مرحله والا-تری از تمنای ثواب است، همان‌گونه که در آیات متعددی از قرآن نیز به همین معنی آمده از جمله در آیه ۲۹ سوره فتح در آنجا که اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله را با این عبارت توصیف می‌کند: تَرَاهُمْ رُكْعًا سَجْدًا يَتَّعُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا... «آنها حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۴۳۰ را پیوسته در حال رکوع و سجود می‌بینی در حالی که فضل خداوند و رضای او را می‌طلبند.» حتی تعبیر به فضل ممکن است اشاره به این نکته باشد که آنها اعمالشان را ناچیزتر از آن می‌دانند که استحقاق ثوابی بیاورد، بلکه ثواب را یک انعام الهی می‌شمرند! جمعی از مفسران فضل را در اینجا به معنی رزق و روزی دنیا تفسیر کرده‌اند، چرا که در بعضی از آیات دیگر قرآن نیز به همین معنی آمده، ولی با توجه به اینکه مقام، مقام بیان اخلاص مهاجران است این معنی مناسب نیست، بلکه مناسب همان پاداش الهی است. البته این احتمال بعید نیست که فضل اشاره به نعمت‌های جسمانی بهشت باشد و رضوان به نعمت‌های معنوی و روحانی، ولی هر چه هست مربوط به آخرت است نه دنیا. دیگر اینکه آنها پیوسته در خدمت آیین حق و یاری رسول صلی الله علیه و آله او هستند و لحظه‌ای از جهاد در این راه دست بر نمی‌دارند. «۱» به این ترتیب آنها اهل سخن و ادعا نیستند، بلکه ایمان خود را با جهاد مستمر ثابت کرده‌اند. در سومین مرحله آنها را به صدق و راستی توصیف کرده که با توجه به گستردگی مفهوم این تعبیر، صداقت آنها را در همه چیز منعکس می‌کند، هم در دعوی ایمان صادق‌اند، هم در ادعای محبت به رسول خدا صلی الله علیه و آله، و هم در زمینه طرفداری از آیین حق. ناگفته پیداست که این اوصاف برای یاران پیامبر صلی الله علیه و آله در زمان نزول این آیات است، ولی می‌دانیم که در میان آنها افرادی بودند که بعداً تغییر مسیر دادند و خود را از افتخارات بزرگ این آیه محروم ساختند، همانند کسانی که آتش جنگ جمل را در بصره و صفین را در شام روشن ساختند و در برابر خلیفه رسول الله صلی الله علیه و آله که به اتفاق مسلمین لازم‌الاطاعه بود قیام کردند و خون‌های هزاران نفر مسلمان را بر خاک ریختند. در آیه بعد به یکی دیگر از مصارف این اموال پرداخته و در ضمن آن توصیف بسیار جالب و بلیغی در باره طایفه انصار می‌کند و بحثی را که در آیه قبل در باره مهاجران حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۴۳۱ بود با آن تکمیل نموده، می‌فرماید: «و کسانی که در دار الهجره (سرزمین مدینه) و در خانه ایمان قبل از مهاجران مسکن گزیدند»؛ وَالَّذِينَ تَبَوَّأُوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ.... قابل توجه اینکه «تَبَوَّأُوا» از ماده «بَوَّأ» (بر وزن دواء) در اصل به معنی مساوات اجزای مکان است و به تعبیر دیگر صاف و مرتب کردن یک مکان را بَوَّأ می‌گویند. این تعبیر کنایه لطیفی است از این

معنی که جمعیت انصار مدینه قبل از آنکه پیامبر صلی الله علیه و آله و مهاجران وارد این شهر شوند زمینه‌های هجرت را فراهم کردند و همان‌گونه که تاریخ می‌گوید آنها دو بار در عقبه (گردنه‌ای نزدیک مکه) آمده و مخفیانه با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بیعت کردند و به صورت مبلغانی به سوی مدینه بازگشتند و حتی یکی از مسلمانان مکه را به نام مصعب بن عمیر به عنوان مبلغ همراه خود به مدینه آوردند تا افکار عمومی را برای هجرت پیامبر صلی الله علیه و آله آماده سازند. بنابر این نه تنها خانه‌های ظاهری را آماده پذیرایی مهاجران کردند که خانه دل و جان و محیط شهر خود را تا آنجا که می‌توانستند آماده ساختند. تعبیر «مِنْ قَبْلِهِمْ» نشان می‌دهد که اینها همه قبل از هجرت مسلمانان مکه بوده است و مهم همین است. مطابق این تفسیر، انصار مدینه نیز جزو مستحقین این اموال بودند و این منافات با آنچه از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است که تنها به دو یا سه نفر از طایفه انصار از اموال بنی نضیر بخشید، ندارد؛ زیرا ممکن است در میان انصار افراد مسکین و فقیر غیر از آن چند نفر نبوده، در حالی که شرط قبول این اموال فقر و نیاز بوده است، به عکس مهاجرین که اگر هم مصداق فقیر نبوده‌اند، مصداق ابن السبیل محسوب می‌شدند. «۱» سپس به سه توصیف دیگر که بیانگر کل روایات انصار است پرداخته، چنین می‌گوید: «آنها چنان هستند که هر مسلمانی را به سوی آنها هجرت کند، دوست دارند؛ ... يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ. در این زمینه تفاوتی میان مسلمانان از نظر آنها نیست، بلکه مهم نزد آنان مساله ایمان و هجرت است و این دوست داشتن یک ویژگی مستمر آنها حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۴۳۲ محسوب می‌شود. دیگر اینکه: «آنها در درون سینه‌های خود نیازی نسبت به آنچه به مهاجران داده شده احساس نمی‌کنند؛ ... وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِمَّا أُوتُوا ... نه چشم داشتی به غنایمی که به آنها داده شده است دارند و نه نسبت به آنها حسد می‌ورزند و نه حتی در درون دل احساس نیاز به آنچه به آنها اعطا شده می‌کنند و اصلا این امور به خیال آنها نمی‌گذرد و این نهایت بلندنظری و بزرگواری انصار را نشان می‌دهد. در مرحله سوم می‌افزاید: «آنها مهاجران را بر خود مقدم می‌دارند هر چند شدیداً فقیر باشند؛ و يُؤْتِرُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَ لَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ ... به این ترتیب محبت و بلندنظری و ایثار، سه ویژگی پر افتخار آنها است. مفسران در شأن نزول این آیه داستان‌های متعددی نقل کرده‌اند. ابن عباس می‌گوید: پیغمبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله روز پیروزی بر یهود بنی نضیر به انصار فرمود: اگر مایل هستید اموال و خانه‌هایتان را با مهاجران تقسیم کنید و در این غنایم با آنها شریک شوید و اگر می‌خواهید اموال و خانه‌هایتان از آن شما باشد و از این غنایم چیزی به شما داده نشود؟! انصار گفتند: هم اموال و خانه‌هایمان را با آنها تقسیم می‌کنیم و هم چشم داشتی به غنایم نداریم و مهاجران را بر خود مقدم می‌شمیریم، آیه فوق نازل شد و این روحیه عالی آنها را ستود. «۱» در حدیث دیگری می‌خوانیم کسی خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: گرسنه‌ام، پیغمبر صلی الله علیه و آله دستور داد از منزل غذایی برای او بیاورند، ولی در منزل حضرت صلی الله علیه و آله غذا نبود، فرمود: چه کسی امشب این مرد را میهمان می‌کند؟ مردی از انصار اعلام آمادگی کرد و او را به منزل خویش برد، اما جز مقدار کمی غذا برای کودکان خود چیزی نداشت، سفارش کرد غذا را برای میهمان بیاورید و چراغ را خاموش کرد و به همسرش گفت: کودکان را هرگونه ممکن است چاره کن تا خواب روند، سپس زن و مرد بر سر سفره نشستند و حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۴۳۳ بی آنکه چیزی از غذا در دهان بگذارند دهان خود را تکان می‌دادند، میهمان گمان کرد آنها نیز همراه او غذا می‌خورند و به مقدار کافی خورد و سیر شد و آنها شب گرسنه خوابیدند. صبح خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله آمدند، پیامبر صلی الله علیه و آله نگاهی به آنها کرد و تبسمی فرمود (و بی آنکه آنها سخنی بگویند) آیه فوق را تلاوت کرد و ایثار آنها را ستود. در روایاتی که از طرق اهل بیت علیهم السلام رسیده می‌خوانیم: بانوی اسلام فاطمه زهرا علیها السلام میزبان علی علیه السلام و کودکان و فرزندان او و کسی که کودکان را گرسنه خواباند، بود. «۱» باید توجه داشت که داستان اول ممکن است شأن نزول آیه باشد، ولی دومی نوعی تطبیق پیامبر صلی الله علیه و آله است که در مورد این میهمانی ایثارگرانه آیه را تلاوت فرمود، بنابر این نزول آیات در مورد انصار منافاتی با میزبان بودن علی علیه السلام ندارد. بعضی نیز نوشته‌اند این آیه در مورد

جنگجویان احد نازل شده که هفت نفر از آنها سخت تشنه و مجروح بودند، کسی آبی به مقدار نوشیدن یک نفر آورد و سراغ هر یک رفت به دیگری حواله داد و او را بر خود مقدم شمرد و سرانجام همگی تشنه جان سپردند و خداوند این ایثارگری آنها را ستود. «۲» ولی روشن است که این آیه در داستان بنی نضیر نازل شده، اما به خاطر عمومیت مفهوم آن قابل تطبیق بر موارد مشابه است. در پایان آیه برای تأکید بیشتر روی این اوصاف کریمه و بیان نتیجه آن می‌افزاید: «و کسانی که خداوند آنها را از بخل و حرص نفس خویش باز داشته، رستگاران اند.»؛ «وَمِنْ يُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ.» «شح» چنانکه راغب در مفردات می‌گوید به معنی بخل توأم با حرص است که به صورت عادت در آید. «یوق» از ماده وقایه گرچه به صورت فعل مجهول است، اما پیدا است که فاعل آن در اینجا خداوند است؛ یعنی هر کس خداوند او را از این صفت مذموم نگاهداری کند، رستگار است. در حدیثی می‌خوانیم که امام صادق علیه السلام به یکی از اصحاب خود فرمود: حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۴۳۴ «أ تَدْرِي مَنْ الشَّحِيحُ؟» «آیا می‌دانی شحیح کیست؟!» او در جواب عرض می‌کند: «هُوَ الْبَخِيلُ!»؛ «منظور بخیل است». امام فرمود: «أ تَدْرِي مَنْ الشَّحِيحُ قُلْتُ هُوَ الْبَخِيلُ فَقَالَ الشُّحُّ أَشَدُّ مِنَ الْبُخْلِ إِنَّ الْبَخِيلَ يَبْخُلُ بِمَا فِي يَدِهِ وَالشَّحِيحُ يَشُحُّ بِمَا فِي أَيْدِي النَّاسِ وَعَلَى مَا فِي يَدِهِ حَتَّىٰ لَمَّا يَرَىٰ فِي أَيْدِي النَّاسِ شَيْئًا إِلَّا تَمَنَّىٰ أَنْ يَكُونَ لَهُ بِالْحِلِّ وَالْحَرَامِ وَلَا يَقْنَعُ بِمَا رَزَقَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ!»؛ «شح از بخل شدیدتر است، بخیل کسی است که در مورد آنچه دارد بخل می‌ورزد، ولی شحیح هم نسبت به آنچه در دست مردم است بخل می‌ورزد و هم آنچه خود در اختیار دارد، تا آنجا که هر چه را در دست مردم ببیند آرزو می‌کند آن را به چنگ آورد، خواه از طریق حلال باشد یا حرام و هرگز قانع به آنچه خداوند به او روزی داده، نیست.» «۱» و «۲» در حدیث دیگری می‌خوانیم: «لَا يَجْتَمِعُ الشُّحُّ وَالْإِيمَانُ فِي قَلْبِ رَجُلٍ مُسْلِمٍ! وَلَا يَجْتَمِعُ غُبَارٌ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَدَخَانُ جَهَنَّمَ فِي جَوْفِ رَجُلٍ مُسْلِمٍ!»؛ «بخل و حرص و ایمان در قلب مرد مسلمان جمع نمی‌شود، همان‌گونه که غبار راه جهاد و دود جهنم در درون یک انسان مجتمع نمی‌گردد.» «۳» کوتاه سخن اینکه از آیه فوق به خوبی استفاده می‌شود که ترک بخل و حرص انسان را به رستگاری می‌رساند، در حالی که آلودگی به این صفت مذموم کاخ سعادت انسان را ویران می‌سازد. در آخرین آیه مورد بحث، سخن از گروه سومی از مسلمین به میان می‌آورد که با الهام از قرآن مجید در میان ما به عنوان تابعین معروف شده‌اند و بعد از مهاجران و انصار که در آیات قبل سخن از آنها به میان آمد، سومین گروه عظیم مسلمین را تشکیل می‌دهند. می‌فرماید: «و کسانی که بعد از آنها آمدند می‌گویند: پروردگارا! ما و برادران ما را که در ایمان بر ما پیشی گرفتند بیامرز و در دل‌هایمان حسد و کینه‌ای نسبت به مؤمنان قرار مده، پروردگارا! تو مهربان و رحیمی!»؛ «و الَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ.» حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۴۳۵ گرچه بعضی از مفسران مفهوم این جمله را محدود به کسانی کرده‌اند که بعد از پیروزی اسلام و فتح مکه به مسلمانان پیوستند، ولی هیچ دلیلی بر این محدودیت نیست، بلکه تمام مسلمین را تا دامنه قیامت شامل می‌شود و به فرض که آیه ناظر به آن گروه خاص باشد، از نظر ملاک و معیار و نتیجه عمومیت دارد و به این ترتیب آیات سه گانه فوق تمام مسلمین عالم را که در سه عنوان مهاجرین و انصار و تابعین خلاصه می‌شوند، شامل می‌شود. جمله: «و الَّذِينَ جَاءُوا ... ظاهراً عطف بر لِفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ ... و بیانگر این واقعیت است که اموال فیء منحصر به نیازمندان مهاجرین و انصار نیست، بلکه سایر نیازمندان مسلمین را در طول تاریخ شامل می‌شود. این احتمال نیز داده شده که جمله مستقلاً باشد (به این ترتیب که: «و الَّذِينَ جَاءُوا ... خبر است) ولی تفسیر اول با توجه به هماهنگی آن با آیات قبل، مناسب‌تر به نظر می‌رسد. قابل توجه اینکه در اینجا نیز اوصاف سه گانه‌ای برای تابعین ذکر می‌کند. نخست اینکه آنها به فکر اصلاح خویش و طلب آمرزش و توبه در پیشگاه خداوندانند. دیگر اینکه نسبت به پیشگامان در ایمان همچون برادران بزرگتری می‌نگرند که از هر نظر مورد احترامند و برای آنها نیز تقاضای آمرزش از پیشگاه خداوند می‌کنند. سوم اینکه آنها می‌کوشند هرگونه کینه و دشمنی و حسد را از درون دل خود بیرون بریزند و از خداوند رثوف و رحیم در این راه یاری می‌طلبند و به این ترتیب خودسازی و احترام به پیشگامان در ایمان و دوری از کینه و حسد

از ویژگی‌های آنها است. «غِل» (بر وزن سل) چنان که قبلاً نیز گفته‌ایم، در اصل به معنی نفوذ مخفیانه چیزی است و لذا به آب جاری در میان درختان غل می‌گویند و از آنجا که حسد و عداوت و دشمنی به طرز مرموزی در قلب انسان نفوذ می‌کند به آن غل گفته شده، بنابر این غل تنها به معنی حسد نیست، بلکه مفهوم وسیعی دارد که بسیاری از صفات مخفی و زشت اخلاقی را شامل می‌شود. تعبیر به اخوان (برادران) و استمداد از خداوند رثوف و رحیم در پایان آیه، همه حاکی از روح محبت و صفا و برادری است که بر کل جامعه اسلامی باید حاکم باشد و هر کس هر نیکی را می‌خواهد تنها برای خود نخواهد، بلکه تلاش‌ها و تقاضاها همه به حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۴۳۶ صورت جمعی و برای جمع انجام گیرد و هرگونه کینه و عداوت و دشمنی و بخل و حرص و حسد از سینه‌ها شسته شود و این یک جامعه اسلامی راستین است.

نکته: صحابه در میزان قرآن و تاریخ

در اینجا بعضی از مفسران، بدون توجه به اوصافی که برای هر یک از مهاجران و انصار و تابعین در آیات فوق آمده است باز اصرار دارند که همه صحابه را بدون استثنا پاک و منزّه بشمرند و کارهای خلافی که احياناً در زمان خود پیامبر صلی الله علیه و آله یا بعد از او از بعضی از آنان سر زده با دیده اغماض بنگرند و هر کس را در صف مهاجران و انصار و تابعین قرار گرفته چشم بسته محترم و مقدس بدانند. در حالی که آیات فوق پاسخ دندان‌شکنی به این افراد می‌دهد و ضوابط مهاجران راستین و انصار و تابعین را دقیقاً معین می‌کند. در مهاجران اخلاص، و جهاد، و صدق را می‌شمرد. در انصار محبت نسبت به مهاجران و ایثار و پرهیز از هرگونه بخل و حرص را ذکر می‌کند. در تابعین، خودسازی و احترام به پیشگامان در ایمان و پرهیز از هرگونه کینه و حسد را بیان می‌کند. با این حال ما چگونه می‌توانیم کسانی را که فی‌المثل در جنگ جمل حضور یافتند و روی امام خود شمشیر کشیدند، نه اخوت اسلامی را رعایت کردند و نه سینه‌ها را از غل و کینه و حسد و بخل پاک ساختند و نه سبقت در ایمان علی علیه السلام را محترم شمردند، محترم بشمریم و هرگونه انتقاد از آنها را گناه بدانیم و چشم بسته در برابر سخنان این و آن تسلیم شویم؟! بنابر این ما در عین احترام به پیشگامان در خط ایمان، پرونده اعمال آنها را چه در عصر پیامبر صلی الله علیه و آله، و چه در طوفان‌های شدید که بعد از او در جامعه اسلامی در گرفت، دقیقاً تحت بررسی قرار می‌دهیم و بر اساس معیارهایی که در همین آیات از قرآن دریافته‌ایم، در باره آنها قضاوت و داوری می‌کنیم، پیوند خود را با آنها که بر سر عهد و پیمان خود باقی ماندند محکم می‌سازیم و از آنها که در عصر پیامبر صلی الله علیه و آله یا بعد از او رابطه خود را گسستند می‌بریم، این یک منطق صحیح و هماهنگ با حکم قرآن و عقل است.

«۱» حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۴۳۷

تغییر قبله

وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَأَيْنَمَا تُولُوا فَتَمَّ وَجْهُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ عَلِيمٌ (۱۱۵) «۱» ۱۱۵- مشرق و مغرب از آن خداست و به هر سو رو کنید، خدا آنجاست، خداوند بی‌نیاز و دانا است.

شان نزول:

در شأن نزول این آیه، روایات مختلفی نقل شده است، ابن عباس می‌گوید: این آیه مربوط به تغییر قبله است، هنگامی که قبله مسلمانان از بیت المقدس، به کعبه تغییر یافت، یهود در مقام انکار بر آمدند و به مسلمانان ایراد کردند که مگر می‌شود قبله را تغییر داد؟ آیه نازل شد و به آنها پاسخ داد که شرق و غرب جهان از آن خدا است. در روایت دیگری آمده است: این آیه در مورد نماز مستحبی نازل شده است که هرگاه انسان سوار بر مرکب باشد، به هر سو که برود (هر چند پشت به قبله باشد) می‌تواند نماز مستحبی

بخواند. بعضی دیگر از جابر نقل کرده‌اند که: پیامبر صلی الله علیه و آله گروهی از مسلمانان را به یکی از میدان‌های جنگ فرستاد، شب هنگام که تاریکی همه جا را فرا گرفت، نتوانستند قبله را حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۴۳۸ بشناسند و هر گروهی به سویی نماز خواندند، هنگام طلوع آفتاب دیدند همگی به غیر جانب قبله نماز گزارده‌اند، از پیامبر صلی الله علیه و آله سؤال کردند، آیه فوق نازل شد و به آنها اعلام کرد که نمازهایشان در چنین حالتی صحیح بود (البته این حکم شرایطی دارد که در کتب فقهی آمده است). هیچ مانعی ندارد که همه شأن نزول‌های فوق برای آیه ثابت، و آیه هم ناظر به مسأله تغییر قبله، هم خواندن نماز نافله بر مرکب، و هم نماز واجب به هنگام نشناختن قبله، اصولاً هیچ آیه‌ای اختصاص به شأن نزول خود ندارد و مفهوم آن باید به صورت یک حکم کلی در نظر گرفته شود و چه بسا از آن احکام گوناگونی استفاده شود.

به هر سو رو کنید، خدا آنجا است!

در آیه ۱۱۴ سخن از ستم گرانی بود که مانع از مساجد الهی می‌شدند و در تخریب آن می‌کوشیدند. آیه مورد بحث دنباله همین سخن است، می‌گوید: «مشرق و مغرب از آن خداست و به هر طرف رو کنید، خدا آنجا است»؛ وَ لِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَأَيْنَمَا تُولُوا فَتَمَّ وَجْهُ اللَّهِ چنین نیست که اگر شما را از رفتن به مساجد و پایگاه‌های توحید مانع شوند، راه بندگی خدا بسته شود شرق و غرب این جهان تعلق به ذات پاک او دارد و به هر سو رو کنید او آنجا است. همچنین تغییر قبله که به مناسبت‌های خاصی صورت گرفته، کمترین اثری در این امر ندارد. مگر جایی هست که از خدا خالی باشد؟ اصولاً خدا، مکان ندارد. و لذا در پایان آیه می‌فرماید: «خداوند نامحدود و بی نیاز و دانا است»؛ ... إِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ عَلِيمٌ. توجه به این نکته لازم است که منظور از مشرق و مغرب در آیه فوق، اشاره به دو سمت خاص نیست، بلکه این تعبیر، کنایه از تمام جهات است، همانگونه که مثلاً می‌گوییم: دشمنان علی علیه السلام به خاطر عداوت و دوستانش از ترس، فضایل او را پوشاندند، اما با این حال فضایل اش شرق و غرب عالم را گرفت (یعنی همه دنیا)، شاید تکیه بر شرق و غرب به خاطر این باشد که انسان، نخستین جهاتی را که می‌شناسد، این دو جهت است و بقیه جهات به وسیله مشرق و مغرب شناخته می‌شود. حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۴۳۹ در قرآن مجید نیز می‌خوانیم: وَ أَوْزَنَّا الْقَوْمَ الَّذِينَ كَانُوا يُشْتَبِعُونَ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَمَغَارِبَهَا ...؛ شرق و غرب زمین را در اختیار جمعیتی که مستضعف بودند قرار دادیم. «۱»

نکته‌ها:

۱- فلسفه قبله

نخستین سئوالی که مطرح می‌شود، این است که اگر به هر سو رو کنیم خدا آنجاست، پس توجه به قبله چه لزومی دارد؟ در حالی که توجه به قبله، هرگز به مفهوم محدود کردن ذات پاک خداوند در سمت معینی نیست. بلکه از آنجا که انسان یک وجود مادی است و بالاخره باید به سویی نماز بخواند، دستور داده شده است که همه به یک سو نماز بخوانند تا وحدت و هماهنگی در صفوف مسلمین پیدا شود و از هرج و مرج و پراکندگی جلوگیری به عمل آید. فکر کنید اگر هر کس به سویی نماز می‌خواند و صفوف متفرق تکشیل می‌شد، چقدر زنده و ناجور بود؟ ضمناً سمتی که به عنوان قبله تعیین شده (سمت کعبه) نقطه‌ای است مقدس که از قدیمی‌ترین پایگاه‌های توحید و توجه به آن، بیدار کننده خاطرات توحیدی است.

۲- تعبیر به وجه الله

تعبیر به وجه‌الله به معنی صورت خدا نیست، بلکه وجه در اینجا به معنی ذات است.

۳- صحت نماز در هر جهت

در روایات متعددی می‌خوانیم که به این آیه، برای صحت نماز کسانی که به غیر سمت کعبه از روی اشتباه و یا عدم توانایی بر تحقیق، نماز خوانده‌اند، استناد شده است و نیز به همین آیه برای صحت نماز خواندن بر مرکب، استدلال نموده‌اند. «۲» «۳»

اسرار تغییر قبله

سَيَقُولُ السُّفَهَاءُ مِنَ النَّاسِ مَا وَلَّاهُمْ عَنْ قِبَلَتِهِمُ الَّتِي كَانُوا عَلَيْهَا قُلْ لِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (۱۴۲) «۱»
 ۱۴۲- به زودی سبک‌مغزان از مردم می‌گویند: چه چیز آنها را (مسلمانان را) از قبله‌ای که بر آن بودند باز گردانید؟ بگو مشرق و مغرب از آن خدا است هر کس را بخواهد به راه راست هدایت می‌کند.

ماجرای تغییر قبله

این آیه و چند آیه بعد به یکی از تحولات مهم تاریخ اسلام که موجی عظیم در میان مردم به وجود آورد اشاره می‌کند، توضیح اینکه: پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله مدت سیزده سال پس از بعثت در مکه و چند ماه بعد از هجرت در مدینه به امر خدا به سوی بیت‌المقدس نماز می‌خواند، ولی بعد از آن قبله تغییر یافت و مسلمانان مأمور شدند به سوی کعبه نماز بگذارند. در اینکه مدت عبادت مسلمانان به سوی بیت‌المقدس در مدینه چند ماه بود مفسران اختلاف نظر دارند، از هفت ماه تا هفده ماه ذکر کرده‌اند، ولی هر چه بود در این مدت مورد سرزنش یهود قرار داشتند چرا که بیت‌المقدس در اصل قبله یهود بود، آنها به مسلمانان می‌گفتند: اینان از خود استقلال ندارند و به سوی قبله ما نماز می‌خوانند، و این دلیل آن است که ما بر حقیم. این گفتگوها برای پیامبر اسلام و مسلمانان ناگوار بود، آنها از یکسو مطیع فرمان خدا بودند و از سوی دیگر طعنه‌های یهود از آنها قطع نمی‌شد، برای همین جهت پیامبر صلی الله علیه و آله شبها به اطراف آسمان می‌نگریست، گویا در انتظار وحی الهی بود. مدتی از این انتظار گذشت، تا اینکه فرمان تغییر قبله صادر شد و در حالی که پیامبر دو رکعت نماز ظهر را در مسجد بنی سالم به سوی بیت‌المقدس خوانده بود جبرئیل مأمور شد بازوی پیامبر صلی الله علیه و آله را بگیرد و روی او را به سوی کعبه بگرداند. حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۴۴۱ یهود از این ماجرا سخت ناراحت شدند و طبق شیوه دیرینه خود به بهانه جویی و ایرادگیری پرداختند. آنها قبلا می‌گفتند: ما بهتر از مسلمانان هستیم، چرا که آنها از نظر قبله استقلال ندارند و پیرو ما هستند، اما همین که دستور تغییر قبله از ناحیه خدا صادر شد زبان به اعتراض گشودند چنانکه قرآن در آیه مورد بحث می‌گوید: «به زودی بعضی از سبک‌مغزان مردم می‌گویند چه چیز آنها (مسلمانان) را از قبله‌ای که بر آن بودند بر گردانید؟»؛ سَيَقُولُ السُّفَهَاءُ مِنَ النَّاسِ مَا وَلَّاهُمْ عَنْ قِبَلَتِهِمُ الَّتِي كَانُوا عَلَيْهَا چرا اینها از قبله پیامبران پیشین امروز اعراض نمودند؟ اگر قبله اول صحیح بود این تغییر چه معنی دارد؟ و اگر دومی صحیح است چرا سیزده سال و چند ماه به سوی بیت‌المقدس نماز خواندید؟! خداوند به پیامبرش دستور می‌دهد: «به آنها بگو مشرق و غرب عالم از آن خداست، هر کس را بخواهد به راه راست هدایت می‌کند»؛ ... قُلْ لِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ. این یک دلیل قاطع و روشن در برابر بهانه‌جویان بود که بیت‌المقدس و کعبه و همه جا ملک خدا است، اصلا خدا خانه و مکانی ندارد، مهم آن است که تسلیم فرمان او باشید هر جا خدا دستور دهد به آن سو نماز بخواند، مقدس و محترم است، و هیچ مکانی بدون عنایت او دارای شرافت ذاتی نمی‌باشد. و تغییر قبله در حقیقت مراحل مختلف آزمایش و تکامل است و هر یک مصداقی است از هدایت الهی، او است که انسانها را به صراط مستقیم رهنمون می‌شود.

نکته‌ها:

۱- سفهاء جمع سفیه در اصل به معنی کسی است که بدنش سبک باشد و به آسانی جابجا شود، عرب به افسارهای سبک وزن حیوانات که به هر طرف حرکت می‌کند سفیه می‌گوید، ولی این کلمه تدریجاً به معنی سبک مغز به کار رفته و به صورت معنی اصلی در آمده، خواه این سبک مغزی در امور دینی باشد یا دنیوی. ۲- سابقاً گفتیم مسأله نسخ احکام و تغییر برنامه‌های تربیتی در مقطع‌های مختلف زمانی، مسأله تازه یا عجیبی نیست که مورد ایراد قرار گیرد، ولی بهانه جویان یهود این حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۴۴۲ مطلب را دستاویز خوبی برای انحراف افکار از اسلام پنداشتند و روی آن تبلیغات زیادی کردند، اما چنانکه در آیات بعد خواهیم دید قرآن به آنها پاسخ‌های منطقی و دندان شکن داده است. ۳- جمله: ... يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ... «هر کس را خدا بخواهد هدایت می‌کند.» چنانکه سابقاً نیز گفته‌ایم به این معنی نیست که خداوند بدون حساب کسی را هدایت می‌کند، بلکه این مشیت از حکمت خداوند و حساب مصالح و مفاسد سرچشمه می‌گیرد (۱).

امت وسط

وَ كَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسِيْطًا لِتَكُوْنُوْا شُهَدَاءَ عَلَی النَّاسِ وَ يَكُوْنَ الرَّسُوْلُ عَلَیْكُمْ شَهِیْدًا وَ مَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ الَّتِیْ كُنْتَ عَلَیْهَا اِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ يَّتَّبِعِ الرَّسُوْلَ مِمَّنْ يَنْقَلِبْ عَلَی عَقْبِیْهِ وَ اِنْ كَانَتْ لَكَبِیْرَةٌ اِلَّا عَلَی الَّذِیْنَ هَدَى اللّٰهُ وَ مَا كَانَ اللّٰهُ لِيُضِلَّ عِبَادًا اِيْمَانُكُمْ اِنَّ اللّٰهَ بِالنَّاسِ لَرُوْفٌ رَّحِیْمٌ (۱۴۳). «۲» ۱۴۳- همان‌گونه (که قبله شما یک قبله میانه است) شما را نیز امت میانه‌ای قرار دادیم (که در حد اعتدال که میان افراط و تفریط هستید) تا گواه بر مردم باشید و پیامبر هم گواه بر شما و ما آن قبله‌ای را که قبلاً بر آن بودی، تنها برای این قرار دادیم که افرادی از پیامبر پیروی می‌کنند، از آنها که به جاهلیت باز می‌گردند، مشخص شوند. اگر چه این جز بر کسانی که خداوند آنها را هدایت کرده دشوار بود (این را نیز بدانید که نمازهای شما در برابر قبله سابق صحیح بوده) و خدا هرگز ایمان (نماز) شما را ضایع نمی‌گرداند؛ زیرا خداوند نسبت به مردم رحیم و مهربان است. در آیه مورد بحث به قسمتی از فلسفه و اسرار تغییر قبله اشاره شده است. نخست می‌گوید: «همانگونه (که قبله شما یک قبله میانه است) شما را نیز یک امت حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۴۴۳ میانه قرار دادیم؛ وَ كَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسِيْطًا.... امتی که از هر نظر در حد اعتدال باشد، نه کندرو و نه تندرو، نه در حد افراط و نه تفریط، الگو و نمونه. اما چرا قبله مسلمانان، قبله میانه است؟ زیرا مسیحیان تقریباً به سمت مشرق می‌ایستادند، به خاطر اینکه بیشتر ملل مسیحی در کشورهای عربی زندگی می‌کردند و برای ایستادن به سوی محل تولد عیسی علیه السلام که در بیت‌المقدس بود، ناچار بودند به سمت مشرق بایستند و به این ترتیب جهت مشرق، قبله آنان محسوب می‌شد ولی یهود که بیشتر در شامات و بابل و مانند آن به سر می‌بردند، رو به سوی بیت‌المقدس که برای آنان تقریباً در سمت غرب بود می‌ایستادند و به این ترتیب نقطه غرب، قبله آنان بود. اما کعبه که نسبت به مسلمانان آن روز (مسلمانان مدینه) در سمت جنوب و میان مشرق و مغرب قرار داشت یک خط میانه محسوب می‌شد. در حقیقت تمام این مطالب را می‌توان از جمله «وَ كَذَلِكَ» استفاده کرد. هر چند در تفسیر این جمله مفسران احتمالات دیگری داده‌اند که قابل بحث و ایراد است. به هر حال گویا قرآن می‌خواهد رابطه‌ای میان همه برنامه‌های اسلامی ارائه کند و آن اینکه نه تنها قبله مسلمانان یک قبله میانه است که تمام برنامه‌هایشان این ویژگی را دارا است. سپس اضافه می‌کند: هدف این بود که: «شما گواه بر مردم باشید و پیامبر هم گواه بر شما باشد؛ لِتَكُوْنُوْا شُهَدَاءَ عَلَی النَّاسِ وَ يَكُوْنَ الرَّسُوْلُ عَلَیْكُمْ شَهِیْدًا.... تعبیر به گواه بودن امت اسلامی بر مردم جهان و همچنین گواه بودن پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت به مسلمانان، ممکن است اشاره به اسوه و الگو بودن باشد؛ زیرا گواهان و شاهدان را همیشه از میان افراد نمونه انتخاب می‌کنند. یعنی شما با داشتن این عقاید و تعلیمات، امتی نمونه هستید. همانطور که پیامبر در میان شما یک فرد نمونه است.

نکته‌ها:

۱- اسرار تغییر قبله

تغییر قبله از بیت‌المقدس به خانه کعبه برای همه سؤال‌انگیز بود. آنها که گمان می‌کردند هر حکمی باید ثابت باشد، می‌گفتند اگر می‌بایست ما به سوی کعبه نماز بخوانیم چرا از همان روز اول نگفتند؟ و اگر بیت‌المقدس مقدم بود که قبله انبیا پیشین محسوب می‌شد، چرا تغییر یافت؟ دشمنان نیز میدان وسیعی برای سم‌پاشی یافتند. شاید می‌گفتند: او در آغاز متوجه قبله پیامبران گذشته شد، اما پس از پیروزی‌هایش نژاد پرستی بر او غلبه نمود و آن را به قبله قوم خود تبدیل کرد! یا می‌گفتند: او برای جلب توجه یهود و مسیحیان، نخست بیت‌المقدس را پذیرفت، هنگامی که مؤثر نیفتاد آن را تبدیل به کعبه کرد. بدیهی است این وسوسه‌ها، آن هم در جامعه‌ای که هنوز نور علم و ایمان زوایایش را روشن نساخته بود و رسوبات دوران شرک و بت پرستی هنوز در آن وجود داشت، چه نگرانی و اضطرابی ایجاد می‌کند. لذا قرآن صریحا در آیه فوق می‌گوید: این یک آزمایش بزرگ برای مشخص شدن موضع مؤمنان و مشرکان بود. بعید نیست یکی از علل مهم تغییر قبله این مسأله باشد، از آنجا که خانه کعبه در آن زمان کانون بت‌های مشرکان بود، دستور داده شد مسلمانان موقتا به سوی بیت‌المقدس نماز بخوانند و به این ترتیب صفوف خود را از مشرکان جدا کنند. اما هنگامی که به مدینه هجرت کردند و تشکیل حکومت و ملت دادند و صفوف آنها از دیگران کاملا مشخص شد، دیگر ادامه این وضع ضرورت نداشت در این هنگام به سوی کعبه، قدیمی‌ترین مرکز توحید و پرسابقه‌ترین کانون انبیا علیهم السلام باز گشتند. بدیهی است هم نماز خواندن به سوی بیت‌المقدس برای آنها که کعبه را سرمایه معنی نژاد خود می‌دانستند و هم بازگشت به سوی کعبه بعد از بیت‌المقدس بعد از عادت کردن به قبله نخست مشکل بود. مسلمانان به این وسیله در بوته آزمایش قرار گرفتند، تا آنچه از آثار شرک در وجودشان است در این کوره داغ بسوزد و پیوندهای خود را از گذشته شرک آلودشان حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۴۴۵ ببرند و روح تسلیم مطلق در برابر فرمان حق در وجودشان پیدا شود. اصولا همانگونه که گفتیم خداوند مکان و محلی ندارد. قبله رمزی است برای وحدت صفوف و احیای خاطره‌های توحیدی و تغییر آن هیچ چیز را دگرگون نخواهد کرد، مهم تسلیم بودن در برابر فرمان او و شکستن بت‌های تعصب و لجاجت و خود خواهی است. همچنین به یکی دیگر از اسرار تغییر قبله اشاره کرده می‌گوید: «ما آن قبله‌ای را که قبلا بر آن بودی (بیت‌المقدس) تنها برای این قرار دادیم که افرادی که از رسول خدا پیروی می‌کنند، از آنها که به جاهلیت باز می‌گردند، باز شناخته شوند»؛ «وَمَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ الَّتِي كُنْتَ عَلَيْهَا إِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ يَتَّبِعِ الرَّسُولَ مِمَّنْ يَنْقَلِبُ عَلٰی عَقْبَيْهِ... قابل توجه اینکه نمی‌گوید: تا افرادی که از تو پیروی می‌کنند بلکه می‌گوید: تا افرادی که از رسول خدا پیروی می‌کنند. اشاره به اینکه تو رهبری و فرستاده خدایی و به همین جهت باید در همه کار تسلیم فرمان تو باشی، قبله که سهل است، اگر ما فوق آن نیز دستور دهد، بهانه‌گیری در آن دلیل بر حفظ خلق و خوی دوران شرک و بت پرستی است. جمله: مِمَّنْ يَنْقَلِبُ عَلٰی عَقْبَيْهِ که در اصل به معنای برگشتن روی پاشنه پا است، اشاره به ارتجاع و بازگشت به عقب می‌نماید. سپس اضافه می‌کند: «اگر چه این کار جز برای کسانی که خداوند هدایتشان کرده دشوار بود»؛ «... وَإِنْ كَانَتْ لَكَبِيرَةً إِلَّا عَلٰی الَّذِينَ هَدَى اللّٰهُ... آری تا هدایت الهی نباشد، آن روح تسلیم مطلق در برابر فرمان او، فراهم نمی‌شود. مهم این است که انسان چنان تسلیم باشد که حتی در اجرای این گونه فرمان‌ها، احساس سنگینی و سختی ننماید، بلکه چون از ناحیه او است در کامش شیرین تر از عسل باشد. از آنجا که دشمنان وسوسه گر یا دوستان نادان، فکر می‌کردند با تغییر قبله ممکن است اعمال و عبادات سابق باطل باشد و اجر آنها بر باد رود، در آخر آیه اضافه می‌کند: «خدا هرگز ایمان (نماز) شما را ضایع نمی‌گرداند؛ زیرا خداوند

نسبت به همه مردم رحیم و مهربان است؛ «وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضَيِّعَ إِيمَانَكُمْ إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرُؤُوفٌ رَحِيمٌ». حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۴۴۶ دستورهای او همچون نسخه‌های طیب است. یک روز این نسخه نجات بخش است و روز دیگر نسخه دیگر، هر کدام در جای خود نیکو و ضامن سعادت و تکامل است بنا بر این تغییر قبله نباید هیچگونه نگرانی برای شما نسبت به نمازها و عبادات گذشته یا آینده ایجاد نماید که همه آنها صحیح بوده و هست.

۲- امت اسلامی یک امت میانه

کلمه وسط در لغت هم به معنی حد متوسط در میان دو چیز آمده و هم به معنی جالب، زیبا، عالی و شریف؛ و این هر دو ظاهراً به یک حقیقت باز می‌گردد؛ زیرا معمولاً شرافت و زیبایی در آن است که چیزی از افراط و تفریط دور باشد و در حد اعتدال قرار گیرد. تعبیر جالبی قرآن در باره امت اسلامی کرده است؛ یعنی آنها را یک امت میانه و معتدل نامیده است. معتدل از نظر عقیده که نه راه غلو را می‌پیمایند و نه راه تقصیر و شرک، نه طرفدار جبرند و نه تفویض، نه درباره صفات خدا معتقد به تشبیهند و نه تعطیل. معتدل از نظر ارزش‌های معنوی و مادی، نه به کلی در جهان ماده فرو می‌روند که معنویت به فراموشی سپرده شود و نه آنچنان در عالم معنی فرو می‌روند که از جهان ماده به کلی بی‌خبر شوند، نه همچون گروه عظیمی از یهود، جز گرایش مادی چیزی را نشانند و نه همچون راهبان مسیحی به کلی ترک دنیا گویند. معتدل از نظر علم و دانش، نه آنچنان بر دانسته‌های خود جمود دارند که علوم دیگران را پذیرا نشوند و نه آنگونه خود باخته‌اند که به دنبال هر صدایی بر خیزند. معتدل از نظر روابط اجتماعی، نه اطراف خود حصار می‌کشند که از جهانیان به کلی جدا شوند و نه اصالت و استقلال خود را از دست می‌دهند که همچون غرب‌زدگان و شرق‌زدگان در این ملت و آن امت ذوب شوند! معتدل از نظر شیوه‌های اخلاقی، از نظر عبادت، از نظر تفکر و خلاصه معتدل در تمام جهات زندگی و حیات. یک مسلمان واقعی هرگز نمی‌تواند انسان یک بعدی باشد، بلکه انسانی است حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۴۴۷ دارای ابعاد مختلف، متفکر، با ایمان، دادگر، مجاهد، مبارز، شجاع، مهربان فعال، آگاه و با گذشت. تعبیر به حد وسط، تعبیری است که از یکسو مسأله شاهد و گواه بودن امت اسلامی را مشخص می‌سازد؛ زیرا کسانی که در خط میانه قرار دارند، می‌توانند تمام خطوط انحرافی را در چپ و راست ببینند! و از سوی دیگر تعبیری است که دلیل مطلب نیز در آن نهفته است و می‌گوید: اگر شما گواهان خلق جهان هستید، به دلیل همین اعتدال و امت وسط بودنتان است. «۱» یک مسلمان واقعی هرگز نمی‌تواند انسان یک بعدی باشد، بلکه انسانی است دارای ابعاد مختلف، متفکر، با ایمان، دادگر، مجاهد، مبارز، شجاع، مهربان فعال، آگاه و با گذشت. تعبیر به حد وسط، تعبیری است که از یکسو مسأله شاهد و گواه بودن امت اسلامی را مشخص می‌سازد؛ زیرا کسانی که در خط میانه قرار دارند می‌توانند تمام خطوط انحرافی را در چپ و راست ببینند! و از سوی دیگر تعبیری است که دلیل مطلب نیز در آن نهفته است، و می‌گوید: اگر شما گواهان خلق جهان هستید به دلیل همین اعتدال و امت وسط بودنتان است.

۳- امتی که می‌تواند از هر نظر الگو باشد

اگر آنچه را در معنی امت وسط در بالا- گفتیم در ملتی جمع باشد بدون شک، طلایه‌داران حق‌اند، و شاهدان حقیقت، چرا که برنامه‌های آنها میزان و معیاری است برای بازشناسی حق از باطل. جالب اینکه در روایات متعددی که از ائمه اهل بیت علیهم السلام برای ما نقل شده می‌خوانیم: «نَحْنُ الْأُمَّةُ الْوَسْطَى وَ نَحْنُ شُهَدَاءُ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ وَ حُجَجُهُ فِي أَرْضِهِ ... وَ نَحْنُ الشُّهَدَاءُ عَلَى النَّاسِ»؛ «۲» «ماییم امت میانه، و ماییم گواهان خدا بر خلق و حجت‌های او در حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۴۴۸ زمین، ماییم گواهان بر مردم.» و «إِلَيْهَا يَرْجِعُ الْعَالِي وَ بِنَا يَلْحَقُ الْمُقَصِّرُ»؛ «۱» «غلو کنندگان باید به سوی ما باز گردند و مقصران باید کوتاهی را رها کرده و به ما ملحق شوند.» بدون شک این روایات- همانگونه که بارها گفته‌ایم- مفهوم وسیع آیه را محدود نمی‌کند، بلکه بیان

مصادقات کامل این امت نمونه است، و بیان الگوهایی است که در صف مقدم قرار دارند.

۴- تفسیر جمله لنعلم

جمله «لَنَعْلَمَ»؛ «تا بدانیم» و مانند آن که در قرآن کراراً در مورد خداوند به کار رفته است به این معنی نیست که خداوند چیزی را نمی‌داند و سپس از آن آگاه شده است، بلکه مراد همان تحقق و عینیت پیدا کردن این واقعیتهاست. توضیح اینکه: خداوند از ازل از همه حوادث و موجودات آگاه بوده است هر چند آنها تدریجاً به وجود می‌آیند، بنا بر این حدوث حوادث و موجودات چیزی بر علم و دانش او نمی‌افزاید، بلکه آنچه قبلاً می‌دانسته به این ترتیب پیاده می‌شود و به این می‌ماند که شخص معماری نقشه ساختمانی را طرح کند و از تمام جزئیات آن قبل از وجودش آگاه باشد و سپس آن نقشه را تدریجاً پیاده کند، هنگامی که معمار مزبور تصمیم بر پیاده کردن قسمتی از نقشه ساختمان را می‌گیرد، می‌گوید این کار را به خاطر این می‌کنم تا آنچه را در نظر داشته‌ام ببینم؛ یعنی می‌خواهم نقشه علمی خود را جامه عمل بپوشانم (بدون شک علم خدا با بشر- چنانکه در بحث صفات خداوند گفته‌ایم- تفاوت بسیار دارد، منظور ذکر مثالی برای روشن شدن بحث است) جمله: ... وَإِنْ كَانَتْ لَكَبِيرَةً إِلَّا عَلَى الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ ... باز گو کننده این حقیقت است که خلاف عادت قدم برداشتن و تحت تأثیر احساسات بیجا قرار نگرفتن، کار بسیار مشکلی است مگر برای کسانی که برآستی به خدا ایمان داشته، و تسلیم فرمان او باشند (۲).

همه جا رو به سوی کعبه کنید

قَدْ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ وَإِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ (۱۴۴) (۱۴۴) - نگاه‌های انتظار آمیز تو را به سوی آسمان (برای تعیین قبله نهایی) می‌بینیم، اکنون تو را به سوی قبله‌ای که از آن خشنود باشی، باز می‌گردانیم، روی خود را به جانب مسجدالحرام کن و هر جا باشید روی خود را به جانب آن بگردانید، و کسانی که کتاب آسمانی به آنها داده شده، بخوبی می‌دانند این فرمان حقی است که از ناحیه پروردگارش صادر شده (و در کتاب‌های خود خوانده‌اند که پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله به سوی دو قبله نماز می‌خواند) و خداوند از اعمال آنها (در مخفی داشتن آیات) غافل نیست. همانگونه که اشاره شد، بیت المقدس قبله نخستین و موقت مسلمانان بود، لذا پیامبر صلی الله علیه و آله انتظار می‌کشید که فرمان تغییر قبله صادر شود، به خصوص اینکه یهود پس از ورود پیامبر صلی الله علیه و آله به مدینه این موضوع را دستاویز خود قرار داده بودند و مرتباً مسلمانان را سرزنش می‌کردند: اینها استقلال از خود ندارند. اینها پیش از آنکه ما به آنها یاد دهیم، اصلاً از امر قبله سر در نمی‌آوردند؛ قبول قبله ما دلیل بر قبول مذهب ما است! و مانند اینها ... در آیه مورد بحث، به این امر اشاره و فرمان تغییر قبله در آن صادر شده است. می‌فرماید: «ما نگاه‌های انتظار آمیز تو را به آسمان (مرکز نزول وحی) می‌بینیم»؛ قَدْ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ «اکنون تو را به سوی قبله‌ای که از آن راضی خواهی بود، باز می‌گردانیم»؛ ... فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا «هم اکنون صورت خود را به سوی مسجدالحرام و خانه کعبه بازگردان»؛ ... فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ. حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۴۵۰ «نه تنها در مدینه، هر جا باشید، روی خود را به سوی مسجدالحرام کنید»؛ وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ می‌دانیم این تغییر قبله- طبق روایات- در حال نماز ظهر بود و در یک لحظه حساس و چشمگیر انجام گرفت. پیک وحی خداوند بازوان پیامبر صلی الله علیه و آله را گرفته و از بیت المقدس به سوی کعبه بر گردانید و فوراً مسلمانان صفوف خود را تغییر دادند. حتی در روایتی می‌خوانیم که زنان جای خود را به مردان و مردان جای خود را به زنان دادند (باید توجه داشت که بیت المقدس تقریباً در سمت شمال بود، در حالی که کعبه درست در سمت جنوب قرار داشت). جالب اینکه تغییر قبله یکی از نشانه‌های پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در کتب

پیشین ذکر شده بود، چه اینکه آنها خوانده بودند که او به سوی دو قبله نماز می‌خواند؛ «يُصَلِّي إِلَى الْقِبْلَتَيْنِ». لذا در آیه فوق بعد از این فرمان اضافه می‌کند: «کسانی که کتاب آسمانی به آنها داده شده است، می‌دانند این فرمان حقی است از ناحیه پروردگارشان»؛ ... وَإِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ همین امر که پیامبر اسلام تحت تأثیر عادات محیط خود قرار نگرفت و کعبه را که مرکز بت‌ها و مورد علاقه عموم عرب بود در آغاز کنار گذاشت و قبله یک اقلیت محدود را به رسمیت شناخت، خود دلیلی بر صدق دعوت او و الهی بودن برنامه‌هایش به‌شمار می‌رفت. و در پایان اضافه می‌کند: «خداوند از اعمال آنها غافل نیست»؛ ... وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ. یعنی آنها به جای اینکه این تغییر قبله را به عنوان یک نشانه صدق او که در کتب پیشین آمده معرفی کنند، کتمان کرده و به عکس روی آن جنجال به راه انداختند، خداوند، هم از اعمالشان، و هم از نیاتشان آگاه است.

نکته‌ها

۱- نظم آیات

محتوای آیه مورد بحث به خوبی نشان می‌دهد که قبل از آیه گذشته نازل شده است و اگر می‌بینیم در قرآن بعد از آن قرار گرفته، به خاطر این است که آیات قرآن بر حسب حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۴۵۱ تاریخ نزول جمع‌آوری نشده‌اند. بلکه گاه مناسباتی ایجاد کرده که آیه‌ای که نزولش بعد بوده، به دستور پیامبر صلی الله علیه و آله که از فرمان خداوند سرچشمه می‌گرفت، قبلاً ذکر شود (از جمله این مناسبت‌ها رعایت اولویت و اهمیت مطالب است).

۲- انتظار در ناک!

از آیه فوق، استفاده می‌شود که پیامبر صلی الله علیه و آله علاقه خاصی به کعبه داشت و انتظار آن را می‌کشید که فرمان قبله بودن آن صادر گردد. علت این امر را در علاقه شدید پیامبر صلی الله علیه و آله به ابراهیم علیه السلام و آثار او باید جستجو کرد، از این گذشته کعبه قدیمی‌ترین خانه توحید بود، او می‌دانست که بیت‌المقدس قبله موقتی مسلمانان است و آرزو داشت قبله اصلی و نهایی زودتر تعیین گردد. اما از آنجا که پیامبر صلی الله علیه و آله تسلیم فرمان خداوند بود، حتی این تقاضا را بر زبان نیاورد. تنها نگاه‌های انتظار آمیزش به آسمان نشان می‌داد که او عشق و شوق شدیدی در دل دارد. ضمناً تعبیر به آسمان، شاید به خاطر این باشد که فرشته وحی از طرف بالا بر او نازل می‌شد و گرنه می‌دانیم نه خداوند مکانی دارد، و نه وحی او محل معینی.

۳ معنی شطر

موضوع دیگری که در اینجا قابل دقت است اینکه در آیه فوق، به جای کلمه کعبه، شطر المسجد الحرام ذکر شده است. این تعبیر ممکن است به خاطر آن باشد که برای آنها که در نقاط دور از مکه نماز می‌خوانند، محاذات با خانه کعبه بسیار دشوار یا غیر ممکن است، لذا به جای خانه کعبه مسجد الحرام که محل وسیع‌تری است ذکر شده و مخصوصاً کلمه شطر که به معنی سمت و جانب است، انتخاب گردیده، تا انجام این دستور اسلامی برای همگان در هر جا باشند میسر گردد. بعلاوه تکلیف صف‌های طولانی نماز جماعت که در بسیاری اوقات از طول کعبه بیشتر است، روشن شود. بدیهی است محاذات دقیق با خانه کعبه و حتی با مسجد الحرام، گرچه برای کسانی حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۴۵۲ که از دور نماز می‌خوانند کار بسیار مشکلی است، ولی ایستادن به سمت آن برای همه آسان است. (۱)

۴- خطاب همگانی

بدون شك خطابات قرآن و لو در ظاهر متوجه پیامبر صلی الله علیه و آله باشد، مفهوم عامی دارد که شامل همه مسلمانان می‌شود (جز موارد معدودی که دلیل بر اختصاص آن به پیامبر صلی الله علیه و آله در دست داریم) با توجه به این امر این سؤال پیش می‌آید که چرا در آیه فوق یک بار به پیامبر صلی الله علیه و آله دستور می‌دهد که رو به سوی مسجدالحرام نماز بخواند و یک بار همه مؤمنان را مخاطب ساخته است؟ این تکرار ممکن است به این دلیل باشد که مساله تغییر قبله یک مساله جنجالی و پر سر و صدا بود و امکان داشت به خاطر جنجال‌ها و سمپاشی‌ها، ذهن افراد تازه مسلمان مشوب گردد و به عذر اینکه خطاب: ... قَوْلٌ وَجْهَكَ ... مخصوص پیامبر صلی الله علیه و آله، است از زیر بار نماز خواندن به جانب کعبه شانه خالی کنند، لذا خداوند بعد از این خطاب مخصوص، یک خطاب عام متوجه همه مسلمانان کرد تا تأکید کند که این تغییر قبله، به هیچوجه یک امر خصوصی نیست بلکه برای عموم مسلمان‌ها است.

۵- آیا تغییر قبله به خاطر خشنودی پیامبر بود؟

جمله قبله ترضاها (قبله‌ای که از آن خشنود شوی) ممکن است این توهم را ایجاد کند که این تغییر به خاطر خشنودی پیامبر صورت گرفت، ولی این توهم با توجه به این نکته از میان می‌رود که بیت‌المقدس، قبله موقت بود و پیامبر صلی الله علیه و آله انتظار اعلام قبله نهایی را می‌کشید که با صدور فرمان آن از یک سو زبان طعن یهود از مسلمانان قطع می‌شد و از سوی دیگر موجبات علاقمندی بیشتری در مردم حجاز که توجه خاصی به کعبه داشتند، برای پذیرش آیین اسلام فراهم می‌ساخت، ضمناً اعلام قبله نخستین نیز، این اثر را داشت حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۴۵۳ که اسلام را از اینکه یک آیین نژادی باشد جدا کرد، بعلاوه قلم بطلان بر بت‌های بت پرستان که در کعبه قرار داشتند، کشیده بود.

۶- کعبه مرکز یک دایره بزرگ

- اگر کسی از بیرون کره زمین به صفوف نمازگزاران که رو به سوی کعبه نماز می‌خوانند بنگرد، دوایر متعددی را می‌بیند که یکی در درون دیگری قرار گرفته تا به کانون اصلی که نقطه کعبه است می‌رسد و وحدت و مرکزیت آن را مشخص می‌سازد. بدون شك این قبله از برنامه‌ای که مثلاً مسیحیان دارند که همگی در هر جا باشند به سمت مشرق نماز می‌خوانند، الهام‌بخش تر است. جالب اینکه توجه خاص مسلمانان به تعیین سمت کعبه، سبب شد که علم هیئت و جغرافیا در آغاز اسلام در میان مسلمانان به سرعت رشد کند؛ زیرا محاسبه سمت قبله در نقاط مختلف روی زمین بدون آشنایی با این علوم امکان نداشت. (۱)

آنها به هیچ قیمت راضی نمی‌شوند

وَلَئِنْ أَتَيْتَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ بِكُلِّ آيَةٍ مَا تَبِعُوا قِبْلَتَكَ وَمَا أَنْتَ بِتَابِعٍ قِبْلَتَهُمْ وَمَا بَعْضُهُمْ بِتَابِعٍ قِبْلَةَ بَعْضٍ وَلَئِنْ ائْتَبْتَ أَهْوَاءَهُمْ مِنْ بَعِيدٍ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ إِنَّكَ إِذَا لَمِنَ الظَّالِمِينَ (۱۴۵) (۲) ۱۴۵- سوگند که اگر هرگونه آیه (و نشانه و دلیلی) برای (این گروه) از اهل کتاب بیاوری از قبله تو پیروی نخواهند کرد، و تو نیز هیچگاه از قبله‌ی آنان پیروی نخواهی نمود (آنها نباید تصور کنند که بار دیگر تغییر قبله امکان‌پذیر است) و هیچ یک از آنها پیروی از قبله دیگری نمی‌کنند، و اگر تو پس از این آگاهی متابعت هوسهای آنها کنی مسلماً از ستمگران خواهی بود. در تفسیر آیه قبل خواندیم که اهل کتاب می‌دانستند تغییر قبله از بیت‌المقدس به حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۴۵۴ سوی کعبه، نه تنها ایرادی بر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نیست، از جمله نشانه‌های حقانیت او است زیرا در کتابهای خود خوانده بودند پیامبر موعود به سوی دو قبله نماز می‌خواند ولی تعصب‌ها نگذاشت آنها حق را

پذیرند. اصولاً- انسان تا زمانی که تصمیم‌گیری قبلی روی مسائل نکرده باشد، قابل تفاهم است و می‌توان با دلیل و منطق یا ارائه معجزات، عقیده او را تغییر داد و حقیقتی را برای او اثبات نمود. اما هنگامی که موضع خود را قبلاً- بطور قطع مشخص کرده، مخصوصاً در مورد افراد متعصب و نادان، چنین کسانی را به هیچ قیمت نمی‌توان تغییر داد. لذا قرآن در آیه مورد بحث با قاطعیت می‌گوید: «سوگند که اگر هرگونه آیه و نشانه و دلیلی برای (این گروه از) اهل کتاب بیاوری از قبله تو پیروی نخواهند کرد»؛ وَ لَئِنْ أَتَيْتَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ بِكُلِّ آيَةٍ مَا تَبِعُوا قِبْلَتَكَ ... بنا بر این، خود را خسته مکن که آنها به هیچ قیمت تسلیم حق نخواهند شد چرا که روح حقیقت‌جویی در آنها مرده است. متأسفانه همه پیامبران الهی با این‌گونه افراد روبرو بوده‌اند که یا از ثروتمندان با نفوذ بودند، یا دانشمندان منحرف و دنیاپرست و یا عوام جاهل و متعصب! بعداً اضافه می‌کند: «تو نیز هرگز تابع قبله آنها نخواهی شد»؛ ... وَ مَا أَنْتَ بِتَابِعٍ قِبْلَتِهِمْ ...؛ یعنی اگر آنها تصور می‌کنند با این‌قال و غوغاها بار دیگر قبله مسلمانان تغییر خواهد کرد کورخوانده‌اند، این قبله همیشگی و نهایی مسلمین است. و این تعبیر در واقع یکی از طرق پایان دادن به جنجال‌های مخالفین است که انسان با قاطعیت بایستد و نشان دهد با این سر و صداها در مسیر خود هیچگونه دگرگونی ایجاد نخواهد کرد. سپس می‌افزاید: «و آنها نیز آنچنان در عقیده خود متعصب‌اند که هیچیک از آنها پیرو قبله دیگری نیست»؛ وَ مَا بَعْضُهُمْ بِتَابِعٍ قِبْلَةَ بَعْضٍ ... نه یهود از قبله نصاری پیروی می‌کنند و نه نصاری از قبله یهود. و باز برای تأکید و قاطعیت بیشتر به پیامبر اخطار می‌کند که: «اگر پس از این آگاهی که از ناحیه خدا به تو رسیده تسلیم هوس‌های آنان شوی و از آن پیروی کنی مسلماً از حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۴۵۵ ستمگران خواهی بود»؛ ... وَ لَئِنْ أَتَبْتَ أَهْوَاءَهُمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ إِنَّكَ إِذًا لَمِنَ الظَّالِمِينَ. در قرآن نظیر این‌گونه خطابها که به صورت قضایای شرطیه است نسبت به پیامبر مکرر دیده می‌شود و هدف آن در واقع سه چیز است: نخست اینکه همگان بدانند در قوانین الهی هیچگونه تبعیض و تفاوتی در میان مردم نیست، و حتی پیامبران نیز مشمول این قوانین هستند، بنا بر این اگر به فرض محال، پیامبر صلی الله علیه و آله هم انحرافی از حق پیدا کند، مشمول کیفر پروردگار خواهد شد، هر چند چنین فرضی در مورد پیامبران با آن ایمان و علم سرشار و مقام تقوا و پرهیزکاری امکان‌پذیر نیست، (و به اصطلاح قضیه شرطیه دلالت بر وجود شرط نمی‌کند). دیگر اینکه سایر مردم حساب خود را کاملاً برسند و بدانند جایی که پیامبر چنین است، آنها چگونه مراقب مسئولیت‌های خویش باشند، و هرگز نباید تسلیم تمایلات انحرافی دشمنان و جار و جنجالهای آنها شوند. سوم اینکه روشن شود پیامبر نیز از خود اختیار هیچگونه تغییر و دگرگونی در احکام خدا ندارد و به اصطلاح چنان نیست که بشود با او به کنار آیند و سازش کنند بلکه او هم بنده‌ای است سر بر فرمان پروردگار (۱).

هر امتی قبله‌ای دارد

وَ لِكُلِّ وِجْهَةٍ هُوَ مُوَلِّئُهَا فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ أَيْنَ مَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمْ اللَّهُ جَمِيعًا إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۱۴۸) «۲» - هر طایفه‌ای قبله‌ای دارد که خداوند آن را تعیین کرده است (بنا بر این زیاد در باره قبله گفتگو نکنید، و به جای آن) در نیکی‌ها و اعمال خیر بر یکدیگر سبقت جوید و هر جا باشید خداوند شما را (برای پاداش و کیفر در برابر اعمال نیک و بد در روز رستاخیز) حاضر می‌کند زیرا او بر هر کاری توانا است. حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۴۵۶ این آیه در حقیقت پاسخی به قوم یهود است که سر و صدای زیادی پیرامون موضوع تغییر قبله به راه انداخته بودند، می‌گوید: «هر گروه و طایفه‌ای قبله‌ای دارد که خداوند آن را تعیین کرده است»؛ وَ لِكُلِّ وِجْهَةٍ هُوَ مُوَلِّئُهَا ... در طول تاریخ انبیا، قبله‌های مختلفی بوده و تغییر آن چیز عجیبی نیست. قبله همانند اصول دین نیست که تغییرناپذیر باشد و یا همچون امور تکوینی که تخلف در آن میسر نشود، بنا بر این زیاد در باره قبله گفتگو نکنید و به جای آن، «در اعمال خیر و نیکی‌ها بر یکدیگر سبقت جوید»؛ ... فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ ... در عوض اینکه تمام وقت خود را صرف گفتگو در این مسأله فرعی کنید، به سراغ خوبی‌ها و پاکی‌ها بروید که میدان وسیع و گسترده‌ای دارد و در آن از یکدیگر پیشی

گیرید؛ زیرا معیار ارزش وجودی شما عمل پاک و نیک شما است. این مضمون درست شبیه چیزی است که در آیه ۱۷۷ همین سوره آمده است: لَيْسَ الْبِرُّ أَنْ تُولُّوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ... «نیکوکاری این نیست که صورتتان را به طرف شرق و غرب کنید، بلکه به این است که ایمان به خدا و روز جزا فرشتگان و پیامبران داشته باشید و با الهام از ایمان راسخ اعمال صالح انجام دهید.» شما اگر می‌خواهید اسلام یا مسلمانان را بیازمایید با این برنامه‌ها بیازمایید نه به مسأله تغییر قبله. سپس به عنوان یک هشدار به خرده‌گیران، و تشویق نیکوکاران می‌فرماید: «هر جا باشید خداوند همه شما را حاضر خواهد کرد»؛ ... أَئِنَّ مَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمْ اللَّهُ جَمِيعًا... در آن دادگاه بزرگ رستاخیز که صحنه نهایی پاداش و کیفر است. چنین نیست که عده‌ای مشغول انجام بهترین کارها باشند و گروهی دیگر جز سم‌پاشی و تخریب و اخلال کار دیگری نکنند و با هم یکسان باشند و حساب و کتاب و جزایی در کار نباشد، مسلم بدانید چنان روزی در پیش است و به همه حساب‌ها رسیدگی می‌شود از آنجا که ممکن است برای بعضی این جمله عجیب باشد که چگونه خداوند ذرات خاک‌های پراکنده انسان‌ها را هر جا که باشد، جمع‌آوری می‌کند و لباس حیات حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۴۵۷ نوبنی بر آنها می‌پوشاند؟ بلافاصله می‌گوید: «و خداوند بر هر کاری قدرت دارد»؛ ... إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ. در حقیقت این جمله در پایان آیه به منزله دلیل است برای جمله قبل از ... أَئِنَّ مَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمْ اللَّهُ جَمِيعًا...

نکته‌ها

۱- آن روز که یاران مهدی علیه السلام جمع می‌شوند،

در روایات متعددی که از ائمه اهل بیت علیهم السلام به ما رسیده جمله ... أَئِنَّ مَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمْ اللَّهُ جَمِيعًا... به اصحاب مهدی علیه السلام تفسیر شده است. از جمله در کتاب روضه کافی از امام باقر علیه السلام می‌خوانیم که بعد از ذکر این جمله فرمود: «يَعْنِي أَصْحَابَ الْقَائِمِ الثَّلَاثِمِائَةِ وَالْبَضْعَةَ عَشَرَ رَجُلًا قَالَ وَهُمْ وَاللَّهِ الْأُمَّةُ الْمَعْدُودَةُ قَالَ يَجْتَمِعُونَ وَاللَّهِ فِي سَاعِيهِ وَاحِدَةٍ قَرَعُ كَفْرِعِ الْخَرِيفِ»؛ «منظور اصحاب امام قائم ۷ که سیصد و سیزده نفرند، به خدا سوگند منظور از امت معدوده آنها هستند، به خدا سوگند در یک ساعت همگی جمع می‌شوند، همچون پاره‌های ابر پاییزی که بر اثر تند باد، جمع و متراکم می‌گردند.» (۱) از امام علی بن موسی الرضا علیهما السلام نیز نقل شده «و ذَلِكَ وَاللَّهِ أَنْ لَوْ قَامَ قَائِمُنَا يَجْمَعُ اللَّهُ إِلَيْهِ جَمِيعَ شَيْئَتُنَا مِنْ جَمِيعِ الْبُلْدَانِ»؛ «به خدا سوگند هنگامی که مهدی ۷ قیام کند تمام پیروان ما را از تمام شهرها گرد او جمع می‌کند.» (۲) بدون شک این تفسیر از مفاهیم بطون آیه است، چرا که می‌دانیم طبق روایات، آیات قرآن گاه معانی متعددی دارد که یک معنی ظاهر و همگانی عمومی است و دیگری معنی درونی و به اصطلاح بطن آیه است، که جز پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان و کسانی که خدا بخواهد، از آن آگاه نیستند. به تعبیر دیگر در حقیقت این روایات اشاره به آن است، خدایی که قدرت دارد ذرات پراکنده خاک انسان‌ها را در قیامت از نقاط مختلف جهان جمع‌آوری کند، به حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۴۵۸ آسانی می‌تواند یاران مهدی را در یک روز و یک ساعت برای افروختن نخستین جرقه‌های انقلاب به منظور تاسیس حکومت عدل الهی و پایان دادن به ظلم و ستم، جمع نماید.

۲- تفسیر جمله و لكل وجهه هو مولیها

- گفتیم ظاهر آیه این است که اشاره به قبله‌های مختلفی است که خدا برای امت‌ها قرار داده، ولی بعضی احتمال داده‌اند که اشاره به معنی وسیع‌تری است که شامل روش‌ها و برنامه‌های تکوینی می‌شود و در حقیقت معنی قضا و قدر تکوینی نیز از آن منظور بوده است. (دقت کنید) «۱» البته اگر قرائن قبل و بعد این آیه نبود، چنین تفسیری امکان‌پذیر بود، ولی با توجه به این قرائن ظاهر همان

معنی اول است، و جمله ... هُوَ مُؤَلِّهَا ... شبیه ... فَلَنَوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا ... است، و به فرض که آیه اشاره به این معنی باشد هرگز به مفهوم آن قضا و قدر اجباری نیست، بلکه همان قضا و قدری است که با اصل آزادی اراده و اختیار سازگار است. «۲» و «۳»

تنها از خدا بترس

وَمِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ قَوْلٌ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَإِنَّهُ لَلْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ (۱۴۹) وَمِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ قَوْلٌ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَيْكُمْ حُجَّةٌ إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِي وَلِأْتِمَّ نِعْمَتِي عَلَيْكُمْ وَلَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ (۱۵۰) «۴» حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۴۵۹-۱۴۹- از هر جا (و از هر شهر و نقطه‌ای) خارج شدی (به هنگام نماز) روی خود را به جانب مسجدالحرام کن، این دستور حقی است از طرف پروردگار تو و خداوند از کردار شما غافل نیست. ۱۵۰- و از هر جا خارج شدی، روی خود را به جانب مسجدالحرام کن و هر جا بودید روی خود را به سوی آن کنید تا مردم جز ظالمان (که دست از لجاجت بر نمی‌دارند) دلیلی بر ضد شما نداشته باشند (زیرا از نشانه‌های پیامبر که در کتب آسمانی پیشین آمده این است که او به سوی دو قبله نماز می‌خواند) از آنها نترسید (و تنها) از من بترسید (این تغییر قبله به خاطر آن بود که) نعمت خود را بر شما تمام کنم تا هدایت شوید. این آیات همچنان مسأله تغییر قبله و پی آمده‌های آن را دنبال می‌کند. در آیه نخست روی سخن را به پیامبر صلی الله علیه و آله کرده و به عنوان یک فرمان مؤکد می‌گوید: «از هر جا (و از هر شهر و دیار) خارج شدی (به هنگام نماز) روی خود را به جانب مسجدالحرام کن؛ و مِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ قَوْلٌ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ ... و باز به عنوان تأکید بیشتر اضافه می‌کند: «این فرمان دستور حقی است از سوی پروردگارت؛ ... وَإِنَّهُ لَلْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ ... در پایان این آیه، به عنوان تهدیدی نسبت به توطئه‌گران و هشدار به مؤمنان می‌گوید: «و خدا از آنچه انجام می‌دهید غافل نیست»؛ ... وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ. این تأکیدهای پی در پی که در آیه بعد نیز تعقیب خواهد شد، همگی حاکی از این حقیقت است که مسأله تغییر قبله و نسخ حکم سابق برای گروهی از تازه مسلمانان نیز گران و سنگین بوده، همانگونه که برای دشمنان لجوج، دستاویزی برای سم‌پاشی. در اینجا- و به طور کلی در همه تحولات و انقلاب‌های تکاملی- چیزی که می‌تواند به گفتگوها پایان دهد و تردیدها و شک‌ها را بزدايد، همان قاطعیت و صراحت و تأکیدهای متوالی و کوبنده است. هرگاه رهبر جمعیت در این مواقع حساس با لحن قاطع و برنده و غیر قابل تغییر، موضع خود را مشخص کند، دوستان را مصمم‌تر و دشمنان را برای همیشه مایوس خواهد ساخت و این نکته کرارا در قرآن به وضوح دیده می‌شود. بعلاوه این تکرار و تأکیدها در حقیقت تکرار محض نیست، بلکه دستورات تازه‌ای حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۴۶۰ نیز هم همراه دارد، از جمله اینکه در آیات گذشته تکلیف مسلمانان در ارتباط با مسأله قبله نسبت به شهری که در آن زندگی می‌کردند مشخص شده بود، اما در این آیه و آیه بعد، حکم نمازگزاران را به هنگام مسافرت در هر نقطه و هر دیار روشن می‌سازد. در آیه بعد، حکم عمومی توجه به مسجدالحرام را در هر مکان و هر نقطه‌ای تکرار می‌کند. می‌گوید: «از هر جا خارج شدی و به هر نقطه روی آوردی، صورت خود را به هنگام نماز متوجه مسجدالحرام کن؛ و مِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ قَوْلٌ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ ... درست است که روی سخن در این جمله به پیامبر صلی الله علیه و آله است، ولی مسلماً منظور عموم نمازگزاران است ولی در جمله بعد برای تأکید و تصریح اضافه می‌کند: «و هر جا شما بوده باشید روی خود را به سوی آن کنید؛ و حَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ ... سپس در ذیل همین آیه به سه نکته مهم اشاره می‌کند: ۱- کوتاه شدن زبان مخالفان می‌گوید: «این تغییر قبله به خاطر آن صورت گرفت که مردم حجتی بر ضد شما نداشته باشند»؛ ... لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَيْكُمْ ... هرگاه این تغییر قبله صورت نمی‌گرفت، از یک سو زبان یهود به روی مسلمانان باز می‌شد و می‌گفتند: ما در کتب خود خوانده‌ایم که نشانه پیامبر موعود این است که به سوی دو قبله نماز می‌خواند و این نشانه در محمد صلی الله علیه و آله نیست. از سوی دیگر مشرکان ایراد می‌کردند که او مدعی است برای احیای آیین ابراهیم

علیه السلام آمده، پس چرا خانه کعبه را که پایه گذارش ابراهیم علیه السلام است فراموش نموده، اما حکم تغییر قبله موقت به قبله دایمی، زبان هر دو گروه را بست. ولی از آنجا که همیشه افراد بهانه جو و ستمگری هستند که در برابر هیچ منطقی تسلیم نمی‌شوند، استثنایی برای این موضوع قایل شده، می‌گوید: «مگر کسانی از آنها که ستم کرده‌اند؛ ... إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ ... که اینها به هیچ صراطی مستقیم نیستند، اگر به سوی بیت‌المقدس نماز بخوانید می‌گویند این قبله یهود است و شما دنباله رو دیگران هستید، و اگر به سوی کعبه باز حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۴۶۱ گردید می‌گویند، شما ثبات و بقایی ندارید، بقیه آیین شما نیز به زودی دستخوش دگرگونی خواهد شد! این بهانه‌جویان به حق شایسته نام ستمگر و ظالم‌اند، چرا که هم بر خود ستم می‌کنند و هم بر مردم که سد راه هدایت آنها می‌شوند. ۲- از آنجا که عنوان کردن این گروه لجوج با نام ستمگر، ممکن بود در بعضی تولید وحشت کند می‌گوید: «از آنها هرگز نترسید و تنها از من بترسید»؛ ... فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِي ... این یکی از اصول کلی و اساسی تربیت توحیدی اسلامی است که از هیچ چیز و هیچ کس جز خدا نباید ترس داشت، تنها ترس از خدا (یا صحیح‌تر ترس از نافرمانی او) شعار هر مسلمان با ایمان است، که اگر این اصل بر روح و جان آنها پرتوافکن شود، هرگز شکست نخواهند خورد. اما مسلمان‌نمایی که به عکس دستور بالا، گاه از شرق می‌ترسند و گاه از قدرت غرب، گاه از منافقین داخلی و گاه از دشمنان خارجی، خلاصه از همه چیز و همه کس جز خدا وحشت دارند، آنها همیشه زبون و حقیر و شکست‌خورده‌اند. ۳- تکمیل نعمت خداوند به عنوان آخرین هدف برای تغییر قبله ذکر شده، می‌فرماید: «این به خاطر آن بود که شما را تکامل بخشم و از قید تعصب برهانم و نعمت خود را بر شما تمام کنم تا هدایت شوید»؛ ... وَلِأَنَّ نِعْمَتِي عَلَيْكُمْ وَلَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ. در حقیقت تغییر قبله یک نوع تربیت و تکامل و نعمت برای مسلمانان بود، تا با انضباط اسلامی آشنا شوند و از تقلید و تعصب برهند؛ زیرا همانگونه که گفتیم خداوند در آغاز برای جدا کردن صفوف مسلمانان از بت پرستان که در برابر کعبه که آن روز بت خانه بزرگی بود سجده می‌کردند، دستور داد به سوی بیت‌المقدس نماز بخوانند، تا موضع آنان در برابر مشرکان مشخص گردد، اما بعد از هجرت پیامبر صلی الله علیه و آله همزمان با تشکیل حکومت اسلامی، دستور توجه به سوی کعبه صادر شد و مسلمانان متوجه قدیمی‌ترین خانه توحید شدند و به این ترتیب یک مرحله از تکامل جامعه اسلامی تحقق یافت. «۱»

غزوه بدر نخستین درگیری مسلحانه اسلام و کفر

وَإِذْ يَعِدُكُمُ اللَّهُ إِخِيدَى الطَّائِفَتَيْنِ أَنَّهَا لَكُمْ وَتَوَدُّونَ أَنَّ غَيْرَ ذَاتِ الشُّوْكَاهِ تَكُونُ لَكُمْ وَيُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُحِقَّ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ وَيَقْطَعَ دَابِرَ الْكَافِرِينَ (۷) لِيُحِقَّ الْحَقَّ وَيُبْطِلَ الْبَاطِلَ وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ (۸) ۷- و (به یاد بیاورید) هنگامی را که خداوند به شما وعده داد که یکی از دو گروه (کاروان تجاری قریش یا لشکر آنها) برای شما خواهد بود، اما شما دوست می‌داشتید که کاروان برای شما باشد (و بر آن پیروز شوید) ولی خداوند می‌خواهد حق را با کلمات خود تقویت و ریشه کافران را قطع کند (لذا شما را با لشکر قریش درگیر ساخت). ۸- تا حق تثبیت شود و باطل از میان برود، هر چند مجرمان کراحت داشته باشند. در آیات قبل اشاره‌ای به جنگ بدر گردیده و از این رو، قرآن مجید بحث را به جنگ بدر کشانده و فرازهای حساسی از آن را که هر کدام یک دنیا آموزندگی در بر دارد، در آیات مورد بحث و آیات آینده تشریح می‌کند، تا مسلمانان این حقایق را که در گذشته نزدیک تجربه کرده بودند، برای همیشه به خاطر بسپارند و در همه عمر از آن الهام بگیرند. برای روشن شدن تفسیر این آیات و آیات آینده، قبلاً باید فشرده‌ای از جریان این جهاد اسلامی که نخستین درگیری مسلحانه مسلمانان با دشمنان سرسخت و خون‌آشام بود، از نظر بگذرانیم، تا ریزه کاری‌ها و اشاراتی که در این آیات هست، کاملاً روشن گردد. طبق آنچه تاریخ‌نویسان و محدثان و مفسران آورده‌اند، غزوه بدر از اینجا آغاز شد که ابو سفیان بزرگ مکه، در رأس یک کاروان نسبتاً مهم تجارتي که از چهل نفر با ۵۰ هزار دینار مال التجاره تشکیل می‌شد، از شام به سوی مدینه باز می‌گشت. پیامبر صلی الله علیه و آله به یاران خود دستور داد آماده حرکت شوند و

به طرف این کاروان بزرگ که قسمت مهمی حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۴۶۳ از سرمایه دشمن را با خود حمل می‌کرد بشتابند و با مصادره کردن این سرمایه، ضربه سختی بر قدرت اقتصادی و در نتیجه بر قدرت نظامی دشمن وارد کنند. پیامبر صلی الله علیه و آله و یارانش حق داشتند دست به چنین حمله‌ای بزنند؛ زیرا اولاً- با هجرت مسلمانان از مکه به مدینه بسیاری از اموالشان به دست مکیان افتاد و خسارت سنگینی به آنها وارد شد و آنها حق داشتند چنین خسارتی را جبران کنند، از این گذشته مردم مکه در طی ۱۳ سال اقامت پیامبر صلی الله علیه و آله و مسلمین در آنجا کاملاً نشان داده بودند که از هیچگونه ضربه و صدمه به مسلمانان فروگذار نخواهند کرد و حتی آماده کشتن شخص پیامبر صلی الله علیه و آله نیز شدند. چنین دشمنی، با هجرت پیامبر صلی الله علیه و آله به مدینه بیکار نخواهد نشست و مسلماً نیروی خود را برای ضربه قاطع‌تری بسیج خواهد کرد. پس عقل و منطق ایجاب می‌کند که مسلمانان به عنوان یک اقدام پیشگیرانه با مصادره کردن سرمایه عظیم کاروان تجارتی آنها ضربه سختی بر آنها وارد سازند و هم بنیه اقتصادی و نظامی خود را برای دفاع از خویشان در آینده قوی کنند و این اقدامی است که در همه برنامه‌های جنگی دنیا، در امروز و گذشته بوده و هست و آنها که بدون در نظر گرفتن این جهات، سعی دارند حرکت پیامبر صلی الله علیه و آله را به سوی قافله، در شکل یک نوع غارتگری منعکس سازند یا افراد بی‌اطلاعی هستند که از ریشه‌های مسایل تاریخی اسلام بی‌خبرند و یا مغرضانی که سعی دارند واقعیت‌ها را دگرگون جلوه دهند. به هر حال ابو سفیان از یک سو به وسیله دوستان خود در مدینه از این تصمیم پیامبر صلی الله علیه و آله آگاه شد و از سوی دیگر چون موقعی که این کاروان برای آوردن مال التجاره به سوی شام می‌رفت نیز، مورد چنین تعرض احتمالی قرار گرفته بود، قاصدی را به سرعت به مکه فرستاد، تا جریان را به اطلاع اهل مکه برساند. قاصد در حالی که طبق توصیه ابوسفیان، بینی شتر خود را دریده و گوش آن را بریده و خون به طرز هیجان‌انگیزی از شتر می‌ریخت و پیراهن خود را از دو طرف پاره کرده بود و وارونه سوار بر شتر نشسته بود تا توجه همه مردم را به سوی خود جلب کند، وارد مکه شد، و فریاد برآورد: ای مردم پیروزمند! کاروان خود را دریابید، کاروان خود را دریابید، بشتابید و عجله کنید اما باور نمی‌کنم به موقع برسید؛ زیرا محمد و افرادی که از دین شما خارج شده‌اند، برای تعرض به کاروان از مدینه بیرون شتافتند، در این موقع خواب عجیب و وحشتناکی که عاتکه حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۴۶۴ فرزند عبدالمطلب و عمه پیامبر صلی الله علیه و آله دیده بود دهان به دهان می‌گشت و بر هیجان مردم می‌افزود. جریان خواب این بود که او سه روز قبل در خواب دیده بود که شخصی فریاد می‌زند، مردم به سوی قتلگاه خود بشتابید و سپس این منادی بر فراز کوه ابو قیس رفت و قطعه سنگ بزرگی را از بالا- به حرکت در آورد، این قطعه سنگ متلاشی شد و هر قسمتی از آن به یکی از خانه‌های قریش اصابت کرد و نیز از دره مکه سیلاب خون جاری شد. هنگامی که وحشت زده از خواب بیدار شد و به برادرش عباس خبر داد، مردم در وحشت فرو رفتند، اما هنگامی که داستان این خواب به گوش ابو جهل رسید، گفت: این زن، پیامبر دومی است که در فرزندان عبدالمطلب ظاهر شده، قسم به بت‌های لانت و عزی که سه روز مهلت می‌دهیم، اگر اثری از تعبیر خواب او ظاهر نشد، نامه‌ای را در میان خودمان امضا می‌کنیم که بنی‌هاشم دروغگوترین طوایف عرب‌اند، ولی روز سوم که از این کار گذشت، همان روزی بود که فریاد قاصد ابو سفیان همه مکه را لرزان‌اند. بسیاری از مردم مکه در این کاروان سهمی داشتند، مردم به سرعت بسیج شدند و حدود ۹۵۰ مرد جنگی که جمعی از آنها بزرگان و سرشناسان مکه بودند، با ۷۰۰ شتر و ۱۰۰ رأس اسب به حرکت در آمدند و فرماندهی لشکر به عهده ابو جهل بود. از سوی دیگر ابو سفیان برای اینکه خود را از تعرض مسلمانان مصون بدارد، مسیر خود را تغییر داد و به سرعت به سوی مکه گام بر می‌داشت. پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله با ۳۱۳ نفر که تقریباً مجموع مسلمانان مبارز اسلام را در آن روز تشکیل می‌دادند، به نزدیکی سرزمین بدر، بین راه مکه و مدینه رسیده بود که خبر حرکت سپاه قریش به او رسید. در این هنگام با یاران خود مشورت کرد که آیا به تعقیب کاروان ابو سفیان و مصادره اموال کاروان پردازد و یا برای مقابله با سپاه آماده شود؟ جمعی مقابله با سپاه دشمن را ترجیح دادند ولی گروهی از این کار اکراه داشتند و ترجیح می‌دادند که کاروان را تعقیب کنند. دلیل

آنها هم این بود که ما به هنگام بیرون آمدن از مدینه به قصد مقابله با سپاه مکه نبودیم و آمادگی رزمی برای درگیری با آنها نداریم، در حالی که آنها با پیش‌بینی قطعی و آمادگی کافی برای جنگ، به سوی ما می‌آیند. حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۴۶۵ این دودلی و تردید در این گروه هنگامی افزایش یافت که معلوم شد نفرات دشمن تقریباً بیش از سه برابر نفرات مسلمانان و تجهیزات آنها چندین برابر تجهیزات مسلمانان است، ولی با همه این حرف‌ها پیامبر صلی الله علیه و آله نظر گروه اول را پسندید و دستور داد آماده حمله به سپاه دشمن شوند، هنگامی که دو سپاه با هم روبرو شدند، دشمن نتوانست باور کند که مسلمانان با آن نفرات و تجهیزات کم به میدان آمده‌اند، بلکه فکر می‌کرد قسمت مهم سپاه اسلام در جایی مخفی شده‌اند تا به موقع حمله خود را به‌طور غافلگیرانه شروع کنند، لذا شخصی را برای تحقیق فرستادند، اما به زودی فهمیدند که جمعیت همان است که دیده بودند. از طرفی همانطور که گفتیم جمعی از مسلمانان در وحشت و ترس فرو رفته بودند و اصرار داشتند که مبارزه با این گروه عظیم که هیچگونه موازنه‌ای با آنها ندارد صلاح نیست، ولی پیامبر صلی الله علیه و آله با این وعده الهی آنها را دلگرم ساخت و گفت: خداوند به من وعده داده که بر یکی از دو گروه پیروز خواهید شد، یا بر کاروان قریش یا بر لشکرشان و وعده خداوند تخلف‌ناپذیر است. به خدا سوگند گویا محل کشته شدن ابو جهل و عده‌ای از سران قریش را با چشم خود می‌بینم، سپس به مسلمانان دستور داد که در کنار چاه بدر فرود آیند (بدر در اصل نام مردی از قبیله جهینه بود که چاهی در آن سرزمین احداث کرد، بعد آن چاه و آن سرزمین به نام سرزمین بدر و چاه بدر نامیده شد). در این گیر و دار ابو سفیان نتوانست خود را با قافله از منطقه خطر رهایی بخشد و از طریق ساحل دریا (دریای احمر) از بیراهه به سوی مکه با عجله بشتابد و به وسیله قاصدی به لشکر پیغام فرستاد که خدا کاروان شما را رهایی بخشید، من فکر می‌کنم مبارزه با محمد در این شرایط لزوم ندارد، چون دشمنانی دارد که حساب او را خواهند رسید، ولی رییس لشکر ابو جهل، به این پیشنهاد تن در نداد و به بت‌های بزرگ لالت و عزی قسم یاد کرد که ما نه تنها با آنها مبارزه می‌کنیم بلکه تا داخل مدینه آنها را تعقیب خواهیم کرد و یا اسیرشان می‌کنیم و به مکه می‌آوریم تا صدای این پیروزی به گوش تمام قبایل عرب برسد. سرانجام لشکر قریش نیز وارد سرزمین بدر شد و غلامان خود را برای آوردن آب به سوی چاه فرستادند، یاران پیامبر صلی الله علیه و آله آنها را گرفته و برای بازجویی به خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۴۶۶ آوردند. حضرت از آنها پرسید شما کیستید؟ گفتند: غلامان قریشیم، پرسید: تعداد لشکر چند نفر است، گفتند: اطلاعی از این موضوع نداریم. پرسید: هر روز چند شتر برای غذا می‌کشند؟ گفتند: نه تا ده شتر. فرمود: جمعیت آنها از نهصد تا هزار نفر است (هر شتر خوراک یکصد مرد جنگی). محیط، محیط رعب آور و به راستی وحشتناکی بود، لشکر قریش که با ساز و برگ جنگی فراوان و نیرو و غذای کافی و حتی زنان خواننده و نوازنده برای تهییج یا سرگرمی لشکر قدم به میدان گذاشته بودند، خود را با حریفی روبرو می‌دیدند که باورش نمی‌آمد، با آن شرایط قدم به میدان جنگ بگذارند. پیامبر صلی الله علیه و آله که می‌دید یارانش ممکن است، از وحشت شب را به آرامی نخوابند و روز و فردا با جسم و روحی خسته در برابر دشمن قرار بگیرند، طبق یک وعده الهی به آنها فرمود: غم مخورید، اگر نفراتتان کم است، جمع عظیمی از فرشتگان آسمان به کمک شما خواهند شتافت و آنها را کاملاً دلداری داده به پیروزی نهایی که وعده الهی بود، مطمئن ساخت، به‌طوری که آنها شب را به آرامی خوابیدند. مشکل دیگری که جنگجویان از آن وحشت داشتند، وضع میدان بدر بود که از شن‌های نرم که پاها در آن فرو می‌رفت پوشیده بود، در آن شب باران جالبی بارید، هم توانستند با آب آن وضو بسازند، خود را شستشو و صفا دهند و هم زمین زیر پای آنها سفت و محکم شد و عجب اینکه این رگبار در سمت دشمن به‌طوری شدید بود که آنها را ناراحت نمود. خبر تازه‌ای که به وسیله گزارش گران مخفی که از لشکر اسلام شبانه به کنار اردوگاه دشمن آمده بودند دریافت شد و به سرعت در میان مسلمانان انعکاس یافت این بود که آنها گزارش دادند، که لشکر قریش با آنهمه امکانات، سخت بیمناک‌اند، گویی خداوند لشکری از وحشت در سرزمین قلب آنها فرو ریخته است، فردا صبح لشکر کوچک اسلام با روحیه‌ای نیرومند در برابر دشمن صف کشیدند.

قبلا پیامبر صلی الله علیه و آله به آنها پیشنهاد صلح کرد تا عذر و بهانه‌ای باقی نماند و نماینده‌ای به میان آنها فرستاد که من دوست ندارم شما نخستین گروهی باشید که مورد حمله ما قرار می‌گیرید، بعضی از سران قریش مایل بودند این دستی را که به عنوان صلح به سوی آنها حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۴۶۷ دراز شده بفشارند و صلح کنند، ولی باز ابو جهل مانع شد. سرانجام آتش جنگ شعله‌ور شد، حمزه عموی پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام که جوان‌ترین افراد لشکر بودند و جمعی دیگر از جنگجویان شجاع اسلام در جنگ‌های تن به تن که سنت آن روز بود، ضربات شدیدی بر پیکر حریفان خود زدند و آنها را از پای در آوردند، روحیه دشمن باز ضعیف‌تر شد، ابو جهل فرمان حمله عمومی صادر کرد و قبلا دستور داده بود آن دسته از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله را که از مدینه‌اند به قتل برسانند و مهاجرین مکه را اسیر کنند و برای انجام یک سلسله از تبلیغات به مکه آورند، لحظات حساسی بود. پیامبر صلی الله علیه و آله به مسلمانان دستور داده بود زیاد به انبوه جمعیت نگاه نکنند و تنها به حریفان خود بنگرند و دندان‌ها را روی هم فشار دهند و سخن کمتر بگویند و از خداوند مدد بخواهند و از فرمان پیامبر صلی الله علیه و آله در همه حال سر نیچند و به پیروزی نهایی امیدوار باشند. پیامبر صلی الله علیه و آله دست به سوی آسمان برداشت و عرض کرد: «یا رَبِّ إِنَّ تَهْلُكَ هَذِهِ الْعِصَابَةَ لَا تَعْبُدُ»؛ «۱» «اگر این گروه کشته شوند کسی تو را پرستش نخواهد کرد». باد به شدت به سوی لشکر قریش می‌وزید و مسلمانان پشت به باد به آنها حمله می‌کردند، استقامت و پایداری و دلاوری‌های آنها، قریش را در تنگنا قرار داده بود، در نتیجه هفتاد نفر از سپاه دشمن که ابو جهل در میان آنها بود، کشته شدند و در میان خاک و خون غلطیدند و ۷۰ نفر به دست مسلمانان اسیر شدند، ولی مسلمانان تعداد کمی کشته بیشتر نداشتند و به این ترتیب نخستین پیکار مسلحانه مسلمانان با دشمن نیرومندشان با پیروزی غیر منتظره‌ای پایان گرفت. اکنون که چگونگی غزوه بدر را به‌طور فشرده دانستیم، به تفسیر آیات سوره باز می‌گردیم. در نخستین آیه مورد بحث، اشاره به وعده پیروزی اجمالی خداوند در جریان جنگ بدر شده و می‌گوید: «به یاد بیاورید هنگامی را که خداوند به شما وعده داد که یکی از دو گروه (کاروان تجاری قریش یا لشکر آنها) در اختیار شما قرار خواهد گرفت»؛ «وَ إِذْ يَعِدُكُمُ اللَّهُ إِحْدَى الطَّائِفَتَيْنِ أَنَّهَا لَكُمْ ... اما شما برای پرهیز از دردهای جنگ و تلفات و ناراحتی‌های ناشی از آن، «دوست می‌داشتید کاروان در اختیارتان قرار بگیرد، نه لشکر حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۴۶۸ قریش»؛ «... وَ تَوَدُّونَ أَنَّ غَيْرَ ذَاتِ الشُّوْكَهِ تَكُونُ لَكُمْ در روایات آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله به آنها فرمود: «إِحْدَى الطَّائِفَتَيْنِ لَكُمْ، إِمَّا الْعَيْرُ وَ إِمَّا النَّفِير» که عیر به معنی کاروان و نفیر به معنی لشکر است ولی همان‌طور که در آیه ملاحظه می‌کنید، به جای لشکر، ذات الشوکة و به جای کاروان، غیر ذات الشوکة تعبیر شده است. این تعبیر، نکته لطیفی در بر دارد؛ زیرا «شوکة» که به معنی قدرت و شدت است در اصل از شوک به معنی خار گرفته شده، سپس به سر نیزه‌های سربازان و بعد از آن به هر گونه اسلحه شوکة گفته شده و از آنجا که سلاح نشانه قدرت و شدت است، به هر گونه قدرت و شدت نیز، شوکة اطلاق می‌شود. بنابر این ذات شوکة به معنی سربازان مسلح، و غیر ذات شوکة به معنی کاروان غیر مسلح است که اگر مردان مسلحی هم در آن بوده، مسلما قابل ملاحظه نبوده‌اند. یعنی گروهی از شما روی حس راحت‌طلبی یا علاقه به منافع مادی، ترجیح می‌دادند که با مال التجاره دشمن روبرو شوند، نه با سربازان مسلح، در حالی که پایان جنگ نشان داد صلاح و مصلحت قطعی آنها در این بود که قدرت نظامی دشمن را درهم بکوبند، تا راه برای پیروزی‌های بزرگ آینده هموار شود. لذا به دنبال آن می‌گوید: «خداوند می‌خواهد به این وسیله حق را با کلمات خود تثبیت کند و آیین اسلام را تقویت نماید و ریشه کافران را قطع کند»؛ «... وَ يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُحَقِّقَ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ وَيَقْطَعَ دَابِرَ الْكَافِرِينَ بنابر این، این یک درس و عبرت بزرگ برای همه شما مسلمانان بود که در حوادث مختلف، دورنگر و آینده‌ساز باشید، نه کوتاه‌بین و تنها به فکر امروز، هر چند دورنگری و مآل‌اندیشی مشکلات فراوانی در بر داشته باشد و کوتاه‌بینی توأم با آسایش و منافع مادی زودگذر؛ زیرا پیروزی نخست یک پیروزی ریشه‌دار و همه‌جانبه است، اما پیروزی دوم یک پیروزی سطحی و موقت است. این تنها درسی برای مسلمانان آن روز نبود، بلکه مسلمانان امروز نیز باید از این

تعلیم آسمانی الهام بگیرند، هرگز به خاطر مشکلات و ناراحتی‌ها و زحمات طاقت‌فرسا از برنامه‌های اصولی چشم‌نپوشند و به سراغ برنامه‌های غیر اصولی ولی ساده و کم‌زحمت نروند. حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۴۶۹ در آخرین آیه باز هم به‌طور آشکارتر، پرده از روی مطلب بر می‌دارد که هدف اصلی این برنامه (درگیری مسلمانان با لشکر دشمن در میدان بدر) این بود که: «حق یعنی توحید و اسلام و عدالت و آزادی بشر از چنگال خرافات و اسارت‌ها و مظالم رها و زمینه‌های تثبیت و جای‌گیری آن فراهم شود و باطل یعنی شرک و کفر و بی‌ایمانی و ظلم و فساد ابطال شود و از میان برود. هر چند مشرکان مجرم و مجرمان مشرک مایل نباشند؛ لِيُحَقِّقَ الْحَقَّ وَ يَبْطِلَ الْبَاطِلَ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ. آیا این آیه تأکید همان مطلبی است که در آیه پیش گفته شد؟ همان‌طور که در نظر ابتدایی به چشم می‌خورد؟ یا مطلب جدیدی را در بر دارد؟ بعضی از مفسران مانند فخر رازی در تفسیر کبیر و نویسندۀ المنار در تفسیرش چنین گفته‌اند که حق در آیه قبل، اشاره به پیروزی مسلمانان در جنگ بدر بود، اما حق در آیه دوم اشاره به پیروزی اسلام و قرآن است که نتیجه پیروزی نظامی در جنگ بدر بود و به این ترتیب، پیروزی نظامی در آن شرایط خاص مقدمه پیروزی هدف و مکتب بود. این احتمال نیز هست که آیه قبل اشاره به اراده خدا (اراده تشریحی که در شکل فرمان پیامبر صلی الله علیه و آله آشکار شد) بوده باشد و آیه اخیر اشاره به نتیجه این حکم و فرمان باشد «۱».

درس‌های آموزنده در میدان بدر

إِذْ تَسْتَغِيثُونَ رَبَّكُمْ فَاسْتَجَابَ لَكُمْ أَنِّي مُمِدُّكُمْ بِالْفِ مِّنَ الْمَلَائِكَةِ مُزْدِفِينَ (۹) وَ مَا جَعَلَهُ اللَّهُ إِلَّا بُشْرَى وَ لِنَطْمِئِنَّ بِهِ قُلُوبُكُمْ وَ مَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنْ اللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (۱۰) إِذْ يُغَشِّيكُمُ النُّعَاسَ أَمَنَةً مِنْهُ وَ يُنَزِّلُ عَلَيْكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً لِّيُطَهِّرَ كُفْرًا بِهِ وَ يُذْهِبَ عَنْكُمْ رِجْزَ الشَّيْطَانِ وَ لِيُوطِئَ عَلَى قُلُوبِكُمْ وَ يَثْبُتَ بِهِ الْأَقْدَامَ (۱۱) حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۴۷۰ إِذْ يُوحِي رَبُّكَ إِلَى الْمَلَائِكَةِ أَنِّي مَعَكُمْ فَتَبَوَّأُوا الَّذِينَ آمَنُوا سِائِلِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ فَاضْرِبُوا فَوْقَ الْأَعْنَاقِ وَ اضْرِبُوا مِنْهُمْ كُلَّ بَنَانٍ (۱۲) ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ شَاقُّوا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ مَنْ يُشَاقِقِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ (۱۳) ذَلِكَمُ فَذُوقُوهُ وَ أَنَّ لِلْكَافِرِينَ عَذَابَ النَّارِ (۱۴) «۱» ۹- (به خاطر بیاورید) زمانی را (که از شدت ناراحتی در میدان بدر) از پروردگارتان تقاضای کمک می‌کردید و او تقاضای شما را پذیرفت (و گفت) من شما را با یک هزار از فرشتگان که پشت سر هم فرود می‌آیند، یاری می‌کنم. ۱۰- ولی خداوند این را تنها برای شادی و اطمینان قلب شما قرار داد و گر نه پیروزی جز از طرف خدا نیست، خداوند توانا و حکیم است. ۱۱- (به خاطر بیاورید) هنگامی را که خواب سبکی که مایه آرامش از ناحیه خدا بود، شما را فرو گرفت و آبی از آسمان برای شما فرو فرستاد تا با آن شما را پاک و پلیدی شیطان را از شما دور سازد و دل‌های شما را محکم و گام‌ها را با آن ثابت دارد. ۱۲- (به خاطر بیاورید) موقعی را که پروردگارتان به فرشتگانی وحی کرد، من با شما هستم کسانی را که ایمان آورده‌اند، ثابت قدم بدارید. به زودی در دل‌های کافران ترس و وحشت می‌افکنم، ضربه‌ها را بر بالاتر از گردن (بر سرهای دشمنان) فرود آرید و دست و پای آنها را از کار بیندازید. ۱۳- این به خاطر آن است که آنها با خدا و پیامبرش دشمنی ورزیدند و هر کس با خدا و پیامبرش دشمنی کند (کیفر شدیدی می‌بیند) خداوند شدید العقاب است. ۱۴- این (مجازات دنیا) را بچشید و برای کافران مجازات آتش (در جهان دیگر) خواهد بود. این آیات به قسمت‌های حساسی از جنگ بدر و نعمت‌های گوناگونی که خداوند در این صحنه خطرناک نصیب مسلمانان کرد اشاره می‌کند، تا حس اطاعت و شکرگزاری حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۴۷۱ آنها را برانگیزد و راه را به سوی پیروزی‌ها و پیشرفت‌های آینده در برابر آنها بگشاید. نخست به یاری فرشتگان اشاره کرده می‌گوید: به خاطر بیاورید زمانی را که از شدت وحشت و اضطراب که از کثرت نفرات دشمن و فزونی تجهیزات جنگی آنها برای شما پیش آمده بود، به خدا پناه بردید و دست حاجت به سوی او دراز کردید و از وی تقاضای کمک نمودید؛ إِذْ تَسْتَغِيثُونَ رَبَّكُمْ در پاره‌ای از روایات آمده که پیامبر صلی الله علیه و آله نیز با مسلمانان در استغاثه و یاری طلبیدن از خداوند هم صدا بود، دست خود را به سوی آسمان بلند

کرده بود و عرضه می‌داشت: «اللَّهُمَّ أَنْجِزْ لِي مَا وَعَدْتَنِي، اللَّهُمَّ إِنْ تَهْلِكَ الْعَصَائِيَّةَ هَذِهِ الْعَصَائِيَّةَ لَا تُعِيدُ فِي الْأَرْضِ»؛ «۱» «خداوند! وعده‌ای را که به من داده‌ای تحقق ببخش، پروردگارا! اگر این گروه مؤمنان نابود شوند پرستش تو از زمین بر چیده خواهد شد» و آنقدر پیامبر صلی الله علیه و آله به این استغاثه و دعا ادامه داد که عبا از دوشش بر زمین افتاد. در این هنگام خداوند تقاضای شما را پذیرفت و فرمود: «من شما را با یک هزار نفر از فرشتگان که پشت سر هم فرود می‌آیند، کمک و یاری می‌کنم»؛ فَاسْتَجَابَ لَكُمْ أَنِّي مُمِدُّكُمْ بِالْفِ مِّنَ الْمَلَائِكَةِ مُرَدِّينَ. از ماده ارداف به معنی پشت سر هم قرار گرفتن است، بنابراین، مفهوم این کلمه این می‌شود که فرشتگان پشت سر یکدیگر برای یاری مسلمانان فرود آمدند. این احتمال نیز در معنی آیه داده شده است که منظور این است که این گروه هزار نفری، گروه‌های متعدد دیگری را پشت سر داشتند و به این ترتیب با آیه ۱۲۴ سوره آل عمران که می‌گوید پیامبر به مؤمنان می‌گفت: آیا کافی نیست که خداوند شما را به سه هزار نفر از فرشتگان یاری کند، تطبیق می‌نماید. ولی ظاهر این است که عدد فرشتگان در بدر یکهزار نفر بوده است و مردفین صفت آن یکهزار نفر است و آیه سوره آل عمران وعده‌ای بوده است به مسلمانان که حتی اگر لازم شود، خداوند عدد بیشتری را به یاری شما می‌فرستد. سپس برای اینکه کسی خیال نکند پیروزی به دست فرشتگان و مانند آنها است، حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۴۷۲ می‌گوید: «خداوند این کار را فقط برای بشارت و اطمینان قلب شما قرار داد»؛ وَ مَا جَعَلَهُ اللَّهُ إِلَّا بُشْرَى وَ لِتَطْمَئِنَّ بِهِ قُلُوبُكُمْ ... و گر نه «پیروزی جز از ناحیه خداوند نیست و ما فوق همه این اسباب ظاهری و باطنی اراده و مشیت او است»؛ ... وَ مَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنْ أَلَّاهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ زیرا خداوند، آنچنان قادر و قوی است که هیچکس نمی‌تواند در برابر اراده او ایستادگی کند و آنچنان حکیم و دانا است که یاری خود را جز در مورد افراد شایسته قرار نخواهد داد؛ ... إِنْ أَلَّاهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ.

آیا فرشتگان جنگیدند؟

در میان مفسران در این زمینه گفتگوی بسیار شده است، بعضی معتقدند که فرشتگان رسماً وارد صحنه نبرد شدند و با سلاح‌های مخصوص به خود، به لشکر دشمن حمله کردند و وعده‌ای از آنها را به خاک افکندند، پاره‌ای از روایات را نیز در این زمینه نقل کرده‌اند. ولی قرآینی در دست است که نشان می‌دهد نظر گروه دوم که می‌گویند: فرشتگان تنها برای دلگرمی و تقویت روحیه مؤمنان نازل شدند، به واقع نزدیکتر است. اولاً: در آیه فوق خواندیم که می‌فرمود: اینها تمام برای اطمینان قلب شما بوده است که با احساس این پشت گرمی بهتر مبارزه کنید، نه اینکه آنها اقدام به جنگ کرده باشند. ثانیاً: اگر بنا شود فرشتگان، شجاعانه سربازان دشمن را به خاک افکنده باشند، چه فضیلتی برای مجاهدان بدر باقی خواهد ماند که این همه در روایات از آنها سخن به میان آمده است. ثالثاً: تعداد مقتولان بدر ۷۰ نفر بود که قسمت مهمی از آنها با شمشیر علی علیه السلام به خاک افتادند و قسمت دیگری به دست جنگجویان اسلام که غالباً قاتلان آنها در تاریخ به نام ذکر شده‌اند، بنابر این چه باقی می‌ماند برای فرشتگان و چه کسی را آنها به خاک انداختند؟ سپس دومین نعمت خود را به مؤمنان یاد آور می‌شود و می‌گوید: «به خاطر بیاورید هنگامی را که خواب سبکی شما را فرو گرفت که مایه آرامش و امنیت روح و جسم شما از ناحیه خداوند شد»؛ إِذْ يُعَشِّكُمُ النُّعَاسَ أَمَنَةً مِنْهُ ... حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۴۷۳ «يُعَشِّي» از ماده «غشيان» به معنی پوشاندن و احاطه کردن است، گویی خواب همچون پرده‌ای بر آنها افکنده شد و آنها را پوشاند. نعاس به ابتدای خواب و یا خواب کم و سبک و آرام بخش گفته می‌شود و شاید اشاره به این است که در عین استراحت آنچنان خواب عمیقی بر شما مسلط نشد که دشمن بتواند از موقعیت استفاده کرده و بر شما شیخون بزند. به این ترتیب مسلمانان در آن شب پر اضطراب، از این نعمت بزرگی که فردای آن روز در میدان مبارزه به آنها کمک فراوانی کرد، بهره گرفتند. سومین موهبتی را که در آن میدان به شما ارزانی داشت این بود که: «آبی از آسمان برای شما فرو فرستاد»؛ ... وَ يُنَزِّلُ عَلَيْكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً ...، «تا به وسیله آن شما را پاک و پاکیزه کند و پلیدی شیطان را از شما دور سازد»؛ ...

لِيُطَهِّرَكُمْ بِهِ وَيُذْهِبَ عَنْكُمْ رِجْزَ الشَّيْطَانِ ... این پلیدی ممکن است و سوسه‌های شیطانی بوده و ممکن است پلیدی جسمانی بر اثر جنابت بعضی در آن شب و یا هر دو، در هر حال این آب حیاتبخش که در گودال‌های اطراف بدر جمع شده بود، در حالی که دشمن چاه‌ها را در اختیار گرفته بود و مسلمانان نیاز شدیدی برای شستشو و رفع عطش به آن داشتند همه این پلیدی‌ها را شست و با خود برد. به علاوه خداوند می‌خواست با این نعمت، «دل‌های شما را محکم دارد»؛ ... وَ لِيُزَيِّطَ عَلَى قُلُوبِكُمْ ... و نیز می‌خواست در آن شنزار که پای شما فرو می‌رفت و لغزنده بود، به وسیله ریزش باران «گام‌های شما را محکم کند»؛ ... وَ يُثَبِّتَ بِهِ الْأَقْدَامَ ...، این احتمال نیز وجود دارد که مراد از تثبیت اقدام، تقویت روحیه و افزودن میزان پایداری و استقامت آنها در پرتو این نعمت باشد و یا اشاره به هر دو قسمت باشد. دیگر از نعمت‌های پروردگار بر مجاهدان جنگ بدر، ترس و وحشتی بود که در دل دشمنان افکند و روحیه آنها را سخت متزلزل ساخت. در این باره می‌فرماید: «به خاطر بیاورید هنگامی را که پروردگار تو به فرشتگان وحی فرستاد، من با شما هستم و شما افراد با ایمان را تقویت کنید و ثابت قدم بدارید»؛ إِذْ يُوحِي رَبُّكَ إِلَى الْمَلَائِكَةِ أَنِّي مَعَكُمْ فَثَبَّتُوا الَّذِينَ آمَنُوا ...، «و به زودی در دل‌های کافران ترس و وحشت می‌افکنم»؛ حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۴۷۴ ... سَأَلْتَنِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ ...، و این راستی عجیب بود که ارتش نیرومند قریش در برابر سپاه کوچک مسلمانان - طبق نقل تواریخ - آنچنان روحیه خود را باخته بود که جمعی از درگیر شدن با مسلمانان بسیار وحشت داشتند، گاه پیش خود فکر می‌کردند اینها افراد عادی نیستند. بعضی می‌گفتند مرگ را بر شترهای خویش حمل کرده و از یثرب (مدینه) برایتان سوغات آورده‌اند. شک نیست که این رعب‌افکنی در دل دشمن که از عوامل مؤثر پیروزی بود بدون حساب نبود، آن پایداری مسلمانان، آن نماز جماعت و شعارهای گرم و داغشان، آن اظهار وفاداری مؤمنان راستین و سخنانی همچون سخنان سعد بن معاذ که به عنوان نمایندگی از طرف انصار به پیامبر صلی الله علیه و آله عرض کرد: «پدر و مادرم به فدایت باد ای رسول خدا، ما به تو ایمان آورده‌ایم و به نبوت تو گواهی داده‌ایم که هر چه می‌گویی از طرف خدا است، هر دستوری را می‌خواهی بده و از اموال ما هر چه می‌خواهی بگیری، به خدا سوگند اگر به ما فرمان دهی که در این دریا (اشاره به دریای احمر که در آن نزدیکی بود) فرو رویم، فرو خواهیم رفت. ما آرزو داریم خداوند به ما توفیق دهد خدمتی کنیم که مایه روشنی چشم تو شود». آری، اینگونه سخنان که به هر حال در میان دوست و دشمن پخش می‌شد به اضافه آنچه قبلاً از استقامت مردان و زنان مسلمان در مکه دیده بودند، همگی دست به دست هم داد و وحشت برای دشمنان آفرید. باد شدیدی که به سوی جبهه دشمن می‌وزید و رگباری که بر آنها فرود آمد و خاطره وحشتناک خواب عاتکه در مکه و مانند اینها عوامل دیگری برای وحشت و اضطراب آنها بود. سپس فرمانی را که در میدان بدر به وسیله پیامبر صلی الله علیه و آله به مسلمانان داده بود، به یاد آنها می‌آورد و آن این بود که هنگام نبرد با مشرکان از ضربه‌های غیر کاری پرهیزید و نیروی خود را در آن صرف نکنید، بلکه ضربه‌های کاری بر پیکر دشمن فرود آرید «ضربه بر بالاتر از گردن، بر مغزها و سرهای آنها فرود آرید»؛ ... فَأَضْرِبُوا فَوْقَ الْأَعْنَاقِ ... و دست و پای آنها را از کار ببندازید، ... وَأَضْرِبُوا مِنْهُمْ كُلَّ بَنَانٍ ... «بنان» جمع «بنانه» به معنی سر انگشت دست یا پا و یا خود انگشتان است و در آیه مورد بحث می‌تواند کنایه از دست و پا باشد و یا به معنی اصلی‌اش که انگشتان است؛ زیرا حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۴۷۵ قطع شدن انگشتان و از کار افتادن آنها اگر در دست باشد قدرت حمل سلاح را و اگر در پا باشد، قدرت حرکت را از انسان می‌گیرد. این احتمال نیز وجود دارد که اگر دشمن مهاجم پیاده باشد، هدف را سر او و اگر سواره باشد دست و پای او قرار دهید. همان‌طور که در سابق هم اشاره کردیم، بعضی این جمله را خطاب به فرشتگان می‌دانند ولی قراین نشان می‌دهد که مخاطب در این جمله مسلمانان هستند و اگر هم مخاطب فرشتگان باشند، ممکن است هدف از ضربه زدن بر مغزها و دست و پا ایجاد رعب و وحشت در آنها باشد، آنچنان که دست و پایشان در کار بلغزد و سرها به زیر آید. (البته این تفسیر بر خلاف ظاهر عبارت است و باید به کمک قرآینی که سابقاً در باره جنگ نکردن ملایکه گفتیم اثبات شود) بعد از همه گفتگوها برای اینکه کسی این فرمان‌های شدید و دستورات قاطع و کوبنده را بر خلاف آیین

جوانمردی و رحم و انصاف تصور نکند، می‌فرماید: اینها استحقاق چنین چیزی را دارند؛ زیرا آنها از در عداوت و دشمنی و عصیان و گردنکشی در برابر خداوند و پیامبرش در آمدند؛ ذَلِكْ بِأَنَّهُمْ شَاقُّوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ ... «شَاقُّوا» از ماده «شَقَّاق» در اصل به معنی شکاف و جدایی است و از آنجا که شخص مخالف و دشمن و عصیانگر، صف خود را جدا می‌کند به عمل او شقاق گفته می‌شود «و هر کس از در مخالفت و دشمنی با خداوند و پیامبرش در آید، گرفتار مجازات دردناک در دنیا و آخرت خواهد شد؛ زیرا خداوند (همانگونه که رحمتش وسیع و بی‌انتهاست) مجازاتش شدید و دردناک است»؛ ... وَمَنْ يُشَاقِقِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ سپس برای تأکید این موضوع می‌گوید: «این مجازات دنیا را بچشید- مجازات ضربه‌های سخت در میدان جنگ و کشته شدن و اسارت و شکست و ناکامی- و در انتظار مجازات سرای دیگر باشید؛ زیرا عذاب آتش در انتظار کافران است»؛ ذَلِكُمْ فَذُوقُوهُ وَأَنَّ لِلْكَافِرِينَ عَذَابَ النَّارِ. (۱)

فرار از جهاد ممنوع!

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا زَحْفًا فَلَا تُولُوهُمُ الْأَدْبَارَ (۱۵) وَمَنْ يُؤْلِهِمْ يَوْمَئِذٍ دُبرُهُ إِلَّا مُتَحَرِّفًا لِقِتَالٍ أَوْ مُتَحَيِّزًا إِلَىٰ فِتْنَةٍ فَفَدَّ بَاءً بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ وَمِأْوَاهُ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ (۱۶) فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَىٰ وَلِيُبْلِيَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْهُ بَلَاءً حَسِينًا إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (۱۷) ذَلِكُمْ وَأَنَّ اللَّهَ مُوهِنٌ كَيْدِ الْكَافِرِينَ (۱۸) «۱» ۱۵- ای کسانی که ایمان آورده‌اید، هنگامی که با انبوه کافران در میدان نبرد روبرو شوید، به آنها پشت نکنید. ۱۶- و هر کس در آن هنگام به آنها پشت کند- مگر در صورتی که هدفش کناره‌گیری از میدان برای حمله مجدد و یا به قصد پیوستن به گروهی (از مجاهدان) بوده باشد- (چنین کسی) گرفتار غضب پروردگار خواهد شد و ماوای او جهنم و چه بد جایگاهی است. ۱۷- این شما نبودید که آنها را کشتید، بلکه خداوند آنها را کشت و این تو نبودی (ای پیامبر که خاک و ریگ به صورت آنها) پاشیدی، بلکه خداوند پاشید و خداوند می‌خواست مؤمنان را به این وسیله به خوبی بیازماید، خداوند شنوا و دانا است. ۱۸- سرنوشت مؤمنان و کافران همان بود که دیدید و خداوند نقشه‌های کافران را سست می‌کند. همانگونه که در تفسیر آیات گذشته اشاره شد، بازگو کردن داستان جنگ بدر و نعمت‌های گوناگون خداوند بر مسلمانان نخستین در این جریان، به خاطر آن است که از گذشته برای آینده درس بیاموزند. لذا در آیات مورد بحث روی سخن را متوجه مؤمنان کرده و یک دستور کلی جنگی را به آنان توصیه و تأکید می‌کند و می‌گوید: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، هنگامی که با کافران در میدان جهاد روبرو شدید، به آنها پشت نکنید و حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۴۷۷ فرار اختیار ننمایید»؛ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا زَحْفًا فَلَا تُولُوهُمُ الْأَدْبَارَ. «لَقِيتُمُ» از ماده «لَقَاء» به معنای اجتماع و روبرو شدن است، ولی در بسیاری از موارد به معنی روبرو شدن در میدان جنگ آمده است. «زَحْف» در اصل به معنای حرکت کردن به سوی چیزی است، آنچنان که پاها به سوی زمین کشیده شود، همانند حرکت کودک قبل از آنکه راه بیافتد و یا شتر به هنگام خستگی که پای خود را به روی زمین می‌کشد. سپس به حرکت لشکر انبوه نیز گفته شده است؛ زیرا از دور چنان به نظر می‌رسد که گویی روی زمین می‌لغزند و به پیش می‌آیند. در آیه فوق به کار بردن کلمه «زحف» اشاره به این است که هر چند دشمن از نظر نفرات و تجهیزات فراوان بوده و شما در اقلیت قرار داشته باشید، نباید از میدان مبارزه فرار کنید، همانگونه که نفرات دشمن در میدان بدر چند برابر شما بود و پایداری به خرج دادید و سرانجام پیروز شدید. اصولاً فرار از جنگ یکی از بزرگترین گناهان در اسلام محسوب می‌شود، ولی با توجه به بعضی از آیات قرآن، آن را مشروط به این دانسته‌اند که جمعیت دشمن حد اکثر دو برابر مسلمانان باشد. «۱» به همین جهت در آیه بعد، مجازات دردناک فرار کنندگان از میدان جهاد را با ذکر استثناهای آن شرح می‌دهد و می‌فرماید: «کسانی که به هنگام مبارزه با دشمن پشت به آنها کنند- مگر در با هدف کناره‌گیری از میدان برای انتخاب یک روش جنگی و یا به قصد پیوستن به گروهی از مسلمانان و حمله مجدد- چنین کسی گرفتار غضب پروردگار خواهد

شد؛ و مَنْ يُؤَلِّهِمْ يَوْمَئِذٍ دُبُرُهُ إِلَّا مُتَحَرِّفًا لِقِتَالٍ أَوْ مُتَحَيِّرًا إِلَىٰ فِتْنَةٍ فَقَدْ بَاءَ بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ. همانگونه که مشاهده می‌کنیم، در این آیه دو صورت از مسأله فرار، استثناء شده که در ظاهر شکل فرار اما در باطن شکل مبارزه و جهاد دارد. نخست صورتی است که از آن تعبیر به «متحرفاً لقتال» شده، «متحرف» از ماده «تحرف» به معنای کناره گیری از وسط به اطراف و کناره‌ها است و منظور از این جمله این است که جنگجویان به عنوان یک تاکتیک جنگی از برابر دشمن بگریزند و به کناری حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۴۷۸ بروند که او را به دنبال خود بکشانند و ناگهان ضربه غافلگیرانه را بر پیکر او وارد سازند و یا به صورت جنگ و گریز دشمن را خسته کنند که جنگ گاهی حمله و گاهی عقب‌نشینی به عنوان حمله مجدد است و به قول عرب‌ها «الْحَرْبُ كَرٌّ وَ قَرٌّ» شکل دوم آن است که جنگجویی خود را در میدان تنها بیند و برای پیوستن به گروه جنگجویان عقب‌نشینی کند و پس از پیوستن به آنها حمله را آغاز نماید. به هر حال دستور تحریم فرار از میدان، نباید به شکل خشکی تفسیر شود که مانورها و تاکتیک‌های جنگی را از میان ببرد، همان مانورهایی که سرچشمه بسیاری از پیروزی‌هاست. در پایان آیه می‌فرماید: «نه تنها فرار کنندگان گرفتار خشم خدا می‌شوند، بلکه جایگاه آنها دوزخ و چه بد جایگاهی است»؛ ... وَ مَاوَاهُ جَهَنَّمُ وَ بَنَسَ الْمَصِيرُ. جمله «باء» از ماده «بواء» به معنای مراجعت و منزل گرفتن آمده، ولی ریشه آن به معنای صاف و مسطح کردن یک محل و مکان است و از آنجا که انسان به هنگام منزل گرفتن محل خود را صاف و مسطح می‌کند، این کلمه به این معنا آمده است. همچنین چون انسان به منزلگاه خویش مراجعت می‌کند، به معنای بازگشت نیز آمده است و در آیه بالا اشاره به این است که آنها مشمول غضب مستمر و مداوم پروردگار می‌شوند گویی در خشم و غضب پروردگار منزل گرفته‌اند. «ماوی» در اصل به معنای پناهگاه است و اینکه در آیه بالا می‌خوانیم ماوای فرار کنندگان از جهاد جهنم است، اشاره به این است که آنها با فرار می‌خواهند پناهگاهی برای خود انتخاب کنند که از هلاکت مصون بمانند ولی بر عکس پناهگاه آنها جهنم می‌شود، نه تنها در جهان دیگر بلکه در این جهان نیز در جهنمی سوزان از ذلت و بدبختی و شکست و محرومیت، پناه خواهند گرفت. لذا در کتاب عیون الاخبار، امام علی بن موسی الرضا علیه السلام در پاسخ یکی از دوستانش که از فلسفه بسیاری از احکام سؤال می‌کند، در زمینه فلسفه تحریم فرار از جهاد می‌نویسد: خداوند به این دلیل فرار از جهاد را تحریم کرده که موجب وهن و سستی در دین و تحقیر برنامه پیامبران و امامان و پیشوایان عادل شود و نیز سبب می‌شود که آنها نتوانند بر دشمنان پیروز شوند و دشمن را به خاطر مخالفت با دعوت به توحید پروردگار حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۴۷۹ و اجرای عدالت و ترک ستمگری و از میان بردن فساد کیفر دهند، به علاوه سبب می‌شود که دشمنان در برابر مسلمانان جسور و حتی مسلمانان به دست آنها اسیر و مقتول شوند و سرانجام آیین خداوند عز و جل بر چیده شود. در میان امتیازات فراوانی که علی علیه السلام داشت و گاهی خود به عنوان سرمشق برای دیگران به آن اشاره می‌کند، همین مسأله عدم فرار از میدان جهاد است. آنجا که می‌فرماید: «فَإِنِّي لَمْ أَفْرَمَنَّ مِنَ الرَّحْفِ قَطُّ، وَ لَمْ يَبَارِزْنِي أَحَدٌ إِلَّا سَقَيْتِ الْأَرْضَ مِنْ دَمِهِ»؛ «۱» «من هیچگاه از برابر انبوه دشمن فرار نکردم (با اینکه در طول عمرم در میدان‌های زیاد شرکت جستم) و هیچ کس در میدان جنگ با من روبرو نشد مگر اینکه زمین را از خورش سیراب کردم». عجیب این است که جمعی از مفسران اهل تسنن اصرار بر این دارند که حکم آیه فوق مخصوص جنگ بدر بوده است و این تهدید و تشدید که در زمینه فرار از جهاد در آن بیان شده مربوط به جنگجویان بدر است، در حالی که نه تنها دلیلی در آیه بر اختصاص نیست، بلکه مفهوم آیه یک مفهوم کلی در باره همه جنگجویان و مجاهدان است، فراین دیگر در آیات و روایات نیز این موضوع را تأیید می‌کند (البته این حکم اسلامی شرایطی دارد که در آیات آینده از همین سوره بیان خواهد شد) سپس برای اینکه مسلمانان از پیروزی بدر مغرور نشوند و تنها بر نیروی جسمانی خودشان تکیه نکنند، بلکه همواره دل و جان خود را به یاد خدا و مدد‌های او گرم و روشن نگاه دارند می‌گوید: «این شما نبودید که دشمنان را در میدان بدر کشتید، بلکه خداوند آنها را به قتل رساند»؛ فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَ لَكِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ...؛ «و تو ای پیامبر نیز خاک و ریگ در صورت آنها نپاشیدی، بلکه خدا پاشید»؛ ... وَ مَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَ لَكِنَّ اللَّهَ رَمَىٰ در روایات اسلامی آمده است که

در روز بدر، پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: مثنی از خاک و سنگریزه از زمین بردار و به من بده، علی علیه السلام چنین کرد و پیامبر صلی الله علیه و آله آنها را به سوی مشرکان پرتاب کرد و فرمود: «شَاهَتِ الْوُجُوهُ»؛ «۲» «رویتان زشت و سیاه باد!» و نوشته‌اند این کار اثر معجز آسایی داشت و از آن گرد و غبار و سنگ ریزه در چشم دشمنان فرو حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۴۸۰ ریخت و وحشتی از آن به همه دست داد. شک نیست که در ظاهر، همه این کارها را پیامبر صلی الله علیه و آله و مجاهدان بدر انجام دادند، اما اینکه می‌گوید شما نبودید که این کار را کردید، اشاره به این است که اولاً: قدرت جسمانی و روحانی و نیروی ایمان که سرچشمه این برنامه‌ها بود، از ناحیه خداوند به شما بخشیده شد و شما به نیروی خدا داد در راه او گام برداشتید. و ثانیاً: در میدان بدر حوادث معجز آسایی که سابقاً به آن اشاره کردیم تحقق یافت که مایه تقویت روحیه مجاهدان اسلام و موجب شکست روحیه دشمنان شد. این تأثیر فوق العاده نیز از ناحیه پروردگار بود. در حقیقت آیه فوق، اشاره لطیفی است به مکتب «لا- جَبْرَ وَ لَا تَفْوِیضَ بَلْ أَمْرٌ بَيْنَ الْأَمْرَيْنِ»؛ «نه اجبار است و نه واگذاری مطلق بلکه چیزی در میان این دو است» زیرا در عین اینکه نسبت کشتن دشمنان را به مسلمانان و نسبت پاشیدن خاک را به پیامبر صلی الله علیه و آله می‌دهد، در عین حال از آنها این نسبت را سلب می‌کند. بدون شک در چنین عبارتی تناقضی وجود ندارد، بلکه هدف این است که این کار، هم کار شما بود و هم کار خداوند، کار شما بود چون به اراده شما انجام گرفت و کار خداوند بود چون نیرو و مدد از ناحیه او بود، بنابر این آنها که پنداشته‌اند آیه فوق دلیل بر مکتب جبر است، پاسخشان در خود آیه نهفته شده است. اینکه قائلین به وحدت وجود، آیه را دستاویزی برای مکتب خود قرار داده‌اند، پاسخ آن نیز در خود این آیه به طرز لطیفی منعکس است؛ زیرا اگر منظور بیان این باشد که خداوند و خلق یکی هستند، نباید نسبت فعل را به صورتی برای آنها اثبات و به صورتی از آنها نفی کند. این نفی و اثبات خود دلیل بر تعدد مخلوق و خالق است و اگر فکر خود را از پیش داورهای نادرست و تعصب آمیز خالی کنیم، خواهیم دید که آیه ارتباطی با هیچیک از مکتب‌های انحرافی ندارد، بلکه تنها به مکتب واسطه و امر بین الامرین اشاره می‌کند. آن هم به خاطر یک هدف تربیتی یعنی از میان بردن آثار غرور که معمولاً- بعد از پیروزی‌ها، دامنگیر افراد می‌شود. در پایان آیه، اشاره به نکته مهم دیگری می‌کند: میدان بدر یک میدان آزمایش برای مسلمانان بود و خداوند می‌خواست مؤمنان را از سوی خود به وسیله این پیروزی حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۴۸۱ بیازماید؛ ... وَ لِيُبَيِّنَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْهُ بَلَاءٌ حَسِينًا ... «بلاء» در اصل به معنای آزمایش کردن است. منتهی گاهی به وسیله نعمت‌هاست که آن را بلاء حسن می‌گویند و گاهی به وسیله مصیبت‌ها و مجازات‌هاست که به آن بلاء سِیِّء گفته می‌شود، چنانکه در باره بنی اسرائیل می‌خوانیم: ... وَ بَلَوْنَاهُمْ بِالْحَسَنَاتِ وَ السَّيِّئَاتِ ... «آنها را به وسیله نعمت‌ها و مصایب آزمودیم». «۱» خداوند می‌خواست در نخستین برخورد مسلحانه مؤمنان با دشمنان نیرومند، طعم پیروزی را به آنها بچشانند و نسبت به آینده امیدوار و دلگرم سازد، این موهبت الهی آزمونی برای همه آنها بود، ولی هرگز نباید آنها از این پیروزی نتیجه منفی بگیرند و گرفتار غرور شوند، دشمن را کوچک بشمرند، خودسازی و آمادگی را فراموش کنند و از اتکای به لطف پروردگار غفلت نمایند. لذا با این جمله، آیه را تمام می‌کند که: «خداوند هم شنوا و هم داناست»؛ ... إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ. یعنی خدا صدای استغاثه پیامبر صلی الله علیه و آله و مؤمنان را شنید و از صدق نیت و اخلاص آنها آگاه و با خبر بود و به همین دلیل همگی را مشمول لطف قرار داد و بر دشمن پیروز ساخت و در آینده نیز خداوند بر طبق نیت و میزان اخلاص و اندازه پایمردی و استقامت مسلمانان با آنها رفتار خواهد کرد، مؤمنان مخلص و مجاهد سرانجام پیروز می‌شوند و متظاهران ریاکار و سخنگویان بی عمل شکست خواهند خورد. در آیه بعد برای تأکید و تعمیم این موضوع می‌فرماید: سرنوشت مؤمنان و کافران و عاقبت کارشان همان بود که شنیدید. سپس به عنوان ذکر علت می‌گوید خداوند نقشه‌های کافران را در برابر مؤمنان ضعیف و سست می‌کند تا نتوانند آسیبی به آنها و برنامه‌هایشان برسانند؛ وَ أَنَّ اللَّهَ مُهِينٌ كَيْدِ الْكَافِرِينَ «۲» حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۴۸۲ إِنَّ تَسِيئَتِهِمْ لَفُتْحٌ وَإِنْ تَنَتَّهُوْا فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَإِنْ تَعُودُوا نَعُدْ وَ لَنْ نُغْنِيَنَّ عَنْكُمْ فِتْنَتَكُمْ شَيْئاً وَ لَوْ كَثُرَتْ وَ

أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ (۱۹) «۱» ۱۹- اگر شما خواهان فتح و پیروزی هستید به سراغ شما آمد و اگر (از مخالفت) خود داری کنید برای شما بهتر است و اگر باز گردید ما هم باز خواهیم گشت (اگر به مخالفت‌های خود ادامه دهید ما شما را گرفتار دشمن خواهیم کرد) و جمعیت شما هر چند زیاد باشند شما را بی نیاز (از یاری خدا) نخواهد کرد و خداوند با مؤمنان است. در اینکه روی سخن در آیه فوق به سوی چه اشخاصی است؟ میان مفسران گفتگو است. گروهی معتقدند مخاطب در این آیه، مشرکان‌اند. زیرا آنها پیش از آنکه از مکه به سوی میدان بدر خارج شوند، کنار خانه کعبه آمدند و روی غروری که داشتند و خود را بر حق می‌پنداشتند، دست در پرده‌های خانه کعبه زدند و گفتند: «اللَّهُمَّ انصُرْ أَعْلَى الْجُنْدَيْنِ وَإِخْدَى الْفِتْيَانِ وَ أَكْرَمِ الْحَزِينِينَ»؛ «خدایا! از میان این دو لشکر آن گروه که برتر، هدایت یافته‌تر و گرمی‌تر است پیروز گردان!» و نیز نقل شده که ابو جهل در دعای خود گفت: خداوند آیین ما یک آیین کهن و قدیمی است، اما آیین محمد تازه و خام است، هر کدام از این دو آیین نزد تو محبوب‌تر است، پیروانش را پیروز بگردان. لذا بعد از پایان جنگ بدر، آیه فوق نازل شد و به آنها چنین گفت: «اگر شما خواهان فتح و پیروزی و آیین حق هستید که آیین محمد صلی الله علیه و آله پیروز شد و حقانیت آن بر شما آشکار گردید»؛ «إِنْ تَسْتَفْتِحُوا فَقَدْ جَاءَكُمْ الْفَتْحُ ...» «و اگر دست از آیین شرک و مخالفت فرمان خداوند بردارید، به سود شماست»؛ «... وَإِنْ تَتَّبِعُوا فَهَوْ خَيْرٌ لَكُمْ ...» «و اگر به سوی جنگ با مسلمانان باز گردید، ما هم بار دیگر به سوی شما باز می‌گردیم»؛ یعنی مسلمانان را پیروز و شما را مغلوب خواهیم ساخت؛ «... وَإِنْ تَعُودُوا نَعُدْ ...» حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۴۸۳ و هرگز به فزونی جمعیت خود مغرور نشوید؛ زیرا «جمعیت شما هر چند زیاد باشد، موجب بی نیازی شما نخواهد بود»؛ «... لَنْ تُغْنِيَ عَنْكُمْ فِتْكَكُمْ شَيْئًا وَ لَوْ كَثُرَتْ ...» «و خداوند با مؤمنان است»؛ «... وَ أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ ...» ولی چیزی که این تفسیر را از نظر دور می‌سازد، این است که در آیات قبل و بعد همگی روی سخن با مؤمنان بوده و مفهوم آیات نشان می‌دهد که در میان آنها یک نوع پیوند معنوی وجود دارد. بنابر این در این میانه در یک آیه، تنها روی سخن به کفار باشد، بعید به نظر می‌رسد. لذا گروهی از مفسران مخاطب را مؤمنان دانسته‌اند و بهترین راه تفسیر آیه طبق این نظر چنین است: بعد از جنگ بدر- چنانکه دیدیم- میان بعضی از مسلمانان تازه کار و ضعیف الایمان بر سر تقسیم غنایم جنگی گفتگو واقع و آیات نازل شد و آنها را توبیخ کرد و غنایم را در بست در اختیار پیامبر صلی الله علیه و آله گذارد و او هم به‌طور مساوی در میان مسلمانان تقسیم کرد. سپس برای تعلیم و تربیت مؤمنان، حوادث جنگ بدر را به یاد آنها آورد که چگونه خداوند آنها را در برابر یک گروه نیرومند پیروز کرد. این آیه نیز همان مطلب را دنبال می‌کند که اگر شما مسلمانان، از خداوند تقاضای فتح و پیروزی کردید، خداوند دعای شما را مستجاب کرد و پیروز شدید. اگر از اعتراض و گفتگو در برابر پیامبر صلی الله علیه و آله خودداری کنید، به سود شماست. اگر به همان روش اعتراض آمیز خود باز گردید، ما هم باز می‌گردیم و شما را در چنگال دشمن تنها رها می‌سازیم. جمعیت شما هر چند زیاد هم باشند، بدون یاری خدا کاری از پیش نخواهند برد. خداوند با مؤمنان راستین و مطیع فرمان او و پیامبرش می‌باشد. از آنجا که مخصوصاً آیات آینده نیز مسلمانان را در پاره‌ای از مخالفت‌ها مورد ملامت قرار می‌دهد و در آیات گذشته نیز همین معنا را خواندیم و نیز از آنجا که پیوند میان این آیات یک پیوند معنوی آشکار است، تفسیر دوم قوی‌تر به نظر می‌رسد. و خداوند با مؤمنان راستین و مطیع فرمان او و پیامبرش می‌باشد. «۱»

شنودگان ناشنوا!

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَ لَا تَوَلَّوْا عَنَّهُ وَ أَنتُمْ تَسْمَعُونَ (۲۰) وَ لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ قَالُوا سَمِعْنَا وَ هُمْ لَا يَسْمَعُونَ (۲۱) إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ (۲۲) وَ لَوْ عَلِمَ اللَّهُ فِيهِمْ خَيْرًا لَأَسْمَعَهُمْ وَ لَوْ أَسْمَعَهُمْ لَتَوَلَّوْا وَ هُمْ مُعْرِضُونَ (۲۳) «۱» ۲۰- ای کسانی که ایمان آورده‌اید اطاعت خدا و پیامبرش را کنید و سرپیچی ننمایید در حالی که سخنان او را می‌شنوید. ۲۱- و همانند کسانی نباشید که می‌گفتند: شنیدیم ولی در حقیقت نمی‌شنیدند. ۲۲- بدترین جنبندهاگان نزد خدا افراد کر و لالی هستند که

اندیشه نمی‌کنند. ۲۳- و اگر خداوند خیری در آنها می‌دانست (حرف حق را) به گوش آنها می‌رسانید ولی (با این حالی که دارند) اگر حق را به گوش آنها برساند سرپیچی کرده و روگردان می‌شوند. این آیات تعقیب بحثهای گذشته در زمینه دعوت مسلمانان به اطاعت کامل از پیامبر اسلام در جنگ و صلح و در همه برنامه‌هاست، لحن آیات نشان می‌دهد که بعضی از مؤمنان از وظیفه خود در این زمینه کوتاهی کرده بودند لذا در نخستین آیه می‌گوید: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید اطاعت خدا و پیامبرش کنید»؛ یا *أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ ...* و باز برای تأکید اضافه می‌کند: «هیچگاه از اطاعت فرمان او روی گردان نشوید در حالی که سخنان او و اوامر و نواہیش را می‌شنوید»؛ ... *وَلَا تَوَلَّوْا عَنَّهُ وَ أَنتُمْ تَسْمَعُونَ*. شک نیست که اطاعت فرمان خدا بر همه لازم است چه مؤمنان و چه کافران ولی از آنجا که مخاطبین پیامبر و شرکت کنندگان در برنامه‌های تربیتی او، مؤمنان بودند روی سخن در اینجا با آنهاست. حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۴۸۵ در آیه بعد بار دیگر روی همین مسأله تکیه کرده، می‌گوید: «همانند کسانی نباشید که می‌گفتند شنیدیم ولی در حقیقت نمی‌شنیدند»؛ *وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ قَالُوا سَمِعْنَا وَ هُمْ لَا يَسْمَعُونَ*. این تعبیر جالبی است که قرآن در باره کسانی که می‌دانند ولی عمل نمی‌کنند و می‌شنوند ولی ترتیب اثر نمی‌دهند و ظاهراً در صف مؤمنانند ولی مطیع فرمان نیستند ذکر کرده است، می‌گوید: آنها گوش شنوا دارند الفاظ و سخنان را می‌شنوند و معانی آن را می‌فهمند اما چون بر طبق آن عمل نمی‌کنند گویی اصلاً کر هستند؛ زیرا همه این مسائل مقدمه عمل است و هنگامی که عمل نباشد مقدمات بی فایده است. در باره اینکه این افراد که قرآن می‌گوید دارای چنین صفتی هستند و مسلمانان باید بهوش باشند که مثل آنها نشوند چه اشخاصی می‌باشند؟ بعضی احتمال داده‌اند منظور منافقانی هستند که خود را در صف مسلمانان جا زده بودند و بعضی گفته‌اند اشاره به گروهی از یهود می‌باشد و بعضی اشاره به مشرکان عرب دانسته‌اند، ولی هیچ مانعی ندارد که همه گویندگان بدون عمل، از این گروه‌های سه گانه، در مفهوم آیه وارد باشند. از آنجا که گفتار بدون عمل و شنیدن بدون ترتیب اثر یکی از بزرگترین بلاهای جوامع انسانی و سرچشمه انواع بدبختی‌هاست، بار دیگر در آیه بعد روی همین مسأله تکیه کرده و با بیان زیبایی دیگری بحث را ادامه می‌دهد و می‌گوید: «بدترین جنیندگان نزد خدا افرادی هستند که نه گوش شنوا دارند، و نه زبان گویا، و نه عقل و درک، کر و لال و بی‌عقلند»؛ *إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الضُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَقُولُونَ*. از آنجا که قرآن کتاب عمل است نه یک کتاب تشریفاتی همه جا روی نتایج تکیه می‌کند و اصولاً هر موجود بی‌خاصیتی را معدوم، و هر زنده بی‌حرکت و بی‌اثری را مرده، و هر عضوی از اعضای انسان که در مسیر هدایت و سعادت او اثر بخش نباشد همانند فقدان آن می‌شمرد، در این آیه نیز کسانی که ظاهراً گوش‌های سالم دارند ولی در مسیر شنیدن آیات خدا و سخنان حق و برنامه‌های سعادت بخش نیستند، آنها را فاقد گوش می‌داند و کسانی که زبان سالمی دارند اما مهر سکوت بر لب زده نه دفاعی از حق می‌کنند و نه مبارزه‌ای با ظلم و فساد نه ارشاد جاهل و نه امر به معروف و نه نهی از منکر و حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۴۸۶ نه دعوت به راه حق بلکه این نعمت بزرگ خدا را در مسیر بیهوده گویی یا تملق و چاپلوسی در برابر صاحبان زر و زور و یا تحریف حق و تقویت باطل به کار می‌گیرند همچون افراد لال و گنگ می‌داند و آنان که از نعمت هوش و عقل بهره‌مندند اما درست نمی‌اندیشند همچون دیوانگان می‌شمرد! در آیه بعد می‌گوید: خداوند هیچگونه مضایقه در دعوت آنها به سوی حق ندارد اگر آنها آمادگی می‌داشتند و خدا از این نظر خیر و نیکی در آنها می‌دید حرف حق را بهر صورت بود بگوش آنها می‌رسانید»؛ *وَلَوْ عَلِمَ اللَّهُ فِيهِمْ خَيْرًا لَأَسْمَعَهُمْ ...* در پاره‌ای از روایات آمده است که جمعی از بت پرستان لجوج نزد پیامبر آمدند گفتند: اگر جد بزرگ ما قصی بن کلاب را از قبر زنده کنی و گواهی به نبوت تو دهد ما همگی تسلیم خواهیم شد! آیه فوق نازل شد و گفت اگر اینها همین سخن را از روی حقیقت می‌گفتند خداوند به طرز معجز آسایی این کار را برای آنها انجام می‌داد. ولی آنها دروغ می‌گویند و بهانه می‌گیرند و هدفشان شانه خالی کردن از زیر بار حق است. و اگر با این حال خداوند خواسته آنها را بپذیرد و سخنان حق را بیش از این به گوش آنها بخواند و یا جدشان قصی بن کلاب را زنده کند و گواهی او را بشنوند باز روگردان می‌شوند و اعراض می‌کنند؛ *وَلَوْ أَسْمَعَهُمْ لَتَوَلَّوْا وَ هُمْ*

مُعْرُضُونَ. این جمله‌ها در باره کسانی است که بارها سخنان حق را شنیده‌اند و آیات روح پرور قرآن به گوش آنها رسیده و محتوای عالی آن را فهمیده‌اند ولی باز بر اثر تعصب و لجاجت در مقام انکار بر آمدند این چنین افراد شایستگی هدایت را بر اثر اعمالشان از دست داده‌اند و دیگر خدا و پیامبرش را با آنها کاری نیست. این آیه جواب دندان شکنی است برای پیروان مکتب جبر و نشان می‌دهد که سر چشمه همه سعادت‌ها از خود انسان شروع می‌شود و خداوند هم بر طبق آمادگی‌ها و شایستگی‌هایی که مردم از خود نشان می‌دهند با آنها رفتار می‌کند. در اینجا باید به دو نکته توجه کرد: ۱- گاهی بعضی از افراد تازه کار از آیه فوق یک قیاس منطقی درست می‌کنند و از آن نتیجه گیج کننده‌ای برای خود می‌گیرند و می‌گویند: قرآن در آیه بالا می‌گوید اگر خدا خیری در آنها بداند حق را به گوش آنها می‌رساند و اگر حق را بگوش آنها برساند حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۴۸۷ سرپیچی می‌کنند، نتیجه این دو جمله این می‌شود که اگر خداوند خیری در آنها ببیند سرپیچی می‌کنند! و این نتیجه، نتیجه درستی نیست. ولی اشتباه آنها در این است که جمله حق را بگوش آنها می‌رساند در قسمت اول سخن مفهومش این است که اگر آنها زمینه آماده‌ای داشته باشند حق را بگوش آنها می‌رساند. ولی در قسمت دوم سخن مفهومش این است که اگر با فراهم نبودن زمینه چنین کاری را کند آنها سرپیچی می‌کنند. بنابر این جمله فوق در دو معنی مختلف و جداگانه در آیه فوق به کار رفته است و با این حال نمی‌توان از آنها یک قیاس منطقی تشکیل داد (دقت کنید). این درست به آن می‌ماند که کسی بگوید من اگر می‌دانستم فلان کس دعوت مرا می‌پذیرد از او دعوت می‌کردم، ولی در حال حاضر وضع طوری است که اگر دعوت کنم نخواهد پذیرفت بنابر این دعوت نخواهم کرد. ۲- شنیدن سخن حق مراحل دارد: گاهی انسان تنها الفاظ و عباراتی را می‌شنود بدون اینکه در مفهوم آنها بیندیشد گروهی از افراد لجوج هستند که حتی حاضر به این مقدار شنیدن نیز نیستند. چنانکه قرآن می‌گوید: وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَسْمَعُوا لِهَذَا الْقُرْآنِ وَالْغَوْا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَعْلَمُونَ؛ «کافران گفتند گوش به این قرآن فرانهید و سر و صدا ایجاد کنید شاید شما پیروز شوید و کسی سخن حق را نشنود». «۱» و گاه انسان حاضر به شنیدن الفاظ و سخنان هست ولی هیچگاه تصمیم به عمل ندارد همچون منافقانی که در آیه ۱۶ سوره محمد صلی الله علیه و آله به آنها اشاره شده است آنجا که می‌گوید: وَمِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ حَتَّى إِذَا خَرَجُوا مِنْ عِنْدِكَ قَالُوا لِلَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ مَاذَا قَالَ آنفأ...؛ «بعضی از آن منافقان هستند که به سخنان تو گوش فرا می‌دهند اما هنگامی که از نزد تو بیرون می‌روند از روی انکار و یا مسخره به افراد آگاه می‌گویند این چه سخنی بود که محمد صلی الله علیه و آله می‌گفت.» حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۴۸۸ و گاه وضع آنها طوری است که حس تشخیص نیک و بد از آنها چنان سلب شده که حتی اگر گوش فرا دهند مطلب حق را درک نمی‌کنند و این خطرناک‌ترین مرحله است. قرآن در باره همه این گروه‌های سه‌گانه می‌گوید: آنان در حقیقت افراد کر و ناشنوا هستند زیرا شنوای حقیقی کسی است که هم گوش فرا می‌دهد و هم درک می‌کند و می‌اندیشد و هم تصمیم بر عمل از روی اخلاص دارد. و چه بسیار در عصر و زمان ما کسانی که به هنگام شنیدن آیات قرآن (بلا تشبیه همانند شنیدن آهنگ‌های موسیقی) احساسات نشان می‌دهند و سر و صدا و جمله‌هایی که حاکی از شور و هیجان است ظاهر می‌سازند، ولی تمام همتشان همین است و بس و در عمل آلودگان بینوایی هستند که هیچ شباهتی با محتوای قرآن ندارند «۱». حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۴۸۹

انفال

يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ قُلِ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (۱) «۱» ۱- از تو در باره انفال (غنائم و هرگونه مال بدون مالک مشخص) سؤال می‌کنند بگو: انفال مخصوص خدا و پیامبر است، پس از (مخالفت فرمان) خدا بپرهیزید و میان برادرانی را که با هم ستیزه دارند آشتی دهید و اطاعت خدا و پیامبرش را کنید اگر ایمان دارید.

شان نزول:

از ابن عباس چنین نقل شده که پیامبر صلی الله علیه و آله در روز جنگ بدر برای تشویق جنگجویان اسلام جوئری برای آنها تعیین کرد و مثلاً فرمود کسی که فلان فرد دشمن را اسیر کند و نزد من آورد، چنین پاداشی را به او خواهم داد، این تشویق (علاوه بر روح ایمان و جهاد که در وجود آنها شعله‌ور بود) سبب شد که سربازان جوان پیامبر صلی الله علیه و آله در یک مسابقه افتخار آمیز با سرعت به سوی هدف بشتابند، ولی پیر مردان و افراد سالخورده در زیر پرچم‌ها توقف کردند، هنگامی که جنگ بدر پایان پذیرفت، جوانان برای گرفتن پاداش‌های افتخار آمیز خود به خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله شتافتند، اما پیر مردان به آنها گفتند که ما حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۴۹۰ نیز سهمی داریم؛ زیرا ما تکیه‌گاه و مایه دلگرمی شما بودیم و اگر کار بر شما سخت می‌شد و عقب‌نشینی می‌کردید، حتماً به سوی ما می‌آمدید، در این موقع میان دو نفر از انصار مشاجره لفظی پیدا شد و راجع به غنائم جنگ با یکدیگر گفتگو کردند، آیه فوق نازل شد و صریحاً غنائم را متعلق به پیغمبر صلی الله علیه و آله معرفی کرد که هرگونه بخواهد با آن رفتار کند، پیامبر صلی الله علیه و آله هم آنرا به‌طور مساوی در میان همه جنگجویان تقسیم کرد و دستور داد که میان برادران دینی صلح و اصلاح شود. همانگونه که در شان نزول خواندیم آیه فوق پس از جنگ بدر نازل شده و پیرامون غنائم جنگی صحبت می‌کند و به صورت قانون کلی، یک حکم وسیع اسلامی را بیان می‌دارد، خطاب به پیامبر صلی الله علیه و آله کرده و می‌گوید: «از تو در باره انفال سؤال می‌کنند»؛ *يَسْئَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ ...* «بگو انفال مخصوص خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله است»؛ *... قُلِ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ ...* بنابر این، «تقوا را پیشه کنید و در میان خود اصلاح کنید و برادرانی را که با هم ستیزه کرده‌اند آشتی دهید»؛ *... فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَضِلُّوا ذاتَ بَيْنِكُمْ ...* «و اطاعت خدا و پیامبرش کنید، اگر ایمان دارید»؛ *وَ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ إِنَّ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ*. یعنی تنها ایمان با سخن نیست، بلکه جلوه‌گاه ایمان، اطاعت بی قید و شرط در همه مسائل زندگی از فرمان خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله است، نه تنها در غنائم جنگی در همه چیز باید گوش به فرمان و تسلیم اوامر آنها باشید.

انفال چیست؟

انفال در اصل از ماده نفل (بر وزن نفع) به معنی زیادی است، و این که به نمازهای مستحب نافله گفته می‌شود چون اضافه بر واجبات است، و همچنین اگر نوه را نافله می‌گویند به خاطر این است که بر فرزندان افزوده می‌شود، نوفل به کسی گفته می‌شود که بخشش زیاد داشته باشد. و اگر به غنائم جنگی نیز انفال گفته شده است، یا به جهت این است که یک سلسله اموال اضافی است که بدون صاحب می‌ماند و به دست جنگجویان می‌افتد در حالی که حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۴۹۱ مالک خاصی برای آن وجود ندارد، و یا به این جهت است که جنگجویان برای پیروزی بر دشمن می‌جنگند، نه برای غنیمت، بنابر این غنیمت یک موضوع اضافی است که به دست آنها می‌افتد. در اینجا به سه نکته مهم باید توجه داشت: ۱- گرچه آیه فوق در زمینه غنائم جنگی وارد شده است، ولی مفهوم آن یک حکم کلی و عمومی است، و تمام اموال اضافی یعنی آنچه مالک خصوصی ندارد را شامل می‌شود، به همین دلیل در روایاتی که از طریق اهلبیت علیهم السلام به ما رسیده می‌بینیم که مفهوم وسیعی برای انفال بیان شده است، در روایات معتبر از امام باقر و امام صادق علیه السلام چنین می‌خوانیم: «أَنَّ الْأَنْفَالَ كُلَّ مَا أَخَذَ مِنْ دَارِ الْحَرْبِ مِنْ غَيْرِ قِتَالٍ كَالَّذِي أَنْجَلَى أَهْلَهَا وَ هُوَ الْمَسْمِيُّ فَيْثًا وَ مِيرَاثًا مِنْ لَا وَارِثَ لَهُ وَ قِطَاعَ الْمُلُوكِ، إِذَا لَمْ تَكُنْ مَغْصُوبَةً وَ الْأَجَامَ وَ بَطُونَ الْأُودِيَّةِ وَ الْأَرْضُونَ الْمَوَاتِ، فَإِنَّهَا لِلَّهِ وَ لِرَسُولِهِ وَ مِنْ بَعْدِهِ لِمَنْ قَامَ مَقَامَهُ يَصْرِفُهُ حَيْثُ شَاءَ مِنْ مَصَالِحِهِ وَ مَصَالِحِ عِيَالِهِ»؛ «۱» «انفال اموالی است که از دار الحرب بدون جنگ گرفته می‌شود و همچنین سرزمینی که اهلس آنرا ترک کرده و از آن هجرت می‌کنند- و آن فیء نامیده می‌شود- و میراث کسی که وارثی نداشته باشد، و سرزمین و اموالی که پادشاهان به این و آن می‌بخشیدند- در صورتی که

صاحب آن شناخته نشود- و بیشه‌زارها و جنگل‌ها و دره‌ها و سرزمین‌های موات که همه این‌ها از آن خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله و بعد از او برای کسی است که قائم مقام او است، و او آن را در هر راه که مصلحت خویش و مصلحت مردمی که تحت تکفل او هستند ببیند، مصرف خواهد کرد.» گرچه همه غنائم جنگی در حدیث بالا نیامده است، ولی در حدیث دیگری که از امام صادق علیه السلام نقل شده می‌خوانیم: «إِنَّ غَنَائِمَ بَدْرِ كَانَتْ لِرَسُولِ اللَّهِ خَاصَّةً فَقَسَمَهَا بَيْنَهُمْ تَفْضُّلاً مِنْهُ؛» «۲» «غنائم بدر مخصوص پیامبر صلی الله علیه و آله بود و او به عنوان بخشش آنها را در میان جنگجویان تقسیم کرد.» از آنچه گفته شد چنین نتیجه می‌گیریم که مفهوم اصلی انفال نه تنها غنائم جنگی بلکه همه اموالی را که مالک خصوصی ندارد شامل می‌شود و تمام این اموال متعلق به حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۴۹۲ خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله و قائم مقام او است، و به تعبیر دیگر متعلق به حکومت اسلامی است و در مسیر منافع عموم مسلمین مصرف می‌گردد. منتها در مورد غنائم جنگی و اموال منقولی که با پیکار به دست سربازان می‌افتد، قانون اسلام- چنانکه در همین سوره شرح خواهیم داد- بر این قرار گرفته که چهار پنجم آنرا به عنوان تشویق و جبران گوشه‌ای از زحمات جنگجویان به آنها داده شود، و تنها یک پنجم از آن به عنوان خمس در مصارفی که ذیل آیه ۴۱ آمده مصرف گردد و به این ترتیب غنائم نیز در مفهوم عمومی انفال مندرج است و در اصل، ملک حکومت اسلامی است و بخشیدن چهار پنجم آن به جنگجویان به عنوان عطیه و تفضل است (دقت کنید). ۲- ممکن است تصور شود که آیه فوق (بنابر این که غنائم جنگی را نیز شامل شود) با آیه چهل و یکم همین سوره که می‌گوید: تنها یک پنجم غنائم (خمس آنها) متعلق به خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله و سایر مصارف است منافات دارد زیرا مفهوم آن این است که چهار پنجم باقیمانده به جنگجویان متعلق است. ولی با توجه به آنچه در بالا گفته شد، روشن می‌شود که غنائم جنگی در اصل همه متعلق به خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله است، و این یک نوع بخشش و تفضل می‌باشد که چهار پنجم آنرا در اختیار جنگجویان می‌گذارند و به تعبیر دیگر حکومت اسلامی چهار پنجم حق خود را از غنائم منقول در مورد مجاهدین مصرف می‌کند و به این ترتیب هیچگونه منافاتی باقی نمی‌ماند. و از اینجا نیز روشن می‌شود که آیه خمس- آنچنانکه بعضی از مفسران پنداشته‌اند- آیه انفال را نسخ نمی‌کند، بلکه هر دو به قوت خود باقی هستند. ۳- همانگونه که در شان نزول خواندیم در میان بعضی از مسلمانان مشاجره‌ای در مورد غنائم جنگی واقع شد و برای قطع این مشاجره نخست ریشه آن که مسأله غنیمت بود زده شد و به‌طور دربست در اختیار پیامبر صلی الله علیه و آله قرار گرفت، سپس دستور اصلاح میان مسلمانان و افرادی که با هم مشاجره کردند، به دیگران داد. اصولاً-اصلاح ذات البین و ایجاد تفاهم و زدودن کدورت‌ها و دشمنی‌ها و تبدیل آن به صمیمیت و دوستی، یکی از مهمترین برنامه‌های اسلامی است. «ذات» به معنی خلقت و بنیه و اساس چیزی است، و «بین» به معنی حالت ارتباطی و حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۴۹۳ پیوند میان دو شخص یا دو چیز است، بنابر این «اصلاح ذات البین» به معنی اصلاح اساس ارتباطات و تقویت و تحکیم پیوندها و از میان بردن عوامل و اسباب تفرقه و نفاق است. در تعلیمات اسلامی به اندازه‌ای به این موضوع اهمیت داده شده که به عنوان یکی از برترین عبادات معرفی گردیده است، امیر مؤمنان علی علیه السلام در آخرین وصایایش به هنگامی که در بستر شهادت بود به فرزندانش فرمود: «فَأِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص يَقُولُ صِلَاخُ ذَاتِ الْبَيْنِ أَفْضَلُ مِنْ عَامَّةِ الصَّلَاةِ وَالصِّيَامِ؛» «۱» «من از جد شما پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود اصلاح رابطه میان مردم از انواع نماز و روزه مستحب هم برتر است.» در کتاب کافی از امام صادق علیه السلام چنین نقل شده که فرمود: «يَقُولُ صَدَقَهُ يُحِبُّهَا اللَّهُ إِصْلَاحُ بَيْنِ النَّاسِ إِذَا تَفَاسَدُوا وَتَقَارُبُ بَيْنِهِمْ إِذَا تَبَاعَدُوا؛» «۲» «عطیه و بخششی را که خداوند دوست دارد اصلاح بین مردم است هنگامی که به فساد گرایند و نزدیک ساختن آنها به یکدیگر است به هنگامی که از هم دور شوند.» و نیز در همان کتاب از امام صادق علیه السلام نقل شده که به مفضل (یکی از یاران امام) فرمود: «إِذَا رَأَيْتَ بَيْنَ اثْنَيْنِ مِنْ شِيَعَتِنَا مُنَازَعَةً فَأُقْتِدِهَا مِنْ مَالِي؛» «هنگامی که میان دو نفر از پیروان ما مشاجره‌ای ببینی (که مربوط به امور مالی است) از مال من غرامت پرداز (و آنها را با هم صلح ده).» و به همین دلیل در یکی دیگر از روایات می‌خوانیم که مفضل روزی دو نفر از شیعیان را

دید که در مورد ارث با هم نزاع دارند آنها را به منزل خود دعوت کرد، و چهارصد درهم که مورد اختلاف آنها بود به آنها پرداخت و غائله را ختم کرد، سپس به آنها گفت: بدانید که این از مال من نبود، ولی امام صادق علیه السلام به من دستور داده است که در اینگونه موارد با استفاده از سرمایه امام، صلح و مصالحه در میان یاران ایجاد کنم. علت این همه تأکید در زمینه مسأله اجتماعی با کمی دقت روشن می‌شود زیرا عظمت و توانایی و قدرت و سربلندی یک ملت، جز در سایه تفاهم و تعاون ممکن نیست، اگر مشاجره‌ها، اختلافات کوچک اصلاح نشود، ریشه عداوت و دشمنی تدریجاً در دلها نفوذ می‌کند، و یک ملت متحد را به جمعی پراکنده مبدل می‌سازد، جمعی حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۴۹۴ آسیب‌پذیر، ضعیف و ناتوان و زبون در مقابل هر حادثه و هر دشمن، و حتی میان چنین جمعیتی بسیاری از مسائل اصولی اسلام همانند نماز و روزه و یا اصل موجودیت قرآن به خطر خواهد افتاد. به همین دلیل بعضی از مراحل اصلاح ذات البین شرعاً واجب و حتی استفاده از امکانات بیت المال برای تحقق بخشیدن آن مجاز است و بعضی از مراحل آن که با سرنوشت مسلمانان زیاد تماس ندارد مستحب مؤکد است. (۱)

پنج صفت ویژه مؤمنان

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَّتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ (۲) الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ (۳) أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَمَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ (۴) «۲» - مؤمنان تنها کسانی هستند که هر وقت نام خدا برده شود دلهاشان ترسان می‌گردد، و هنگامی که آیات او بر آنها خوانده می‌شود ایمانشان افزون می‌گردد و تنها بر پروردگارشان توکل دارند. ۳- آنها که نماز را بر پا می‌دارند و از آنچه به آنها روزی داده‌ایم انفاق می‌کنند. ۴- مؤمنان حقیقی آنها هستند، برای آنان درجات (فوق العاده‌ای) نزد پروردگارشان است و برای آنها آمرزش و روزی بی نقص و عیب است. در آیه گذشته به تناسب گفتگویی که در امر غنائم میان بعضی از مسلمانان روی داده بود سخن از تقوا و پرهیزکاری و ایمان به میان آمد، برای تکمیل این موضوع در آیات مورد بحث صفات مومنان راستین و حقیقی در عباراتی کوتاه و پر معنی بیان شده است. حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۴۹۵ در این آیات خداوند به پنج قسمت از صفات برجسته مؤمنان اشاره کرده که سه قسمت آن، جنبه روحانی و معنوی و باطنی دارد و دو قسمت آن جنبه علمی و خارجی، سه قسمت اول عبارتند از احساس مسئولیت و تکامل ایمان و توکل و دو قسمت دیگر عبارتند از ارتباط با خدا و ارتباط و پیوند با خلق خدا. نخست می‌گوید: «مؤمنان تنها کسانی هستند که هر وقت نام خدا برده شود، دلهای آنها به خاطر احساس مسئولیت در پیشگاهش ترسان می‌گردد»؛ إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَّتْ قُلُوبُهُمْ. «وجل» همان حالت خوف و ترسی است که به انسان دست می‌دهد که سرچشمه آن یکی از این دو چیز است، گاهی به خاطر درک مسئولیت‌ها و احتمال عدم قیام به وظائف لازم در برابر خدا می‌باشد، و گاهی به خاطر درک عظمت مقام و توجه به وجود بی انتها و پر مهابت او است. توضیح اینکه: گاه می‌شود انسان به دیدن شخص بزرگی که راستی از هر نظر شایسته عنوان عظمت است می‌رود. شخص دیدار کننده گاهی آنچنان تحت تأثیر مقام پر عظمت او قرار می‌گیرد، که احساس یک‌نوع وحشت در درون قلب خویش می‌نماید، تا آنجا که به هنگام سخن گفتن لکنت زبان پیدا می‌کند و حتی گاهی حرف خود را فراموش می‌نماید، هر چند آن شخص بزرگ نهایت محبت و علاقه را به او و همه دارد، و کار خلافی نیز از این شخص سر نزده است، این نوع ترس، بازتاب و عکس العمل درک عظمت است. قرآن مجید می‌گوید: لَوْ أَنزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَىٰ جَبَلٍ لَّرَأَيْتَهُ خَاشِعًا مُّتَصَدِّعًا مِّنْ خَشْيَةِ اللَّهِ...؛ «۱» «اگر این قرآن را بر کوه نازل می‌کردیم، خاشع و ترسان و از خوف خدا شکافته می‌شد.» و نیز می‌خوانیم... إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ...؛ «۲» «تنها بندگان عالم و آگاه از عظمت خدا، از او می‌ترسند.» و به این ترتیب پیوندی میان آگاهی و خوف، همواره برقرار است، بنابر این اشتباه حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۴۹۶ است، که ما سرچشمه خوف و خشیت را تنها عدم انجام وظایف و مسئولیت‌ها بدانیم. سپس دومین صفت آنها را چنین بیان می‌کند: آنها

همواره در مسیر تکامل پیش می‌روند و لحظه‌ای آرام ندارند، «... و هنگامی که آیات خدا بر آنها خوانده شود بر ایمانشان افزوده می‌شود»؛ «... وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا ... نمو و تکامل، خاصیت همه موجودات زنده است، موجود فاقد نمو و تکامل یا مرده است و یا در سراسیمی مرگ قرار گرفته، مؤمنان راستین، ایمانی زنده دارند، که نهالش با آبیاری از آیات خدا روز بروز نمو بیشتر و گلها و شکوفه‌ها و میوه‌های تازه‌تری پیدا می‌کند، آنها همچنان مردگان زنده نما در جا نمی‌زنند، و در یک حال رکود و یکنواختی مرگبار نیستند، هر روز که نو می‌شود فکر و ایمان و صفات آنها هم نو می‌شود. سومین صفت بارز آنها این است که: «تنها بر پروردگار خویش تکیه و توکل می‌کنند»؛ «... وَ عَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ. افق فکر آنها آنچنان بلند است که از تکیه کردن بر مخلوقات ضعیف و ناتوان هر قدر هم به ظاهر عظمت داشته باشند، ابا دارد، آنها آب را از سرچشمه می‌گیرند و هر چه می‌خواهند و می‌طلبند، از اقیانوس بی‌کران عالم هستی، از ذات پاک پروردگار می‌خواهند، روحشان بزرگ و سطح فکرشان بلند، و تکیه گاهشان تنها خدا است. اشتباه نشود مفهوم توکل آنچنانکه بعضی از تحریف کنندگان پنداشته‌اند، چشم‌پوشی از عالم اسباب و دست و روی دست گذاشتن و به گوشه‌ای نشستن نیست، بلکه مفهومش خود سازی و بلند نظری و عدم وابستگی به این و آن و ژرف‌نگری است، استفاده از عالم اسباب جهان طبیعت و حیات، عین توکل بر خدا است؛ زیرا هر تأثیری در این اسباب است به خواست خدا و طبق اراده او است. پس از ذکر این سه قسمت، از صفات روحانی و نفسانی مؤمنان راستین می‌گوید: آنها در پرتو احساس مسئولیت و درک عظمت پروردگار و همچنین ایمان فزاینده و بلندنگری توکل، از نظر عمل دارای دو پیوند محکم‌اند، پیوند و رابطه نیرومندی با خدا و پیوند و رابطه نیرومندی با بندگان خدا دارند، «آنها کسانی هستند که نماز را (که مظهر رابطه با خداست) بر پا می‌دارند و از آنچه به آنها روزی داده‌ایم در راه بندگان خدا انفاق می‌کنند»؛ «الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ. حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۴۹۷ تعبیر به اقامه نماز (به جای خواندن نماز) اشاره به این است که نه تنها خودشان نماز می‌خوانند بلکه کاری می‌کنند که این رابطه محکم با پروردگار همچنان و در همه جا بر پا باشد، و تعبیر: «مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ»؛ «از آنچه به آنها روزی داده‌ایم.» تعبیر وسیعی است که تمام سرمایه‌های مادی و معنوی را در بر می‌گیرد، آنها نه تنها از اموالشان بلکه از علم و دانششان، از هوش و فکرشان، از موقعیت و نفوذشان و از تمام مواهبی که در اختیار دارند در راه بندگان خدا مضایقه نمی‌کنند در آخرین آیه مورد بحث، موقعیت و مقام والا- و پادشاهی فراوان اینگونه مؤمنان راستین را بیان می‌کند. نخست می‌گوید: «مؤمنان حقیقی تنها آنها هستند»؛ «أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا ... سپس سه پاداش مهم آنها را بیان می‌کند: «آنها درجات مهمی نزد پروردگارشان دارند»؛ «لَهُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ ... درجاتی که میزان و مقدار آن تعیین نشده و همین ابهام دلالت بر فوق‌العادگی آن دارد. به علاوه آنها «مشمول مغفرت و رحمت و آمرزش او خواهند شد»؛ «... وَ مَغْفِرَةً ... و روزیهای کریم مواهب بزرگ و مستمر و همیشگی که نقص و عیبی در آن راه ندارد و حد و حسابی برای آن نیست در انتظارشان می‌باشد؛ ... وَ رِزْقٌ كَرِيمٌ براستی ما مسلمانان که دم از اسلام می‌زنیم و گاهی آنچنان خود را طلبکار از اسلام و قرآن می‌دانیم که از روی نادانی گناه عقب‌ماندگیها را به گردن اسلام و قرآن می‌افکنیم، آیا اگر ما تنها مضمون این چند آیه را که روشنگر صفات مؤمنین راستین است در زندگی خود پیاده کنیم و ضعف و زبونی و وابستگی به این و آن را در پناه ایمان و توکل از خود دور سازیم و هر روزی که بر ما می‌گذرد، در مرحله تازه‌ای از ایمان و آگاهی گام بگذاریم و همواره در پرتو ایمان احساس مسئولیت در برابر آنچه در اجتماعمان می‌گذرد داشته باشیم رابطه ما با خدا و خلق آنچنان قوی باشد که از همه سرمایه‌های وجود خویش در پیشبرد اجتماع انفاق کنیم روزگارمان چنین خواهد بود که امروز است؟! ذکر این موضوع نیز لازم است، که ایمان مراحل دارد و درجاتی، ممکن است در پاره‌ای از مراحل به قدری ضعیف باشد که جلوه‌های عملی قابل ملاحظه‌ای از خود نشان ندهد، و با بسیاری از آلودگیها نیز حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۴۹۸ بسازد، ولی یک ایمان راسخ و حقیقی و محکم محال است از جنبه‌های عملی و مثبت و سازنده خالی شود. و اینکه بعضی‌ها عمل را جزو ایمان ندانسته‌اند تنها نظرشان به مرحله بسیار پائین ایمان بوده است. (۱)»

كَمَا أَخْرَجَكَ رَبُّكَ مِنْ بَيْتِكَ بِالْحَقِّ وَإِنَّ فَرِيقًا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ لَكَارِهُونَ (۵) يُجَادِلُونَكَ فِي الْحَقِّ بَعْدَ مَا تَبَيَّنَ كَأَنَّمَا يُسَاقُونَ إِلَى الْمَوْتِ وَهُمْ يَنْظُرُونَ (۶) «۲» ۵- (ناخشنودی پاره‌ای از شما از چگونگی تقسیم غنائم بدر) همانند آن است که خداوند تو را از خانه‌ات به حق بیرون فرستاد (به سوی میدان بدر) در حالی که جمعی از مؤمنان کراهت داشتند (ولی سرانجامش پیروزی آشکار بود). ۶- آنها با اینکه می‌دانستند این فرمان خدا است باز با تو مجادله می‌کردند (و آنچنان) ترس و وحشت آنها را فرا گرفته بود (که) گویی به سوی مرگ رانده می‌شوند و (آن را با چشم خود) می‌نگرند. در آیه نخست از این سوره خواندیم که پاره‌ای از مسلمانان تازه کار از چگونگی تقسیم غنائم بدر تا حدی ناراضی بودند، در آیات مورد بحث خداوند به آنها می‌گوید: این تازگی ندارد که چیزی ناخوش آیند شما باشد در حالی که صلاحتان در آن است، همانگونه که اصل جنگ بدر که فعلاً گفتگو بر سر غنائم آن است برای بعضی ناخوش آیند بود و دیدید سرانجام چه نتایج درخشانی برای مسلمانان در بر داشت. بنابر این نباید با دید محدود خود، احکام الهی را ارزیابی کنید، بلکه باید در برابر آنها سر تسلیم فرود آرید و از نتایج نهایی بهره‌مند شوید. در آیه نخست می‌گوید: این ناخشنودی پاره‌ای از افراد از طرز تقسیم غنائم بدر، «همانند آن است که خداوند تو را از خانه و جایگاهت در مدینه به حق بیرون فرستاد در حالی که بعضی از مؤمنان کراهت داشتند»؛ كَمَا أَخْرَجَكَ رَبُّكَ مِنْ بَيْتِكَ بِالْحَقِّ وَإِنَّ فَرِيقًا حِجَّ وَحَرَمِينَ شَرِيفِينَ در تفسیر نمونه، ص: ۴۹۹ مِنْ الْمُؤْمِنِينَ لَكَارِهُونَ. کلمه بالحق اشاره به این است که این فرمان خروج، طبق یک وحی الهی و دستور آسمانی صورت گرفت که نتیجه‌اش وصول به حق برای جامعه اسلامی بود. این گروه ظاهر بین و کم حوصله در مسیر راه به سوی بدر مرتبا با تو مجادله و گفتگو در این فرمان حق داشتند، و با اینکه این واقعیت را دریافته بودند که این فرمان خدا است، ولی باز دست از اعتراض خویش بر نمی‌داشتند؛ يُجَادِلُونَكَ فِي الْحَقِّ بَعْدَ مَا تَبَيَّنَ و آنچنان ترس و وحشت سراسر وجود آنها را فرا گرفته بود که گویی به سوی مرگ رانده می‌شوند و مرگ و نابودی خویش را با چشم خود می‌بینند؛ كَأَنَّمَا يُسَاقُونَ إِلَى الْمَوْتِ وَهُمْ يَنْظُرُونَ. ولی حوادث بعد نشان داد که آنها چقدر گرفتار اشتباه و ترس و وحشت بی دلیل بودند، و این جنگ چه پیروزی‌های درخشانی برای مسلمانان به بار آورد، با دیدن چنین صحنه‌ای چرا بعد از جنگ بدر، در مورد غنائم زبان به اعتراض می‌گشایند. ضمناً از تعبیر فریقا من المؤمنین (جمعی از مؤمنان) روشن می‌شود که اولاً این مشاجره و گفتگو به خاطر روح نفاق و بی‌ایمانی نبود، بلکه بر اثر ضعف ایمان و نداشتن بینش کافی در مسائل اسلامی بود. و ثانیاً تنها عده محدودی این چنین فکر می‌کردند و اکثریت که از مسلمانان مجاهد راستین بودند تسلیم فرمان پیامبر صلی الله علیه و آله و اوامر او بودند. حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۵۰۰

جنگ احد

وَ إِذْ غَدَوْتَ مِنْ أَهْلِكَ تُبَوِّئُ الْمُؤْمِنِينَ مَقَاعِدَ لِلْقِتَالِ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (۱۲۱) إِذْ هَمَّتْ طَائِفَتَانِ مِنْكُمْ أَنْ تَفْشَلَا وَاللَّهُ وَلِيُّهُمَا وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ (۱۲۲) «۱» ۱۲۱- و (به یادآور) زمانی را که صبحگاهان از میان خانواده خود برای انتخاب اردوگاه جنگ برای مؤمنان، بیرون رفتی، و خداوند شنوا و دانا است (گفتگوهای مختلفی را که در باره طرح جنگ گفته می‌شد می‌شنید و اندیشه‌هایی را که بعضی در سر می‌پروراندند می‌دانست). ۱۲۲- (و نیز به یادآور) زمانی را که دو طایفه از شما تصمیم گرفتند سستی نشان دهند (و از وسط راه باز گردند) و خداوند پشتیبان آنها بود (و به آنها کمک کرد که از این فکر باز گردند) و افراد با ایمان باید تنها بر خدا توکل کنند. وَ إِذْ غَدَوْتَ مِنْ أَهْلِكَ تُبَوِّئُ الْمُؤْمِنِينَ مَقَاعِدَ لِلْقِتَالِ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ از اینجا آیاتی شروع می‌شود که درباره یک حادثه مهم و پر دامنه اسلامی یعنی جنگ احد نازل شده است؛ زیرا از قرائنی که در آیات فوق وجود دارد استفاده می‌شود که این دو آیه، بعد از جنگ احد نازل شده و اشاره به گوشه‌ای از جریانات این جنگ و حشتناک می‌کند و حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۵۰۱ بیشتر مفسران نیز بر همین عقیده‌اند. در آغاز، اشاره به بیرون آمدن پیامبر صلی الله علیه و آله از

مدینه برای انتخاب لشکرگاه در دامنه احد کرده و می‌گوید: به خاطر بیاور ای پیامبر آن روز را که صبحگاهان از مدینه از میان بستگان و اهل خود بیرون آمدی تا برای مؤمنان پایگاه‌هایی برای نبرد با دشمن آماده سازی. در آن روز گفتگوهای زیادی در میان مسلمانان بود و همانطور که در شرح حادثه احد اشاره خواهیم کرد، درباره انتخاب محل جنگ و اینکه داخل مدینه یا بیرون مدینه باشد، در میان مسلمانان اختلاف نظر شدید بود و پیامبر صلی الله علیه و آله پس از مشورت کافی نظر اکثریت مسلمانان را که جمع زیادی از آنان را جوانان تشکیل می‌دادند انتخاب کرد و لشکرگاه را به بیرون شهر و دامنه کوه احد منتقل ساخت و طبعاً در این میان افرادی بودند که در دل مطالبی پنهان می‌داشتند و به جهاتی حاضر به اظهار آن نبودند. جمله واللّه سمیع علیم گویا اشاره به همه اینها است؛ یعنی خداوند هم سخنان شما را می‌شنید و هم از اسرار درون شما آگاه بود. سپس به گوشه دیگری از این ماجرا اشاره کرده می‌فرماید: «در آن هنگام دو طایفه از مسلمانان (که طبق نقل تواریخ بنو سلمه از قبیله اوس و بنو حارثه از قبیله خزرج بودند) تصمیم گرفتند که سستی به خرج دهند و از وسط راه به مدینه بازگردند؛ إِذْ هَمَّتْ طَائِفَتَانِ مِنْكُمْ أَنْ تَفْشَلَا ... علت این تصمیم شاید این بود که آنها از طرفداران نظریه جنگ در شهر بودند و پیامبر صلی الله علیه و آله با نظر آنها مخالفت کرده بود، به علاوه چنانکه خواهیم گفت «عبداللّه بن ابی» با سیصد نفر از یهودیانی که به لشکر اسلام پیوسته بودند بر اثر مخالفت پیامبر صلی الله علیه و آله به ماندن آنها در اردوگاه اسلام، به مدینه بازگشتند و همین موضوع تصمیم آن دو طایفه مسلمان را بر ادامه راهی که در پیش گرفته بودند، سست کرد. اما چنانکه از ذیل آیه استفاده می‌شود، آن دو طایفه به زودی از تصمیم خود بازگشتند و به همکاری با مسلمانان ادامه دادند، لذا قرآن می‌گوید: ... وَاللّٰهُ وَرَبُّهُمَا وَعَلَى اللّٰهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ ...؛ «خداوند یاور و پشتیبان این دو طایفه بود و افراد با ایمان باید بر خدا تکیه کنند.» حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۵۰۲ ضمناً باید توجه داشت که ذکر ماجرای احد به دنبال آیاتی که قبلاً در باره عدم اعتماد به کفار بود، اشاره به یک نمونه زنده از این واقعیت است. زیرا همانطور که گفتیم و نیز بعداً مشروحا خواهیم گفت، پیغمبر صلی الله علیه و آله اجازه نداد یهودیانی که به ظاهر به حمایت او برخاسته بودند، در لشکرگاه اسلام بمانند؛ زیرا هر چه بود آنها بیگانه بودند و بیگانگان نباید محرم اسرار و تکیه‌گاه مسلمانان در آن شرایط حساس شوند.

سرچشمه وقوع جنگ

در اینجا لازم است قبلاً اشاره‌ای به مجموع حوادث احد شود. از روایات و تواریخ اسلامی چنین استفاده می‌شود، هنگامی که قریش در جنگ بدر شکست خوردند و با دادن هفتاد کشته و هفتاد اسیر به مکه مراجعت کردند، ابو سفیان به مردم مکه اخطار کرد نگذارند زنان بر کشته‌های بدر گریه کنند؛ زیرا اشک چشم، اندوه را از بین می‌برد و عداوت و دشمنی را نسبت به محمد صلی الله علیه و آله از قلب‌های آنان زایل می‌کند. ابو سفیان خود عهد کرده بود ما دام که از قاتلان جنگ بدر انتقام نگیرد، با همسر خود همبستر نشود! به هر حال طایفه قریش با هر وسیله‌ای که در اختیار داشتند، مردم را به جنگ با مسلمانان تحریک می‌کردند و فریاد انتقام، انتقام، در شهر مکه طنین‌انداز بود. در سال سوم هجرت، قریش به عزم جنگ با پیامبر، با سه هزار سوار و دو هزار پیاده، با تجهیزات کافی از مکه خارج شدند و برای اینکه در میدان جنگ بیشتر استقامت کنند، بت‌های بزرگ و زنان خود را نیز با خود حرکت دادند.

گزارش به موقع عباس

عباس عموی پیامبر صلی الله علیه و آله هنوز اسلام نیاورده بود و در میان قریش به کیش و آیین آنان باقی بود، ولی از آنجا که به برادرزاده خود، زیاد علاقمند بود، هنگامی که دید لشکر نیرومند قریش به قصد جنگ با پیامبر صلی الله علیه و آله از مکه بیرون

آمد، بی درنگ نامه‌ای نوشت و به وسیله مردی از قبیله بنی غفار به مدینه فرستاد. پیک عباس به سرعت به سوی مدینه روان شد، هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله از جریان مطلع گردید، با «سعد بن ابی» ملاقات کرد و گزارش عباس را به او رساند و حتی المقدور سعی می‌شد این موضوع مدتی پنهان بماند. حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۵۰۳

پیغمبر صلی الله علیه و آله با مسلمانان مشورت می‌کند

در همان روز که نامه عباس به پیامبر صلی الله علیه و آله رسیده بود، چند نفر از مسلمانان را دستور داد که به راه مکه و مدینه بروند و از اوضاع لشکر قریش اطلاعاتی به دست آورند. دو بازرگانی محمد صلی الله علیه و آله که برای کسب اطلاع رفته بودند، طولی نکشید برگشتند و چگونگی قوای قریش را به پیغمبر صلی الله علیه و آله رساندند و گفتند که این سپاه نیرومند تحت فرماندهی ابو سفیان است. پیامبر صلی الله علیه و آله پس از چند روز، همه اصحاب و اهل مدینه را دعوت کرد و برای رسیدگی به این وضع جلسه‌ای تشکیل داد و موضوع دفاع را آشکارا با آنها در میان گذاشت، سپس در اینکه در داخل مدینه به پیکار دست زنند و یا اینکه از شهر خارج شوند، با مسلمانان به مذاکره پرداخت، عده‌ای گفتند که از مدینه خارج نشویم و در کوچه‌های تنگ شهر با دشمن بجنگیم؛ زیرا در این صورت حتی مردان ضعیف و زنان و کنیزان نیز به لشکر می‌توانند کمک کنند. عبدالله بن ابی، بعد از گفتن این سخنان اضافه کرد: ای رسول خدا! تا کنون هیچ دیده نشده است ما داخل حصارها و درون خانه خود باشیم و دشمن بر ما پیروز شود! این رأی به خاطر وضع خاص مدینه در آن روز مورد توجه پیغمبر صلی الله علیه و آله هم بود، او نیز می‌خواست در مدینه توقف کنند و در داخل شهر با قریش به مقابله پردازند، ولی گروهی از جوانان و جنگجویان با این رای مخالف بودند. سعد بن معاذ و چند نفر از قبیله اوس برخاسته گفتند: ای پیامبر! در گذشته کسی از عرب قدرت اینکه در ما طمع کند نداشته است، با اینکه در آن موقع ما مشرک و بت پرست بودیم و هم اکنون که تو در میان ما هستی، چگونه می‌توانند در ما طمع کنند؟ نه! حتما باید از شهر خارج شده با دشمن بجنگیم، اگر کسی از ما کشته شود شربت شهادت نوشیده است و اگر هم کسی نجات یافت به افتخار جهاد در راه خدا نایل شده است. اینگونه سخنان و حماسه‌ها، طرفداران خروج از مدینه را بیشتر کرد، به طوری که طرح عبدالله بن ابی در اقلیت افتاد. خود پیغمبر صلی الله علیه و آله با اینکه تمایل به خروج از مدینه حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۵۰۴ نداشت، به این مشورت احترام گذاشت و نظریه طرفداران خروج از مدینه را انتخاب کرد و با یک نفر از اصحاب برای مهیا کردن اردوگاه از شهر خارج شد و محلی را که در دامنه کوه احد از جهت شرایط نظامی موقعیت حساسی داشت، برای اردوگاه انتخاب فرمود.

مسلمانان برای دفاع آماده می‌شوند

آن روز، روز جمعه بود که پیامبر صلی الله علیه و آله این مشورت را به عمل آورد، پس از آن برای ادای خطبه نماز جمعه ایستاد، بعد از حمد و ثنای خداوند یکتا، مسلمانان را از نزدیک شدن سپاه قریش آگاه ساخت و فرمود: اگر شما با جان و دل برای جنگ آماده باشید و با چنین روحیه‌ای با دشمنان بجنگید، خداوند به طور یقین پیروزی را نصیبتان می‌کند و در همان روز با هزار نفر از مهاجر و انصار رهسپار اردوگاه شدند. رسول خدا صلی الله علیه و آله شخصا فرماندهی لشکر را به عهده داشت و قبل از آنکه از مدینه خارج شوند، دستور داد سه پرچم ترتیب دهند، یکی را به مهاجران و دو تا را به انصار اختصاص داد. پیامبر صلی الله علیه و آله فاصله میان مدینه و احد را پیاده پیمود و در طول راه از صفوف لشکر سان می‌دید و به دست خود صفوف لشکر را مرتب و منظم می‌ساخت، تا در یک صف راست و مستقیم حرکت کنند. حلبی مورخ معروف در کتاب خود می‌نویسد: پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله هنوز به احد نرسیده بود که ضمن بازدید لشکر، گروهی را در میان آنها دید که هرگز ندیده بود، پرسید اینها

کیستند؟ عرض کردند: عده‌ای از یهودانند که با «عبدالله ابن ابی» هم پیمان بوده‌اند و بدین مناسبت به یاری مسلمانان آمده‌اند، حضرت تاملی کرد و فرمود: برای جنگ با مشرکان از مشرکان توان یاری گرفت، مگر اینکه مسلمان شوند، یهود این پیشنهاد را قبول نکردند و همگی به مدینه باز گشتند و به این ترتیب از قوای یک‌هزار نفری پیامبر صلی الله علیه و آله سیصد تن کم شد. «۱» حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۵۰۵ ولی مفسران نوشته‌اند چون با پیشنهاد عبدالله ابن ابی موافقت نشد، او در اثنای راه از همراهی پیامبر صلی الله علیه و آله خودداری نمود و با جمعی که تعدادشان بالغ بر سیصد نفر بود، به مدینه بازگشت. به هر حال پیامبر پس از تصفیه لازم، با قوای خود که هفتصد نفر بودند به پای کوه احد رسید، بعد از ادای نماز صبح صفوف مسلمانان را آراست. عبدالله ابن جبیر را با پنجاه نفر از تیراندازان ماهر، مأمور ساخت در محل مخصوصی قرار گیرند و به آنها اکیدا توصیه کرد که در هر حال از جای خود تکان نخورند و پشت سر سپاه را حفظ کنند، و فرمود حتی اگر ما دشمن را تا مکه تعقیب کنیم و یا اگر دشمن ما را شکست داد و ما را تا مدینه مجبور به عقب نشینی کرد، باز هم از سنگرگاه خود دور نشوید. از آن طرف ابو سفیان، خالد بن ولید را با دویست سرباز زبده، مراقب این گردنه کرد و دستور داد در کمین باشید تا وقتی که سربازان اسلام از این دره کنار بکشند، آنگاه بلافاصله لشکر اسلام را از پشت سر مورد حمله قرار دهید.

جنگ شروع شد

دو لشکر در مقابل یکدیگر صف آرایی کرده، مهیای جنگ شدند. این دو سپاه هر کدام به نوعی مردان خود را به جنگ تشویق می‌کردند. ابو سفیان، به نام بت‌های کعبه و جلب توجه زنان زیبا، جنگجویان خود را بر سر ذوق و شوق می‌آورد! اما پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به نام خدا و مواهب الهی مسلمانان را به جنگ تشویق می‌نمود. اینک، صدای الله اکبر، الله اکبر مسلمانان تمام جلگه و دامنه احد را پر کرده است. در طرف دیگر میدان، زنان و دختران قریش، برای تحریک عواطف و احساسات جنگجویان قریش، اشعاری را گویا با دف و نی می‌خوانند. پس از شروع جنگ، مسلمانان با یک حمله شدید توانستند، لشکر قریش را در هم بشکنند، آنها پا به فرار گذاشتند، و سربازان اسلام به تعقیب آنها پرداختند. خالد بن ولید که شکست قریش را قطعی دانست، خواست از راه دره خارج شود و مسلمانان را از پشت سر مورد حمله قرار دهد ولی تیراندازان آنها را مجبور به حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۵۰۶ عقب‌نشینی کردند. این عقب‌نشینی قریش باعث شد جمعی از تازه مسلمانان به خیال اینکه دشمن شکست خورده است، برای جمع‌آوری غنایم یک مرتبه پست‌های خود را ترک کنند و حتی تیراندازانی که در بالای کوه ایستاده بودند، سنگر خود را ترک گفتند و به میدان جنگ ریختند و هر قدر عبدالله بن جبیر دستور پیغمبر صلی الله علیه و آله را متذکر شد به جز عده کمی که عددشان حدود ده نفر بود، در جایگاه حساس خود نایستادند. نتیجه مخالفت دستور پیامبر صلی الله علیه و آله این شد که خالد بن ولید با دویست نفر دیگر که در کمین بودند، چون آن نقطه حساس را از پاسداران خالی دیدند، به سرعت بر سر عبدالله ابن جبیر تاختند و او را با یارانش کشتند و از پشت سر به لشکر اسلام حمله آوردند. ناگهان مسلمانان از هر طرف خود را زیر شمشیر دشمن دیدند، نظم و هماهنگی آنها از میان رفت، فراریان لشکر قریش همین که اوضاع را چنین دیدند، برگشتند و مسلمانان را دایره‌وار در میان گرفتند. در همین موقع افسر شجاع اسلام، حمزه سید الشهداء با بعضی دیگر از یاران شجاع پیامبر صلی الله علیه و آله شربت شهادت نوشیدند و جز عده معدودی که پروانه‌وار اطراف رهبر خود را گرفته بودند، بقیه از وحشت پا به فرار گذاشتند. در این جنگ خطرناک، آنکه بیش از همه فداکاری می‌کرد و هر حمله‌ای که از جانب دشمن به پیغمبر می‌شد دفع می‌نمود، علی بن ابی طالب علیه السلام بود. علی علیه السلام با کمال رشادت می‌جنگید، تا اینکه شمشیرش شکست، پیغمبر صلی الله علیه و آله شمشیر خود را که موسوم به ذوالفقار بود، به علی علیه السلام داد. سرانجام پیغمبر صلی الله علیه و آله در جایی سنگر گرفت و علی علیه السلام همچنان از او دفاع می‌کرد، تا آنکه طبق نقل بعضی از مورخان بیش از شصت زخم به سر، صورت و بدن

او وارد آمد و در همین موقع بود که پیک وحی به پیامبر عرضه داشت: ای محمد صلی الله علیه و آله! معنای مواسات همین است، پیغمبر فرمود: علی علیه السلام از من است و من از اویم و جبرئیل افزود: و منهم از هر دوتای شما! امام صادق علیه السلام می‌فرماید: پیامبر صلی الله علیه و آله پیک وحی را میان زمین و آسمان مشاهده کرد که می‌گوید: «لَا سَيْفَ إِلَّا ذُو الْفَقَارِ وَلَا فَتَى إِلَّا عَلِيٌّ». (۱) در این میان فریادی برخاست که محمد کشته شد!

چه کسی با صدای بلند گفت محمد صلی الله علیه و آله کشته شد؟

بعضی از سیره‌نویسان می‌گویند: «ابن قمع» بود که «مصعب» سرباز اسلامی را به گمان اینکه پیغمبر است با ضربه سختی از پای در آورد و سپس با صدای بلند فریاد زد: به‌لالت و عزای سوگند که محمد کشته شد! این شایعه خواه از طرف مسلمانان بوده، یا از طرف دشمن، بی‌گمان به نفع اسلام و مسلمین بود؛ زیرا دشمن به گمان اینکه محمد صلی الله علیه و آله کشته شد، احد را به قصد مکه ترک گفت و گر نه قشون فاتح قریش که شدیدترین کینه و دشمنی را نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله داشتند و بدین قصد هم آمده بودند که این دفعه از او انتقام بگیرند بدون کشتن آن حضرت احد را ترک نمی‌کردند. نیروی پنج هزار نفری قریش حتی یک شب هم نخواست پس از پیروزی در میدان جنگ به صبح برسانند، هماندم راه مکه را پیش گرفت و حرکت کرد! خبر کشته شدن پیامبر صلی الله علیه و آله تزلزل بیشتری در جمعی از مسلمانان به وجود آورد و آن عده از مسلمانان که در میدان جنگ بودند، برای اینکه بقیه پراکنده نگردند و تزلزل و اضطراب آنان بر طرف شود پیغمبر صلی الله علیه و آله را بالای کوه بردند تا به مسلمانان نشان دهند که پیغمبر صلی الله علیه و آله زنده است، فراریان برگشتند و به دور حضرت جمع شدند. پیغمبر صلی الله علیه و آله فراریان را ملامت می‌کرد که چرا در چنان وضع خطرناک فرار کردید؟ مسلمانان با اینکه شرمنده بودند، زبان عذر گشودند و گفتند: ای پیغمبر خدا، ما آوازه قتل تو را شنیدیم و از شدت ترس فرار کردیم. بدین ترتیب در جنگ احد نسبت به مسلمانان خسارات مالی و جانی فراوانی وارد شد و هفتاد تن از مسلمانان در میدان جنگ کشته شدند و عده‌ی زیادی مجروح افتادند، اما مسلمانان از شکست درس بزرگی آموختند که ضامن پیروزی آنها در میدان‌های آینده شد و در آیات آینده بررسی وسیعی روی اثرات گوناگون این حادثه بزرگ - به خواست خدا - انجام خواهد شد (۱).

نتایج جنگ احد

وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (۱۳۹) إِنْ يَمْسَسْكُمْ قَرْحٌ فَقَدْ مَسَّ الْقَوْمَ قَرْحٌ مِثْلُهُ وَتِلْكَ الْأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَيَتَّخِذَ مِنْكُمْ شُهَدَاءَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ (۱۴۰) وَلِيُمَحِّصَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَيَمْحَقَ الْكَافِرِينَ (۱۴۱) أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُدْخَلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَيَعْلَمَ الصَّابِرِينَ (۱۴۲) وَلَقَدْ كُنْتُمْ تَمَنَّوْنَ الْمَوْتَ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَلْفُوهُ فَقَدْ رَأَيْتُمُوهُ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ (۱۴۳) «۱» (۱۳۹) - و سست نشوید و غمگین مگردید و شما برترید اگر ایمان داشته باشید. ۱۴۰ - اگر به شما (در میدان احد) جراحتی رسید (و ضربه‌ای وارد شد) به آن جمعیت نیز (در میدان بدر) جراحتی همانند آن وارد گردید و ما این روزها (ی پیروزی و شکست) را در میان مردم می‌گردانیم (که این خاصیت زندگی جهان است) تا افرادی که ایمان آورده‌اند شناخته شوند و خداوند از میان شما قربانیانی بگیرد، و خداوند ظالمان را دوست نمی‌دارد. ۱۴۱ - و تا خداوند افراد با ایمان را خالص گرداند (و ورزیده شوند) و کافران را تدریجا نابود سازد. ۱۴۲ - آیا چنین پنداشتید که شما (تنها با ادعای ایمان) وارد بهشت خواهید شد درحالی که هنوز خداوند مجاهدان از شما و صابران را مشخص نساخته است؟ ۱۴۳ - و شما تمنای مرگ (و شهادت در راه خدا) را پیش از آنکه با آن روبرو شوید می‌کردید سپس آن را با چشم خود دیدید در حالی که به آن نگاه می‌کردید (و حاضر نبودید به آن تن در دهید، چقدر میان گفتار و کردار شما فاصله است).

شان نزول

درباره شان نزول این آیات، روایات متعددی وارد شده است و از مجموع آنها استفاده می‌شود که این آیات دنباله آیتی است که درباره جنگ احد داشتیم و در حقیقت این آیات تجزیه و تحلیلی است روی نتایج جنگ احد و عوامل پیدایش آن به عنوان یک سرمشق بزرگ برای مسلمانان و در ضمن وسیله‌ای است برای تسلی و دل‌داری و تقویت روحی آنها؛ زیرا همانطور که گفتیم جنگ احد بر اثر نافرمانی و عدم انضباط نظامی جمعی از سربازان اسلام، در پایان به شکست انجامید و جمعی از شخصیت‌ها و چهره‌های برجسته اسلام از جمله حمزه عموی پیامبر صلی الله علیه و آله، در این میدان شربت شهادت نوشیدند. پیامبر صلی الله علیه و آله همان شب با یاران خود به میان کشتگان رفت و برای بزرگداشت ارواح شهدا بر سر جنازه یکایک آنها می‌نشست و اشک می‌ریخت و طلب آموزش می‌نمود و سپس اجساد همه آنها در دامنه کوه احد در میان اندوه فراوان به خاک سپرده شد، در این لحظات حساس که مسلمانان نیاز شدید به تقویت روحی و هم استفاده معنوی از نتایج شکست داشتند، آیات فوق نازل شد. وَ لَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمُ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ. «تَهِنُوا» از ماده «وهن» گرفته شده و وهن در لغت به معنی هر نوع سستی است، خواه در جسم و تن باشد، و یا در اراده و ایمان. در این آیه نخست به مسلمانان هشدار داده شده که مبادا از باختن یک جنگ، سستی به خود راه دهند و غمگین گردند و از پیروزی نهایی مایوس شوند؛ زیرا افراد بیدار همان طور که از پیروزی‌ها استفاده می‌کنند، از شکست‌ها نیز درس می‌آموزند و در پرتو آن نقاط ضعفی را که سرچشمه شکست شده، پیدا می‌کنند و با بر طرف ساختن آن برای پیروزی نهایی آماده می‌شوند. جمله: ... وَأَنْتُمُ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ؛ «شما برترید اگر ایمان داشته باشید»، جمله‌ای بسیار پر معنی است؛ یعنی شکست شما در حقیقت برای از دست دادن روح ایمان و آثار آن بوده، شما اگر فرمان خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله را در این میدان زیر پا نمی‌گذاشتید، گرفتار چنین سرنوشتی نمی‌شدید و باز هم غمگین نباشید، اگر بر مسیر ایمان ثابت بمانید، حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۵۱۰ پیروزی نهایی از آن شما است و شکست در یک میدان، به معنی شکست نهایی در جنگ نیست. إِنْ يَمَسُّكُمْ قَرْحٌ فَقَدْ مَسَّ الْقَوْمَ قَرْحٌ مِثْلَهُ «قَرْحٌ» به معنی جراحی است که در بدن بر اثر برخورد با یک عامل خارجی پیدا می‌شود. در این آیه درس دیگری برای رسیدن به پیروزی نهایی به مسلمانان داده شده است که شما نباید از دشمنان کمتر باشید، آنها در میدان بدر شکستی سخت و سنگین از شما خوردند و هفتاد نفر کشته و تعداد زیادی مجروح و اسیر دادند و با آنهمه از پای ننشستند و در این میدان شکست خود را بر اثر غفلت شما جبران کردند، اگر شما در این میدان گرفتار شکست شدید باید از پای ننشینید تا آن را جبران کنید و لذا می‌فرماید: اگر به شما جراحی رسید به آنها هم جراحی همانند آن رسید، بنا بر این سستی و اندوه شما برای چیست؟ بعضی از مفسران آیه را اشاره به جراحی‌هایی که بر کفار در میدان احد نشست می‌دانند، ولی اولاً این جراحی‌ها مانند جراحی‌های مسلمین نبود، بنابراین با کلمه مثله سازگار نیست. ثانیاً با جمله بعد تناسب ندارد. وَ تِلْكَ الْأَيَّامُ نُدُوتُهَا بَيْنَ النَّاسِ وَ لِيُعْلَمَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ يَتَّخِذَ مِنْكُمْ شُهَدَاءَ، در این قسمت نخست اشاره به یکی از سنن الهی شده است که در زندگی بشر حوادث تلخ و شیرینی رخ می‌دهد که هیچکدام پایدار نیست، شکست‌ها، پیروزی‌ها، قدرت‌ها، عظمت‌ها و ناتوانی‌ها همه در حال دگرگونی هستند. بنا بر این نباید شکست در یک میدان و آثار آن را پایدار فرض کرد، بلکه باید با بررسی عوامل و انگیزه‌های شکست از سنت تحول استفاده نمود و آن را به پیروزی تبدیل کرد. دنیا فراز و نشیب دارد و زندگی در حال دگرگونی است و خداوند این ایام را در میان مردم به‌طور مداوم گردش می‌دهد تا سنت تکامل از لا به لای این حوادث آشکار شود. «۱» سپس اشاره به نتیجه این حوادث ناگوار کرده و می‌فرماید: ... وَ لِيُعْلَمَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا ... «اینها به خاطر آن است که افراد با ایمان، از مدعیان ایمان، شناخته شوند.» و به حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۵۱۱ عبارت دیگر تا حوادث دردناک در تاریخ ملتی روی ندهد صفوف از هم مشخص نخواهند شد؛ زیرا پیروزی‌ها خواب‌آور و اغفال‌کننده است، در

حالی که شکست‌ها برای افراد آماده بیدار کننده و نشان دهنده ارزش‌ها است. در جمله ... وَ يَتَّخِذَ مِنْكُمْ شُهَدَاءَ می‌فرماید: یکی از نتایج این شکست دردناک این بود که شما شهیدان و قربانیانی در راه اسلام بدهید و بدانید این آیین پاک را ارزان به دست نیاورده‌اید تا در آینده ارزان از دست بدهید، ملتی که قربانی در راه اهداف مقدس خود ندهد، همیشه آنها را کوچک می‌شمرد، اما به هنگامی که قربانی داد هم خود او، و هم نسل‌های آینده او، بدیده عظمت به آن می‌نگرند. ممکن است منظور از شهدا در اینجا گواهان باشد؛ یعنی خدا می‌خواست با این حادثه گواهانی از شما بگیرد که چگونه نافرمانی‌ها به شکست‌های دردناکی می‌انجامد و این گواهان در آینده معلمانی خواهند بود برای مردم در برابر حوادث مشابهی که در پیش دارند. در پایان آیه می‌فرماید خداوند ستمگران را دوست نمی‌دارد و بنا بر این از آنها حمایت نخواهد کرد.

میدان پرورش و تربیت

... وَ لِيُمَحِّصَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا «يُمَحِّصَ» از ماده «تمحیص» به معنای پاک نمودن چیزی است از هرگونه عیب. و «يُمَحِّقَ» از ماده «محق» (بر وزن مرد) به معنای کم شدن تدریجی چیزی است و به همین مناسبت شب پایان ماه را محاق می‌گویند؛ زیرا روشنی ماه کم کم کاسته شده و از بین می‌رود. در این آیه اشاره به یکی دیگر از نتایج طبیعی شکست جنگ احد شده است و آن اینکه اینگونه شکست‌ها نقاط ضعف و عیوب جمعیت‌ها را آشکار می‌سازد و وسیله مؤثری است برای شستشوی از این عیوب، قرآن می‌گوید خدا می‌خواست در این میدان جنگ، افراد با ایمان را خالص گرداند و نقاط ضعفشان را به آنها نشان بدهد، آنها می‌بایست برای پیروزی‌های آینده در چنین بوته آزمایشی قرار گیرند و عیار شخصیت حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۵۱۲ خود را بسنجند و همانطور که علی علیه السلام می‌فرماید: فِي تَقَلُّبِ الْأَحْوَالِ عِلْمُ جَوَاهِرِ الرَّجَالِ دُكْرُ كُونِي هَي رُوزْ كَار و حوادث سخت زندگی حقیقت اشخاص را روشن می‌سازد آنها به عیار شخصیت خود واقف گردند. اینجا است که گاهی پاره‌ای از شکست‌ها آنچنان سازنده است که به مراتب اثر آن در سرنوشت جوامع انسانی از پیروزی‌های خواب‌کننده ظاهری بیشتر است. جالب اینکه نویسنده تفسیر المنار از استادش محمد عبده مفتی بزرگ مصر نقل می‌کند که پیامبر را در خواب دید و به او فرمود اگر مرا در میان پیروزی و شکست در میدان احد مخیر ساخته بودند من در خصوص آن میدان، شکست را ترجیح می‌دادم زیرا این شکست عامل سازنده‌ای در تاریخ اسلام شد. ... وَ يُمَحِّقَ الْكَافِرِينَ. این جمله در حقیقت نتیجه‌ای است برای جمله قبل؛ زیرا هنگامی که مؤمنان در کوره حوادث پاک شدند، آمادگی کافی برای از بین بردن تدریجی شرک و کفر و پاک ساختن جامعه خود از این آلودگی‌ها پیدا می‌کنند؛ یعنی نخست باید پاک شد و سپس پاک کرد. در حقیقت همانطور که ماه با آن جلوه‌گری و فریبندگی مخصوص خود تدریجاً کم نور شده، در محاق فرو می‌رود، همچنین شکوه و عظمت کفر و شرک و حامیان آنها با تصفیه و پاک شدن مسلمانان به زوال و نیستی می‌گراید. أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَيَعْلَمِ الصَّابِرِينَ. در اینجا قرآن با استفاده از حادثه احد برای تصحیح یک اشتباه فکری مسلمانان اقدام می‌کند و می‌گوید: شما چنین پنداشتید که بدون جهاد و استقامت در راه خدا می‌توانید در بهشت برین جای گیرید، آیا شما گمان کردید داخل شدن در عمق آن سعادت معنوی تنها با انتخاب نام مسلمان و یا عقیده بدون عمل ممکن است؟ اگر چنین بود مسأله بسیار ساده بود، ولی هرگز چنین نبوده است و تا اعتقادات واقعی در میدان عمل پیاده نشود، کسی بهره‌ای از آن سعادت‌ها نخواهد برد، در اینجا است که باید صفوف از هم مشخص شود و مجاهدان و صابران از افراد بی ارزش شناخته شوند.

سخنان تو خالی

وَ لَقَدْ كُنْتُمْ تَمَنَّوْنَ الْمَوْتَ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَلْقَوْهُ فَقَدْ رَأَيْتُمُوهُ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ بعد از جنگ بدر و شهادت پر افتخار جمعی از مسلمانان،

عده‌ای در جلسات، می‌نشستند و پیوسته آرزوی شهادت می‌کردند که ای کاش این افتخار در میدان بدر نصیب ما نیز شده بود، مطابق معمول در میان آنها جمعی صادق بودند و عده‌ای متظاهر و دروغگو و یا در شناسایی خود در اشتباه بودند، اما چیزی طول نکشید که جنگ و وحشتناک احد پیش آمد، مجاهدان راستین با شهادت فوق العاده جنگیدند و شربت شهادت نوشیدند و به آرزوی خود رسیدند، اما جمعی از دروغگویان هنگامی که آثار شکست را در ارتش اسلام مشاهده کردند، از ترس کشته شدن فرار کردند. این آیه آنها را سرزنش می‌کند. می‌گوید شما کسانی بودید که آرزوی مرگ و شهادت در راه خدا را در دل می‌پروراندید، پس چرا آن موقع که با چشم خود محبوب خویش را در برابر خود دیدید فرار کردید؟

بررسی کوتاهی در علل شکست احد

در آیات فوق تعبیرات جالبی به چشم می‌خورد، که هر کدام از آنها پرده از روی یکی از اسرار شکست احد بر می‌دارد، به طور خلاصه، چند عامل مهم دست به دست هم دادند و این حادثه غم‌انگیز و در عین حال عبرت‌آور را به وجود آوردند: ۱- اشتباه محاسبه‌ای که برای بعضی از تازه مسلمانان در درک مفاهیم اسلام پیدا شده بود سبب شد که آنها خیال کنند تنها ابراز ایمان برای پیروزی کافی است و بنا بر این است که خداوند در تمام میدان‌های جنگ به وسیله امدادهای غیبی از آنها حمایت کند و به این ترتیب سنت الهی را در عوامل پیروزی طبیعی و انتخاب نقشه‌های صحیح و تهیه وسایل لازم به دست فراموشی سپردند. ۲- عدم انضباط نظامی و مخالفت با فرمان مؤکد پیغمبر صلی الله علیه و آله دایر به ماندن تیراندازان در سنگر حساس، خود عامل مهم دیگری برای این شکست بود. ۳- دنیا پرستی جمعی از مسلمانان تازه کار که جمع‌آوری غنایم جنگی را بر تعقیب حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۵۱۴ دشمن ترجیح دادند و اسلحه بر زمین گذاشته برای اینکه از دیگران عقب نمانند سومین عامل شکست بود. تا بدانند در راه خدا و به هنگام جهاد مقدس باید این مسایل به کلی فراموش شود. ۴- غرور ناشی از پیروزی درخشان میدان بدر تا آنجا که فکر قدرت دشمن را از سر بیرون کرده بودند و تجهیزات او را نا چیز می‌پنداشتند، چهارمین عامل شکست بود. اینها نقاط ضعفی بود که می‌بایست در آب جوشان این شکست شستشو شود. «۱»

فرد پرستی ممنوع

وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ (۱۴۴) وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تَمُوتَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ كِتَابًا مُؤَجَّلًا وَمَنْ يُرِدْ ثَوَابَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَمَنْ يُرِدْ ثَوَابَ الْآخِرَةِ نُؤْتِهِ مِنْهَا وَسَيَجْزِي الشَّاكِرِينَ (۱۴۵) «۲» ۱۴۴- محمد صلی الله علیه و آله فقط فرستاده خدا بود و پیش از او فرستادگان دیگری نیز بودند، آیا اگر او بمیرد و یا کشته شود شما به عقب برمی‌گردید؟ (و با مرگ او اسلام را رها کرده به دوران کفر و بت پرستی بازگشت خواهید کرد) و هر کس به عقب بازگردد هرگز ضرری به خدا نمی‌زند و به زودی خداوند شاکران (و استقامت کنندگان) را پاداش خواهد داد. ۱۴۵- و هیچکس جز به فرمان خدا نمی‌میرد، سرنوشتی است تعیین شده (بنا بر این مرگ پیامبر با دیگران یک سنت الهی است) هر کس پاداش دنیا را بخواهد (و در زندگی خود در این راه گام بردارد) چیزی از آن به او خواهیم داد و هر کس پاداش آخرت بخواهد از آن به او می‌دهیم، و به زودی شاکران را پاداش خواهیم داد. حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۵۱۵

شان نزول:

این آیه نیز ناظر به یکی دیگر از حوادث جنگ احد است و آن اینکه در همان حال که آتش جنگ میان مسلمانان و بت پرستان

بشدت شعله‌ور بود، ناگهان صدایی بلند شد و کسی گفت: محمد را کشتم ... محمد را کشتم ... این درست همان دم بود که مردی به نام «عمرو بن قمیئه حارثی» سنگ به سوی پیامبر پرتاب کرد، پیشانی و دندان آن حضرت شکست و لب پایین وی شکافت و خون صورت وی را پوشانید. «۱» در این موقع دشمن می‌خواست پیامبر صلی الله علیه و آله را به قتل برساند که مصعب بن عمیر یکی از پرچمداران ارتش اسلام جلو حملات آنها را گرفت ولی خودش در این میان کشته شد و چون او شباهت زیادی به پیامبر داشت دشمن چنین پنداشت که پیغمبر، در خاک و خون غلطیده است و لذا این خبر را با صدای بلند به همه لشکرگاه رسانید. انتشار این خبر به همان اندازه که در روحیه بت پرستان اثر مثبت داشت، در میان مسلمانان تزلزل عجیبی ایجاد کرد، جمعی که اکثریت را تشکیل می‌دادند به دست و پا افتاده و از میدان جنگ به سرعت خارج می‌شدند، حتی بعضی در این فکر بودند که با کشته شدن پیامبر صلی الله علیه و آله از آیین اسلام برگردند و از سران بت پرستان امان بخواهند. اما در مقابل آنها اقلیتی فداکار و پایدار همچون علی علیه السلام و ابو دجانة و طلحة و بعضی دیگر بودند که بقیه را به استقامت دعوت می‌کردند، از جمله انس بن نصر به میان آنها آمد و گفت: ای مردم اگر محمد صلی الله علیه و آله کشته شد، خدای محمد صلی الله علیه و آله کشته نشده، بروید و بیکار کنید و در راه همان هدفی که پیامبر صلی الله علیه و آله کشته شد، شربت شهادت بنوشید. پس از ایراد این سخنان به دشمن حمله نمود تا کشته شد، ولی به زودی روشن گردید که پیامبر صلی الله علیه و آله زنده است و این خبر اشتباه بوده است یا دروغ، آیه فوق در این مورد نازل شد و دسته اول را سخت نکوهش کرد. وَ مَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ با استفاده از حوادث جنگ احد، آیه حقیقت دیگری را به مسلمانان می‌آموزد و حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۵۱۶ آن اینکه اسلام آیین فرد پرستی نیست و به فرض که پیامبر صلی الله علیه و آله در این میدان شربت شهادت می‌نوشید، وظیفه مسلمانان بدون تردید ادامه مبارزه بود؛ زیرا با مرگ یا شهادت پیامبر صلی الله علیه و آله، اسلام پایان نمی‌یابد، بلکه آیین حقی است که تا ابد جاویدان خواهد ماند. مسأله فرد پرستی یکی از بزرگترین خطراتی است که مبارزات هدف‌دار را تهدید می‌کند. وابستگی به شخص معین اگر چه پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله باشد مفهومش پایان یافتن کوشش و تلاش برای پیشرفت، به هنگام از دست رفتن آن شخص است و این وابستگی یکی از نشانه‌های بارز عدم رشد اجتماعی است. مبارزه پیامبر صلی الله علیه و آله با فرد پرستی یکی دیگر از نشانه‌های حقانیت و عظمت او است زیرا اگر او به خاطر شخص خویش قیام کرده بود، لازم بود این فکر را در مردم تقویت کند که همه چیز به وجود او بستگی دارد و اگر او از میان برود همه چیز پایان خواهد یافت. ولی رهبران راستین همانند پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله هیچگاه مردم را به چنین افکاری تشویق نمی‌کنند، بلکه بشدت با آن مبارزه می‌کنند و به آنها می‌گویند: هدف ما، از خود ما بالاتر است و هرگز با ناپودی ما ناپود نخواهد شد و لذا قرآن با صراحت در آیه فوق می‌گوید: محمد صلی الله علیه و آله تنها فرستاده خدا است، پیش از او هم فرستادگانی بودند که از دنیا رفتند. آیا اگر او بمیرد، یا کشته شود باید شما سیر قهقرایی کنید؟ و به آیین بت پرستی باز گردید؟ جالب توجه اینکه در آیه بیان سیر قهقرایی جمله: ... انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ ... به کار رفته است؛ زیرا اعقاب جمع عقب (بر وزن خشن) به معنی پاشنه پا است بنابراین، ... انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ ... به معنی (عقب گرد می‌کنید) است و آن تصویر روشنی از سیر قهقرایی و ارتجاع به معنی واقعی است، منتها از کلمه ارتجاع صریح‌تر و روشن‌تر است. سپس می‌فرماید: آنها که عقب گرد کنند و به دوران کفر و بت پرستی باز گردند، تنها به خود زیان می‌رسانند نه به خداوند؛ زیرا با این عمل نه تنها چرخ‌های سعادت خود را متوقف می‌سازند، بلکه آنچه را به دست آورده‌اند نیز، به سرعت از دست خواهند داد؛ ... وَ مَنْ يَنْقَلِبْ عَلَىٰ عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا ... در پایان آیه به اقلیتی که در جنگ احد علیرغم همه مشکلات و انتشار خبر شهادت پیغمبر صلی الله علیه و آله، دست از جهاد برنداشتند اشاره کرده و کوشش‌های آنها را می‌ستاید و آنها را به عنوان شاکران و کسانی که از نعمت‌ها در راه خدا استفاده کردند معرفی می‌کند و حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۵۱۷ می‌گوید: خداوند این شاکران را پاداش نیک می‌دهد؛ ... وَ سَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ. درسی را که این آیه در

باره مبارزه با فرد پرستی می‌دهد، درسی است برای همه مسلمانان در همه قرون و اعصار، آنها باید از قرآن بیاموزند که مسایل هدفی هرگز نباید قایم به شخص یا اشخاص باشد بلکه باید بر محور یک سلسله اصول و تشکیلات ابدی دور بزند که با تغییر افراد یا فوت آنها حتی اگر پیامبر بزرگ خدا باشد، آن کار تعطیل نشود، اصولاً رمز بقای یک مذهب و یا یک تشکیلات همین است. بنا بر این برنامه‌ها و تشکیلاتی که قایم به شخص هستند، تشکیلاتی نا سالم و غیر طبیعی محسوب می‌شوند که به زودی متلاشی خواهند شد. اما متأسفانه غالب تشکیلات جوامع اسلامی هنوز قایم به اشخاص است و به همین دلیل بسیار زود از هم می‌پاشد. مسلمانان باید با الهام از آیه فوق، مؤسسات گوناگون خود را آنچنان پی‌ریزی کنند که از اشخاص لایق کاملاً بهره‌گیری شود، اما در عین حال وابسته به شخص آنها نباشد. *وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تَمُوتَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ كِتَابًا مُؤَجَّلًا*.... همان‌طور که گفتیم شایعه بی اساس شهادت پیامبر صلی الله علیه و آله در احد، عده زیادی از مسلمانان را به وحشت افکند تا آنجا که از میدان جنگ فرار کردند و حتی بعضی می‌خواستند از اسلام هم برگردند. در آیه فوق مجدداً برای تنبیه و بیداری این دسته می‌فرماید: مرگ به دست خدا و فرمان او است و برای هر کس اجلی مقرر شده است که نمی‌تواند از آن فرار کند، بنا بر این اگر پیامبر در این میدان شربت شهادت می‌نوشید، چیزی جز انجام یافتن یک سنت الهی نبود، با این حال نباید مسلمانان از آن وحشت کنند و دست از ادامه مبارزه بردارند. از سوی دیگر فرار از میدان جنگ نیز نمی‌تواند از فرا رسیدن اجل جلوگیری کند، همان‌طور که شرکت در میدان جهاد نیز اجل انسان را جلو نمی‌اندازد. بنا بر این فرار از میدان جهاد برای حفظ جان بیهوده است. در باره معنی اجل و همچنین اجل حتمی و معلق و فرق میان آنها مشروحاً در ذیل آیه دوم از سوره انعام به خواست خدا بحث خواهیم کرد. در پایان آیه می‌فرماید: سعی و کوشش انسان هیچگاه ضایع نمی‌شود، اگر هدف حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۵۱۸ کسی تنها نتیجه‌های مادی و دنیوی باشد و همانند بعضی از رزمندگان احد تنها به خاطر غنیمت تلاش کند، بالاخره بهره‌ای از آن به دست می‌آورد. اما اگر هدف عالی‌تر بود، و کوشش‌ها در مسیر حیات جاویدان و فضایل انسانی به کار افتاد، باز به هدف خود خواهد رسید؛ ... *وَمَنْ يُرِدْ ثَوَابَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَمَنْ يُرِدْ ثَوَابَ الْآخِرَةِ نُؤْتِهِ مِنْهَا*.... بنا بر این حالا که رسیدن به دنیا یا آخرت هر دو نیازمند به کوشش است، پس چرا انسان سرمایه‌های وجودی خود را در مسیر دوم که یک مسیر عالی و پایدار است به کار نیندازد؟ سپس بار دیگر تأکید می‌کند که پاداش شاکران را به زودی خواهیم داد؛ ... *وَسَنَجْزِي الشَّاكِرِينَ*. قابل توجه اینکه در آیه سابق، این جمله به صورت فعل غایب ذکر شده بود و در اینجا به صورت فعل متکلم و این نهایت تأکید و عده الهی را به دادن پاداش به آنها بیان می‌کند و به تعبیر ساده خداوند می‌گوید: ضامن پاداش آنها من هستم. در تفسیر مجمع البیان در ذیل آیه، از امام باقر علیه السلام چنین نقل شده که: علی علیه السلام در روز احد شصت و یک زخم برداشت و پیامبر صلی الله علیه و آله ام سلیم و ام عطیه را دستور داد که به معالجه جراحات آن حضرت بپردازند. چیزی نگذشت که آنها با نگرانی به خدمت پیغمبر عرضه داشتند وضع بدن علی علیه السلام طوری است که ما هر زخمی را می‌بندیم دیگری گشوده می‌شود و زخم‌های تن او آنچنان زیاد و خطرناک است که ما از حیات او نگرانیم. پیغمبر صلی الله علیه و آله و جمعی از مسلمانان به عنوان عیادت به منزل علی علیه السلام وارد شدند، در حالی که بدن او یکپارچه زخم و جراحات بود، پیامبر صلی الله علیه و آله با دست مبارک خود بدن او را مسح می‌کرد و می‌فرمود: کسی که در راه خدا این چنین ببیند، آخرین درجه مسئولیت خود را انجام داده است! و زخم‌هایی که پیامبر دست بر آن می‌کشید، بزودی التیام می‌یافت. علی علیه السلام در این هنگام گفت: «الحمد لله که با این همه، فرار نکردم و پشت به دشمن ننمودم». خداوند از کوشش‌های او قدردانی کرد و در دو آیه از قرآن به آن (و به فداکاری‌های افراد نمونه دیگر از مجاهدان احد) اشاره کرده است، در یک مورد می‌فرماید: ... *وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ* و در مورد دیگر می‌فرماید: ... *وَسَنَجْزِي الشَّاكِرِينَ*. (۱)

وَكَأَيُّنَ مِنْ نَبِيِّ قَاتَلَ مَعَهُ رِئِيونَ كَثِيرًا فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَمَا ضَعُفُوا وَمَا اسْتَكَانُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ (۱۴۶) وَمَا كَانَ قَوْلَهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَإِسْرَافَنَا فِي أَمْرِنَا وَثَبَّتْ أقدامَنَا وَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ (۱۴۷) فَآتَاهُمُ اللَّهُ ثَوَابَ الدُّنْيَا وَحُسْنَ ثَوَابِ الْآخِرَةِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ (۱۴۸) «۱» ۱۴۶- و چه بسیار پیامبرانی که مردان الهی فراوانی به همراه آنها جنگ کردند، آنها هیچگاه در برابر آنچه در راه خدا به آنها می‌رسید سست نشدند، و نا توان نگردیدند و تن به تسلیم ندادند و خداوند استقامت کنندگان را دوست دارد. ۱۴۷- گفتار آنها فقط این بود که پروردگارا گناهان ما را ببخش، و از تندروییهای ما در کارها صرف نظر کن، قدمهای ما را ثابت بدار، و ما را بر جمعیت کافران پیروز بگردان! ۱۴۸- لذا خداوند پاداش این جهان و پاداش نیک آن جهان را به آنها داد، و خداوند نیکوکاران را دوست می‌دارد. وَكَأَيُّنَ مِنْ نَبِيِّ... «كَأَيُّنَ» به معنای چه بسیار است و می‌گویند در اصل، مرکب از کاف تشبیه و ای استفهامیه است که به صورت یک کلمه در آمده و معنی دو جزء سابق متروک شده و معنی تازه چه بسیار پیدا کرده است. «رِئِيونَ» جمع «رِئِي» (بر وزن ملی) است و به کسی گفته می‌شود که ارتباط و پیوند او با خدا محکم و با ایمان، دانشمند، با استقامت و با اخلاص باشد. به دنبال حوادث احد آیه فوق با یادآوری شجاعت و ایمان و استقامت مجاهدان و حج و حریمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۵۲۰ یاران پیامبران گذشته مسلمانان را به شجاعت و فداکاری و پایداری تشویق می‌کند و ضمناً آن دسته‌ای را که از میدان احد فرار کردند سرزنش می‌نماید و می‌گوید: پیامبران بسیاری بودند که خدا پرستان مبارزی در صف یاران آنها قرار داشتند. سپس رفتار و گفتار آنها را چنین شرح می‌دهد: آنان به یاری پیامبران خود برخاستند و از تلفات سنگین و جراحات سخت و مشکلات طاقت‌فرسایی که در راه خدا دیدند هرگز سست و ناتوان نشدند، «آنها در مقابل دشمن هیچگاه تضرع و زاری و خضوع و کرنش نکردند و تسلیم نشدند»؛ ... وَمَا ضَعُفُوا وَمَا اسْتَكَانُوا... بدیهی است خداوند هم، چنین افرادی را دوست دارد که دست از مقاومت بر نمی‌دارند؛ ... وَاللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ. آنها به هنگامی که احیاناً بر اثر اشتباهات یا سستی‌ها، یا لغزش‌هایی گرفتار مشکلاتی در برابر دشمن می‌شدند به جای اینکه میدان را به او بسپارند و یا تسلیم شوند و یا فکر ارتداد و بازگشت به کفر در مغز آنها پیدا شود، روی به درگاه خدا می‌آوردند و ضمن تقاضای عفو و بخشش از گناهان خود از پیشگاه خداوند تقاضای صبر و استقامت و پایداری می‌کردند و می‌گفتند: وَمَا كَانَ قَوْلَهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَإِسْرَافَنَا فِي أَمْرِنَا وَثَبَّتْ أقدامَنَا وَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ؛ «بار پروردگارا! گناهان ما را بیامرز و از تندرویی‌های ما در گذر، و ما را ثابت قدم بدار و بر کافران پیروز بگردان.» آنها با این طرز تفکر و عمل به زودی پاداش خود را از خدا می‌گرفتند هم پاداش این جهان که فتح و پیروزی بر دشمن بود و هم پاداش جهان دیگر؛ فَآتَاهُمُ اللَّهُ ثَوَابَ الدُّنْيَا وَحُسْنَ ثَوَابِ الْآخِرَةِ... و در پایان آیه آنها را جزو نیکوکاران شمرده و می‌فرماید: ... وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ؛ «خدا نیکوکاران را دوست دارد.» و به این ترتیب یک درس زنده از برنامه مجاهدان امت‌های پیشین و سرانجام کار آنها و چگونگی برخورد آنها با مشکلات و پیروزی بر آنها برای تازه مسلمانان بیان می‌کند، و آنها را برای میدان‌های آینده پرورش می‌دهد: در آیات فوق علاوه بر آنچه گفته شد نکات دیگری جلب توجه می‌کند:

۱- صبر همانطور که سابقاً هم اشاره کرده‌ایم به معنی استقامت است و لذا در برابر ضعف و تسلیم در این آیه قرار گرفته و ضمناً صابران و نیکوکاران در یک ردیف قرار حج و حریمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۵۲۱ گرفته‌اند؛ زیرا در آخر یک آیه می‌فرماید: ... وَاللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ و در آیه دیگر می‌فرماید: ... وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ اشاره به اینکه نیکوکاری بدون استقامت ممکن نیست؛ زیرا در برابر هر شخص نیکوکار، هزاران مشکل وجود دارد که اگر فاقد استقامت باشد به زودی کار خود را رها خواهد ساخت.

۲- مجاهدان حقیقی به جای اینکه شکست خود را به دیگران نسبت دهند و یا به عوامل موهوم و مرموز مربوط بدانند، سرچشمه آن را در خودشان جستجو می‌کنند و به فکر جبران اشتباهات خویش هستند، حتی آنها کلمه شکست را بر زبان نمی‌آورند و به جای آن اسراف و تندرویی بی‌جا ذکر می‌کنند، به عکس ما که امروز سعی می‌کنیم نقاط ضعفی که سرچشمه ناکامی‌ها و شکست‌ها است نا دیده بگیریم و همه آنها را به عوامل خارجی و بیگانه مربوط بدانیم و در نتیجه به هیچوجه به فکر جبران اشتباهات و بر طرف

ساختن نقاط ضعف خود نباشیم. ۳- در آیات فوق از پاداش دنیا تعبیر به ثواب الدنیا شده اما از پاداش آخرت تعبیر به حسن ثواب الاخره شده، اشاره به اینکه: پاداش آخرت با پاداش دنیا فرق بسیار دارد؛ زیرا پاداش دنیا هر چه باشد بالاخره آمیخته با فنا و پاره‌ای ناملایمات که طبع زندگی این دنیا است می‌باشد در حالی که پاداش آخرت سراسر حسن است و از هر نظر خالص و دور از ناراحتی‌ها. (۱)

اخطارهای مکرر

یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَطِيعُوا الَّذِينَ كَفَرُوا يُرَدُّوكُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ فَانقَلِبُوا خَاسِرِينَ ۱۴۹ بَلِ اللَّهُ مَوْلَاكُمْ وَهُوَ خَيْرُ النَّاصِرِينَ ۱۵۰ سَنُلْقِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ بِمَا أَشْرَكُوا بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ سُلْطَانًا وَ مَا وَاهُمُ النَّارُ وَ بئسَ مَثْوَى الظَّالِمِينَ ۱۵۱ ﴿۲﴾ حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۵۲۲ ۱۴۹- ای کسانی که ایمان آورده‌اید اگر از کسانی که کافر شده‌اند اطاعت کنید شما را به عقب باز می‌گردانند و سرانجام زیانکار خواهید شد. ۱۵۰- (آنها تکیه گاه شما نیستند) بلکه تکیه گاه و سرپرست شما خدا است و او بهترین یاوران است. ۱۵۱- به زودی در دل‌های کافران به خاطر اینکه بدون دلیل چیزهایی را برای خدا شریک قرار دادند، رعب و ترس می‌افکنیم و جایگاه آنها آتش است و چه بد جایگاهی است جایگاه ستمکاران. یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَطِيعُوا الَّذِينَ كَفَرُوا این آیات همانند آیات گذشته بعد از جنگ احد و برای تجزیه و تحلیل روی حوادث جنگ نازل گردیده است، وضع آیات گذشته و این آیات نیز گواه بر این حقیقت است. چنین به نظر می‌رسد که بعد از پایان جنگ احد، دشمنان اسلام با یک سلسله تبلیغات مسموم کننده در لباس نصیحت و دلسوزی، تخم تفرقه در میان مسلمانان می‌پاشیدند و با استفاده از وضع نا مساعد روانی عده‌ای از مسلمانان تلاش می‌کردند که آنها را نسبت به اسلام بد بین کنند، شاید یهود و مسیحیان نیز در این قسمت با منافقان همکاری داشتند، همانطور که در میدان احد نیز با دامن زدن به شایعه بی اساس کشته شدن پیغمبر صلی الله علیه و آله برای تضعیف روحیه مسلمانان کوشش می‌کردند. آیه نخست به مسلمانان اخطار می‌کند و از پیروی آنها بر حذر می‌دارد و می‌گوید: اگر از کفار پیروی کنید شما را به عقب برمی‌گردانند و پس از پیمودن راه پر افتخار تکامل معنوی و مادی در پرتو تعلیمات اسلام، به نقطه اول که نقطه کفر و فساد بود سقوط می‌دهند و در این موقع بزرگترین زیانکاری دامنگیر شما خواهد شد چه زبانی از این بالاتر که انسان اسلام را با کفر و سعادت را با شقاوت و حقیقت را با باطل معاوضه کند. سپس تأکید می‌کند که شما بالاترین پشتیبان و بهترین یاور را دارید می‌گوید: بَلِ اللَّهُ مَوْلَاكُمْ وَهُوَ خَيْرُ النَّاصِرِينَ؛ «خدا پشتیبان و سرپرست شما است و او بهترین یاوران است»، یآوری است که هرگز مغلوب نمی‌شود و هیچ قدرتی با قدرت او برابری ندارد در حالیکه یاوران دیگر ممکن است گرفتار شکست و نابودی شوند؛ سَنُلْقِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۵۲۳ در اینجا اشاره به نجات معجز آسای مسلمانان بعد از جنگ احد می‌کند و یکی از موارد حمایت و نفرت خود از آنان را بازگو می‌نماید و آنها را نسبت به- آینده دلگرم می‌سازد و وعده پیروزی می‌دهد؛ زیرا همانطور که گفتیم، بت پرستان مکه با اینکه در جنگ احد پیروزی چشمگیری پیدا کرده بودند و لشکر اسلام ظاهراً از هم متلاشی شده بود می‌بایست در بازگشت به سوی میدان و از بین بردن باقیمانده قدرت مسلمین و حتی غارت کردن مدینه و کشتن شخص پیامبر که از بی اساس بودن شایعه شهادت او آگاه شده بودند کمترین تردیدی به- خود راه ندهند. اما خداوند ترس و وحشت عجیبی در دل‌های آنها افکند، ترس و وحشت بی دلیلی که خاصیت کفر و بت پرستی و خرافه پرستی بود، سراسر وجود آنان را فرا گرفت به طوری که در روایات می‌خوانیم: آنها هنگامی که از احد بازگشتند و به نزدیکی مکه رسیدند، درست شکل و قیافه یک لشکر شکست خورده را داشتند. آیه فوق می‌گوید: ما به زودی در دل کفار رعب و وحشت می‌افکنیم (یعنی همانطور که در پایان جنگ احد افکنیدیم و نمونه آن را با چشم خود دیدید) بنا بر این به آینده خویش امیدوار باشید. جالب اینکه علت ایجاد رعب و ترس را در دل‌های آنها چنین بیان می‌کند: بِمَا أَشْرَكُوا بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ سُلْطَانًا ...،

به این جهت که آنها چیزهایی را بدون دلیل شریک خدا قرار داده بودند در حقیقت مردمی که خرافی هستند و تابع دلیل و برهان نمی‌باشند و گاهی را در نظر خود کوه می‌کنند و سنگ و چوبی را معبود و پروردگار خویش می‌دانند در برابر حوادث بسیار نا توانند زیرا خیلی زود گرفتار اشتباه محاسبه می‌شوند و اگر یک حادثه جزئی در زندگی آنها رخ دهد و مثلاً بشنوند مسلمانان مدینه همراه مجروحان میدان جنگ، بار دیگر به میدان احد برمی‌گردند این موضوع بسیار بزرگ در نظرشان جلوه می‌کند و سخت از آن به وحشت می‌افتند، همانطور که در دنیای امروز نیز افراد قدرتمندی را مشاهده می‌کنیم که از کوچکترین حادثه وحشت دارند و از گاه کوهی می‌سازند زیرا تکیه‌گاه محکمی در زندگی برای خود انتخاب نکرده‌اند. ... وَ مَا أَوْهَمُ النَّارُ وَ بَشَسَ مَثْوَى الظَّالِمِينَ؛ «این افراد به خود و به اجتماع خود ستم کرده‌اند و بنا بر این جایگاهی جز آتش نخواهند داشت و چه بد جایگاهی است.»

پیروزی از طریق ترس دشمن

در روایات متعددی می‌خوانیم که پیغمبر می‌فرمود: یکی از امتیازاتی که خداوند به من داده است این است که مرا به وسیله انداختن ترس در دل دشمن پیروزی داده است. این موضوع اشاره به یکی از عوامل مهم پیروزی در جنگ‌ها می‌کند که مخصوصاً امروز بسیار مورد توجه است که یکی از مهمترین عوامل پیروزی، روحیه سرباز است و آن قدر که روحیه عالی سربازان در پیروزی تأثیر دارد کم و کیف آنها و چگونگی سلاح آنها اثر ندارد، اسلام با تقویت روح ایمان و عشق به جهاد و افتخار به شهادت و اتکای به خداوند قادر منان، این روح را در مجاهدان خود به عالیترین وجهی پرورش داد در حالی که بت پرستان خرافی که تکیه‌گاشان بت‌های بی‌اراده و بی‌جان بود و عقیده به معاد و زندگی پس از مرگ نداشتند و خرافات افکار آنها را آلوده کرده بود روحیه‌ای ضعیف و ناتوان داشتند و یکی از عوامل مؤثر پیروزی مسلمانان بر آنها همین تفاوت روحیه بود (۱).

شکست پس از پیروزی

وَ لَقَدْ صَدَقَكُمُ اللَّهُ وَعِدَهُ إِذْ تَحُسُونَهُمْ بِإِذْنِهِ حَتَّى إِذَا فَتِنْتُمْ وَ تَنَازَعْتُمْ فِي الْأَمْرِ وَ عَصَيْتُمْ مِنْ بَعْدِ مَا أَرَاكُمْ مَا تُحِبُّونَ مِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ الدُّنْيَا وَ مَنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ الْآخِرَةَ ثُمَّ صَرَفَكُمْ عَنْهُمْ لِيَبْتَلِيَكُمْ وَ لَقَدْ عَفَا عَنْكُمْ وَ اللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ (۱۵۲) إِذْ تُصْعِدُونَ وَ لَا تُلْوُونَ عَلَى أَعْدَادِكُمْ وَ الرِّسُولُ يُدْعُوكُمْ فِي أَضْرَابِكُمْ فَأَتَابَكُمْ غَمًّا بِغَمٍّ لِكَيْلَا تَحْزَنُوا عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَ لَا مَا أَصَابَكُمْ وَ اللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ (۱۵۳) ثُمَّ أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ بَعْدِ الْغَمِّ أَمَنَةً نَاعَسًا يَغْشَى طَائِفَةً مِنْكُمْ وَ طَائِفَةٌ قَدْ أَهَمَّتْهُمْ أَنْفُسُهُمْ يَظُنُّونَ بِاللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ يَقُولُونَ هَلْ صُرِدُوا عَنْكُمْ مِنَ بَعْدِ الْغَمِّ أَمْ نَسِيَ اللَّهُ وَعْدَهُ لِيَبْتَلِيَكُمْ وَ لَقَدْ عَفَا عَنْكُمْ وَ اللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ (۱۵۴) «۱» ۱۵۲- خداوند وعده خود را به شما (در باره پیروزی بر دشمن در احد) راست گفت، در آن هنگام (در آغاز جنگ احد) دشمنان را به فرمان او به قتل می‌رساندید (و این پیروزی ادامه داشت) تا اینکه سست شدید و (بر سر رها کردن سنگرها) و در کار خود به نزاع پرداختید، و بعد از آن که آنچه را دوست می‌داشتید (از غلبه بر دشمن) به شما نشان داد نافرمانی کردید، بعضی از شما خواهان دنیا بودند و بعضی خواهان آخرت، سپس خداوند شما را از آنها منصرف ساخت (و پیروزی شما به شکست انجامید) تا شما را آزمایش کند و او شما را بخشید و خداوند نسبت به مؤمنان فضل و بخشش دارد. ۱۵۳- (به خاطر بیاورید) هنگامی که از کوه بالا می‌رفتید و (جمعی در وسط بیابان پراکنده می‌شدید و) به عقب‌ماندگان نگاه نمی‌کردید، و پیامبر از پشت سر شما را صدا می‌زد، سپس اندوه‌ها یکی پس از دیگری به سوی شما روی آورد، این به خاطر آن بود که دیگر برای از دست رفتن (غنایم جنگی) غمگین نشوید و نه به خاطر مصیبت‌هایی که بر شما وارد می‌گردد، و خداوند از آنچه انجام می‌دهید آگاه است. ۱۵۴- سپس به دنبال این غم و اندوه آرامشی بر شما فرستاد، این

آرامش به صورت خواب سبکی بود (که در شب بعد از حادثه احد) جمعی از شما را فرو گرفت اما جمع دیگری در فکر جان خویش بودند (و خواب چشمان آنها را فرا نگرفت) آنها گمان‌های نادرستی در باره خدا همچون گمان‌های دوران جاهلیت داشتند، و می‌گفتند: آیا چیزی از پیروزی نصیب ما می‌شود؟ بگو همه کارها (و پیروزی‌ها) بدست خدا است، آنها در دل خود اموری را پنهان می‌دارند که حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۵۲۶ برای تو آشکار نمی‌سازند می‌گویند: اگر سهمی از پیروزی داشتیم در اینجا کشته نمی‌شدیم، بگو اگر هم در خانه‌های خود بودید آنهایی که کشته شدن در سرنوشت آنها بود به بسترشان می‌ریختند (و آنها را به قتل می‌رساندند) و اینها برای این است که خداوند آنچه در سینه شما پنهان است بیازماید و آنچه در دل‌های شما (از ایمان) می‌باشد خالص گرداند و خداوند از آنچه در درون سینه‌ها است با خبر است. در ماجرای جنگ احد گفتیم مسلمانان در آغاز جنگ با اتحاد و شجاعت خاصی جنگیدند، و بزودی پیروز شدند و لشکر دشمن از هم پراکنده شد و موجی از شادی سراسر لشکر اسلام را فرا گرفت، ولی نافرمانی جمعی از تیراندازان که در کوه عینین به سرکردگی عبدالله بن جبیر می‌جنگیدند و رها کردن آن سنگر حساس و مشغول شدن آنها و دیگران به جمع‌آوری غنائم، سبب شد که ورق برگردد و شکست سختی به لشکر اسلام وارد گردد. هنگامی که مسلمانان با دادن تلفات و خسارات سنگین به مدینه بازگشتند با یکدیگر می‌گفتند: مگر خداوند به ما وعده فتح و پیروزی نداده بود؟ پس چرا در این جنگ شکست خوردیم؟ آیات فوق به آنها پاسخ می‌گوید و علل شکست را توضیح می‌دهد. اکنون به تفسیر جزئیات آیات باز می‌گردیم: **وَلَقَدْ صَدَقَكُمُ اللَّهُ وَعْدَهُ إِذْ تَحُسُّونَهُمْ بِإِذْنِهِ حَتَّى إِذَا فَشِلْتُمْ. فِي بَيْتِهِمْ** در این جمله، قرآن می‌گوید: وعده خدا در باره پیروزی شما کاملاً درست بود و به همین دلیل در آغاز جنگ پیروز شدید و به فرمان خدا دشمن را پراکنده ساختید و این وعده پیروزی تا زمانی که دست از استقامت و پیروزی فرمان پیغمبر برنداشته بودید ادامه داشت، شکست از آن زمان شروع شد که سستی و نافرمانی شما را فرا گرفت یعنی اگر تصور کردید که وعده پیروزی بدون قید و شرط بوده سخت در اشتباه بوده‌اید، تمام وعده‌های پیروزی مشروط به پیروی از فرمان خدا است. در باره اینکه خداوند در کجا به مسلمانان وعده پیروزی در این جنگ داده بود دو احتمال است: نخست اینکه منظور وعده‌های عمومی است که بطور مکرر از خدا به حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۵۲۷ مؤمنان در باره پیروزی بر دشمنان داده شده بود، دیگر اینکه پیامبر خدا که وعده او وعده الهی است صریحاً قبل از شروع جنگ احد به مسلمانان وعده پیروزی در این میدان داده بود. ... **وَتَنَزَّعْتُمْ فِي الْأَمْزِ وَالْعَصِيَّتُمْ مِنْ بَعْدِ مَا أَرَاكُمْ مَا تُحِبُّونَ مِنْكُمْ** ... از این جمله که اشاره به وضع تیراندازان کوه عینین است به خوبی استفاده می‌شود تیراندازانی که در شکاف کوه بودند در باره رها کردن سنگر خود اختلاف کردند و جمع زیادی دست به عصیان و مخالفت زدند (تعبیر به عصیتیم یعنی نافرمانی کردید نشان می‌دهد که اکثریت دست به مخالفت زده بودند) و لذا قرآن می‌گوید: پس از مشاهده آن پیروزی چشم گیر که مورد علاقه شما بود راه عصیان پیش گرفتید، و در حقیقت برای بدست آوردن پیروزی کوشش لازم را به خرج دادید، اما برای نگاهداشتن آن استقامت نکردید و همیشه نگاهداری پیروزیها از بدست آوردن آن مشکلتر است. ... **مِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ الدُّنْيَا وَمِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ الْآخِرَةَ ...** در این موقع جمعی از شما خواستار دنیا و جمع غنائم بودید در حالیکه جمعی دیگر همچون خود عبدالله بن جبیر و چند نفر از تیراندازان ثابت قدم خواستار آخرت و پادشاهی الهی بودند. ... **ثُمَّ صَرَفَكُمْ عَنْهُمْ لِيَبْتَلِيَكُمْ** ... در اینجا ورق برگشت و خداوند پیروزی شما را به شکست تبدیل کرد تا شما را بیازماید و تنبیه کند و پرورش دهد. ... **وَلَقَدْ عَفَا عَنْكُمْ وَاللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ** سپس خداوند همه این نافرمانیها و گناهان شما را بخشید در حالی که سزاوار مجازات بودید زیرا خداوند نسبت به مؤمنان از هر گونه نعمتی فروگذار نمی‌کند. **إِذْ تُصْعِدُونَ وَلَا تَلْوُونَ عَلَى أَعْيُنِ الرَّسُولِ** **يَدْعُوكُمْ فِي أُخْرَاكُمْ** ... در این آیه خداوند صحنه پایان احد را به مسلمانان یادآوری می‌کند و می‌فرماید به خاطر بیاورید هنگامی را که بهر طرف پراکنده می‌شدید و فرار می‌کردید و هیچ نگاه به عقب سر نمی‌کردید که سایر برادران شما در چه حالتی در حالی که پیامبر از پشت سر فریاد می‌زد: **«إِلَىٰ عِبَادِ اللَّهِ إِلَىٰ عِبَادِ اللَّهِ، أَنَا رَسُولُ اللَّهِ»؛ «۱»** «بندگان خدا به سوی من بازگردید به سوی من حج

و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۵۲۸ باز گردید من رسول خدایم»، ولی هیچ یک از شما به سخنان او توجه نداشتید. ... فَأَنَابَكُمْ غَمًّا بِغَمِّمْ ... در این هنگام غم و اندوه یکی پس از دیگری به سوی شما رو آورد، اندوه به خاطر شکست، به خاطر از دست دادن جمعی از افسران و سربازان شجاع، به خاطر مجروحان و به خاطر شایعه شهادت پیامبر و واقعیت جراحات او، اینها همه نتیجه آن مخالفت‌ها بود. ... لَكَيْلًا تَخَزْنُوا عَلَيَّ مَا فَاتَكُمُ وَلَا مَا أَصَابَكُمْ ... هجوم سیل غم و اندوه به سوی شما برای این بود که دیگر به خاطر از دست رفتن غنائم جنگی غمگین نشوید و از جراحاتی که در میدان جنگ در راه پیروزی به شما می‌رسد نگران نباشید. ... وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ خدا از اعمال شما آگاه بود و به خوبی وضع اطاعت کنندگان و مجاهدان واقعی و هم چنین فراریان را می‌داند، بنا بر این هیچ یک از شما نباید خود را فریب دهد و چیزی بر خلاف آنچه در میدان احد واقع شده ادعا کند اگر برآستی جزو دسته اول هستید خدا را شکر گوید و در غیر این صورت از گناهان خود توبه کنید.

وسوسه‌های جاهلیت

ثُمَّ أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ بَعْدِ الْغَمِّ أَمْنَةً نُعَاسًا ... شب بعد از جنگ احد شب دردناک و پر اضطرابی بود مسلمانان پیش‌بینی می‌کردند که سربازان فاتح قریش بار دیگر به مدینه بازگردند و آخرین مقاومت مسلمانان را در هم بشکنند و شاید بسته گریخته خبر تصمیم بت پرستان به بازگشت، نیز به آنها رسیده بود و مسلماً اگر بازمی‌گشتند خطرناکترین مرحله جنگ رخ می‌داد. در این میان مجاهدان راستین و توبه کنندگانی که از فرار احد پشیمان شده بودند و به لطف پروردگار اعتماد داشتند و به وعده‌های پیغمبر نسبت به آینده دلگرم و مطمئن بودند در میان این اضطراب و وحشت عمومی خواب آسوده و آرام بخشی داشتند در حالی که لباس جنگ در تن آنها بود و سلاح در کنار آنها، اما منافقان و افراد ضعیف‌الایمان و ترسو در میان انبوهی از افکار ناراحت کننده تمام شب را بیدار ماندند و بدون اینکه بخواهند، برای مؤمنان حقیقی پاسداری کردند، آیه فوق ماجرای آن شب را تشریح می‌کند و می‌گوید: سپس بعد از آنهمه غم و اندوه روز احد، آرامش را بر شما حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۵۲۹ نازل کرد. این آرامش همان خواب سبکی بود که جمعی از شما را فرا گرفت، اما جمع دیگری بودند که تنها به فکر جان خود بودند و به چیزی جز نجات خویش نمی‌اندیشیدند و به همین جهت آرامش را بکلی از دست داده بودند. این یکی از آثار مهم ایمان است که مؤمن حتی در زندگی این جهان آرامش لذت بخشی دارد که افراد بی‌ایمان یا منافق و یا ضعیف‌الایمان هیچگاه طعم آن را نمی‌چشند. سپس قرآن مجید به تشریح گفتگوها و افکار منافقان و افراد سست ایمان که در آن شب بیدار ماندند پرداخته می‌گوید: ... يَطْفُونَ بِاللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ ...؛ آنها در باره خدا گمانهای نادرست همانند گمانهای دوران جاهلیت و قبل از اسلام داشتند و در افکار خود احتمال دروغ بودن وعده‌های پیامبر را می‌دادند و به یکدیگر و یا به خویشان می‌گفتند: ... هَلْ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ مِنْ شَيْءٍ ...؛ «آیا ممکن است با این وضع دلخراشی که می‌بینیم پیروزی نصیب ما بشود؟» یعنی بسیار بعید و یا غیر ممکن است، قرآن در جواب آنها می‌گوید: ... قُلْ إِنَّ الْأَمْرَ كُلَّهُ لِلَّهِ ...؛ «بگو آری پیروزی بدست خدا است و اگر او بخواهد و شما را شایسته ببیند نصیب شما خواهد کرد.» آنها حاضر نبودند همه آنچه را در دل داشتند اظهار کنند؛ زیرا می‌ترسیدند در صف کافران قرار گیرند؛ ... يُخْفُونَ فِي أَنْفُسِهِمْ مَا لَا يُبْدُونَ لَكَ ... گویا آنها چنین می‌پنداشتند که شکست احد نشانه نادرست بودن آیین اسلام است و لذا می‌گفتند: ... لَوْ كَانَ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ مَا قُتِلْنَا هَاهُنَا ...؛ «اگر ما بر حق بودیم و سهمی از پیروزی داشتیم در اینجا اینهمه کشته نمی‌دادیم.» خداوند در پاسخ آنها به دو مطلب اشاره می‌کند: نخست اینکه: تصور نکنید کسی با فرار از میدان جنگ و از حوادث سختی که باید به استقبال آن بشتابد می‌تواند از مرگ فرار کند، آنها که اجلشان رسیده حتی اگر در خانه‌های خود بمانند به بستر آنها می‌تازند و آنها را در بستر خواهند کشت؛ ... قُلْ لَوْ كُنْتُمْ فِي يُبُوتِكُمْ لَبُرَزَ الَّذِينَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ إِلَىٰ مَضَاجِعِهِمْ ... اصولاً ملتی که بر اثر سستی اکثریتش محکوم به شکست است بالاخره طعم مرگ را خواهد چشید چه بهتر که آن را در میدان جهاد و در زیر ضربات شمشیر

دشمن در حال حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۵۳۰ مبارزه افتخار آمیز ببیند نه اینکه در خانه‌اش بر سر او بریزند و او را با ذلت در میان بستر از بین ببرند. دیگر اینکه باید این حوادث پیش بیاید و هر کس آنچه در دل دارد آشکار کند و صفوف مشخص گردد، و به علاوه افراد تدریجاً پرورش یابند و نیت آنها خالص و ایمان آنها محکم و قلوب آنها پاک شود؛ ... وَ لِيُبَيِّنَ اللَّهُ مَا فِي صُدُورِكُمْ وَ لِيُمَحِّصَ مَا فِي قُلُوبِكُمْ در پایان آیه می گوید: ... وَ اللَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ؛ «خداوند اسرار درون سینه‌ها را می‌داند» و به همین دلیل تنها به اعمال مردم نگاه نمی‌کند بلکه می‌خواهد قلوب آنها را نیز بیازماید و از هر گونه آلودگی به شرک و نفاق و شک و تردید پاک سازد. «۱»

گناه سرچشمه گناه دیگر است

إِنَّ الَّذِينَ تَوَلَّوْا مِنْكُمْ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ إِنَّمَا اسْتَزَلَّهُمُ الشَّيْطَانُ بِبَعْضِ مَا كَسَبُوا وَ لَقَدْ عَفَا اللَّهُ عَنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ (۱۵۵) «۲»
 ۱۵۵- آنها که در روز روبرو شدن دو جمعیت با یکدیگر (روز جنگ احد) فرار کردند شیطان آنها را بر اثر پاره‌ای از گناهی که قبلاً مرتکب شده بودند به لغزش انداخت و خداوند آنها را بخشید، خداوند آمرزنده و حلیم است. إِنَّ الَّذِينَ تَوَلَّوْا مِنْكُمْ این آیه که باز ناظر به حوادث جنگ احد است حقیقت دیگری را برای مسلمانان بازگو می‌کند و آن اینکه: لغزش‌هایی که بر اثر وسوسه‌های شیطانی به انسان دست می‌دهد و او را به گناهی می‌کشاند، نتیجه زمینه‌های نامناسب روحی است که بر اثر گناهان پیشین در انسان فراهم شده و راه را برای گناهان دیگر هموار ساخته است و گرنه وسوسه‌های شیطانی در دل‌های پاک که آثار گناهان سابق در آن نیست اثری در آن نمی‌گذارد و لذا می‌فرماید: آنهایی که در میدان احد فرار کردند، شیطان آنان را به سبب حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۵۳۱ پاره‌ای از اعمالشان به لغزش انداخت، اما خدا آنها را بخشید، خداوند آمرزنده و حلیم است و به این ترتیب به آنها می‌آموزد که برای کسب پیروزی در آینده باید بکوشند نخست خود را تربیت کنند و دل را از گناه بشویند. ممکن است منظور از گناهی که سابقاً مرتکب شده‌اند همان گناه دنیاپرستی و جمع‌آوری غنائم و مخالفت فرمان پیامبر در بحبوحه جنگ بوده باشد و یا گناهان دیگری که قبل از حادثه احد مرتکب شده بودند و نیروی ایمان را در آنها تضعیف کرده بود. مفسر بزرگ مرحوم طبرسی در ذیل این آیه، از ابو القاسم بلخی نقل می‌کند که در روز احد همه مهاجرین و انصار جز ۱۳ نفر (که با پیامبر ۱۴ نفر می‌شدند) فرار کردند از این ۱۳ نفر ۸ نفر از انصار و ۵ نفر از مهاجرین بودند که در شخص این افراد اختلاف شده به جز علی علیه السلام و طلحه که همه بالاتفاق گفته‌اند آنها فرار نکردند «۱».

بهره‌برداری منافقان

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ كَفَرُوا وَقَالُوا لِإِخْوَانِهِمْ إِذَا ضَرَبُوا فِي الْأَرْضِ أَوْ كَانُوا غُزًى لَوْ كَانُوا عِنْدَنَا مَا مَاتُوا وَمَا قُتِلُوا لِيَجْعَلَ اللَّهُ ذَلِكَ حَسْرَةً فِي قُلُوبِهِمْ وَ اللَّهُ يُحْيِي وَ يُمِيتُ وَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (۱۵۶) وَ لَئِنْ قُتِلْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوْ مُتُّمْ لَمَغْفِرَةٌ مِنَ اللَّهِ وَ رَحْمَةٌ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ (۱۵۷) وَ لَئِنْ مُتُّمْ أَوْ قُتِلْتُمْ لَبِأَلَى اللَّهِ تُحْشَرُونَ (۱۵۸) «۲» ۱۵۶- ای کسانی که ایمان آورده‌اید شما همانند کافران نباشید که هنگامی که برادرانشان به مسافرتی می‌روند، یا در جنگ شرکت می‌کنند (و از دنیا می‌روند و یا کشته می‌شوند) می‌گویند اگر آنها نزد ما بودند نمی‌مردند و کشته حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۵۳۲ نمی‌شدند (شما این گونه سخنان نگویید) تا خدا این حسرت را بر دل آنها بگذارد و خداوند زنده می‌کند و می‌میراند (و حیات و مرگ بدست او است) و خدا به آنچه انجام می‌دهید بینا است. ۱۵۷- (تازه) اگر در راه خدا کشته شوید یا بمیرید (زیان نکرده‌اید زیرا) آمرزش و رحمت خدا از تمام آنچه آنها (در طول عمر خود) جمع‌آوری می‌کنند بهتر است. ۱۵۸- و اگر بمیرید و یا کشته شوید به سوی خدا باز می‌گردید (بنا بر این فانی نمی‌شوید که از فنا وحشت داشته باشید). يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ كَفَرُوا حادثه احد از دو نظر برای

مسلمانان فوق العاده اهمیت داشت: نخست اینکه آئینه تمام‌نمایی بود که می‌توانست چهره واقعی مسلمانان آن زمان را منعکس سازد، و آنها را وادار به اصلاح وضع خود و بر طرف ساختن نقاط ضعف بنماید و به همین جهت قرآن فوق العاده روی آن تکیه کرده، و در آیات بسیاری که در گذشته خواندیم و در آینده نیز خواهیم خواند از آن استفاده تربیتی می‌کند. از سوی دیگر این حادثه زمینه را برای سم‌پاشی دشمنان و منافقان آماده ساخت و به همین دلیل آیات زیادی برای خنثی کردن این سم‌پاشی‌ها نازل گردید که آیات فوق از آنها است. این آیات به منظور در هم کوبیدن فعالیت‌های تخریبی منافقان و هشدار به- مسلمانان، نخست به افراد با ایمان خطاب کرده و می‌گوید: شما همانند کافران نباشید که هنگامی که برادرانشان به مسافرتی می‌روند و یا در صف مجاهدان قرار می‌گیرند و کشته می‌شوند می‌گویند: افسوس اگر نزد ما بودند نمی‌مردند و کشته نمی‌شدند. گرچه آنها این سخنان را در لباس دلسوزی ایراد می‌کنند اما نظری جز مسموم ساختن روحیه شما ندارند و نباید شما تحت تأثیر این سخنان مسموم قرار گیرید و چنین جمله‌هایی بر زبان آرید. اگر شما مؤمنان تحت تأثیر سخنان گمراه کننده آنان قرار گیرید و همان حرفها را تکرار کنید طبعاً روحیه شما ضعیف گشته و از رفتن به میدان جهاد و سفر در راه خدا حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۵۳۳ خودداری خواهید کرد و آنها به هدف خود نائل می‌شوند، ولی شما این کار را نکنید و با روحیه قوی به میدان جهاد بروید تا این حسرت بر دل منافقان برای همیشه بماند؛ لِيَجْعَلَ اللَّهُ ذَلِكُمْ حَسْرَةً فِي قُلُوبِهِمْ ... سپس قرآن به سمپاشی آنها سه پاسخ منطقی می‌دهد: ۱- مرگ و حیات در هر حال بدست خدا است و مسافرت و یا حضور در میدان جنگ نمی‌تواند مسیر قطعی آن را تغییر دهد و خدا از همه اعمال بندگان با خبر است؛ ... وَاللَّهُ يُخَيِّبُ وَيُمِيتُ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ. ۲- تازه اگر در راه خدا بمیرید یا کشته شوید و به گمان منافقان مرگی زودرس دامن شما را بگیرد چیزی از دست نداده‌اید زیرا آموزش و رحمت پروردگار از تمام اموالی که شما یا منافقان با ادامه حیات برای خود جمع‌آوری می‌کنید بالاتر است؛ ... وَلَئِنْ قُتِلْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوْ مُتُّمْ لَمَغْفِرَةٌ مِنَ اللَّهِ وَرَحْمَةٌ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ. اصولاً نباید این دو را با هم مقایسه کرد ولی در برابر افکار پستی که چند روز زندگی و ثروت‌اندوزی را بر افتخار جهاد و شهادت مقدم می‌داشتند راهی جز این نبود که بگوید: آنچه را شما از طریق شهادت یا مردن در راه خدا بدست می‌آورید بهتر است از آنچه کافران از راه زندگی نکبت‌بار و آمیخته با شهوات و دنیاپرستی خویش جمع‌آوری می‌کنند. ۳- از همه گذشته مرگ به معنی فنا و نابودی نیست که این قدر از آن وحشت دارید بلکه دریچه‌ای است به سوی زندگانی دیگری در سطحی بسیار وسیعتر و آمیخته با ابدیت و لَئِنْ مُتُّمْ أَوْ قُتِلْتُمْ لِإِلَى اللَّهِ تُحْشَرُونَ؛ «اگر بمیرید و یا کشته شوید به سوی خدا بازمی‌گردید.» قابل توجه اینکه در آیات فوق مردن در مسافرت در ردیف شهادت در راه خدا ذکر شده است زیرا منظور از آن مسافرت‌هایی بوده که در راه خدا و برای خدا انجام می‌دادند، مانند سفر به سوی میدان جنگ و یا سفرهای تبلیغی و مانند آن و چون مسافرت در آن زمان آمیخته با مشکلات و خطرات و بیماری‌های فراوان بوده لذا مرگ و میر در آن گاهی کمتر از مرگ و میر در میدان جنگ نبود. و اما اینکه بعضی از مفسران احتمال داده‌اند که منظور از مسافرت در اینجا حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۵۳۴ مسافرت‌های تجارته است بسیار از معنی آیه دور است؛ زیرا کافران هرگز از چنین تاسف نمی‌خوردند بلکه این خود راه جمع‌آوری اموال بود، بعلاوه این موضوع تأثیری در تضعیف روحیه مسلمانان بعد از جنگ احد نداشت و نیز عدم هماهنگی مسلمانان با کفار در این مورد حسرتی برای آنها ایجاد نمی‌کرد، بنا بر این ظاهراً منظور، مردن در اثناء سفر به سوی میدان جهاد و یا سایر برنامه‌های اسلامی بوده است (۱).

فرمان عفو عمومی

فِيمَا رَحِمَهُ مِنَ اللَّهِ لَئِن لَّمْ يَكُنِ اللَّهُ غَلِيظَ الْعِقَابِ لَافْتَضُوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ (۱۵۹) إِنْ يَنْصُرْكُمْ اللَّهُ فَلَا غَالِبَ لَكُمْ وَإِنْ يَخْذُلْكُمْ فَمَنْ ذَا الَّذِي يَنْصُرُكُمْ مِنْ بَعْدِهِ وَعَلَى

اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ (۱۶۰) «۲» ۱۵۹- از پرتو رحمت الهی در برابر آنها نرم (و مهربان) شدی و اگر خشن و سنگدل بودی از اطراف تو پراکنده می‌شدند بنا بر این آنها را عفو کن و برای آنها طلب آمرزش نما و در کارها با آنها مشورت کن اما هنگامی که تصمیم گرفتی (قاطع باش و) بر خدا توکل کن زیرا خداوند متوکلان را دوست دارد. ۱۶۰- اگر خداوند شما را یاری کند هیچ کس بر شما پیروز نخواهد شد و اگر دست از یاری شما بردارد کیست که بعد از او شما را یاری کند و مؤمنان تنها بر خداوند باید توکل کنند. فِيمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لَنْتَ لَهُمْ. گرچه در این آیه یک سلسله دستوره‌های کلی به پیامبر صلی الله علیه و آله داده شده و از نظر محتوی، مشتمل بر برنامه‌های کلی و اصولی است ولی از نظر نزول در باره حادثه احد است زیرا بعد از مراجعت مسلمانان از احد کسانی که از جنگ فرار کرده بودند، حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۵۳۵ اطراف پیامبر صلی الله علیه و آله را گرفته و ضمن اظهار ندامت تقاضای عفو و بخشش کردند. خداوند در این آیه به پیامبر صلی الله علیه و آله دستور عفو عمومی آنها را صادر کرد و پیامبر صلی الله علیه و آله با آغوش باز، خطاکاران توبه‌کار را پذیرفت. در آیه فوق، نخست اشاره به یکی از مزایای فوق العاده اخلاقی پیامبر صلی الله علیه و آله شده و می‌فرماید: در پرتو رحمت و لطف پروردگار، تو با مردم مهربان شدی در حالی که اگر خشن و تندخو و سنگدل بودی از اطراف تو پراکنده می‌شدند. «فَطَّ» در لغت به معنی کسی است که سخنانش تند و خشن است، و ... فَطًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ ... به کسی می‌گویند که سنگدل می‌باشد و عملاً انعطاف و محبتی نشان نمی‌دهد بنا بر این، این دو کلمه گرچه هر دو بمعنی خشونت است اما یکی غالباً در مورد خشونت در سخن و دیگری در مورد خشونت در عمل به کار می‌رود و به این ترتیب خداوند اشاره به نرمش کامل پیامبر صلی الله علیه و آله و انعطاف او در برابر افراد نادان و گنهکار می‌کند. سپس دستور می‌دهد که از تقصیر آنان بگذر، و آنها را مشمول عفو خود گردان و برای آنها طلب آمرزش کن یعنی نسبت به بی‌وفایی‌هایی که با تو کردند و مصائبی که در این جنگ برای تو فراهم نمودند از حق خود در گذر و من برای آنها نزد تو شفاعت می‌کنم، و در مورد مخالفت‌هایی که نسبت به فرمان من کردند، تو شفیع آنها باش و آمرزش آنها را از من بطلب؛ ... فَأَعْفُ عَنْهُمْ وَ اسْتَغْفِرْ لَهُمْ به عبارت دیگر آنچه مربوط به حق تو است عفو کن و آنچه مربوط به حق من است من می‌بخشم پیامبر صلی الله علیه و آله به فرمان خدا عمل کرد و آنها را بطور عموم مشمول عفو خود ساخت. روشن است که اینجا یکی از موارد روشن عفو و نرمش و انعطاف بود و اگر پیامبر صلی الله علیه و آله غیر از این می‌کرد زمینه برای پراکندگی مردم کاملاً فراهم بود، مردمی که گرفتار آن شکست فاحش شده بودند و آن‌همه کشته و مجروح داده بودند (اگر چه عامل اصلی همه اینها خودشان محسوب می‌شدند) چنین مردمی نیاز شدید به محبت و دلجویی و مرهم گذاشتن بر جراحات قلبی و جسمی داشتند، تا به سرعت همه این جراحات، التیام پذیرد و آماده برای حوادث آینده شوند. در این آیه اشاره به یکی از صفات مهم که در هر رهبری لازم است شده و آن، حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۵۳۶ مسأله گذشت و نرمش و انعطاف در برابر کسانی است که تخلفی از آنها سرزده و بعدا پشیمان شده‌اند، بدیهی است شخصی که در مقام رهبری قرار گرفته اگر خشن و تندخو و غیر قابل انعطاف و فاقد روح گذشت باشد بزودی در برنامه‌های خود مواجه با شکست خواهد شد و مردم از دور او پراکنده می‌شوند و از وظیفه رهبری بازمی‌ماند و به همین دلیل علی علیه السلام در یکی از کلمات قصار خود می‌فرماید: «أَلَمْهُ الرِّيَاسِيَّةُ سَيَعُهُ الصَّدْرُ»؛ «وسیله رهبری گشادگی سینه است.»

دستور به مشورت

... وَ شَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ ... بعد از فرمان عفو عمومی، برای زنده کردن شخصیت آنها و تجدید حیات فکری و روحی آنان دستور می‌دهد که در کارها با مسلمانان مشورت کن و رای و نظر آنها را بخواه. این دستور به خاطر آن است که پیامبر صلی الله علیه و آله همانطور که اشاره کردیم- قبل از آغاز جنگ احد در چگونگی مواجهه با دشمن، با یاران خود مشورت کرد و نظر اکثریت بر

این شد که اردوگاه، دامنه احد باشد و دیدیم که این نظر، محصول رضایت بخشی نداشت. در اینجا این فکر به نظر بسیاری می‌رسید که در آینده پیامبر صلی الله علیه و آله نباید با کسی مشورت کند. قرآن به این طرز تفکر پاسخ می‌گوید و دستور می‌دهد که باز هم با آنها مشورت کن، هر چند نتیجه مشورت در پاره‌ای از موارد سودمند نباشد زیرا از نظر کلی که بررسی کنیم منافع آن روی هم رفته به مراتب بیش از زیان‌های آن است و اثری که در آن برای پرورش فرد و اجتماع و بالا بردن شخصیت آنها وجود دارد از همه اینها بالاتر است. اکنون بینیم پیامبر صلی الله علیه و آله در چه موضوعاتی با مردم مشورت می‌کرد. گرچه کلمه «الأمر» در ... *شاورْهُمْ فِي الْأَمْرِ* ... مفهوم وسیعی دارد و همه کارها را شامل می‌شود ولی مسلم است که پیامبر صلی الله علیه و آله هرگز در احکام الهی با مردم مشورت حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۵۳۷ نمی‌کرد بلکه در آنها صرفاً تابع وحی بود. بنا بر این، مورد مشورت تنها طرز اجرای دستورات و نحوه پیاده کردن احکام الهی بود و به عبارت دیگر پیامبر صلی الله علیه و آله در قانون‌گذاری، هیچوقت مشورت نمی‌کرد و تنها در طرز اجرای قانون نظر مسلمانان را می‌خواست و لذا گاهی که پیامبر صلی الله علیه و آله پیشنهادی را طرح می‌کرد مسلمانان نخست سؤال می‌کردند که آیا این حکم الهی است؟ و یک قانون است که قابل اظهار نظر نباشد و یا مربوط به چگونگی تطبیق قوانین می‌باشد اگر از قبیل دوم بود اظهار نظر می‌کردند و اگر از قبیل اول بود تسلیم می‌شدند. چنانکه در جنگ بدر لشکر اسلام طبق فرمان پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌خواستند در نقطه‌ای اردو بزنند، یکی از یاران بنام حباب بن منذر عرض کرد ای رسول خدا صلی الله علیه و آله این محلی را که برای لشکرگاه انتخاب کرده‌اید طبق فرمان خدا است که تغییر آن جایز نباشد؟ و یا صلاح‌دید خود شما می‌باشد؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: فرمان خاصی در آن نیست، عرض کرد: اینجا به این دلایل جای مناسبی برای اردوگاه نیست دستور دهید لشکر از این محل حرکت کند و در نزدیکی آب برای خود محلی انتخاب نماید پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نظر او را پسندید و مطابق رأی او عمل کرد.

اهمیت مشاوره در اسلام

موضوع مشاوره در اسلام از اهمیت خاصی برخوردار است، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله با این که قطع نظر از وحی آسمانی آنچنان فکر نیرومندی داشت که نیازی به مشاوره نداشت برای اینکه از یک سو مسلمانان را به اهمیت مشورت متوجه سازد تا آن را جزو برنامه‌های اساسی زندگی خود قرار دهند، و از سوی دیگر، نیروی فکر و اندیشه را در افراد پرورش دهد، در امور عمومی مسلمانان که جنبه اجرای قوانین الهی داشت (نه قانونگزاری) جلسه مشاوره تشکیل می‌داد و مخصوصاً برای رأی افراد صاحب نظر ارزش خاصی قائل بود، تا آنجا که گاهی از رأی خود برای احترام آنها صرف‌نظر می‌نمود، چنانکه نمونه آنرا در جنگ احد مشاهده کردیم و می‌توان گفت: یکی از عوامل موفقیت پیامبر صلی الله علیه و آله در پیشبرد اهداف اسلامی همین موضوع بود. حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۵۳۸ اصولاً مردمی که کارهای مهم خود را با مشورت و صلاح‌اندیشی یکدیگر انجام می‌دهند و صاحب‌نظران آنها به مشورت می‌نشینند، کمتر گرفتار لغزش می‌شوند. و بر عکس افرادی که گرفتار استبداد رای هستند و خود را بی‌نیاز از افکار دیگران می‌دانند- هر چند از نظر فکری فوق‌العاده باشند- غالباً گرفتار اشتباهات خطرناک و دردناکی می‌شوند. از این گذشته استبداد رای، شخصیت را در توده مردم می‌کشد و افکار را متوقف می‌سازد و استعدادهای آماده را نابود می‌کند و به این ترتیب بزرگترین سرمایه‌های انسانی یک ملت از دست می‌رود. بعلاوه کسی که در انجام کارهای خود با دیگران مشورت می‌کند، اگر مواجه با پیروزی شود کمتر مورد حسد واقع می‌گردد؛ زیرا دیگران پیروزی وی را از خودشان می‌دانند و معمولاً انسان نسبت به کاری که خودش انجام داده حسد نمی‌ورزد و اگر احیاناً مواجه با شکست گردد زبان اعتراض و ملامت و شماتت مردم بر او بسته است؛ زیرا کسی به نتیجه کار خودش اعتراض نمی‌کند، نه تنها اعتراض نخواهد کرد بلکه دل‌سوزی و غم‌خواری نیز می‌کند. یکی دیگر از فوائد مشورت این است که انسان ارزش شخصیت افراد و میزان دوستی و دشمنی آنها را با

خود درک خواهد کرد و این شناسایی، راه را برای پیروزی او هموار می‌کند و شاید مشورت‌های پیامبر صلی الله علیه و آله با آن قدرت فکری و فوق‌العاده‌ای که در حضرتش وجود داشت، به‌خاطر مجموع این جهات بوده است. در اخبار اسلامی تأکید زیادی روی مشاوره شده است: در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود: «ما شَقِيَ عَبْدٌ قَطَّ بِمَشُورَةٍ وَلَا سَرِعَدٌ بِاسْتِغْنَاءِ رَأْيٍ»؛ «هیچکس هرگز با مشورت بدبخت و با استبداد رأی، خوشبخت نشده است.» در سخنان علی علیه السلام می‌خوانیم: «مَنْ اسْتَبَدَّ بِرَأْيِهِ هَلَكَ وَمَنْ شَاوَرَ الرَّجَالَ شَارَكَهَا فِي عُقُولِهَا»؛ کسی که استبداد به رای داشته باشد هلاک می‌شود و کسی که با افراد بزرگ مشورت کند در عقل آنها شریک شده است.» و نیز از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود: «إِذَا كَانَ أَمْرًاؤُكُمْ خِيَارِكُمْ وَأَعْنِيَاؤُكُمْ سَمْحَاءُكُمْ وَأَمْرُكُمْ شُورَى بَيْنِكُمْ فَظَهَرَ الْأَرْضَ خَيْرَ لَكُمْ مِنْ بَطْنِهَا وَإِذَا كَانَ أَمْرًاؤُكُمْ شُرَارِكُمْ وَأَعْنِيَاؤُكُمْ حِجٌّ وَحَرَمِينَ شَرِيفِينَ فِي تَفْسِيرِ نُمُونِهِ، ص: ۵۳۹ بخلاءکم و أمورکم إلى نسائکم فبطن الأرض خیر لکم من ظهرها»؛ «۱» هنگامی که زمامداران شما، نیکان شما باشند و توانگران شما سخاوتمندان و کارهایتان به مشورت انجام گیرد، در این موقع روی زمین از زیر زمین برای شما بهتر است (یعنی شایسته حیات و زندگی هستید) ولی اگر زمامدارانتان، بدان، و ثروتمندان، افراد بخیل باشند و در کارها مشورت نکنید در این صورت، زیر زمین از روی آن برای شما بهتر است.»

با چه اشخاصی مشورت کنیم؟

مسلم است که هر کس نمی‌تواند طرف مشورت قرار گیرد؛ زیرا گاه آنها نقاط ضعفی دارند که مشورت با آنها مایه بدبختی و عقب افتادگی است چنانکه علی علیه السلام می‌فرماید: با سه طایفه مشورت نکن: ۱- «وَلَا تُدْخِلَنَّ فِي مَشُورَتِكَ بَخِيلًا يَغْدِلُ بِكَ عَنِ الْفَضْلِ وَيَعِدُّكَ الْفَقْرَ»؛ «با افراد بخیل مشورت نکن زیرا ترا از بخشش و کمک به دیگران بازمی‌دارند و از فقر می‌ترسانند.» ۲- «وَلَا جَبَانًا يَضَعُ عُنُقَكَ عَنِ الْأُمُورِ»؛ «همچنین با افراد ترسو مشورت نکن زیرا آنها ترا از انجام کارهای مهم بازمی‌دارند.» ۳- «وَلَا حَرِيصًا يُزَيِّنُ لِمَكَ الشَّرَّ بِالْجَوْرِ»؛ «۲» و نیز با افراد حریص مشورت نکن که آنها برای جمع آوری ثروت و یا کسب و مقام، ستمگری را در نظر تو جلوه می‌دهند.»

وظیفه مشاور

همانطور که در اسلام دستور مؤکد در باره مشورت کردن داده شده به افرادی که مورد مشورت قرار می‌گیرند نیز تأکید شده که از: هیچگونه خیرخواهی فروگذار نکنند و خیانت در مشورت یکی از گناهان بزرگ محسوب می‌شود، حتی این حکم در باره غیر مسلمانان نیز ثابت است؛ یعنی اگر انسان، پیشنهاد مشورت را از غیر مسلمانی بپذیرد، حق ندارد در مشورت، نسبت به او خیانت کند و غیر از آنچه تشخیص می‌دهد به او اظهار نماید. حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۵۴۰ در رساله حقوق که از امام سجاد علی بن الحسین علیهما السلام نقل شده می‌فرماید: «وَحَقُّ الْمُسْتَشِيرِ أَنْ يَعْلَمَ أَنَّ لَهُ رَأْيًا حَسَنًا أَشْرَفَ عَلَيْهِ وَإِنْ لَمْ تَعْلَمْ لَهُ أَرْشَدَتَهُ إِلَى مَنْ يَعْلَمُ وَحَقُّ الْمُسْتَشِيرِ عَلَيْهِ أَنْ لَا تَتَّهَمَهُ فِيمَا لَا يُؤَافِقُكَ مِنْ رَأْيِهِ»؛ «حق کسی که از تو مشورت می‌خواهد این است که اگر عقیده و نظری داری در اختیار او بگذاری و اگر در باره آن کار، چیزی نمی‌دانی، او را به کسی راهنمایی کنی که می‌داند و اما حق کسی که مشاور تو است این است که در آنچه با تو موافق نیست او را متهم نسازی.»

شورای عمر

جمعی از مفسران و دانشمندان اهل تسنن هنگامی که به آیه فوق رسیده‌اند اشاره به شورای شش نفری عمر، برای انتخاب خلیفه سوم کرده و ضمن بیانات مشروحی آنرا منطبق بر آیه فوق و روایات مشورت دانسته‌اند. گرچه تشریح کامل این بحث در عهده

کتب عقائد است ولی در اینجا لازم است بطور فشرده به چند نکته اشاره شود: اولاً: انتخاب امام و جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله تنها باید از طرف پروردگار باشد زیرا او همانند پیامبر صلی الله علیه و آله باید واجد صفاتی همچون عصمت و مانند آن باشد که تشخیص آن تنها به دست خدا است، و به عبارت دیگر همانطور که نمی‌توان پیامبر را با مشورت تعیین کرد، انتخاب امام هم با مشورت ممکن نیست. ثانیاً: شورای شش نفری مزبور، هرگز منطبق بر موازین مشورت نبود؛ زیرا اگر منظور، مشورت با عموم مسلمانان بوده اختصاص به شش نفر چه معنی دارد؟! و اگر هدف، مشورت با متفکران امت بوده، متفکران امت منحصر به این شش نفر نبودند و افراد پر مایه‌ای همچون سلمان که مشاور شخص پیغمبر صلی الله علیه و آله بود و ابوذر و مقداد و ابن عباس و مانند آنها از دایره این مشورت بیرون بودند، بنا بر این، منحصر ساختن مشاوران به آن شش نفر به یک دسته‌بندی سیاسی شبیه‌تر است از یک هیئت مشورتی و اگر منظور انتخاب افراد صاحب نفوذ برای مشورت بوده تا رأی آنها مورد قبول دیگران واقع شود، باز درست نبوده است زیرا شخصیت‌هایی مانند سعد بن عباده که رئیس مطلق طایفه انصار بود و ابوذر غفاری که شخصیت بزرگ طایفه بنی غفار بود و مانند آنها از این حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۵۴۱ مشورت برکنار شده بودند. ثالثاً: می‌دانیم برای این مشورت شرایط سخت و سنگینی قرار داده شده بود و مخالفان تهدید به مرگ شده بودند در حالی که در برنامه‌های مشورتی اسلام چنین چیزی وجود ندارد.

مرحله تصمیم نهایی

فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ... همان اندازه که به هنگام مشورت باید، نرمش و انعطاف بخرج داد، در موقع اتخاذ تصمیم نهایی باید قاطع بود، بنابراین پس از برگزاری مشاوره و روشن شدن نتیجه مشورت، باید هرگونه تردید و دودلی و آرا پراکنده را کنار زد و با قاطعیت تصمیم گرفت و این همان چیزی است که در آیه فوق از آن تعبیر به عزم شده است و آن تصمیم قاطع می‌باشد. قابل توجه اینکه در جمله بالا- مسأله مشاوره بصورت جمع ذکر شده (و شاورهم) ولی تصمیم نهایی تنها بعهد پیامبر صلی الله علیه و آله و بصورت مفرد ذکر شده (عزمت). این اختلاف تعبیر، اشاره به یک نکته مهم می‌کند و آن اینکه: بررسی و مطالعه جوانب مختلف مسائل اجتماعی، باید بصورت دستجمعی انجام گیرد، اما هنگامی که طرحی تصویب شد باید برای اجرای آن، اراده واحدی به کار افتد. در غیر این صورت هرج و مرج پدید خواهد آمد؛ زیرا اگر اجرای یک برنامه بوسیله رهبران متعدد، بدون الهام گرفتن از یک سرپرست صورت گیرد، قطعاً مواجه با اختلاف و شکست خواهد شد و به همین جهت در دنیای امروز نیز مشورت را بصورت دستجمعی انجام می‌دهند، اما اجرای آن را بدست دولت‌هایی می‌سپارند که تشکیلات آنها زیر نظر یک نفر اداره می‌شود. موضوع مهم دیگر اینکه جمله فوق، می‌گوید: بهنگام تصمیم نهایی باید توکل بر خدا داشته باشید یعنی در عین فراهم نمودن اسباب و وسائل عادی، استمداد از قدرت بی پایان پروردگار را فراموش مکن. البته معنای توکل این نیست که انسان از وسائل و اسباب پیروزی که خداوند در جهان ماده در اختیار او گذاشته است، صرف‌نظر کند چنانکه در حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۵۴۲ نقل شده است که هنگامی که یک نفر عرب، پای شتر خود را نبسته بود و آن را بدون محافظ رها ساخته بود و این کار را نشانه توکل بر خدا می‌دانست به او فرمود: اعقلها و توکل یعنی پایش را ببند و سپس توکل کن. بلکه منظور این است که انسان در چهار دیوار عالم ماده، و محدوده قدرت و توانایی خود محاصره نگردد و چشم خود را به حمایت و لطف پروردگار بدوزد، این توجه مخصوص، آرامش و اطمینان و نیروی فوق العاده روحی و معنوی به انسان می‌بخشد که در مواجهه با مشکلات اثر عظیمی خواهد داشت. «۱» در پایان آیه بعد دستور می‌دهد که افراد با ایمان باید تنها بر خدا تکیه کنند زیرا خداوند متوکلان را دوست دارد؛ ... إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ. و ضمناً از این آیه استفاده می‌شود که توکل باید حتماً بعد از مشورت و استفاده از همه امکاناتی که انسان در اختیار دارد قرار گیرد.

نتیجه توکل

إِنْ يَنْصُرْكُمُ اللَّهُ فَلَا غَالِبَ لَكُمْ وَإِنْ يَخْذُلْكُمْ فَمَنْ ذَا الَّذِي يَنْصُرْكُمْ مِنْ بَعْدِهِ... در این آیه که مکمل آیه گذشته است، نکته توکل بر خداوند بیان شده است و آن اینکه: قدرت او بالاترین قدرتهاست، بحمايت هر کس اقدام کند هیچ - کس نمی‌تواند بر او پیروز گردد. همانطور که اگر حمايت خود را از کسی برگيرد هیچ کس قادر بحمايت او نیست، کسی که این چنین همه پیروزیها از او سرچشمه ميگيرد، باید باو تکیه کرد، و از او کمک خواست. این آیه افراد با ایمان را ترغیب می‌کند، که علاوه بر تهیه همه گونه وسائل ظاهری باز بقدرت شکست‌ناپذیر خدا تکیه کنند. و در حقیقت روی سخن در آیه پیش، به پیامبر اکرم بود. و به او دستور می‌داد. و اما در این آیه روی سخن با همه مؤمنان است. حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۵۴۳ و به آن‌ها می‌گوید: همانند پیامبر، باید بر ذات پاک خدا تکیه کنند، و لذا در پایان آیه می‌خوانیم: ... وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ؛ «مؤمنان تنها بر ذات خداوند، باید توکل کنند.» ناگفته پیداست، که حمايت خداوند، یا ترک حمايت او نسبت بمؤمنان بی حساب نیست، و روی شایستگی‌ها و لیاقت‌ها صورت می‌گیرد. آنها که فرمان خدا را زیر پا بگذارند، و از فراهم ساختن نیروهای مادی و معنوی غفلت کنند هرگز مشمول یاری او نخواهند بود، و بر عکس آنها که با صفوف فشرده و نیت خالص و عزم‌های راسخ و تهیه همه گونه وسائل لازم، به مبارزه با دشمن برمی‌خیزند دست حمايت پروردگار پشت سر آنها خواهد بود. (۱)

هرگونه خیانتی ممنوع

وَمَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَغُلَّ وَ مَنْ يَغُلْ يَأْتِ بِمَا غَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ثُمَّ تُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ (۱۶۱) (۲) - (شما گمان کردید ممکن است پیامبر به شما خیانت کند در حالیکه) ممکن نیست هیچ پیامبری خیانت کند و هر کس خیانت کند در روز رستاخیز آنچه را در آن خیانت کرده با خود (به صحنه محشر) می‌آورد سپس به هر کس آنچه تحصیل کرده داده می‌شود و (به همین دلیل) به آنها ستم نخواهد شد (زیرا محصول اعمال خود را خواهند دید). وَمَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَغُلَّ... با توجه به این که آیه فوق به دنبال آیات احد نازل شده و با توجه به روایتی که جمعی از مفسران صدر اول نقل کرده‌اند، این آیه به عذر تراشی‌های بی‌اساس بعضی از جنگ‌جویان احد پاسخ می‌گوید، توضیح اینکه: هنگامی که بعضی از تیراندازان احد می‌خواستند سنگر حساس خود را برای جمع‌آوری غنیمت تخلیه کنند، امیر آنان دستور حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۵۴۴ داد، از جای خود حرکت نکنید، رسول خدا شما را از غنیمت محروم نخواهد کرد. ولی آن دنیاپرستان برای پنهان ساختن چهره واقعی خود گفتند، ما می‌ترسیم پیغمبر در تقسیم غنائم ما را از نظر دور دارد و لذا باید برای خود دست و پا کنیم، این را گفتند و سنگرها را تخلیه کرده و به جمع‌آوری غنائم پرداختند و آن حوادث دردناک پیش آمد. قرآن در پاسخ آنها می‌گوید: آیا شما چنین پنداشتید که پیغمبر صلی الله علیه و آله به شما خیانت خواهد کرد؟ در حالی که هیچ پیغمبری ممکن نیست خیانت کند؛ وَمَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَغُلَّ... خداوند در این آیه ساحت مقدس پیامبران را به‌طور کلی از خیانت منزّه داشته و می‌گوید اساساً چنین چیزی شایسته مقام نبوت نیست؛ یعنی خیانت با نبوت سازگار نمی‌باشد، اگر پیامبری خائن باشد دیگر نمی‌توان در ادای رسالت الهی و تبلیغ احکام به او اطمینان کرد. ناگفته پیداست، که آیه هرگونه خیانت را، اعم از خیانت در تقسیم غنائم و یا حفظ امانت مردم، و یا در گرفتن وحی و رسانیدن آن به بندگان خدا، از پیامبران نفی می‌کند. عجیب است از کسی که پیامبر را امین وحی خدا می‌داند، چگونه احتمال می‌دهد که مثلاً پیامبر خدای نکرده در غنائم جنگی حکم ناروایی دهد، و او را از حق خود محروم سازد؟ البته روشن است خیانت برای هیچکس مجاز نیست خواه پیامبر باشد یا غیر پیامبر، ولی از آنجا که گفتگوی عذر تراشان جنگ احد در باره پیامبر صلی الله علیه و آله بود آیه نیز نخست سخن از پیامبران می‌گوید و سپس اضافه می‌نماید: ... وَ مَنْ يَغُلْ يَأْتِ بِمَا غَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ... «هر کس

خیانت کند، روز رستاخیز آنچه را در آن خیانت کرده، به عنوان مدرک جنایت بر دوش خویش حمل می‌کند و یا همراه خود به صحنه محشر می‌آورد و به این ترتیب در برابر همگان رسوا می‌شود.» بعضی از مفسران گفته‌اند: منظور از حمل کردن بر دوش، یا همراه خود آوردن این نیست که عین چیزی را که در آن خیانت کرده بر دوش کشد، بلکه منظور، حمل مسئولیت آنها است ولی با توجه به مسأله تجسم اعمال آدمی در قیامت، هیچ لزومی برای این تفسیر نیست، بلکه همانطور که ظاهر آیه فوق گواهی می‌دهد، عین چیزهایی حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۵۴۵ که در آن خیانت شده به عنوان سند جنایت بر دوش خیانت کنندگان و یا به همراه آنها خواهد بود. سپس به هر کس آنچه انجام داده و به دست آورده، داده می‌شود یعنی مردم اعمال خود را عیناً در آنجا خواهند یافت و به همین دلیل، ظلم و ستمی در باره هیچکس نمی‌شود؛ ... ثُمَّ تُؤَفَّى كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ چرا که به هر کس آن می‌رسد که خود تحصیل کرده است، چه خوب باشد یا بد. آیه فوق و احادیثی که در نکوهش خیانت از پیامبر صلی الله علیه و آله صادر شده بود اثر عجیبی در تربیت مسلمانان گذاشت و آنچنان پرورش یافتند که غالباً کمترین خیانت، مخصوصاً در غنائم جنگی و اموال عمومی از آنها سر نمی‌زد و چنان بود که غنائم گرانبها و در عین حال کم حجم را، که خیانت در آن چندان مشکل نبود کاملاً دست نخورده به خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله و یا زمامدارانی که بعد از آن حضرت روی کار آمدند می‌آوردند، به طوری که مایه اعجاب هر بیننده‌ای بود، اینها همان عرب وحشی و غارتگر زمان جاهلیت بودند که در پرتو تعلیمات اسلام به این درجه از تربیت انسانی رسیده بودند. گویا صحنه قیامت را در برابر چشم خود می‌دیدند در حالی که مردم خیانتگر، اموالی را که در آن خیانت کرده‌اند در برابر چشم همگان بر دوش می‌کشند و همین ایمان به آنها هشدار می‌داد که از فکر خیانت نیز، صرف نظر کنند. طبری در تاریخ خود نقل می‌کند، هنگامی که مسلمانان وارد مدائن شدند و به جمع آوری غنائم پرداختند یکی از مسلمانان، غنیمت بسیار گران‌قیمتی نزد مسئول جمع غنائم آورد آنها از مشاهده آن تعجب کردند و گفتند: ما هرگز چیزی این چنین گرانبها ندیدیم، سپس از وی پرسیدند آیا چیزی از آن بر گرفته‌ای؟ گفت: به خدا قسم اگر به خاطر الله نبود هرگز آن را نزد شما نمی‌آوردم، آنها فهمیدند که این مرد، شخصیت معنوی خاصی دارد و از او خواستند که خود را معرفی کند، او در پاسخ گفت: نه به خدا سوگند هرگز خود را معرفی نمی‌کنم که مرا ستایش کنید و برای دیگری نمی‌گویم که مرا تمجید کند ولی خدا را شکر می‌کنم و به پاداش او راضی هستم. «۱»

آنها که در جهاد شرکت نکردند

أَفَمَنْ اتَّبَعَ رِضْوَانَ اللَّهِ كَمَنْ بَاءَ بِسَخَطٍ مِنَ اللَّهِ وَمَأْوَاهُ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ (۱۶۲) هُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ اللَّهِ وَ اللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ (۱۶۳) «۱» ۱۶۲- آیا کسی که از رضایت خدا پیروی کرده، همانند کسی است که به سوی خشم و غضب خدا بازگشته و جایگاه او جهنم و پایان کار او بسیار بد است؟! ۱۶۳- هر یک از آنها برای خود درجه و مقامی در پیشگاه خدا دارند و خداوند به آنچه انجام می‌دهند بینا است. أَفَمَنْ اتَّبَعَ رِضْوَانَ اللَّهِ ... در آیات گذشته در جوانب مختلف جنگ احد و نتایج آن بحث شد، اکنون نوبت منافقان و مؤمنان سست ایمانی است که به پیروی از آنها در میدان جنگ حضور نیافتند زیرا در روایات می‌خوانیم، هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمان حرکت به سوی احد را صادر کرد، جمعی از منافقان به بهانه اینکه یقین به وقوع جنگ ندارند از حضور در میدان، خودداری کردند و بعضی از مسلمانان ضعیف‌الایمان نیز به آنها ملحق شدند، آیه فوق سرنوشت آنها را تشریح می‌کند و می‌گوید: آیا کسانی که فرمان خدا را اطاعت کردند و از خشنودی او پیروی نمودند، همانند کسانی هستند که به سوی خشم خدا بازگشتند و جایگاه آنها جهنم و بازگشت و پایان کار آنها، زشت و ناراحت کننده است؟ سپس می‌فرماید: هُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ اللَّهِ ... «هر یک از آنها برای خود درجه و موقعیتی در پیشگاه خدا دارند» اشاره به این است که نه تنها منافقان تن‌پرور و مجاهدان با هم فرق دارند، بلکه هر یک از کسانی که در این دو صف قرار دارند به تفاوت درجه فداکاری و جانبازی و یا نفاق و

دشمنی با حق در پیشگاه خدا درجه خاصی خواهند داشت که از صفر شروع می‌شود و تا ما فوق آنچه تصور شود ادامه می‌یابد. جالب توجه اینکه: در روایتی از امام علی بن موسی الرضا علیهما السلام نقل شده که فرمود: هر درجه‌ای به اندازه فاصله میان آسمان و زمین است و در حدیث دیگری وارد شده که حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۵۴۷ بهشتیان، کسانی را که در درجات علین (بالا) قرار دارند آنچنان می‌بینند که ستاره‌ای در آسمان دیده می‌شود منتها باید توجه داشت که درجه معمولاً به پله‌هایی گفته می‌شود که انسان به وسیله آنها به نقطه مرتفعی صعود می‌کند و اما پله‌هایی که از آن برای پائین رفتن به نقطه گودی استفاده می‌شود درک (بر وزن مرگ) می‌گویند و لذا در باره پیامبران. در سوره بقره، آیه ۲۵۳ می‌خوانیم: ... وَ رَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ ... و در باره منافقان، در سوره نساء آیه ۱۴۵ می‌خوانیم: ... إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ ... ولی در آیه مورد بحث، چون سخن از هر دو طایفه در میان بوده، جانب طایفه مؤمنان، گرفته شده و تعبیر به درجه شده است (این طرز بیان را در اصطلاح ادبی تغلیب می‌گویند). و در پایان آیه می‌فرماید: ... وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ؛ «خداوند نسبت به اعمال همه آنها بینا است» و به خوبی می‌داند هر کسی طبق نیت و ایمان و عمل خود شایسته کدامین درجه است.

یک روش مؤثر تربیتی

در قرآن مجید بسیاری از حقایق مربوط به معارف دینی و اخلاقی و اجتماعی در قالب سؤال طرح می‌گردد و طرفین مسأله در اختیار شنونده گذارده می‌شود تا او با فکر خود یکی را انتخاب کند، و این روش که باید آنرا روش غیر مستقیم نامید، اثر فوق‌العاده‌ای در تأثیر برنامه‌های تربیتی دارد زیرا انسان، معمولاً به افکار و برداشتهای خود از مسائل مختلف بیش از هر چیز اهمیت می‌دهد، هنگامی که مسأله بصورت یک مطلب قطعی و جزمی طرح شود، گاهی در مقابل آن، مقاومت به خرج می‌دهد و همچون یک فکر بیگانه به آن می‌نگرد، ولی هنگامی که بصورت سؤال طرح شود و پاسخ را از درون وجدان و قلب خود بشنود آنرا فکر و تشخیص خود می‌داند و به‌عنوان یک فکر و طرح آشنا به آن می‌نگرد و لذا در مقابل آن مقاومت به خرج نمی‌دهد، این طرز تعلیم مخصوصاً در برابر افراد لجوج و همچنین در برابر کودکان مؤثر است (۱).

بررسی دیگری روی جنگ احد

أَوْلَمَا أَصَابَتْكُمْ مُصِيبَةٌ قَدْ أَصَبْتُمْ مِثْلَيْهَا قُلْتُمْ أَنَّى هَذَا قُلْ هُوَ مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۱۶۵) «۱» ۱۶۵- آیا هنگامی که مصیبتی به شما (در میدان جنگ احد) رسید در حالی که دو برابر آن را (بر دشمن در میدان جنگ بدر) وارد ساخته بودید گفتید این مصیبت از کجا است؟ بگو از ناحیه خود شما است (که در میدان جنگ احد با دستور پیامبر مخالفت کردید) خداوند بر هر چیزی قادر است (و چنانچه روش خود را اصلاح کنید در آینده به شما پیروزی می‌دهد). این آیه بررسی دیگری روی حادثه احد است، توضیح اینکه: جمعی از مسلمانان از نتایج دردناک جنگ، غمگین و نگران بودند و این مطلب را مکرر بر زبان می‌آوردند خداوند در آیه فوق سه نکته را به آنها گوشزد می‌کند: ۱- شما نباید از نتیجه یک جنگ نگران باشید بلکه همه برخوردهای خود را با دشمن روی هم محاسبه کنید، اگر به شما در این میدان، مصیبتی رسید در میدان دیگر (میدان جنگ بدر) دو برابر آن را به دشمن وارد ساختید؛ زیرا آنها در احد هفتاد نفر از شما را شهید کردند، در حالی که هیچ اسیر نگرفتند ولی شما در بدر هفتاد نفر از آنها را به قتل رسانیدید و هفتاد نفر را اسیر کردید. أَوْلَمَا أَصَابَتْكُمْ مُصِيبَةٌ قَدْ أَصَبْتُمْ مِثْلَيْهَا ... در حقیقت، جمله ... قَدْ أَصَبْتُمْ مِثْلَيْهَا ...؛ یعنی دو برابر آن بر دشمن ضربه زدید در حکم جوابی است که بر سؤال، مقدم شده است. ۲- شما می‌گویید: این مصیبت از کجا دامن گیرتان شد؟ ... قُلْتُمْ أَنَّى هَذَا ... ولی ای پیامبر به آنها بگو این مصیبت از وجود خود شما سرچشمه گرفته و عوامل شکست را باید در خودتان جستجو کنید؛ ... قُلْ هُوَ مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِكُمْ ... شما بودید که با مخالفت فرمان پیامبر صلی الله علیه

و آله سنگر حساس کوه عینین را رها ساختید و شما بودید که جنگ را به پایان نرسانیده و سرنوشت آن را یک سره نکرده به جمع آوری حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۵۴۹ غنائم پرداختید و نیز شما بودید که به هنگام حمله مجدد دشمن میدان را رها ساخته و از جنگ فرار کردید، همین گناهان و سستی‌های شما بود که باعث آن شکست و آن همه کشته گردید. ۳- شما نباید از آینده نگران باشید زیرا خداوند بر همه چیز قادر و توانا است و اگر نقاط ضعف خود را جبران کنید، مشمول حمایت او خواهید شد؛ ... إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ... «۱»

باید صفوف مشخص شود

وَمَا أَصَابَكُمْ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ فَيَا ذُنَّ لِلَّهِ وَ لِيَعْلَمَ الْمُؤْمِنِينَ (۱۶۶) وَ لِيَعْلَمَ الَّذِينَ نَافَقُوا وَقِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوْ ادْفَعُوا قَالُوا لَوْ نَعْلَمُ قِتَالًا لَاتَّبَعْنَاكُمْ هُمْ لِلْكَفْرِ يَوْمئِذٍ أَقْرَبُ مِنْهُمْ لِلْإِيمَانِ يَقُولُونَ بِأَفْوَاهِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يَكْتُمُونَ (۱۶۷) «۲»

۱۶۶- و آنچه (در روز احد) در روزی که دو دسته (مؤمنان و کافران) با هم نبرد کردند به شما رسید به فرمان خدا (و بر طبق قانون علیت) بود و برای این بود که مؤمنان شناخته شوند. ۱۶۷- و نیز برای این بود که کسانی که راه نفاق پیش گرفتند شناخته شوند آنها که به ایشان گفته شد بیایید و در راه خدا نبرد کنید یا (لا-اقل) از حریم خود دفاع نمایید گفتند: اگر ما می‌دانستیم جنگی واقع خواهد شد از شما پیروی می‌کردیم (اما می‌دانیم جنگی نمی‌شود) آنها آن روز به کفر نزدیکتر از ایمان بودند با دهان خود چیزی می‌گویند که در دل آنها نیست و خداوند به آنچه کتمان می‌کنند دانا است. آیه فوق، این نکته را تذکر می‌دهد که هر مصیبتی (مانند مصیبت احد) که پیش می‌آید علاوه بر اینکه بدون علت نیست وسیله آزمایشی است برای جدا شدن صفوف مجاهدان راستین از منافقان و یا افراد سست ایمان، لذا در قسمت اول آیه می‌فرماید: و ما حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۵۵۰

أَصَابَكُمْ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ فَيَا ذُنَّ لِلَّهِ ...؛ آنچه در روز احد آن روز که جمعیت مسلمانان با بت پرستان بهم درآویختند، بر شما وارد شد به فرمان خدا بود و طبق خواست و اراده او صورت گرفت؛ زیرا هر حادثه‌ای طبق قانون عمومی آفرینش علت و سبب مخصوصی دارد و اساساً عالم روی یک سلسله علل و اسباب پی‌ریزی شده است و این یک اصل ثابت و همیشگی است، و روی این اصل، هر لشگری که در میدان جنگ سستی کند و به مال و ثروت و غنیمت دل ببندد و دستور فرمانده دلسوز خود را فراموش نماید محکوم به شکست خواهد بود، بنا بر این منظور از اذن‌الله (فرمان خدا) همان اراده و مشیت او است که به صورت قانون علیت در عالم هستی منعکس شده است. و در قسمت دوم آیه می‌فرماید: وَ لِيَعْلَمَ الَّذِينَ نَافَقُوا ...؛ «یکی دیگر از آثار این جنگ، این بود که صفوف مؤمنان و منافقان از هم مشخص شود و افراد با ایمان، از سست ایمان شناخته گردند.» بطور کلی در حادثه احد، سه گروه مشخص در میان مسلمانان، پیدا شدند: گروه اول افراد معدودی بودند که تا آخرین لحظات، پایداری نمودند و در برابر انبوه دشمنان، تا آخرین نفس ایستادگی بخرج دادند، بعضی شربت شهادت نوشیدند و بعضی جراحات سنگین برداشتند. گروه دیگر تزلزل و اضطراب در دل‌های آنها پدید آمد و نتوانستند تا آخرین لحظه، استقامت کنند و راه فرار را پیش گرفتند. گروه سوم، گروه منافقان بودند که در اثناء راه، به بهانه‌هایی که اشاره خواهد شد از شرکت در جنگ، خودداری کرده و به مدینه بازگشتند، که آنها عبدالله بن ابی سلول و سیصد نفر از یارانش بودند. اگر حادثه سخت احد نبود هیچگاه صفوف به این روشنی مشخص نمی‌شد و افراد هر کدام با صفات ویژه خود در صف معینی قرار نمی‌گرفتند و هر کس ممکن بود هنگام ادعا، خود را بهترین فرد با ایمان بداند. در حقیقت در آیه، اشاره به دو چیز شده: نخست علت فاعلی شکست احد و دیگر علت غایی و نتیجه نهایی آن. تذکر این نکته نیز لازم است که در آیه فوق می‌فرماید: وَ لِيَعْلَمَ الَّذِينَ نَافَقُوا ...؛ «تا حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۵۵۱ کسانی که نفاق ورزیدند شناخته شوند.» و نمی‌فرماید «لیعلم المنافقین»؛ «تا منافقان شناخته شوند» و به عبارت دیگر، نفاق به صورت فعل ذکر شده نه به صورت وصف، این تعبیر گویا بدان جهت است که نفاق، هنوز در همه آنان به صورت صفت ثابتی در نیامده بود و لذا در

تاریخ اسلام می‌خوانیم که بعضی از آنان، بعدها موفق به توبه شدند و به صف مؤمنان پیوستند. سپس قرآن گفت گویی که میان بعضی از مسلمانان و منافقین قبل از جنگ رد و بدل شد به این صورت بیان می‌کند: ... وَقِيلَ لَهُمْ تَعَالُوا قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوْ ادْفَعُوا ...! بعضی از مسلمانان (که طبق نقل ابن عباس عبداللّه بن عمر بن حزام بوده است) هنگامی که دید عبد اللّه بن ابی سلول با یارانش خود را از لشکر اسلام کنار کشیده و تصمیم بازگشت به مدینه دارند گفت: بیایید یا به خاطر خدا و در راه او پیکار کنید و یا لا اقل در برابر خطری که وطن و خویشان شما را تهدید می‌کند دفاع نمایید. ولی آنها به یک بهانه واهی دست زدند و گفتند: ... لَوْ نَعْلَمُ قِتَالًا لَاتَّبِعْنَاكُمْ ...! «ما اگر میدانستیم جنگ می‌شود بی گمان از شما پیروی می‌کردیم»، ما فکر می‌کنیم این غائله بدون جنگ و خونریزی پایان پذیرد. و بنا به تفسیر دیگر منافقان گفتند: اگر ما این راه، جنگ می‌دانستیم با شما همکاری می‌کردیم، ولی به نظر ما این جنگ نیست بلکه یک نوع انتحار و خودکشی است زیرا با عدم توازی که میان لشکر اسلام و کفار دیده می‌شود، جنگ کردن با آنها عاقلانه نیست. بخصوص اینکه لشکر گاه اسلام در نقطه نا مناسبی قرار گرفته است. بهر ترتیب اینها بهانه‌ای بیش نبود، هم وقوع جنگ حتمی بود و هم مسلمانان در آغاز پیروز شدند و اگر شکستی دامنگیرشان شد، بر اثر اشتباهات و خلافکاری‌های خودشان بود، خداوند می‌گوید: اینها دروغ می‌گفتند: ... هُمْ لِلْكَفْرِ يَوْمًا أَقْرَبُ مِنْهُمْ لِلْإِيمَانِ ...! «آنها در آن روز به کفر نزدیکتر از ایمان بودند.» ضمناً از این جمله استفاده می‌شود که کفر و ایمان دارای درجاتی است که به عقیده و طرز عمل انسان بستگی دارد. يَقُولُونَ بِأَفْوَاهِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ ...! «آنها به زبان چیزی می‌گویند که در دل ندارند» و نیت آنها با آنچه می‌گفتند کاملاً مغایرت داشت آنها به خاطر لجاجت روی پیشنهاد خود، دائر به جنگ کردن در خود مدینه، و یا ترس از ضربات دشمن و یا حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۵۵۲ بی‌علاقگی به اسلام از شرکت در میدان، خودداری کردند ... وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يَكْتُمُونَ ...! «ولی خداوند به آنچه منافقان کتمان می‌کنند کاملاً آگاه است.» هم در این جهان پرده از چهره آنان برداشته و قیافه آنها را به مسلمانان نشان می‌دهد و هم در آخرت به حساب آنها رسیدگی خواهد کرد «۱».

گفته‌های بی‌اساس منافقان

الَّذِينَ قَالُوا لِيَا خَوَانِهِمْ وَقَعِدُوا لَوْ أَطَاعُونَا مَا قَاتَلُوا قُلُوبًا فَادْرُوا عَنْ أَنْفُسِكُمْ الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۱۶۸) «۲» ۱۶۸- (منافقان) آنها هستند که به برادران خود گفتند- در حالیکه از حمایت آنها دست کشیده بودند- اگر آنها از ما پیروی می‌کردند کشته نمی‌شدند، بگو (مگر شما می‌توانید مرگ افراد را پیش‌بینی کنید) پس مرگ را از خودتان دور سازید اگر راست می‌گویید. منافقان علاوه بر اینکه خودشان از جنگ احد کناره‌گیری کردند و سعی در تضعیف روحیه دیگران نیز نمودند، به هنگام بازگشت مجاهدان زبان به سرزنش آنها گشودند و گفتند: اگر آنها از فرمان ما پیروی کرده بودند کشته نمی‌دادند. قرآن در آیه فوق، به گفتار بی‌اساس آنها پاسخ می‌دهد و می‌گوید: الَّذِينَ قَالُوا لِيَا خَوَانِهِمْ وَقَعِدُوا ...! «آنها که از جنگ کناره‌گیری کردند و به برادران خود گفتند اگر از ما اطاعت کرده بودند هیچگاه کشته نمی‌شدند به آنها بگو اگر قادر به پیش‌بینی حوادث آینده هستید مرگ را از خودتان دور سازید اگر راست می‌گویید.» یعنی در حقیقت شما با این ادعا، خود را عالم به غیب و با خبر از حوادث آینده می‌دانید کسی که چنین است باید علل و عوامل مرگ خود را بتواند پیش‌بینی کرده و خنثی سازد آیا شما چنین قدرتی دارید؟! وانگهی اگر شما در میدان جهاد و در راه سربلندی و افتخار کشته نشوید آیا عمر جاویدان خواهید داشت؟ آیا می‌توانید مرگ را حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۵۵۳ برای همیشه از خود دور سازید؟ بنا بر این شما که نمی‌توانید قانون مسلم مرگ را از میان ببرید پس چرا در میان بستر با ذلت بمیرید؟ چرا با افتخار در میدان جهاد در برابر دشمن شربت شهادت ننوشید؟ در آیه فوق، نکته دیگری وجود دارد که باید به آن توجه کرد: و آن اینکه از مؤمنان تعبیر به برادر شده در حالی که هرگز مؤمنان برادر منافقان نیستند، این یک نوع سرزنش به آنها است که شما مؤمنان را برادر خود میدانستید چرا در این لحظات حساس، دست از حمایت آنها برداشدید و لذا بلا

فاصله بعد از تعبیر اخوانهم جمله قعدوا یعنی از جنگ باز نشستند ذکر شده آیا انسان ادعای برادری میکند و بلا فاصله از حمایت برادر خود باز می‌نشیند؟! (۱).

زندگان جاوید

اللَّذِينَ قَالُوا لِبِإِخْوَانِهِمْ وَقَعِدُوا لَوْ أَطَاعُونَا مَا قُتِلُوا قُلْ فَادْرَأُوا عَنْ أَنْفُسِكُمُ الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۱۶۸) وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ (۱۶۹) فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ (۱۷۰) يَسْتَبْشِرُونَ بِنِعْمَةِ مِنَ اللَّهِ وَفَضْلٍ وَأَنَّ اللَّهَ لَا يُضَيِّعُ أَجْرَ الْمُؤْمِنِينَ (۱۷۱) «۲» ۱۶۹- (ای پیامبر) هرگز گمان مبر آنها که در راه خدا کشته شده‌اند مردگانند، بلکه آنها زنده‌اند و نزد پروردگارش روزی داده می‌شوند. ۱۷۰- آنها به خاطر نعمت‌های فراوانی که خداوند از فضل خود به آنها بخشیده است خوشحالند و به خاطر کسانی که (مجاهدانی که) بعد از آنها به آنان ملحق حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۵۵۴ نشدند (نیز) خوشوقتند (زیرا مقامات برجسته آنها را در آن جهان می‌بینند و می‌دانند) که نه ترسی بر آنها است و نه غمی خواهند داشت. ۱۷۱- و (نیز) از نعمت خدا و فضل او (نسبت به خودشان خوشحال و مسرور می‌شوند و (می‌بینند که) خداوند پاداش مؤمنان را ضایع نمی‌کند (نه پاداش شهیدان و نه پاداش مجاهدانی که شهید نشدند). بعضی از مفسران معتقدند که آیات فوق در باره شهدای احد نازل شده و بعضی دیگر در باره شهدای بدر می‌دانند، ولی حق این است که پیوند این آیات با آیات گذشته نشان می‌دهد، بعد از حادثه احد نازل شده است. اما مضمون و محتوای آیات تعمیم دارد و همه شهدا حتی شهدای بدر را که چهارده نفر بودند شامل می‌شود و لذا در حدیثی از امام باقر علیه السلام نقل شده که فرمود: آیات در باره شهدای احد و بدر هر دو نازل شده است. ابن مسعود از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل میکند که خداوند به ارواح شهیدان احد خطاب کرد و از آنها پرسید: چه آرزویی دارید؟ آنها گفتند: پروردگارا! ما بالاتر از این چه آرزویی می‌توانیم داشته باشیم که غرق نعمت‌های جاویدان توایم و در سایه عرش تو مسکن داریم؟ تنها تقاضای ما این است که بار دیگر به جهان برگردیم و مجددا در راه تو شهید شویم، خداوند فرمود: فرمان تخلف ناپذیر من این است که کسی دو باره به دنیا بازنگردد، عرض کردند: حالا- که چنین است تقاضای ما این است که سلام ما را به پیامبر صلی الله علیه و آله برسانی و به بازماندگانمان، حال ما را بگویی و از وضع ما به آنها بشارت دهی که هیچگونه نگران نباشند در این هنگام آیات فوق نازل شد. بهر حال چنین به نظر می‌رسد که جمعی از افراد سست ایمان بعد از حادثه احد می‌نشستند و بر دوستان و بستگان خود که در احد شهید شده بودند، تاسف می‌خوردند که چرا آنها مردند و نابود شدند؟ مخصوصاً هنگامی که به نعمتی می‌رسیدند و جای آنها را خالی می‌دیدند بیشتر ناراحت می‌شدند، با خود می‌گفتند ما این چنین در ناز و نعمتیم اما برادران و فرزندان ما در قبرها خوابیده‌اند و دستشان از همه جا کوتاه است. اینگونه افکار و اینگونه سخنان علاوه بر این که نادرست بود و با واقعیت تطبیق نمی‌کرد، در تضعیف روحیه بازماندگان بی اثر نبود. حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۵۵۵ آیات فوق، خط بطلان بر این گونه افکار کشیده و مقام، شامخ و بلند شهیدان را یاد کرده است و می‌گوید: وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا ... در اینجا روی سخن فقط به پیامبر صلی الله علیه و آله است تا دیگران حساب خود را بکنند می‌گوید: ای پیامبر! هرگز گمان مبر آنها که در راه خدا کشته شدند مرده‌اند ... بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ؛ بلکه آنها زنده‌اند و نزد پروردگارش منتعمند. منظور از حیات و زندگی در اینجا همان حیات و زندگی برزخی است که ارواح در عالم پس از مرگ دارند، نه زندگی جسمانی و مادی، گرچه زندگی برزخی، اختصاصی به شهیدان ندارد، بسیاری دیگر از مردم نیز دارای حیات برزخی هستند ولی از آنجا که حیات شهیدان یک حیات فوق العاده عالی و آمیخته با انواع نعمت‌های معنوی است- و علاوه موضوع سخن، در آیه آنها هستند- تنها نام از آنها برده شده است. آنها به قدری غرق مواهب حیات معنوی هستند که گویا زندگی سایر برزخیان در مقابل آنها چیزی نیست. سپس به

گوشه‌ای از مزایا و برکات فراوان زندگی برزخی شهیدان اشاره کرده و می‌فرماید: ... فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ ... «آنها به‌خاطر نعمت‌های فراوانی که خداوند از فضل خود به آنها بخشیده است خوشحالند.» یکی از دلایل دیگر خوشحالی آنها به‌خاطر برادران مجاهد آنها است که در میدان جنگ شربت شهادت نوشیده‌اند و به آنها ملحق نشده‌اند زیرا مقامات و پاداش‌های آنها را در آن جهان به خوبی می‌بینند و از این رو مستبشر و شاد می‌شوند، همانطور که قرآن می‌گوید: ... وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ ... و به دنبال آن می‌فرماید: ... أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ؛ یعنی شهیدان احساس می‌کنند که برادران مجاهد آنها، پس از مرگ، هیچگونه اندوهی نسبت به آنچه در دنیا گذارده‌اند ندارند و نه هیچگونه ترسی از روز رستاخیز، و حوادث وحشتناک آن. این جمله، تفسیر دیگری هم ممکن است داشته باشد و آن اینکه شهیدان علاوه بر این که با مشاهده مقامات برادران مجاهدی که به آنها ملحق نشده‌اند خوشحال می‌شوند، خودشان هم هیچگونه ترسی از آینده و غمی از گذشته ندارند. يَسْتَبْشِرُونَ بِنِعْمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَفَضْلٍ ... حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۵۵۶ این آیه در حقیقت تأکید و توضیح بیشتری در باره بشارتهایی است که شهیدان بعد از کشته شدن دریافت می‌کنند آنها از دو جهت خوشحال و مسرور می‌شوند: نخست از این جهت که نعمت‌های خداوند را دریافت می‌دارند، نه تنها نعمت‌های او بلکه فضل او که همان افزایش و تکرار نعمت است نیز شامل حال آنها می‌شود. دیگر این که «آنها می‌بینند که خدا پاداش مؤمنان را ضایع نمی‌کند، نه پاداش شهیدان و نه پاداش مجاهدان راستینی که شربت شهادت نوشیدند»؛ ... وَأَنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُؤْمِنِينَ در حقیقت آنچه را قبلاً شنیده بودند در آنجا آشکار می‌بینند.

شاهدی بر بقای روح

از جمله آیات قرآن که با صراحت، دلالت بر بقای روح دارد آیات فوق است که در باره حیات شهیدان بعد از مرگ می‌باشد و اینکه بعضی احتمال داده‌اند که مراد از حیات، معنی مجازی آن است و منظور باقی ماندن آثار زحمات و نام و نشان آنها است، بسیار از معنی آیه دور است و با هیچ یک از جمله‌های آیات فوق، اعم از روزی گرفتن شهیدان و سرور آنها از جهات مختلف، سازگار نمی‌باشد بعلاوه آیات فوق، دلیل روشنی بر مسأله برزخ و نعمت‌های برزخی است که شرح آن در ذیل آیه شریفه و من ورائهم برزخ الی یوم یبعثون (سوره مؤمنون آیه ۲۳) آمده است. (۱)

مرحله خطرناک جنگ

وَلَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ بِبَدْرٍ وَأَنْتُمْ أَذِلَّةٌ فَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (۱۲۳) إِذِ تَقُولُ لِلْمُؤْمِنِينَ أَلَنْ يَكْفِيَكُمْ أَنْ يُبَدِّلَكُمْ رُبُّكُمْ بَثَلَاثَةَ آلَافٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُزْلَلِينَ (۱۲۴) بَلَى إِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا وَيَأْتُوكُمْ مِنْ فُورِهِمْ هَذَا يُبَدِّلْكُمْ رَبُّكُمْ بِخَمْسَةِ آلَافٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُسَوِّمِينَ (۱۲۵) وَمَا جَعَلَ اللَّهُ إِلَّا بُشْرَى لَكُمْ وَلِتَطْمَئِنَّ قُلُوبُكُمْ بِهِ وَمَا النَّصِيرُ إِلَّا مَنْ حِجَّ وَحَرَمِينَ شَرِيفِينَ در تفسیر نمونه، ص: ۵۵۷ عِنْدَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ (۱۲۶) لِيَقْطَعَ طَرَفًا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَوْ يَكْبِتَهُمْ فَيَنْقَلِبُوا خَائِبِينَ (۱۲۷) «۱» ۱۲۳- خداوند شما را در بدر یاری کرد (و بر دشمنان خطرناک پیروز شدید) در حالی که شما (نسبت به آنها) ناتوان بودید پس از خدا بپرهیزید (و در برابر دشمن مخالفت فرمان پیامبر نکنید) تا شکر نعمت او را به جا آورده باشید. ۱۲۴- در آن هنگام که تو، به مؤمنان می‌گفتی آیا کافی نیست پروردگارتان شما را به سه هزار نفر از فرشتگان که (از آسمان) فرود آیند یاری کند؟! ۱۲۵- آری (امروز هم) اگر استقامت و تقوا پیشه کنید- و دشمن به همین زودی به سراغ شما بیاید- خداوند شما را به پنج هزار نفر از فرشتگان که نشانه‌های مخصوصی دارند، مدد خواهد داد. ۱۲۶- ولی اینها (همه) فقط برای بشارت و اطمینان خاطر شماست و گر نه پیروزی تنها از جانب خداوند توانای حکیم است. ۱۲۷- (این وعده را که خدا به شما داده) برای این است که قسمتی از پیکر لشکر کافران را قطع کند، یا آنها را با زور ذلت باز گرداند، تا مایوس و نا امید (به وطن خود) باز گردند. پس از پایان جنگ احد، لشکر پیروز مشرکان به سرعت به سوی مکه

بازگشت. ولی در اثنای راه این فکر برای آنها پیدا شد که چرا پیروزی خود را ناقص گذاردند؟ چه بهتر که به مدینه بازگردند و شهر را غارت کنند، و مسلمانان را در هم بکوبند، و اگر محمد صلی الله علیه و آله هم زنده باشد به قتل برسانند و برای همیشه فکر آنها از ناحیه اسلام و مسلمین راحت شود؟ به همین جهت، فرمان بازگشت صادر شد و در حقیقت این خطرناکترین مرحله جنگ احد بود؛ زیرا مسلمانان به قدر کافی کشته و زخمی داده بودند و طبعاً هیچگونه آمادگی در آن حال برای تجدید جنگ در آنها نبود و به عکس دشمن با روحیه نیرومندی می‌توانست این بار جنگ را از سر گیرد و نتیجه نهایی آن را پیش‌بینی کند. این خبر به زودی به پیامبر صلی الله علیه و آله رسید و اگر شهادت فوق العاده و ابتکار بی‌نظیر او که از وحی آسمانی مایه می‌گرفت، نبود شاید تاریخ اسلام در همانجا پایان می‌یافت. حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۵۵۸ آیات فوق در باره این مرحله حساس نازل شده است و به تقویت روحیه مسلمانان پرداخته و به دنبال آن یک فرمان عمومی از ناحیه پیامبر صلی الله علیه و آله برای حرکت به سوی مشرکان داده شد و حتی مجروحان جنگ (و در میان آنها علی علیه السلام را که بیش از شصت زخم بر تن داشت) آماده پیکار با دشمن شدند و از مدینه حرکت کردند. این خبر به گوش سران قریش رسید و از این روحیه عجیب مسلمانان سخت به وحشت افتادند! آنها فکر می‌کردند شاید جمعیت تازه نفسی از مدینه به مسلمانان پیوسته‌اند و ممکن است برخورد جدید نتیجه نهایی جنگ را به زیان آنها تغییر دهد، لذا فکر کردند برای حفظ پیروزی خود بهتر این است که به مکه بازگردند. همین کار انجام شد و به سرعت راه مکه را پیش گرفتند. ... نَصَرَكَمُ اللَّهُ بِبَدْرِ «۱» وَ أَنْتُمْ أَذِلَّةٌ ... گفتیم این آیات در حقیقت برای تقویت روحیه شکست‌خورده مسلمانان، نازل شد و نخست در آن اشاره به پیروزی چشمگیر مسلمانان در میدان بدر شده تا با یادآوری آن خاطره، به آینده خویش دلگرم شوند و لذا می‌فرماید: خداوند شما را در بدر پیروزی داد، در حالی که نسبت به دشمن ضعیف و از نظر عده و تجهیزات قابل مقایسه با آنها نبودید (عدد شما ۳۱۳ نفر با تجهیزات کم و مشرکان بیش از هزار نفر و با تجهیزات فراوان بودند). حال که چنین است، از خدا بپرهیزید و از تکرار مخالفت فرمان پیشوای خود؛ یعنی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم اجتناب کنید تا شکر نعمت‌های گوناگون او را به جای آورده باشید. ... فَاَتَقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ. إِذْ تَقُولُ لِلْمُؤْمِنِينَ أَلَنْ يَكْفِيَكُمْ أَنْ يُمِدَّكُمْ رَبُّكُمْ بِثَلَاثَةِ آلاَفٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ ... سپس خاطره یاری مسلمانان را در میدان بدر به وسیله فرشتگان یادآوری کرده و می‌گوید: فراموش نکنید که در آن روز پیغمبر صلی الله علیه و آله به شما گفت آیا کافی نیست که سه هزار نفر از فرشتگان به یاری شما بشتابند؟ حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۵۵۹ بلی إِنَّ تَضَيَّرُوا وَ تَتَّقُوا وَ يَأْتُواكُمْ مِنْ قَوْمِهِمْ «۱» هَذَا يُمِدُّكُمْ رَبُّكُمْ بِخَمْسَةِ آلاَفٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُسَوِّمِينَ. آری امروز هم اگر استقامت به خرج دهید و به استقبال سپاه قریش بشتابید. و تقوی را پیشه کنید و مانند روز گذشته، با فرمان پیامبر صلی الله علیه و آله مخالفت ننمایید، اگر در این حال مشرکان به سرعت به سوی شما برگردند، خداوند به وسیله پنج هزار نفر از فرشتگان که همگی دارای نشانه‌های مخصوصی هستند، شما را یاری خواهد کرد. وَ مَا جَعَلَهُ اللَّهُ إِلَّا بُشْرَى وَ لِيَطْمَئِنَّ بِهِ قُلُوبُكُمْ وَ مَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ ... اما توجه داشته باشید که آمدن فرشتگان به یاری شما، تنها برای تشویق و بشارت و اطمینان خاطر و تقویت روحیه شما است و گرنه پیروزی تنها از ناحیه خداوندی است که بر همه چیز قادر و در همه کار حکیم است. هم راه پیروزی را می‌داند و هم قدرت بر اجرای آن دارد. ... لِيَقْطَعَ طَرَفًا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَوْ يَكْبِتَهُمْ فَيَنْقَلِبُوا خَائِبِينَ ... گرچه مفسران در تفسیر این آیه گفته‌های گوناگونی دارند، ولی با مسیری که ما در تفسیر آیات گذشته به کمک خود آیات و تواریخ موجود پیمودیم، تفسیر این آیه نیز روشن است، خداوند می‌فرماید: اینکه به شما وعده داده شده است که فرشتگان را در برخورد جدید با دشمن به یاری شما بفرستد، برای این است که قسمتی از پیکر لشکر مشرکان را قطع کند و آنها را با ذلت و رسوایی باز گرداند. باید توجه داشت که «طَرَف» در آیه، به معنی قطعه و «يَكْبِتُهُمْ» از ماده «كَبَت» به معنای بازگرداندن به زور و توأم با ذلت است «۲». حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۵۶۰

الَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِلَّهِ وَالرَّسُولِ مِنْ بَعْدِ مَا أَصَابَهُمُ الْقَرْحُ لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا مِنْهُمْ وَاتَّقُوا أَجْرٌ عَظِيمٌ (۱۷۲) الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِيمَانًا وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ (۱۷۳) فَانْقَلَبُوا بِنِعْمَةِ اللَّهِ مِنْ اللَّهِ وَفَضْلٍ لَمْ يَمَسْسِ لَهُمْ سُوءٌ وَاتَّبَعُوا رِضْوَانَ اللَّهِ وَاللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَظِيمٍ (۱۷۴) «۱» ۱۷۲- آنها که دعوت خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله را پس از آن همه جراحاتی که به آنها رسید، اجابت کردند (و هنوز زخم‌های میدان احد التیام نیافته بود به سوی میدان حمراء الاسد حرکت نمودند) از میان آنها برای کسانی که نیکی کردند و تقوی پیشه کردند، پاداش بزرگی خواهد بود. ۱۷۳- اینها کسانی بودند که (بعضی از) مردم به آنها گفتند مردم (لشکر دشمن) برای (حمله به) شما اجتماع کرده‌اند، از آنها بترسید، اما آنها ایمانشان زیادت‌تر شد و گفتند: خدا ما را کافی است و بهترین حامی ما است. ۱۷۴- به همین جهت آنها (از این میدان) با نعمت و فضل پروردگار بازگشتند در حالیکه هیچ ناراحتی به آنها نرسید و از فرمان خدا پیروی کردند و خداوند دارای فضل و بخشش بزرگی است. حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۵۶۱ گفتیم در پایان جنگ احد، لشکر فاتح ابو سفیان، پس از پیروزی به سرعت راه مکه را پیش گرفتند، هنگامی که به سرزمین روحاء رسیدند از کار خود سخت پشیمان شدند و تصمیم به مراجعت به مدینه و نابود کردن باقیمانده مسلمانان گرفتند، این خبر به پیامبر صلی الله علیه و آله رسید فوراً دستور داد که لشکر احد خود را برای شرکت در جنگ دیگری آماده کنند، مخصوصاً فرمان داد که مجروحان جنگ احد به صفوف لشکر بپیوندند، یکی از یاران پیامبر صلی الله علیه و آله می‌گوید: من از جمله مجروحان بودم ولی زخم‌های برادرم از من سخت‌تر و شدیدتر بود، تصمیم گرفتیم هر طور که هست خود را به پیامبر صلی الله علیه و آله برسانیم، چون حال من از برادرم کمی بهتر بود هر کجا برادرم بازمی‌ماند او را به دوش می‌کشیدم و با زحمت، خود را به لشکر رسانیدیم و به این ترتیب پیامبر صلی الله علیه و آله و ارتش اسلام در محلی بنام حمراء الاسد که از آنجا تا مدینه هشت میل فاصله بود رسیدند و اردو زدند. این خبر به لشکر قریش رسید و مخصوصاً از این مقاومت عجیب و شرکت مجروحان در میدان نبرد وحشت کردند و شاید فکر می‌کردند ارتش تازه نفسی نیز از مدینه به آنها پیوسته است. در این موقع جریان پیش آمد که روحیه آنها را ضعیف‌تر ساخت و مقاومت آنها را درهم کوبید و آن این که یکی از مشرکان بنام معبد الخزاعی از مدینه به سوی مکه می‌رفت و مشاهده وضع پیامبر صلی الله علیه و آله و یارانش او را بسختی تکان داد، عواطف انسانی او تحریک شد و به پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: مشاهده وضع شما برای ما بسیار ناگوار است، اگر استراحت می‌کردید برای ما بهتر بود. این سخن را گفت و از آنجا گذشت و در سرزمین روحاء به لشکر ابو سفیان رسید، ابو سفیان از او در باره پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله سؤال کرد، او در جواب گفت: محمد را دیدم با لشکری انبوه که تا کنون همانند آنرا ندیده بودم، در تعقیب شما هستند و به سرعت پیش می‌آیند! ابو سفیان با نگرانی و اضطراب گفت: چه می‌گویی؟ ما آنها را کشتیم و مجروح ساختیم و پراکنده نمودیم، معبد الخزاعی گفت: من نمی‌دانم شما چه کردید؟ همین میدانم که لشکری عظیم و انبوه، هم اکنون در تعقیب شما است! ابو سفیان و یاران او تصمیم قطعی گرفتند که به سرعت، عقب‌نشینی کرده و به مکه حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۵۶۲ بازگردند و برای اینکه مسلمانان آنها را تعقیب نکنند، و آنها فرصت کافی برای عقب‌نشینی داشته باشند از جمعی از قبیله عبد القیس که از آنجا می‌گذشتند و قصد رفتن به مدینه برای خرید گندم داشتند خواهش کردند که به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و مسلمانان این خبر را برسانند که ابو سفیان و بت پرستان قریش با لشکر انبوهی به سرعت به سوی مدینه می‌آیند تا بقیه یاران پیامبر صلی الله علیه و آله را از پای در آورند. هنگامی که این خبر، به پیامبر و مسلمانان رسید، گفتند: حَسْبُنَا اللَّهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ... «خدا ما را کافی است و او بهترین مدافع ما است.» اما هر چه انتظار کشیدند خبری از لشکر دشمن نشد، لذا پس از سه روز توقف، به مدینه بازگشتند آیات فوق، اشاره به این ماجرا می‌کند. الَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِلَّهِ وَالرَّسُولِ مِنْ بَعْدِ مَا أَصَابَهُمُ الْقَرْحُ لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا مِنْهُمْ وَ اتَّقُوا أَجْرٌ عَظِيمٌ؛ «آنها که دعوت خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله را اجابت کردند و بعد از آن همه جراحاتی که روز احد پیدا نمودند، آماده شرکت در

جنگ دیگری با دشمن شدند از میان این افراد برای آنها که نیکی کردند و تقوا پیشه کردند یعنی با نیت پاک و اخلاص کامل در میدان شرکت کردند پاداش بزرگی خواهد بود.» از اینکه در آیه فوق پاداش عظیم را اختصاص به جمعی داده است، معلوم می‌شود که در میان آنها نیز افرادی یافت می‌شدند که خلوص کامل نداشتند و نیز ممکن است تعبیر منهم (بعضی از ایشان) اشاره به این باشد که بعضی از جنگجویان احد، به بهانه‌ای از شرکت در این میدان، خودداری کرده بودند. سپس قرآن یکی از نشانه‌های زنده پایمردی و استقامت آنها را به این صورت بیان می‌کند: **الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِيمَانًا وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ**؛ «اینها همان کسانی بودند که جمعی از مردم (اشاره به کاروان عبد القیس و به روایتی اشاره به نعیم بن مسعود است که آورنده این خبر بودند) به آنها گفتند: لشکر دشمن، اجتماع کرده و آماده حمله‌اند، از آنها بترسید اما آنها نه تنها نترسیدند، بلکه به عکس بر ایمان آنها افزوده شد و گفتند: خدا ما را کافی است و او بهترین حامی است.» به دنبال این استقامت و ایمان و پایمردی آشکار، قرآن، نتیجه عمل آنها را بیان حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۵۶۳ کرده و می‌گوید: **فَانْقَلَبُوا بِنِعْمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَفَضْلٍ ...**؛ «آنها از این میدان، با نعمت و فضل پروردگار برگشتند چه نعمت و فضلی از این بالاتر که بدون وارد شدن، در یک برخورد خطرناک با دشمن، دشمن از آنها گریخت و سالم و بدون درد سر به مدینه مراجعت نمودند (فرق میان نعمت و فضل ممکن است از این نظر باشد، که نعمت پاداشی است باندازه استحقاق، و فضل اضافه بر استحقاق است). سپس بعنوان تأکید می‌فرماید: ... **لَمْ يَمَسْسِهِمْ شُرُوءٌ ...**؛ «آنها در این جریان، کوچکترین ناراحتی ندیدند.» با اینکه **وَ اتَّبَعُوا رِضْوَانَ اللَّهِ ...**؛ «خشنودی خدا را بدست آوردند و از فرمان او متابعت کردند.» ... **وَاللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَظِيمٍ**؛ «و خداوند، فضل و انعام بزرگی دارد که در انتظار مؤمنان واقعی و مجاهدان راستین است.»

تأثیر سریع تربیت الهی

مقایسه روحیه مسلمانان در میدان جنگ بدر با روحیه آنها در حادثه حمراء الاسد که شرح آن گذشت، اعجاب انسان را برمی‌انگیزد که چگونه یک جمعیت شکست خورده فاقد روحیه عالی و نفرات کافی با آنهمه مجروحان در مدتی به این کوتاهی که شاید به یک شبانه روز کامل نمی‌رسید، چنین تغییر قیافه دادند و با عزمی راسخ و روحیه‌ای بسیار خوب، آماده تعقیب دشمن شدند تا آنجا که قرآن در باره آنها می‌گوید: هنگامی که خبر اجتماع دشمن برای حمله، به آنها رسید آنها نه تنها نهراسیدند بلکه ایمانشان و دنبال آن استقامتشان افزوده شد. و این خاصیت ایمان به هدف است که هر قدر انسان مشکلات و مصایب را بیشتر و نزدیکتر ببیند، پایمردی و استقامت او بیشتر می‌شود و در حقیقت تمام نیروهای معنوی و مادی او برای مقابله با خطر، بسیج می‌گردد. این دگرگونی عجیب در این فاصله کوتاه، انسان را بسرعت و عمق تأثیر تربیتی آیات قرآن و بیانات گیرا و مؤثر پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله آشنا می‌سازد که این خود در سر حد یک اعجاز است. «۱» حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۵۶۴ **إِنَّمَا ذَلِكُمُ الشَّيْطَانُ يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءَهُ فَلَا تَخَافُوهُمْ وَخَافُوا مِنِّي إِن كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ (۱۷۵) «۱» ۱۷۵-** این فقط شیطان است که پیروان خود را (با سخنان و شایعات بی اساس) می‌ترساند، از آنها نترسید و تنها از من بترسید اگر ایمان دارید. این آیه دنباله آیاتی است که در باره غزوه حمراء الاسد نازل گردید و ذلکم اشاره به کسانی است که مسلمانان را از قدرت لشکر قریش می‌ترسانیدند تا روحیه آنها را تضعیف کنند بنا بر این معنی آیه چنین است: عمل نعیم بن مسعود و یا کاروان عبد القیس فقط یک عمل شیطانی است که برای ترساندن دوستان شیطان صورت گرفته؛ یعنی این گونه وسوسه‌ها تنها در کسانی اثر میگذارد که از اولیاء و دوستان شیطان باشند و اما افراد با ایمان و ثابت قدم هیچگاه تحت تأثیر این وسوسه‌ها واقع نمی‌شوند، بنا بر این شما که از پیروان شیطان نیستید، نباید از این وسوسه‌ها متزلزل شوید. تعبیر از نعیم بن مسعود و یا کاروان عبد القیس به شیطان، یا به خاطر این است که عمل آنها برآستی عمل شیطانی بود و با الهام او صورت گرفت؛ زیرا در قرآن و اخبار، معمولاً هر عمل زشت و خلافی، عمل شیطانی نامیده شده، چون با

و سوسه‌های شیطان انجام می‌گیرد. و یا منظور از شیطان، خود این اشخاص می‌باشند و این از مواردی است که شیطان بر مصداق انسانی آن، گفته شده؛ زیرا شیطان معنی وسیعی دارد و همه اغواگران را اعم از انسان و غیر انسان شامل می‌شود، چنانکه در سوره انعام آیه ۱۱۲ می‌خوانیم: و كذلك جعلنا لكل نبي عدوا شياطين الانس و الجن: این چنین برای هر پیامبری دشمنانی از شياطين انسانی و جن قرار دادیم. و خافون ان كنتم مؤمنين: در پایان آیه می‌فرماید: اگر ایمان دارید، از من و مخالفت فرمان من بترسید؛ یعنی ایمان با ترس از غیر خدا سازگار نیست. همانطور در جای دیگر می‌خوانیم: فمن يؤمن بربه فلا يخاف بخسا ولا رهقا: کسی حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۵۶۵ که به پروردگار خود ایمان بیاورد از هیچ نقصان و طغیانی ترس نخواهد داشت (سوره جن آیه ۱۴). بنا بر این اگر در قلبی ترس از غیر خدا پیدا شود، نشانه عدم تکامل ایمان و نفوذ و سوسه‌های شیطانی است؛ زیرا میدانیم در عالم بیکران هستی تنها پناهگاه خدا است و مؤثر بالذات فقط او است و دیگران در برابر قدرت او قدرتی ندارند. اصولاً مؤمنان اگر ولی خود را که خدا است با ولی مشرکان و منافقان که شیطان است مقایسه کنند، میدانند که آنها در برابر خداوند هیچگونه قدرتی ندارند و به همین دلیل نباید از آنها، کمترین وحشتی داشته باشند، نتیجه این سخن آن است که هر کجا ایمان نفوذ کرد شهادت و شجاعت نیز به‌مراه آن نفوذ خواهد کرد (۱).

تسلیت به پیامبر صلی الله علیه و آله

وَلَا يَخْزُنُكَ الَّذِينَ يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَنْ يَضُرُّوا اللَّهَ شَيْئًا يُرِيدُ اللَّهُ أَلَّا يَجْعَلَ لَهُمْ حِطًّا فِي الْآخِرَةِ وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ (۱۷۶) إِنَّ الَّذِينَ اشْتَرُوا الْكُفْرَ بِالْإِيمَانِ لَنْ يَضُرُّوا اللَّهَ شَيْئًا وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۱۷۷) «۲» ۱۷۶- کسانی که در راه کفر بر یکدیگر پیشی می‌گیرند، تو را غمگین نسازند؛ زیرا آنها هرگز زبانی به خداوند نمی‌رسانند (بعلاوه) خدا می‌خواهد (آنها را بحال خود واگذارد و در نتیجه) بهره‌ای برای آنها در آخرت قرار ندهد، و برای آنها مجازات بزرگی است. ۱۷۷- کسانی که ایمان را دادند و کفر را خریداری کردند هرگز به خدا زبانی نمی‌رسانند و برای آنها مجازات دردناکی است. و لَا يَخْزُنُكَ الَّذِينَ يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ.... روی سخن در این آیه به پیامبر صلی الله علیه و آله است و به دنبال حادثه دردناک احد، خداوند او حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۵۶۶ را تسلیت می‌گوید که ای پیامبر! از این که می‌بینی جمعی در راه کفر، بر یکدیگر پیشی می‌گیرند، و گویا با هم مسابقه گذاشته‌اند، هیچگاه غمگین مباش؛ زیرا: آنها هرگز هیچگونه زبانی به خداوند نمی‌رسانند... إِنَّهُمْ لَنْ يَضُرُّوا اللَّهَ شَيْئًا...، بلکه خودشان در این راه زیان می‌بینند. اصولاً نفع و ضرر و سود و زیان برای موجوداتی است که وجودشان از خودشان نیست، اما خداوند ازلی و ابدی که از هر جهت بی‌نیاز است و وجودش نامحدود، کفر و ایمان مردم و کوششها و تلاشهای آنها در این راه چه اثری برای خداوند می‌تواند داشته باشد؟ آنها هستند که در پناه ایمان، تکامل می‌یابند و به‌خاطر کفر تنزل و سقوط می‌کنند. بعلاوه خلاقاریهای آنها فراموش نخواهد شد و به نتیجه اعمال خود خواهند رسید. يُرِيدُ اللَّهُ أَلَّا يَجْعَلَ لَهُمْ حِطًّا فِي الْآخِرَةِ وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ... «خدا می‌خواهد آنها را در این راه، آزاد بگذارد و چنان به سرعت راه کفر را بپویند که کمترین بهره‌ای در آخرت نداشته باشند، بلکه عذاب عظیم در انتظار آنها باشد.» در حقیقت آیه می‌گوید: اگر آنها در راه کفر بر یکدیگر پیشی می‌گیرند، نه به‌خاطر این است که خدا نمی‌تواند جلو آنها را بگیرد بلکه خدا آزادی عمل به آنها داده تا هر چه می‌توانند انجام دهند و نتیجه‌اش محرومیت کامل آنها از مواهب جهان دیگر است بنا بر این، آیه نه تنها دلالت بر جبر ندارد بلکه یکی از دلایل آزادی اراده است. سپس در آیه بعد، مطلب را بطور وسیعتر، عنوان کرده و می‌فرماید: إِنَّ الَّذِينَ اشْتَرُوا الْكُفْرَ بِالْإِيمَانِ لَنْ يَضُرُّوا اللَّهَ شَيْئًا...؛ یعنی نه تنها افرادی که به سرعت در راه کفر، پیش می‌روند چنین هستند، بلکه تمام کسانی که به نوعی راه کفر را پیش گرفته‌اند و ایمان را از دست داده و در مقابل آن، کفر خریداری نموده‌اند، هرگز بخدا زیان نمی‌رسانند و زیان آن، دامنگیر خودشان می‌شود. و در پایان آیه می‌فرماید: ... وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ... «آنها عذاب دردناک دارند.» و این تفاوت در تعبیر که در اینجا عذاب الیم و در آیه قبل

عذاب عظیم ذکر شده بود به خاطر آن است که آنها در مسیر کفر با سرعت بیشتری پیش می‌رفتند. «۱»

سنگین بارها

و لَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُثَمِّلِي لَهُمْ خَيْرٌ لِّأَنفُسِهِمْ إِنَّمَا نُثَمِّلِي لَهُمْ لِيُزِدُوا إِثْمًا وَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ (۱۷۸) «۱» ۱۷۸- آنها که کافر شدند (و راه طغیان پیش گرفتند) تصور نکنند اگر به آنان مهلت می‌دهیم به سود آنها است، ما به آنان مهلت می‌دهیم که بر گناهان خود بیفزایند و عذاب خوار کننده‌ای برای آنها می‌باشد. و لَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُثَمِّلِي لَهُمْ به دنبال تسلیت و دل‌داری به پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت به تلاش و کوشش بی حساب دشمنان حق، در آیات گذشته، خداوند در این آیه روی سخن را متوجه آنها کرده و در باره سرنوشت شومی که در پیش دارند، سخن می‌گوید (این آیه نیز در حقیقت بحث‌های مربوط به حادثه احد و حوادث بعد از آن را تکمیل میکند زیرا یکجا روی سخن به پیامبر صلی الله علیه و آله بود و یکجا به مؤمنان و در اینجا روی سخن به مشرکان است). آیه فوق به آنها اخطار می‌کند که هرگز نباید آنها امکاناتی را که خدا در اختیارشان گذاشته و پیروزی‌هایی که گاهگاه نصیبشان می‌شود و آزادی عملی که دارند دلیل بر این بگیرند که افرادی صالح و درستکار هستند و یا نشانه‌ای از خشنودی خدا نسبت به خودشان فکر کنند. توضیح اینکه: از آیات قرآن مجید استفاده می‌شود که خداوند افراد گنهکار را در صورتی که زیاد آلوده گناه نشده باشند بوسیله زنگهای بیدار باش و عکس‌العمل‌های اعمالشان، و یا گاهی بوسیله مجازات‌های متناسب با اعمالی که از آنها سرزده است، بیدار می‌سازد و براه حق بازمی‌گرداند. اینها کسانی هستند که هنوز شایستگی هدایت را دارند و مشمول لطف خداوند می‌باشند و در حقیقت مجازات و ناراحتیهای آنها، نعمتی برای آنها محسوب می‌شود. حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۵۶۸ چنانکه در قرآن می‌خوانیم: ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ لِيُذِيقَهُمْ بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ؛ «در خشکی‌ها و دریاها، فساد و تباهی بر اثر اعمال مردم، ظاهر شد تا خداوند نتیجه قسمتی از اعمال آنها را به آنها بچشاند، شاید که ایشان برگردند.» (سوره روم آیه ۴۱). ولی آنها که در گناه و عصیان، غرق شوند و طغیان و نافرمانی را بمرحله نهایی برسانند، خداوند آنها را بحال خود وامی‌گذارد و به اصطلاح به آنها میدان می‌دهد تا پشتشان از بار گناه سنگین شود و استحقاق حد اکثر مجازات را پیدا کنند. اینها کسانی هستند که تمام پل‌ها را در پشت سر خود ویران کرده‌اند، و راهی برای بازگشت نگذاشته‌اند و پرده حیا و شرم را دریده و لیاقت و شایستگی هدایت الهی را کاملاً از دست داده‌اند. آیه فوق، این معنی را تأکید کرده می‌فرماید: گمان نکنند آنهایی که کافر شدند، مهلتی که به ایشان می‌دهیم برای آنها خوبست بلکه مهلت می‌دهیم تا به- گناه و طغیان خود بیفزایند و برای آنان عذاب خوار کننده است. در خطبه‌ای که بانوی شجاع اسلام زینب کبری علیها السلام در شام در برابر حکومت خود کامه جبار، ایراد کرد، استدلال به این آیه را در برابر یزید طغیانگر که از مصادیق روشن گنهکار غیر قابل بازگشت بود، می‌خوانیم، آنجا که می‌فرماید: تو امروز شادی می‌کنی و چنین می‌پنداری که چون فراخنای جهان را بر ما تنگ کرده‌ای و کرانه‌های آسمان را بر ما بسته‌ای و ما را همچون اسیران از این دیار به آن دیار میبری، نشانه قدرت تو است، و یا در پیشگاه خدا قدرت و منزلتی داری و ما را در درگاه او راهی نیست؟! اشتباه میکنی، این فرصت و آزادی را خداوند به خاطر این به تو داده تا پشتت از بار گناه، سنگین گردد و عذاب دردناک در انتظار تو است ... بخدا سوگند، اگر مسیر حوادث زندگی، مرا همچون زن اسیر، در پای تخت تو آورد، تصور نکنی که در نظر من کمترین شخصیت و ارزش داری، من ترا کوچک و پست و درخور هرگونه تحقیر و ملامت و توبیخ می‌شمرم ... هر کار از دستت ساخته است انجام ده، بخدا سوگند هرگز نور ما را خاموش نتوانی ساخت و وحی جاودانه و آیین حق ما را محو نخواهی کرد، تو نابود می‌شوی و این اختر تابناک همچنان خواهد درخشید.

آیه فوق، ضمناً به این سؤال که در ذهن بسیاری وجود دارد، پاسخ می‌گوید که چرا جمعی از ستمگران و افراد گنهکار و آلوده اینهمه غرق نعمتند و مجازات نمی‌بینند. قرآن می‌گوید: اینها افراد غیر قابل اصلاحی هستند که طبق سنت آفرینش و اصل آزادی اراده و اختیار به حال خود واگذار شده‌اند، تا به آخرین مرحله سقوط برسند و مستحق حد اکثر مجازات شوند. بعلاوه از بعضی از آیات قرآن، استفاده می‌شود که خداوند گاهی به اینگونه افراد، نعمت فراوانی می‌دهد و هنگامی که غرق لذت پیروزی و سرور شدند ناگهان همه چیز را از آنان می‌گیرد، تا حد اکثر شکنجه را در زندگی همین دنیا ببینند زیرا جدا شدن از چنین زندگی مرفهی، بسیار ناراحت کننده است چنانکه می‌خوانیم: فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ حَتَّىٰ إِذَا فَرِحُوا بِمَا أُوتُوا أَخَذْنَاهُمْ بَغْتَةً فَإِذَا هُمْ مُبْلِسُونَ؛ «هنگامی که پندهایی را که به آنها داده شده بود، فراموش کردند درهای هر خیری بروی آنان گشودیم تا شاد شوند، ناگهان هر آنچه داده بودیم از آنها باز گرفتیم، لذا فوق العاده ناراحت و غمگین شدند.» (انعام: ۴۴). در حقیقت اینگونه اشخاص، همانند کسی هستند که از درختی، ظالمانه بالا می‌روند، هر قدر بالاتر می‌رود خوشحال‌تر می‌شود تا آن هنگام که به قله درخت می‌رسد، ناگهان توفانی می‌وزد و از آن بالا چنان سقوط می‌کند که تمام استخوانهای او در هم می‌شکند.

یک نکته ادبی

از آنچه در تفسیر آیه گفتیم روشن می‌شود که لام در ... لِيُزَادُوا إِثْمًا...، لام عاقبت است نه لام غایت. توضیح اینکه: گاهی لام در لغت عرب در موردی به کار می‌رود که محبوب و مطلوب انسان است مانند: لِيُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ...؛ «قرآن را برای این به سوی تو فرستادیم که مردم را از تاریکی به- روشنایی دعوت کنی.» (ابراهیم آیه ۱). حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۵۷۰ بدیهی است هدایت مردم مطلوب و محبوب خدا است. ولی گاهی کلمه لام در جایی به کار می‌رود که هدف شخص و محبوب او نیست، اما نتیجه عمل او است مانند: ... لِيَكُونَ لَهُمْ عَدُوًّا وَحَزَنًا...؛ «فرعونیان موسی را از آب گرفتند، تا سرانجام، دشمن آنها گردد.» (قصص: ۸). مسلماً آنها برای این هدف او را از آب نگرفتند، اما این موضوع نتیجه کارشان بود. این دو تعبیر مختلف نه تنها در ادبیات عرب، بلکه در ادبیات سایر زبانها نیز دیده می‌شود و از اینجا پاسخ سؤال دیگری روشن می‌گردد که چرا خداوند فرموده: ... لِيُزَادُوا إِثْمًا...؛ «ما می‌خواهیم گناهان آنها زیاد گردد» زیرا این اشکال در صورتی است که لام لام علت و هدف باشد، نه لام عاقبت و نتیجه، بنا بر این معنی آیه چنین می‌شود: ما به آنها مهلت می‌دهیم که سرانجام و عاقبت آنها این است که پشتشان از بار گناه، سنگین می‌گردد، پس آیه فوق، نه تنها دلیل بر جبر نیست بلکه دلیل بر آزادی اراده است. «۱»

مسلمانان تصفیه می‌شوند

مَا كَانَ اللَّهُ لِيُدْرِكَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَىٰ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ حَتَّىٰ يَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُطْلِعَكُمْ عَلَى الْغَيْبِ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَجْتَبِي مِنْ رُسُلِهِ مَنْ يَشَاءُ فَأَمِّنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَإِنْ تُؤْمِنُوا وَتَتَّقُوا فَلَكُمْ أَجْرٌ عَظِيمٌ (۱۷۹) «۲» ۱۷۹- ممکن نبود که خداوند مؤمنان را به همان صورت که شما هستید واگذارد، مگر آنکه نا پاک را از پاک جدا سازد (نیز) ممکن نبود که خداوند شما را از اسرار نهان آگاه سازد (تا مؤمنان و منافقان را از طریق علم غیب بشناسد زیرا این بر خلاف سنت الهی است) ولی خداوند از میان رسولان خود هر کس را بخواهد برمی‌گزیند (و قسمتی از اسرار نهان را که برای مقام رهبری او لازم است در اختیار او می‌گذارد) پس (اکنون که این جهان بوته آزمایش پاک و نا پاک است) به خدا و رسولان او ایمان بیاورید و اگر ایمان بیاورید و تقوا پیشه کنید پاداش بزرگی برای شماست. حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۵۷۱ قبل از حادثه احد، موضوع منافقان در میان مسلمانان، زیاد مطرح نبود به همین دلیل آنها بیشتر، کفار را دشمن خود می‌دانستند، اما بعد از شکست احد و تضعیف موقتی مسلمانان راستین و آماده شدن زمینه برای فعالیت منافقان، فهمیدند دشمنانی خطرناکتر دارند که باید کاملاً مراقب آنها باشند و آنها منافقان‌اند و این یکی از

مهمترین نتایج حادثه احد بود. آیه فوق، که آخرین آیه‌ای است که در اینجا از حادثه احد بحث میکند این حقیقت را به صورت یک قانون کلی بیان نموده و می‌گوید: مَا كَانَ اللَّهُ لِيَذَرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَىٰ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ حَتَّىٰ يَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ...؛ «چنین چیزی ممکن نیست که خداوند مؤمنان را به همان شکل که شما هستید بگذارد و آنها را تصفیه نکند و طیب (و پاک) را از خبیث (و نا پاک) متمایز نسازد- این یک حکم عمومی و همگانی است و یک سنت جاودانی پروردگار محسوب می‌شود که هر کس ادعای ایمان کند و در میان صفوف مسلمین برای خود جایی باز کند به حال خود رها نمی‌شود، بلکه با آزمایشهای پی در پی خداوند، بالاخره اسرار درون او فاش می‌گردد.» در اینجا ممکن بود سؤالی مطرح شود (و طبق پاره‌ای از روایات چنین سؤالی در میان مسلمانان نیز مطرح بود) و آن اینکه خدا که از اسرار درون همه کس آگاه است چه مانعی دارد که مردم را از وضع آنها آگاه کند و از طریق علم غیب، مؤمن از منافق شناخته شود. قسمت دوم آیه و مَا كَانَ اللَّهُ لِيُظَلِّعَكُمْ عَلَىٰ الْغَيْبِ... به این سؤال پاسخ می‌گوید که: هیچگاه خداوند اسرار پنهانی و علم غیب را در اختیار شما نخواهد گذارد زیرا آگاهی بر اسرار پنهانی- به عکس آنچه بسیاری خیال می‌کنند- مشکلی را برای مردم، حل نمی‌کند، بلکه در بسیاری از موارد باعث هرج و مرج و از هم پاشیدن پیوندهای اجتماعی و خاموش شدن شعله‌های امید و از بین رفتن تلاش و کوشش در میان توده مردم، می‌گردد. و از همه مهمتر اینکه باید ارزش اشخاص از طریق اعمال آنها روشن گردد نه از راه حج و حریمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۵۷۲ دیگر و مسأله آزمایش و امتحان پروردگار نیز، چیزی جز این نیست، بنا بر این راه شناسایی افراد، تنها اعمال آنها است. سپس پیامبران خدا را، از این حکم استثنا کرده و می‌فرماید: وَلَكِنَّ اللَّهَ يَجْتَبِي مِنْ رُسُلِهِ مَنْ يَشَاءُ فَأَمُّونَا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ...، خداوند هر زمان بخواهد از میان پیامبرانش، کسانی را انتخاب می‌کند و گوشه‌ای از علم غیب بی پایان خود و اسرار درون مردم را که شناخت آن برای تکمیل رهبری آنها لازم است در اختیار آنان قرار می‌دهد ولی در هر حال قانون کلی و عمومی و جاودانی برای شناخت اشخاص، اعمال آنها است. از این جمله استفاده می‌شود که پیامبران ذاتا عالم به غیب نیستند و نیز استفاده می‌شود که آنها بر اثر تعلیم الهی قسمتی از اسرار غیب را می‌دانند بنا بر این افرادی هستند که از غیب آگاه می‌شوند و همچنین مقدار آگاهی آنها بسته به مشیت خداوند است. ناگفته پیداست که منظور از مشیت و خواست خدا در این آیه، همانند آیات دیگر، همان اراده آمیخته با حکمت است یعنی خدا هر کس را شایسته بیند و حکمتش اقتضا کند، به اسرار غیب آگاه می‌سازد. ... وَإِنْ تُوْمِنُوا وَتَتَّقُوا فَلَكُمْ أَجْرٌ عَظِيمٌ... در پایان آیه، خاطر نشان می‌سازد، اکنون که میدان زندگی میدان آزمایش و جداسازی پاک از نا پاک و مؤمن از منافق است، پس شما برای اینکه از این بوه آزمایش، خوب به در آید به خدا و پیامبران او ایمان آورید اما تنها به ایمان آوردن اکتفا نمی‌کند و می‌فرماید اگر ایمان بیاورید و تقوا پیشه کنید، اجر و پاداش بزرگ در انتظار شما است. این نکته، در آیه قابل توجه است که از مؤمن، تعبیر به طیب (پاکیزه) شده است و می‌دانیم پاکیزه، چیزی است که بر همان آفرینش نخست باقی بماند و اشیاء خارجی و بیگانه، آن را خبیث و نا پاک نسازد، آب پاکیزه، جامه پاکیزه و مانند آن، چیزی است که عوامل آلوده خارجی به آن نرسیده باشد و از این استفاده می‌شود که ایمان داشتن، فطرت و آفرینش نخستین انسان است (۱).

پیامبر صلی الله علیه و آله را تنها نگذارید!

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَإِذَا كَانُوا مَعَهُ عَلَىٰ أَمْرٍ جَامِعٍ لَمْ يَذْهَبُوا حَتَّىٰ يَسْتَأْذِنُوهُ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَأْذِنُونَكَ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ فَإِذَا اسْتَأْذَنُوكَ لِبَعْضِ شَأْنِهِمْ فَأُذِنَ لِمَنْ شِئْتُمِنْهُمْ وَاسْتَعْذَرُوا لَهُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۶۲) لَا تَجْعَلُوا دُعَاءَ الرَّسُولِ بَيْنَكُمْ كَدُعَاءِ بَعْضِكُمْ بَعْضًا قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ الَّذِينَ يَسْتَلْلُونَ مِنْكُمْ لَوْ آدَا فليحذر الذين يخالفون عن أمره أن تصيبهم فتنة أو يصيبهم عذاب أليم (۶۳) أَلَا إِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قَدْ يَعْلَمُ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ وَيَوْمَ يُزْجَعُونَ إِلَيْهِ فَيُنَبِّئُهُمْ بِمَا عَمِلُوا وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (۶۴) «(۱) ۶۲- مؤمنان واقعی کسانی هستند که ایمان به خداوند و رسولش آورده‌اند و هنگامی که در کار مهمی با او باشند، بدون

اجازه او به جایی نمی‌روند، کسانی که از تو اجازه می‌گیرند، آنها به راستی ایمان به خداوند و پیامبرش آورده‌اند، در این صورت هر گاه از تو برای بعضی از کارهای مهم خود اجازه بخواهند، هر کس از آنها را می‌خواهی (و صلاح می‌بینی) اجازه ده و برای آنها استغفار کن که خداوند غفور و رحیم است. ۶۳- دعوت پیامبر صلی الله علیه و آله را در میان خود مانند دعوت بعضی از شما نسبت به بعضی دیگر تلقی نکنید، خداوند کسانی را که از شما پشت سر دیگران پنهان می‌شوند و یکی پس از دیگری فرار می‌کند می‌داند، آنها که مخالفت فرمان او می‌کنند، باید از این بترسند که فتنه‌ای دامنه‌شان را بگیرد، یا عذاب دردناک به آنها برسد. ۶۴- آگاه باشید که برای خدا است آنچه در آسمان‌ها و زمین است، او می‌داند آنچه را که شما بر آن هستید و روزی که به سوی او باز می‌گردند، آنها را از اعمالی که انجام دادند آگاه می‌سازد و خداوند به هر چیزی آگاه است.

شان نزول:

درباره نخستین آیه مورد بحث شان نزول‌های گوناگونی نقل کرده‌اند: در بعضی از روایات می‌خوانیم که این آیه در مورد حنظل بن اُبی عیاش نازل شده است که در همان شب که فردای آن جنگ احد در گرفت، می‌خواست عروسی کند. پیامبر صلی الله علیه و آله با اصحاب و یاران مشغول مشورت درباره جنگ بود، او نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و عرضه داشت که اگر پیامبر صلی الله علیه و آله به او اجازه دهد، آن شب را نزد همسر خود بماند، پیامبر صلی الله علیه و آله به او اجازه داد. صبحگاهان به قدری عجله برای شرکت در برنامه جهاد داشت که موفق به انجام غسل نشد، با همان حال وارد معرکه کارزار شد و سرانجام شربت شهادت نوشید. پیامبر صلی الله علیه و آله درباره او فرمود: فرشتگان را دیدم که حنظل را در میان آسمان و زمین غسل می‌دهند! لذا بعد از آن حنظل به عنوان غسیل الملائکه نامیده شد. «۱» در شان نزول دیگری می‌خوانیم که آیه در داستان جنگ خندق نازل شد، در آن هنگام که پیامبر صلی الله علیه و آله با انبوه مسلمانان با سرعت مشغول کردن خندق در اطراف مدینه بودند، گروهی از منافقین به ظاهر در صف آنها بودند ولی کمتر کار انجام می‌دادند و تا چشم مسلمانان را غافل می‌دیدند، بدون اجازه گرفتن از پیامبر صلی الله علیه و آله آهسته به خانه‌های خود می‌آمدند، اما هنگامی که مسلمانان راستین مشکلی پیدا می‌کردند، نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمده اجازه می‌خواستند و به محض اینکه کار خود را انجام می‌دادند باز می‌گشتند و به حفر خندق ادامه می‌دادند، تا از این کار خیر و مهم عقب نمانند، آیه فوق گروه اول را مذمت و گروه دوم را ستایش می‌کند. «۲» در چگونگی ارتباط این آیات با آیات قبل، بعضی از مفسران از جمله مرحوم طبرسی در مجمع البیان و نویسندگان تفسیر فی ظلال گفته‌اند که چون در آیات گذشته بخشی از نحوه معاشرت افراد با دوستان و خویشاوندان مطرح شده بود، آیات مورد بحث کیفیت معاشرت مسلمانان را با پیشوایشان پیامبر صلی الله علیه و آله مطرح نموده و لزوم انضباط را حج و حریمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۵۷۵ در برابر او تأکید می‌کند، تا در همه چیز گوش به فرمان پیامبر صلی الله علیه و آله باشند و در کارهای مهم بدون ضرورت و بدون اجازه او از جمعیت جدا نشوند. این احتمال نیز وجود دارد که در چند آیه قبل، سخن از لزوم اطاعت خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله در میان بود و یکی از شئون اطاعت آن است که بدون اذن و فرمان او کاری نکنند، لذا در آیات مورد بحث از این مطلب سخن می‌گوید. به هر حال در نخستین آیه می‌فرماید: «مؤمنان واقعی کسانی هستند که ایمان به خداوند و رسولش آورده‌اند و هنگامی که در کار مهمی که حضور جمعیت را ایجاب می‌کند با او باشند، بدون اذن و اجازه او به جایی نمی‌روند»؛ إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَإِذَا كَانُوا مَعَهُ عَلَى أَمْرٍ جَامِعٍ لَمْ يَذْهَبُوا حَتَّى يَسْتَأْذِنُوهُ... منظور از امر جامع، هر کار مهمی است که اجتماع مردم در آن لازم است و تعاون و همکاری شان ضرورت دارد، خواه مساله مهم مشورتی باشد، خواه مطلبی پیرامون جهاد و مبارزه با دشمن و خواه نماز جمعه در شرایط فوق العاده و مانند آن، بنابر این اگر می‌بینیم بعضی از مفسران آن را به خصوص مشورت، یا خصوص مساله جهاد، یا خصوص نماز جمعه یا نماز عید تفسیر کرده‌اند باید گفت: بخشی از معنی آیه را منعکس ساخته‌اند و شان نزول‌های

گذشته نیز مصداق‌هایی از این حکم کلی هستند. در حقیقت این یک دستور انضباطی است که هیچ جمعیت و گروه متشکل و منسجم نمی‌تواند نسبت به آن بی‌اعتنا باشد، چرا که در این گونه مواقع گاهی حتی غیبت یک فرد گران تمام می‌شود و به هدف نهایی آسیب می‌رساند، مخصوصاً اگر رئیس جمعیت، فرستاده پروردگار و پیامبر خداوند و رهبر روحانی نافذ الامر باشد. توجه به این نکته نیز لازم است که منظور از اجازه گرفتن این نیست که هر کس کاری دارد یک اجازه صوری بگیرد و به دنبال کار خود برود، بلکه به راستی اجازه گیرد؛ یعنی اگر رهبر، غیبت او را مضر تشخیص نداد، به او اجازه می‌دهد و در غیر این صورت باید بماند و گاهی کار خصوصی خود را فدای هدف مهمتر کند. لذا در دنبال این جمله اضافه می‌کند: «کسانی که از تو اجازه می‌گیرند آنها به راستی ایمان به خداوند و رسولش آورده‌اند، ایمانشان تنها با زبان نیست، بلکه با روح و جان مطیع فرمان تواند»؛ ... إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَكَ أَوْلِيَّكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ... حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۵۷۶ «در این صورت هر گاه از تو برای بعضی از کارهای مهم خود اجازه بخواهند، به هر کس از آنها می‌خواهی (و صلاح می‌بینی) اجازه ده؛ ... فَإِذَا اسْتَأْذَنُوكَ لِبَعْضِ شَأْنِهِمْ فَأَذَنْ لِمَنْ شِئْتَ مِنْهُمْ ... روشن است که اینگونه افراد با ایمان با توجه به اینکه برای امر مهمی اجتماع کرده‌اند، هرگز برای یک کار جزئی اجازه نمی‌طلبند و منظور از «شانهم» در آیه، کارهای ضروری و قابل اهمیت است. از سوی دیگر، خواست پیامبر صلی الله علیه و آله مفهومش این نیست که بدون در نظر گرفتن جوانب امر و اثرات حضور و غیاب افراد اجازه دهد، بلکه این تعبیر برای آن است که دست رهبر باز باشد و در هر مورد، ضرورت حضور افراد را احساس می‌کند به آنها اجازه رفتن را ندهد. شاهد این سخن اینکه در آیه ۴۳ سوره توبه، پیامبر صلی الله علیه و آله را به خاطر اجازه دادن به بعضی از افراد مؤاخذه می‌کند و می‌گوید: ... عَفَا اللَّهُ عَنْكَ لِمَ أَذْنَتْ لَهُمْ حَتَّى يَتَّبِعَنَّ لَكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَتَعَلَّمِ الْكَادِبِينَ؛ «خداوند تو را عفو کرد، چرا به آنها اجازه دادی پیش از آنکه راستگویان از دروغگویان برای تو شناخته شوند؟!» این آیه نشان می‌دهد که حتی پیامبر صلی الله علیه و آله در اجازه دادن افراد باید دقت کند و تمام جوانب کار را در نظر گیرد و در این امر مسئولیت الهی دارد. در پایان آیه می‌فرماید: «هنگامی که به آنها اجازه می‌دهی برای آنان استغفار کن که خداوند غفور و رحیم است»؛ ... وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ. در اینجا این سؤال پیش می‌آید که این استغفار برای چیست؟ مگر آنها با اجازه گرفتن از پیامبر صلی الله علیه و آله باز گنهکارند که نیاز به استغفار دارند؟! این سؤال را از دو راه می‌توان پاسخ گفت: نخست اینکه آنها گرچه ماذون و مجازند ولی بالاخره کار شخصی خود را بر کار جمعی مسلمین مقدم داشته‌اند و این خالی از یک نوع ترک اولی نیست «۱» و لذا نیاز به استغفار دارند (همانند استغفار بر یک عمل مکروه). حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۵۷۷ ضمناً این تعبیر نشان می‌دهد که تا می‌توانند از گرفتن اجازه خودداری کنند و فداکاری و ایثار نمایند که حتی پس از اجازه باز عمل آنها ترک اولی است، مبادا حوادث جزئی را بهانه ترک گفتن این برنامه‌های مهم قرار دهد. دیگر اینکه آنها به خاطر رعایت ادب در برابر رهبرشان، درخور لطف الهی هستند و پیامبر صلی الله علیه و آله به عنوان تشکر از این عمل برای آنها استغفار می‌کند. «۱» در عین حال این دو پاسخ با هم منافاتی ندارد و ممکن است هر دو منظور باشد. البته این دستور انضباطی مهم اسلامی مخصوص پیامبر صلی الله علیه و آله و یارانش نبوده است، بلکه در برابر تمام رهبران و پیشوایان الهی اعم از پیامبر صلی الله علیه و آله و امام علیه السلام و علمایی که جانشین آنها هستند رعایت آن لازم است. زیرا مساله سرنوشت مسلمین و نظام جامعه اسلامی در آن مطرح است و حتی علاوه بر دستور قرآن مجید، عقل و منطق نیز حاکم به آن است. زیرا اصولاً هیچ تشکیلاتی بدون رعایت این اصل پا بر جا نمی‌ماند و مدیریت صحیح بدون آن امکان پذیر نیست. عجب اینکه بعضی از مفسران معروف اهل سنت، این آیه را دلیل بر جواز اجتهاد و واگذاری حکم به رای مجتهد دانسته‌اند ولی ناگفته پیداست آن اجتهادی که در مباحث اصول و فقه مطرح است، مربوط به احکام شرع است نه مربوط به موضوعات، اجتهاد در موضوعات قابل انکار نیست، هر فرمانده لشکر، هر رئیس اداره و هر سرپرست گروهی، به هنگام تصمیم‌گیری در مسایل اجرایی و موضوعات خارجی رأیش محترم است، این دلیل بر آن نیست که در احکام

کلی شرع بتوان اجتهاد کرد و با مصلحت‌اندیشی، حکمی وضع یا حکمی را نفی نمود. سپس دستور دیگری در ارتباط با فرمان‌های پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله بیان کرده می‌گوید: «دعوت پیامبر صلی الله علیه و آله را در میان خود مانند دعوت بعضی از شما نسبت به بعضی دیگر تلقی نکنید»؛ لا تَجْعَلُوا دُعَاءَ الرَّسُولِ بَيْنَكُمْ كَدُعَاءِ بَعْضِكُمْ بَعْضًا.... او هنگامی که شما را برای مسأله‌ای فرا می‌خواند حتماً یک موضوع مهم الهی و دینی است، باید آن را با اهمیت تلقی کنید و به‌طور جدی روی آن بایستید، دعوت‌های حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۵۷۸ او را ساده نگیرید که فرمانش خداوند و دعوتش دعوت پروردگار است. سپس ادامه می‌دهد: «خداوند کسانی را که از شما برای جدا شدن از برنامه‌های مهم پیامبر صلی الله علیه و آله پشت سر دیگران پنهان می‌شوند و یکی پس از دیگری فرار می‌کنند می‌داند و می‌بیند»؛ لا تَجْعَلُوا دُعَاءَ الرَّسُولِ بَيْنَكُمْ كَدُعَاءِ بَعْضِكُمْ بَعْضًا قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ الَّذِينَ يَتَسَلَّلُونَ مِنْكُمْ لِوَاذًا.... «اما آنها که مخالفت فرمان او می‌کنند، باید از این بترسند که فتنه‌ای دامنشان را بگیرد، یا عذاب دردناک به آنها برسد»؛ ... فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ.... «يَتَسَلَّلُونَ» از ماده «تسلل» در اصل به معنی بر کردن چیزی است (مثلاً گفته می‌شود: «سل السيف من الغمد»؛ یعنی «شمشیر را از غلاف کشید» و معمولاً به کسانی که مخفیانه و به‌طور قاچاقی از جایی می‌گریزند، متسللون گفته می‌شود. «لِوَاذًا» از «ملاوزه» به معنی استتار است و در اینجا به معنی عمل کسانی است که پشت سر دیگری خود را پنهان می‌کنند یا در پشت دیواری قرار می‌گیرند و به اصطلاح افراد را خواب می‌کنند و فرار می‌کنند، این عملی بوده است که منافقین به هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله مردم را برای جهاد یا امر مهم دیگری فرا می‌خواند، انجام می‌دادند. قرآن مجید می‌گوید: این عمل زشت منافقانه شما اگر از مردم پنهان بماند از خداوند هرگز پنهان نخواهد ماند و این مخالفت‌های شما در برابر فرمان پیامبر صلی الله علیه و آله مجازات دردناکی در دنیا و آخرت دارد. در اینکه منظور از فتنه در اینجا چیست؟ بعضی از مفسران آن را به معنی قتل و بعضی به معنی گمراهی و بعضی به معنی تسلط سلطان ظالم و سرانجام بعضی به معنی بلای نفاق که در قلب انسان آشکار می‌شود دانسته‌اند. این احتمال نیز وجود دارد که منظور از فتنه، فتنه‌های اجتماعی و نابسامانی‌ها و هرج و مرج و شکست و سایر آفت‌هایی است که بر اثر تخلف از فرمان رهبر دامن‌گیر جامعه می‌شود. ولی به هر حال فتنه، مفهوم وسیعی دارد که همه این امور و غیر اینها را شامل می‌شود. همانگونه که «عَذَابٌ أَلِيمٌ» ممکن است عذاب دنیا یا آخرت یا هر دو را در بر گیرد. حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۵۷۹ قابل توجه اینکه در تفسیر آیه فوق، غیر از آنچه گفتیم دو احتمال دیگر ذکر کرده‌اند: نخست اینکه: منظور از لا تَجْعَلُوا دُعَاءَ الرَّسُولِ بَيْنَكُمْ كَدُعَاءِ بَعْضِكُمْ بَعْضًا... این است که هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله را صدا می‌زنید با ادب و احترامی که شایسته مقام او است وی را بخوانید، نه همچون صدا زدن یکدیگر؛ زیرا بعضی از کسانی که با ادب اسلامی آشنا نبودند خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله می‌رسیدند و در میان جمع یا تنهایی، مرتب یا محمد! یا محمد!.. می‌گفتند به گونه‌ای که شایسته یک رهبر بزرگ آسمانی نبود، هدف این است که او را با تعبیراتی مانند یا رسول الله صلی الله علیه و آله و یا نبی الله صلی الله علیه و آله و با لحنی معقول و مؤدبانه صدا بزنند. در بعضی از روایات نیز این تفسیر وارد شده است ولی با توجه به آیه گذشته و تعبیرات ذیل خود این آیه که سخن از اجابت دعوت پیامبر صلی الله علیه و آله و غایب نشدن از محضر او بدون اذن می‌گوید، این تفسیر با ظاهر آیه سازگار نیست، مگر اینکه بگوییم هر دو مطلب مراد است و تفسیر اول و دوم را در مفهوم آیه جمع بدانیم. تفسیر سومی نیز برای آیه نقل شده است که بسیار ضعیف به نظر می‌رسد و آن اینکه دعا و نفرین‌های پیامبر صلی الله علیه و آله را همچون نفرین خودتان در باره یکدیگر نگیرید. «۱» چرا که دعا و نفرین او روی حساب و برنامه الهی است و مسلماً کارگر خواهد شد. اما با توجه به اینکه این تفسیر تناسبی با صدر و ذیل آیه ندارد و روایتی نیز در باره آن نرسیده، قابل قبول نیست. ذکر این نکته نیز لازم است که علمای اصول از جمله: ... فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ... چنین استفاده کرده‌اند که اوامر پیامبر صلی الله علیه و آله دلالت بر وجوب دارد ولی این استدلال اشکالاتی دارد که در اصول به آن اشاره شده است. آخرین آیه مورد بحث که آخرین آیه سوره نور است، اشاره لطیف و پر معنایی است به

مساله مبدأ و معاد که انگیزه انجام همه فرمان‌های الهی است و در واقع ضامن اجرای همه اوامر و نواهی است، از جمله اوامر و نواهی مهمی که در سر تا سر این سوره حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۵۸۰ آمده است، می‌فرماید: «آگاه باشید که برای خداوند است آنچه که در آسمان‌ها و زمین است»؛ ... أَلَا إِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ... خدایی که علم و دانش او همه جهان را در بر می‌گیرد و می‌داند آنچه را شما بر آن هستید (روش شما، اعمال شما، عقیده و نیت شما، همه برای او آشکار است؛ ... قَدْ يَعْلَمُ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ ... تمام این امور بر صفحه علم او ثبت است و «آن روز که انسان‌ها به سوی او باز می‌گردند، آنها را از اعمالی که انجام دادند آگاه می‌سازد و نتیجه آن را هر چه باشد به آنها می‌دهد»؛ ... وَ يَوْمَ يُرْجَعُونَ إِلَيْهِ فَيُنَبِّئُهُم بِمَا عَمِلُوا ... «و خدا به هر چیز عالم و آگاه است»؛ ... وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ... قابل توجه اینکه در این آیه سه بار بر روی علم خداوند نسبت به اعمال انسان‌ها تکیه شده است و این به خاطر آن است که انسان هنگامی که احساس کند، کسی به‌طور دایم مراقب او است و ذره‌ای از پنهان و آشکارش بر او مخفی نمی‌ماند، این اعتقاد و باور اثر تربیتی فوق‌العاده روی او می‌گذارد و ضامن کنترل انسان در برابر انحرافات و گناهان است. «۱» حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۵۸۱

سرسختی منافقان داخلی

وَمِمَّنْ حَوْلَكُمْ مِنَ الْأَعْرَابِ مُنَافِقُونَ وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَى النِّفَاقِ لَا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ سَعَدْبُهُمْ مَرَّتَيْنِ ثُمَّ يُرَدُّونَ إِلَىٰ عَذَابِ عَظِيمٍ (۱۰۱) «۱» ۱۰۱- و از (میان) اعراب بادیه‌نشینانی که اطراف شما هستند جمعی از منافقان‌اند و از اهل (خود) مدینه (نیز) گروهی سخت به نفاق پای بندند که آنها را نمی‌شناسی و ما آنها را می‌شناسیم، به زودی آنها را دو باره مجازات می‌کنیم (مجازات‌ی به وسیله رسوایی اجتماعی و مجازاتی به هنگام مرگ) سپس به سوی مجازات بزرگی (در قیامت) فرستاده می‌شوند. تفسیر: بار دیگر قرآن مجید بحث را متوجه اعمال منافقان و گروه‌های آنها کرده می‌گوید در میان کسانی که در اطراف شهر شما مدینه هستند گروهی از منافقان وجود دارند و مِمَّنْ حَوْلَكُمْ مِنَ الْأَعْرَابِ مُنَافِقُونَ ... یعنی تنها نباید توجه خود را به منافقان داخل بیندازید، باید هشیار باشید منافقان بیرون را نیز زیر نظر بگیرید و مراقب فعالیت‌های خطرناک آنان باشید. حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۵۸۲ کلمه اعراب همانگونه که سابقاً هم اشاره کردیم معمولاً به عرب‌های بادیه‌نشین گفته می‌شود. سپس اضافه می‌کند در خود مدینه و از اهل این شهر نیز گروهی هستند که نفاق را تا سرحد سرکشی و طغیان رسانده و سخت به آن پایبنداند و در آن صاحب تجربه‌اند! وَ مِنَ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَى النِّفَاقِ ... مردوا از ماده مرد (بر وزن سرد) به معنی طغیان و سرکشی و بیگانگی مطلق می‌باشد و در اصل به معنی برهنگی و تجرد آمده و بهمین جهت به پسرانی که هنوز مو در صورتشان نرویده است امرد می‌گویند شجره مرداء یعنی درختی که هیچ برگ ندارد و مارد بمعنی شخص سرکش است که بکلی از اطاعت فرمان خارج شده است. بعضی از مفسران و اهل لغت این ماده را به معنی تمرین نیز گفته‌اند (از جمله در تاج العروس و قاموس تمرین یکی از معانی آن ذکر شده است). و این شاید بخاطر آن باشد که تجرد مطلق از چیزی و خروج کامل از آن بدون ممارست و تمرین ممکن نیست. به هر حال این گروه از منافقان چنان از حق و حقیقت عاری و چنان بر کار خود مسلط بودند که می‌توانستند خود را در صف مسلمانان راستین جا بزنند بدون اینکه کسی متوجه آنها بشود. این تفاوت در تعبیر که در باره منافقان داخلی و خارجی در آیه فوق دیده می‌شود گویا اشاره به این نکته است که منافقان داخلی در کار خود مسلطتر و طبعاً خطرناک‌تراند و مسلمانان باید شدیداً مراقب آنها باشند، هر چند که منافقان خارجی را نیز باید از نظر دور ندارند. لذا بلافاصله بعد از آن می‌فرماید: «تو آنها را نمی‌شناسی ولی ما می‌شناسیم»؛ لَا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ ... البته این اشاره به علم عادی و معمولی پیغمبر است ولی هیچ منافات ندارد که او از طریق وحی و تعلیم الهی به اسرار آنان کاملاً واقف گردد. در پایان آیه مجازات شدید این گروه را به این صورت بیان می‌کند که: «ما بزودی آنها را دو باره مجازات خواهیم کرد و پس از آن به سوی عذاب بزرگ دیگری فرستاده حج و حرمین شریفین در تفسیر

نمونه، ص: ۵۸۳ خواهند شد؛ سَعُدْبُهُمْ مَرَّتَيْنِ ثُمَّ يُرَدُّونَ إِلَىٰ عَذَابٍ عَظِيمٍ. در اینکه عذاب عظیم اشاره به مجازات‌های روز قیامت است شکی نیست ولی در اینکه، آن دو عذاب دیگر چه نوع عذابی است، در میان مفسران گفتگو است و احتمالات متعددی پیرامون آن داده‌اند. ولی بیشتر چنین بنظر می‌رسد که یکی از این دو عذاب همان مجازات اجتماعی آنها بخاطر رسوایشان و کشف اسرار درویشان می‌باشد که به دنبال آن تمام حیثیت اجتماعی خود را از دست می‌دهند و شاهد آن را در آیات گذشته خواندیم و در بعضی از احادیث نیز آمده که وقتی کار این گروه به مراحل خطرناک می‌رسید پیامبر صلی الله علیه و آله آنها را با نام و نشان معرفی می‌کرد و حتی از مسجد بیرون می‌ساخت! و مجازات دوم آنان همان است که در آیه ۵۰ سوره انفال اشاره شده، آنجا که میفرماید: وَ لَوْ تَرَىٰ إِذْ يَتَوَفَّى الَّذِينَ كَفَرُوا الْمَلَائِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَأَذْبَارَهُمْ ... هر گاه کافران را بهنگامی که فرشتگان مرگ جان آنها را می‌گیرند ببینی که چگونه به صورت و پشت آنها می‌کوبند و مجازات می‌کنند، به حال آنها تاسف خواهی خورد. این احتمال نیز وجود دارد که مجازات دوم اشاره به ناراحتی‌های درونی و شکنجه‌های روانی بوده باشد که بر اثر پیروزی همه جانبه مسلمانان، دامن این گروه را گرفت. وَ آخِرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَ آخَرَ سَيِّئًا عَسَىٰ اللَّهُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۱۰۲) «۱» ۱۰۲- و گروهی دیگر به گناهان خود اعتراف کردند و اعمال صالح و ناصالحی را به هم آمیختند، امید می‌رود که خداوند توبه آنها را بپذیرد خداوند غفور و رحیم است. شان نزول: در مورد شان نزول آیه فوق روایاتی نقل شده که در بیشتر آنها بنام ابولبابه انصاری بر خورد می‌کنیم، طبق روایتی او با دو یا چند نفر دیگر از یاران پیامبر صلی الله علیه و آله حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۵۸۴ از شرکت در جنگ تبوک خود داری کردند، اما هنگامی که آیاتی را که در مذمت متخلفین وارد شده بود شنیدند، بسیار ناراحت و پشیمان گشتند، خود را به ستونهای مسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله بستند و هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله بازگشت و از حال آنها خبر گرفت عرض کردند: آنها سوگند یاد کرده‌اند که خود را از ستون باز نکنند تا اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله چنین کند، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: من نیز سوگند یاد می‌کنم که چنین کاری را نخواهم کرد مگر اینکه خداوند به من اجازه دهد. آیه فوق نازل شد و خداوند توبه آنها را پذیرفت و پیامبر صلی الله علیه و آله آنها را از ستون مسجد باز کرد. آنها به شکرانه این موضوع همه اموال خود را به پیامبر صلی الله علیه و آله تقدیم داشتند و عرض کردند: این همان اموالی است که بخاطر دلبستگی به آن ما از شرکت در جهاد خود داری کرده‌ایم، همه اینها را از ما بپذیر و در راه خدا انفاق کن! پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: هنوز دستوری در این باره بر من نازل نشده است، چیزی نگذشت که آیه بعد نازل شد و دستور داد که پیامبر صلی الله علیه و آله قسمتی از اموال آنها را برگیرد و مطابق بعضی از روایات یک سوم از اموال آنها را پذیرفت. در پاره‌ای دیگر از روایات می‌خوانیم که آیه فوق در باره ابو لبابه و راجع به داستان بنی قریظه است بنی قریظه که گروهی از یهود بودند با او مشورت کردند که آیا تسلیم حکم پیامبر صلی الله علیه و آله بشوند یا نه او گفت اگر تسلیم شوید همه شما را سر می‌برند! سپس از این گفته خود پشیمان شد و توبه کرد و خود را به ستون مسجد بست و بعد آیه فوق نازل شد و خداوند توبه او را پذیرفت. پس از اشاره به وضع منافقان داخل و خارج مدینه در آیه قبل در اینجا اشاره به وضع گروهی از مسلمانان گناهکار که اقدام به توبه و جبران اعمال سوء خود کردند می‌کند و میفرماید: گروه دیگری از آنها به گناهان خود اعتراف کردند ... وَ آخِرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ ... و اعمال صالح و ناصالح را بهم آمیختند خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَ آخَرَ سَيِّئًا ... سپس اضافه می‌کند امید می‌رود که خداوند توبه آنها را بپذیرد و رحمت خویش را به آنان بازگرداند ... عَسَىٰ اللَّهُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ ... حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۵۸۵ زیرا خداوند آمرزنده و مهربان است و دارای رحمتی وسیع و گسترده إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ... تعبیر به عسی در آیه فوق که معمولاً در موارد امیدواری و احتمال پیروزی توأم با احتمال عدم پیروزی گفته می‌شود شاید به خاطر آن است که آنها را در میان بیم و امید و خوف و رجاء که دو وسیله تکامل و تربیت است قرار دهد. این احتمال نیز وجود دارد که تعبیر به عسی اشاره باین باشد که علاوه بر توبه و ندامت و پشیمانی باید در آینده شرایط دیگری را انجام دهند و گذشته را با اعمال نیک خود جبران

نمایند. ولی با توجه باینکه آیه را با بیان غفران و رحمت الهی تکمیل می‌کند جنبه امیدواری در آن غلبه دارد. این نکته نیز روشن است که نزول آیه در باره ابو لبابه و یا سایر متخلفان جنگ تبوک مفهوم وسیع آیه را تخصیص نمی‌زند، بلکه تمام افرادی را که اعمال نیک و بد را به هم آمیخته‌اند و از کارهای بد خویش پشیمانند فرا می‌گیرد. و لذا از بعضی دانشمندان نقل کرده‌اند که گفته‌اند آیه فوق امیدبخشترین آیات قرآن است که درها را بروی گنهکاران گشوده و توبه‌کاران را به سوی خود دعوت می‌کند. (۱)

پایان توطنه یهود بنی‌نضیر در مدینه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۱) هُوَ الَّذِي أَخْرَجَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ دِيَارِهِمْ لِأَوَّلِ الْحَشْرِ مَا ظَنَنْتُمْ أَنْ يَخْرُجُوا وَظَنُّوا أَنَّهُمْ مَانِعَتُهُمْ حُصُونُهُمْ مِنَ اللَّهِ فَأَتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ حَيْثُ لَمْ يَحْتَسِبُوا وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ يُخْرِبُونَ بُيُوتَهُمْ بِأَيْدِيهِمْ وَأَيْدِي الْمُؤْمِنِينَ فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ (۲) وَلَوْ لَا أَنْ كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمُ الْجَلَاءَ لَعَذَّبَهُمْ فِي الدُّنْيَا وَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابُ النَّارِ (۳) ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ شَاقُّوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَمَنْ يُشَاقِّ اللَّهَ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ (۴) مَا قَطَعْتُمْ مِنْ لَيْنَةٍ أَوْ تَرَكْتُمُوهَا قَائِمَةً عَلَى أُصُولِهَا فَبِإِذْنِ اللَّهِ وَلِيُخْزِيَ الْفَاسِقِينَ (۵) «۱» بنام خداوند بخشنده بخشایشگر ۱- آنچه در آسمانها و زمین وجود دارد برای خدا تسبیح می‌گوید و او عزیز و حکیم است. ۲- او کسی است که کافران اهل کتاب را در اولین برخورد (با مسلمانان) از خانه‌هایشان بیرون راند، گمان نمی‌کردید آنها خارج شوند و خودشان نیز گمان می‌کردند حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۵۸۷ که دژهای محکشان آنها را از عذاب الهی مانع می‌شود، اما خداوند از آنجا که گمان نمی‌کردند به سراغشان آمد و در قلب آنها ترس و وحشت افکند، به گونه‌ای که خانه‌های خود را با دست خویش و با دست مؤمنان ویران می‌کردند، پس عبرت بگیرید ای صاحبان چشم! ۳- و اگر نه این بود که خداوند جلای وطن را بر آنها مقرر داشته بود آنها را در همین دنیا مجازات می‌کرد و برای آنها در آخرت نیز عذاب آتش است. ۴- این به خاطر آن است که آنها با خدا و رسولش دشمنی کردند و هر کس با خدا دشمنی کند عذاب الهی (در حق او) شدید است. ۵- هر درخت با ارزش نخل را قطع و یا آن را به حال خود واگذار کردید، همه به فرمان خدا بود و هدف این بود که فاسقان را خوار و رسوا کند.

شان نزول:

مفسران و محدثان و ارباب تواریخ در مورد این آیات شان نزول مفصلی ذکر کرده‌اند که فشرده آن چنین است: در سرزمین مدینه سه گروه از یهود زندگی می‌کردند بنی نضیر و بنی قریظه و بنی قینقاع و گفته می‌شود که آنها اصلا اهل حجاز نبودند ولی چون در کتب مذهبی خود خوانده بودند که پیامبری از سرزمین مدینه ظهور می‌کند، به این سرزمین کوچ کردند و در انتظار این ظهور بزرگ بودند. هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله به مدینه هجرت فرمود با آنها پیمان عدم تعرض بست ولی آنها هر زمان فرصتی یافتند از نقض این پیمان فروگذار نکردند. از جمله از اینکه بعد از جنگ احد (غزوه احد در سال سوم هجرت واقع شد) کعب بن اشرف با چهل مرد سوار از یهود به مکه آمدند و یکسر به سراغ قریش رفتند و با آنها عهد و پیمان بستند که همگی متحدا بر ضد محمد صلی الله علیه و آله پیکار کنند، سپس ابو سفیان با چهل نفر از مکیان و کعب بن اشرف یهودی با چهل نفر از یهود وارد مسجد الحرام شدند و در کنار خانه کعبه پیمانها را محکم ساختند، این خبر از طریق وحی به پیامبر صلی الله علیه و آله رسید. دیگر اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله روزی با چند نفر از بزرگان و یارانش به سوی قبیله بنی نضیر که در نزدیکی مدینه زندگی می‌کردند آمد و می‌خواست از آنها کمک یا وامی بگیرد برای پرداختن دیه دو مقتول از طایفه بنی عامر که به دست عمرو بن امیه (یکی از حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۵۸۸ مسلمانان) کشته شده بود و شاید پیامبر صلی الله علیه و آله و یارانش

می‌خواستند در زیر این پوشش وضع بنی‌نضیر را از نزدیک بررسی کنند، مبدا مسلمانان غافلگیر شوند. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در بیرون قلعه یهود بود و با کعب‌بن‌اشرف در این زمینه صحبت کرد، در این هنگام در میان یهودیان بذر توطئه‌ای پاشیده شد و با یکدیگر گفتند شما این مرد را در چنین شرایط مناسبی گیر نمی‌آورید، الان که در کنار دیوار شما نشسته است یکنفر پشت بام رود و سنگ عظیمی بر او بیفکند و ما را از دست او راحت کند! یکی از یهود بنام عمرو بن جحاش اعلام آمادگی کرد و به پشت بام رفت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله از طریق وحی آگاه شد برخاست و به مدینه آمد، بی‌اینکه با یاران خود سخنی بگوید، آنها تصور می‌کردند پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله باز بر می‌گردد اما بعد آگاه شدند که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در مدینه است، آنها نیز به مدینه برگشتند و اینجا بود که پیمان‌شکنی یهود بر رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله مسلم شد و دستور آماده باش برای جنگ به مسلمانان داد. در بعضی از روایات نیز آمده که یکی از شعرای بنی‌نضیر به هجو و بدگویی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله پرداخت و این خود دلیل دیگری بر پیمان‌شکنی آنها بود. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله برای اینکه ضربه کاری قبلا به آنها بزند به محمد بن مسلمه که با کعب‌بن‌اشرف بزرگ یهود آشنایی داشت دستور داد او را به هر نحو بتواند به قتل برساند و او با مقدماتی این کار را کرد. کشته شدن کعب‌بن‌اشرف تزلزلی در یهود ایجاد کرد به دنبال آن رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله دستور داد مسلمانان برای جنگ با این قوم پیمان‌شکن حرکت کنند، هنگامی که آنها با خبر شدند به قلعه‌های مستحکم و دژهای نیرومند خود پناه بردند و درها را محکم بستند، پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله دستور داد بعضی درختان نخل را که نزدیک قلعه‌ها بود بکنند یا بسوزانند. این کار شاید به این منظور صورت گرفت که یهودان را که علاقه شدیدی به اموال خود داشتند از قلعه بیرون کشد و پیکار رودرو انجام گیرد، این احتمال نیز داده شده که این نخلها مزاحم مانور سریع ارتش اسلام در اطراف قلعه‌ها بود و می‌بایست بریده شود. به هر حال این کار فریاد یهود را بلند کرد گفتند ای محمد! تو پیوسته از اینگونه کارها نهی می‌کردی، پس این چه برنامه‌ای است؟ آیه پنجم این سوره (از آیات فوق) نازل شد و به آنها پاسخ گفت که این یک دستور خاص الهی بود. حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۵۸۹ محاصره چند روز طول کشید و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله برای پرهیز از خونریزی به آنها پیشنهاد کرد که سرزمین مدینه را ترک گویند و از آنجا خارج شوند، آنها نیز پذیرفتند، مقداری از اموال خود را برداشته و بقیه را رها کردند، جمعی به سوی اذرعات شام و تعداد کمی به سوی خیبر و گروهی به حیره رفتند و باقیمانده اموال و اراضی و باغات و خانه‌های آنها به دست مسلمانان افتاد. هر چند تا آنجا که می‌توانستند، خانه‌های خود را به هنگام کوچ کردن تخریب کردند. و این ماجرا بعد از غزوه احد به فاصله ششماه و به عقیده بعضی بعد از غزوه بدر به فاصله ششماه اتفاق افتاد. این سوره با تسبیح و تنزیه خداوند و بیان عزت و حکمت او شروع می‌شود، می‌فرماید: آنچه در آسمانها و زمین است برای خدا تسبیح می‌گوید و او عزیز و حکیم است؛ سَبِّحْ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ. و این در حقیقت مقدمه‌ای است برای بیان سرگذشت یهود بنی‌نضیر همانها که در شناخت خدا و صفاتش گرفتار انواع انحرافات بودند و همانها که تکیه بر قدرت و عزت خویش می‌کردند و در برابر پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله به توطئه برخاستند. تسبیح عمومی موجودات زمین و آسمان اعم از فرشتگان و انسانها و حیوانات و گیاهان و جمادات ممکن است با زبان قال باشد یا با زبان حال، چرا که نظام شگفت‌انگیزی که در آفرینش هر ذره‌ای به کار رفته با زبان حال بیانگر علم و قدرت و عظمت و حکمت خدا است. و از سوی دیگر به عقیده جمعی از دانشمندان هر موجودی در عالم خود سهمی از عقل و درک و شعور دارد هر چند ما از آن آگاه نیستیم و به همین دلیل با زبان خود تسبیح خدا می‌گوید، هر چند گوش ما توانای شنوایی آنرا ندارد، سرتاسر جهان غلغله تسبیح و حمد او است هر چند ما نامحرممان از آن بی‌خبریم، اما آنها که از جمادی سوی جان جان رفته‌اند و برای آنان از غیب چشمی باز شده، با تمامی موجودات جهان هم‌رازند و نطق آب و گل را به خوبی می‌شنوند، چرا که این نطق محسوس اهل دل است! به ذکرش هر چه خواهی در خروش است دلی داند چنین معنی که گوش است نه حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۵۹۰ بلبل بر گلش تسبیح‌خوان است که هر خاری به توحیدش زبان است! شرح بیشتر پیرامون این سخن ذیل

آیه ۴۴ سوره اسراء آمده است (جلد ۱۲ صفحه ۱۳۳ - ۱۴۰). بعد از بیان این مقدمه به داستان رانده شدن یهود بنی نضیر از مدینه پرداخته می‌فرماید: «خداوند کسی است که کافران اهل کتاب را در اولین اجتماع و برخورد با مسلمانان از خانه‌هایشان بیرون کرد!»؛ ... هُوَ الَّذِي أَخْرَجَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ دِيَارِهِمْ لِأَوَّلِ الْحَشْرِ ... حشر در اصل به معنی حرکت دادن جمعیت و خارج ساختن آنها از قرارگاهشان به سوی میدان جنگ و مانند آن است و منظور از آن در اینجا اجتماع و حرکت مسلمانان از مدینه به سوی قلعه‌های یهود و یا اجتماع یهود برای مبارزه با مسلمین است و از آنجا که این نخستین اجتماع در نوع خود بود در قرآن به عنوان لاول الحشر نامیده شده و این خود اشاره لطیفی است به برخوردهای آینده با یهود بنی نضیر و یهود خیبر و مانند آنها. و عجب اینکه جمعی از مفسران احتمالاتی در آیه داده‌اند که هیچ تناسبی با محتوای آن ندارد، از جمله اینکه: منظور حشر اول در مقابل حشر روز قیامت از قبرها به سوی محشر است و عجبر اینکه بعضی این آیه را دلیل بر این گرفته‌اند که حشر در قیامت در سرزمین شام واقع می‌شود که یهود از مدینه به سوی آن رانده شدند! و گویا همه این احتمالات ضعیف ناشی از کلمه حشر است، در حالی که این واژه به معنی حشر در قیامت نیست بلکه به هرگونه اجتماع و خروج از قرارگاه و حاضر شدن در میدان اطلاق می‌شود، چنانکه در آیه ۱۷ سوره نمل می‌خوانیم: ... وَ حُشِرَ لِسُلَيْمَانَ جُنُودُهُ مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ وَالطَّيْرِ ...؛ «لشکریان سلیمان از جن و انس و پرندگان نزد او جمع شدند.» و همچنین در مورد اجتماع برای مشاهده مبارزه موسی با ساحران فرعون می‌خوانیم: ... وَ أَنْ يُحْشَرَ النَّاسُ ضُحًى ... قرار ما این است که همه مردم هنگامی که روز بالا می‌آید جمع شوند (طه - ۵۹) سپس می‌افزاید: «شما هرگز گمان نمی‌کردید که آنها از این دیار خارج شوند و آنها نیز گمان داشتند که دژهای محکمشان از شکست آنها و عذاب الهی مانع می‌شود»؛ ... مَا ظَنَنْتُمْ أَنْ يَخْرُجُوا وَ ظَنُّوا أَنَّهُمْ مَانِعَتُهُمْ حُصُونُهُمْ مِنَ اللَّهِ ... آنها چنان مغرور و از خود راضی بودند که تکیه‌گاهشان دژهای نیرومند و قدرت حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۵۹۱ ظاهریشان بود، این تعبیر آیه نشان می‌دهد که یهود بنی نضیر در مدینه از امکانات وسیع و تجهیزات فراوانی بهره‌مند بودند، به گونه‌ای که نه خودشان باور می‌کردند به این آسانی مغلوب شوند و نه دیگران ولی از آنجا که خدا می‌خواست به همه روشن سازد که چیزی در برابر اراده او قدرت مقاومت ندارد حتی بدون آنکه جنگی رخ دهد آنها را از آن سرزمین بیرون راند! لذا در ادامه آیه می‌فرماید: «اما خداوند از آنجا که گمان نمی‌کردند به سراغشان آمد و در قلبشان وحشت و ترس افکند، به گونه‌ای که خانه‌های خود را با دست خویش و با دست مؤمنان ویران می‌کردند»؛ ... فَأَتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ حَيْثُ لَمْ يَحْتَسِبُوا وَقَدَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ يُخْرِبُونَ بُيُوتَهُمْ بِأَيْدِيهِمْ وَأَيْدِي الْمُؤْمِنِينَ ... آری خدا این لشکر نامریی؛ یعنی لشکر ترس را که در بسیاری از جنگها به یاری مؤمنان می‌فرستاد بر قلب آنها چیره کرد و مجال هرگونه حرکت و مقابله را از آنها سلب نمود، آنها خود را برای مقابله با لشکر برون آماده کرده بودند، بیخبر از آنکه خداوند لشکری از درون به سراغشان می‌فرستد و چنان آنها را در تنگنا قرار می‌دهد که خودشان با دشمن برای تخریب خانه‌هایشان همکاری کنند. درست است که کشته شدن رییس آنها کعب بن اشرف قبل از این ماجرا وحشتی بر دل آنها افکنده بود ولی مسلما منظور از آیه این نیست آنچنان که بعضی از مفسران گمان کرده‌اند- بلکه این یکنوع امداد الهی بوده که بارها در جنگهای اسلامی به یاری مسلمین می‌شتافت. جالب اینکه مسلمانان از بیرون، دژهای آنها را ویران می‌کردند که به داخل آن راه یابند و یهود از درون ویران می‌کردند تا به صورت سالم به دست مسلمانان نیفتد و نتیجه این همکاری ویران شدن استحکامات آنها بود! در مورد این آیه تفسیرهای دیگری نیز گفته شده، از جمله اینکه: یهود از داخل، دیواره دژها را ویران می‌کردند تا فرار کنند و مسلمانان از بیرون تا به آنها دست یابند (ولی این احتمال بعید است). و نیز گفته شده که این آیه معنی کنایی دارد مثل اینکه می‌گوییم فلانکس خانه و زندگیش را با دست خودش ویران کرد؛ یعنی بر اثر نادانیها و لجاجت‌ها سبب بر باد دادن زندگی خود شد. یا اینکه منظور یهود از تخریب بعضی از خانه‌ها این بود که دهانه کوچه‌های داخل حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۵۹۲ قلعه را ببندند تا مانع پیشروی مسلمانان شوند و در آینده نیز نتوانند در آن سکنی گزینند. یا اینکه قسمتی از خانه‌های داخل دژ را خراب کردند تا در

صورت کشیده شدن میدان نبرد به داخل دژ جای کافی برای جنگیدن داشته باشند. یا اینکه در بنای بعضی از خانه‌ها مصالح گرانقیمتی وجود داشت آنها را تخریب کردند تا آنچه قابل حمل بود ببرند ولی تفسیر اول از همه مناسبتر است. در پایان آیه به عنوان یک نتیجه گیری کلی می‌فرماید: «پس عبرت بگیرید ای صاحبان چشم!»؛ ... فَمَا عَتَبُوا يَا أُولِي الْأَبْصَارِ ... «اعْتَبِرُوا» از ماده «اعتبار» در اصل از عبور گرفته شده که به معنی گذشتن از چیزی است به سوی چیز دیگر و اینکه به اشک چشم عبره گفته می‌شود به خاطر عبور قطرات اشک از چشم است و عبارت را از این رو عبارت می‌گویند که مطالب و مفاهیم را از کسی به دیگری منتقل می‌کند و اطلاق تعبیر خواب بر تفسیر محتوای آن به خاطر این است که انسان را از ظاهر به باطن آن منتقل می‌سازد. و به همین مناسبت به حوادثی که به انسان پند می‌دهد عبرت می‌گویند، چرا که انسان را به یک سلسله تعالیم کلی رهنمون می‌گردد و از مطلبی به مطلب دیگر منتقل می‌کند. تعبیر به اولی «الابصار»؛ «صاحبان چشم» اشاره به کسانی است که حوادث را به خوبی می‌بینند و با چشم باز موشکافی می‌کنند و به عمق آن می‌رسند. (واژه بصر معمولاً به عضو بینایی و بصیرت به درک و آگاهی درونی گفته می‌شود). در حقیقت اولی الابصار کسانی هستند که آمادگی گرفتن درسهای عبرت دارند، لذا قرآن به آنها هشدار می‌دهد که از این حادثه بهره‌برداری لازم کنید. شک نیست که منظور از گرفتن عبرت این است که حوادث مشابه را که از نظر حکم عقل یکسانند بر هم مقایسه کنند، مانند مقایسه حال کفار و پیمان‌شکنان دیگر بر یهود بنی نضیر ولی هرگز این جمله ارتباطی با قیاسات ظنی که بعضی در استنباط احکام دینی از آن استفاده می‌کنند ندارد و تعجب است که بعضی از فقهای اهل سنت برای اثبات این مقصود از آیه فوق استفاده کرده‌اند هر چند بعضی دیگر بر آن ایراد گرفته‌اند. خلاصه اینکه: منظور از عبرت و اعتبار در آیه فوق انتقال منطقی و قطعی از موضوعی به موضوع دیگر است نه عمل کردن به پندار و گمان. حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۵۹۳ به هر حال به راستی که سرنوشت این قوم یهود با آن قدرت و عظمت و شوکت و با آن امکانات و استحکامات فراوان سرنوشت عبرت‌انگیزی بود، که حتی بدون آنکه دست به اسلحه ببرند در مقابل جمعیت مسلمانان که هرگز در ظاهر به پای آنها نمی‌رسیدند تسلیم شدند، خانه‌های خود را با دست خویش ویران کردند و اموالشان را برای مسلمانان نیازمند بجا گذاردند و در نقاط مختلف پراکنده شدند، در حالی که طبق نقل تواریخ از آغاز به این جهت در سرزمین مدینه سکنی گزیده بودند که پیامبر موعود کتب خویش را درک کنند و در صف اول یارانش قرار گیرند! و در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «کان أكثر عبادة أبی ذر رحمه الله التَّفَكُّرَ و الإِعتبار»؛ «بیشترین عبادت ابو ذر تفکر و عبرت گرفتن بود.» اما مع الاسف بسیاری کسانی که باید همه حوادث دردناک را خودشان بیازمایند و طعم تلخ شکست‌ها را شخصاً بچشند و هرگز از وضع دیگران عبرت نمی‌گیرند. امیر مؤمنان علی علیه السلام می‌فرماید: «السعيد من وعظ بغيره»؛ «سعادتمند کسی است که از دیگران پند و عبرت گیرد!» آیه بعد می‌افزاید: «اگر نه این بود که خداوند بر آنها مقرر داشته بود که جلای وطن کنند و منطقه را ترک گویند آنها را در همین دنیا مجازات می‌کرد»؛ ... وَ لَوْلَا - أَنْ كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمُ الْجَلَاءَ لَعَذَّبَهُمْ فِي الدُّنْيَا ... بدون شك جلای وطن و رها کردن قسمت عمده سرمایه‌هایی که یک عمر فراهم کرده بودند خود برای آنها عذابی دردناک بود، بنابر این منظور از جمله فوق این است که اگر این عذاب برای آنها مقدر نشده بود عذاب دیگری که همان قتل و اسارت به دست مسلمانان بود بر سر آنها فرود می‌آمد، خدا می‌خواست آنها در جهان آواره شوند و ای بسا این آوارگی برای آنها دردناکتر بود؛ زیرا هر وقت به یاد آنهمه دژها و خانه‌های مجلل و مزارع و باغات خود می‌افتادند که در دست دیگران است و خودشان بر اثر پیمان‌شکنی و توطئه بر ضد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در مناطق دیگر محروم و سرگردانند گرفتار آزار و شکنجه‌های روحی فراوانی می‌شدند. آری خدا می‌خواست این گروه مغرور و فریبکار و پیمان‌شکن را گرفتار چنین سرنوشت دردناکی کند. اما این تنها عذاب دنیای آنها بود، لذا در پایان این آیه می‌افزاید: و برای آنها در حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۵۹۴ آخرت نیز عذاب آتش است (و لهم في الآخرة عذاب النار). چنین است دنیا و آخرت کسانی که پشت پا به حق و عدالت زنند و بر مرکب غرور و خود خواهی سوار گردند. و از آنجا

که ذکر این ماجرا علاوه بر بیان قدرت پروردگار و حقانیت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله باید هشدار برای تمام کسانی باشد که اعمالی مشابه یهود بنی نضیر دارند تا مسأله در آنها خلاصه نشود در آیه بعد مطلب را تعلیم داده، می‌افزاید: این مجازات دنیا و آخرت از آن جهت دامنگیرشان شد که با خدا و رسولش به دشمنی برخاستند؛ ... ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ شَاقُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ ... و هر کس به دشمنی با خدا بر خیزد خداوند مجازاتش می‌کند زیرا خدا شدید العقاب است؛ «وَمَنْ يُشَاقِّ اللَّهَ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ ... شاقوا از ماده شقاق در اصل به معنی شکاف و جدایی میان دو چیز است و از آنجا که همیشه دشمن در طرف مقابل قرار می‌گیرد و خود را جدا می‌سازد به عمل او شقاق می‌گویند. عین همین آیه با تفاوت بسیار جزئی در سوره انفال آیه ۱۳ بعد از داستان جنگ بدر و در هم شکسته شدن مشرکان آمده است که بیانگر عمومیت محتوای آن از هر نظر است. قابل توجه اینکه: در آغاز آیه دشمنی با خدا و رسول را مطرح می‌کند و در ذیل آیه تنها سخن از دشمنی با خدا است، اشاره به اینکه دشمنی با رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز با دشمنی خدا یکی است و از هم جدا نیست. تعبیر به «شدید العقاب» هیچ منافاتی با «ارحم الراحمین» بودن خداوند ندارد؛ زیرا آنجا که جای عفو و رحمت است، ارحم الراحمین است و آنجا که جای مجازات و عقوبت است اشد المعاقبین است؛ چنانکه در دعا آمده است: «... وَأَيَّقْتُ أَنَّكَ أَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ فِي مَوْضِعِ الْعَفْوِ وَالرَّحْمَةِ وَأَشَدُّ الْمُعَاقِبِينَ فِي مَوْضِعِ النَّكَالِ وَالتَّعْمَةِ ...». در آخرین آیه از آیات مورد بحث به پاسخ ایرادی می‌پردازد که یهود بنی نضیر- چنانکه در شان نزول نیز گفتیم- به پیامبر صلی الله علیه و آله متوجه می‌ساختند، در آن موقع که دستور داد قسمتی از نخلهای نزدیک قلعه‌های محکم یهود را ببرند (تا محل کافی برای نبرد حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۵۹۵ باشد، یا برای اینکه یهود ناراحت شوند و از قلعه‌ها بیرون آیند و درگیری در خارج قلعه روی دهد) آنها گفتند: ای محمد! مگر تو نبودی که از اینگونه کارها نهی می‌کردی؟ آیه نازل شد و گفت: «هر درخت با ارزش نخل را قطع یا به حال خود واگذار کردید همه به فرمان خدا بود!» ما قَطَعْتُمْ مِنْ لِينِهِ أَوْ تَرَكْتُمُوهَا قَائِمَةً عَلَى أُصُولِهَا فَيَاذَنَ اللَّهُ ... و هدف این بود که فاسقان را خوار و رسوا کند: ... وَ لِيُخْزِيَ الْفَاسِقِينَ ... لینه از ماده لون به یکنوع عالی از درخت خرما می‌گویند و بعضی آنرا از ماده لین به معنی نرمی به نوعی از درخت خرما تفسیر کرده‌اند که شاخه‌هایی نرم و نزدیک زمین میوه‌ای نرم و لذیذ دارد. گاه «لِينَهُ» به الوان و انواع مختلف درخت نخل یا نخله کریمه تفسیر شده است که تقریباً همه به یک چیز بر می‌گردد. به هر حال بعضی گفته‌اند: اقدام به قطع قسمتی از درختان نخل بنی نضیر از سوی بعضی از مسلمانان روی داد، در حالی که بعضی دیگر مخالف بودند، در اینجا آیه فوق نازل شد و میان آنها فصل خصومت کرد. بعضی دیگر گفته‌اند: آیه ناظر به عمل دو نفر از اصحاب است که یکی به هنگام قطع درختان نخل درختان خوب را می‌برید تا یهود را به خشم آورد (و از قلعه فرود آیند) و دیگری نخلهای کم ارزش را می‌برید تا آنچه پر ارزش است برای استفاده آینده باقی بماند و به همین جهت در میان آنها اختلاف افتاد آیه نازل شد و گفت هر دو به اذن الهی بوده است. ولی ظاهر آیه این است که مسلمانان بعضی از درختان لینه (نوع خوب) را بریدند و بعضی از همانها را رها ساختند و این عمل باعث ایراد یهود شد و قرآن به آنها پاسخ گفت تا روشن شود این کار از روی هوای نفس نبوده، بلکه یک دستور الهی در این زمینه صادر شده بود که در شعاع محدود این کار عملی گردد، تا بیش از حد ضایعاتی رخ ندهد. در هر صورت این حکم یک استثنا در قانون معروف اسلامی است که می‌گوید به هنگام حمله به دشمن نباید درختان را قطع کرد و حیوانات را کشت و زراعت‌ها را آتش زد، این تنها مربوط به موردی بوده است که برای بیرون کشیدن دشمن از قلعه و یا فراهم حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۵۹۶ ساختن میدان جنگ و مانند آن ضرورت داشته و در هر قانون کلی استثنائات جزئی ضروری غالباً وجود دارد، همانگونه که اصل کلی بر نخوردن گوشت مردار است ولی به هنگام اجبار و اضطرار اکل میتة مجاز است. جمله: ... وَ لِيُخْزِيَ الْفَاسِقِينَ ... «تا فاسقان را خوار و رسوا کند.» نشان می‌دهد که لااقل یکی از اهداف این کار خوار نمودن دشمن و در هم شکستن روحیه آنها بوده است.

۱- لشکرهای نامریی خدا!

در حالی که اهل دنیا برای کسب پیروزی بر نیروهای ظاهری و مادی خویش تکیه می‌کنند، تکیه‌گاه خداپرستان ارزشهای معنوی و امدادهای الهی آنهاست که نمونه‌ای از آن را در داستان شکست بنی‌نضیر و بیرون راندن آنها از مدینه در آیات فوق ملاحظه کردیم. در این آیات خواندیم که یکی از عوامل مؤثر پیروزی همان ترس و وحشتی بود که خدا بر دلهای آنها افکند تا آنجا که خانه‌های خود را با دست خود ویران می‌کردند و حاضر شدند از اموال خود چشم‌پوشند و از آن دیار بیرون روند. نظیر این معنی چند بار در آیات قرآن مجید آمده است از جمله در داستان گروه دیگری از یهود بنام بنی‌قریظه که مسلمانان بعد از جنگ احزاب در یک درگیری شدید با آنها روبرو شدند نیز آمده است، می‌فرماید: «وَأَنْزَلَ الَّذِينَ ظَاهَرُوهُمْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ صَافِيهِمْ وَقَدَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ فَرِيقًا تَقْتُلُونَ وَتَأْسِرُونَ فَرِيقًا...» «خداوند گروهی از اهل کتاب را که از مشرکان عرب حمایت کردند از دژهای محکمشان فرود آورد و در دلهای آنها ترس و وحشت افکند، تا آنجا که گروهی را به قتل رساندید و گروهی را اسیر کردید.» (احزاب: ۲۶). همین معنی در داستان جنگ بدر نیز آمده است که می‌گوید: «سَالَقِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ: مَنْ بِهِ زُودَى فِي دِلَاهِ الْكَافِرَانِ وَحَشْتٌ مِیْ أَفْكَنْمِ. قَسْمَتِي مِنْ هَذِهِ وَحَشْتٌ مِنْ هَذِهِ حِكْمٌ يَكُ لَشَكْرٍ نَامِرِيٍّ الْهَيْ رَا دَارِدٌ طَبِيعِيٌّ اسْتِ هَرِ چِنْدِ حِجِّ وَحَرَمِيْنِ شَرِيفِيْنِ دَرِ تَفْسِيْرِ نَمُوْنَه، ص: ۵۹۷ قَسْمَتِي مِنْ هَذِهِ اسْرَارٌ آمِيْزٌ اسْتِ وَ رَوَابِطُ اَنْ بَا وَسَائِلُ عَادِيٍّ بَرِ مَا مَكْشُوفٌ نِيْسْتِ، اَنْچِه طَبِيعِيٌّ اسْتِ اِيْنِكِه مَوْمِنَانِ دَرِ هَرِ حَالِ خُودِ رَا پِيْرُوْزِ مِيْ دَانْدِ خُوَاهِ كَشْتِه وَ شَهِيْدِ شُوْنْدِ وَ خُوَاهِ دَشْمَنْ رَا دَرِ هَمْ بَكُوْبَنْدِ وَ كَسِيْ كِه مَنْطَقَشِ اِيْنِ اسْتِ تَرْسٌ وَ وَحَشْتِيٌّ بِهِ خُودِ رَاهِ نَمِيْ دِهْدِ، بَلَكِه چِنِيْنِ اِنْسَانِ اَعْجُوْبِهْ اِيْ بَرَايِ دَشْمَنْشِ وَحَشْتِ اَنْگِيْزِ اسْتِ، هِمَانْگُوْنَه كِه دَرِ دُنْيَايِ اَمْرُوْزِ نِيْزِ كِشُوْرَهَايِ بَزْرُگِيْ رَا مِيْ بِيْنِيْمِ كِه بَا دَاشْتَنْ پِيْشْرِفْتِهْ تَرِيْنِ سَلَاْحَهَا وَ بَزْرُگْتَرِيْنِ اَرْتِشَهَا، اَزِ گَرْوَهِيْ اَنْدَكْ مَوْمِنَانِ رَاْسْتِيْنِ سَتِيْزِهْ جُوِيْ وَحَشْتِ دَارَنْدِ وَ دَائِمًا مِيْ كُوشَنْدِ بَا اَنْهَا دَرِ گِيْرِ نَشُوْنْدِ. دَرِ حَدِيْثِيْ اَزِ رَسُوْلِ خُودَا صَلِيٍّ اَللّٰهُ عَلَيْهِ وَ اٰلِهِ مِيْ خُوَانِيْمِ كِه فَرْمُوْد: «نَصْرَتٌ بِالرُّعْبِ مَسِيْرَةٌ شَهْرًا!»؛ مَنْ اَزِ جَانِبِ خُودَا بِهِ وَسِيْلَه تَرْسٌ وَ وَحَشْتِ دَشْمَنْانِ يَارِي شُدِه اَمْ بِه فَاصله يَكْمَاه.» يعْنِي نِه تَنْهَا كِساْنِي كِه دَرِ مِيْدَانِ نَبْرِدِ بَا مَنْ رُو بَرُو مِيْ شُوْنْدِ وَحَشْتِ دَارَنْدِ بَلَكِه دَرِ نَقَاطِي كِه دَشْمَنْ اَزِ مَنْ يَكْمَاهِ رَاهِ فَاصله دَارْدِ وَحَشْتِ وَ اَضْطْرَابِ حَاكِمِ اسْتِ! دَرِ مَوْرِدِ لَشْكْرِيَانِ حَضْرَتِ مَهْدِيٍّ (عِج) نِيْزِ مِيْ خُوَانِيْمِ كِه سِه لَشْكْرِ او رَا يَارِي مِيْ كَنْدِ: «الْمَلَائِكَةُ، وَ الْمُؤْمِنُونَ، وَ الرُّعْبُ!»؛ «فَرِشْتِگَانِ وَ مَوْمِنَانِ وَ تَرْسٌ وَ وَحَشْت!» دَرِ حَقِيْقَتِ اَنْهَا سَعِيْ مِيْ كَنْدِ اَزِ بَرُوْنِ ضَرْبِه نَخُوْرَنْدِ اَمَّا خُودَا اَنْهَا رَا مِتَلَاشِي مِيْ كَنْدِ وَ مِيْ دَانِيْمِ ضَرْبِه دَرُوْنِي جَانْكَاهْتَرِ وَ جَبْرَانِ نَاپَذِيْرِ اسْتِ، چَرَا كِه اِگَرِ تَمَامِ سَلَاْحَهَا وَ اَرْتِشَهَايِ دُنْيَا دَرِ اَخْتِيَارِ كَسِيْ بَاشْدِ وَلِي رُوْحِيَه نَبْرِدِ نِدَاشْتِه بَاشْدِ مَحْكُوْمِ بِه شَكْسْتِ وَ نَابُوْدِي اسْتِ.

۲- توطئه‌های امروز یهود

تاریخ اسلام از همان آغاز با توطئه‌های آنها آمیخته شده بود و در بسیاری از حوادث دردناک آنها را داخل صحنه یا در پشت صحنه مشاهده می‌کنیم و عجب اینکه آنها به عشق پیامبر موعود به سرزمین حجاز آمدند ولی بعد از این ظهور بزرگ از دشمنان سرسخت شدند و هم امروز نیز در بیشتر توطئه‌های ضد اسلامی یهود را در صحنه و یا در پشت صحنه مشاهده می‌کنیم و این عبرتی است برای صاحبان بصیرت! و همانگونه که تاریخ پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نشان می‌دهد تنها طریق دفع آنان برخورد قاطعانه است، به خصوص صهیونیست‌ها که در منطقتشان هیچگونه مدارا و عدل و انصاف حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۵۹۸ نیست، زبانشان زور است و جز با زور و قدرت نمی‌توان با آنها سخن گفت ولی با این حال از مؤمنان راستین بیش از هر چیز می‌ترسند و اگر مسلمانان امروز همانند یاران پیامبر صلی الله علیه و آله از ایمان و استقامت و قاطعیت کافی برخوردار باشند ترس و وحشت آنها بر دلهای این دشمنان خونخوار چیره می‌شود و می‌توان با همین لشکر الهی آنها را از زمینهای اشغال شده بیرون راند و

این درسی است که رسول‌الله صلی الله علیه و آله در چهارده قرن قبل به ما داده است. «۱» حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۵۹۹

جنگ احزاب

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَاءَتْكُمْ جُنُودٌ فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا وَجُنُودًا لَمْ تَرَوْهَا وَكَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرًا (۹) إِذْ جَاءَكُمْ مِنْ فَوْقِكُمْ وَمِنْ أَسْفَلَ مِنْكُمْ وَإِذْ زَاغَتِ الْأَبْصَارُ وَبَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ وَتَظُنُّونَ بِاللَّهِ الظُّنُونًا (۱۰) هُنَالِكَ ابْتُلِيَ الْمُؤْمِنُونَ وَ زُلْزِلُوا زَلْزَالًا شَدِيدًا (۱۱) «۱» ۹- ای کسانی که ایمان آورده‌اید نعمت خدا را بر خودتان به یاد آورید در آن هنگام که لشکرهای (عظیمی) به سراغ شما آمدند ولی ما باد و طوفان سختی بر آنها فرستادیم و لشکریانی که آنها را نمی‌دیدید (و به این وسیله آنها را در هم شکستیم) و خداوند به آنچه انجام می‌دهید بینا است. ۱۰- به خاطر بیاورید زمانی را که آنها از طرف بالا و پایین (شهر) شما وارد شدند (و مدینه را محاصره کردند) و زمانی را که چشم‌ها از شدت وحشت خیره شده بود و جانها به لب رسیده بود و گمان‌های گوناگون بدی به خدا می‌بردید! ۱۱- در آنجا مؤمنان آزمایش شدند و تکان سختی خوردند.

آزمایش بزرگ الهی در میدان احزاب

این آیات و چندین آیه بعد از آن که مجموعاً هفده آیه را تشکیل می‌دهد پیرامون حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۶۰۰ یکی از بزرگترین آزمونهای الهی در مورد مؤمنان و منافقان و امتحان صدق گفتار آنها در عمل سخن می‌گوید. این آیات از یکی از مهمترین حوادث تاریخ اسلام؛ یعنی جنگ احزاب، بحث می‌کند، جنگی که در حقیقت نقطه عطفی در تاریخ اسلام بود و کفه موازنه قوا را در میان اسلام و کفر به نفع مسلمین بر هم زد و پیروزی در آن کلیدی بود برای پیروزیهای بزرگ آینده و در حقیقت کمر دشمنان در این غزوه شکست و بعد از آن نتوانستند کار مهمی صورت دهند. جنگ احزاب چنانکه از نامش پیدا است مبارزه همه جانبه‌ای از ناحیه عموم دشمنان اسلام و گروههای مختلفی بود که با پیشرفت این آیین منافع نامشروعشان به خطر می‌افتاد. نخستین جرقه جنگ از ناحیه گروهی از یهود بنی نضیر زده شد آنگاه که به مکه آمدند و طایفه قریش را به جنگ با پیامبر صلی الله علیه و آله تشویق کردند و به آنها قول دادند تا آخرین نفس در کنارشان می‌ایستند، سپس به سراغ قبیله غطفان رفتند و آنها را نیز آماده کارزار کردند. این قبائل از هم‌پیمانان خود مانند قبیله بنی اسد و بنی سلیم نیز دعوت کردند و چون همگی خطر را احساس کرده بودند، دست به دست هم دادند تا کار اسلام را برای همیشه یک‌سره کنند، پیامبر صلی الله علیه و آله را به قتل برسانند، مسلمین را در هم بکوبند، مدینه را غارت کنند و چراغ اسلام را خاموش سازند. مسلمانان که خود را در برابر این گروه عظیم دیدند به فرمان پیامبر صلی الله علیه و آله به مشورت پرداختند و قبل از هر چیز با پیشنهاد سلمان فارسی، اطراف مدینه را خندقی کردند تا دشمن به آسانی نتواند از آن عبور کند و شهر را مورد تاخت و تاز قرار دهد (و به همین جهت یکی از نام‌های این جنگ، جنگ خندق است). لحظات بسیار سخت و خطرناکی بر مسلمانان گذشت، جان‌ها به لب رسیده بود، منافقین در میان لشکر اسلام سخت به تکاپو افتاده بودند، جمعیت انبوه دشمن و کمی لشکریان اسلام در مقابل آنها (تعداد لشکر کفر را ده هزار و لشکر اسلام را سه هزار نفر نوشته‌اند) و آمادگی آنها از نظر تجهیزات جنگی و فراهم کردن وسائل لازم، آینده حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۶۰۱ سخت و دردناکی را در برابر چشم مسلمانان مجسم می‌ساخت. ولی خدا می‌خواست در اینجا آخرین ضربه بر پیکر کفر فرود آید، صف منافقین را نیز از صفوف مسلمین مشخص سازد، توطئه‌گران را افشا کند و مسلمانان راستین را سخت در بوته آزمایش قرار دهد. سرانجام این غزوه- چنانکه شرح آن خواهد آمد- به پیروزی مسلمانان تمام شد، طوفانی سخت به فرمان خدا وزیدن گرفت، خیمه و خرگاه و زندگی کفار را در هم ریخت، رعب و وحشت شدیدی در قلب آنها افکند و نیروهای غیبی

فرشتگان به یاری مسلمانان فرستاد. قدرت‌نمایی‌های شگرفی همچون قدرت‌نمایی امیر مؤمنان علی علیه السلام در برابر عمرو بن عبد ود بر آن افزوده شد و مشرکان بی آنکه بتوانند کاری انجام دهند پا به فرار گذاردند. آیات هفده گانه فوق نازل شد و با تحلیل‌های کوبنده و افشاگرانه خود به عالیترین وجه از این حادثه مهم برای پیروزی نهایی اسلام و کوبیدن منافقان بهره‌گیری کرد. این دورنمایی بود از جنگ احزاب که در سال پنجم هجری واقع شد. از اینجا به سراغ تفسیر آیات می‌رویم و سایر جزئیات این غزوه را در بحث نکات بیان می‌کنیم. قرآن این ماجرا را نخست در یک آیه خلاصه می‌کند، سپس در ۱۶ آیه دیگر به بیان خصوصیات آن می‌پردازد. می‌گوید: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید نعمت بزرگ خدا را بر خودتان به یاد آورید در آن هنگام که لشکرهای (عظیمی) به سراغ شما آمدند یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَاءَتْكُمْ جُنُودٌ ... ولی ما باد و طوفانی بر آنها فرستادیم و لشکریانی که آنها را نمی‌دیدید و به این وسیله آنها را در هم کوبیدیم ... فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا وَجُنُودًا لَمْ تَرَوْهَا ... و خداوند به تمام کارهایی که انجام می‌دهید (و کارهایی که هر گروه در این میدان بزرگ انجام دادند) بصیر و بینا است؛ ... وَكَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرًا ... در اینجا چند مطلب قابل دقت است: حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۶۰۲-۱- تعبیر به «اذکروا» نشان می‌دهد که این آیات بعد از پایان جنگ و گذشتن مقداری از زمان که به مسلمانان اجازه داد آنچه را دیده بودند در فکر خود مورد تحلیل قرار دهند نازل گردید تا تأثیر عمیق‌تری بخشد. ۲- تعبیر به جنود اشاره به احزاب مختلف جاهلی (مانند قریش، غطفان، بنی سلیم، بنی اسد، بنی فزاره، بنی اشجع و بنی مره) و طایفه یهود داخل مدینه است. ۳- منظور از جُنُوداً لَمْ تَرَوْهَا ... که به یاری مسلمانان آمدند همان فرشتگانی است که یاری آنها نسبت به مؤمنان در غزوه بدر نیز صریحاً در قرآن مجید آمده است ولی همانگونه که در ذیل آیه ۹ سوره انفال بیان کردیم دلیلی در دست نیست که فرشتگان، این جنود الهی نا پیدا، رسماً وارد میدان و مشغول جنگ شده باشند، بلکه قرائنی در دست است که نشان می‌دهد آنها برای تقویت روحیه مؤمنان و دلگرمی آنان نازل گشته‌اند. آیه بعد که ترسیمی از وضع بحرانی جنگ احزاب و قدرت عظیم جنگی دشمنان و نگرانی شدید بسیاری از مسلمانان است چنین می‌گوید: به خاطر بیاورید زمانی را که آنها از طرف بالا و پایین شهر شما وارد شدند (و مدینه را در محاصره خود قرار دادند) و هنگامی را که چشمها از شدت وحشت خیره شده بود و جان‌ها به لب رسیده بود و گمانهای گوناگون بدی به خدا می‌بردید! إِذْ جَاؤْكُمْ مِنْ فَوْقِكُمْ وَمِنْ أَسْفَلَ مِنْكُمْ وَإِذْ زَاغَتِ الْأَبْصَارُ وَبَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ وَتَظُنُّونَ بِاللَّهِ الظُّنُونًا. بسیاری از مفسران کلمه فوق را در این آیه اشاره به جانب شرق مدینه می‌دانند که قبیله غطفان از آنجا وارد شدند و اسفل را اشاره به غرب که قبیله قریش و همراهان آنها از آنجا ورود کردند. البته با توجه به اینکه مکه درست در جنوب مدینه واقع شده، قبائل مشرکین مکه باید از جنوب آمده باشند ولی شاید وضع جاده و مدخل مدینه چنان بوده که آنها کمی شهر را دور زده و از غرب وارد شده‌اند و به هر حال جمله بالا اشاره به محاصره این شهر از سوی دشمنان مختلف اسلام است. جمله زاغت الابصار با توجه به اینکه زاغت از ماده زیغ به معنی تمایل به یکسو است، اشاره به حالتی است که انسان به هنگام ترس و وحشت شدید پیدا می‌کند که چشمان او به یک سمت منحرف و روی نقطه معینی ثابت و خیره می‌شود. حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۶۰۳- جمله: ... بَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ ...؛ «قلب‌ها به گلوگاه رسیده بود.» کنایه جالبی است شبیه آنچه در زبان فارسی داریم که می‌گوییم جاننش به لب رسید و گرنه هرگز، قلب به معنی عضو مخصوص مرکز پخش خون از جای خود حرکت نمی‌کند و هیچگاه به گلوگاه نمی‌رسد. جمله: ... وَتَظُنُّونَ بِاللَّهِ الظُّنُونًا ... اشاره به این است که در این حالت، گمانهای ناجوری برای جمعی از مسلمانان پیدا شده بود، چرا که هنوز از نظر نیروی ایمان به مرحله کمال نرسیده بودند، اینها همان کسانی بودند که در آیه بعد می‌گوید شدیداً متزلزل شدند. شاید بعضی فکر می‌کردند ما سرانجام شکست خواهیم خورد و ارتش دشمن با این قدرت و قوت پیروز می‌شود، روزهای آخر عمر اسلام فرا رسیده است و وعده‌های پیامبر در زمینه پیروزی مطلقاً تحقق نخواهد یافت! البته این افکار نه به صورت یک عقیده که به صورت یک وسوسه در اعماق دل‌های بعضی پیدا شده بود، این شبیه همان است که در جنگ احد، قرآن مجید از آن یاد کرده می‌گوید:

... وَ طَائِفَةٌ قَدْ أَهَمَّتْهُمْ أَنْفُسُهُمْ يَظُنُّونَ بِاللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ...؛ «گروهی از شما در آن لحظات بحرانی جنگ، تنها به فکر جان خود بودند و گمانهای نادرست همانند گمانهای دوران جاهلیت داشتند!» (سوره آل عمران، آیه ۱۵۴). البته مخاطب در آیه مورد بحث مسلماً مؤمنانند و جمله: یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا... در آیه قبل، دلیل روشنی بر این معنی است و کسانی که مخاطب را منافقان دانسته‌اند گویا به این نکته توجه نکرده‌اند و یا پنداشته‌اند که این قبیل گمان‌ها با ایمان و اسلام سازگار نیست در حالی که بروز این قبیل افکار در حد یک وسوسه آنهم در شرایط بسیار سخت و بحرانی، برای افراد ضعیف‌الایمان و تازه‌مسلمان یک امر طبیعی است! اینجا بود که کوره امتحان الهی سخت داغ شد، چنانکه در آیه بعد می‌گوید: در آنجا مؤمنان آزمایش شدند و تکان سختی خوردند هُنَالِكَ ابْتُلِيَ الْمُؤْمِنُونَ وَ زُلْزِلُوا زَلْزَالًا شَدِيدًا. طبیعی است هنگامی که انسان گرفتار طوفانهای فکری می‌شود، جسم او نیز از این طوفان برکنار نمی‌ماند و در اضطراب و تزلزل فرو می‌رود، بسیار دیده‌ایم افرادی که ناراحتی فکری دارند در همان جای خود که نشسته‌اند مرتباً تکان می‌خورند، دست بر حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۶۰۴ دست می‌مالند و اضطراب خود را در حرکات خود کاملاً مشخص می‌نمایند. یکی از شواهد این وحشت شدید این بود که نقل کرده‌اند پنج قهرمان معروف عرب که عمرو بن عبد و دسر آمد آنها بود لباس جنگ پوشیده و با غرور خاصی به میدان آمدند و هل من مبارز گفتند، مخصوصاً عمرو بن عبد و دسر می‌خواند و بهشت و آخرت را به مسخره گرفته بود و می‌گفت: مگر نمی‌گویند مقتولین شما در بهشت خواهند بود؟ آیا کسی از شما شوق دیدار بهشت در سر ندارد؟! ولی در برابر نعره‌های او سکوت بر لشکر حکم فرما بود و کسی جرات مقابله را نداشت، جز علی بن ابی طالب علیه السلام که به مقابله برخاست و پیروزی بزرگی نصیب مسلمانان نمود که در بحث نکات مشروحا خواهد آمد. آری فولاد را در کوره داغ می‌برند تا آبدیده شود، مسلمانان نخستین نیز باید در کوره حوادث سخت، مخصوصاً غزواتی همچون غزوه احزاب، قرار گیرند تا آبدیده و مقاوم شوند (۱).

منافقان و ضعیف‌الایمان‌ها در صحنه احزاب

وَ إِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَ رَسُولُهُ إِلَّا غُرُورًا (۱۲) وَ إِذْ قَالَتْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ يَا أَهْلَ يَثْرِبَ لَا مُقَامَ لَكُمْ فَارْجِعُوا وَ يَسْتَأْذِنُ فَرِيقٌ مِنْهُمْ النَّبِيَّ يَقُولُونَ إِنَّ بُيُوتَنَا عَوْرَةٌ وَ مَا هِيَ بِعَوْرَةٍ إِنْ يُرِيدُونَ إِلَّا فِرَارًا (۱۳) وَ لَوْ دَخَلَتْ عَلَيْهِمْ مِنْ أَقْطَارِهَا ثُمَّ سَأَلُوا الْفِتْنَةَ لَأْتَوْهَا وَ مَا تَلَبَّثُوا بِهَا إِلَّا يَسِيرًا (۱۴) وَ لَقَدْ كَانُوا عَاهِدُوا اللَّهَ مِنْ قَبْلُ لَا يُؤَلُّونَ الْأَدْبَارَ وَ كَانَ عَهْدُ اللَّهِ مَسْئُولًا (۱۵) قُلْ لَنْ يَنْفَعَكُمْ الْفِرَارُ إِنْ فَرَرْتُمْ مِنَ الْمَوْتِ أَوِ الْقَتْلِ وَ إِذَا لَا تُمَتَّعُونَ حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۶۰۵ إِلَّا قَلِيلًا (۱۶) قُلْ مَنْ ذَا الَّذِي يَعْصِيكُمْ مِنَ اللَّهِ إِنْ أَرَادَ بِكُمْ سُوءًا أَوْ أَرَادَ بِكُمْ رَحْمَةً وَ لَا يَجِدُونَ لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَ لَا نَصِيرًا (۱۷) «۱» ۱۲- به خاطر بیاورید زمانی را که منافقان و آنها که در دل‌هایشان بیماری بود می‌گفتند خدا و پیامبرش جز وعده‌های دروغین به ما نداده‌اند. ۱۳- و نیز به خاطر بیاورید زمانی را که گروهی از آنها گفتند: ای اهل یثرب (مردم مدینه)! اینجا جای توقف شما نیست، به خانه‌های خود باز گردید و گروهی از آنان از پیامبر اجازه بازگشت می‌خواستند و می‌گفتند خانه‌های ما بدون حفاظ است، در حالی که بدون حفاظ نبود، آنها فقط می‌خواستند (از جنگ) فرار کنند! ۱۴- آنها چنان بودند که اگر دشمنان از اطراف و جوانب مدینه بر آنان وارد می‌شدند و پیشنهاد بازگشت به سوی شرک به آنها می‌کردند می‌پذیرفتند و جز مدت کمی برای انتخاب این راه درنگ نمی‌کردند. ۱۵- آنها قبل از این با خدا عهد کرده بودند که پشت به دشمن نکنند و عهد الهی مورد سؤال قرار خواهد گرفت (و در برابر آن مسئولند). ۱۶- بگو: اگر از مرگ یا کشته شدن فرار کنید سودی به حال شما نخواهد داشت و در آن هنگام جز بهره کمی از زندگانی نخواهید گرفت. ۱۷- بگو: چه کسی می‌تواند شما را در برابر اراده خدا حفظ کند اگر او مصیبت یا رحمتی را برای شما اراده کرده و غیر از خدا هیچ سرپرست و یابری نخواهند یافت. گفتیم کوره امتحان جنگ احزاب داغ شد و همگی در این امتحان بزرگ درگیر شدند، روشن است در اینگونه موارد بحرانی مردمی که در شرایط عادی ظاهراً در یک صف

قرار دارند به صفوف مختلفی تقسیم می‌شوند، در اینجا نیز مسلمانان به گروه‌های مختلفی تقسیم شدند، جمعی مؤمنان راستین بودند، گروهی خواص مؤمنان، جمعی افراد ضعیف‌الایمان، جمعی منافق، جمعی منافق لجوج و سرسخت، گروهی در فکر خانه و حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۶۰۶ زندگی خویشتن و در فکر فرار بودند، جمعی سعی داشتند دیگران را از جهاد باز دارند و گروهی تلاش می‌کردند رشته اتحاد خود را با منافقین محکم کنند. خلاصه هر کس اسرار باطنی خویش را در این رستاخیز عجیب و یوم البروز آشکار ساخت. در آیات گذشته از جمعیت مسلمانان ضعیف‌الایمان و وسوسه‌ها و گمانهای بدی که با آن دست به گریبان بودند سخن در میان بود و در نخستین آیات مورد بحث گفتگوی منافقان و بیماردلان منعکس شده است. می‌فرماید: به خاطر بیاورید هنگامی را که منافقان و آنها که دلی بیمار داشتند می‌گفتند: خدا و پیامبرش چیزی جز وعده‌های دروغین به ما نداده‌اند! وَإِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ إِلَّا غُرُورًا. در تاریخ جنگ احزاب چنین آمده است که در اثنای حفر خندق که مسلمانان هر یک مشغول کندن بخشی از خندق بودند روزی به قطعه سنگ سخت و بزرگی برخورد کردند که هیچ کلنگی در آن اثر نمی‌کرد، خبر به پیامبر صلی الله علیه و آله دادند پیامبر صلی الله علیه و آله شخصاً وارد خندق شد و در کنار سنگ قرار گرفت و کلنگی را به دست گرفت و نخستین ضربه محکم را بر مغز سنگ فرود آورد، قسمتی از آن متلاشی شد و برقی از آن جستن کرد، پیامبر صلی الله علیه و آله تکبیر پیروزی گفت، مسلمانان نیز همگی تکبیر گفتند. بار دوم ضربه شدید دیگری بر سنگ فرو کوفت قسمت دیگری در هم شکست و برقی از آن جستن نمود پیامبر تکبیر گفت و مسلمانان نیز تکبیر گفتند. سرانجام پیامبر سومین ضربه را بر سنگ فرود آورد و برق جستن کرد و باقیمانده سنگ متلاشی شد، حضرت صلی الله علیه و آله باز تکبیر گفت و مسلمانان نیز صدا به تکبیر بلند کردند، سلمان از این ماجرا سؤال کرد، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: در میان برق اول سرزمین حیره و قصرهای پادشاهان ایران را دیدم و جبریل به من بشارت داد که امت من بر آنها پیروز می‌شوند! و در برق دوم قصرهای سرخ‌فام شام و روم نمایان گشت و جبریل به من بشارت داد که امت من بر آنها نیز پیروز خواهند شد! در برق سوم قصرهای صنعا و یمن را دیدم و جبریل باز به من خبر داد که امت من باز بر آنها پیروز خواهند شد، بشارت باد بر شما ای مسلمانان! حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۶۰۷ منافقان نگاهی به یکدیگر کردند و گفتند چه سخنان عجیبی؟ و چه حرفهای باطل و بی اساسی؟ او از مدینه دارد سرزمین حیره و مدائن کسری را می‌بیند و خبر فتح آن را به شما می‌دهد، در حالی که هم اکنون شما در چنگال یک مشت عرب گرفتارید (و حالت دفاعی به خود گرفته‌اید) و حتی نمی‌توانید به بیت الحذر بروید (چه خیال باطل و پندار خامی؟!). آیه فوق نازل شد و گفت که این منافقان و بیماردلان می‌گویند خدا و پیغمبرش جز فریب و دروغ وعده‌ای به ما نداده است، (آنها از قدرت بی پایان پروردگار بیخبرند. و راستی در آن روز چنین اخبار و بشارتی جز در نظر مؤمنان آگاه فریب و غروری بیش نبود، اما دیده ملکوتی پیامبر صلی الله علیه و آله در لابلای جرقه‌های آتشی که از برخورد کلنگ‌هایی که برای حفر خندق بر زمین کوبیده می‌شد جستن می‌کرده می‌توانست گشوده شدن درهای قصرهای پادشاهان ایران و روم و یمن را ببیند و به امت جان بر کفش بشارت دهد و از اسرار آینده پرده بردارد. شاید نیاز به تذکر نداشته باشد که منظور از: ... الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ ... همان منافقان است و ذکر این جمله در واقع توضیحی است برای کلمه منافقین که قبل از آن آمده است و چه بیماری بدتر از بیماری نفاق؟! چرا که انسان سالم و دارای فطرت الهی یک چهره بیشتر ندارد، انسانهای دو چهره و چند چهره بیمارانی هستند که دائماً در اضطراب و تضاد و تناقض گرفتارند. شاهد این سخن چیزی است که در آغاز سوره بقره آمده است که در توصیف منافقین می‌گوید: ... فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا ...؛ «در دلهای آنها یک‌نوع بیماری است و خدا (به خاطر اعمالشان) بر بیماری آنها می‌افزاید!» (بقره: ۱۰). در آیه بعد به شرح حال گروه خطرناکی از همین منافقان بیمار دل که نسبت به دیگران خباث و آلودگی بیشتری داشتند پرداخته می‌گوید: «و نیز به خاطر بیاورید هنگامی را که گروهی از آنها گفتند ای مردم یثرب! (مدینه) اینجا جای توقف شما نیست!»؛ وَإِذْ قَالَتْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ يَا أَهْلَ يَثْرِبَ لَا مُقَامَ لَكُمْ فَارْجِعُوا خلاصه در برابر این انبوه

دشمن کاری از شما ساخته نیست خود را از معرکه بیرون کشیده و خویشتن را به هلاکت و زن و فرزندتان را به دست اسارت نسپارید. حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۶۰۸ و به این ترتیب می‌خواستند جمعیت انصار را از لشکر اسلام جدا کنند این از یکسو. از سوی دیگر گروهی از همین منافقین که در مدینه خانه داشتند از پیامبر صلی الله علیه و آله اجازه می‌خواستند که باز گردند و برای بازگشت خود عذر تراشی می‌کردند از جمله می‌گفتند: خانه‌های ما دیوار و در و پیکر درستی ندارد، در حالی که چنین نبود، آنها فقط می‌خواستند صحنه را خالی کرده فرار کنند ... وَ يَسْتَأْذِنُ فَرِيقٌ مِنْهُمْ النَّبِيَّ يَقُولُونَ إِنَّ بُيُوتَنَا عَوْرَةٌ وَمَا هِيَ بِعَوْرَةٍ إِنَّهُمْ يُرِيدُونَ إِلَّا فِرَارًا. واژه عوره در اصل از ماده عار است و به چیزی گفته می‌شود که آشکار ساختنش موجب عار باشد، به شکافهایی که در لباس یا دیوار خانه ظاهر می‌شود و همچنین به نقاط آسیب پذیر مرزها و آنچه انسان از آن بیم و وحشت دارد نیز عوره گفته می‌شود، در اینجا منظور خانه‌هایی است که در و دیوار مطمئنی ندارد و بیم حمله دشمن به آن می‌رود. منافقان با مطرح ساختن این عذرهای می‌خواستند میدان جنگ را ترک کرده و به خانه‌های خود پناه برند. در روایتی آمده است که طایفه بنی حارثه کسی را خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله فرستادند و گفتند خانه‌های ما بدون حفاظ است و هیچیک از خانه‌های انصار همچون خانه‌های ما نیست و میان ما و طایفه غطفان که از شرق مدینه هجوم آورده‌اند، حایل و مانعی وجود ندارد، اجازه فرما به خانه‌های خود باز گردیم و از زنان و فرزندانمان دفاع کنیم، پیامبر صلی الله علیه و آله به آنها اجازه داد. این موضوع به گوش سعد بن معاذ، بزرگ انصار رسید، به پیامبر صلی الله علیه و آله عرض کرد به آنها اجازه نفرما، به خدا سوگند تاکنون هر مشکلی برای ما پیش آمده این گروه همین بهانه را پیش کشیده‌اند، اینها دروغ می‌گویند، پیامبر صلی الله علیه و آله دستور داد باز گردند. یثرب نام قدیمی مدینه است، پیش از آنکه پیامبر صلی الله علیه و آله به آنجا هجرت کند، بعد از آن کم کم نام مدینه الرسول (شهر پیغمبر) بر آن گذارده شد که مخفف آن همان مدینه بود. این شهر نامهای متعددی دارد، سید مرتضی رحمه الله علاوه بر این دو نام (یثرب و مدینه) یازده نام دیگر برای این شهر ذکر کرده از جمله طیه و طابه و سکینه و محبوبه و مرحومه و قاصمه است (بعضی یثرب را نام زمین این شهر می‌نامند). در پاره‌ای از روایات آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: این شهر را یثرب نامید شاید حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۶۰۹ به این جهت که یثرب در اصل از ماده «ثرب» (بر وزن حرب) به معنی ملامت کردن است و پیامبر صلی الله علیه و آله چنین نامی را برای این شهر پر برکت نمی‌پسندید. به هر حال اینکه منافقان اهل مدینه را با عنوان «یا اهل یثرب» خطاب کردند بی دلیل نیست، شاید به خاطر این بوده که می‌دانستند پیامبر از این نام متنفر است و یا می‌خواستند عدم رسمیت اسلام و عنوان مدینه الرسول را اعلام دارند و یا آنها را به دوران جاهلیت توجه دهند! آیه بعد به سستی ایمان این گروه اشاره کرده می‌گوید: «آنها در اظهار اسلام آنقدر سست و ضعیف‌اند که اگر دشمنان از اطراف و جوانب مدینه وارد آن شوند و این شهر را اشغال نظامی کنند و به آنها پیشنهاد نمایند که به سوی آیین شرک و کفر باز گردید به سرعت می‌پذیرند و جز مدت کمی برای انتخاب این راه درنگ نخواهند کرد!»؛ ... وَ لَوْ دُخِلَتْ عَلَيْهِمْ مِنْ أَقْطَارِهَا ثُمَّ سُئِلُوا الْفِتْنَةَ لَآتَوْهَا وَمَا تَلَبَّثُوا بِهَا إِلَّا يَسِيرًا. پیدا است مردمی که این چنین ضعیف و بی‌پاشنه‌اند نه آماده پیکار با دشمن‌اند و نه پذیرای شهادت در راه خدا، به سرعت تسلیم می‌شوند و تغییر مسیر می‌دهند. بنابر این منظور از کلمه فتنه در اینجا همان شرک و کفر است (همانگونه که در آیات دیگر قرآن از قبیل آیه ۱۹۳ سوره بقره آمده است). ولی بعضی از مفسران احتمال داده‌اند که مراد از فتنه در اینجا جنگ بر ضد مسلمانان است که اگر به این گروه منافق پیشنهاد شود به زودی این دعوت را اجابت کرده و با فتنه‌جویان همکاری می‌کنند! اما این تفسیر با ظاهر جمله: وَ لَوْ دُخِلَتْ عَلَيْهِمْ مِنْ أَقْطَارِهَا ...؛ «اگر از اطراف بر مدینه هجوم آورند ...» سازگار نیست و شاید به همین دلیل اکثر مفسران همان معنی اول را انتخاب کرده‌اند. سپس قرآن، این گروه منافق را به محاکمه می‌کشد و می‌گوید: آنها قبلاً با خدا عهد و پیمان بسته بودند که پشت به دشمن نکنند و بر سر عهد خود در دفاع از توحید و اسلام و پیامبر بایستند، مگر آنها نمی‌دانند که عهد الهی مورد سؤال قرار خواهد گرفت و آنها در برابر آن مسئولند ... وَ لَقَدْ كَانُوا عَاهِدُوا اللَّهَ مِنْ قَبْلُ لَا يُؤَلُّونَ الْأَدْبَارَ وَ كَانَ عَهْدُ اللَّهِ مَسْئُولًا.

بعضی گفته‌اند: منظور از این عهد و پیمان همان تعهدی است که طایفه بنی حارثه حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۶۱۰ در روز جنگ احد با خدا و پیامبر کردند در آن هنگام که تصمیم به مراجعت از میدان گرفتند و بعد پشیمان شدند، عهد بستند که دیگر هرگز گرد این امور نروند، اما همانها در میدان جنگ احزاب باز به فکر پیمان‌شکنی افتادند. بعضی نیز آن را اشاره به عهدی می‌دانند که در جنگ بدر و یا در عقبه قبل از هجرت پیامبر با آن حضرت بستند. ولی به نظر می‌رسد که آیه فوق مفهوم وسیع و گسترده‌ای دارد که هم این عهد و پیمان‌ها و هم سایر عهد و پیمانهای آنها را شامل می‌شود. اصولاً هر کسی ایمان می‌آورد و با پیامبر صلی الله علیه و آله بیعت می‌کند این عهد را با او بسته که از اسلام و قرآن تا سر حد جان دفاع کند. تکیه بر عهد و پیمان در اینجا به خاطر این است که حتی عرب جاهلی به مسأله عهد و پیمان احترام می‌گذاشت، چگونه ممکن است کسی بعد از ادعای اسلام، پیمان خود را زیر پا بگذارد؟ بعد از آنکه خداوند نیت منافقان را افشاء کرد که منظورشان حفظ خانه‌هایشان نیست، بلکه فرار از صحنه جنگ است، با دو دلیل به آنها پاسخ می‌گوید. نخست به پیامبر می‌فرماید: بگو اگر از مرگ یا کشته شدن فرار کنید این فرار سودی به حال شما نخواهد داشت و بیش از چند روزی از زندگی دنیا بهره نخواهید گرفت ... قُلْ لَنْ يَنْفَعَكُمُ الْفِرَارُ إِنْ فَرَرْتُمْ مِنَ الْمَوْتِ أَوِ الْقَتْلِ وَإِذًا لَا تُمَتَّعُونَ إِلَّا قَلِيلًا. گیرم موفق به فرار شدید، از دو حال خارج نیست، یا اجلتان سر آمده و مرگ حتمی شما فرا رسیده است، هر جا باشید مرگ گریبان شما را می‌گیرد حتی در خانه‌ها و در کنار زن و فرزندانان و حادثه‌ای از درون یا از برون به زندگی شما پایان می‌دهد و اگر اجل شما فرا نرسیده باشد چهار روزی در این دنیا زندگی توأم با ذلت و خفت خواهید داشت و اسیر چنگال دشمنان و سپس عذاب الهی خواهید شد. در حقیقت این بیان شبیه همان چیزی است که در جنگ احد، خطاب به گروه دیگری از منافقان سست عنصر نازل گردید: ... قُلْ لَوْ كُنْتُمْ فِي بُيُوتِكُمْ لَبَرَزَ الَّذِينَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ إِلَى مَضَاجِعِهِمْ ... «بگو حتی اگر در خانه‌هایتان باشید، آنها که مقدر شده است کشته شوند به سراغشان در بسترهایشان می‌آیند و آنها را از دم شمشیر می‌گذرانند!» (آل عمران: ۱۵۳). حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۶۱۱ دیگر اینکه مگر نمی‌دانید تمام سرنوشت شما به دست خدا است و هرگز نمی‌توانید از حوزه قدرت و مشیت او فرار کنید. «ای پیامبر! به آنها بگو چه کسی می‌تواند شما را در برابر اراده خدا حفظ کند اگر او مصیبت یا رحمتی را برای شما بخواهد؟! قُلْ مَنْ ذَا الَّذِي يَعْصِمُكُم مِّنَ اللَّهِ إِنْ أَرَادَ بِكُمْ سُوءًا أَوْ أَرَادَ بِكُمْ رَحْمَةً ... آری، «آنها غیر از خدا هیچ سرپرست و یآوری نخواهند یافت»؛ ... وَلَا يَجِدُونَ لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا ... بنابر این اکنون که همه مقدرات شما به دست او است فرمان او را در زمینه جهاد که مایه عزت و سربلندی در دنیا و در پیشگاه خدا است به جان بپذیرید و حتی اگر شهادت در این راه به سراغ شما آید با آغوش باز از آن استقبال کنید «۱». گروه باز دارندگان قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ الْمُعَوِّقِينَ مِنْكُمْ وَالْقَائِلِينَ لِإِخْوَانِهِمْ هَلُمَّ إِلَيْنَا وَلَا يَأْتُونَ الْبَأْسَ إِلَّا قَلِيلًا (۱۸) أَشِحَّةً عَلَيْكُمْ فَإِذَا جَاءَ الْخَوْفُ رَأَيْتَهُمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ تَدُورُ أَعْيُنُهُمْ كَالَّذِي يُغْشَى عَلَيْهِ مِنَ الْمَوْتِ فَإِذَا ذَهَبَ الْخَوْفُ سَلَقُوكُمْ بِاللَّسِنِ حَدَادٍ أَشِحَّةً عَلَى الْخَيْرِ أُولَئِكَ لَمْ يُؤْمِنُوا فَأَحْبَطَ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا (۱۹) يَحْسَبُونَ الْأَحْزَابَ لَمْ يَذْهَبُوا وَإِنْ يَأْتِ الْأَحْزَابُ يَوَدُّوْا لَوْ أَنَّهُمْ بَادُونَ فِي الْأَعْرَابِ يَتَيْمَلُّونَ عَنْ أَنْبَائِكُمْ وَلَوْ كَانُوا فِيكُمْ مَا قَاتَلُوا إِلَّا قَلِيلًا (۲۰) «۲» ۱۸- خداوند کسانی که مردم را از جنگ باز می‌داشتند و کسانی را که به برادران خود می‌گفتند به سوی ما بیاوید (و خود را از معرکه بیرون کشید) به خوبی می‌شناسد آنها (مردمی ضعیف‌اند و) جز به مقدار کمی کارزار نمی‌کنند. حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۱۹۶۱۲- آنها در همه چیز نسبت به شما بخیل‌اند و هنگامی که لحظات ترس و بحرانی پیش آید مشاهده می‌کنی آنچنان به تو نگاه می‌کنند و چشم‌هایشان در حدقه می‌چرخد که گویی می‌خواهند قالب تهی کنند! اما هنگامی که حالت خوف و ترس فرو نشست زبانهای تند و خشن خود را با انبوهی از خشم و عصبانیت بر شما می‌گشایند (و سهم خود را از غنائم مطالبه می‌کنند!) در حالی که در آن نیز حریص و بخیل‌اند، آنها هرگز ایمان نیآورده‌اند لذا خداوند اعمالشان را حبط و نابود کرد و این کار بر خدا آسان است. ۲۰- آنها گمان می‌کنند هنوز لشکر احزاب نرفته‌اند و اگر برگردند اینها دوست می‌دارند در میان اعراب بادیه‌نشین پراکنده و پنهان شوند و از اخبار شما جويا

گردند و اگر در میان شما باشند جز کمی پیکار نمی‌کنند. سپس به وضع گروهی دیگر از منافقین که از میدان جنگ احزاب کناره گیری کردند و دیگران را نیز دعوت به کناره گیری می‌نمودند اشاره کرده می‌گوید: «خداوند آن گروهی از شما را که کوشش داشتند مردم را از جنگ منصرف سازند می‌داند ... قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ الْمُعَوِّقِينَ مِنْكُمْ و همچنین کسانی را که به برادرانشان می‌گفتند به سوی ما بیایید و دست از این پیکار خطرناک بردارید! ... وَالْقَائِلِينَ لِإِخْوَانِهِمْ همان کسانی که اهل جنگ و پیکار نیستند و جز مقدار کمی - آنهم از روی اکراه و یا ریا - به سراغ جنگ نمی‌روند ... وَلَا يَأْتُونَ النَّبَأَ إِلَّا قَلِيلًا. معوقین از ماده عوق (بر وزن شوق) به معنی باز داشتن و منصرف کردن از چیزی است و باس در اصل به معنی شدت و در اینجا منظور از آن جنگ است. آیه فوق احتمالاً - اشاره به دو دسته می‌کند: دسته‌ای از منافقین، که در لابلای صفوف مسلمانان بودند (و تعبیر منکم گواه بر این است) و سعی داشتند مسلمانان ضعیف الایمان را از جنگ باز دارند، اینها همان معوقین بودند. گروه دیگری که بیرون از صحنه نشسته بودند از منافقین و یا یهود و هنگامی که با سربازان پیامبر صلی الله علیه و آله برخورد می‌کردند می‌گفتند به سراغ ما بیایید و خود را از این معرکه بیرون بکشید (اینها همانها هستند که در جمله دوم اشاره شده است). حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۶۱۳

این احتمال نیز وجود دارد که این آیه بیان دو حالت مختلف از یک گروه باشد، کسانی که وقتی در میان مردم هستند آنها را از جنگ باز می‌دارند و هنگامی که به کنار می‌روند دیگران را به سوی خود دعوت می‌کنند. در روایتی می‌خوانیم یکی از یاران پیامبر صلی الله علیه و آله از میدان احزاب به درون شهر برای حاجتی آمده بود، برادرش را دید که نان و گوشت بریان و شراب پیش روی خود نهاده، گفت تو اینجا به خوشگذرانی مشغولی و پیامبر خدا در میان شمشیرها و نیزه‌ها مشغول پیکار است؟! در جوابش گفت ای ابله! تو نیز بیا با ما بنشین و خوش باش! به خدایی که محمد به او قسم یاد می‌کند که او هرگز از این میدان باز نخواهد گشت! و این لشکر عظیمی که جمع شده‌اند او و اصحابش را زنده نخواهند گذاشت! برادرش گفت: دروغ می‌گویی، به خدا سوگند می‌روم و رسول خدا صلی الله علیه و آله را از آنچه گفתי باخبر می‌سازم، خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و جریان را گفت در اینجا آیه فوق نازل شد. بنابر این شان نزول و اثره اخوانهم (برادرانشان) ممکن است به معنی برادران حقیقی باشد و یا به معنی هم مسلکان، همانگونه که در آیه ۲۷ سوره اسراء تبتذیر کنندگان را برادران شیاطین نامیده است: ... إِنَّ الْمُبَدِّرِينَ كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ در آیه بعد می‌افزاید: انگیزه تمام این کارشکنیها این است که آنها در همه چیز نسبت به شما بخیل‌اند؛ أَشِحَّهٌ عَلَيْكُمْ نه تنها در بذل جان در میدان نبرد که در کمک‌های مالی برای تهیه وسائل جنگ و در کمک‌های بدنی برای حفر خندق و حتی در کمک‌های فکری نیز بخل می‌ورزند، بخلی توأم با حرص و حرصی روز افزون! بعد از بیان بخل آنها و مضایقه از هرگونه ایثارگری، به بیان اوصاف دیگری از آنها که تقریباً جنبه عمومی در همه منافقان در تمام اعصار و قرون دارد پرداخته چنین می‌گوید: هنگامی که لحظات ترسناک و بحرانی پیش می‌آید آنچنان جبان و ترسو هستند که می‌بینی به تو نگاه می‌کنند در حالی که چشم‌هایشان بی اختیار در حدقه به گردش آمده، همانند کسی که در حال جان دادن است! فَإِذَا جَاءَ الْخَوْفُ رَأَيْتَهُمْ يُنْظَرُونَ إِلَيْكَ تَدُورُ أَعْيُنُهُمْ كَالَّذِي يُغْشَى عَلَيْهِ مِنَ الْمَوْتِ آنها چون از ایمان درستی برخوردار نیستند و تکیه گاه محکمی در زندگی ندارند، هنگامی که در برابر حادثه سختی قرار گیرند کنترل خود را به کلی از دست می‌دهند، حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۶۱۴ گویی می‌خواهند قبض روحشان کنند. سپس می‌افزاید: اما همین‌ها هنگامی که طوفان فرو نشست و حال عادی پیدا کردند به سراغ شما می‌آیند آنچنان پر توقعند که گویی فاتح اصلی جنگ آنها هستند و همچون طلبکاران فریاد می‌کشند و با الفاظی درشت و خشن، سهم خود را از غنیمت، مطالبه می‌کنند و در آن نیز سختگیر و بخیل و حریصند! ... فَإِذَا ذَهَبَ الْخَوْفُ سَلَقُوكُمْ بِاللِّسَانِ حِدَادٍ أَشِحَّةً عَلَى الْخَيْرِ «سَلَقُوكُمْ» از ماده «سَلَقَ» (بر وزن خلق) در اصل به معنی گشودن چیزی باخشم و عصبانیت است، خواه گشودن دست باشد یا زبان، این تعبیر در مورد کسانی که با لحنی آمرانه و طلبکارانه فریاد می‌کشند و چیزی را می‌طلبند به کار می‌رود. اللسان حداد، به معنی زبانهای تیز و تند است و در اینجا کنایه از خشونت در سخن می‌باشد. در پایان آیه به آخرین

توصیف آنها که در واقع ریشه همه بدبختیهایشان می باشد اشاره کرده می فرماید: «آنها هرگز ایمان نیاورده اند!»؛ ... أُولَئِكَ لَمْ يُؤْمِنُوا و به همین دلیل خداوند اعمالشان را حبط و نابود کرده چرا که اعمالشان هرگز توأم با انگیزه الهی و اخلاص نبوده است ... فَأَخِطَ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ و این کار برای خدا سهل و آسان است ... وَ كَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا در یک جمع بندی چنین نتیجه می گیریم که معوقین (باز دارندگان) منافقانی بودند با این اوصاف: ۱- هرگز اهل جنگ نبودند جز به مقدار بسیار کم. ۲- آنها هیچگاه اهل ایثار و فداکاری از نظر جان و مال نبوده و تحمل کمترین ناراحتی‌ها را نمی کردند. ۳- در لحظات طوفانی و بحرانی از شدت ترس، خود را بکلی می باختند. ۴- به هنگام پیروزی، خود را وارث همه افتخارات می پنداشتند! ۵- آنها افراد بی ایمانی بودند و اعمالشان نیز در پیشگاه خدا بی ارزش بود. و چنین است راه و رسم منافقان در هر عصر و زمان و در هر جامعه و گروه. چه توصیف دقیقی قرآن از آنها کرده که به وسیله آن می توان همفکران آنها را حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۶۱۵ شناخت و چقدر در عصر و زمان خود نمونه‌های بسیاری از آنها را با چشم می بینیم! آیه بعد ترسیم گویاتری از حالت جبن و ترس این گروه است می گوید: آنها به قدری وحشت زده شده‌اند که بعد از پراکنده شدن احزاب و لشکریان دشمن تصور می کنند هنوز آنها نرفته‌اند! ... يَحْسَبُونَ الْأَحْزَابَ لَمْ يَذْهَبُوا کابوس وحشتناکی بر فکر آنها سایه افکنده، گویی سربازان کفر مرتبا از مقابل چشمانشان رژه می روند، شمشیرها را برهنه کرده و نیزه‌ها را به آنها حواله می کنند! این جنگاوران ترسو، این منافقان بزدل از سایه خود نیز وحشت دارند، هر صدای اسبی بشنوند، هر نعره شتری به گوششان رسد، از ترس به خود می پیچند به گمان اینکه لشکریان احزاب برگشته‌اند! سپس اضافه می کند: اگر بار دیگر احزاب برگردند آنها دوست می دارند سر به بیابان بگذارند و در میان اعراب بادیه نشین پراکنده و پنهان شوند ... وَ إِن يَأْتِ الْأَحْزَابُ يَوَدُّوْا لَوْ أَنَّهُمْ بَادُونَ فِي الْأَعْرَابِ آری بروند و در آنجا بمانند و مرتبا از اخبار شما جويا باشند ... يَسْتَلُونَ عَن أُنْبَائِكُمْ لحظه به لحظه از هر مسافری جويای آخرین خبر شوند، مبادا احزاب به منطقه آنها نزدیک شده باشند و سایه آنها به دیوار خانه آنها بیفتد! و این منت را بر سر شما بگذارند که همواره جويای حال و وضع شما بودیم! و در آخرین جمله می افزاید: به فرض که آنها فرار هم نمی کردند و در میان شما بودند جز به مقدار کم نمی جنگیدند ... وَ لَوْ كَانُوا فِيكُمْ مَا قَاتَلُوا إِلَّا قَلِيلًا نه از رفتن آنها نگران باشید، نه از وجودشان خوشحال، که افرادی بی ارزش و بی خاصیت‌اند و نبودنشان از بودنشان بهتر! همین مقدار پیکار مختصر نیز برای خدا نیست. از ترس سرزنش و ملامت مردم و برای تظاهر و ریا کاری است، چرا که اگر برای خدا بود حد و مرزی نداشت و تا پای جان در این میدان ایستاده بودند. «۱» حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۶۱۶ نقش مؤمنان راستین در جنگ احزاب لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَ الْيَوْمَ الْآخِرَ وَ ذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا (۲۱) وَ لَمَّا رَأَى الْمُؤْمِنُونَ الْأَحْزَابَ قَالُوا هَذَا مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ صَدَقَ اللَّهُ وَ مَا زَادَهُمْ إِلَّا إِيمَانًا وَ تَسْلِيمًا (۲۲) مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَن قَضَىٰ نَحْبَهُ وَ مِنْهُمْ مَن يَنْتَظِرُ وَ مَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا (۲۳) لِيَجْزِيَ اللَّهُ الصَّادِقِينَ بِصِدْقِهِمْ وَ يُعَذِّبَ الْمُنَافِقِينَ إِن شَاءَ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنْ اللَّهُ كَانَ غَفُورًا رَّحِيمًا (۲۴) وَ رَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِغَيْظِهِمْ لَمْ يَنَالُوا خَيْرًا وَ كَفَىٰ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ وَ كَانَ اللَّهُ قَوِيًّا عَزِيمًا (۲۵) «۱» ۲۱- برای شما در زندگی رسول خدا سرمشق نیکویی بود، برای آنها که امید به رحمت خدا و روز رستخیز دارند و خدا را بسیار یاد می کنند. ۲۲- هنگامی که مؤمنان، لشکر احزاب را دیدند، گفتند: این همان است که خدا و رسولش به ما وعده فرموده و خدا و رسولش راست گفته‌اند و این موضوع جز بر ایمان و تسلیم آنها چیزی نیفزود. ۲۳- در میان مؤمنان مردانی هستند که بر سر عهده‌ای که با خدا بستند صادقانه ایستاده‌اند، بعضی پیمان خود را به آخر بردند (و در راه او شربت شهادت نوشیدند) و بعضی دیگر در انتظارند و هرگز تغییر و تبدیلی در عهد و پیمان خود نداده‌اند. ۲۴- هدف این است که خداوند صادقان را به خاطر صدقشان پاداش دهد و منافقان را هرگاه بخواهد عذاب کند یا (اگر توبه کنند) توبه آنها را بپذیرد، چرا که خداوند غفور و رحیم است. حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۶۱۷ ۲۵- خدا احزاب کافر را با دلی مملو از خشم باز گرداند بی آنکه نتیجه‌ای از کار خود گرفته باشند و خداوند در این میدان مؤمنان را از جنگ بی نیاز ساخت، (و پیروزی

را نصیبتان کرد) و خدا قوی و شکست ناپذیر است! تاکنون از گروه‌های مختلف و برنامه‌های آنها در غزوه احزاب سخن به میان آمده از جمله افراد ضعیف الایمان، منافقین، سران کفر و نفاق و باز-دارندگان از جهاد. قرآن مجید در پایان این سخن از مؤمنان راستین و روحیه عالی و پایداری و استقامت و سایر ویژگی‌های آنان در این جهاد بزرگ، سخن می‌گوید و مقدمه این بحث را از شخص پیامبر اسلام که پیشوا و بزرگ و اسوه آنان بود شروع می‌کند، می‌گوید: برای شما در زندگی رسول خدا صلی الله علیه و آله و عملکرد او (در میدان احزاب) سرمشق نیکویی بود برای آنها که امید به رحمت خدا و روز رستخیز دارند و خدا را بسیار یاد می‌کنند لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَ ذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا. بهترین الگو برای شما نه تنها در این میدان که در تمام زندگی، شخص پیامبر صلی الله علیه و آله است، روحیات عالی او، استقامت و شکیبایی او، هوشیاری و درایت و اخلاص و توجه به خدا و تسلط او بر حوادث و زانو نزدن در برابر سختیها و مشکلات، هر کدام می‌تواند الگو و سرمشقی برای همه مسلمین باشد. این ناخدای بزرگ به هنگامی که سفینه‌اش گرفتار سخت‌ترین طوفانها، می‌شود کمترین ضعف و سستی و دستپاچگی به خود راه نمی‌دهد، او هم ناخدا است هم لنگر مطمئن این کشتی، هم چراغ هدایت است و هم مایه آرامش و راحت روح و جان سرنشینان. همراه دیگر مؤمنان، کلنگ به دست می‌گیرد، خندق می‌کند، با بیل جمع آوری کرده و با ظرف از خندق بیرون می‌برد، برای حفظ روحیه و خونسردی یارانش با آنها مزاح می‌کند و برای گرم کردن دل و جان، آنها را به خواندن اشعار حماسی تشویق می‌نماید، مرتباً آنان را به یاد خدا می‌اندازد و به آینده درخشان و فتوحات بزرگ نوید می‌دهد. از توطئه منافقان بر حذر می‌دارد و هوشیاری لازم را به آنها می‌دهد. از آرایش جنگی صحیح و انتخاب بهترین روشهای نظامی لحظه‌ای غافل نمی‌ماند حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۶۱۸ و در عین حال از راههای مختلف برای ایجاد شکاف در میان صفوف دشمن از پای نمی‌نشیند. آری او بهترین مقتدا و اسوه مؤمنان در این میدان و در همه میدانها است. اسوه (بر وزن عروه) در اصل به معنی آن حالتی است که انسان به هنگام پیروی از دیگری به خود می‌گیرد و به تعبیر دیگری همان تاسی کردن و اقتدا نمودن است، بنابر این معنی مصدری دارد، نه معنی وصفی و جمله: لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ ... مفهومش این است که برای شما در پیامبر صلی الله علیه و آله تاسی و پیروی خوبی است، می‌توانید با اقتدا کردن به او خطوط خود را اصلاح و در مسیر صراط مستقیم قرار گیرید. جالب اینکه: قرآن در آیه فوق این اسوه حسنه را مخصوص کسانی می‌داند که دارای سه ویژگی هستند، امید به الله و امید به روز قیامت دارند و خدا را بسیار یاد می‌کنند. در حقیقت ایمان به مبدء و معاد انگیزه این حرکت است و ذکر خداوند تداوم بخش آن؛ زیرا بدون شک کسی که از چنین ایمانی قلبش سرشار نباشد، قادر به قدم گذاشتن در جای قدمهای پیامبر نیست و در ادامه این راه نیز اگر پیوسته ذکر خدا نکند و شیاطین را از خود نرانند، قادر به ادامه تاسی و اقتدا نخواهد بود. این نکته نیز قابل توجه است که علی علیه السلام با آن شهامت و شجاعتش در همه میدانهای جنگ که یک نمونه زنده آن غزوه احزاب است و بعد اشاره خواهد شد در سخنی که در نهج البلاغه از آن حضرت نقل می‌فرماید: «كُنَّا إِذَا أَحْمَرَ الْبَأْسُ اتَّقَيْنَا بَرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله فَلَمْ يَكُنْ أَحَدٌ مِنَّا أَقْرَبَ إِلَي الْعِدُوِّ مِنْهُ»؛ «هرگاه آتش جنگ، سخت شعله‌ور می‌شد ما به رسول الله پناه می‌بردیم و هیچیک از ما به دشمن نزدیکتر از او نبود.» بعد از ذکر این مقدمه به بیان حال مؤمنان راستین پرداخته چنین می‌گوید: هنگامی که مؤمنان، لشگریان احزاب را دیدند، نه تنها ترلزلی به دل راه ندادند بلکه گفتند این همان است که خدا و رسولش به ما وعده فرموده و طلایه آن آشکار گشته و خدا و رسولش راست گفته‌اند و این ماجرا جز بر ایمان و تسلیم آنها چیزی نیفزود و لَمَّا رَأَى الْمُؤْمِنُونَ الْأَحْزَابَ قَالُوا هَذَا مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ صَدَقَ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ مَا زَادَهُمْ إِلَّا إِيمَانًا وَ تَسْلِيمًا. این کدام وعده بود که خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله وعده داده بود؟ بعضی گفته‌اند این اشاره به حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۶۱۹ سخنی است که قبلاً پیامبر صلی الله علیه و آله گفته بود که به زودی قبائل عرب و دشمنان مختلف شما دست به دست هم می‌دهند و به سراغ شما می‌آیند، اما بدانید سرانجام پیروزی با شما است. مؤمنان هنگامی که هجوم احزاب را مشاهده کردند یقین پیدا کردند که این همان وعده پیامبر صلی

الله علیه و آله است گفتند: اکنون که قسمت اول وعده به وقوع پیوسته قسمت دوم یعنی پیروزی نیز مسلماً به دنبال آن است، لذا بر ایمان و تسلیمشان افزود. دیگر اینکه خداوند در سوره بقره آیه ۲۱۴ به مسلمانان فرموده بود که آیا گمان می‌کنید به سادگی وارد بهشت خواهید شد بی آنکه حوادثی همچون حوادث گذشتگان برای شما رخ دهد؟ همانها که گرفتار ناراحتی‌های شدید شدند و آنچنان عرصه به آنان تنگ شد که گفتند: یاری خدا کجا است؟ خلاصه اینکه به آنها گفته شده بود که شما در بوته‌های آزمایش سختی آزموده خواهید شد و آنها با مشاهده احزاب متوجه صدق گفتار خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله شدند و بر ایمانشان افزود. البته این دو تفسیر با هم منافاتی ندارد، مخصوصاً با توجه به اینکه یکی در اصل وعده خدا و دیگری وعده پیامبر صلی الله علیه و آله است و این دو در آیه مورد بحث با هم آمده، جمع میان این دو کاملاً مناسب به نظر می‌رسد. آیه بعد اشاره به گروه خاصی از مؤمنان است که در تاسی به پیامبر صلی الله علیه و آله از همه پیشگام‌تر بودند و بر سر عهد و پیمانشان با خدا یعنی فداکاری تا آخرین نفس و آخرین قطره خون ایستادند، می‌فرماید: در میان مؤمنان مردانی هستند که بر سر عهدی که با خدا بسته‌اند ایستاده‌اند، بعضی از آنها به عهد خود وفا کرده، جان را به جان آفرین تسلیم نمودند و در میدان جهاد شربت شهادت نوشیدند و بعضی نیز در انتظارند مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ... و هیچگونه تغییر و تبدیل در عهد و پیمان خود ندادند و کمترین انحراف و تزلزلی در کار خود پیدا نکردند... و مَا بَدَلُوا تَبْدِيلًا... به عکس منافقان و یا مؤمنان ضعیف‌الایمان که طوفان حوادث آنها را به این طرف و آن طرف می‌افکند و هر روز فکر شوم و تازه‌ای در مغز ناتوان خود می‌پروراندند، اینان همچون کوه، ثابت و استوار ایستادند و اثبات کردند عهدی که با او بستند هرگز گسستنی حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۶۲۰ نیست! واژه نحب (بر وزن عهد) به معنی عهد و نذر و پیمان است و گاه به معنی مرگ و یا خطر و یا سرعت سیر و یا گریه با صدای بلند نیز آمده است. در میان مفسران گفتگو است که این آیه به چه افرادی ناظر است؟ دانشمند معروف اهل سنت، حاکم ابو القاسم حسکانی با سند از علی علیه السلام نقل می‌کند که فرمود: «فِينَا نَزَلَتْ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ... فَأَنَا وَاللَّهِ الْمُنْتَظَرُ وَمَا بَدَلْتُ تَبْدِيلًا»؛ «۱» «آیه رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ... در باره ما نازل شده است و من به خدا همان کسی هستم که انتظار (شهادت) را می‌کشم، (و قبلاً مردانی از ما همچون حمزه سید الشهداء علیه السلام شربت شهادت نوشیدند) و من هرگز در روش خود تغییر نداده، بر سر پیمانم ایستاده‌ام.» بعضی دیگر گفته‌اند: جمله... فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ... اشاره به شهیدان بدر و احد است و جمله و... مِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ... اشاره به مسلمانان راستین دیگری است که در انتظار پیروزی یا شهادت بودند. از انس بن مالک نیز نقل شده که عمویش انس بن نصر در روز جنگ بدر حاضر نبود، بعداً که آگاه شد، در حالی که جنگ پایان یافته بود تاسف خورد که چرا در این جهاد شرکت نداشت، با خدا عهد و پیمان بست که اگر نبرد دیگری رخ دهد در آن شرکت جوید و تا پای جان بایستد، لذا در جنگ احد شرکت کرد و به هنگامی که گروهی فرار کردند او فرار نکرد، آنقدر مقاومت نمود که مجروح شد سپس به افتخار شهادت نائل گشت. و از ابن عباس نقل شده که گفت: جمله... فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ... اشاره به حمزه بن عبد المطلب و بقیه شهیدان احد و انس بن نصر و یاران او است. در میان این تفسیرها هیچ منافاتی نیست، چرا آیه مفهوم وسیعی دارد که همه شهدای اسلام را که قبل از ماجرای جنگ احزاب شربت شهادت نوشیده بودند شامل می‌شود و منتظران نیز تمام کسانی بودند که در انتظار پیروزی و شهادت به سر می‌بردند و افرادی همچون حمزه سید الشهداء علیه السلام و علی علیه السلام در رأس این دو گروه قرار داشتند. حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۶۲۱ لذا در تفسیر صافی چنین آمده است: ان أصحاب الحسين عليه السلام بكرى بلاء «كان كل من أراد الخروج ودع الحسين عليه السلام وقال السلام عليك يا ابن رسول الله فيجيبه و عليك السلام و نحن خلفك و يقرأ عليه السلام: ... فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَلُوا تَبْدِيلًا...»؛ «۱» «یاران امام حسین علیه السلام در کربلا هر کدام که می‌خواستند به میدان بروند با امام علیه السلام وداع می‌کردند و می‌گفتند سلام بر تو ای پسر رسول خدا (سلام وداع) امام علیه السلام نیز به آنها پاسخ می‌گفت و سپس این آیه را تلاوت می‌فرمود: ... فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ...»

از کتب مقاتل استفاده می‌شود که امام حسین علیه السلام این آیه را بر کنار جنازه شهیدان دیگری همچون مسلم بن عوسجه و به هنگامی که خبر شهادت عبدالله بن یقطر به او رسید نیز تلاوت فرمود. و از اینجا روشن می‌شود که آیه چنان مفهوم وسیعی دارد که تمام مؤمنان راستین را در هر عصر و هر زمان شامل می‌شود، چه آنها که جامه شهادت در راه خدا بر تن پوشیدند و چه آنها که بدون هیچگونه تزلزل بر سر عهد و پیمان با خدای خویش ایستادند و آماده جهاد و شهادت بودند. آیه بعد نتیجه و هدف نهایی عمل کرده‌های مؤمنان و منافقان را در یک جمله کوتاه چنین بازگو می‌کند: هدف این است که خداوند صادقان را به خاطر صدقشان پاداش دهد و منافقان را هر گاه بخواهد عذاب کند و یا (اگر توبه کنند) ببخشد و توبه آنها را بپذیرد، چرا که خداوند غفور و رحیم است لِيَجْزِيَ اللَّهُ الصَّادِقِينَ بِصِدْقِهِمْ وَيُعَذِّبَ الْمُنَافِقِينَ إِنْ شَاءَ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُوراً رَحِيماً. نه صدق و راستی و وفاداری مؤمنان مخلص بدون پاداش می‌ماند و نه سستی‌ها و کارشکنی‌های منافقان بدون کیفر. منتها برای اینکه راه بازگشت حتی به روی این منافقان لجوج بسته نشود با جمله ... أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ ... درهای توبه را به روی آنها می‌گشاید و خود را با اوصاف غفور و رحیم توصیف می‌کند تا انگیزه حرکت به سوی ایمان و صدق و راستی و عمل به تعهدات الهی را در آنها زنده کند. حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۶۲۲ از آنجا که این جمله به عنوان نتیجه‌ای برای کارهای زشت منافقان ذکر شده بعضی از بزرگان مفسرین چنین استفاده کرده‌اند که گاه ممکن است یک گناه بزرگ در دل‌های آماده منشا حرکت و انقلاب و بازگشت به سوی حق و حقیقت شود و شری باشد که سرآغاز خیری گردد! آخرین آیه مورد بحث که آخرین سخن را در باره جنگ احزاب می‌گوید و به این بحث خاتمه می‌دهد در عباراتی کوتاه جمع بندی روشنی از این ماجرا کرده در جمله اول می‌گوید: خداوند کافران را در حالی که از خشم و غضب لبریز بودند و اندوهی عظیم بر قلبشان سایه افکنده بود باز گرداند در حالی که به هیچیک از نتایجی که در نظر داشتند نرسیدند ... وَرَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِغَيْظِهِمْ لَمْ يَنَالُوا خَيْرًا غیظ به معنی خشم و گاه به معنی غم آمده است و در اینجا آمیزه‌ای از هر دو می‌باشد، لشکریان احزاب که آخرین تلاش و کوشش خود را برای پیروزی بر ارتش اسلام به کار گرفته بودند و ناکام ماندند، غمگین و خشمگین به سرزمین‌های خود بازگشتند. منظور از خیر در اینجا، پیروزی در جنگ است، البته پیروزی لشکر کفر، هرگز خیر نبود، بلکه شر بود، اما قرآن که از دریچه فکر آنها سخن می‌گوید از آن تعبیر به خیر کرده اشاره به اینکه آنها به هیچ نوع پیروزی در این میدان نائل نشدند. بعضی نیز گفته‌اند منظور از خیر در اینجا مال است، چرا که این کلمه در بعضی از موارد دیگر نیز به مال اطلاق شده است (از جمله در آیه وصیت آیه ۱۸۰ سوره بقره ... إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةُ ... چه اینکه یکی از انگیزه‌های اصلی لشکر کفر رسیدن به غنائم مدینه و غارت این سرزمین بود، اصولاً در عصر جاهلیت، مهمترین انگیزه جنگ، همین انگیزه بود. ولی ما هیچ دلیلی بر محدود کردن مفهوم خیر به مال در اینجا نداریم بلکه هر نوع پیروزی را که آنها در نظر داشتند شامل می‌شود، مال هم یکی از آنها بود که از همه محروم ماندند. در جمله بعد می‌افزاید: خداوند در این میدان مؤمنان را از جنگ بی‌نیاز ساخت ... وَكَفَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۶۲۳ آنچنان عواملی فراهم کرد که بی‌آنکه احتیاج به درگیری وسیع و گسترده‌ای باشد و مؤمنان متحمل خسارات و ضایعات زیادی شوند جنگ پایان گرفت؛ زیرا از یکسو طوفان شدید و سردی اوضاع مشرکان را به هم ریخت و از سوی دیگر رعب و ترس و وحشت را که آن هم از لشکرهای نامریی خدا است بر قلب آنها افکند و از سوی سوم ضربه‌ای که علی بن ابی طالب علیه السلام بر پیکر بزرگترین قهرمان دشمن عمرو بن عبدود وارد ساخت و او را به دیار عدم فرستاد، سبب فرو ریختن پایه‌های امید آنها شد، دست و پای خود را جمع کردند و محاصره مدینه را شکستند و ناکام به قبائل خود بازگشتند. و در آخرین جمله می‌فرماید: خداوند قوی و شکست ناپذیر است ... وَكَانَ اللَّهُ قَوِيًّا عَزِيزًا. ممکن است کسانی قوی باشند اما عزیز و شکست ناپذیر نباشند یعنی شخص قویتری بر آنان پیروز شود ولی تنها قوی شکست ناپذیر در عالم خدا است که قوت و قدرتش بی‌انتهاست، هم او بود که در چنین میدان بسیار سخت و خطرناکی آنچنان پیروزی نصیب مؤمنان کرد که حتی نیاز به درگیری و دادن تلفات هم پیدا نکردند!

نکته‌ها:

۱- نکات مهمی از جنگ احزاب

الف- جنگ احزاب جنگ احزاب چنانکه از نامش پیدا است نبردی بود که در آن تمام قبائل و گروه‌های مختلف دشمنان اسلام برای کوبیدن اسلام جوان متحد شده بودند. جنگ احزاب آخرین تلاش، آخرین تیر ترکش کفر و آخرین قدرت‌نمایی شرک بود، به همین دلیل هنگامی که بزرگترین قهرمان دشمن یعنی عمرو بن عبد ود در برابر افسر رشید جهان اسلام امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام قرار گرفت پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «بَرَزَ الْإِيمَانُ كُلُّهُ إِلَى الشَّرِكِ كُلِّهِ»؛ «تمام ایمان در برابر تمام کفر قرار گرفت». چرا که پیروزی یکی از این دو نفر بر دیگری پیروزی کفر بر ایمان یا ایمان بر کفر بود و به تعبیر دیگر کارزاری بود سرنوشت‌ساز که آینده اسلام و شرک را مشخص حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۶۲۴ می‌کرد به همین دلیل بعد از ناکامی دشمنان در این پیکار عظیم، دیگر کمر راست نکردند و ابتکار عمل بعد از این، همیشه در دست مسلمانان بود. ستاره اقبال دشمن رو به افول گذاشت و پایه‌های قدرت آنها در هم شکست و لذا در حدیثی می‌خوانیم که پیامبر صلی الله علیه و آله بعد از پایان جنگ احزاب فرمود: «الْآنَ نَعْرُوهُمْ وَلَا يَعْزُونَنا»؛ «۱» «اکنون دیگر ما با آنها می‌جنگیم و آنها قدرت جنگ نخواهند داشت.»

ب- نفرات سپاه بعضی از مورخان نفرات سپاه کفر را بیش از ده هزار نفر نوشته‌اند، مقریزی در الامتاع می‌گوید تنها قریش با چهار هزار سرباز و سیصد رأس اسب و هزار و پانصد شتر بر لب خندق اردو زد قبیله بنی سلیم با هفتصد نفر در منطقه مرالظهران به آنها پیوستند، قبیله بنی فزاره با هزار نفر و قبائل بنی اشجع و بنی مره هر کدام با چهارصد نفر و قبائل دیگر هر کدام نفراتی فرستادند که مجموع آنها از ده هزار تن تجاوز می‌کردند. در حالی که عده مسلمانان از سه هزار نفر تجاوز نمی‌کرد، آنها دامنه کوه سلع که نقطه مرتفعی بود (در کنار مدینه) را اردوگاه اصلی خود انتخاب کرده بودند که بر خندق مشرف بود و می‌توانستند بوسیله تیراندازان خود عبور و مرور از خندق را کنترل کنند. به هر حال لشکر کفر، مسلمانان را از هر سو محاصره کردند و این محاصره به روایتی بیست روز و به روایت دیگر ۲۵ روز و مطابق بعضی از روایات حدود یک‌ماه به طول انجامید. و با اینکه دشمن از جهات مختلفی نسبت به مسلمانان برتری داشت، سرانجام چنانکه گفتیم ناکام به دیار خود باز گشتند. ج- حفر خندق چنانکه می‌دانیم حفر خندق به مشورت سلمان فارسی صورت گرفت این مسأله که به عنوان یک وسیله دفاعی در کشور ایران در آن روز معمول بود تا آن وقت در جزیره عربستان سابقه نداشت و پدیده تازه‌ای محسوب می‌شد و ایجاد آن در اطراف مدینه، هم حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۶۲۵ از لحاظ نظامی حائز اهمیت بود و هم از نظر تضعیف روحیه دشمن و تقویت روانی مسلمین. از مشخصات خندق، اطلاعات دقیقی، در دست نیست، مورخان نوشته‌اند پهنای آن بقدری بود که سواران دشمن نتوانند از آن با پرش بگذرند، عمق آن نیز حتماً به اندازه‌ای بوده که اگر کسی وارد آن می‌شد به آسانی نمی‌توانست از طرف مقابل بیرون آید. بعلاوه تسلط تیراندازان اسلام بر منطقه خندق به آنها امکان می‌داد که اگر کسی قصد عبور داشت او را در همان وسط خندق هدف قرار دهند. و اما از نظر طول، بعضی با توجه به این روایت معروف که پیغمبر هر ده نفر را مأمور حفر چهل ذراع (حدود ۲۰ متر) از خندق کرده بود و با توجه به اینکه مطابق مشهور عدد لشکر اسلام بالغ بر سه هزار نفر بود، طول مجموع آن را به دوازده هزار ذراع (۶ هزار متر) تخمین زده‌اند. و باید اعتراف کرد که با وسائل بسیار ابتدایی آن روز حفر چنین خندقی بسیار طاقت‌فرسا بوده است، بخصوص اینکه مسلمانان از نظر آذوقه و وسائل دیگر نیز سخت در مضیقه بودند. مسلماً حفر خندق مدت قابل توجهی به طول انجامید و این نشان می‌دهد که لشکر اسلام با هوشیاری کامل قبل از آنکه دشمن هجوم آورد پیش‌بینی‌های لازم را کرده بود به گونه‌ای که سه روز قبل از رسیدن لشکر کفر به مدینه کار حفر خندق پایان یافته بود. د- میدان بزرگ آزمایش جنگ احزاب، محک آزمون عجیبی بود، برای همه مسلمانان و آنها که دعوی اسلام داشتند و همچنین کسانی که گاه ادعای بی‌طرفی می‌کردند و در باطن با دشمنان اسلام

سر و سر داشتند و همکاری می‌کردند. موضع گروه‌های سه گانه (مؤمنان راستین، مؤمنان ضعیف و منافقان) در عملکردهای آنها کاملاً مشخص شد و ارزشهای اسلامی کاملاً آشکار گشت. هر یک از این گروه‌های سه گانه در کوره داغ جنگ احزاب، سره و ناسره بودن حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۶۲۶ خود را نشان دادند. طوفان حادثه به قدری تند بود که هیچکس نمی‌توانست آنچه را در دل دارد پنهان کند و مطالبی که شاید سالیان دراز در شرایط عادی برای کشف آن وقت لازم بود در مدتی کمتر از یک‌ماه به ظهور و بروز پیوست! این نکته نیز قابل توجه است که شخص پیامبر صلی الله علیه و آله با مقاومت و ایستادگی سرسختانه خود و حفظ خونسردی و توکل بر خدا و اعتماد به نفس و همچنین مواسات و همکاری با مسلمانان در حفر خندق و تحمل مشکلات جنگ، نیز عملاً ثابت کرد که به آنچه در تعلیماتش قبلاً آورده است، کاملاً مؤمن و وفادار می‌باشد و آنچه را به مردم می‌گوید قبل از هر کس خود عمل می‌کند. ه- پیکار تاریخی علی علیه السلام مقابل علی بن ابی طالب علیه السلام با عمرو بن عبد ود، از فرازهای حساس و تاریخی این جنگ است. در تواریخ آمده است که لشکر احزاب زورمندترین دلاوران عرب را به همکاری در این جنگ دعوت کرده بود، از میان آنها پنج نفر از همه مشهورتر بودند: عمرو بن عبد ود و عکرمه ابن ابی جهل و هبیره و نوفل و ضرار. آنها در یکی از روزهای جنگ، برای نبرد تن به تن آماده شدند، لباس رزم در بر پوشیدند و از نقطه باریکی از خندق که از تیر رس سپاهیان اسلام نسبتاً دور بود با اسب خود، به جانب دیگر خندق پرش کردند و در برابر لشکر اسلام حاضر شدند که از میان اینها عمرو بن عبد ود از همه نام‌آورتر بود. او که مغزش از غرور خاصی لبریز بود و سابقه زیادی در جنگ داشت جلو آمد و مبارز طلید، صدای خود را بلند کرد و نعره بر آورد. طنین فریاد هل من مبارز او در میدان احزاب پیچید و چون کسی از مسلمانان آماده مقابله با او نشد جسورتر گشت و عقاید مسلمین را به سخریه کشید و گفت: شما که می‌گویید کشتگانتان در بهشت هستند و مقتولین ما در دوزخ، آیا یکی از شما نیست که من او را به بهشت بفرستم یا او مرا به دوزخ اعزام کند؟! و در اینجا اشعار معروفش را خواند. حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۶۲۷ و لقد بحت من النداء بجمعکم هل من مبارز و وقتت إذ جنب الشجاع مواقف القرن المناجز إني كذلك لم أزل متسرعاً نحو الهزاهز إن الشجاعة في الفتى و الجود من خير الغرائز «۱» «بس که فریاد کشیدم در میان جمعیت شما و مبارز طلیدم، صدایم گرفت! من هم اکنون در جایی ایستاده‌ام که شبه قهرمانان از ایستادن در موقف قهرمانان جنگجو ترس دارند!». آری، بزرگواری و شجاعت در جوانمردان بهترین غرائز است! در اینجا پیامبر صلی الله علیه و آله فرمان داد یک نفر برخیزد و شر این مرد را از سر مسلمانان کم کند، اما هیچکس جز علی بن ابی طالب علیه السلام آماده این جنگ نشد. پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود، این عمرو بن عبد ود است، علی علیه السلام عرض کرد من آماده‌ام هر چند عمر و باشد. پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: نزدیک بیا، عمامه بر سرش پیچید و شمشیر مخصوصش ذو الفقار را به او بخشید و برای او دعا کرد: «اللَّهُمَّ احْفَظْهُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ وَ عَنْ يَمِينِهِ وَ عَنْ شِمَالِهِ وَ مِنْ فَوْقِهِ وَ مِنْ تَحْتِهِ»؛ «۲» «خداوند! او را از پیش رو و پشت سر و از راست و چپ و از بالا و پایین حفظ کن.» علی علیه السلام به سرعت به وسط میدان آمد، در حالی که این اشعار را در پاسخ اشعار عمرو می‌خواند: لا تعجلن فقد أتاك مجيب صوتك غير عاجز ذو نية و بصيرة يرجو بذاك نجاه فائز إني لأمل أن أقيم عليك نائحة الجنائز من ضربة فوهاء يبقی ذکرها عند الهزاهز «۳» «شتاب مکن که پاسخگوی نیرومند دعوت تو فرا رسید! آنکس که نیتی پاک و بصیرتی شایسته و صداقتی که نجات بخش هر انسان پیروز است دارد. حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۶۲۸ من امیدوارم که فریاد نوحه گران را بر کنار جنازه تو بلند کنم، از ضربه آشکاری که صدای آن بعد از میدان‌های جنگ باقی می‌ماند و در همه جا می‌پیچد!» و در اینجا بود که پیامبر جمله معروف: «بَرَزَ الْإِيمَانُ كُلَّهُ إِلَى الشُّرْكِ كُلِّهِ» را فرمود. امیر مؤمنان علی علیه السلام نخست او را دعوت به اسلام کرد، او نپذیرفت، سپس دعوت به ترک میدان نمود، از آن هم ابا کرد و این را برای خود ننگ و عار دانست، سومین پیشنهادش این بود از مرکب پیاده شود و جنگ تن به تن به صورت پیاده انجام گیرد. عمرو خشمگین شد و گفت: من باور نمی‌کردم کسی از عرب چنین پیشنهادی به من کند، از اسب پیاده شد و با شمشیر خود ضربه‌ای بر سر علی

علیه السلام فرود آورد، اما امیر مؤمنان علیه السلام با چابکی مخصوص بوسیله سپر آن را دفع کرد ولی شمشیر از سپر گذشت و سر علی علیه السلام را آزرده ساخت. در اینجا علی علیه السلام از روش خاصی استفاده نمود، فرمود: تو مرد قهرمان عرب هستی و من با تو جنگ تن به تن دارم، اینها که پشت سر تو هستند برای چه آمده‌اند و تا عمرو نگاهی به پشت سر کرد، علی علیه السلام شمشیر را در ساق پای او جای داد، اینجا بود که قامت رشید عمرو به روی زمین در غلطید، گرد و غباری سخت فضای معرکه را فرا گرفته بوده، جمعی از منافقان فکر می‌کردند علی علیه السلام به دست عمرو کشته شد اما هنگامی که صدای تکبیر را شنیدند پیروزی علی علیه السلام مسجل گشت، ناگهان علی علیه السلام را دیدند در حالی که خون از سرش می‌چکید آرام آرام به سوی لشکر گاه باز می‌گردد و لبخند پیروزی بر لب دارد و پیکر عمرو بی سر در گوشه‌ای از میدان افتاده بود. کشته شدن قهرمان معروف عرب، ضربه غیر قابل جبرانی بر لشکر احزاب و امید و آرزوهای آنان وارد ساخت ضربه‌ای بود که روحیه آنان را سخت تضعیف کرد و آنها را از پیروزی مایوس ساخت و به همین دلیل پیامبر صلی الله علیه و آله در باره آن فرمود: «لو وزن الیوم عملک بعمل جمیع اُمّیه محمد لرجح عملک علی عملهم و ذاک أنه لم یبق بیت من المشرکین إلّا و قد دخله ذلّ بقتل عمرو و لم یبق بیت من المسلمین إلّا و قد دخله عزّ بقتل عمرو»؛ «۱» اگر حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۶۲۹ این کار تو را امروز با اعمال جمیع امت محمد مقایسه کنند بر آنها برتری خواهد داشت چرا که با کشته شدن عمرو خانه‌ای از خانه‌های مشرکان نماند مگر اینکه ذلتی در آن داخل شد و خانه‌ای از خانه‌های مسلمین نماند مگر اینکه عزتی در آن وارد گشت! دانشمند معروف اهل سنت حاکم نیشابوری همین سخن را منتها با تعبیر دیگری آورده است: «لمبارزة علی بن ابي طالب لعمر بن عبد و ذیوم الخندق، أفضل من عمل اُمّتی إلی یوم القیامة». «۱» فلسفه این سخن پیدا است چرا که در آن روز اسلام و قرآن ظاهرا بر لب پرتگاه قرار گرفته بود و بحرانی‌ترین لحظات خود را می‌پیمود، کسی که با فداکاری خود بیشترین فداکاری را بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله در این میدان نشان داد، اسلام را از خطر حفظ کرد و تداوم آن را تا روز قیامت تضمین نمود و اسلام از برکت فداکاری او ریشه گرفت و شاخ و برگ بر سر جهانیان گسترده، بنابر این عبادت همگان مرهون او است. بعضی نوشته‌اند که مشرکان کسی را خدمت پیامبر فرستادند تا جنازه عمرو را به ده هزار درهم خریداری کند (شاید تصور می‌کردند مسلمانان با بدن عمرو همان خواهند کرد که سنگدلان در جنگ احد با پیکر حمزه کردند) پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود جنازه او برای شما، ما هرگز بهایی در برابر مردگان نخواهیم گرفت! این نکته نیز قابل توجه است که وقتی خواهر عمرو بر کنار کشته برادر رسید و زره گران‌قیمت او را دید که علی علیه السلام از تن او بیرون نیاورده است گفت: «ما قتله الا کفو کریم»: من اعتراف می‌کنم که هم‌اورد و کشته او مرد بزرگواری بوده است! و- اقدامات نظامی و سیاسی پیامبر در این میدان عوامل پیروزی پیامبر صلی الله علیه و آله و مسلمانان در میدان احزاب، علاوه بر تأیید الهی به وسیله باد و طوفان شدیدی که دستگاه احزاب را به هم ریخت و نیز علاوه بر لشکریان نامریی پروردگار، مجموعه‌ای از عوامل مختلف، از روشهای نظامی، سیاسی و عامل مهم اعتقادی و ایمانی بود: حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۶۳۰-۱ پیامبر صلی الله علیه و آله با قبول پیشنهاد حفر خندق، عامل تازه‌ای را در جنگ‌های عرب که تا آن زمان وجود نداشت وارد کرد که در تقویت روحیه سپاه اسلام و تضعیف سپاه کفر بسیار مؤثر بود. ۲- مواضع حساب شده لشکر اسلام و تاکتیک‌های نظامی مناسب، عامل مؤثری برای عدم نفوذ دشمن به داخل مدینه بود. ۳- کشته شدن عمرو بن عبد ود به دست قهرمان بزرگ اسلام علی بن ابی طالب علیه السلام و فرو ریختن امیدهای لشکر احزاب با مرگ وی، عامل دیگری بود. ۴- ایمان به پروردگار و توکل بر ذات پاک او که بذر آن در دل‌های مسلمانان بوسیله پیامبر صلی الله علیه و آله، افشاندن شده بود و مرتبا در طول جنگ وسیله تلاوت آیات قرآن و سخنان دلنشین پیامبر صلی الله علیه و آله آبیاری می‌شد، نیز یک عامل بزرگ محسوب می‌گردید. ۵- روش پیامبر صلی الله علیه و آله، روح بزرگ و اعتماد به نفس او به مسلمانان، قوت قلب و آرامش می‌بخشید. ۶- افزون بر اینها داستان نعیم بن مسعود یک عامل مؤثر برای ایجاد تفرقه در میان لشکر احزاب و تضعیف آنان شد. ز- داستان نعیم بن مسعود و نفاق افکنی در لشکر دشمن!

نعیم که تازه مسلمان شده بود و قبیله‌اش طایفه غطفان از اسلام او آگاه نبودند خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله رسید و عرض کرد هر دستوری به من بدهید برای پیروزی نهایی به کار می‌بندم. فرمود: مثل تو در میان ما یک نفر بیش نیست، اگر می‌توانی در میان لشکر دشمن اختلافی بیفکن که جنگ مجموعه‌ای از نقشه‌های پنهانی است. نعیم بن مسعود طرح جالبی ریخت، به سراغ یهود بنی قریظه آمد که در جاهلیت با آنها دوستی داشت، گفت: شما بنی قریظه می‌دانید که من نسبت به شما علاقمندم! گفتند راست می‌گویی، ما هرگز تو را متهم نمی‌کنیم. گفت: طایفه قریش و غطفان مثل شما نیستند، این شهر، شهر شما است، اموال و فرزندان و زنان شما در اینجا هستند و شما هرگز قادر نیستید از اینجا نقل مکان کنید. حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۶۳۱ قریش و طایفه غطفان برای جنگ با محمد و یارانش آمده‌اند و شما از آنها حمایت کرده‌اید، در حالی که شهرشان جای دیگر است و اموال و زنانشان در غیر این منطقه، آنها اگر فرصتی دست دهد، غارتی می‌کنند و با خود می‌برند و اگر مشکلی پیش آید به شهرشان باز می‌گردند و شما در این شهر می‌مانید و محمد و مسلمانان به تنهایی قادر به مقابله با او نیستید، شما دست به اسلحه نبرید تا از قریش و غطفان وثیقه‌ای بگیرید، گروهی از اشراف خود را به شما بسپارند که گروگان باشند تا در جنگ، کوتاهی نکنند. یهود بنی قریظه این پیشنهاد را پسندیدند. نعیم مخفیانه به سراغ قریش آمد به ابو سفیان و گروهی از رجال قریش گفت: شما مراتب دوستی من را نسبت به خود به خوبی می‌دانید، مطلبی به گوش من رسیده است که خود را مدیون به ابلاغ آن می‌دانم، تا مراتب خیر خواهی را انجام داده باشم، اما خواهش من این است که از من نقل نکنید! گفتند: مطمئن باش! گفت: آیا می‌دانید جماعت یهود، از ماجرای شما با محمد صلی الله علیه و آله پشیمان شده‌اند و رسولی نزد او فرستاده‌اند که ما از کار خود پشیمانیم، آیا کافی است که ما گروهی از اشراف قبیله قریش و غطفان را برای تو گروگان بگیریم، دست بسته به تو بسپاریم تا گردن آنها را بزنی، سپس در کنار تو خواهیم بود تا آنها را ریشه کن کنیم، محمد نیز با این پیشنهاد موافقت کرده است، بنابراین اگر یهود به سراغ شما بفرستند و گروگانهایی بخواهند، حتی یک نفر هم به آنها ندهید که خطر جدی است! سپس به سراغ طایفه غطفان که طایفه خود او بودند آمد، گفت: شما اصل و نسب مرا به خوبی می‌دانید، من به شما عشق می‌ورزم و فکر نمی‌کنم کمترین تردیدی در خلوص نیت من داشته باشید. گفتند: راست می‌گویی، حتما چنین است! گفت: سخنی دارم به شما می‌گویم اما از من نشنیده باشید! گفتند: مطمئن باش، حتما چنین خواهد بود، چه خبر؟ نعیم همان مطلبی را که برای قریش گفته بود دایره به پشیمانی یهود و تصمیم بر گروگان‌گیری مو به مو برای آنها شرح داد و آنها را از عاقبت این کار بر حذر داشت. اتفاقاً شب شنبه‌ای بود. (از ماه شوال سال ۵ هجری) که ابو سفیان و سران غطفان گروهی را نزد یهود بنی قریظه فرستادند و گفتند: حیوانات ما در اینجا دارند تلف حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۶۳۲ می‌شوند و اینجا برای ما جای توقف نیست، فردا صبح حمله را باید آغاز کنیم، تا کار یکسره شود. یهود در پاسخ گفتند: فردا شنبه است و ما دست به هیچکاری نمی‌زنیم، بعلاوه ما از این بیم داریم که اگر جنگ به شما فشار آورده به شهرهای خود باز گردید و ما را در اینجا تنها بگذارید، شرط‌همکاری ما آن است که گروهی را به عنوان گروگان به دست ما بسپارید. هنگامی که این خبر به طایفه قریش و غطفان رسید گفتند: به خدا سوگند معلوم می‌شود نعیم بن مسعود راست می‌گفت، خبری در کار است! رسولانی به سوی یهود فرستادند و گفتند به خدا حتی یک نفر را هم به شما نخواهیم داد و اگر مایل به جنگ هستید، بسم الله! بنو قریظه هنگامی که از این خبر آگاه شدند گفتند که راستی نعیم بن مسعود چه حرف حقی زد؟ اینها قصد جنگ ندارند، حيله‌ای در کار است، می‌خواهند غارتی کنند و به شهرهای خود باز گردند و شما را در برابر محمد صلی الله علیه و آله تنها بگذارند، سپس پیام دادند که حرف همان است که گفتیم، به خدا تا گروگان نسپارید، جنگ نخواهیم کرد، قریش و غطفان هم بر سر حرف خود اصرار ورزیدند و در میان آنها اختلاف افتاد و در همان ایام بود که شبانه طوفان سرد زمستانی در گرفت آنچنان که خیمه‌های آنها را بهم ریخت و دیگها را از اجاق به روی زمین افکند. این عوامل دست به دست هم داد و همگی دست و پا را جمع کردند و فرار را بر قرار ترجیح دادند، به گونه‌ای که حتی یک نفر از آنها در میدان جنگ باقی نماند. ح- داستان حدیفة در بسیاری از تواریخ

آمده است حذیفه یمانی می‌گوید: ما در روز جنگ خندق آنقدر گرسنگی و خستگی و وحشت دیدیم که خدا می‌داند، شبی از شبها (بعد از آنکه در میان لشکر احزاب اختلاف افتاد) پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: آیا کسی از شما هست که مخفیانه به لشکرگاه دشمن برود و خبری از آنان بیاورد، تا رفیق من در بهشت باشد. حذیفه می‌گوید: به خدا سوگند هیچکس به خاطر شدت وحشت و خستگی و گرسنگی از جا برنخاست. هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله چنین دید مرا صدا زد، من خدمتش آمدم فرمود: برو، خبر حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۶۳۳ این گروه را برای من بیاور ولی هیچ کار دیگری در آنجا انجام مده تا باز گردی. من آمدم در حالی که طوفان سختی می‌وزید و این لشکر الهی آنها را در هم می‌کوبید، خیمه‌ها در برابر تند باد فرو می‌ریخت و آتش‌ها در بیابان پراکنده می‌شد و ظرف‌های غذا و ازگون می‌گشت، ناگهان شبح ابو سفیان را دیدم که در میان آن ظلمت و تاریکی فریاد می‌زند ای قریش هر کدام دقت کند کنار دستی خود را بشناسد، بیگانه‌ای در اینجا نباشد، من پیشدستی کردم و به کسی که در کنارم بود گفتم: تو کیستی؟ گفت: من فلاخی هستم، گفتم بسیار خوب. سپس ابو سفیان گفت: به خدا سوگند اینجا جای توقف نیست، شترها و اسب‌های ما از دست رفتند، یهود بنی قریظه پیمان خود را شکستند و این باد و طوفان چیزی برای ما نگذاشت. سپس با سرعت به سراغ مرکب خود رفت و آن را از زمین بلند کرد تا سوار شود به قدری شتاب‌زده بود که مرکب روی سه پای خود ایستاد، هنوز عقاب از پای دیگرش نگشوده بود من فکر کردم با یک تیر حساب او را برسم تیر را به چله کمان گذاردم، همین که خواستم رها کنم، به یاد سخن پیامبر صلی الله علیه و آله افتادم که فرمود: دست از پا خطا مکن و برگرد و تنها خبر برای من بیاور، من باز گشتم و ماجرا را عرض کردم. پیامبر صلی الله علیه و آله عرض کرد: «اللَّهُمَّ أَنْتَ مُنَزَّلُ الْكِتَابِ، سَرِيعُ الْحِسَابِ، اهْزِمِ الْأَحْزَابِ، اللَّهُمَّ اهْزِمْهُمْ وَزَلِّزْلُهُمْ»؛ «خداوندا تو نازل کننده کتابی و سریع الحسابی، خودت احزاب را نابود کن. خداوندا! آنها را نابود و متزلزل فرمای!» ط- پیامدهای جنگ احزاب جنگ احزاب نقطه عطفی در تاریخ اسلام بود و توازن نظامی و سیاسی را برای همیشه به نفع مسلمانان بهم زد، به‌طور خلاصه می‌توان پیامدهای پربار این جنگ را در چند جمله بیان کرد: الف- ناکام ماندن آخرین تلاش دشمن و در هم شکسته شدن برترین قدرت نهایی آنها. حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۶۳۴ ب- رو شدن دست منافقین و افشاگری کامل در مورد این دشمنان خطرناک داخلی. ج- جبران خاطره دردناک شکست احد. د- ورزیدگی مسلمانان و افزایش هیبت آنان در قلوب دشمنان. ه- بالا رفتن سطح روحیه و معنویت مسلمین به خاطر معجزات بزرگی که در آن میدان مشاهده کردند. و- تثبیت موقعیت پیامبر صلی الله علیه و آله در داخل و خارج مدینه. ز- فراهم شدن زمینه برای تصفیه مدینه از شر یهود بنی قریظه.

۲- پیامبر صلی الله علیه و آله

رسول خدا صلی الله علیه و آله اسوه و قدوه بود، می‌دانیم انتخاب فرستادگان خدا از میان انسان‌ها به خاطر آن است که بتوانند سرمشق عملی برای امت‌ها باشند، چرا که مهمترین و مؤثرترین بخش تبلیغ و دعوت انبیاء، دعوتهای عملی آنها است و به همین دلیل دانشمندان اسلام، معصوم بودن را شرط قطعی مقام نبوت دانسته‌اند و یکی از براهین آن، همین است که آنها باید اسوه ناس و قدوه خلق باشند. قابل توجه اینکه تاسی به پیامبر صلی الله علیه و آله که در آیات مورد بحث آمده به صورت مطلق ذکر شده که تاسی در همه زمینه‌ها را شامل می‌شود، هر چند شان نزول آن جنگ احزاب است و می‌دانیم شان نزولها هرگز، مفاهیم آیات را محدود به خود نمی‌کند. و لذا در احادیث اسلامی می‌بینیم که در مسأله تاسی، مهمترین و ساده‌ترین مسائل مطرح شده است. در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام می‌خوانیم: «وَلَا تَنْزِلُوا عَلَيَّ إِلَّا بِطَرَفِي وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ» (و لآن الصبر علی ولایة الأمر، مفروض لِقَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ لَنَبِيٍّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآلِهِ فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُو الْعَرْصِ مِنَ الرُّسُلِ وَ إِيْجَابُهُ مِثْلُ ذَلِكَ عَلَى أَوْلِيَاءِهِ وَ أَهْلِ طَاعَتِهِ بِقَوْلِهِ: ... لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ؛ «صبر و شکیبایی بر حاکمان اسلامی واجب است، چرا که خداوند به پیامبرش دستور می‌دهد شکیبایی کن آنچنان که پیامبران اولوا

العزم شکیبایی کردند و همین معنی را بر دوستان و اهل طاعتش با دستور به تأسی جستن به پیامبر واجب فرموده است. حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۶۳۵ در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام آمده است که فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله هنگامی که نماز عشا را می‌خواند، آب وضو و مسواکش را بالای سرش می‌گذاشت و سر آن را می‌پوشانید ... سپس کیفیت نماز شب خواندن پیامبر صلی الله علیه و آله را بیان می‌فرماید و در آخر آن می‌گوید: لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ ... و به راستی اگر پیامبر صلی الله علیه و آله در زندگی ما، اسوه باشد، در ایمان و توکلش، در اخلاص و شجاعتش، در نظم و نظافتش و در زهد و تقوایش، به کلی برنامه‌های زندگی ما دگرگون خواهد شد و نور و روشنایی سراسر زندگی ما را فرا خواهد گرفت. امروز بر همه مسلمانان، مخصوصاً جوانان با ایمان و پرجوش فرض است که سیره پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله را مو به مو بخوانند و به خاطر بسپارند و او را در همه چیز قدوه و اسوه خود سازند، که مهمترین وسیله سعادت و کلید فتح و پیروزی همین است.

۳- بسیار یاد خدا کنید

توصیه به یاد کردن خداوند و مخصوصاً ذکر کثیر کرارا در آیات قرآن وارد شده است و در اخبار اسلامی نیز اهمیت فراوان به آن داده شده، تا آنجا که در حدیثی از ابوذر می‌خوانیم که می‌گوید: وارد مسجد شدم و به حضور پیامبر صلی الله علیه و آله رسیدم ... به من فرمود: «عَلَيْكَ بِتِلَاوَةِ كِتَابِ اللَّهِ وَ ذِكْرِ اللَّهِ كَثِيرًا فَإِنَّهُ ذِكْرٌ لَكَ فِي السَّمَاءِ وَ نُورٌ لَكَ فِي الْأَرْضِ»؛ «بر تو باد که قرآن را تلاوت کنی و خدا را بسیار یاد نمایی که این سبب می‌شود که در آسمانها (فرشتگان) یاد تو کنند و نوری است برای تو در زمین». در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام چنین آمده: «إِذَا ذَكَرَ الْعَبْدُ رَبَّهُ فِي الْيَوْمِ مَرَّةً كَانَ ذَلِكَ كَثِيرًا»؛ «۱» «هنگامی که انسان خدا را در روز یکصد بار یاد کند، این ذکر کثیر محسوب می‌شود». و نیز در حدیثی از پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله نقل شده که به یارانش فرمود: «أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِخَيْرِ أَعْمَالِكُمْ لَكُمْ أَرْفَعَهَا فِي دَرَجَاتِكُمْ وَ أَرْكَأَهَا عِنْدَ مَلِكِكُمْ وَ خَيْرٌ لَكُمْ مِنَ الدِّيْنَارِ وَ الدَّرْهَمِ وَ خَيْرٌ لَكُمْ مِنْ أَنْ تَلْقَوْا عَدُوَّكُمْ فَتَقْتُلُوهُمْ وَ يَقْتُلُوكُمْ فَقَالُوا بَلَى فَقَالَ حَجَّ وَ حَرَمِينَ شَرِيفِينَ فِي تَفْسِيرِ نَمُونِه، ص: ۶۳۶ ذِكْرُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ كَثِيرًا»؛ «۱» «آیا بهترین اعمال و پاکیزه‌ترین کارهای شما را نزد پروردگار به شما بگویم؟، عملی که برترین درجه شما است و بهتر از دینار و درهم و حتی بهتر از جهاد و شهادت در راه خدا است؟ عرض کردند: آری، فرمود: خدا را بسیار یاد کردن». ولی هرگز نباید تصور کرد که منظور از ذکر پروردگار با این همه فضیلت تنها ذکر زبانی است، بلکه در روایات اسلامی تصریح شده که منظور علاوه بر این ذکر قلبی و عملی است؛ یعنی هنگامی که انسان در برابر کار حرامی قرار می‌گیرد به یاد خدا بیفتد و آن را ترک گوید. هدف این است که خدا در تمام زندگی انسان حضور داشته باشد و نور پروردگار تمام زندگی او را فرا گیرد، همواره به او بیندیشد و فرمان او را نصب العین سازد. مجالس ذکر مجالسی نیست که گروهی بی‌خبر گرد هم آیند و به عیش و نوش پردازند و در ضمن مشتی اذکار اختراعی عنوان کنند و بدعت‌هایی را رواج دهند و اگر در حدیث می‌خوانیم که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «بَادِرُوا إِلَيَّ رِيَاضِ الْجَنَّةِ»؛ «به سوی باغهای بهشت بشتابید». یاران عرض کردند: «يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ مَا رِيَاضُ الْجَنَّةِ؟»؛ «۲» «باغهای بهشت چیست؟ فرمود: «حَلَقُ الذُّكْرِ» «مجالس ذکر است.» منظور جلساتی است که در آن علوم اسلامی احیا شود و بحثهای آموزنده و تربیت کننده مطرح گردد، انسانها در آن ساخته شوند و گنهکاران پاک گردند و به راه خدا آیند. «۳» حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۶۳۷

غزوه بنی قریظه یک پیروزی بزرگ دیگر

وَ أَنْزَلَ الَّذِينَ ظَاهَرُوهُمْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ صَيَاصِيهِمْ وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ فَرِيقًا تَقْتُلُونَ وَ تَأْسِرُونَ فَرِيقًا (۲۶) وَ أَوْزَنَّاكُمْ أَرْضَهُمْ

و ديارَهُمْ وَ أَمْوَالَهُمْ وَ أَرْضاً لَمْ تَطَّوُّهَا وَ كَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرًا (۲۷) «۱» ۲۶- خداوند گروهی از اهل کتاب را که از آنها (مشرکان عرب) حمایت کردند از قلعه‌های محکمشان پایین کشید و در دلهای آنها رعب افکند (کارشان به جایی رسید که) گروهی را به قتل می‌رساندید و گروهی را اسیر می‌کردید. ۲۷- و زمینها و خانه‌هایشان را در اختیار شما گذاشت و (همچنین) زمینی را که هرگز در آن گام نهاده بودید و خداوند بر هر چیزی قادر است. در مدینه سه طایفه معروف از یهود زندگی می‌کردند: بنی قریظه، بنی النضیر و بنی قینقاع. هر سه گروه با پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله پیمان بسته بودند که با دشمنان او همکاری و به نفع آنها جاسوسی نکنند و با مسلمانان همزیستی مسالمت‌آمیز داشته باشند ولی طایفه بنی قینقاع در سال دوم هجرت و طایفه بنی نضیر در سال چهارم هجرت، هر کدام به بهانه‌ای پیمان خود را شکستند و به مبارزه رویاروی با پیامبر صلی الله علیه و آله دست زدند، سرانجام مقاومت حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۶۳۸ آنها در هم شکست و از مدینه بیرون رانده شدند. بنی قینقاع به سوی اذرعات شام رفتند و بنی نضیر، قسمتی به سوی خیبر و بخشی به سوی شام رانده شدند. بنابر این در سال پنجم هجرت که غزوه احزاب رخ داد، تنها طایفه بنی قریظه در مدینه باقی مانده بودند و همانگونه که در تفسیر آیات هفده گانه جنگ احزاب گفتیم آنها در این میدان پیمان خود را شکستند، به مشرکان عرب پیوستند و به روی مسلمانان شمشیر کشیدند. پس از پایان غزوه احزاب و عقب‌نشینی رسوای قریش و غطفان و سایر قبائل عرب از مدینه، طبق روایات اسلامی پیامبر صلی الله علیه و آله به منزل بازگشت و لباس جنگ از تن در آورد و به شستشوی خویشتن مشغول شد، در این هنگام جبریل به فرمان خدا بر او وارد شد و گفت: چرا سلاح بر زمین گذاردی؟ فرشتگان آماده پیکارند، هم اکنون باید به سوی بنی قریظه حرکت کنی و کار آنها یکسره شود. به راستی هیچ فرصتی برای رسیدن به حساب بنی قریظه بهتر از این فرصت نبود، مسلمانان گرم پیروزی و بنی قریظه، گرفتار وحشت شدید شکست و دوستان آنها از طوائف عرب خسته و کوفته و با روحیه‌ای بسیار ضعیف در حال هزیمت به شهر و دیار خود بودند و کسی نبود که از آنها حمایت کند. به هر حال منادی از طرف پیامبر صلی الله علیه و آله صدا زد که پیش از خواندن نماز عصر به سوی بنی قریظه حرکت کنید، مسلمانان به سرعت آماده جنگ شدند و تازه آفتاب غروب کرده بود که قلعه‌های محکم بنی قریظه را در حلقه محاصره خود در آوردند. بیست و پنج روز این محاصره به طول انجامید و بعداً چنانکه در نکته‌ها خواهد آمد همگی تسلیم شدند، گروهی به قتل رسیدند و پیروزی بزرگ دیگری بر پیروزی مسلمانان افزوده شده و سرزمین مدینه برای همیشه از لوٹ وجود این اقوام منافق و دشمنان سرسخت لجوج پاک گردید. آیات مورد بحث اشاره فشرده و دقیقی به این ماجرا است و همانگونه که گفتیم این آیات، بعد از حصول پیروزی نازل شد و خاطر این ماجرا را به صورت یک نعمت و موهبت بزرگ الهی شرح داد. حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۶۳۹ نخست می‌فرماید: خداوند گروهی از اهل کتاب را که از مشرکان عرب حمایت کردند از قلعه‌های محکمشان پایین کشید و أَنْزَلَ الَّذِينَ ظَاهَرُوهُمْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ صَيَاصِيهِمْ صیاصی جمع صیصیه به معنی قلعه‌های محکم است سپس به هر وسیله دفاعی نیز اطلاق شده است، مانند شاخ گاو و شاخکی که در پای خروس است. اینجا روشن می‌شود که یهود قلعه‌های خود را در کنار مدینه در نقطه مرتفعی ساخته بودند و بر فراز برجهای آنها دفاع از خویشتن مشغول می‌شدند. (تعبیر به انزل پایین آورد نیز ناظر به همین معنی است). سپس می‌افزاید: خداوند در دلهای آنها ترس و رعب افکند و قَدَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ و سرانجام کارشان به جایی رسید که گروهی را به قتل می‌رساندید و گروهی را اسیر می‌کردید ... فَرِيقًا تَقْتُلُونَ وَ تَأْسِرُونَ فَرِيقًا و زمینها و خانه‌ها و اموال آنها را در اختیار شما گذارد ... وَ أَوْرَثَكُمْ أَرْضَهُمْ وَ دِيَارَهُمْ این چند جمله فشرده‌ای از تمام نتایج غزوه بنی قریظه است که گروهی از این خیانتکاران به دست مسلمانان کشته شدند و گروهی به اسارت در آمدند و غنائم فراوانی از جمله زمینها و خانه و اموالشان به مسلمانان رسید. تعبیر به ارث از این غنائم به خاطر آن است که مسلمانان زحمت چندانی برای آن نکشیدند و به آسانی آنها غنیمت که نتیجه سالیان دراز ظلم و بیدادگری یهود و استثمار آنها در مدینه بود به دست مسلمین افتاد. در پایان آیه می‌فرماید: همچنین زمینی در اختیار شما قرار داد که هرگز در

آن گام نهاده بودید ... و أَرْضًا لَمْ تَطَّوْهَا ... و خداوند بر هر چیزی قادر و توانا است ... وَ كَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرًا. در اینکه منظور از ارضاً لم تطَّوْها کدام سرزمین است؟ در میان مفسران گفتگو است: بعضی آن را اشاره به سرزمین خیبر دانسته‌اند که بعداً به دست مسلمانان فتح شد. بعضی اشاره به سرزمین مکه. حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۶۴۰ بعضی آن را سرزمین روم و ایران می‌دانند. و بعضی آن را اشاره به تمام سرزمینهایی می‌دانند که از آن روز به بعد تا روز قیامت در قلمرو مسلمین قرار گرفت. ولی هیچیک از این احتمالات با ظاهر آیه سازگار نیست، چرا که آیه به قرینه فعل ماضی که در آن آمده «أورثکم» شاهد بر این است که این زمین در همین ماجرای جنگ بنی قریظه به تصرف مسلمین در آمد، بعلاوه سرزمین مکه که یکی از تفاسیر است سرزمینی نبود که مسلمانان در آن گام نهاده باشند در حالی که قرآن می‌گوید: زمینی را در اختیارتان گذارد که در آن گام نهاده بودید. ظاهراً این جمله اشاره به باغات و اراضی مخصوصی است که در اختیار بنی قریظه بود و احدی حق ورود به آن را نداشت، چرا که یهود در حفظ و انحصار اموال خود سخت می‌کوشیدند. و اگر از ماضی بودن این فتح و پیروزی صرف نظر کنیم، تناسب بیشتری با سرزمین خیبر دارد که به فاصله نه چندان زیادی از طایفه یهود گرفته شد و در اختیار مسلمین قرار گرفت (جنگ خیبر در سال هفتم هجرت واقع شد).

نکته‌ها:

۱- ریشه اصلی غزوه بنی قریظه

قرآن مجید گواه بر این است که عامل اصلی این جنگ همان پشتیبانی یهود بنی قریظه از مشرکان عرب در جنگ احزاب بود (زیرا می‌فرماید: ... الَّذِينَ ظَاهَرُوهُمْ ...؛ کسانی که از آنها پشتیبانی کردند ...). علاوه بر این اصولاً یهود در مدینه ستون پنجمی برای دشمنان اسلام محسوب می‌شدند، در تبلیغات ضد اسلامی کوشا بودند و هر فرصت مناسبی را که برای ضربه زدن به مسلمین پیش می‌آمد غنیمت می‌شمردند. همانگونه که گفتیم از طوائف سه گانه یهود (بنی قینقاع و بنی نضیر و بنی قریظه) تنها گروه سوم به هنگام جنگ احزاب باقی مانده بودند و گروه اول و دوم به ترتیب در سالهای دو و چهار هجری بر اثر پیمان شکنی، محکوم و از مدینه رانده شدند و حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۶۴۱ می‌بایست این گروه سوم که از همه آشکارتر به پیمان شکنی و پیوستن به دشمنان اسلام دست زدند به کیفر اعمال ناجوانمردانه خود برسند و کیفر جنایات خود را ببینند.

۲- ماجرای غزوه بنی قریظه

گفتیم پیامبر صلی الله علیه و آله بلافاصله بعد از پایان جنگ احزاب، مأمور شد حساب یهود بنی قریظه را روشن سازد، می‌نویسند: آنچنان مسلمانان برای حضور در منطقه دژهای بنی قریظه عجله کردند که حتی بعضی از نماز عصرشان غافل شدند و بناچار آن را بعداً قضا کردند، پیامبر صلی الله علیه و آله دستور محاصره دژهای آنها را صادر کرد، بیست و پنج روز محاصره به طول کشید، خداوند رعب و وحشت شدیدی - همانگونه که قرآن می‌گوید- به دل‌های آنها افکند. کعب بن اسد که از سران یهود بود، گفت: من یقین دارم که محمد صلی الله علیه و آله ما را رها نخواهد کرد، تا با ما پیکار کند، من به شما یکی از سه پیشنهاد را می‌کنم هر کدام را خواستید برگزینید: پیشنهاد اولم این است که دست در دست این مرد بگذاریم و به او ایمان بیاوریم و پیروی کنیم؛ زیرا برای شما ثابت شده است که او پیامبر خدا است و نشانه‌های او را در کتب خود می‌یابید در این صورت جان و مال و فرزندان و زنان شما محفوظ خواهد بود. گفتند: ما هرگز دست از حکم تورات بر نخواهیم داشت و چیزی به جای آن نخواهیم پذیرفت. گفت: اکنون که این پیشنهاد را نپذیرفتید بیایید و کودکان و زنان خود را با دست خود به قتل برسانید تا فکر ما از ناحیه آنها راحت

شود! سپس شمشیر بر کشید و با محمد و یارانش بجنگیم، تا ببینیم خدا چه می‌خواهد؟ اگر کشته شدیم از ناحیه زن و فرزند نگرانی نداریم و اگر پیروز شویم زن و فرزند بسیار است! گفتند ما این بیچاره‌ها را با دست خود به قتل برسانیم؟! بعد از اینها زندگی برای ما ارزش ندارد. کعب بن اسد گفت حال که این را هم نپذیرفتید امشب شب شنبه است محمد صلی الله علیه و آله و یارانش گمان می‌کنند امشب حمله‌ای نخواهیم کرد بیاییم و آنها را غافلگیر کنیم، شاید پیروز شویم. حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۶۴۲ گفتند این کار را هم نخواهیم کرد ما هرگز احترام شنبه را ضایع نمی‌کنیم. کعب گفت هیچ یک از شما از آن روزی که از مادر متولد شده حتی یک شب آدم عاقلی نبوده است! بعد از این ماجرا آنها از پیامبر صلی الله علیه و آله تقاضا کردند ابو لبابه را نزد آنان فرستد تا با او مشورت کنند. هنگامی که ابو لبابه نزد آنان آمد زنان و بچه‌های یهود در مقابل او به گریه افتادند، او تحت تأثیر قرار گرفت، مردان گفتند: صلاح می‌دانی ما تسلیم حکم محمد صلی الله علیه و آله شویم؟ ابو لبابه گفت آری ولی در همین حال اشاره به گلوی خود کرد؛ یعنی همه شما را خواهد کشت! ابو لبابه همین که از آنجا حرکت کرد به خیانت خود متوجه شد، به سوی پیامبر صلی الله علیه و آله نیامد، مستقیماً به مسجد رفت و خود را به یکی از ستون‌های مسجد بست و گفت از جای خود حرکت نمی‌کنم تا خداوند توبه مرا بپذیرد. سرانجام خداوند گناه او را به خاطر صداقتش بخشید و آیه ... وَ آخِرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ ... در این باره نازل شد (سوره توبه آیه ۱۰۲). سرانجام یهود بنی قریظه ناچار بدون قید و شرط تسلیم شدند پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود آیا راضی هستید هر چه سعد بن معاذ در باره شما حکم کند اجرا نمایم؟ (آنها راضی شدند). سعد بن معاذ گفت: اکنون موقعی رسیده که سعد بدون در نظر گرفتن ملامت ملامت کنندگان حکم خدا را بیان کند. سعد هنگامی که از یهود مجدداً اقرار گرفت که هر چه او حکم کند خواهند پذیرفت چشم خود را بر هم نهاد و رو به سوی آن طرف که پیامبر صلی الله علیه و آله ایستاده بود کرد عرض کرد شما هم حکم مرا می‌پذیرید؟ فرمود: آری، گفت: من می‌گویم آنها که آماده جنگ با مسلمانان بودند (مردان بنی قریظه) باید کشته شوند و فرزندان و زنانشان اسیر و اموالشان تقسیم گردد، اما گروهی از آنان اسلام را پذیرفتند و نجات یافتند.

۳- پیامدهای غزوه بنی قریظه

پیروزی بر این گروه ستمگر و لجوج نتایج پر باری برای مسلمانان داشت از جمله: الف- پاک شدن جبهه داخلی مدینه و آسوده شدن خاطر مسلمانان از جاسوسهای یهود. ب- فرو ریختن پایگاه مشرکان عرب در مدینه و قطع امید آنان از شورش از درون. حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۶۴۳ ج- تقویت بنیه مالی مسلمین به وسیله غنائم این جنگ. د- هموار شدن راه پیروزیهای آینده، مخصوصاً فتح خیبر! ه- تثبیت موقعیت حکومت اسلامی در نظر دوست و دشمن در داخل و خارج مدینه.

۴- تعبیرات بر معنی آیات

از جمله تعبیراتی که در آیات فوق به چشم می‌خورد این است که در مورد کشته شدگان این جنگ می‌گوید: ... فَرِيقًا تَقْتُلُونَ ... یعنی فریقاً را مقدم بر تقتلون می‌دارد در حالی که در مورد اسیران فریقاً را از فعل آن یعنی تاسرون مؤخر داشته است، بعضی از مفسران در تفسیر آن گفته‌اند این به خاطر آن است که در مسأله کشته شدگان، تکیه بیشتر روی اشخاص است چرا که سران بزرگ آنها در این گروه بودند ولی در مورد اسارت، افراد سرشناسی نبودند که روی آنها تکیه کند، بعلاوه این تقدیم و تاخیر، سبب شده که قتل و اسیر (کشتن و اسارت) که دو عامل پیروزی بر دشمن است در کنار هم قرار گیرند و تناسب در میان آنها رعایت شود. و نیز در نخستین آیه مورد بحث، پایین آوردن یهود را از قلعه‌هایشان، قبل از جمله قذف فی قلوبهم الرعب (خداوند در دل‌های آنها رعب وحشت افکند) ذکر کرده است، در حالی که ترتیب طبیعی بر خلاف این است؛ یعنی نخست ایجاد رعب می‌شود سپس پایین

آمدن از آن قلعه‌های محکم، این به خاطر آن است که آنچه به حال مسلمانان مهم و شادی بخش بوده و هدف اصلی را تشکیل داده است، در هم شکستن قلعه‌های بسیار مستحکم آنها بوده است. تعبیر به ... وَ أَوْزَنُكُمْ أَرْضَهُمْ ... و دیارهم نیز بیانگر این حقیقت است که شما بی آنکه زحمت چندانی برای این جنگ متحمل شوید خداوند زمینها و خانه‌ها و اموال آنان را در اختیارتان قرار داد. و بالاخره تکیه بر قدرت خداوند در آخرین آیه ... وَ كَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرًا اشاره به این است که او یک روز وسیله باد و طوفان و لشکر نامریی، احزاب را شکست داد و روز دیگر با لشکر رعب و وحشت، حامیان آنها یعنی یهود بنی قریظه را در هم شکست «۱». حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۶۴۵

عمره القضاء

عمره القضاء همان عمره‌ای است که پیامبر صلی الله علیه و آله سال بعد از حدیبیه؛ یعنی در ذی القعدة سال هفتم هجرت (درست یک سال بعد از آنکه مشرکان آنها را از ورود به مسجدالحرام بازداشتند) به اتفاق یارانش انجام داد و نامگذاری آن به این نام به خاطر آن است که در حقیقت قضای سال قبل محسوب می‌شد. توضیح اینکه، طبق یکی از مواد قرار داد حدیبیه، برنامه این بود که مسلمانان در سال آینده مراسم عمره و زیارت خانه خداوند را آزادانه انجام دهند ولی بیش از سه روز در مکه توقف نکنند و در این مدت سران قریش و مشرکان سرشناس مکه از شهر خارج شوند (تا هم از درگیری احتمالی پرهیز شود و هم آنها که به خاطر کینه‌توزی و تعصب یارای دیدن منظره عبادت توحیدی مسلمانان را نداشتند آن را نبینند!). در بعضی از تواریخ آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله با یارانش محرم شدند و با شترهای قربانی حرکت کردند و تا نزدیکی طهران رسیدند، در این هنگام پیامبر صلی الله علیه و آله یکی از یارانش را به نام محمد بن مسلمه با مقدار قابل توجهی اسب‌های سواری و اسلحه پیشاپیش خود فرستاد، هنگامی که مشرکان این برنامه را دیدند، شدیداً ترسیدند و گمان کردند که حضرت صلی الله علیه و آله می‌خواهد با آنها نبرد کند و قرار داد دهساله خود را نقض نماید. این خبر را به اهل مکه دادند، اما هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله نزدیک مکه رسید، دستور داد تیرها و نیزه و سلاح‌های دیگر را به سرزمینی که یاجج نام داشت منتقل سازند و خود و یارانش تنها با شمشیر آن هم غلاف کرده وارد مکه شدند. حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۶۴۶ اهل مکه هنگامی که این عمل را دیدند، خوشحال شدند که به وعده وفا شده (گویا اقدام پیغمبر صلی الله علیه و آله هشدار بود برای مشرکان که اگر بخواهند نقض عهد کنند و توطئه‌ای بر ضد مسلمانان بچینند آنها قدرت مقابله با آن را دارند). رؤسای مکه از مکه خارج شدند تا این مناظر را که برای آنها دلخراش بود نبینند ولی بقیه اهل مکه از مردان و زنان و کودکان در مسیر راه و در پشت بام‌ها و در اطراف خانه خداوند جمع شده بودند تا مسلمانان و مراسم عمره آنها را ببینند. پیامبر صلی الله علیه و آله با ابهت خاصی وارد مکه شد و شتران قربانی فراوانی همراه داشت، با نهایت محبت و ادب با اهل مکه رفتار کرد و دستور داد مسلمانان به هنگام طواف با سرعت حرکت کنند و احرامی را کمی کنار بزنند، تا شانه‌های نیرومند و ستبر آنها آشکار شود و این صحنه در روح و فکر مردم مکه به عنوان دلیل زنده‌ای از قدرت و قوت و رشادت مسلمانان اثر گذارد. مجموعاً عمره القضاء هم عبادت بود و هم نمایش قدرت و باید گفت که بذرفتح مکه که در سال بعد روی داد در همان ایام پاشیده شد و زمینه را کاملاً برای تسلیم مکیان در برابر اسلام فراهم ساخت. این وضع به قدری برای سران قریش ناگوار بود که پس از گذشتن سه روز کسی را فرستادند خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله که طبق قرار داد باید هر چه زودتر مکه را ترک کند. جالب اینکه پیغمبر صلی الله علیه و آله زن بیوه‌ای را از زنان مکه که با بعضی از سران معروف قریش خویشاوندی داشت، به ازدواج خود در آورد تا طبق رسم عرب پیوند خود را با آنها مستحکم کرده و از عداوت و مخالفت آنها بکاهد. هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله پیشنهاد خروج از مکه را شنید فرمود: من مایلم برای مراسم این ازدواج غذایی تهیه کنم و از شما دعوت نمایم کاری که اگر انجام می‌شد نقش مؤثری در نفوذ بیشتر پیامبر صلی الله علیه و آله در قلوب آنها داشت

ولی آنها نپذیرفتند و این دعوت را رسماً رد کردند. «۱» و «۲» حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۶۴۷

صلح حدیبیه

و قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ (۱۹۰) وَ اقْتُلُوهُمْ حَيْثُ تَقْتُلُوهُمْ وَ اَخْرِجُوهُمْ مِنْ حَيْثُ اَخْرِجُوهُمْ وَ الْفِتْنَةُ اَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ وَ لَا تُقَاتِلُوهُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ حَتَّى يُقَاتِلُوَكُمْ فِيهِ فَإِنْ قَاتَلُوكُمْ فَاقْتُلُوهُمْ كَذَلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ (۱۹۱) فَإِنْ اَنْتَهُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۱۹۲) وَ قَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَ يَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ فَإِنْ اَنْتَهُوا فَلَا عُدْوَانَ اِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ (۱۹۳) «۱» ۱۹۰- و در راه خدا، با کسانی که با شما می‌جنگند، نبرد کنید! و از حد تجاوز نکنید، که خدا تعدی کنندگان را دوست نمی‌دارد! ۱۹۱- و آنها را [بت پرستانی که از هیچ‌گونه جنایتی باکی ندارند] هر کجا یافتید، به قتل برسانید! و از آنجا که شما را بیرون ساختند [مکه، آنها را بیرون کنید و فتنه (و بت پرستی) از کشتار هم بدتر است! و با آنها، در نزد مسجدالحرام (در منطقه حرم)، جنگ نکنید! مگر اینکه در آن جا با شما بجنگند. پس اگر (در آن جا) با شما پیکار کردند، آنها را به قتل برسانید! چنین است حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۶۴۸ جزای کافران! ۱۹۲- و اگر خودداری کردند، خداوند آمرزنده و مهربان است. ۱۹۳- و با آنها پیکار کنید! تا فتنه (و بت پرستی و سلب آزادی از مردم)، باقی نماند و دین، مخصوص خدا گردد. پس اگر (از روش نادرست خود) دست برداشتند، (مزاحم آنها نشوید! زیرا) تعدی جز بر ستمکاران روا نیست.

شان نزول:

بعضی از مفسران، دو شان نزول برای نخستین آیه از این آیات نقل کرده‌اند. نخست اینکه این آیه اولین آیه‌ای بود که در باره جنگ با دشمنان اسلام نازل شد و پس از نزول این آیه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله با آنها که از در پیکار در آمدند، پیکار کرد و نسبت به آنان که سر جنگ نداشتند خودداری می‌کرد و این ادامه داشت تا دستور اقتلوا المشرکین که اجازه پیکار با همه مشرکان را می‌داد نازل شد. «۱» دوم شان نزولی است که از ابن عباس نقل شده که این آیه در مورد صلح حدیبیه نازل گردید و جریان چنین است که رسول خدا صلی الله علیه و آله با ۱۴۰۰ نفر از یاران خود، آماده عمره شدند، چون به سرزمین حدیبیه (محلی است در نزدیکی مکه) رسیدند، مشرکان از ورود آنها به مکه و انجام مناسک عمره، ممانعت کردند و پس از گفتگوی زیاد با پیامبر صلی الله علیه و آله مصالحه کردند، که سال بعد برای انجام عمره به مکه بیایند و آنان مکه را سه روز برای او و مسلمانان خالی خواهند کرد تا طواف خانه خدا کنند. سال بعد هنگامی که آماده رفتن به مکه شدند، از این خائف بودند که مشرکان به وعده خود وفا نکنند و مانع شوند و جنگی به وقوع پیوندد و در صورت وقوع حادثه یا جنگ، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از مقاتله در ماه حرام ناراحت بود، که آیه فوق در این مورد نازل شد و دستور داد که اگر دشمن نبرد را شروع کند شما هم در برابر او به مبارزه برخیزید. «۲» به نظر می‌رسد که شان نزول اول مناسب آیه اول و شان نزول دوم مناسب آیات بعد حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۶۴۹ است ولی به هر حال مفهوم آیات دلالت دارد که همه با هم، یا با فاصله کمی نازل شده است.

فرمان جنگ با ستمکاران

در نخستین آیه، قرآن دستور مقاتله و مبارزه با کسانی که شمشیر به روی مسلمانان می‌کشند صادر کرده و به آنان اجازه داده است که برای خاموش ساختن دشمنان دست به اسلحه ببرند و به تعبیر دیگر دوران صبر و شکیبایی مسلمانان تمام شده بود و به قدر کافی قوت و قدرت پیدا کرده بودند که با شجاعت و صراحت، از خود و حقوق خویش دفاع کنند، می‌فرماید: با کسانی که با شما می‌جنگند در راه خدا پیکار کنید و قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ تعبیر به فی سبیل الله، هدف اصلی جنگ‌های اسلامی را

روشن می‌سازد که جنگ در منطق اسلام هرگز به خاطر انتقام‌جویی یا جاه‌طلبی یا کشورگشایی یا بدست آوردن غنائم و اشغال سرزمین‌های دیگران نیست. اسلام همه اینها را محکوم می‌کند و می‌گوید: سلاح به دست گرفتن و به جهاد پرداختن فقط باید در راه خدا و برای گسترش قوانین الهی و بسط توحید و عدالت و دفاع از حق و ریشه کن ساختن ظلم و فساد و تباهی باشد. همین نکته است که جنگهای اسلامی را از تمام جنگهایی که در جهان روی می‌دهد جدا می‌سازد و نیز همین هدف، در تمام ابعاد جنگ اثر می‌گذارد و کمیت و کیفیت جنگ، نوع سلاح، چگونگی رفتار با اسیران، را به رنگ فی سبیل‌الله در می‌آورد. سبیل به گفته راغب در مفردات در اصل به معنی راهی است که پیمودن آن آسان است و بعضی آن را منحصرأ به معنی راه حق تفسیر کرده‌اند ولی با توجه به اینکه این واژه در قرآن مجید، هم به راههای حق و هم به راههای باطل اطلاق شده، شاید منظورشان این باشد که از قرائن، حق بودن آن را استفاده کرده‌اند. شک نیست که پیمودن راه خدا (سبیل‌الله) یا به تعبیر دیگر راه دین و آیین او، با تمام مشکلاتی که دارد، چون موافق روح و جان افراد با ایمان است، کاری است آسان و گوارا، به همین دلیل مؤمنان داوطلبانه و آشکارا، از آن استقبال می‌کنند، هر چند حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۶۵۰ سرانجامش شهادت باشد. جمله ... الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ ... نیز صراحت دارد که این دستور مخصوص مقابله با کسانی است که دست به اسلحه می‌برند و تا دشمن به مقاتله و مبارزه بر نخیزد، مسلمانان نباید حمله کنند و چنانکه خواهیم دید، این اصل (جز در بعضی موارد استثنایی که خواهد آمد) همه جا محترم شمرده شده است. جمعی از مفسران، مفهوم ... الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ ... را در دایره خاصی محدود کرده‌اند، در حالی که آیه مفهوم گسترده‌ای دارد و تمام کسانی را که به نحوی از انحاء به پیکار بر می‌خیزند شامل می‌شود. ضمناً از این آیه استفاده می‌شود که هرگز غیر نظامیان (مخصوصاً زنان و کودکان) نباید مورد تهاجم واقع شوند؛ زیرا آنها به مقاتله بر نخواستند، بنابر این مصونیت دارند. سپس توصیه به رعایت عدالت، حتی در میدان جنگ و در برابر دشمنان کرده می‌فرماید: «از حد تجاوز نکنید»؛ ... وَلَا تَعْتَدُوا ... چرا که خداوند، تجاوزکاران را دوست نمی‌دارد ... إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ ... آری هنگامی که جنگ برای خدا و در راه خدا باشد، هیچگونه تعدی و تجاوز، نباید در آن باشد و درست به همین دلیل است که در جنگهای اسلامی - بر خلاف جنگهای عصر ما - رعایت اصول اخلاقی فراوانی توصیه شده است، مثلاً افرادی که سلاح بر زمین بگذارند و کسانی که توانایی جنگ را از دست داده‌اند، یا اصولاً قدرت بر جنگ ندارند، همچون مجروحان، پیر مردان، زنان و کودکان نباید مورد تعدی قرار گیرند، باغستانها و گیاهان و زراعت‌ها را نباید از بین ببرند و از مواد سمی برای زهرآلود کردن آبهای آشامیدنی دشمن (جنگ شیمیایی و میکروبی) نباید استفاده کنند. علی علیه السلام - طبق آنچه در نهج البلاغه آمده - به لشکریانش، قبل از شروع جنگ صفین دستور جامعی در این زمینه داده که شاهد گویای بحث ما است: «لَا تَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى يَبْدَءُوكُمْ فَإِنَّكُمْ بِحَمْدِ اللَّهِ عَلَى حُجَّتِهِ وَ تَرْكُكُمْ إِيَّاهُمْ حَتَّى يَبْدَءُوكُمْ حُجَّتُهُ أُخْرَى لَكُمْ عَلَيْهِمْ فَإِذَا كَانَتِ الْهَرِيمَةُ بِإِذْنِ اللَّهِ فَلَا تَقْتُلُوا مُدْبِرًا وَلَا تَصْطَبُوا مُعَوَّرًا وَلَا تُجْهِزُوا عَلَى جَرِيحٍ وَلَا تَهَيَّبُوا النِّسَاءَ بِأَذَى وَإِنْ شَتَمْنَ أَعْرَاضَكُمْ وَسَبَّيْنَ أُمَّرَاءَكُمْ». «با آنها نجنبید تا جنگ را آغاز کنند، چه اینکه شما بحمدالله (برای حقانیت خود) حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۶۵۱ دارای حجت و دلیل هستید و واگذاشتن آنها تا نبرد را آغاز کنند، حجت دیگری است به سود شما و بر زیان آنان، آنگاه که به اذن خدا آنان را شکست دادید، فراریان را نکشید و بر ناتوانها ضربه نزنید و مجروحان را به قتل نرسانید و با اذیت و آزار، زنان را به هیجان نیاورید، هر چند به شما دشنام دهند و به رهبران شما ناسزا گویند.» این نکته نیز لازم به یادآوری است که بعضی از مفسران، طبق پاره‌ای از روایات، این آیه را ناسخ آیه‌ای که منع از پیکار می‌کند دانسته‌اند مانند ... كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ ...؛ «دست به پیکار نزنید» و بعضی آن را منسوخ به آیه: وَقَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً ...؛ «با همه مشرکان پیکار کنید.» شمرده‌اند ولی حق این است که این آیه نه ناسخ است و نه منسوخ؛ زیرا ممنوع بودن جنگ با کفار متجاوز، زمانی بود که مسلمانان از توان کافی برخوردار نبودند و با تغییر شرایط موظف شدند از خود دفاع کنند و نیز مسأله پیکار با مشرکان در واقع یک استثناء نسبت به آیه محسوب می‌شود، بنابر این تغییر حکم به خاطر تغییر شرایط نه نسخ است و نه استثناء ولی قرائن نشان

می‌دهد که در روایات و همچنین کلمات پیشینیان، نسخ مفهومی غیر از مفهوم امروز داشته به طوری که معنی گسترده آن شامل این گونه امور نیز می‌شده است. در آیه بعد که تکمیلی است بر دستور آیه قبل با صراحت بیشتری، سخن می‌گوید، می‌فرماید: آنها (همان مشرکانی که از هیچ گونه ضربه زدن به مسلمین خودداری نمی‌کردند) را هر کجا بیابید به قتل برسانید و از آنجا که شما را بیرون ساختند (مکه) آنها را بیرون کنید چرا که این یک دفاع عادلانه و مقابله به مثل منطقی است ... وَ أَقْتُلُوهُمْ حَيْثُ تَقْتُلُوهُمْ وَ أَخْرِجُوهُمْ مِنْ حَيْثُ أَخْرَجُوكُمْ ... سپس می‌افزاید: فتنه از کشتار هم بدتر است ... وَ الْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ ... در اینکه فتنه چیست، مفسران و ارباب لغت، درباره آن بحث‌هایی دارند، این واژه در اصل از فتن (بر وزن متن) گرفته شده که به گفته راغب در مفردات به معنی قرار دادن طلا در آتش، برای ظاهر شدن میزان خوبی آن از بدی است و به گفته بعضی گذاشتن طلا در آتش برای خالص شدن از ناخالصی‌هاست واژه فتنه و مشتقات آن در قرآن مجید، دهها بار ذکر شده و در معانی مختلفی به کار رفته است. گاه به معنی آزمایش و امتحان است، مانند: أَحْسِبَ النَّاسَ أَنْ يَتْرُكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا حِجَّ وَ حَرَمِينَ شَرِيفِينَ در تفسیر نمونه، ص: ۶۵۲ وَ هُمْ لَا يُفْتَنُونَ؛ «مردم گمان می‌کنند، همین که گفتند ایمان آوردیم، رها می‌شوند و آزمایش نخواهند شد.» و گاه به معنی فریب دادن، چنانکه می‌فرماید: ... يَا بَنِي آدَمَ لَا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ ... «ای فرزندان آدم، شیطان شما را نفریبد.» و گاه به معنی بلا و عذاب آمده مانند: ... يَوْمَ هُمْ عَلَى النَّارِ يُفْتَنُونَ * ذُوقُوا فِتْنَتَكُمْ هَذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تَسْتَعْجِلُونَ؛ «آن روز که آنها بر آتش، عذاب می‌شوند و به آنها گفته می‌شود بچشید عذاب خود را.» و گاه به معنی گمراهی آمده، مانند: ... وَ مَنْ يُرِدِ اللَّهُ فِتْنَتَهُ فَلَنْ تَمْلِكَ لَهُ مِنَ اللَّهِ شَيْئاً ...؛ «کسی که خدا گمراهی او را بخواهد (و از او سلب توفیق کند) هیچ قدرتی برای نجات او، در برابر خداوند نخواهی داشت.» و گاه به معنی شرک و بت پرستی یا سد راه ایمان آورندگان، آمده مانند آیه مورد بحث و بعضی آیات بعد از آن که می‌فرماید: ... وَ قَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَ يَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ ... با آنها پیکار کنید تا شرک از میان برود و دین مخصوص خدای یگانه باشد. ولی ظاهر این است که تمام این معانی به همان ریشه اصلی که در معنی فتنه گفته شد باز می‌گردد (همانگونه که غالب الفاظ مشترک چنین حالی را دارند) زیرا با توجه به اینکه معنی اصلی، قرار دادن طلا در زیر فشار آتش برای خالص سازی، یا جدا کردن سره از ناسره است، در هر مورد که نوعی فشار و شدت وجود داشته باشد این واژه به کار می‌رود، مانند امتحان که معمولاً با فشار و مشکلات همراه است و عذاب که نوع دیگری از شدت و فشار است و فریب و نیرنگ که تحت فشارها انجام می‌گیرد و همچنین شرک یا ایجاد مانع در راه هدایت خلق که هر کدام متضمن نوعی فشار و شدت است. کوتاه سخن اینکه: آیین بت پرستی و فسادهای گوناگون فردی و اجتماعی مولود آن، در سرزمین مکه رایج شده بود و حرم امن خدا را آلوده کرده بود و فساد آن از قتل و کشتار هم بیشتر بود، آیه مورد بحث می‌گوید به خاطر ترس از خون‌ریزی، دست از پیکار با بت پرستی بر ندارید که بت پرستی از قتل، بدتر است. حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۶۵۳ این احتمال نیز از سوی بعضی از مفسران داده شده که منظور از فتنه در اینجا همان فساد اجتماعی باشد، از جمله تبعید کردن مؤمنان از وطن مالوفشان که این امور گاه از کشتن هم دردناک‌تر است، یا سبب قتل و کشتارها در اجتماع می‌شود، در آیه ۷۳ سوره انفال چنین می‌خوانیم: إِلَّا تَفْعَلُوهُ تَكُنْ فِتْنَةٌ فِي الْأَرْضِ وَ فُسَادٌ كَبِيرٌ؛ «اگر این دستور را (قطع رابطه با کفار) انجام ندهید، فتنه و فساد عظیمی در زمین روی می‌دهد.» (در این آیه فتنه و فساد در کنار هم قرار گرفته است). سپس به مسأله دیگری در همین رابطه اشاره کرده، می‌فرماید: مسلمانان باید احترام مسجد الحرام را نگهدارند و این حرم امن الهی باید همیشه محترم شمرده شود و لذا با آنها (مشرکان) نزد مسجد الحرام پیکار نکنید، مگر آنکه آنها در آنجا با شما بجنگند و لَا تَقَاتِلُوهُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ حَتَّى يُقَاتِلُوكُمْ فِيهِ. ولی اگر آنها با شما در آنجا جنگ کردند، آنها را به قتل برسانید، چنین است جزای کافران فَإِنْ قَاتَلُوكُمْ فَاقْتُلُوهُمْ كَذَلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ ... چرا که وقتی آنها حرمت این حرم امن را بشکنند، دیگر سکوت در برابر آنان جایز نیست و باید پاسخ محکم به آنان گفته شود تا از قداست و احترام حرم امن خدا، هرگز سوء استفاده نکنند. ولی از آنجا که اسلام همیشه نیش و نوش و انداز و بشارت را با هم می‌آمیزد تا معجون سالم تربیتی برای

گنهکاران فراهم کند در آیه بعد راه بازگشت را به روی آنها گشوده و می‌فرماید: اگر دست از جنگ بردارند و خودداری کنند، خداوند آمرزنده و مهربان است **فَإِنْ أَنْتَهُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ**.... آری اگر از شرک دست بردارند و آتش فتنه و فساد را خاموش کنند، آنها برادران مسلمان شما خواهند بود و حتی چنانکه در دستورات دیگر آمده است از مجازات و غرامت‌هایی که برای مجرمان است در مورد آنان صرف نظر می‌شود. بعضی جمله فان انتهوا (اگر خودداری کنند) را به معنی خودداری از شرک و کفر تفسیر کرده‌اند (چنانکه در بالا گفتیم) و بعضی به معنی خودداری از جنگ در مسجدالحرام یا اطراف آن دانسته‌اند. جمع میان هر دو معنی نیز ممکن است. حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۶۵۴ در آیه بعد به هدف جهاد در اسلام اشاره کرده، می‌فرماید: با آنها پیکار کنید تا فتنه از میان برود؛ ... **وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ**.... و دین مخصوص خدا باشد ... **وَيَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ**.... سپس اضافه می‌کند: اگر آنها (از اعتقاد در اعمال نادرست خود) دست بردارند (مزاحم آنان نشوید زیرا) تعدی جز به ستمکاران روا نیست ... **فَإِنْ أَنْتَهُوا فَلَا عُذْوَانَ إِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ**. در ظاهر، سه هدف برای جهاد در این آیه ذکر شده، از میان بردن فتنه‌ها و محو شرک و بت پرستی و جلوگیری از ظلم و ستم. این احتمال وجود دارد که منظور از فتنه همان شرک بوده باشد، بنابراین این هدف اول و دوم در هم ادغام می‌شود و نیز این احتمال وجود دارد که منظور از ظلم در اینجا نیز همان شرک باشد چنانکه در آیه ۱۳ سوره لقمان می‌خوانیم: ... **إِنَّ الشُّرْكَ لظُلْمٌ عَظِيمٌ**...؛ «شرک ظلم بزرگی است.» به این ترتیب، هر سه هدف، به یک هدف باز می‌گردد و آن مبارزه با شرک و بت پرستی که سرچشمه انواع فتنه‌ها و مظالم و ستم‌هاست. بعضی نیز ظلم را در این آیه به معنی آغازگر جنگ بودن دانسته‌اند و یا آغازگر جنگ بودن، در حرم امن خدا. ولی احتمال اول که آیه سه هدف جداگانه را برای جنگ تعقیب کند قوی‌تر به نظر می‌رسد، درست است که شرک یکی از مصادیق فتنه است ولی فتنه مفهومی گسترده‌تر از شرک دارد و درست است که شرک یکی از مصادیق ظلم است ولی ظلم مفهوم وسیع‌تری دارد و اگر گاهی تفسیر به شرک شده بیان یک مصداق است. به این ترتیب جهاد اسلامی نه به خاطر فرمانروایی در زمین و کشورگشایی و نه به منظور به چنگ آوردن غنائم و نه تهیه بازارهای فروش یا تملک منابع حیاتی کشورهای دیگر، یا برتری بخشیدن نژادی بر نژاد دیگر است. هدف یکی از سه چیز است: خاموش کردن آتش فتنه‌ها و آشوب‌ها که سلب آزادی و امنیت از مردم می‌کند و همچنین محو آثار شرک و بت پرستی و نیز مقابله با متجاوزان و ظالمان و دفاع در برابر آنان است.

نکته‌ها

۱- مسأله جهاد در اسلام

در بسیاری از مذاهب انحرافی، جهاد به هیچ وجه وجود ندارد و همه چیز بر محور توصیه‌ها و نصایح و اندرزها دور می‌زند، حتی بعضی هنگامی که می‌شنوند جهاد مسلحانه، یکی از ارکان برنامه‌های اسلامی است در تعجب فرو می‌روند که مگر دین می‌تواند، توأم با جنگ باشد. اما با توجه به اینکه همیشه افراد زورمند و خودکامه و فرعونها و نمرودها و قارونها که اهداف انبیاء را مزاحم خویش می‌دیدند در برابر آن ایستاده و جز به محو دین و آیین خدا راضی نبودند روشن می‌شود که دینداران راستین، در عین تکیه بر عقل و منطق و اخلاق باید در مقابل این گردنکشان ظالم و ستمگر بایستند و راه خود را با مبارزه و در هم کوبیدن آنان به سوی جلو باز کنند، اصولاً- جهاد یکی از نشانه‌های موجود زنده است و یک قانون عمومی در عالم حیات است، تمام موجودات زنده اعم از انسان و حیوان و گیاه، برای بقای خود، با عوامل نابودی خود در حال مبارزه‌اند- شرح بیشتر این سخن را در سوره نساء ذیل آیه ۹۵ و ۹۶ بخوانید. به هر حال از افتخارات ما مسلمانان، آمیختن دین با مسأله حکومت و داشتن دستور جهاد در برنامه‌های دینی است، منتها باید دید جهاد اسلامی چه اهدافی را تعقیب می‌کند آنچه ما را از دیگران جدا می‌سازد همین است.

۲- اهداف جهاد در اسلام

بعضی از غرب‌زده‌ها اصرار دارند جهاد اسلامی را منحصر در جهاد دفاعی خلاصه کنند و با هر زحمتی که هست تمام غزوات پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و یا جنگ‌های بعد از آن حضرت را، در این راستا توجیه کنند، در حالی که نه دلیلی بر این مسأله داریم و نه تمام غزوات رسول الله در این معنی خلاصه می‌شود بهتر این است به جای این استنباط‌های نادرست به قرآن باز گردیم و اهداف جهاد را از قرآن بگیریم، اهدافی که همه منطقی و قابل عرضه کردن به دوست و دشمن است. چنانکه در آیات بالا خواندیم جهاد در اسلام برای چند هدف مجاز شمرده شده است. حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۶۵۶ الف- جهاد برای خاموش کردن فتنه‌ها و به تعبیر دیگر جهاد ابتدایی آزادی بخش. می‌دانیم خداوند دستورها و برنامه‌هایی برای سعادت و آزادی و تکامل و خوشبختی و آسایش انسانها طرح کرده است و پیامبران خود را موظف ساخته که این دستورها را به مردم ابلاغ کنند، حال اگر فرد یا جمعیتی ابلاغ این فرمانها را مزاحم منافع پست خود ببینند و سر راه دعوت انبیاء موانعی ایجاد نمایند آنها حق دارند نخست از طریق مسالمت‌آمیز و اگر ممکن نشد با توسل به زور این موانع را از سر راه دعوت خود بردارند و آزادی تبلیغ را برای خود کسب کنند. به عبارت دیگر: مردم در همه اجتماعات این حق را دارند که ندای منادیان راه حق را بشنوند و در قبول دعوت آنها آزاد باشند حال اگر کسانی بخواهند آنها را از حق مشروعشان محروم سازند و اجازه ندهند صدای منادیان راه خدا به گوش جان آنها برسد و از قید اسارت و بردگی فکری و اجتماعی آزاد گردند طرفداران این برنامه حق دارند برای فراهم ساختن این آزادی از هر وسیله‌ای استفاده کنند و از اینجا ضرورت جهاد ابتدایی در اسلام و سایر ادیان آسمانی روشن می‌گردد. همچنین اگر کسانی مؤمنان را تحت فشار قرار دهند که به آیین سابق باز گردند برای رفع این فشار نیز از هر وسیله‌ای می‌توان استفاده کرد. ب- جهاد دفاعی آیا صحیح است کسی به انسان حمله کند و او از خود دفاع نماید؟ یا ملتی متجاوز و سلطه‌گر هجوم بر ملت دیگر ببرد و آنها دست روی دست گذارده نابودی کشور و ملت خویش را تماشا کنند. در اینجا تمام قوانین آسمانی و بشری به شخص یا جمعیتی که مورد هجوم واقع شده حق می‌دهد برای دفاع از خویشتن به پا خیزد و آنچه در قدرت دارد به کاربرد و از هر گونه اقدام منطقی برای حفظ موجودیت خویش فروگذار نکند. این نوع جهاد را، جهاد دفاعی می‌نامند، جنگ‌هایی مانند جنگ احزاب و احد و موته و تبوک و حنین و بعضی دیگر از غزوات اسلامی جزو این بخش از جهاد بوده و جنبه دفاعی داشته است. هم اکنون بسیاری از دشمنان اسلام، جنگ را بر مسلمین تحمیل کرده‌اند و حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۶۵۷ سرزمین‌های اسلامی را اشغال نموده و منابع آنها را زیر سلطه خود گرفته‌اند، چگونه اسلام اجازه می‌دهد در مقابل آنها سکوت شود؟ ج- جهاد برای حمایت از مظلومان شاخه دیگری از جهاد که در آیات دیگر قرآن به آن اشاره شده، جهاد برای حمایت از مظلومان است، در آیه ۷۵ سوره نساء می‌خوانیم: «وَمَا لَكُمْ لَا تُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْ هَذِهِ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ أَوْلَاهَا وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ نَصِيرًا» «چرا در راه خدا و در راه مردان و زنان و کودکانی که (به دست ستمگران) تضعیف شده‌اند پیکار نمی‌کنید، همان افراد (ستم‌دیده‌ای) که می‌گویند: خدایا! ما را از این شهر (مکه) که اهلش ستمگراند بیرون ببر و برای ما از سوی خود ولی قرار ده و برای ما از سوی خود یار و یاور معین فرما.» به این ترتیب، قرآن از مسلمانان می‌خواهد که هم در راه خدا و هم مستضعفان مظلوم، جهاد کنند و اصولاً این دو از هم جدا نیستند و با توجه به اینکه در آیه فوق قید و شرطی نیست، این مظلومان و مستضعفان در هر نقطه جهان، باشند، باید از آنها دفاع کرده نزدیک و دور، داخل و خارج کشور تفاوت نمی‌کند. به تعبیر دیگر حمایت از مظلومان در مقابل ظالمان در اسلام یک اصل است که باید مراعات شود، حتی اگر به جهاد منتهی گردد، اسلام اجازه نمی‌دهد مسلمانان در برابر فشارهایی که به مظلومان جهان وارد می‌شود بی تفاوت باشند و این دستور یکی از ارزشمندترین دستورات اسلامی است که از حقانیت این آیین خبر می‌دهد. د- جهاد برای محو شرک و بت پرستی اسلام در عین اینکه آزادی عقیده را محترم می‌شمرد و هیچ کس را با اجبار دعوت به سوی این آیین نمی‌کند،

به همین دلیل به اقوامی که دارای کتاب آسمانی هستند، فرصت کافی می‌دهد که با مطالعه و تفکر آیین اسلام را بپذیرند و اگر نپذیرفتند، با آنها به صورت یک اقلیت هم پیمان (اهل ذمه) معامله می‌کند و با شرایط خاصی که نه پیچیده است و نه مشکل با آنها همزیستی مسالمت‌آمیز برقرار می‌نماید، در عین حال حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۶۵۸ نسبت به شرک و بت پرستی، سختگیر است زیرا: شرک و بت پرستی نه دین است و نه آیین و نه محترم شمرده می‌شود، بلکه یک نوع خرافه و انحراف و حماقت و در واقع یک نوع بیماری فکری و اخلاقی است که باید به هر قیمت که ممکن شود آن را ریشه کن ساخت. کلمه آزادی و احترام به فکر دیگران در مواردی به کار برده می‌شود که فکر و عقیده لا اقل یک ریشه صحیح داشته باشد، اما انحراف و خرافه و گمراهی و بیماری چیزی نیست که محترم شمرده شود و به همین دلیل اسلام دستور می‌دهد که بت پرستی به هر قیمتی که شده است حتی به قیمت جنگ، از جامعه بشریت ریشه کن گردد. بت خانه‌ها و آثار شوم بت پرستی اگر از طرق مسالمت‌آمیز ممکن نشد با زور ویران و منهدم گردند. آری اسلام می‌گوید باید صفحه زمین از آلودگی به شرک و بت پرستی پاک گردد و به همه مسلمین نوید می‌دهد که سرانجام توحید و یکتاپرستی به تمام جهان حاکم خواهد شد و شرک و بت پرستی ریشه کن خواهد گشت. از آنچه در بالا- در مورد اهداف جهاد- آمد روشن می‌شود که اسلام جهاد را با اصول صحیح و منطبق عقل هماهنگ ساخته و هرگز آن را وسیله سلطه‌جویی و کشورگشایی و غصب حقوق دیگران و تحمیل عقیده و استعمار و استثمار قرار نداده است. ولی می‌دانیم دشمنان اسلام- مخصوصاً ارباب کلیسا و مستشرقان مغرض با تحریف حقایق، سخنان زیادی بر ضد مسأله جهاد اسلامی ایراد کرده‌اند و اسلام را متهم به خشونت و توسل به زور و شمشیر برای تحمیل عقیده ساخته‌اند و به این قانون اسلامی سخت هجوم برده‌اند. به نظر می‌رسد وحشت آنها از پیشرفت اسلام در جهان، به خاطر معارف قوی و برنامه‌های حساب شده، سبب شده است که از اسلام چهره دروغین و حشتناکی بسازند، تا جلو پیشرفت اسلام را در جهان بگیرند.

۳- چرا فرمان جهاد در مدینه نازل شد؟

می‌دانیم جهاد در سال دوم هجرت به مسلمانان واجب گشت و قبل از آن واجب نبود. دلیل این موضع روشن است زیرا از یک طرف تعداد مسلمانان در مکه به اندازه‌ای کم بود که عملاً قیام مسلحانه کردن مفهومی جز انتحار و خودکشی نداشت و از طرف دیگر دشمن در مکه فوق العاده نیرومند بود و در واقع مرکز اصلی قدرتهای ضد اسلامی محسوب می‌شد و مبارزه کردن با آنها در داخل مکه امکان پذیر نبود. ولی هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله به مدینه آمد عده زیادی به او ایمان آوردند و دعوت خود را آشکار در داخل و خارج مدینه گسترش داد و توانست یک حکومت صالح به وجود آورد و وسایل لازم را برای مبارزه و پیکار با دشمن آماده سازد و چون مدینه از مکه فاصله زیادی داشت این کار با فراغت خاطر صورت گرفت و نیروهای انقلابی و آزادی بخش، آماده مبارزه و دفاع در برابر دشمن شدند (۱).

۴- «ممنوعیت جهاد در ماه‌های حرام»

إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرْمٌ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَدِيمُ فَلَا تَظْلِمُوا فِيهِنَّ أَنْفُسَكُمْ وَقَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً كَمَا يُقَاتِلُونَكُمْ كَافَّةً وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ (۳۶) إِنَّمَا النَّسِيءُ زِيَادَةٌ فِي الْكُفْرِ يُضَلُّ بِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا يُحِلُّونَهُ عَامًا وَيُحَرِّمُونَهُ عَامًا لِيُؤْطُوا عِدَّةً مَا حَرَّمَ اللَّهُ فَيَحِلُّوا مَا حَرَّمَ اللَّهُ زَيْنَ لَهُمْ سُوءُ أَعْمَالِهِمْ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ (۳۷) «۲» ۳۶- تعداد ماه‌ها نزد خداوند در کتاب (آفرینش) الهی از آن روز که آسمان‌ها و زمین را آفریده دوازده ماه است که از آن چهار ماه، ماه حرام است (و جنگ در آن ممنوع می‌باشد) این آیین ثابت و پابرجا (ی الهی) است، بنابر این در این حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۶۶۰ ماه‌ها به خود ستم مکنید (و از هر گونه خونریزی بپرهیزید) و با مشرکان (به هنگام نبرد) دسته

جمعی پیکار کنید، همانگونه که آنها دسته جمعی با شما پیکار می‌کنند و بدانید خداوند با پرهیزکاران است. ۳۷- نسیء (جابه جا کردن و تاخیر ماه‌های حرام) افزایشی در کفر (مشرکان) است که به واسطه آن کافران گمراه می‌شوند، یک سال آن را حلال و سال دیگر آن را تحریم می‌کنند تا مطابق تعداد ماه‌هایی که خداوند تحریم کرده بشود (و عدد چهار به پندارشان تکمیل شود) و از این راه آنچه را که خدا حرام کرده حلال بشمرند، اعمال زشتشان در نظرشان زیبا جلوه داده شده و خداوند جمعیت کافران را هدایت نمی‌کند.

آتش بس اجباری

از آنجا که در این سوره بحث‌های مشروحی پیرامون جنگ با مشرکان آمده است، در دو آیه مورد بحث اشاره به یکی دیگر از مقررات جنگ و جهاد اسلامی شده و آن احترام به ماه‌های حرام است. نخست می‌گوید: تعداد ماه‌ها در نزد خدا در کتاب آفرینش، از آن روز که آسمان و زمین را آفرید، دوازده ماه است، «ان عدة الشهور عند الله اثنا عشر شهرا فی کتاب الله یوم خلق السموات و الارض» تعبیر به «کتاب الله» ممکن است اشاره به قرآن مجید یا سایر کتب آسمانی باشد ولی با توجه به جمله «یوم خلق السموات و الارض» مناسب‌تر این است که به معنی کتاب آفرینش و جهان هستی باشد. به هر حال از آن روز که نظام منظومه شمسی به شکل کنونی صورت گرفت، سال و ماه وجود داشت، سال عبارت از یک دوره کامل گردش زمین به دور خورشید و ماه عبارت از یک دوره کامل گردش کره ماه به دور کره زمین است که در هر سال ۱۲ بار تکرار می‌شود. این در حقیقت یک تقویم پر ارزش طبیعی و غیر قابل تغییر است که به زندگی همه انسان‌ها یک نظام طبیعی می‌بخشد و محاسبات تاریخی آنها را به دقت تنظیم می‌کند و این یکی از نعمت‌های بزرگ خداوند برای بشر محسوب می‌شود، آنچنان که در آیه ۱۸۹ سوره بقره *يَسْتَلُونَكَ عَنِ الْأَهْلِ قُلْ هِيَ مَوَاقِيتُ لِلنَّاسِ وَالْحَجِّ* ... مشروحا بحث کرده‌ایم. حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۶۶۱ سپس اضافه می‌کند: از این دوازده ماه، چهار ماه، ماه حرام است که هر گونه جنگ و نبرد در آن حرام است ... *مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرْمٌ* بعضی از مفسران، تحریم جنگ در این چهار ماه را از زمان ابراهیم خلیل علیه السلام می‌دانند که در عصر جاهلیت عرب نیز به عنوان یک سنت به قوت خود باقی بود، هر چند آنها طبق امیال و هوس‌های خود گاهی جای این ماه‌ها را تغییر می‌دادند ولی در اسلام همواره ثابت و لا یتغیر است که سه ماه آن پشت سرهم، ذی‌القعده و ذی‌الحجه و محرم و یک ماه جدا است و آن ماه رجب است و به قول عرب‌ها سه ماه سرد (یعنی پشت سر هم) و یک ماه فرد است. ذکر این نکته لازم است که تحریم جنگ در این ماه‌ها در صورتی است که جنگ از ناحیه دشمن به مسلمانان تحمیل نشود، اما در این صورت بدون شک مسلمانان باید بپاخیزند و دست روی دست نگذارند؛ زیرا احترام ماه حرام از ناحیه آنان نقض نشده، بلکه از ناحیه دشمن نقض شده است (شرح آن ذیل آیه ۱۹۴ سوره بقره آمده است). بعد برای تأکید می‌گوید این آیین، ثابت و پا بر جا و تغییرناپذیر است، نه رسم نادرستی که در میان عرب بود که با میل و هوس خویش آنها را جابه جا می‌کردند ... *ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ* ... از پاره‌ای از روایات «۱» استفاده می‌شود که تحریم جنگ در این چهار ماه علاوه بر آیین ابراهیم علیه السلام در آیین یهود و مسیح و سایر آیین‌های آسمانی نیز بوده است و جمله ... *ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ* ... ممکن است اشاره به این نکته نیز باشد؛ یعنی از نخست در همه آیین‌ها به صورت یک قانون ثابت وجود داشته است. سپس می‌گوید: در این چهار ماه به خود ستم روا مدارید، با شکستن احترام آنها خویش را گرفتار کیفرهای دنیا و مجازات‌های آخرت نسازید ... *فَلَا تَظْلَمُوا فِيهِنَّ أَنْفُسَكُمْ* ولی از آنجا که ممکن بود تحریم جهاد در این چهار ماه وسیله‌ای برای استفاده دشمنان بشود و آنها را در حمله کردن به مسلمین جسور کند، در جمله بعد اضافه می‌کند: حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۶۶۲ با مشرکان به طوردسته جمعی پیکار کنید، همانگونه که آنها متفقا با شما می‌جنگند ... *وَ قَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً كَمَا يُقَاتِلُونَكُمْ كَافَّةً* ... یعنی با اینکه آنها مشرک‌اند و بت‌پرست و شرک سرچشمه پراکندگی است ولی با این حال در یک صف واحد با شما می‌جنگند، شما که

موحد و یکتاپرست هستید و توحید آیین اتحاد و یگانگی است، سزاوارتر هستید که وحدت کلمه را برابر دشمن حفظ کنید و در یک صف همچون یک دیوار آهنین در مقابل دشمنان بایستید. سرانجام می‌گوید: و بدانید اگر پرهیزگار باشید و اصول تعلیمات اسلام را دقیقاً اجراء کنید، خداوند پیروزی شما را تضمین می‌کند؛ زیرا خدا با پرهیزگاران است، ... وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ در دومین آیه مورد بحث، اشاره به یک سنت غلط جاهلی یعنی مسأله نسئ (تغییر دادن جای ماه‌های حرام) کرده می‌گوید: تغییر دادن ماه‌های حرام کفری است که بر کفر آنها افزوده می‌شود ... إِنَّمَّا النَّسِیءُ زِيَادَةٌ فِي الْكُفْرِ ... و با این عمل افراد بی‌ایمان در گمراهی بیشتر قرار می‌گیرند ... يُضِلُّ بِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا آنها در یک سال ماهی را حلال می‌شمرند و سال دیگر همان ماه را تحریم می‌کنند تا به گمان خود آن را با تعداد ماه‌هایی که خدا تعیین کرده تطبیق دهند. یعنی هر گاه یکی از ماه‌های حرام را حذف می‌کنند، ماه دیگری را به جای آن می‌گذارند تا عدد چهار ماه تکمیل شود! ... يُحِلُّونَهُ عَامًا وَيُحَرِّمُونَهُ عَامًا لِيُؤَاطُوا عِدَّةَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ در حالی که با این عمل زشت و مسخره فلسفه تحریم ماه‌های حرام را به کلی از میان می‌بردند و حکم خدا را بازیچه هوس‌های خویش می‌ساختند و عجب اینکه از این کار خود بسیار خوشنود و راضی هم بودند؛ زیرا اعمال زشتشان در نظرشان جلوه کرده بود ... زَيْنَ لَهُمْ سُوءُ أَعْمَالِهِمْ آنها با وسوسه‌های شیطانی - چنانکه خواهد آمد - ماه‌های حرام را دگرگون می‌ساختند و عجب اینکه آن را یک نوع تدبیر زندگی و معیشت و یا پیشرفت کار در زمینه جنگ‌ها و آمادگی جنگی می‌پنداشتند و می‌گفتند فاصله زیاد آتش بس ورزیدگی جنگی را کم می‌کند، باید آتشی به پا کرد! خدا نیز آن مردمی را که شایستگی هدایت ندارند به حال خود رها می‌کند و دست حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۶۶۳ از هدایتشان می‌کشد؛ زیرا خداوند گروه کافران را هدایت نمی‌کند ... وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ در اینجا به چند نکته باید توجه کرد:

اول: فلسفه ماه‌های حرام

تحریم جنگ در این چهار ماه یکی از طرق پایان دادن به جنگ‌های طویل‌مدت و نیز وسیله‌ای برای دعوت به صلح و آرامش بود؛ زیرا هنگامی که جنگجویان چهار ماه از سال اسلحه را به زمین بگذارند و صدای چکاچکک شمشیرها یا صفیر گلوله‌ها خاموش شود و مجالی برای تفکر و اندیشه به وجود آید، احتمال پایان یافتن جنگ بسیار زیاد است. همیشه ادامه یک کار با شروع مجدد آن پس از خاموشی تفاوت دارد و دومی به مراتب مشکل‌تر است، فراموش نمی‌کنیم که در دوران جنگ‌های بیست ساله ویتنام چه اندازه زحمت می‌کشیدند تا یک آتش بس بیست و چهار ساعته در آغاز سال نو مسیحی یا مانند آن به وجود آورند ولی اسلام برای پیروان خود در هر سال یک آتش بس چهارماهه اعلام می‌دارد و این خود نشانه روح صلح‌طلبی اسلام است. ولی همانگونه که گفتیم اگر دشمن بخواهد از این قانون اسلامی سوء استفاده کند و حریم ماه‌های حرام را بشکند، اجازه مقابله به مثل به مسلمانان داده شده است.

دوم: مفهوم و فلسفه نسئ در جاهلیت

«نسئ» بر وزن کثیر از ماده «نسا» به معنی تاخیر انداختن است (خود این کلمه می‌تواند اسم مصدر یا مصدر باشد) و به داد و ستدهایی که پرداخت پول آن به تاخیر می‌افتد، نسئ گفته می‌شود. در زمان جاهلیت عرب گاهی یکی از ماه‌های حرام را تاخیر می‌انداختند؛ یعنی مثلاً - به جای ماه محرم ماه صفر را انتخاب می‌کردند و تشریفات آن بدین گونه بود که یکی از سران قبیله بنی‌کنانه در مراسم حج در سرزمین منی در یک اجتماع نسبتاً بزرگ پس از تقاضای مردم این جمله را بر زبان جاری می‌کرد و می‌گفت: من ماه محرم را امسال به حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۶۶۴ تاخیر انداختم و ماه صفر را به جای آن انتخاب کردم! و از ابن عباس نقل شده، اول کسی که این سنت را برقرار ساخت عمرو ابن لُحی بود و بعضی گفته‌اند قلمس مردی از بنی

کنانه بود. فلسفه این کار در نظر آنها به عقیده بعضی این بوده است که گاهی تحمل سه ماه حرام پشت سر هم (ذی القعدة، ذی الحجه و محرم) مشکل بوده و آن را به پندار خود مایه تضعیف روح جنگجویی و رکود کار سربازان می‌شمردند؛ زیرا عرب در جاهلیت علاقه عجیبی به غارتگری و خونریزی و جنگ داشت و اصولاً- جنگ و غارت جزئی از زندگی او را تشکیل می‌داد و تحمل سه ماه آتش بس پی در پی برای آنها طاقت‌فرسا بود، لذا کوشش می‌کردند لا اقل ماه محرم را از این سه ماه جدا کنند. این احتمال نیز داده شده است که گاهی به خاطر افتادن ذی الحجه در تابستان، مسأله حج بر آنها دشوار می‌شد و می‌دانیم حج و مراسم آن برای عرب جاهلی تنها مسأله عبادت نبود بلکه این مراسم بزرگ که از زمان ابراهیم علیه السلام به یاد مانده بود، کنگره عظیمی محسوب می‌شد که مایه رونق تجارت و اقتصاد آنها بود و فواید گوناگونی از این اجتماع نصیب آنها می‌شد، لذا جای ماه ذی الحجه را به میل خود تغییر داده و ماه دیگری را که هوا در آن ماه، آمادگی بیشتری داشت به جایش قرار می‌دادند و ممکن است هر دو فلسفه صحیح باشد. اما به هر صورت این عمل سبب می‌شد که آتش جنگ‌ها همچنان فروزان بماند و فلسفه ماه‌های حرام پایمال شود و مراسم حج بازیچه دست این و آن و وسیله‌ای برای منافع مادی آنها شود. قرآن این کار را زیادی در کفر شمرده؛ زیرا علاوه بر شرک و کفر اعتقادی که داشتند با زیر پا گذاشتن این دستور، مرتکب کفر عملی هم می‌شدند، به خصوص اینکه با این کار دو عمل حرام انجام می‌دادند، یکی اینکه حرام خدا را حلال کرده بودند و دیگری اینکه حلال خدا را حرام نموده بودند.

سوم: وحدت کلمه در برابر دشمن

قرآن در آیات فوق دستور می‌دهد که به هنگام مبارزه با دشمن، مسلمانان متحد و حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۶۶۵ در صف واحد با آنها پیکار کنند و از این دستور استفاده می‌شود که حتی مبارزات سیاسی و فرهنگی و اقتصادی و نظامی خود را در برابر آنان هماهنگ سازند و تنها در سایه چنین وحدتی که از روح توحید اسلام سرچشمه می‌گیرد توانایی بر پیروزی در مقابل دشمن دارند، این همان دستوری است که مدت‌ها است به دست فراموشی سپرده شده و یکی از علل انحطاط مسلمین محسوب می‌شود.

چهارم: چگونه اعمال زشت در نظر زیبا جلوه می‌کند؟

وجدان انسان در حالی که دست نخورده باشد، به خوبی نیک و بد را تشخیص می‌دهد. اما هنگامی که دانسته قدم در جاده گناه و خلافکاری بگذارد، فروغ وجدان کمرنگ و کمرنگ‌تر می‌شود و کار به جایی می‌رسد که زشتی و قبح گناه تدریجاً از میان می‌رود. هر گاه باز ادامه به این کار دهد، کم‌کم اعمال زشت در نظرش زیبا و زیبا، زشت جلوه می‌کند! این همان چیزی است که در آیات فوق و آیات دیگر قرآن به آن اشاره شده است. گاهی تزئین اعمال زشت به شیطان نسبت داده شده است، مانند آیه ۶۳ سوره نحل ... فَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ ... و گاهی به صورت فعل مجهول، مانند آیه فوق ذکر شده است که فاعل آن ممکن است وسوسه‌های شیطان و یا نفس سرکش بوده باشد و گاهی به شرکاء (یعنی بت‌ها) مانند آیه ۱۳۷ سوره انعام و حتی گاهی به خداوند نسبت داده شده است، مانند آیه ۴ سوره نمل ... إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ زَيَّنَّا لَهُمْ أَعْمَالَهُمْ ...؛ «کسانی که ایمان به آخرت ندارند اعمال زشتشان را در نظرشان زیبا جلوه می‌دهیم». بارها گفته‌ایم که نسبت دادن اینگونه امور به خداوند به خاطر آن است که اینها خاصیت عمل خود انسان محسوب می‌شود و خواص همه اشیاء به دست خداوند است و مسبب الاسباب او است و نیز گفته‌ایم این گونه نسبت‌ها هیچگونه مخالفتی با مسأله اختیار و آزادی اراده انسان ندارد. «۱»

محتوای سوره فتح

این سوره چنانکه از نامش پیدا است، پیام آور فتح و پیروزی است، پیروزی بر دشمنان اسلام، پیروزی چشم گیر و قاطع (خواه پیروزی مربوط به فتح مکه باشد یا صلح حدیبیه یا فتح خیبر یا پیروزی به طور مطلق). برای درک محتوای این سوره، قبل از هر چیز لازم است بدانیم این سوره پس از ماجرای حدیبیه در سال ششم هجرت نازل شده است. توضیح اینکه پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله در سال ششم هجرت تصمیم گرفت که به اتفاق مهاجرین و انصار و سایر مسلمانان به عنوان مراسم عمره به سوی مکه حرکت کند و قبلاً به مسلمانان اطلاع داده بود که من در خواب دیدم همراه یارانم وارد مسجد الحرام شده‌ایم و مشغول مناسک عمره هستیم. مسلمانان در ذی الحلیفه نزدیک مدینه احرام بستند و با تعداد زیادی شتر برای قربانی حرکت کردند. وضع حرکت پیامبر صلی الله علیه و آله به خوبی نشان می‌داد که هدفی جز انجام این عبادت بزرگ ندارد. تا اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله وارد سرزمین حدیبیه شد. «۱» در اینجا قریش با خبر شدند و راه را بر پیغمبر صلی الله علیه و آله بستند و از ورود او به مکه مانع شدند و در واقع تمام سنت‌هایی را که در زمینه حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۶۶۷ امنیت زایران خانه خداوند در ماه حرام داشتند زیر پا گذاشتند، چرا که آنها معتقد بودند در ماه‌های حرام (از جمله ماه ذی القعدة که پیامبر در آن ماه قصد عمره داشت) و مخصوصاً در حال احرام نباید مانع هیچکس شوند، حتی اگر کسی قاتل پدر خویش را در این ایام و در این مراسم می‌دید، ابتدا متعرض او نمی‌شد. در اینجا ماجرای مفصلی پیش آمد که به عقد قرارداد صلحی میان پیامبر صلی الله علیه و آله و مشرکان مکه به نام صلح حدیبیه منتهی شد که بعداً از آن سخن خواهیم گفت ولی به هر صورت آن سال مانع ورود پیامبر صلی الله علیه و آله به مکه شدند، ناچار پیامبر صلی الله علیه و آله به یارانش دستور داد که شترهای خود را در همانجا قربانی کنند، سرهای خود را بتراشند و از احرام بیرون آیند و به سوی مدینه باز گردند. طوفانی از غم و اندوه مسلمانان را فرا گرفت و انبوهی از ناراحتی‌ها و گناه شک و تردیدها بر افراد ضعیف‌الایمان غالب شد. موقعی که پیامبر صلی الله علیه و آله از حدیبیه به سوی مدینه می‌آمد، مرکبش سنگین شد و از حرکت باز ایستاد و در همین حال چهره مبارکش غرق سرور و شادمانی بی‌سابقه‌ای گشت و فرمود: «هم اکنون آیات سوره فتح بر من نازل شد». «۱» از اینجا جوّ خاص حاکم بر این سوره کاملاً نمایان می‌شود. در یک بررسی اجمالی می‌توان گفت که این سوره از هفت بخش تشکیل یافته است: ۱- سوره با مساله بشارت فتح آغاز می‌شود و آیات انجام آن نیز به همین مساله مربوط است و تأکید بر تحقق خواب پیامبر صلی الله علیه و آله دایر به وارد شدن به مکه و انجام مناسک عمره است. ۲- بخش دیگری از سوره، حوادث مربوط به صلح حدیبیه و نزول سکینه و آرامش بر دل‌های مؤمنان و مساله بیعت رضوان را بازگو می‌کند. ۳- در بخش دیگری از مقام پیامبر صلی الله علیه و آله و هدف والای او سخن می‌گوید. ۴- در قسمت دیگری از کارشکنی‌های منافقان و نمونه‌هایی از عذرهای واهی‌شان در مورد عدم شرکت در میدان جهاد پرده بر می‌دارد. حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۶۶۸ ۵- در بخش دیگر قسمتی از تقاضاهای نادرست منافقان را منعکس می‌سازد. ۶- سپس کسانی را که از شرکت در میدان جهاد معذورند، معرفی می‌کند. ۷- بالاخره در بخشی نیز از ویژگی‌های پیروان خط مکتبی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و صفات مخصوص آنها سخن می‌گوید. مجموعاً آیات این سوره، فوق‌العاده حساس و سرنوشت‌ساز و مخصوصاً برای مسلمانان امروز در برابر حوادث گوناگونی که جوامع اسلامی با آن درگیر هستند، الهام آفرین است.

فضیلت تلاوت سوره فتح

در باره این سوره روایات عجیبی در منابع اسلامی دیده می‌شود، در حدیثی از انس آمده است که می‌گوید: هنگامی که ما از حدیبیه باز می‌گشتیم، در حالی که مشرکان مانع ورود ما در مکه و انجام مراسم عمره شده بودند، سخت غرق اندوه و غم بودیم،

ناگهان خداوند آیه: ... إِنْ أَنْفَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا را نازل فرمود. پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: «لقد انزلت علی آیه هی احب الی من الدنیا کلها» (۱) - «آیه ای بر من نازل شده که از تمام دنیا نزد من محبوبتر است». (در بعضی از روایات نیز آمده است، سوره‌ای بر من نازل شده ...). عبد الله بن مسعود می گوید: هنگام بازگشت از حدیبیه وقتی ... إِنْ أَنْفَتَحْنَا ... بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شد، چنان حضرت غرق سرور گشت که خداوند می داند. (۲) در حدیث دیگری از پیامبر صلی الله علیه و آله آمده است: «فَكَانَتْ مَعَهُ مَعَهُ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَفِي رِوَايَةٍ أُخْرَى فَكَانَتْ مَعَهُ مَنْ يَبِيعُ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ تَحْتَ الشَّجَرَةِ»؛ «هر کس این سوره را قرائت کند مانند کسی است که به هنگام فتح مکه در خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله و در لشکر او بوده است» و در روایت دیگری آمده: «مانند کسی است که با محمد صلی الله علیه و آله در زیر درختی که در حدیبیه حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۶۶۹ بود بیعت کرده است!» (۱) و بالاخره در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم: «حَصَّنُوا أَمْوَالَكُمْ وَ نِسَاءَكُمْ وَ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ مِنَ التَّلْفِ بِقِرَاءَةِ إِنْ أَنْفَتَحْنَا لَكَ فَإِنَّهُ إِذَا كَانَ مِمَّنْ يُدْمِنُ قِرَاءَتَهَا نَادَى مُنَادٍ يَوْمَ الْقِيَامَةِ حَتَّى يُشِيمَ مَعَ الْخَلَائِقِ أَنْتَ مِنْ عِبَادِي الْمُخْلِصِينَ بِالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِي وَادْخُلُوا جَنَّاتِ النَّعِيمِ، وَاسْتَقْوُوا مِنْ رَحِيْقِ مَخْتُومٍ بِمَزَاجِ الْكَافُورِ»؛ «اموال و همسران و آنچه را در ملک شما است با قرائت ... إِنْ أَنْفَتَحْنَا ... از تلف حفظ کنید. کسی که پیوسته آن را تلاوت کند، روز قیامت منادی صدا می زند آنچنان که همه خلائق می شنوند: تو از بندگان مخلص منی، او را به بندگان صالح من ملحق سازید و در باغ‌های پر نعمت بهشت او را وارد کنید و از نوشابه مخصوص بهشتیان سیرابش نمایید!» (۲) ناگفته پیداست این همه فضیلت و افتخار با تلاوت خالی از اندیشه و عمل حاصل نمی شود، بلکه هدف اصلی از تلاوت، تطبیق اعمال و خلق و خوی خویش بر مفاد این آیات است.

فتح المبین!

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ إِنْ أَنْفَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا (۳) به نام خداوند بخشنده بخشایشگر ۱- ما برای تو پیروزی آشکاری فراهم ساختیم! در نخستین آیه این سوره، بشارت عظیمی به پیامبر صلی الله علیه و آله داده شده است، بشارتی که طبق بعضی از روایات نزد پیامبر صلی الله علیه و آله محبوبتر از تمام جهان بود، می فرماید: «ما برای تو فتح آشکار و نمایانی کردیم»؛ ... إِنْ أَنْفَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا پیروزی چشمگیری که آثار آن در کوتاه مدت و دراز مدت در پیشرفت اسلام و حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۶۷۰ زندگی مسلمانان آشکار شده و می شود، فتحی که در طول تاریخ اسلام کم نظیر یا بی نظیر بود. در اینجا گفتگو و بحث عظیمی در میان مفسران در گرفته است که منظور از این فتح کدام فتح است؟! اکثر مفسران آن را اشاره به پیروزی عظیمی می دانند که از صلح حدیبیه نصیب مسلمانان شد. (۱) جمعی نیز آن را اشاره به مساله فتح مکه دانسته‌اند. در حالی که بعضی نیز آن را ناظر به فتح خیبر می دانند. بعضی دیگر آن را اشاره به پیروزی اسلام بر تمام دشمنان از طریق قدرت منطوق و برتری دلایل و معجزات آشکار دانسته‌اند و بالاخره بعضی آن را اشاره به گشودن اسرار علوم برای پیامبر صلی الله علیه و آله می دانند. ولی قراین فراوانی در دست است که مساله صلح حدیبیه را ترجیح می دهد، اما برای روشن شدن تفسیر این آیات باید قبل از هر چیز فشرده‌ای از داستان حدیبیه را در اینجا بیاوریم، که به منزله شان نزول آن است.

داستان صلح حدیبیه

در سال ششم هجرت، ماه ذی القعدة، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به قصد عمره به سوی مکه حرکت کرده و همه مسلمانان را تشویق به شرکت در این سفر نمود، اما گروهی خودداری کردند ولی جمع کثیری از مهاجران و انصار و اعراب بادیه‌نشین در خدمتش عازم مکه شدند. این جمعیت که در حدود یکهزار و چهارصد نفر بودند، همگی لباس احرام بر تن داشتند و جز شمشیر

که اسلحه مسافران محسوب می‌شد، هیچ سلاح جنگی با خود بر نداشتند. هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله به عسفان در نزدیکی مکه رسید، با خبر شد که قریش تصمیم حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۶۷۱ گرفته‌اند از ورود او به مکه جلوگیری نمایند، تا این که پیامبر صلی الله علیه و آله به حدیبیه رسید (حدیبیه روستایی است در بیست کیلومتری مکه که به مناسبت چاه و یا درختی که در آنجا بوده، به این نام نامیده می‌شد)، حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: «همین جا توقف کنید»، عرض کردند در اینجا آبی وجود ندارد، پیامبر صلی الله علیه و آله از طریق اعجاز از چاهی که در آنجا بود، آب برای یارانش فراهم ساخت. در اینجا سفرایی میان قریش و پیامبر صلی الله علیه و آله رفت و آمد کردند تا مشکل به نحوی حل شود، سرانجام عروه ابن مسعود ثقفی که مرد هوشیاری بود از سوی قریش خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله آمد، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «من به قصد جنگ نیامده‌ام و تنها هدفم زیارت خانه خدا است»، ضمناً عروه در این ملاقات منظره وضو گرفتن پیامبر صلی الله علیه و آله را که اصحاب اجازه نمی‌دادند، قطره‌ای از آب وضوی او به روی زمین بیفتد مشاهده کرد و هنگام بازگشت به قریش گفت: «من به دربار کسری و قیصر و نجاشی رفته‌ام، هرگز زمامداری را در میان قومش به عظمت محمد صلی الله علیه و آله در میان یارانش ندیدم و اگر تصور کنید که آنها دست از محمد صلی الله علیه و آله بردارند اشتباه بزرگی است، شما با چنین افراد ایثارگری روبرو هستید، تصمیمتان را بگیرید». در این میان پیامبر صلی الله علیه و آله به عمر پیشنهاد فرمود که به مکه رود و اشراف قریش را از هدف این سفر آگاه سازد، عمر گفت: «قریش با من عداوت شدیدی دارند و من از آنها بیمناک هستم، بهتر این است که عثمان به این کار مبادرت ورزد»، عثمان به سوی مکه آمد و چیزی نگذشت که در میان مسلمانان شایع شد او را کشته‌اند. در اینجا پیامبر صلی الله علیه و آله تصمیم به شدت عمل گرفت و در زیر درختی که در آنجا بود، با یارانش تجدید بیعت کرد که به نام بیعت رضوان معروف شد و با آنان عهد بست که تا آخرین نفس مقاومت کنند ولی چیزی نگذشت که عثمان سالم بازگشت و به دنبال او قریش، سهیل ابن عمر را برای مصالحه خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله فرستادند ولی تأکید کردند که امسال به هیچ وجه ورود او به مکه ممکن نیست. بعد از گفتگوهای زیاد، پیمان صلحی منعقد شد که یکی از موادش همین بود که مسلمانان آن سال را از عمره چشم‌پوشند و سال آینده به مکه بیایند. مشروط بر اینکه بیش از سه روز نمانند و سلاحی جز سلاح مسافر با خود نیاورند و مواد متعدد دیگری حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۶۷۲ دایر بر حفظ امنیت جانی و مالی مسلمانان که از مدینه وارد مکه می‌شوند و همچنین ۱۰ سال متار که جنگ میان مسلمین و مشرکین و آزادی مسلمانان مکه در انجام فرایض مذهبی در آن گنج‌انیده شد. این پیمان، در حقیقت یک پیمان عدم تعرض همه‌جانبه بود که به جنگ‌های مداوم و مکرر بین مسلمانان و مشرکان به طور موقت پایان می‌داد. متن پیمان صلح از این قرار بود که پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام دستور داد بنویس: «بسم الله الرحمن الرحیم»، سهیل بن عمرو که نماینده مشرکان بود گفت: «من با چنین جمله‌ای آشنا نیستم، بنویس بسمک اللهم!» پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «بنویس بسمک اللهم». سپس فرمود: «بنویس این چیزی است که محمد رسول الله صلی الله علیه و آله با سهیل بن عمرو مصالحه کرده»، سهیل گفت: «ما اگر تو را رسول الله می‌دانستیم با تو جنگ نمی‌کردیم، تنها اسم خودت و اسم پدرت را بنویس»، پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: «مانعی ندارد، بنویس این چیزی است که محمد بن عبد الله با سهیل بن عمرو صلح کرده که ده سال متار که جنگ شود تا مردم امنیت خود را بازیابند». «علاوه بر این هر کس از قریش بدون اجازه ولی‌اش نزد محمد بیاید (و مسلمان شود) او را بازگردانند و هر کس از آنها که با محمد هستند، نزد قریش بازگردد، بازگردانند او لازم نیست!». «همه آزادند، هر کس می‌خواهد در پیمان محمد وارد شود و هر کس می‌خواهد در پیمان قریش». «طرفین متعهدند که نسبت به یکدیگر خیانت نکنند (و جان و مال یکدیگر را محترم بشمارند)». «از این گذشته محمد، امسال باز می‌گردد و وارد مکه نمی‌شود، اما سال آینده ما به مدت سه روز از مکه بیرون می‌رویم و یارانش بیایند اما بیش از سه روز توقف نکنند (و مراسم عمره را انجام دهند و بازگردند) به شرط اینکه جز اسلحه مسافر یعنی شمشیر، آن هم در غلاف سلاح دیگری به همراه نداشته باشند. «بر این پیمان صلح

گروهی از مسلمانان و مشرکان گواهی داده و کاتب عهدنامه حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۶۷۳ علی بن ابی طالب بود. «۱» مرحوم علامه مجلسی در بحار الانوار، بعضی موارد دیگر را نیز نقل کرده از جمله اینکه: اسلام در مکه باید آشکار باشد و کسی را مجبور در انتخاب مذهب نکنند و اذیت و آزاری به مسلمانان نرسانند. «۲» این مضمون در تعبیر سابق نیز اجمالاً وجود داشت. در اینجا پیامبر صلی الله علیه و آله دستور داد شترهای قربانی را که به همراه آورده بودند در همانجا قربانی کنند، سرهای خود را بتراشند و از احرام به در آیند. اما این امر برای جمعی از مسلمانان سخت ناگوار بود، چرا که بیرون آمدن از احرام بدون انجام مناسک عمره در نظر آنها امکان پذیر نبود ولی پیغمبر صلی الله علیه و آله شخصاً پیشگام شد و شتران قربانی را نحر فرمود و از احرام بیرون آمد و به مسلمانان تفهیم نمود که این استثنایی است در قانون احرام و قربانی، که از سوی خداوند قرار داده شده است. مسلمانان هنگامی که چنین دیدند، تسلیم شدند و دستور پیامبر صلی الله علیه و آله دقیقاً اجرا شد و از همان جا آهنگ مدینه کردند، اما کوهی از غم و اندوه بر قلب آنها سنگینی می نمود، چرا که به صورت ظاهر این مسافرت یک ناکامی و شکست بود ولی خبر نداشتند که در پشت داستان صلح حدیبیه، چه پیروزی‌هایی برای مسلمانان و آینده اسلام نهفته است و در همین هنگام بود که سوره فتح نازل شد و بشارت فتح عظیمی را به پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله داد. «۳»

پیامدهای سیاسی و اجتماعی و مذهبی صلح حدیبیه

یک مقایسه اجمالی میان وضع مسلمانان در سال ششم هجرت (هنگام صلح حدیبیه) و دو سال بعد که با ده هزار سرباز مجهز برای فتح مکه حرکت کردند تا به پیمان شکنی مشرکان پاسخ دندان شکنی دهند و سرانجام بدون کمترین برخورد نظامی مکه را گشودند، نشان می دهد که بازتاب صلح حدیبیه تا چه حد گسترده بود. حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۶۷۴ به طور خلاصه مسلمانان از این صلح چند امتیاز و پیروزی مهم به شرح زیر به دست آوردند: ۱- عملاً به فریب خوردگان مکه نشان دادند که آنها قصد کشتار ندارند و برای شهر مقدس مکه و خانه خداوند احترام فراوان قایل اند، همین امر سبب جلب قلوب جمع کثیری به سوی اسلام شد. ۲- قریش برای اولین بار اسلام و مسلمین را به رسمیت شناختند، مطلبی که دلیل بر تثبیت موقعیت آنها در جزیره عربستان بود. ۳- بعد از صلح حدیبیه، مسلمانان به راحتی می توانستند همه جا رفت و آمد کنند و جان و مال آنها محفوظ بماند و عملاً با مشرکان از نزدیک تماس پیدا کردند، تماسی که نتیجه اش شناخت بیشتر اسلام از سوی مشرکان و جلب توجه آنها به اسلام بود. ۴- بعد از صلح حدیبیه، راه برای نشر اسلام در سراسر جزیره عرب گشوده شده و آوازه صلح طلبی پیامبر صلی الله علیه و آله اقوام مختلفی را که برداشت غلطی از اسلام و شخص پیامبر صلی الله علیه و آله داشتند، به تجدید نظر وادار کرد و امکانات وسیعی از نظر تبلیغاتی به دست مسلمانان افتاد. ۵- صلح حدیبیه راه را برای گشودن خیبر و برچیدن این غده سرطانی یهود که بالفعل و بالقوه خطر مهمی برای اسلام و مسلمین محسوب می شد، هموار ساخت. ۶- اصولاً- وحشت قریش از درگیری با سپاه هزار و چهارصد نفری پیامبر صلی الله علیه و آله که هیچ سلاح مهم جنگی با خود نداشتند و پذیرفتن شرایط صلح، خود عامل مهمی برای تقویت روحیه طرفداران اسلام و شکست مخالفان بود که تا این اندازه از مسلمانان حساب بردند. ۷- بعد از ماجرای حدیبیه، پیامبر صلی الله علیه و آله نامه‌های متعددی به سران کشورهای بزرگ ایران و روم و حبشه و پادشاهان بزرگ جهان نوشت و آنها را به سوی اسلام دعوت کرد و این به خوبی نشان می دهد که تا چه حد صلح حدیبیه اعتماد به نفس به مسلمین داده بود، که نه تنها در جزیره عرب که در دنیای بزرگ آن روز، راه خود را به پیش می گشودند. اکنون به تفسیر آیات باز می گردیم. از آنچه گفته شد به خوبی می توان فهمید که صلح حدیبیه به راستی فتح و پیروزی حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۶۷۵ بزرگی برای اسلام و مسلمین بود و تعجب نیست که قرآن مجید از آن به عنوان فتح مبین یاد کند. از این گذشته قراین متعدد دیگری در دست است که این تفسیر را تأیید می کند: ۱- جمله «فتحنا» به صورت فعل ماضی است، نشان می دهد که این امر به هنگام نزول آیات تحقق یافته

بود، در حالی که چیزی جز صلح حدیبیه در کار نبود. ۲- زمان نزول این آیات که در بالا اشاره شد و آیات دیگر این سوره که مدح مؤمنان و ذم منافقان و مشرکان در ماجرای حدیبیه می‌کند، مؤید دیگری بر این معنی است. آیه ۲۷ این سوره که تأکید بر رؤیای صادقانه پیامبر صلی الله علیه و آله کرده می‌گوید: «مسلمانان در آینده در نهایت امنیت وارد مسجد الحرام خواهید شد و به انجام مناسک عمره می‌پردازید» شاهد گویایی است بر اینکه این سوره و محتوای آن بعد از حدیبیه و قبل از فتح مکه بوده است. ۳- در روایات متعددی، صلح حدیبیه به عنوان فتح مبین معرفی شده است از جمله، در تفسیر جوامع الجوامع آمده است: هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله از حدیبیه باز می‌گشت (و سوره فتح نازل شد) یکی از اصحاب عرض کرد: «ما هَذَا الْفَتْحِ لَقَدْ صَدَدْنَا عَنِ الْبَيْتِ وَ صَدَّ هَدِينَا»؛ «این چه فتحی است که ما را از زیارت خانه خدا باز داشتند و جلوی قربانی ما را گرفتند؟!». پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «بئس الکلام هذا، بل هو أعظم الفتوح، قد رضی المشركون أن يدفوعكم عن بلادهم بالراع و يستلوكم القضية و رغبا اليكم في الأمان و قد رأوا منكم ما كرهوا!» «بد سخنی گفتمی، بلکه این بزرگترین پیروزی ما بود که مشرکان راضی شدند بدون برخورد خشونت‌آمیز شما را از سرزمین خود دور کنند و به شما پیشنهاد صلح دهند و با آن همه ناراحتی که قبلاً دیده‌اند تمایل به ترک تعرض نشان دادند». «۱» سپس پیامبر صلی الله علیه و آله ناراحتی‌هایی که در بدر و احزاب تحمل کردند، به آنها یادآور شد. مسلمانان تصدیق کردند که این اعظم فتوح بوده است و آنها از روی ناآگاهی قضاوت کردند. «۲» زهری که از رجال معروف تابعین است، می‌گوید: فتحی عظیم‌تر از صلح حدیبیه حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۶۷۶ صورت نگرفت، چرا که مشرکین با مسلمانان ارتباط یافتند و اسلام در قلوب آنها جایگزین شد و در عرض سه سال، گروه عظیمی اسلام آوردند و جمعیت مسلمانان با آنها فزونی گرفت. «۱» در این احادیث به گوشه‌هایی از امتیازاتی که به برکت صلح حدیبیه نصیب مسلمانان گردید، اشاره شده است. تنها در حدیثی از امام علی ابن موسی الرضا صلی الله علیه و آله آمده است که: «انا فتحنا، بعد از فتح مکه نازل شد. «۲» ولی از آنجا که صلح حدیبیه، مقدمه‌ای برای فتح مکه در دو سال بعد شد، توجیه این حدیث مشکل نخواهد بود. یا به تعبیر دیگر، صلح حدیبیه در کوتاه مدت سبب فتح خیبر (در سال هفتم هجرت) و فراتر از آن سبب فتح مکه و نیز پیروزی اسلام در تمام صحنه جهان از نظر نفوذ در قلوب مردم بود. به این ترتیب می‌توان میان تفسیرهای چهارگانه را جمع کرد، با این قید که محور اصلی را صلح حدیبیه تشکیل می‌دهد «۳». حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۶۷۷

جنگ حنین

لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ وَ يَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُكُمْ فَلَمْ تُغْنِ عَنْكُمْ شَيْئًا وَ ضَاقتْ عَلَيْكُمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحَبَتْ ثُمَّ وَاَلَيْتُمْ مُدْبِرِينَ (۲۵) ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَ أَنْزَلَ جُنُودًا لَمْ تَرَوْهَا وَ عَذَّبَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ ذَلِكُمْ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ (۲۶) ثُمَّ يُتَوَّبُ اللَّهُ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ عَلَى مَنْ يَشَاءُ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۲۷) «۱» ۲۵- خداوند شما را در میدان‌های زیادی یاری کرد (و بر دشمن پیروز شدید) و در روز حنین (نیز یاری نمود) در آن هنگام که فزونی جمعیتتان شما را به اعجاب آورده بود ولی هیچ مشکلی را برای شما حل نکرد و زمین با همه وسعتش بر شما تنگ شد، سپس پشت (به دشمن) کرده فرار نمودید. ۲۶- سپس خداوند سکینه خود را بر رسولش و بر مؤمنان نازل کرد و لشکرهایی فرستاد که شما نمی‌دیدید و کافران را مجازات کرد و این است جزای کافران! ۲۷- سپس خداوند- پس از این- توبه هر کس را بخواهد (و شایسته ببیند) می‌پذیرد و خداوند آمرزنده و مهربان است. حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۶۷۸

انبوه جمعیت به تنهایی کاری نمی‌کند

در آیات گذشته دیدیم که خداوند مسلمانان را دعوت به فداکاری همه جانبه در مسیر جهاد و برانداختن ریشه شرک و بت پرستی

می‌کند و به آنها که عشق زن و فرزند، اقوام و خویشاوندان و مال و ثروت آنچنان روحشان را فرا گرفته که حاضر به فداکاری و جهاد نیستند، شدیداً اخطار می‌کند. به دنبال آن، در آیات مورد بحث، به مساله مهمی اشاره می‌کند که هر رهبری در لحظات حساس باید پیروان خود را به آن متوجه سازد و آن اینکه: اگر عشق مال و فرزند، گروهی از افراد ضعیف‌الایمان را از جهاد بزرگی که با مشرکان در پیش داشتند باز دارد، نباید گروه مؤمنان راستین از این موضوع نگرانی به خود راه دهند، برای اینکه خداوند نه در آن روزهایی که نفراتشان کم بود (مانند میدان جنگ بدر) آنها را تنها گذارد و نه در آن روز که جمعیتشان چشم پر کن بود (مانند میدان جنگ حنین)، انبوه جمعیت دردی را از آنها دوا کرد، بلکه در هر حال یاری خدا و مدد‌های او بود که باعث پیروزی‌شان شد. لذا در آیه نخست می‌گوید خداوند شما را در موارد بسیاری یاری کرد لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ.... «مَوَاطِنَ» جمع «موطن» به معنی محلی است که انسان برای اقامت دائمی یا موقت انتخاب می‌کند. ولی یکی از معانی آن میدان‌های جنگ است، به تناسب اینکه جنگجویان مدتی کوتاه یا طولانی در آن اقامت می‌کنند. سپس اضافه می‌کند: و در روز حنین شما را یاری نمود، در آن روز که فزونی جمعیتان مایه اعجاب شما بود... وَ يَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُكُمْ.... تعداد لشکر اسلام را در این جنگ دوازده هزار نفر و بعضی ده هزار یا هشت هزار نوشته‌اند ولی روایات مشهور و صحیح دوازده هزار را تایید می‌کنند، که در هیچیک از جنگ‌های اسلامی تا آن روز این عدد سابقه نداشت، آنچنان که بعضی از مسلمانان مغرورانه گفتند: «لَنْ نُغَلَبَ الْيَوْمَ!»؛ «هیچگاه با این همه جمعیت امروز شکست نخواهیم خورد.» حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۶۷۹ اما چنانکه در شرح غزوه حنین به خواست خدا خواهیم گفت، این انبوه جمعیت که گروهی از آنها از افراد تازه مسلمان و ساخته نشده بودند، موجب فرار لشکر و شکست ابتدایی شد ولی سرانجام لطف خداوند آنها را نجات داد. این شکست ابتدایی چنان بود که قرآن اضافه می‌کند: زمین با آنهمه وسعتش بر شما تنگ شد... وَ ضَاقَتْ عَلَيْكُمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحَبَتْ... سپس پشت به دشمن کرده و فرار نمودید؛... ثُمَّ وَلَّيْتُم مُّدْبِرِينَ.... در این موقع که سپاه اسلام در اطراف سرزمین حنین پراکنده شده بود و جز گروه کمی با پیامبر صلی الله علیه و آله باقی نمانده بودند و پیغمبر صلی الله علیه و آله به خاطر فرار آنها شدیداً نگران و ناراحت بود، خداوند آرامش و اطمینان خویش را بر پیامبرش و بر مؤمنان فرستاد ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ سَاكِنَاتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ... و هم چنین لشکریانی که شما نمی‌دیدید، برای تقویت و یاری‌تان فرو فرستاد... وَ أَنْزَلَ جُنُودًا لَمْ تَرَوْهَا.... نزول این ارتش نامرئی الهی برای تحکیم و تقویت روحیه مسلمانان و ایجاد نیروی ثبات و استقامت در جان و دل آنان بود، نه اینکه فرشتگان و نیروهای غیبی در جنگ شرکت کرده باشند. «۱» در پایان نتیجه نهایی جنگ حنین را چنین بیان می‌کند: خداوند افراد بی‌ایمان و بت‌پرست را کیفر داد (گروهی کشته و گروهی اسیر و جمعی پا به فرار گذاشتند آنچنان که از دسترس ارتش اسلام خارج شدند)... وَ عَذَّبَ الَّذِينَ كَفَرُوا... و این است کیفر افراد بی‌ایمان!... وَ ذَلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ... ولی با این حال درهای توبه و بازگشت را به روی اسیران و فرار کنندگان از کفار باز گذارد که اگر مایل باشند به سوی خدا باز گردند و آیین حق را بپذیرند، لذا در آخرین آیه مورد بحث می‌گوید: سپس خداوند بعد از این جریان توبه هر کس را بخواهد (و او را شایسته و آماده برای توبه واقعی بداند) می‌پذیرد ثُمَّ يُتُوبُ اللَّهُ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ عَلَى مَنْ يَشَاءُ.... جمله «يُتُوبُ» که با فعل مضارع ذکر شده و دلالت بر استمرار دارد، مفهومش این حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۶۸۰ است که درهای توبه و بازگشت همچنان به روی آنها باز و گشوده است. چرا که خداوند آمرزنده و مهربان است هیچگاه درهای توبه را به روی کسی نمی‌بندد و از رحمت گسترده خود کسی را نومید نمی‌سازد،... وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ.... اکنون که تفسیر آیات به طور فشرده روشن شد، باید به نکات مهمی که در لابه‌لای همین بحث وجود دارد، توجه کرد:

۱- غزوه عبرت‌انگیز حنین

حنین سرزمینی است در نزدیکی شهر طایف و چون این غزوه در آنجا واقع شد، به نام غزوه حنین معروف شده و در قرآن از آن

تعبیر به یوم حنین شده است. نام دیگر آن غزوه اوطاس و غزوه هوازن است (اوطاس نام سرزمینی در همان حدود و هوازن نام یکی از قبایلی است که در آن جنگ با مسلمانان درگیر بودند). این غزوه از آنجا شروع شد که بنا به گفته ابن اثیر در کامل، طایفه بزرگ هوازن هنگامی که از فتح مکه با خبر شدند، رییسشان مالک بن عوف آنها را جمع کرد و به آنها گفت ممکن است محمد صلی الله علیه و آله بعد از فتح مکه به جنگ با آنها برخیزد و آنها گفتند پیش از آنکه او با ما نبرد کند، صلاح در این است که ما پیش دستی کنیم. هنگامی که این خبر به گوش پیامبر صلی الله علیه و آله رسید، به مسلمانان دستور داد آماده حرکت به سوی سرزمین هوازن شوند. «۱» گرچه در باره جریان این جنگ و کلیات آن در میان مورخان تقریباً اختلافی نیست ولی در جزئیات آن روایات گوناگونی دیده می‌شود که کاملاً متفق نیستند و ما آنچه را ذیلاً به طور فشرده می‌آوریم، طبق روایتی است که مرحوم طبرسی در مجمع البیان آورده است. در آخر ماه رمضان یا در ماه شوال سنه هشتم هجرت بود که رؤسای طایفه هوازن نزد مالک بن عوف جمع شدند و اموال و فرزندان و زنان خود را به همراه آوردند تا به هنگام درگیری با مسلمانان هیچکس فکر فرار در سر نپروانند و به این ترتیب وارد حج و حریمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۶۸۱ سرزمین اوطاس شدند. پیامبر صلی الله علیه و آله پرچم بزرگ لشکر را بست و به دست علی علیه السلام داد و تمام کسانی که برای فتح مکه، پرچم‌دار بخشی از لشکر اسلام بودند به دستور پیامبر صلی الله علیه و آله با همان پرچم به سوی میدان حنین حرکت کردند. پیامبر صلی الله علیه و آله مطلع شد که صفوان ابن امیه مقدار زیادی زره در اختیار دارد، به نزد او فرستاد و یک صد زره به عنوان عاریت از او خواست، صفوان سؤال کرد به راستی عاریه است یا غضب؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «عاریه‌ای است که ما آن را تضمین می‌کنیم و سالم بر می‌گردانیم» صفوان یکصد زره به عنوان عاریت به پیامبر صلی الله علیه و آله داد و خود شخصا با حضرت حرکت کرد. دو هزار نفر از مسلمانانی که در فتح مکه اسلام را پذیرفته بودند، به اضافه ده هزار نفر سربازان اسلام که همراه پیامبر صلی الله علیه و آله برای فتح مکه آمده بودند، مجموعاً دوازده هزار نفر برای میدان جنگ حرکت کردند. مالک بن عوف که مرد پر جرئت و با شهامتی بود به قبیله خود دستور داد غلاف‌های شمشیر را بشکنند و در شکاف‌های کوه و دره‌های اطراف و لابه لای درختان، بر سر راه سپاه اسلام کمین کنند و به هنگامی که در تاریکی اول صبح مسلمانان به آنجا رسیدند، یکباره به آنان حمله‌ور شوند و لشکر را در هم بکوبند. او اضافه کرد: محمد صلی الله علیه و آله با مردان جنگی هنوز روبرو نشده است، تا طعم شکست را بچشد! هنگامی که پیامبر نماز صبح را با یاران خواند، فرمان داد به طرف سرزمین حنین سرازیر شدند، در این موقع بود که ناگهان لشکر هوازن از هر سو مسلمانان را زیر رگبار تیرهای خود قرار دادند. گروهی که در مقدمه لشکر قرار داشتند (و در میان آنها تازه مسلمانان مکه بودند) فرار کردند و این امر سبب شد که باقیمانده لشکر به وحشت بیفتند و فرار کنند. خداوند در اینجا آنها را با دشمنان به حال خود واگذارد و موقتاً دست از حمایت آنها برداشت؛ زیرا به جمعیت انبوه خود مغرور بودند و آثار شکست در آنان آشکار گشت. حج و حریمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۶۸۲ اما علی علیه السلام که پرچمدار لشکر بود، با عده کمی در برابر دشمن ایستادند و همچنان به پیکار ادامه دادند. (در این هنگام پیامبر در قلب سپاه قرار داشت) و عباس عموی پیامبر صلی الله علیه و آله و چند نفر دیگر از بنی هاشم که مجموعاً از نه نفر تجاوز نمی‌کردند و دهمین آنها ایمن فرزند ام ایمن بود اطراف پیامبر صلی الله علیه و آله را گرفتند. مقدمه سپاه به هنگام فرار و عقب‌نشینی از کنار پیامبر صلی الله علیه و آله گذشت، پیامبر صلی الله علیه و آله به عباس که صدای بلند و رسایی داشت دستور داد فوراً از تپه‌ای که در آن نزدیکی بود بالا رود و به مسلمانان فریاد زند: «يَا مَعْشَرَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ يَا أَصْحَابَ سُورَةِ الْبَقَرَةِ يَا أَهْلَ بَيْتِ الشَّجَرَةِ إِلَىٰ أَيِّنَ تَفْرُونَ؟ هَذَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ»؛ «۱» «ای گروه مهاجران و انصار! و ای یاران سوره بقره! و ای اهل بیعت شجره! به کجا فرار می‌کنید؟ پیامبر صلی الله علیه و آله این جا است!» هنگامی که مسلمانان صدای عباس را شنیدند باز گشتند و گفتند لیک، لیک. مخصوصاً انصار در این بازگشت پیش قدم بودند و حمله سختی از هر جانب به سپاه دشمن کردند و با یاری پروردگار به پیشروی ادامه دادند، آنچنان که طایفه هوازن به طرز وحشتناکی به هر سو

پراکنده شدند و پیوسته مسلمانان آنها را تعقیب می‌کردند. حدود یکصد نفر از سپاه دشمن کشته شد و اموالشان به غنیمت به دست مسلمانان افتاد و گروهی نیز اسیر شدند. «۲» در پایان این نقل تاریخی می‌خوانیم که پس از پایان جنگ، نمایندگان قبیله هوازن خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله آمدند و اسلام را پذیرفتند و پیامبر محبت زیاد به آنها کرد و حتی مالک بن عوف رئیس و بزرگ آنها اسلام را پذیرفت، پیامبر صلی الله علیه و آله اموال و اسیرانش را به او برگرداند و ریاست مسلمانان قبیله‌اش را به او واگذار کرد. در حقیقت عامل مهم شکست مسلمانان در آغاز کار، علاوه بر غروری که به خاطر کثرت جمعیت پیدا کردند وجود دو هزار نفر از افراد تازه مسلمان بود که طبعاً جمعی از منافقان و عده‌ای برای کسب غنایم جنگی و گروهی بی هدف در میان آنها وجود داشتند و فرار آنها در بقیه نیز اثر گذاشت. حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۶۸۳ عامل پیروزی نهایی، ایستادگی پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام و گروه اندکی از یاران و یادآوری خاطره پیمان‌های پیشین و ایمان به خدا و توجه به حمایت خاص او بود.

۲- چه کسانی فرار کردند؟

شک نیست که در این میدان اکثریت قریب به اتفاق در آغاز کار فرار کردند و باقیمانده را طبق روایت فوق ده نفر و بعضی چهار نفر و بعضی حد اکثر حدود یکصد نفر نوشته‌اند. از آنجا که طبق بعضی از روایات مشهور، خلفای نخستین نیز در جمع فرار کنندگان بودند، بعضی از مفسران اهل سنت سعی دارند که این فرار را یک امر طبیعی معرفی کنند. نویسنده المنار در اینجا می‌گوید: به هنگامی که رگبار تیرهای دشمن متوجه مسلمین شد، گروهی که از مکه به سپاه اسلام ملحق شده بودند و در میان آنها منافقان و افراد ضعیف‌الایمان و جستجوگران غنیمت قرار داشتند فرار کردند و پشت به میدان نمودند، باقیمانده لشکر طبعاً مضطرب و پریشان شدند، آنها نیز طبق عادت و نه از روی ترس! پا به فرار گذاشتند و این یک امر طبیعی است که به هنگام فرار کردن یک گروه بقیه بدون توجه متزلزل می‌شوند، بنابر این فرار آنها به معنی ترک یاری پیامبر صلی الله علیه و آله و رها کردن او در دست کفار نبود، که مستحق غضب و خشم خداوند شوند! «۱» ما شرحی برای این سخن ذکر نمی‌کنیم و داوری آن را به خوانندگان واگذار می‌کنیم. ذکر این جمله نیز لازم است که در صحیح بخاری معتبرترین منابع اهل سنت، هنگامی که سخن از هزیمت و فرار مسلمین در این میدان به میان آورده، چنین نقل می‌کند: «فَإِذَا عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ فِي النَّاسِ وَقُلْتُ مَا شَأْنُ النَّاسِ؟ قَالَ: أَمْرُ اللَّهِ، ثُمَّ تَرَجَعَ النَّاسُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ...» ناگهان عمر بن خطاب در میان مردم بود، گفتم مردم چه کردند؟ گفت: قضای الهی بود! سپس مردم به سوی پیامبر صلی الله علیه و آله بازگشتند. «۲» ولی اگر پیش‌داوری‌ها را کنار بگذاریم و قرآن را مورد توجه قرار دهیم، می‌بینیم حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۶۸۴ که گروه‌بندی در میان فرار کنندگان قایل نشده است، بلکه همه را یکسان مذمت می‌کند، که پا به فرار گذاشتند. نمی‌دانیم چه تفاوتی بین جمله ... ثُمَّ وَلَّيْتُمْ مُدْبِرِينَ ... که در آیات فوق خواندیم و جمله دیگری که در آیه ۱۶ سوره انفال گذشت وجود دارد، آنجا که می‌گوید: «وَمَنْ يُؤَلِّهْمْ يَوْمَئِذٍ دُبُرَهُ إِلَّا مُتَحَرِّفًا لِقِتَالٍ أَوْ مُتَحَيِّزًا إِلَى فِتْنَةٍ فَكُفِّرْ بَاءَ بَعْضٍ مِنَ اللَّهِ...» «هر کس پشت به دشمن کند، به غضب پروردگار گرفتار خواهد شد، مگر کسی که به منظور حمله به دشمن و یا پیوستن به گروهی از سربازان تغییر مکان دهد». بنابر این اگر این دو آیه را در کنار هم قرار دهیم، ثابت می‌شود که مسلمانان در آن روز- مگر گروه کمی- مرتکب خطای بزرگی شدند، منتها بعداً توبه کردند و بازگشتند.

۳- ایمان و آرامش

سکینه در اصل از ماده سکون به معنی یک نوع حالت آرامش و اطمینان است، که هر گونه شک و دودلی و ترس و وحشت را از انسان دور می‌سازد و او را در برابر حوادث سخت و پیچیده ثابت قدم می‌گرداند. سکینه با ایمان رابطه نزدیکی دارد؛ یعنی زائیده

ایمان است، افراد با ایمان هنگامی که به یاد قدرت بی پایان خداوند می‌افتند و لطف و مرحمت او را در نظر می‌آورند، موجی از امید در دلشان پیدا می‌شود و اینکه می‌بینیم در بعضی از روایات، سکینه به ایمان تفسیر شده «۱» و در بعضی دیگر به یک نسیم بهشتی در شکل و صورت انسان، «۲» همه بازگشت به همین معنی می‌کند. در قرآن مجید، سوره فتح آیه ۴ می‌خوانیم: هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لِيَزْدَادُوا إِيمَانًا مَعَ إِيمَانِهِمْ...؛ «او کسی است که سکینه را در دل‌های مؤمنان فرو فرستاد، تا ایمانی بر ایمان آنها افزوده شود». در هر حال این حالت فوق العاده روانی، موهبتی است الهی و آسمانی که در پرتو آن، انسان مشکل‌ترین حوادث را در خود هضم می‌کند و یک دنیا آرامش و ثبات قدم حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۶۸۵ در درون خویش احساس می‌نماید. جالب توجه اینکه قرآن در آیات مورد بحث نمی‌گوید: «ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ... عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَيْكُمْ» با اینکه تمام جمله‌های پیش از آن به صورت خطاب و با ضمیر کُم ذکر شده است، بلکه می‌گوید: ... وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ... اشاره به اینکه منافقان و آنها که طالبان دنیا در میدان جهاد بودند سهمی از این سکینه و آرامش نداشتند و تنها این موهبت نصیب افراد با ایمان می‌شود. در روایات می‌خوانیم: این نسیم بهشتی با انبیاء و پیامبران خدا بوده است «۱» به همین دلیل در حوادثی که هر کس در برابر آن کنترل خویش را از دست می‌دهد، آنها روحی آرام و عزمی راسخ و اراده‌ای آهنین و تزلزل‌ناپذیر داشتند. نزول سکینه بر پیامبر صلی الله علیه و آله در میدان حنین- همانگونه که گفتیم- برای رفع اضطرابی بود که از فرار کردن جمعیت به پیامبر صلی الله علیه و آله دست داده بود و گر نه او در این صحنه و هم چنین علی علیه السلام و گروه کوچکی از مسلمانان چون کوه ثابت و پا بر جا بود. ۴- در آیات فوق اشاره به نصرت خداوند نسبت به مسلمانان در موطن کثیره (میدان‌های بسیار) شده است. در باره تعداد جنگ‌هایی که پیغمبر صلی الله علیه و آله شخصا در آن مبارزه کرد، یا با مسلمانان بود اما شخصا جنگ نکرد و هم چنین میدان‌هایی که سپاه اسلام در مقابل دشمنان قرار گرفت ولی پیغمبر صلی الله علیه و آله در آن حضور نداشت، در میان مورخان گفتگو بسیار است ولی از بعضی از روایات که از طرق اهل بیت به ما رسیده استفاده می‌شود که عدد آنها به هشتاد می‌رسید. در کتاب کافی نقل شده که یکی از خلفای عباسی نذر کرده بود که اگر از مسمومیت نجات یابد، مال کثیری به فقرا بدهد، هنگامی که بهبودی یافت، فقهایی که اطراف او بودند در باره مبلغ آن اختلاف کردند و هیچکدام مدرک روشنی نداشتند، سرانجام از امام نهم حضرت محمد بن علی النقی علیه‌السلام سؤال کرد، فرمود کثیر هشتاد است. وقتی از علت آن سؤال کردند، حضرت علیه السلام به آیه فوق اشاره کرد و فرمود: «ما تعداد میدان‌های حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۶۸۶ نبرد اسلام و کفر را که در آن مسلمانان پیروز شدند برشمردیم، عدد آن هشتاد بود». «۱» ۵- نکته‌ای که توجه به آن امروز برای مسلمانان نهایت لزوم را دارد، این است که از حوادثی چون حادثه حنین تجربه بیندوزند و بدانند کثرت نفرات و جمعیت انبوهشان هرگز نباید مایه غرورشان شود، از جمعیت انبوه به تنهایی کاری ساخته نیست، مساله مهم وجود افراد ساخته شده و مؤمن و مصمم است، هر چند گروه کوچکی باشند، همانگونه که یک گروه کوچک سرنوشت جنگ حنین را تغییر داد، بعد از آنکه انبوه جمعیت، ناآزموده و ساخته نشده مایه هزیمت و شکست شده بودند. مهم این است که افراد آنچنان با روح ایمان و استقامت و فداکاری پرورش یابند که دل‌هایشان مرکز سکینه الهی شود و در برابر سخت‌ترین طوفان‌های زندگی چون کوه پا بر جا و آرام بایستند. «۲» حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۶۸۷

مباهله

فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ (۶۱) «۱» ۶۱- هر گاه بعد از علم و دانشی که (در باره مسیح) به تو رسیده، (باز) کسانی با تو به محاجه و ستیز برخیزند، به آنها بگو: بیایید ما فرزندان خود را دعوت کنیم، شما هم فرزندان خود را، ما زنان خویش را دعوت نماییم، شما

هم زنان خود را، ما از نفوس خود دعوت کنیم، شما هم از نفوس خود، آنگاه مباحله کنیم و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم.

شان نزول:

گفته‌اند که این آیه و آیات قبل از آن در باره هیات نجرانی مرکب از «عاقب» و «سید» و گروهی که با آنها بودند نازل شده است، آنها خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله رسیدند و عرض کردند: آیا هرگز دیده‌ای فرزندی بدون پدر متولد شود، در این هنگام آیه: ... إِنَّ مَثَلَ عِيسَى عِنْدَ اللَّهِ ... نازل شد و هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله آنها را به مباحله دعوت کرد آنها تا فردای آن روز از حضرتش مهلت خواستند و پس از مراجعه، به شخصیت‌های نجران، حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۶۸۸ اسقف (روحانی بزرگشان) به آنها گفت: شما فردا به محمد صلی الله علیه و آله نگاه کنید، اگر با فرزندان و خانواده‌اش برای مباحله آمد، از مباحله با او بترسید و اگر با یارانش آمد با او مباحله کنید؛ زیرا چیزی در بساط ندارد. فردا که شد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد در حالی که دست علی بن ابی طالب علیه السلام را گرفته بود و حسن و حسین علیهما السلام در پیش روی او راه می‌رفتند و فاطمه علیها السلام پشت سرش بود، نصاری نیز بیرون آمدند در حالی که اسقف آنها پیشاپیششان بود هنگامی که نگاه کرد، پیامبر صلی الله علیه و آله با آن چند نفر آمدند، در باره آنها سؤال کرد، به او گفتند: این پسر عمو و داماد او و محبوبترین خلق خدا نزد او است و این دو پسر، فرزندان دختر او از علی علیه السلام هستند و آن بانوی جوان دخترش فاطمه علیها السلام است که عزیزترین مردم نزد او و نزدیکترین افراد به قلب او است ... «سید» به اسقف گفت: برای مباحله قدم پیش گذار. گفت: نه، من مردی را می‌بینم که نسبت به مباحله با کمال جرأت اقدام می‌کند و من می‌ترسم راستگو باشد و اگر راستگو باشد، به خدا یک سال بر ما نمی‌گذرد در حالی که در تمام دنیا یک نصرانی که آب بنوشد وجود نداشته باشد. اسقف به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله عرض کرد: ای ابو القاسم! ما با تو مباحله نمی‌کنیم بلکه مصالحه می‌کنیم، با ما مصالحه کن، پیامبر صلی الله علیه و آله با آنها مصالحه کرد که دوهزار حله (یک قواره پارچه خوب لباس) که حد اقل قیمت هر حله‌ای چهل درهم باشد و عاریت دادن سی دست زره و سی شاخه نیزه و سی رأس اسب، در صورتی که در سرزمین یمن، توطئه‌ای برای مسلمانان رخ دهد و پیامبر صلی الله علیه و آله ضامن این عاریت‌ها خواهد بود، تا آن را بازگرداند و عهد نامه‌ای در این زمینه نوشته شد. در روایتی آمده است اسقف مسیحیان به آنها گفت: من صورت‌هایی را می‌بینم که اگر از خداوند تقاضا کنند کوهها را از جا برکنند، چنین خواهد کرد. هرگز با آنها مباحله نکنید که هلاک خواهید شد و یک نصرانی تا روز قیامت بر صفحه زمین نخواهد ماند.

مباحله با مسیحیان نجران

این آیه به دنبال آیات قبل و استدلالی که در آنها بر نفی خدا بودن مسیح علیه السلام شده بود، به پیامبر صلی الله علیه و آله دستور می‌دهد: «هر گاه بعد از علم و دانش که (در باره مسیح) برای تو آمده (باز) کسانی با تو در آن به محاجه و ستیز برخاستند، به آنها بگو: بیاید ما فرزندان حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۶۸۹ خود را دعوت می‌کنیم و شما هم فرزندان خود را، ما زنان خویش را دعوت می‌نماییم، شما هم زنان خود را، ما از نفوس خود (کسانی که به منزله جان هستند) دعوت می‌کنیم، شما هم از نفوس خود دعوت کنید، سپس مباحله می‌کنیم و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار می‌دهیم؛ فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَابْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ. ناگفته پیدا است منظور از مباحله این نیست که این افراد جمع شوند و نفرین کنند و سپس پراکنده شوند؛ زیرا چنین عملی به تنهایی هیچ فایده‌ای ندارد، بلکه منظور این است که این نفرین مؤثر گردد و با آشکار شدن اثر آن، دروغگویان به عذاب گرفتار شوند و شناخته گردند. به تعبیر دیگر، گرچه در این آیه به تأثیر و نتیجه مباحله تصریح نشده، اما از آنجا که این کار به عنوان آخرین حربه،

بعد از اثر نکردن منطق و استدلال، مورد استفاده قرار گرفته، دلیل بر این است که منظور ظاهر شدن اثر خارجی این نفرین است نه تنها یک نفرین ساده. نکته‌ها

۱- دعوت به مباحله یک دلیل روشن بر حقانیت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله

در آیه فوق خداوند به پیامبر خود دستور می‌دهد که هر گاه پس از استدلال‌ات روشن پیشین، کسی درباره عیسی علیه السلام با تو گفتگو کند و به جدال برخیزد، به او پیشنهاد مباحله کن که فرزندان و زنان خود را بیاورد و تو هم فرزندان و زنان خود را دعوت کن و دعا کنید تا خداوند دروغگو را رسوا سازد. مسأله مباحله به شکل فوق شاید تا آن زمان در بین عرب سابقه نداشت و راهی بود که صددرصد حکایت از ایمان و صدق دعوت پیامبر صلی الله علیه و آله می‌کرد. چگونه ممکن است کسی که به تمام معنی به ارتباط خویش با پروردگار ایمان نداشته باشد وارد چنین میدانی شود؟ و از مخالفان خود دعوت کند بیاید با هم به درگاه خدا برویم و از او بخواهیم تا دروغگو را رسوا سازد و شما به سرعت نتیجه آن را خواهید دید که چگونه خداوند دروغگویان را مجازات می‌کند. مسلماً ورود در چنین میدانی بسیار خطرناک است؛ زیرا اگر دعای او به اجابت نرسد و اثری از مجازات مخالفان حج و حریمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۶۹۰ آشکار نشود نتیجه‌ای جز رسوایی دعوت کننده نخواهد داشت. چگونه ممکن است آدم عاقل و فهمیده‌ای بدون اطمینان به نتیجه، در چنین مرحله‌ای گام بگذارد؟ از اینجا است که گفته‌اند دعوت پیامبر صلی الله علیه و آله به مباحله، یکی از نشانه‌های صدق دعوت و ایمان قاطع او است، قطع نظر از نتایجی که بعد از مباحله به دست آمد. در روایات اسلامی وارد شده هنگامی که پای مباحله به میان آمد، نمایندگان مسیحیان نجران از پیامبر مهلت خواستند تا در این باره بیندیشند و با بزرگان خود به شور بنشینند، نتیجه مشاوره آنها که از یک نکته روان‌شناسی سرچشمه می‌گرفت این بود که به نفرات خود دستور دادند اگر مشاهده کردید محمد صلی الله علیه و آله با سر و صدا و جمعیت و جار و جنجال به مباحله آمد با او مباحله کنید و نترسید؛ زیرا حقیقتی در کار او نیست که متوسل به جار و جنجال شده است و اگر با نفرات بسیار محدودی از خاصان نزدیک و فرزندان خردسالش به میعادگاه آمد، بدانید که او پیامبر خداست و از مباحله با او به پرهیزید که خطرناک است! آنها طبق قرار قبلی به میعادگاه رفتند. ناگاه دیدند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرزندانش حسن و حسین علیهما السلام را در پیش رو دارد و علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام همراه او هستند و به آنها سفارش می‌کند هر گاه من دعا کردم شما آمین بگویید، مسیحیان هنگامی که این صحنه را مشاهده کردند سخت به وحشت افتادند و از اقدام به مباحله خودداری کرده، حاضر به مصالحه شدند و به شرایط ذمه و پرداختن مالیات (جزیه) تن در دادند.

۲- مباحله سند زنده‌ای برای عظمت اهل بیت:

غالب مفسران و محدثان شیعه و اهل تسنن تصریح کرده‌اند که آیه مباحله در حق اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شده است و پیامبر تنها کسانی را که همراه خود به میعادگاه برد، فرزندان حسن و حسین علیهما السلام و دخترش فاطمه علیها السلام و علی علیه السلام بودند، بنابر این منظور از «أَبْنَاءَنَا» در آیه منحصرًا حسن و حسین علیهما السلام هستند، همانطور که منظور از «وَوَسَاءَنَا» فاطمه علیها السلام و منظور از «وَأَنْفُسَنَا» تنها علی علیه السلام بوده است و احادیث فراوانی در این زمینه نقل شده است. ولی بعضی از مفسران اهل تسنن که کاملاً در اقلیت هستند، کوشیده‌اند که ورود احادیث را در این زمینه انکار کنند. مثلاً نویسنده تفسیر المنار در ذیل آیه می‌گوید: این حج و حریمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۶۹۱ روایات همگی از طرق شیعه است و هدف آنها مشخص است. آنها چنان در نشر و ترویج این احادیث کوشیده‌اند که موضوع را، حتی بر بسیاری از دانشمندان اهل تسنن مشتبه ساخته‌اند!! اما مراجعه به منابع اصیل اهل تسنن نشان می‌دهد که علیرغم پندارهای تعصب‌آلود نویسنده المنار، بسیاری از طرق این احادیث به

شیعه و کتب شیعه هرگز منتهی نمی‌شود و اگر بنا باشد ورود این احادیث را از طرق اهل تسنن انکار کنیم، سایر احادیث آنها و کتبشان نیز از درجه اعتبار خواهد افتاد. برای روشن شدن این حقیقت قسمتی از روایات آنها را در این باب با ذکر مدارک در اینجا می‌آوریم: قاضی نور الله شوشتری «۱» چنین می‌گوید: مفسران در این مسأله اتفاق نظر دارند که ابناءنا در آیه فوق اشاره به حسن و حسین علیهما السلام و «نساءنا» اشاره به فاطمه علیها السلام و «وَأَنْفُسَنَا» اشاره به علی علیه السلام است. سپس (در پاورقی کتاب مزبور) در حدود شصت نفر از بزرگان اهل سنت ذکر شده‌اند که تصریح نموده‌اند آیه مباحله در باره اهل بیت نازل شده است و نام آنها و مشخصات کتب آنها را از صفحه ۴۶ تا ۷۶ مشروحا آورده است. از جمله شخصیت‌های سرشناسی که این مطلب از آنها نقل شده افراد زیر هستند: ۱- مسلم بن حجاج نیشابوری صاحب صحیح معروف که از کتب شش‌گانه مورد اعتماد اهل سنت است، در جلد ۷ صفحه ۱۲۰ (چاپ محمد علی صبیح- مصر). ۲- احمد بن حنبل در کتاب مسند جلد ۱ صفحه ۱۸۵ (چاپ مصر). ۳- طبری در تفسیر معروفش در ذیل همین آیه، جلد سوم صفحه ۱۹۲ (چاپ میمنیه- مصر). ۴- حاکم در کتاب مستدرک، جلد سوم صفحه ۱۵۰ (چاپ حیدر آباد دکن). ۵- حافظ ابو نعیم اصفهانی در کتاب دلائل النبوة صفحه ۲۹۷ (چاپ حیدر آباد). ۶- واحدی نیشابوری در کتاب اسباب النزول صفحه ۷۴ (چاپ الهندیة مصر). ۷- فخر رازی در تفسیر معروفش، جلد ۸ صفحه ۸۵ (چاپ البهیه مصر). حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۶۹۲ ۸- ابن اثیر در کتاب جامع الاصول، جلد ۹ صفحه ۴۷۰ (طبع السنه المحمديه- مصر). ۹- ابن جوزی در تذکره الخواص، صفحه ۱۷ (چاپ نجف). ۱۰- قاضی بیضاوی در تفسیرش، جلد ۲ صفحه ۲۲ (چاپ مصطفی محمد مصر). ۱۱- آلوسی در تفسیر روح المعانی، جلد سوم صفحه ۱۶۷ (چاپ منیریه مصر). ۱۲- طنطاوی مفسر معروف در تفسیر الجواهر، جلد دوم صفحه ۱۲۰ (چاپ مصطفی البابی الحلبي- مصر). ۱۳- زمخشری در تفسیر کشاف، جلد ۱ صفحه ۱۹۳ (چاپ مصطفی محمد- مصر). ۱۴- حافظ احمد بن حجر عسقلانی در کتاب الاصابه جلد ۲ صفحه ۵۰۳ (چاپ مصطفی محمد- مصر). ۱۵- ابن صباغ در کتاب الفصول المهمه صفحه ۱۰۸ (چاپ نجف). ۱۶- علامه قرطبی در تفسیر الجامع لاحکام القرآن جلد ۳ صفحه ۱۰۴ (چاپ مصر سال ۱۹۳۶). در کتاب غایه المرام از صحیح مسلم در باب فضایل علی بن ابی طالب علیه السلام نقل شده که: روزی معاویه به سعد بن ابی وقاص گفت: چرا ابو تراب (علی علیه السلام) را سب و دشنام نمی‌گویی؟! گفت: از آن وقت که به یاد سه چیز که پیامبر صلی الله علیه و آله در باره علی علیه السلام فرمود افتادم از این کار صرف نظر کردم ... (یکی از آنها این بود که) هنگامی که آیه مباحله نازل گردید، پیغمبر صلی الله علیه و آله تنها از فاطمه و حسن و حسین و علی علیهما السلام دعوت کرد و سپس فرمود: «اللَّهُمَّ هُوَ لِأَهْلِی»؛ «خدایا! اینها خاصان نزدیک من‌اند». نویسنده تفسیر کشاف که از بزرگان اهل تسنن است در ذیل آیه می‌گوید: این آیه قوی‌ترین دلیلی است که فضیلت اهل کساء را ثابت می‌کند. مفسران و محدثان و مورخان شیعه نیز عموماً در نزول این آیه در باره اهل بیت، اتفاق نظر دارند، در تفسیر نور الثقلین روایات فراوانی در این زمینه نقل شده است. از جمله به نقل از کتاب عیون اخبار الرضا در باره مجلس بحثی که مامون در دربار خود تشکیل داده بود، این چنین می‌نویسد: امام علی بن موسی الرضا علیهما السلام فرمود: خداوند پاکان بندگان خود را در آیه مباحله مشخص ساخته است و به پیامبرش چنین دستور داده: حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۶۹۳ فَمَنْ خَرَجَكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا ... و به دنبال نزول این آیه، پیامبر صلی الله علیه و آله علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را با خود به مباحله برد ... این مزیتی است که هیچ کس در آن بر اهل بیت: پیشی نگرفته و فضیلتی است که هیچ انسانی به آن نرسیده و شرفی است که قبل از آن هیچ کس از آن برخوردار نبوده است. «۱»

۳- پاسخ به یک سؤال

در اینجا سؤال معروفی است که فخر رازی و بعضی دیگر در باره نزول آیه در حق اهل بیت علیهم السلام ذکر کرده‌اند که چگونه

ممکن است منظور از «أَبْنَاءَنَا»؛ «فرزندان ما»، حسن و حسین علیهما السلام باشد، در حالی که ابناء جمع است و جمع بر دو نفر گفته نمی‌شود؟ و چگونه ممکن است «نِسَاءَنَا» که معنی جمع دارد تنها بر بانوی اسلام فاطمه علیها السلام اطلاق گردد؟ اگر منظور از «أَنْفُسِنَا» تنها علی علیه السلام است، چرا به صیغه جمع آمده است؟! پاسخ: اولاً- همانطور که قبلاً به طور مشروح ذکر شد، اجماع علمای اسلام و احادیث فراوانی که در بسیاری از منابع معروف و معتبر اسلامی اعم از شیعه و سنی در زمینه ورود این آیه در مورد اهل بیت علیهم السلام به ما رسیده است و در آنها تصریح شده پیغمبر صلی الله علیه و آله غیر از علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام و حسن و حسین علیهما السلام کسی را به مباحله نیاورد، قرینه آشکاری برای تفسیر آیه خواهد بود؛ زیرا می‌دانیم از جمله قرآینی که آیات قرآن را تفسیر می‌کند، سنت و شان نزول قطعی است. بنابر این، ایراد مزبور تنها متوجه شیعه نمی‌شود. بلکه همه دانشمندان اسلام باید به آن پاسخ گویند. ثانیاً- اطلاق صیغه جمع بر مفرد یا بر تثنیه تازگی ندارد و در قرآن و غیر قرآن از ادبیات عرب و حتی غیر عرب این معنی بسیار است. توضیح اینکه: بسیار می‌شود که به هنگام بیان یک قانون، یا تنظیم یک عهدنامه، حکم به صورت کلی و به صیغه جمع آورده می‌شود و مثلاً در عهدنامه چنین می‌نویسند که: مسؤول اجرای آن امضاکنندگان عهدنامه و فرزندان آنها هستند، در حالی که حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۶۹۴ ممکن است یکی از دو طرف تنها یک یا دو فرزند داشته باشد، این موضوع هیچگونه منافاتی با تنظیم قانون یا عهدنامه به صورت جمع ندارد. خلاصه اینکه: ما دو مرحله داریم. مرحله قرارداد و مرحله اجرا، در مرحله قرارداد، گاهی الفاظ به صورت جمع ذکر می‌شود تا بر همه مصداق تطبیق کند ولی در مرحله اجرا ممکن است مصداق، منحصر به یک فرد باشد و این انحصار در مصداق، منافات با کلی بودن مسأله ندارد. به عبارت دیگر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله موظف بود طبق قراردادی که با نصارای نجران بست، همه فرزندان و زنان خاص خاندانش و تمام کسانی را که به منزله جان او بودند، همراه خود به مباحله برد ولی اینها مصداقی جز دو فرزند و یک زن و یک مرد نداشت. اضافه بر این، در آیات قرآن موارد متعددی داریم که عبارت به صورت صیغه جمع آمده، اما مصداق آن به جهتی از جهات منحصر به یک فرد بوده است: مثلاً در همین سوره آیه ۱۷۳ می‌خوانیم: الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ...؛ «کسانی که مردم به آنها گفتند دشمنان (برای حمله به شما) اجتماع کرده‌اند از آنها بترسید». در این آیه منظور از الناس (مردم) جمعی از مفسران، نعیم بن مسعود است که از ابو سفیان اموالی گرفته بود تا مسلمانان را از قدرت مشرکان بترساند! همچنین در آیه ۱۸۱ می‌خوانیم: ... لَقَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ فَقِيرٌ وَنَحْنُ أَغْنِيَاءُ...؛ «خداوند گفتار کسانی را که می‌گفتند خدا فقیر است و ما بی‌نیازیم (و لذا از ما مطالبه زکات کرده است!) شنید». منظور از «الَّذِينَ» در آیه، طبق تصریح جمعی از مفسران، حی بن اخطب یا فنحاص است. گاهی اطلاق کلمه جمع بر مفرد به عنوان بزرگداشت نیز دیده می‌شود، همان طور که در باره ابراهیم علیه السلام می‌خوانیم: إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا لِلَّهِ...؛ «ابراهیم امتی بود خاضع در پیشگاه خدا»، «۱» در اینجا کلمه امت که اسم جمع است، بر فرد اطلاق شده است.

۴- نوه‌های دختری فرزندان ما هستند.

ضمناً از آیه مباحله استفاده می‌شود که به فرزندان دختر نیز حقیقتاً ابن گفته می‌شود، بر خلاف آنچه در جاهلیت مرسوم بود که تنها فرزندان پسر را فرزند خود می‌دانستند و می‌گفتند: بنونا بنو أبنا و بناتنا بنوهن أبناء الرجال الأبعد «۱» فرزندان ما تنها پسرزاده‌های ما هستند، اما دخترزاده‌های ما، فرزندان مردم بیگانه محسوب می‌شوند نه فرزندان ما! این طرز تفکر مولود همان سنت غلطی بود که در جاهلیت عرب، دختران و زنان را عضو اصلی جامعه انسانی نمی‌دانستند و آنها را در حکم ظروفی برای نگاهداری پسران می‌پنداشتند! چنانکه شاعر آنها می‌گوید: و إنما أمهات الناس أوعیه مستودعات و للأحساب آباء «۲» مادران مردم، حکم ظرفی برای پرورش آنها دارند- و برای نسب تنها پدران شناخته می‌شوند! ولی اسلام این طرز تفکر را به شدت در هم کوبید و احکام

فرزند را بر فرزندان پسری و دختری یکسان جاری ساخت. در سوره انعام آیه ۸۴-۸۵ در باره فرزندان ابراهیم علیه السلام می‌خوانیم: **وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُدَ وَ سُلَيْمَانَ وَ أَيُّوبَ وَ يُوسُفَ وَ مُوسَى وَ هَارُونَ وَ كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ وَ زَكَرِيَّا وَ يَحْيَى وَ عِيسَى وَ إِلْيَاسَ كُلٌّ مِّنَ الصَّالِحِينَ؛** «۳» (از فرزندان (ابراهیم)، داوود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هارون بودند و این چنین نیکوکاران را پاداش می‌دهیم و نیز زکریا و یحیی و عیسی و یاس که همه از صالحان بودند». حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۶۹۶ در این آیه، حضرت مسیح علیه السلام از فرزندان ابراهیم علیه السلام شمرده شده، در حالی که فرزند دختری بود و اصولاً پدری نداشت. در روایاتی که از طرق شیعه و سنی در باره امام حسن و امام حسین علیهما السلام وارد شده، اطلاق کلمه ابن رسول الله (فرزند پیغمبر) کرارا دیده می‌شود. در آیات مربوط به زنانی که ازدواج با آنها حرام است، می‌خوانیم: **... فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ ...؛** یعنی همسران پسران شما. «۱» در میان فقهای اسلام این مسأله مسلم است که همسران پسرها و نوه‌ها، چه دختری باشند و چه پسری بر شخص حرام و مشمول آیه فوق است.

۵- آیا مباحله یک حکم عمومی است؟

شکی نیست که آیه فوق یک دستور کلی برای دعوت به مباحله به مسلمانان نمی‌دهد، بلکه روی سخن در آن تنها به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله است ولی این موضوع مانع از آن نخواهد بود که مباحله در برابر مخالفان یک حکم عمومی باشد و افراد با ایمان که از تقوا و خدا پرستی کامل برخوردارند، به هنگامی که استدلالات آنها در برابر دشمنان بر اثر لجاجت به جایی نرسد، از آنها دعوت به مباحله کنند. از روایاتی که در منابع اسلامی نقل شده نیز عمومیت این حکم استفاده می‌شود. در تفسیر نور الثقلین «۲» حدیثی از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود: «اگر سخنان حق شما را مخالفان نپذیرفتند، آنها را به مباحله دعوت کنید». راوی می‌گوید: سؤال کردم چگونه مباحله کنم؟ فرمود: «خود را سه روز اصلاح اخلاقی کن» و گمان می‌کنم که فرمود: «روزه بگیر و غسل کن و با کسی که می‌خواهی مباحله کنی به صحرا برو، سپس انگشتان دست راست را در انگشتان راست او بیفکن و از خودت آغاز کن و بگو: خداوند! تو پروردگار آسمان‌های هفتگانه و زمین‌های هفتگانه‌ای و آگاه از اسرار نهان هستی و رحمان و رحیمی، اگر مخالف من حقی را انکار کرده و ادعای باطلی دارد، بلایی از آسمان بر او بفرست و او را به عذاب دردناکی مبتلا ساز! و بعد بار دیگر این دعا را تکرار کن و بگو: اگر این شخص حق را انکار کرده و حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۶۹۷ ادعای باطلی می‌کند، بلایی از آسمان بر او بفرست و او را به عذابی مبتلا کن!» سپس فرمود: «چیزی نخواهد گذشت که نتیجه این دعا آشکار خواهد شد، به خدا سوگند که هرگز نیافتم کسی را که حاضر باشد این چنین با من مباحله کند». ضمناً از این آیه معلوم می‌شود که بر خلاف حملات بی‌رویه افرادی که می‌گویند اسلام عملاً آیین مردان است و زنان در آن به حساب نیامده‌اند، زنان در مواقع حساس به سهم خود در پیشبرد اهداف اسلامی همراه مردان در برابر دشمن می‌ایستاده‌اند، صفحات درخشان زندگی فاطمه بانوی اسلام علیها السلام و دخترش زینب کبری علیها السلام و زنان دیگری که در تاریخ اسلام، گام بر جای گام‌های آنها نهاده‌اند، گواه این حقیقت است. «۱» حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۶۹۸

غدیر خم

حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ وَ الدَّمُ وَ لَحْمُ الْخِنْزِيرِ وَ مَا أَهْلَ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ وَ الْمُنْخَنِقَةُ وَ الْمُوقُودَةُ وَ الْمُتَرَدِّيَةُ وَ النَّطِيجَةُ وَ مَا أَكَلَ السَّبُعُ إِلَّا مَا ذَكَّيْتُمْ وَ مَا دُبِحَ عَلَى النُّصَبِ وَ أَنْ تَسْتَفْسِحُوا بِالْأَزْلَامِ ذَلِكَ فِى يَوْمِ النَّبِيِّ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَحْشَوْهُمْ وَ اخْشَوْنِ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أْتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيَتْ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا فَمَنْ اضْطُرَّ فِي مَخْمَصَةٍ غَيْرِ مُتَجَانِفٍ لِإِثْمٍ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۳) «۱» ۳- گوشت مردار و خون و گوشت خوک و حیواناتی که به غیر نام خدا ذبح شوند و حیوانات خفه شده و به زجر کشته

شده و آنها که بر اثر پرت شدن از بلندی بمیرند و آنها که به ضرب شاخ حیوان دیگری مرده باشند و باقیمانده صید حیوان درنده، مگر آنکه (به موقع بر آن حیوان برسید و) آنرا سر ببرید و حیواناتی که روی بتها (یا در برابر آنها) ذبح شوند (همگی) بر شما حرام است و (همچنین) قسمت کردن گوشت حیوان بوسیله چوبه‌های تیر مخصوص بخت‌آزمایی، تمام این اعمال فسق و گناه است - امروز کافران از (زوال) آیین شما مأیوس شدند، بنابراین از آنها نترسید و از (مخالفت) من بترسید، امروز دین شما را کامل کردم و نعمت خود را بر شما تکمیل نمودم و اسلام را به عنوان آیین (جاودان) شما پذیرفتم - اما آنها که در حال گرسنگی دستشان به غذای حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۶۹۹ دیگری نرسد و متمایل به گناه نباشند (مانعی ندارد که از گوشت‌های ممنوع بخورند) خداوند آمرزنده و مهربان است. در آغاز این سوره اشاره به حلال بودن گوشت چهار پایان به استثنای آنچه بعدا خواهد آمد شده، آیه مورد بحث در حقیقت همان استثناهایی است که وعده داده شده و در این آیه حکم به تحریم یازده چیز شده است که بعضی از آنها در آیات دیگر قرآن نیز بیان گردیده و تکرار آن جنبه تأکید دارد. نخست می‌فرماید: مردار بر شما حرام شده است (حرمت علیکم المیتة). و همچنین خون (والدم). و گوشت خوک (و لحم الخنزیر). و حیواناتی که طبق سنت جاهلیت بنام بتها و اصولا به غیر نام خدا ذبح شوند و ما اهل لغیر الله به ... «۱» و نیز حیواناتی که خفه شده باشند حرام‌اند خواه بخودی خود و یا به وسیله دام و خواه به وسیله انسان این کار انجام گردد (چنانکه در زمان جاهلیت معمول بوده گاهی حیوان را در میان دو چوب یا در میان دو شاخه درخت سخت می‌فشرند تا بمیرد و از گوشتش استفاده کنند) «و المُنْحَنَقَةُ». در بعضی از روایات نقل شده که مجوس مخصوصا مقید بودند که حیوانات را از طریق خفه کردن بکشند سپس از گوشتشان استفاده کنند بنابراین ممکن است آیه ناظر به وضع آنها نیز باشد. و حیواناتی که با شکنجه و ضرب، جان بسپارند و یا به بیماری از دنیا بروند «و المَوْقُودَةُ». در تفسیر قرطبی نقل شده که در میان عرب معمول بود که بعضی از حیوانات را بخاطر بت‌ها آنقدر می‌زدند تا بمیرد و آن را یک نوع عبادت می‌دانستند! و حیواناتی که بر اثر پرت شدن از بلندی بمیرند «و المْتَرْدِيَةُ» و حیواناتی که به حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۷۰۰ ضرب شاخ مرده باشند «و النّٰطِيحَةُ». و حیواناتی که بوسیله حمله درندگان کشته شوند و ما اکل السَّبُع. ممکن است یکی از دلایل فلسفه تحریم این پنج نوع از گوشت‌های حیوانات این باشد که خون به قدر کافی از آنها بیرون نمی‌رود؛ زیرا تا زمانی که رگهای اصلی گردن بریده نشود، خون بقدر کافی بیرون نخواهد ریخت و میدانیم که خون مرکز انواع میکربها است و با مردن حیوان قبل از هر چیز خون عفونت پیدا می‌کند و به تعبیر دیگر این چنین گوشت‌ها یک نوع مسمومیت دارند و جزء گوشت‌های سالم محسوب نخواهد شد مخصوصا اگر حیوان بر اثر شکنجه یا بیماری و یا تعقیب حیوان درنده‌ای بمیرد، مسمومیت بیشتری خواهد داشت. به علاوه جنبه معنوی ذبح که با ذکر نام خدا و رو بقبله بودن حاصل می‌شود در هیچ یک از اینها نیست. ولی اگر قبل از آنکه این حیوانات جان بسپارند به آنها برسند و با آداب اسلامی آنها را سر ببرند و خون بقدر کافی از آنها بیرون بریزد، حلال خواهد بود و لذا بدنال تحریم موارد فوق می‌فرماید: ... إِلَّا مَا ذَكَّيْتُمْ بعضی از مفسران احتمال داده‌اند که این استثناء تنها به قسم اخیر یعنی و ما اکل السَّبُع بر می‌گردد ولی اکثر مفسران معتقدند به تمام اقسام بر می‌گردد و این نظر به حقیقت نزدیکتر است. ممکن است سؤال شود چرا با وجود میتة در آغاز آیه، این موارد ذکر گردیده است مگر تمام آنها داخل در مفهوم میتة نیست؟ در پاسخ می‌گوییم: میتة از نظر فقهی و شرعی مفهوم وسیعی دارد و هر حیوانی که با طریق شرعی ذبح نشده باشد در مفهوم میتة داخل است ولی در لغت، میتة معمولا بحیوانی گفته می‌شود که خود به خود بمیرد، بنا بر این موارد فوق در مفهوم لغوی میتة داخل نیست و لاقلا احتمال این را دارد که داخل نباشد و لذا نیازمند به بیان است. در زمان جاهلیت بت پرستان سنگهایی در اطراف کعبه نصب کرده بودند که شکل و صورت خاصی نداشت، آنها را «نصب» می‌نامیدند در مقابل آنها قربانی می‌کردند و خون قربانی را به آنها می‌مالیدند و فرق آنها با بت همان بود که بتها همواره دارای اشکال و صور خاصی بودند اما «نصب» چنین نبودند، اسلام در آیه فوق اینگونه گوشتها را حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۷۰۱ تحریم کرده و می‌گوید: ... و ما ذَبَحَ عَلَى النَّصْبِ روشن

است که تحریم این نوع گوشت جنبه اخلاقی و معنوی دارد نه جنبه مادی و جسمانی و در واقع یکی از اقسام و ما أَهْلٌ لِّغَيْرِ اللَّهِ بِهِ ... می‌باشد، که بخاطر رواجش در میان عرب جاهلی به آن تصریح شده است. نوع دیگری از حیواناتی که تحریم آن در آیه فوق آمده، آنها است که بصورت بخت آزمایی ذبح و تقسیم می‌گردیده و آن چنین بوده که: ده نفر با هم شرطبندی می‌کردند و حیوانی را خریداری و ذبح نموده سپس ده چوبه تیر که روی هفت عدد از آنها عنوان برنده و سه عدد عنوان بازنده ثبت شده بود در کیسه مخصوصی می‌ریختند و به صورت قرعه‌کشی آنها را به نام یک یک از آن ده نفر بیرون می‌آوردند، هفت چوبه برنده بنام هر کس می‌افتاد سهمی از گوشت بر می‌داشت و چیزی در برابر آن نمی‌پرداخت ولی آن سه نفر که تیرهای بازنده را دریافت داشته بودند، باید هر کدام یک سوم قیمت حیوان را بپردازند، بدون اینکه سهمی از گوشت داشته باشند، این چوبه‌های تیر را «ازلام» جمع «زلم» (بر وزن قلم) مینامیدند، اسلام خوردن این گوشت‌ها را تحریم کرد، نه بخاطر اینکه اصل گوشت حرام بوده باشد بلکه بخاطر اینکه جنبه قمار و بخت آزمایی دارد و می‌فرماید: ... وَ أَنْ تَسْتَفْسِمُوا بِالْأَزْلَامِ روشن است که تحریم قمار و مانند آن اختصاص به گوشت حیوانات ندارد، بلکه در هر چیز انجام گیرد ممنوع است و تمام زیان‌های فعالیت‌های حساب نشده اجتماعی و برنامه‌های خرافی در آن جمع می‌باشد. و در پایان برای تأکید بیشتر روی تحریم آنها می‌فرماید: تمام این اعمال فسق است و خروج از اطاعت پروردگار ... ذَلِكُمْ فِسْقٌ

اعتدال در استفاده از گوشت

آنچه از مجموع بحث‌های فوق و سایر منابع اسلامی استفاده می‌شود این است که روش اسلام در مورد بهره‌برداری از گوشتها، همانند سایر دستورهایش یک روش کاملاً اعتدالی را در پیش گرفته؛ یعنی نه همانند مردم زمان جاهلیت که از گوشت سوسمار و مردار و خون و امثال آن می‌خوردند و یا همانند بسیاری حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۷۰۲ از غربی‌های امروز که حتی از خوردن گوشت خرچنگ و کرم‌ها چشم‌پوشی نمی‌کنند و نه مانند هندوها که مطلقاً خوردن گوشت را ممنوع می‌دانند، بلکه گوشت حیواناتی که دارای تغذیه پاک بوده و مورد تنفر نباشند حلال کرده و روی روشهای افراطی و تفریطی خط بطلان کشیده و برای استفاده از گوشتها شرایطی مقرر داشته است به این ترتیب که: ۱- حیواناتی که از گوشت آنها استفاده می‌شود باید از حیوانات علف‌خوار باشند؛ زیرا گوشت حیوانات گوشتخوار بر اثر خوردن گوشتهای مردار و آلوده غالباً ناسالم و مایه انواع بیماری‌ها است، به خلاف چهارپایان علفخوار که معمولاً از غذاهای سالم و پاک استفاده میکنند. به علاوه همانطور که در گذشته ذیل آیه ۷۲ سوره بقره گفتیم هر حیوانی صفات خویش را از طریق گوشت خود به کسانی که از آن می‌خورند منتقل می‌کند، بنابراین تغذیه از گوشت حیوانات درنده، صفت قساوت و درندگی را در انسان تقویت می‌نماید و نیز به همین دلیل است که در اسلام حیوانات «جَلَّال» یعنی حیواناتی که از نجاست تغذیه می‌کنند تحریم شده است. ۲- حیواناتی که از گوشتشان استفاده میشود باید مورد تنفر نبوده باشند. ۳- و نیز باید زیانی برای جسم یا روح انسان تولید نکنند. ۴- حیواناتی که در مسیر شرک و بت‌پرستی قربانی می‌شوند و مانند آنها چون از نظر معنوی ناپاک‌اند تحریم شده‌اند. ۵- یک سلسله دستورها در اسلام برای طرز ذبح حیوانات وارد شده که هر کدام به نوبه خود، دارای اثر بهداشتی یا اخلاقی می‌باشد. بعد از بیان احکام فوق دو جمله پرمعنی در آیه مورد بحث به چشم می‌خورد نخست می‌گوید: امروز کافران از دین شما مایوس شدند بنابراین از آنها نترسید و تنها از (مخالفت) من بترسید. الْيَوْمَ يَنْسَى الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَحْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِ. و سپس می‌گوید: امروز دین و آیین شما را کامل کردم و نعمت خود را بر شما تمام نمودم و اسلام را به عنوان آیین شما پذیرفتم.

روز اکمال دین کدام روز است؟

اَلْيَوْمَ اَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ اَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيْتُ لَكُمُ الْاِسْلَامَ دِينًا. «۱» در اینجا بحث مهمی پیش می‌آید که منظور از الیوم (امروز) که در آیه تکرار شده چیست؟ یعنی کدام روز است که این چهار جهت در آن جمع شده، هم کافران در آن مایوس شده‌اند، هم دین کامل شده، هم نعمت خدا تکامل یافته و هم خداوند آیین اسلام را به عنوان آیین نهایی مردم جهان پذیرفته است؟ در میان مفسران در اینجا سخن بسیار است ولی آنچه جای شک نیست، این است که چنین روزی باید روز بسیار مهمی در تاریخ زندگی پیامبر صلی الله علیه و آله باشد، نه یک روز ساده و عادی و معمولی؛ زیرا این همه اهمیت برای یک روز عادی معنی ندارد و لذا در پاره‌ای از روایات آمده است که بعضی از یهود و نصاری با شنیدن این آیه گفتند اگر چنین آیه‌ای در کتب آسمانی ما نقل شده بود، ما آن روز را روز عید قرار می‌دادیم. «۲» اکنون باید از روی قراین و نشانه‌ها و تاریخ نزول این آیه و این سوره و تاریخ زندگانی پیامبر صلی الله علیه و آله و روایاتی که از منابع مختلف اسلامی به دست ما رسیده، این روز مهم را پیدا کنیم. آیا منظور روزی است که احکام بالا- در باره گوشت‌های حلال و حرام نازل شده؟ قطعاً چنین نیست؛ زیرا نزول این احکام واجد این همه اهمیت نیست و نه باعث تکمیل دین است؛ زیرا آخرین احکامی نبوده که بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شده، به دلیل اینکه در دنباله این سوره، به احکام دیگری نیز برخورد می‌کنیم و تازه نزول این احکام سبب یاس کفار نمی‌شود، چیزی که سبب یاس کفار می‌شود، فراهم ساختن پشتوانه محکمی برای آینده اسلام است و به عبارت دیگر نزول این احکام و مانند آن تأثیر چندانی در روحیه کافران ندارد و اینکه گوشت‌هایی حلال یا حرام باشد، آنها حساسیتی روی آن ندارند. آیا منظور از آن، روز عرفه در آخرین حج پیامبر صلی الله علیه و آله است؟! (همانطور که جمعی از مفسران احتمال داده‌اند). حج و حریمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۷۰۴ پاسخ این سؤال نیز منفی است؛ زیرا نشانه‌های فوق بر آن روز نیز تطبیق نمی‌کند، چون حادثه خاصی که باعث یاس کفار بشود در آن روز واقع نشد. اگر منظور انبوه اجتماع مسلمانان است که قبل از روز عرفه نیز در خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله در مکه بودند و اگر منظور نزول احکام فوق در آن روز است، که آن نیز چیز وحشتناکی برای کفار نبود. آیا مراد روز فتح مکه است؟ (چنانکه بعضی احتمال داده‌اند) با اینکه تاریخ نزول این سوره مدت‌ها بعد از فتح مکه بوده است؟! یا منظور روز نزول آیات سوره براءت است که آن هم مدت‌ها قبل از نزول این سوره بوده است؟! از همه عجیب‌تر احتمالی است که بعضی داده‌اند که این روز، روز ظهور اسلام و یا بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله، باشد با اینکه آنها هیچ‌گونه ارتباطی با روز نزول این آیه ندارند و سال‌های متمادی در میان آنها فاصله بوده است. بنا بر این هیچیک از احتمالات شش گانه فوق با محتویات آیه سازگار نیست. در اینجا احتمال دیگری هست که تمام مفسران شیعه آن را در کتب خود آورده‌اند و روایات متعددی آن را تایید می‌کند و با محتویات آیه کاملاً سازگار است و آن اینکه: منظور روز غدیر خم است، روزی که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله امیر مؤمنان علی علیه السلام را رسماً برای جانشینی خود تعیین کرد آن روز بود که کفار در میان امواج یاس فرو رفتند؛ زیرا انتظار داشتند که آیین اسلام قائم به شخص باشد و با از میان رفتن پیغمبر صلی الله علیه و آله اوضاع به حال سابق برگردد و اسلام تدریجاً برچیده شود، اما هنگامی که مشاهده کردند مردی که از نظر علم و تقوا و قدرت و عدالت، بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله در میان مسلمانان بی‌نظیر بود، به عنوان جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله انتخاب شد و از مردم برای او بیعت گرفت، یأس و نومیدی نسبت به آینده اسلام آنها را فرا گرفت و فهمیدند که این دین آیینی است ریشه‌دار و پایدار. در این روز بود که آیین اسلام به تکامل نهایی خود رسید؛ زیرا بدون تعیین جانشین برای پیامبر صلی الله علیه و آله و بدون روشن شدن وضع آینده مسلمانان، این آیین به تکامل نهایی نمی‌رسید. آن روز بود که نعمت خداوند با تعیین رهبر لایقی همچون علی علیه السلام برای آینده مردم تکامل یافت. آن روز بود که اسلام با تکمیل برنامه‌هایش، به عنوان آیین نهایی از طرف خداوند حج و حریمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۷۰۵ پذیرفته شد (بنابراین جهات چهارگانه در آن جمع بوده است). علاوه بر این، قرائن زیر نیز این تفسیر را تایید می‌کند: الف- جالب توجه اینکه در تفسیر فخر رازی و تفسیر روح المعانی و تفسیر المنار در ذیل این آیه نقل شده است که پیامبر صلی الله علیه و آله

بعد از نزول این آیه، بیش از هشتاد و یک روز عمر نکرد. با توجه به اینکه وفات پیامبر صلی الله علیه و آله در روایات اهل تسنن و حتی در بعضی از روایات شیعه (مانند آنچه کلینی در کتاب معروف کافی نقل کرده است) روز دوازدهم ماه ربیع الاول بوده، چنین نتیجه می‌گیریم که روز نزول آیه درست روز هیجدهم ذی الحجه بوده است. «۱» ب- در روایات فراوانی که از طرق معروف اهل تسنن و شیعه نقل شده، صریحا این مطلب آمده است که آیه شریفه فوق در روز غدیر خم و به دنبال ابلاغ ولایت علی علیه السلام نازل شد، از جمله اینکه: ۱- دانشمند معروف سنی ابن جریر طبری، در کتاب ولایت از زید بن ارقم صحابی معروف نقل می‌کند که این آیه در روز غدیر خم در باره علی علیه السلام نازل شد. ۲- حافظ ابو نعیم اصفهانی در کتاب ما نزل من القرآن فی علی علیه السلام از ابو سعید خدری (صحابی معروف) نقل کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله در غدیر خم، علی علیه السلام را به عنوان ولایت به مردم معرفی کرد و مردم متفرق نشده بودند تا اینکه آیه الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ... نازل شد، در این موقع پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «اللَّهُ أَكْبَرُ، اللَّهُ أَكْبَرُ، اللَّهُ أَكْبَرُ عَلَى إِكْمَالِ الدِّينِ وَ إِتْمَامِ النِّعْمَةِ وَ رِضَى الرَّبِّ بَرَسَالَتِي وَ وَلايَةِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ مِنْ بَعْدِي، وَ قَالَ: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْ مَوْلَاهُ، اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَ عَادَ مِنْ عَادَاهُ، وَ انصُرْ مِنْ نَصْرِهِ وَ اخْذَلْ مِنْ خِذْلِهِ!»؛ «۲» «اللَّهُ أَكْبَرُ بِر تَكْمِيلِ دِينِ وَ إِتْمَامِ نِعْمَتِ پروردگار و خشنودی خداوند از رسالت من و ولایت علی علیه السلام بعد حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۷۰۶ از من» سپس فرمود: «هر کس من مولای اویم، علی علیه السلام مولای او است، خداوندا! آن کس که او را دوست بدارد دوست بدار و آن کس که او را دشمن دارد، دشمن بدار، هر کس او را یاری کند یاری کن و هر کس دست از یاری‌اش بر دارد، دست از او بردار.» ۳- خطیب بغدادی در تاریخ خود از ابو هریره از پیامبر صلی الله علیه و آله چنین نقل کرده که بعد از جریان غدیر خم و پیمان ولایت علی علیه السلام و گفتار عمر بن خطاب. «بَخُّ بَخٍّ يَا بَنِي أَبِي طَالِبٍ أَصْبَحَتْ مَوْلَايَ وَ مَوْلَا كُلِّ مُسْلِمٍ». آیه الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ... نازل شد. «۱» در کتاب نفیس الغدير علاوه بر روایات سه گانه فوق، سیزده روایت دیگر نیز در این زمینه نقل شده است. در کتاب احقاق الحق از جلد دوم تفسیر ابن کثیر صفحه ۱۴ و از مقتل خوارزمی صفحه ۴۷ نزول این آیه را در باره داستان غدیر، از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل کرده است. در تفسیر برهان و نور الثقلین نیز ده روایت از طرق مختلف نقل شده که این آیه در باره علی علیه السلام یا روز غدیر خم نازل شده، که نقل همه آنها نیازمند به رساله جداگانه است. «۲» مرحوم علامه سید شرف الدین در کتاب المراجعات، می‌نویسد که: نزول این آیه را در روز غدیر در روایات صحیحی از امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام نقل شده و اهل سنت شش حدیث با اسناد مختلف از پیامبر صلی الله علیه و آله در این زمینه نقل کرده‌اند که صراحت در نزول آیه در این جریان دارد. «۳» از آنچه در بالا گفتیم روشن می‌شود که اخباری که نزول آیه فوق را در جریان غدیر بیان کرده، در ردیف خبر واحد نیست که بتوان با تضعیف بعضی اسناد آن، آنها را نادیده گرفت، بلکه اخباری است که اگر متواتر نباشد لااقل مستفیض است و در منابع معروف اسلامی نقل شده، اگر چه بعضی از دانشمندان متعصب اهل تسنن، مانند آلوسی در تفسیر روح المعانی تنها با تضعیف سند یکی از این اخبار کوشیده‌اند بقیه را به دست حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۷۰۷ فراموشی بسپارند و چون روایت را بر خلاف مذاق خویش دیده‌اند، مجعول و نادرست قلمداد کنند و یا مانند نویسنده تفسیر المنار با تفسیر ساده‌ای از آیه گذشته، بدون اینکه کمترین اشاره‌ای به این روایات کند، شاید خود را در بن بست دیده که اگر بخواهد روایات را ذکر کرده و تضعیف کند، بر خلاف انصاف است و اگر بخواهد قبول کند بر خلاف مذاق او است! نکته جالبی که باید در اینجا به آن توجه کرد این است که قرآن در سوره نور آیه ۵۵ چنین می‌گوید: وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسِّرَنَّ لَهُمْ دِينَهُمْ وَ يَخَفِّضَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ لَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَ لَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا...؛ «خداوند به آنها که از شما ایمان آوردند و عمل صالح انجام داده‌اند وعده داده است که آنها را خلیفه در روی زمین قرار دهد همانطور که پیشینیان آنان را چنین کرد و نیز وعده داده آیینی را که برای آن پسندیده است، مستقر و مستحکم گرداند و بعد از ترس به آنها آرامش بخشد...» در این آیه خداوند می‌فرماید: آیینی را که برای آنها پسندیده، در روی زمین مستقر

می‌سازد، با توجه به اینکه سوره نور قبل از سوره مائده نازل شده است و با توجه به جمله: ... وَ رَضِيتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا ... که در آیه مورد بحث، در باره ولایت علی علیه السلام نازل شده، چنین نتیجه می‌گیریم که اسلام در صورتی در روی زمین مستحکم و ریشه‌دار خواهد شد که با ولایت توأم باشد؛ زیرا این همان اسلامی است که خداوند پسندیده و وعده استقرار و استحکامش را داده است. به عبارت روشن‌تر، اسلام در صورتی عالم‌گیر می‌شود که از مساله ولایت اهل بیت جدا نشود. مطلب دیگری که از ضمیمه کردن آیه سوره نور با آیه مورد بحث استفاده می‌شود این است که در آیه سوره نور، سه وعده به افراد با ایمان داده شده است. نخست خلافت در روی زمین و دیگر امنیت و آرامش برای پرستش پروردگار و سوم استقرار آیینی که مورد رضایت خداوند است. این سه وعده در روز غدیر خم با نزول آیه الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ ... جامه عمل به خود پوشید. زیرا نمونه کامل فرد با ایمان و عمل صالح؛ یعنی علی علیه السلام به جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله نصب شد و به مضمون جمله الْيَوْمَ نَيَّسَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ ... مسلمانان در حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۷۰۸ آرامش و امنیت نسبی قرار گرفتند و نیز به مضمون ... وَ رَضِيتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا ...؛ «آیین مورد رضایت پروردگار در میان مسلمانان استقرار یافت.» البته این تفسیر منافات با روایاتی که می‌گوید آیه سوره نور در شان مهدی علیه السلام نازل شده ندارد؛ زیرا «آمَنُوا مِنْكُمْ» دارای معنی وسیعی است که یک نمونه آن در روز غدیر خم انجام یافت و سپس در یک مقیاس وسیع‌تر و عمومی‌تر در زمان قیام مهدی علیه السلام انجام خواهد یافت. (بنابراین کلمه «الارض» در آیه به معنی همه کره زمین نیست بلکه معنی وسیعی دارد که هم ممکن است بر تمام کره زمین گفته شود و هم به قسمتی از آن، چنانکه از موارد استعمال آن در قرآن نیز استفاده می‌شود که گاهی بر قسمتی از زمین اطلاق شده و گاهی بر تمام زمین)

یک سؤال لازم:

تنها سؤالی که در مورد آیه باقی می‌ماند، این است که اولاً طبق اسناد فوق و اسنادی که در ذیل آیه: يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ ... خواهد آمد، هر دو مربوط به جریان غدیر است، پس چرا در قرآن میان آن دو فاصله افتاده؟! یکی آیه ۳ سوره مائده و دیگری آیه ۶۷ همین سوره است. ثانیاً این قسمت از آیه که مربوط به جریان غدیر است، ضمیمه به مطالبی شده که درباره گوشت‌های حلال و حرام است و در میان این دو تناسب چندانی به نظر نمی‌رسد. «۱» در پاسخ باید گفت: اولاً: می‌دانیم آیات قرآن و همچنین سوره‌های آن، بر طبق تاریخ نزول جمع‌آوری نشده است، بلکه بسیاری از سوره‌هایی که در مدینه نازل شده، مشتمل بر آیاتی است که در مکه نازل شده و به عکس آیات مدنی را در لابلای سوره‌های مکی مشاهده می‌کنیم. با توجه به این حقیقت، جدا شدن این دو آیه از یکدیگر، در قرآن جای تعجب حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۷۰۹ نخواهد بود (البته طرز قرار گرفتن آیات هر سوره، تنها به فرمان پیامبر صلی الله علیه و آله بوده است) آری، اگر آیات بر طبق تاریخ نزول جمع‌آوری شده بود جای این ایراد بود. ثانیاً ممکن است قرار دادن آیه مربوط به غدیر، در لابه‌لای احکام مربوط به غذاهای حلال و حرام برای محافظت از تحریف و حذف و تغییر باشد؛ زیرا بسیار می‌شود که برای محفوظ ماندن یک شیء نفیس، آن را با مطالب ساده‌ای می‌آمیزند تا کمتر جلب توجه کند. حوادثی که در آخرین ساعات عمر پیامبر صلی الله علیه و آله واقع شد و مخالفت صریحی که از طرف بعضی افراد برای نوشتن وصیت‌نامه از طرف پیامبر صلی الله علیه و آله به عمل آمد، تا آنجا که حتی پیامبر صلی الله علیه و آله را (العیاذ باللّه) متهم به هذیان و بیماری! و گفتن سخنان ناموزون کردند و شرح آن در کتب معروف اسلامی اعم از کتب اهل تسنن و شیعه نقل شده، «۱» شاهد گویایی است بر اینکه بعضی از افراد حساسیت خاصی در مساله خلافت و جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله داشتند و برای انکار آن حد و مرزی قایل نبودند! آیا چنین شرایطی ایجاب نمی‌کرد که برای حفظ اسناد مربوط به خلافت و رساندن آن به دست آیندگان چنین پیش‌بینی‌هایی بشود و با مطالب ساده‌ای آمیخته شود که کمتر توجه مخالفان سر

سخت را به خود جلب کند؟! از این گذشته- همانطور که دانستیم- اسناد مربوط به نزول آیه الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ... در باره غدیر و مساله جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله تنها در کتب شیعه نقل نشده است که چنین ایرادی متوجه شیعه شود، بلکه در بسیاری از کتب اهل تسنن نیز آمده است و به طرق متعددی این حدیث از سه نفر از صحابه معروف نقل شده است. در پایان آیه بار دیگر، به مسایل مربوط به گوشت‌های حرام برگشته و حکم صورت اضطرار را بیان می‌کند و می‌گوید: کسانی که به هنگام گرسنگی ناگزیر از خوردن گوشت‌های حرام شوند، در حالی که تمایل به گناه نداشته باشند، خوردن آن برای آنها حلال است؛ زیرا خداوند آمرزنده و مهربان است و به هنگام ضرورت بندگان خود را به حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۷۱۰ مشقت نمی‌افکند و آنها را کیفر نمی‌دهد. فَمَنْ اضْطُرَّ فِي مَخْمَصَةٍ غَيْرٍ مُتَجَانِفٍ لِإِثْمٍ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ.... مخمصة از ماده خمس (بر وزن لمس) به معنی فرورفتگی است و به معنی گرسنگی شدید که باعث فرورفتگی شکم می‌شود، نیز آمده است. خواه به هنگام قحطی یا به هنگام گرفتاری شخصی باشد. غیر متجانف لا یم به معنی آن است که تمایل به گناه نداشته باشد و آن یا به عنوان تأکید مفهوم اضطرار آمده و یا به منظور آن است که به هنگام ضرورت زیاده روی در خوردن گوشت حرام نکند و آن را حلال نشمرد و یا آنکه مقدمات اضطرار را خودش فراهم نساخته باشد و یا آنکه در سفری که برای انجام کار حرامی در پیش گرفته، گرفتار چنان ضرورتی نشود، ممکن است همه این معانی از این عبارت منظور باشد. «۱»، «۲»

آیه ولایت

إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ (۵۵) «۳» ۵۵- سرپرست و رهبر شما تنها خدا است و پیامبر او و آنها که ایمان آورده‌اند و نماز را بر پا می‌دارند و در حال رکوع زکات می‌پردازند.

شان نزول

در تفسیر مجمع البیان و کتب دیگر از عبد الله بن عباس چنین نقل شده که روزی در کنار چاه زمزم نشسته بود و برای مردم از قول پیامبر صلی الله علیه و آله حدیث نقل می‌کرد. ناگهان مردی که عمامه‌ای بر سر داشت و صورت خود را پوشانیده بود نزدیک آمد و هر مرتبه که ابن عباس از پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله حدیث نقل می‌کرد، او نیز با جمله قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم حدیث دیگری از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می‌نمود. حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۷۱۱ ابن عباس او را قسم داد تا خود را معرفی کند، او صورت خود را گشود و صدا زد ای مردم! هر کس مرا نمی‌شناسد، بداند من ابو ذر غفاری هستم. با این گوش‌های خودم از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم و اگر دروغ می‌گویم، هر دو گوشم کرباد و با این چشمان خودم این جریان را دیدم و اگر دروغ می‌گویم هر دو کور باد، که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «علی قائد البررة و قاتل الکفرة، منصور من نصره مخذول من خذله»؛ «۱» علی پیشوای نیکان است و کشنده کافران، هر کس او را یاری کند، خدا یاری‌اش خواهد کرد و هر کس دست از یاری‌اش بردارد، خدا دست از یاری او برخواهد داشت. سپس ابو ذر اضافه کرد: ای مردم! روزی از روزها با رسول خدا صلی الله علیه و آله در مسجد نماز می‌خواندم، سائلی وارد مسجد شد و از مردم تقاضای کمک کرد ولی کسی چیزی به او نداد، او دست خود را به آسمان بلند کرد و گفت: خدا یا تو شاهد باش که من در مسجد رسول تو، تقاضای کمک کردم ولی کسی جواب مساعد به من نداد، در همین حال علی علیه السلام که در حال رکوع بود، با انگشت کوچک دست راست خود اشاره کرد. سائل نزدیک آمد و انگشتر را از دست آن حضرت بیرون آورد، پیامبر صلی الله علیه و آله که در حال نماز بود این جریان را مشاهده کرد، هنگامی که از نماز فارغ شد، سر به سوی آسمان بلند کرد و چنین گفت: «خداوند! برادرم موسی از تو تقاضا کرد که روح او را وسیع گردانی و کارها را بر او آسان سازی و گره از زبان او بگشایی تا مردم گفتارش را درک کنند و نیز موسی

درخواست کرد، هارون را که برادرش بود وزیر و یاورش قرار دهی و به وسیله او نیرویش را زیاد کنی و در کارهایش شریک سازی. خداوندا! من محمد پیامبر و برگزیده توام، سینه مرا گشاده کن و کارها را بر من آسان ساز، از خاندانم علی علیه السلام را وزیر من گردان تا به وسیله او، پشتم قوی و محکم گردد». ابو ذر می گوید: هنوز دعای پیامبر صلی الله علیه و آله پایان نیافته بود که جبریل نازل شد و به پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: بخوان. پیامبر صلی الله علیه و آله پرسید: چه بخوانم؟ گفت: بخوان **إِنَّمَا وَرِثَكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا...** البته این شان نزول از طرق مختلف نقل شده که گاهی در حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۷۱۲ جزییات و خصوصیات مطلب با هم تفاوت‌هایی دارند ولی اساس و عصاره همه، یکی است. این آیه با کلمه انما که در لغت عرب به معنی انحصار می آید، شروع شده و می گوید: ولی و سرپرست و متصرف در امور شما سه کس است: خدا و پیامبر و کسانی که ایمان آورده‌اند و نماز را برپا می‌دارند و در حال رکوع زکات می‌دهند. **إِنَّمَا وَرِثَكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ.** شک نیست که رکوع در این آیه به معنی رکوع نماز است، نه به معنی خضوع؛ زیرا در عرف شرع و اصطلاح قرآن، هنگامی که رکوع گفته می‌شود، به همان معنی معروف آن یعنی رکوع نماز است و علاوه بر شان نزول آیه و روایات متعددی که در زمینه انگشتر بخشیدن علی علیه السلام در حال رکوع وارد شده و مشروحا بیان خواهیم کرد، ذکر جمله **يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ** نیز شاهد بر این موضوع است و ما در هیچ مورد در قرآن نداریم که تعبیر شده باشد زکات را با خضوع بدهید، بلکه باید با اخلاص نیت و عدم منت داد. همچنین شک نیست که کلمه ولی در آیه، به معنی دوست و یا ناصر و یاور نیست. زیرا ولایت به معنی دوستی و یاری کردن مخصوص کسانی نیست که نماز می‌خوانند و در حال رکوع زکات می‌دهند، بلکه یک حکم عمومی است که همه مسلمانان را در بر می‌گیرد. همه مسلمین باید یکدیگر را دوست بدانند و یاری کنند حتی آنهایی که زکات بر آنها واجب نیست و اصولاً چیزی ندارند که زکات بدهند، تا چه رسد به اینکه بخواهند در حال رکوع زکاتی پردازند، آنها هم باید دوست و یار و یاور یکدیگر باشند. از اینجا روشن می‌شود که منظور از ولی در آیه فوق ولایت به معنی سرپرستی و تصرف و رهبری مادی و معنوی است، بخصوص اینکه این ولایت در ردیف ولایت پیامبر صلی الله علیه و آله و ولایت خدا قرار گرفته و هر سه با یک جمله ادا شده است. به این ترتیب، آیه از آیاتی است که به عنوان یک نص قرآنی دلالت بر ولایت و امامت علی علیه السلام می‌کند. ولی در اینجا بحث‌های مهمی است که باید به طور جداگانه، مورد بررسی قرار گیرد:

شهادت احادیث و مفسران و مورخان

در بسیاری از کتب اسلامی و منابع اهل تسنن، روایات متعددی دایر بر اینکه آیه فوق در شان علی علیه السلام نازل شده نقل شده که در بعضی از آنها اشاره به مساله بخشیدن انگشتر در حال رکوع نیز شده و در بعضی نشده و تنها به نزول آیه در باره علی علیه السلام قناعت شده است. این روایت را ابن عباس و عمار یاسر و عبد الله بن سلام و سلمه بن کهیل و انس بن مالک و عتبه بن حکیم و عبد الله ابی و عبد الله بن غالب و جابر بن عبد الله انصاری و ابو ذر غفاری نقل کرده‌اند. «۱» علاوه بر ده نفر که در بالا ذکر شده، از خود علی علیه السلام نیز این روایت در کتب اهل تسنن نقل شده است. «۲» جالب اینکه در کتاب **غایة المرام**، تعداد ۲۴ حدیث در این باره از طرق اهل تسنن و ۱۹ حدیث از طرق شیعه نقل کرده است. «۳» کتاب‌های معروفی که این حدیث در آنها نقل شده، از سی کتاب تجاوز می‌کند که همه از منابع اهل تسنن است، از جمله **محب الدین طبری** در **ذخایر العقبی** صفحه ۸۸ و علامه قاضی شوکانی در **تفسیر فتح القدر**، جلد دوم صفحه ۵۰ و در **جامع الاصول** جلد نهم صفحه ۴۷۸ و در **اسباب النزول** واحدی، صفحه ۱۴۸ و در **لباب النقول سیوطی** صفحه ۹۰ و در **تذکره سبط بن جوزی** صفحه ۱۸ و در **نور الابصار شبلنجی** صفحه ۱۰۵ و در **تفسیر طبری** صفحه ۱۶۵ و در کتاب **الکافی الشاف ابن حجر عسقلانی** صفحه ۵۶ و در **مفاتیح الغیب** رازی جلد سوم صفحه ۴۳۱ و در **تفسیر در المنثور** جلد ۲ صفحه ۳۹۳ و در کتاب **کنز العمال** جلد ۶ صفحه ۳۹۱ و **مسند ابن مردویه** و **مسند ابن**

الشیخ و علاوه بر اینها در صحیح نسایی و کتاب الجمع بین الصحاح الستة و کتاب‌های متعدد دیگری این احادیث آمده است. «۴» حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۷۱۴ با این حال چگونه می‌توان این همه احادیث را نادیده گرفت، در حالی که در شان نزول آیات دیگر به یک یا دو روایت قناعت می‌کنند؟ اما گویا تعصب اجازه نمی‌دهد که این همه روایات و این همه گواهی دانشمندان در باره شان نزول آیه فوق مورد توجه قرار گیرد. اگر بنا شود در تفسیر آیه‌ای از قرآن، این همه روایات نادیده گرفته شود، ما باید در تفسیر آیات قرآنی اصولاً به هیچ روایتی توجه نکنیم؛ زیرا در باره شان نزول کمتر آیه‌ای از آیات قرآن، این همه روایت وارد شده است. این مساله به قدری روشن و آشکار بود که حسان بن ثابت شاعر معروف عصر پیامبر صلی الله علیه و آله مضمون روایت فوق را در اشعار خود که در باره علی علیه السلام سروده چنین آورده است: فَأَنْتَ الْهَدَىٰ أُعْطِيتَ إِذْ كُنْتَ رَاكِعًا فَدَتَكَ نَفُوسُ الْقَوْمِ يَا خَيْرَ رَاكِعٍ فَأَنْزَلَ فِيكَ اللَّهُ خَيْرَ وَايَةٍ وَبَيْنَهَا فِي مُحْكَمَاتِ الشَّرَائِعِ «۱» «تو بودی که در حال رکوع زکات بخشیدی، جان به فدای تو باد ای بهترین رکوع کنندگان. به دنبال آن خداوند بهترین ولایت را در باره تو نازل کرد و در ضمن قرآن مجید آن را ثبت نمود.» «۲»

پاسخ به هشت ایراد مخالفان بر آیه ولایت

جمعی از متعصبان اهل تسنن اصرار دارند که ایرادهای متعددی به نزول این آیه در مورد علی علیه السلام و همچنین به تفسیر ولایت به عنوان سرپرستی و تصرف و امامت بنمایند که ما ذیلاً مهمترین آنها را عنوان کرده و مورد بررسی قرار می‌دهیم: اشکال: از جمله اشکالاتی که نسبت به نزول آیه فوق در مورد علی علیه السلام گرفته‌اند، حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۷۱۵ این است که آیه با توجه به کلمه الذین که برای جمع است، قابل تطبیق بر یک فرد نیست و به عبارت دیگر آیه می‌گوید: ولی شما آنهایی هستید که نماز را بر پا می‌دارند و در حال رکوع زکات می‌دهند، این عبارت چگونه بر یک شخص مانند علی علیه السلام قابل تطبیق است؟ پاسخ: در ادبیات عرب مکرر دیده می‌شود که از مفرد به لفظ جمع، تعبیر آورده شده است. از جمله در آیه مباحله که کلمه «نِسَائِنَا» به صورت جمع آمده، در صورتی که منظور از آن طبق شان نزول‌های متعددی که وارد شده فاطمه زهرا علیها السلام است و همچنین «أَنْفُسِنَا» جمع است، در صورتی که از مردان غیر از پیغمبر صلی الله علیه و آله کسی جز علی علیه السلام در آن جریان نبود و در آیه ۱۷۲ سوره آل عمران در داستان جنگ احد می‌خوانیم: الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِيمَانًا.... همانطور که در تفسیر این آیه در جلد سوم ذکر کردیم بعضی از مفسران، شان نزول آن را در باره نعیم بن مسعود که یک فرد بیشتر نبود، می‌دانند. همچنین در آیه ۵۲ سوره مائده می‌خوانیم: ... يَقُولُونَ نَحْشِي أَنْ تُصِيبَنَا دَائِرَةٌ... در حالی که آیه در مورد عبد الله ابی وارد شده است که تفسیر آن گذشت و همچنین در آیه اول سوره ممتحنه و آیه ۸ سوره منافقون و آیات ۲۱۵ و ۲۷۴ سوره بقره، تعبیراتی دیده می‌شود که عموماً به صورت جمع است ولی طبق آنچه در شان نزول آنها آمده، منظور از آن یک فرد بوده است. این تعبیر یا به خاطر این است که اهمیت موقعیت آن فرد و نقش مؤثری که در این کار داشته روشن شود و یا به خاطر آن است که حکم در شکل کلی عرضه شود، اگر چه مصداق آن منحصر به یک فرد بوده باشد، در بسیاری از آیات قرآن ضمیر جمع به خداوند که احد و واحد است، به عنوان تعظیم گفته شده است. البته انکار نمی‌توان کرد که استعمال لفظ جمع در مفرد، به اصطلاح خلاف ظاهر است و بدون قرینه جایز نیست ولی با وجود آن همه روایاتی که در شان نزول آیه وارد شده است، قرینه روشنی بر چنین تفسیری خواهیم داشت و حتی در موارد دیگر به کمتر از این قرینه نیز قناعت می‌شود. اشکال: فخر رازی و بعضی دیگر از متعصبان ایراد کرده‌اند که علی علیه السلام با آن توجه حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۷۱۶ خاصی که در حال نماز داشت و غرق در مناجات پروردگار بود (تا آنجا که معروف است پیکان تیر از پایش بیرون آوردند و توجه پیدا نکرد) چگونه ممکن است صدای سائلی را شنیده و به او توجه پیدا کند؟ پاسخ: آنها که این ایراد را می‌کنند، از این نکته

غفلت دارند که شنیدن صدای سائل و به کمک او پرداختن توجه به خویشتن نیست، بلکه عین توجه به خداوند است، علی علیه السلام در حال نماز از خود بیگانه بود نه از خدا و می‌دانیم بیگانگی از خلق خدا، بیگانگی از خداوند است و به تعبیر روشن‌تر پرداختن زکات در نماز، انجام عبادت در ضمن عبادت است، نه انجام یک عمل مباح در ضمن عبادت. به تعبیر دیگر، آنچه با روح عبادت سازگار نیست، توجه به مسایل مربوط به زندگی مادی و شخصی است و اما توجه به آنچه در مسیر رضای خداوند است، کاملاً با روح عبادت سازگار است و آن را تأکید می‌کند، ذکر این نکته نیز لازم است که معنی غرق شدن در توجه به خداوند این نیست که انسان بی‌اختیار احساس خود را از دست بدهد، بلکه با اراده خویش توجه خود را از آنچه در راه خداوند و برای خدا نیست بر می‌گیرد. جالب اینکه فخر رازی کار تعصب را به جایی رسانیده که اشاره علی علیه السلام به سائل را- برای اینکه بیاید و خودش انگشتر را از انگشت حضرت بیرون کند- مصداق فعل کثیر که منافات با نماز دارد دانسته است. در حالی که در نماز کارهایی جایز است انسان انجام بدهد که به مراتب از این اشاره بیشتر است و در عین حال ضرری برای نماز ندارد. تا آنجا که کشتن حشراتی مانند مار و عقرب و یا برداشتن و گذاشتن کودک و حتی شیر دادن بچه شیر خوار را جزء فعل کثیر ندانسته‌اند، چگونه یک اشاره جزء فعل کثیر شد ولی هنگامی که دانشمندی گرفتار طوفان تعصب می‌شود، اینگونه اشتباهات برای او جای تعجب نیست! اشکال: ایراد دیگری که به آیه کرده‌اند در مورد معنی کلمه ولی است که آن را به معنی دوست و یاری کننده و امثال آن گرفته‌اند نه بمعنی متصرف و سرپرست و صاحب اختیار. پاسخ: همانطور که در تفسیر آیه در بالا ذکر کردیم، کلمه ولی در اینجا نمی‌تواند به معنی دوست و یاری کننده باشد؛ زیرا این صفت برای همه مؤمنان ثابت است نه مؤمنان حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۷۱۷ خاصی که در آیه ذکر شده که نماز را برپا می‌دارند و در حال رکوع زکات می‌دهند و به عبارت دیگر دوستی و یاری کردن، یک حکم عمومی است، در حالی که آیه ناظر به بیان یک حکم خصوصی است و لذا بعد از ذکر ایمان، صفات خاصی را بیان کرده است که مخصوص به یک فرد می‌شود. اشکال: می‌گویند علی علیه السلام چه زکات واجبی بر ذمه داشت با اینکه از مال دنیا چیزی برای خود فراهم نساخته بود و اگر منظور صدقه مستحب است که به آن زکات گفته نمی‌شود؟! پاسخ: اولاً: به گواهی تواریخ، علی علیه السلام از دسترنج خود اموال فراوانی تحصیل کرد و در راه خدا داد تا آنجا که می‌نویسند هزار برده را از دسترنج خود آزاد نمود، به علاوه سهم او از غنایم جنگی نیز قابل ملاحظه بود، بنابراین اندوخته مختصری که زکات به آن تعلق گیرد و یا نخلستان کوچکی که واجب باشد زکات آن را پردازد، چیز مهمی نبوده است که علی علیه السلام فاقد آن باشد و این را نیز می‌دانیم که فوریت و جوب پرداخت زکات، فوریت عرفی است که با خواندن یک نماز منافات ندارد. ثانیاً: اطلاق زکات بر زکات مستحب در قرآن مجید فراوان است، در بسیاری از سوره‌های مکی کلمه زکات آمده که منظور از آن همان زکات مستحب است؛ زیرا وجوب زکات مسلماً بعد از هجرت پیامبر صلی الله علیه و آله به مدینه، بوده است (آیه ۳ سوره نمل و آیه ۳۹ سوره روم و ۴ سوره لقمان و ۷ سوره فصلت و غیر اینها). اشکال: می‌گویند ما اگر ایمان به خلافت بلا فصل علی علیه السلام داشته باشیم، بالاخره باید قبول کنیم که مربوط به زمان بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله بوده، بنابراین علی علیه السلام در آن روز ولی نبود. به عبارت دیگر ولایت در آن روز برای او بالقوه بود نه بالفعل، در حالی که ظاهر آیه ولایت بالفعل را می‌رساند. پاسخ: در سخنان روز مرّه در تعبیرات ادبی بسیار دیده می‌شود که اسم یا عنوانی به افرادی گفته می‌شود که آن را بالقوه دارند. مثلاً انسان در حال حیات خود وصیت می‌کند و کسی را به عنوان وصی خود و قیم اطفال خویش تعیین می‌نماید و از همان وقت عنوان وصی و قیم به آن شخص گفته می‌شود، در حالی که طرف هنوز در حیات است و نمرده است، در روایاتی که در مورد علی علیه السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله در طرق شیعه و سنی نقل شده، حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۷۱۸ می‌خوانیم که پیامبر صلی الله علیه و آله او را وصی و خلیفه خود خطاب کرده در حالی که هیچیک از این عناوین در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله نبود- در قرآن مجید نیز اینگونه تعبیرات دیده می‌شود، از جمله در مورد ذکریا می‌خوانیم که از خداوند چنین تقاضا کرد: فَهَبْ لِي مِنْ

لَدُنْكَ وَلِيًّا* يَرْثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ «۱» در حالی که مسلم است منظور از ولی در اینجا سرپرستی برای بعد از مرگ او منظور بوده است. بسیاری از افراد جانشین خود را در حیات خود تعیین می‌کنند و از همان زمان نام جانشین بر او می‌گذارند با اینکه جنبه بالقوه دارد. اشکال: می‌گویند چرا علی علیه السلام با این دلیل روشن شخصا استدلال نکرد؟ پاسخ: همانطور که در ضمن بحث پیرامون روایات وارده در شان نزول آیه خواندیم، این حدیث در کتب متعدد از خود علی علیه السلام نیز نقل شده است. از جمله در مسند ابن مردویه و ابی‌الشیخ و کنز العمال و این در حقیقت به منزله استدلال حضرت به این آیه شریفه است. در کتاب نفیس (الغدیر) از کتاب سلیم بن قیس هلالی، حدیث مفصلی نقل می‌کند که علی علیه السلام در میدان صفین در حضور جمعیت برای اثبات حقانیت خود، دلایل متعددی آورد از جمله استدلال به همین آیه بود. «۲» و در کتاب غایه المرام از ابو ذر چنین نقل شده که علی علیه السلام در شورای سقیفه نیز به همین آیه استدلال کرد. «۳» اشکال: می‌گویند این تفسیر با آیات قبل و بعد سازگار نیست؛ زیرا در آنها ولایت به معنی دوستی آمده است. پاسخ: بارها گفته‌ایم آیات قرآن چون تدریجا و در وقایع مختلف نازل شده همیشه پیوند با حوادثی دارد که در زمینه آن نازل شده است و چنان نیست که آیات یک سوره یا آیاتی که پشت سر هم قرار دارند همواره پیوند نزدیک از نظر مفهوم و مفاد داشته باشد. لذا بسیار می‌شود که دو آیه پشت سر هم نازل شده، اما در دو حادثه مختلف بوده و مسیر حج و حریمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۷۱۹ آنها به خاطر پیوند با آن حوادث، از یکدیگر جدا می‌شود. با توجه به اینکه آیه إِنَّمَا وَثَّيْكُمْ اللَّهُ ... به گواهی شان نزولش، در زمینه زکات دادن علی علیه السلام در حال رکوع نازل شده و آیات گذشته و آینده همانطور که خواندیم و خواهیم خواند در حوادث دیگری نازل شده است، نمی‌توانیم روی پیوند آنها زیاد تکیه کنیم. به علاوه آیه مورد بحث، اتفاقا تناسب با آیات گذشته و آینده نیز دارد. زیرا در آنها سخن از ولایت به معنی یاری و نصرت و در آیه مورد بحث سخن از ولایت به معنی رهبری و تصرف است و شک نیست که شخص ولی و سرپرست و متصرف، یار و یاور پیروان خویش نیز خواهد بود. به عبارت دیگر یار و یاور بودن یکی از شئون ولایت مطلقه است. اشکال: می‌گویند انگشتی با آن قیمت گزاف که در تاریخ نوشته‌اند، علی علیه السلام از کجا آورده بود؟! بعلاوه در دست کردن چنین انگشتی با این قیمت فوق العاده سنگین، اسراف محسوب نمی‌شود؟ آیا اینها دلیل بر عدم صحت تفسیر فوق نیست؟ پاسخ: مبالغه‌هایی که در باره قیمت آن انگشت کرده‌اند، به کلی بی‌اساس است و هیچگونه دلیل قابل قبولی بر گران قیمت بودن آن انگشت نداریم و اینکه در روایت ضعیفی «۱» قیمت آن معادل خراج شام ذکر شده به افسانه شبیه‌تر است تا واقعیت و شاید برای بی ارزش نشان دادن اصل مساله جعل شده است. در روایات صحیح و معتبر که در زمینه شان نزول آیه ذکر کرده‌اند، اثری از این افسانه نیست، بنابراین، نمی‌توان یک واقعیت تاریخی را با اینگونه سخنان پرده‌پوشی کرد. آنها جمعیت نادانی می‌باشند و از درک حقایق به دورند ذَلِكُمْ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ «۲» حج و حریمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۷۲۰

سوره کوثر

محتوی و فضیلت سوره کوثر

مشهور این است که این سوره در مکه نازل شده و دارای سه آیه است ولی بعضی احتمال مدنی بودن آن را داده‌اند. این احتمال نیز داده شده است که این سوره دو بار نازل شده، یکبار در مکه و بار دیگر در مدینه ولی روایاتی که در شان نزول این سوره وارد شده، قول مشهور را که این سوره مکی است تایید می‌کند. در شان نزول این سوره می‌خوانیم: عاص بن وائل که از سران مشرکان بود، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را به هنگام خارج شدن از مسجد الحرام ملاقات کرد و مدتی با حضرت گفتگو نمود. گروهی از سران قریش در مسجد نشسته بودند و این منظره را از دور مشاهده کردند، هنگامی که عاص بن وائل وارد مسجد شد به او

گفتند: با که صحبت می‌کردی؟ گفت: با این مرد ابتر! این تعبیر را به خاطر این انتخاب کرد که عبد الله پسر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله از دنیا رفته بود و عرب کسی را که پسر نداشت ابتر (یعنی بلا عقب) می‌نامید و لذا قریش این نام را بعد از فوت پسر پیغمبر صلی الله علیه و آله برای حضرت انتخاب کرده بود. (سوره فوق نازل شد و پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را به نعمت‌های بسیار و کوثر بشارت داد و دشمنان او را ابتر خواند). توضیح اینکه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله دو فرزند پسر از بانوی اسلام خدیجه داشت، یکی قاسم و دیگری طاهر که او را عبد الله نیز می‌نامیدند و این هر دو در مکه از دنیا رفتند و حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۷۲۱ پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فاقد فرزند پسر شد. این موضوع زبان بدخواهان قریش را گشود و کلمه ابتر را برای حضرتش انتخاب کردند. «۱» آنها طبق سنت خود برای فرزند پسر اهمیت فوق العاده‌ای قایل بودند، او را تداوم بخش برنامه‌های پدر می‌شمردند. بعد از این ماجرا آنها فکر می‌کردند با رحلت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله برنامه‌های او به خاطر نداشتن فرزند ذکور تعطیل خواهد شد و خوشحال بودند. قرآن مجید نازل شد و به طرز اعجاز آمیزی در این سوره به آنها پاسخ گفت و خبر داد که دشمنان او ابتر خواهند بود و برنامه اسلام و قرآن هرگز قطع نخواهد شد. بشارتی که در این سوره داده شده از یک سو ضربه‌ای بود بر امیدهای دشمنان اسلام و از سوی دیگر تسلی خاطر بود به رسول الله صلی الله علیه و آله که بعد از شنیدن این لقب زشت و توطئه دشمنان قلب پاکش غمگین و مکدر شده بود. در فضیلت تلاوت این سوره در حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده است: «مَنْ قَرَأَهَا سَقَاهُ اللَّهُ مِنْ أَنْهَارِ الْجَنَّةِ وَأُعْطِيَ مِنَ الْمَاجِرِ بَعْدَ كُلِّ قُرْآنٍ قَرَبَهُ الْعِبَادُ فِي يَوْمِ عِيدٍ وَ يُقَرَّبُونَ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ». «۲» «هر کس آن را تلاوت کند، خداوند او را از نهرهای بهشتی سیراب خواهد کرد و به عدد هر قربانی که بندگان خداوند در روز عید (قربان) قربانی می‌کنند و همچنین قربانی‌هایی که اهل کتاب و مشرکان دارند، به عدد هر یک از آنان اجری به او می‌دهد.» «۳» نام این سوره (کوثر) از اولین آیه آن گرفته شده است. بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ (۱) فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَ انْحَرْ (۲) حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۷۲۲ إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ (۳) «۱» بنام خداوند بخشنده مهربان ۱- ما به تو کوثر (خیر و برکت فراوان) عطا کردیم. ۲- اکنون که چنین است برای پروردگارت نماز بخوان و قربانی کن. ۳- مسلماً دشمن تو ابتر و بلا عقب است.

ما به تو خیر فراوان دادیم

روی سخن در تمام این سوره به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله است (مانند سوره و الضحی و سوره انشراح) و یکی از اهداف مهم هر سه سوره تسلی خاطر آن حضرت در برابر انبوه حوادث دردناک و زخم زبانهای مکرر دشمنان است. نخست می‌فرماید: ما به تو کوثر عطا کردیم إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ. کوثر وصف است که از کثرت گرفته شده و به معنی خیر و برکت فراوان است و به افراد سخاوتمند نیز کوثر گفته می‌شود. در اینکه منظور از کوثر در اینجا چیست؟ در روایتی آمده است که وقتی این سوره نازل شد پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بر فراز منبر رفت و این سوره را تلاوت فرمود، اصحاب عرض کردند: این چیست که خداوند به تو عطا فرموده؟ گفت: نه‌ری است در بهشت، سفیدتر از شیر و صافتر از قدح (بلور) در دو طرف آن قبه‌هایی از در و یاقوت است.... در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم که فرمود: کوثر نه‌ری است در بهشت که خداوند آن را به پیغمبرش در عوض فرزندش (عبد الله که در حیات او از دنیا رفت) به او عطا فرمود. بعضی نیز گفته‌اند: منظور همان حوض کوثر است که تعلق به پیامبر صلی الله علیه و آله دارد و مؤمنان به هنگام ورود در بهشت از آن سیراب می‌شوند. بعضی آن را به نبوت تفسیر کرده و بعضی دیگر به قرآن و بعضی به کثرت اصحاب و یاران و بعضی به کثرت فرزندان و ذریه که همه آنها از نسل دخترش فاطمه زهرا علیها السلام به وجود آمدند و آنقدر فزونی یافتند که از شماره بیرون‌اند و تا دامنه قیامت یادآور وجود حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۷۲۳ پیغمبر اکرم‌اند، بعضی نیز آن را به شفاعت تفسیر کرده و حدیثی از امام صادق در این زمینه نقل نموده‌اند. تا

آنجا که فخر رازی پانزده قول در تفسیر کوثر ذکر کرده است ولی ظاهر این است که غالب اینها بیان مصداقهای روشنی از این مفهوم وسیع و گسترده است؛ زیرا چنانکه گفتیم کوثر به معنی خیر کثیر و نعمت فراوان است و می‌دانیم خداوند بزرگ نعمت‌های فراوان بسیاری به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله ارزانی داشت که هر یک از آنچه در بالا گفته شد، یکی از مصداق‌های روشن آن است و مصداق‌های بسیار دیگری نیز دارد که ممکن است به عنوان تفسیر مصداقی برای آیه ذکر شود. به هر حال تمام مواهب الهی بر شخص پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در تمام زمینه‌ها حتی پیروزی‌هایش در غزوات بر دشمنان و حتی علمای امتش که در هر عصر و زمان مشعل فروزان قرآن و اسلام را پاسداری می‌کنند و به هر گوشه‌ای از جهان می‌برند، همه در این خیر کثیر وارد هستند. فراموش نباید کرد این سخن را خداوند زمانی به پیامبرش می‌گوید که آثار این خیر کثیر هنوز ظاهر نشده بود، این خبری بود از آینده نزدیک و آینده‌های دور، خبری بود اعجاز‌آمیز و بیانگر حقانیت دعوت رسول اکرم صلی الله علیه و آله. این نعمت عظیم و خیر فراوان شکرانه عظیم لازم دارد، هر چند شکر مخلوق هرگز حق نعمت خالق را ادا نمی‌کند، بلکه توفیق شکر گذاری خود نعمت دیگری است از ناحیه او، لذا می‌فرماید: اکنون که چنین است، فقط برای پروردگارت نماز بخوان و قربانی کن فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَانْحَرْ. آری بخشنده نعمت او است، بنابر این نماز و عبادت و قربانی که آن هم نوعی عبادت است برای غیر او معنی ندارد، مخصوصاً با توجه به مفهوم رب که حکایت از تداوم نعمت‌ها و تدبیر و ربوبیت پروردگار می‌کند. کوتاه سخن اینکه عبادت خواه به صورت نماز باشد، یا قربانی کردن مخصوص رب و ولی نعمت است و او منحصر ذات پاک خدا است. این در برابر اعمال مشرکان است که برای بت‌ها سجده و قربانی می‌کردند، در حالی که نعمتهای خود را از خدا می‌دانستند! و به هر حال تعبیر «الرَّبُّكَ» دلیل روشنی است بر حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۷۲۴ مساله لزوم قصد قربت در عبادات. بسیاری از مفسران معتقدند که منظور نماز روز عید قربان و قربانی کردن در همان روز است ولی ظاهراً مفهوم آیه مفهوم عام و گسترده‌ای است هر چند نماز و قربانی روز عید یکی از مصداق‌های روشن آن است. تعبیر به «وَأَنْحَرْ» از ماده نحر که مخصوص کشتن شتر است، شاید به خاطر این است که در میان قربانی‌ها شتر از اهمیت بیشتری برخوردار بود و مسلمانان نخستین علاقه بسیار به آن داشتند و قربانی کردن شتر بدون ایثار و گذشت ممکن نبود. در اینجا دو تفسیر دیگر برای آیه فوق ذکر شده است: ۱- منظور از جمله و انحر رو به قبله ایستادن به هنگام نماز است، چرا که ماده نحر به معنی گلوگاه می‌باشد، سپس عرب آن را به معنی مقابله با هر چیز استعمال کرده است و لذا می‌گویند «منازلنا تتناحر» یعنی: منزل‌های ما در مقابل یکدیگر است. ۲- منظور بلند کردن دستها به هنگام تکبیر و آوردن آن در مقابل گلوگاه و صورت است، در حدیثی می‌خوانیم: هنگامی که این سوره نازل شد پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله از جبریل سؤال فرمود: این نحیره ای که پروردگارم مرا به آن مأمور ساخته چیست؟ جبریل عرض کرد: این نحیره نیست، بلکه خداوند به تو دستور می‌دهد هنگامی که وارد نماز می‌شوی موقع تکبیر، دستها را بلند کن و همچنین هنگامی که رکوع می‌کنی یا سر از رکوع برمی‌داری و یا سجده می‌کنی. چرا که نماز ما و نماز فرشتگان در هفت آسمان همین گونه است و برای هر چیزی زینتی است و زینت نماز بلند کردن دستها در هر تکبیر است. و در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم که در تفسیر این آیه با دست مبارکش اشاره کرده و فرمود: منظور این است که دستها را اینگونه در آغاز نماز بلند کنی، به طوری که کف آنها رو به قبله باشد. ولی تفسیر اول از همه مناسب‌تر است، چرا که منظور نفی اعمال بت پرستان است که عبادت و قربانی را برای غیر خدا می‌کردند ولی با این حال جمع میان همه معانی و روایاتی که در این باب رسیده است هیچ مانعی ندارد و به خصوص اینکه در باره بلند کردن دست به هنگام تکبیرات روایات متعددی در کتب شیعه و اهل سنت نقل شده حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۷۲۵ است، به این ترتیب آیه مفهوم جامعی دارد که اینها را نیز شامل می‌شود. و در آخرین آیه این سوره، با توجه به نسبتی که سران شرک به آن حضرت می‌دادند می‌فرماید: تو ابرو و بلا عقب نیستی، دشمن تو ابر است! إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ. شانیء از ماده شئان (بر وزن ضربان) به معنی عداوت و کینه- ورزی و بدخلقی کردن است و شانیء کسی است که دارای این وصف باشد. قابل توجه

اینکه: ابتر در اصل به معنی حیوان دم بریده است و انتخاب این تعبیر از سوی دشمنان اسلام به منظور هتک و توهین بود و تعبیر شانیء بیانگر این واقعیت است که آنها در دشمنی خود حتی کمترین ادب را نیز رعایت نمی کردند؛ یعنی عداوتشان آمیخته با قساوت و رذالت بود، در حقیقت قرآن می گوید: این لقب خود شما است نه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله. از سوی دیگر همانگونه که در شان نزول سوره گفته شد: قریش انتظار مرگ پیامبر صلی الله علیه و آله و برچیده شدن بساط اسلام را داشتند، چرا که می گفتند او بلا عقب است، قرآن می گوید تو بلا عقب نیستی، دشمنان تو بلا عقب اند!

نکته‌ها:

۱- فاطمه علیها السلام و کوثر

گفتیم کوثر یک معنی جامع و وسیع دارد و آن خیر کثیر و فراوان است، مصادیق آن نیز زیاد است ولی بسیاری از بزرگان علمای شیعه یکی از روشنترین مصداق‌های آن را وجود مبارک فاطمه زهرا علیها السلام دانسته‌اند، چرا که شان نزول آیه می گوید: آنها پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را متهم می کردند که بلا عقب است، قرآن ضمن نفی سخن آنها می گوید: ما به تو کوثر دادیم. از این تعبیر استنباط می شود که این خیر کثیر همان فاطمه زهرا علیها السلام است؛ زیرا نسل و ذریه پیامبر صلی الله علیه و آله به وسیله همین دختر گرامی در جهان انتشار یافت، نسلی که نه تنها فرزندان جسمانی پیغمبر بودند، بلکه آیین او و تمام ارزشهای اسلام را حفظ کردند و به آیندگان ابلاغ نمودند، نه تنها امامان معصوم اهل بیت علیهم السلام که آنها حساب مخصوص به خود دارند، بلکه هزاران هزار از فرزندان فاطمه علیها السلام در سراسر جهان پخش شدند که در میان حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۷۲۶ آنها علمای بزرگ و نویسندگان و فقها و محدثان و مفسران والا مقام و فرماندهان عظیم بودند که با ایثار و فداکاری در حفظ آیین اسلام کوشیدند. در اینجا به بحث جالبی از فخر رازی برخورد می کنیم که در ضمن تفسیرهای مختلف کوثر می گوید: قول سوم این است که این سوره به عنوان رد بر کسانی نازل شده که عدم وجود اولاد را بر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله خرده می گرفتند، بنابر این معنی سوره این است که خداوند به او نسلی می دهد که در طول زمان باقی می ماند، بین چه اندازه از اهل بیت را شهید کردند، در عین حال جهان مملو از آنها است، این در حالی است که از بنی امیه (که دشمنان اسلام بودند) شخص قابل ذکری در دنیا باقی نماند، سپس بنگر و بین چقدر از علمای بزرگ در میان آنها است، مانند باقر و صادق و رضا و نفس زکیه و.

۲- اعجاز این سوره

این سوره در حقیقت سه پیشگویی بزرگ در بردارد: از یکسو اعطاء خیر کثیر را به پیغمبر نوید می دهد (گر چه اعطینا به صورت فعل ماضی است ولی ممکن است از قبیل مضارع مسلم باشد که در شکل ماضی بیان شده) و این خیر کثیر تمام پیروزیها و موفقیت‌هایی را که بعدا نصیب پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله شد و به هنگام نزول این سوره در مکه قابل پیش بینی نبود، شامل می شود. از سوی دیگر خبر می دهد که پیغمبر صلی الله علیه و آله بلا عقب نخواهد بود، بلکه نسل و دودمان او به طور فراوان در جهان وجود خواهند داشت. از سوی سوم خبر می دهد که دشمنان او ابتر و بلا عقب خواهند بود، این پیشگویی نیز تحقق یافت و چنان دشمنانش تار و مار شدند که امروز اثری از آنها باقی نمانده است، در حالی که طوائفی همچون بنی امیه و بنی عباس که به مقابله با پیغمبر صلی الله علیه و آله و فرزندان او برخاستند روزی آنقدر جمعیت داشتند که فامیل و فرزندان آنها قابل شماره نبود ولی امروز اگر هم چیزی از آنها باقی مانده باشد هرگز شناخته نیست.

۳- ضمیر جمع در باره خدا برای چیست؟

قابل توجه اینکه در اینجا و در آیات فراوان دیگری از قرآن مجید خداوند با صیغه حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۷۲۷ متکلم مع الغیر از خود یاد می‌کند می‌فرماید: ما کوثر را به تو عطا کردیم! این تعبیر و مانند آن برای بیان عظمت و قدرت است؛ زیرا بزرگان هنگامی که از خود سخن می‌گویند نه فقط از خود که از مأمورانشان نیز خبر می‌دهند و این کنایه از قدرت و عظمت و وجود فرمانبردارانی در مقابل اوامر است. در آیه مورد بحث کلمه «ان» نیز تأکید دیگری است بر این معنی و تعبیر به اعطیناک و نه آتیناک دلیل بر این است که خداوند کوثر را به حضرتش بخشیده و اعطا فرموده است، بشارتی بزرگ به پیغمبر اکرم است تا در برابر یاوه‌گویی‌های دشمنان قلب مبارکش آزرده نشود و در عزم آهنینش فتور و سستی راه نیابد و بداند تکیه‌گاه او خدایی است که منبع همه خیرات است و خیر کثیر را در اختیار او قرار داده است. خداوند! ما را از برکات این خیر کثیر که به پیامبرت مرحمت فرمودی بی نصیب مگردان. پروردگارا! تو می‌دانی ما آن حضرت و ذریه طاهرینش را از صمیم دل دوست داریم، ما را در زمره آنان محشور کن. بارها! عظمت او و آیینش بسیار است روز به روز بر این عظمت و عزت و شوکت بیفزای. آمین یا رب العالمین پایان سوره کوثر. «۱»

فدک

داستان غم‌انگیز فدک

فدک یکی از دهکده‌های آباد اطراف مدینه در حدود ۱۴۰ کیلومتری نزدیک خیبر بود که در سال هفتم هجرت که قلعه‌های خیبر یکی پس از دیگری در برابر رزمندگان اسلام سقوط کرد و قدرت مرکزی یهود در هم شکست، ساکنان فدک از در حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۷۲۸ صلح و تسلیم در برابر پیامبر صلی الله علیه و آله در آمدند و نیمی از زمین و باغ‌های خود را به آن حضرت واگذار کردند و نیم دیگری را برای خود نگه داشتند و در عین حال کشاورزی سهم پیامبر صلی الله علیه و آله را نیز بر عهده گرفتند و در برابر زحماتشان حقی از آن می‌بردند. با توجه به آیه «فیء» در این سوره، این زمین مخصوص پیغمبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله بود و می‌توانست در مورد خودش یا مصارف دیگری که در آیه ۷ همین سوره اشاره شده مصرف کند، لذا پیامبر صلی الله علیه و آله آن را به دخترش فاطمه علیها السلام بخشید و این سخنی است که بسیاری از مورخان و مفسران شیعه و اهل سنت به آن تصریح کرده‌اند، از جمله در تفسیر در المثنور از ابن عباس نقل شده هنگامی که آیه: «وَآتَ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ» «۱» نازل شد پیامبر صلی الله علیه و آله فدک را به فاطمه علیها السلام بخشید «أَقْطَعُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ فَدَكُ». «۲» و «۳» در کتاب «کنز العمال» که در حاشیه مسند احمد آمده، در مساله صلح رحم از «ابوسعید خدری» نقل شده است هنگامی که آیه فوق نازل شد، پیامبر صلی الله علیه و آله فاطمه علیها السلام را خواست و فرمود: «يَا فَاطِمَةُ لَكَ فَدَكُ»؛ «۴» ای فاطمه! فدک از آن تو است». حاکم نیشابوری نیز در تاریخش همین معنی را آورده است. «۵» ابن ابی الحدید نیز در شرح نهج البلاغه داستان فدک را به طور مشروح ذکر کرده «۶» و نیز در کتب فراوان دیگر این موضوع مورد اشاره واقع شده است. ولی بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله کسانی که وجود این قدرت اقتصادی را در دست همسر علی علیه السلام مزاحم قدرت سیاسی خود می‌دیدند و تصمیم داشتند یاران علی علیه السلام را از هر نظر منزوی کنند، به بهانه حدیث مجعول «نَحْنُ مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ لَا نُورَثُ» «۷» آن را مصادره کردند و با اینکه فاطمه علیها السلام رسماً متصرف آن بود و کسی از ذوالید مطالبه شاهد و بینه نمی‌کند، از او شاهد خواستند، حضرت علیه السلام نیز اقامه شهود کرد که پیغمبر صلی الله علیه و آله شخصاً فدک را به او حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، ص: ۷۲۹ بخشیده، اما با این همه اعتنا نکردند، در دوران‌های بعد، هر یک از خلفا که می‌خواستند تمایلی به اهل بیت نشان دهند، فدک را به آنها باز می‌گرداندند، اما چیزی نمی‌گذشت که دیگری آن را مجدداً مصادره می‌کرد! و این عمل بارها در

زمان خلفای بنی امیه و بنی عباس تکرار شد. داستان فدک و حوادث گوناگونی که در رابطه با آن در صدر اسلام و دوران‌های بعد روی داد، از دردناکترین و غم‌انگیزترین و در عین حال عبرت‌انگیزترین فرازهای تاریخ اسلام است که مستقلاً باید مورد بحث و بررسی دقیق قرار گیرد تا از حوادث مختلف تاریخ اسلام پرده بردارد. قابل توجه اینکه محدث اهل سنت، مسلم بن حجاج نیشابوری در کتاب معروفش صحیح مسلم، داستان مطالبه فدک توسط حضرت فاطمه علیها السلام از خلیفه اول را مشروحاً آورده و از عایشه نقل می‌کند که بعد از امتناع خلیفه از تحویل دادن فدک، فاطمه علیها السلام از او قهر کرد و تا هنگام وفات یک کلمه با او سخن نگفت. (۱) و (۲)

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم جاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱) با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می‌کنند بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹ بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می‌دهند. مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشرف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه‌های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است. اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید. از جمله فعالیت های گسترده مرکز: الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ... د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای و راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۰۲۴۵۰۲۴) ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ... ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ... ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی /مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶ وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵ (۰۳۱۱) نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایند انشاءالله. شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۱۹۷۳-۳۰۴۵ و شماره حساب شبا: ۵۳-۵۳۰۹-۰۶۲۱-۰۶۰۹-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۱۸۰-۰۱-IR۹۰ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید ارزش کار فکری و عقیدتی الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام :- هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید». التفسیر المنسوب الی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می رهایی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بدان، نگاه می دارد و با حجّت های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می سازد و او را می شکند؟». [سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد». مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گامگاه

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

